بسم الله الرحمن الرحیم

منابع و سر چشمه های سنت « چراغ روشن»، در مراسم تشریفات اسماعیلیان آسیای میانه !!

نویسنده : صباحت دانیاروه رئیس سازمان « میراث عجم» دوشنبه – تاجیکستان، سال ۲۰۰۹ م

برگردان از کریلیک/ سریلیک : داکتر نصرالدین شاه پیکار

فهرست مطالب :

- پیشگفتار

بخش اول: انعکاس سنت « چراغ روشن» در آثار و آفریده های پژوهشی

- تاریخ پیدایش ، فضیلت و احکام آئین « چراغ روشن»
- مراتب ده گانه چراغ
- در بیان ده خصلت چراغ
- انعکاس ابیات « چراغ نامه»
- نحوه پیشبرد مراسم تشریفات دعوت « بقا»
- تاریخ شاهانه چراغ در شیراز
- حکمت چراغ، چراغدان و روغن زیتون در انجیل عیسی
- حکمت چراغ در سیاق قرآن مجید
- حکمت چراغ در ادعیه های سنت اسماعیلی
- حکمت چراغ در روایت معراجنامه ها
- شاه نعمتالله ولی : در نعت رسول اکرم (ص)
- دیدانداز امامان اسماعیلی در راستای سنت « چراغ روشن» و دعوت شاه ناصر خسرو
- حکمت « چراغ باطن » ، در اشعار حکیم ناصر خسرو
- دیدانداز پیران و شخصیت های روحانی اسماعیلی پیرامون سنت « چراغ روشن»

بخش دوم : تصور و بینش اسماعیلان پیرامون ، « چراغ روشن» و « چراغ نامه»

- اندری برتلس: نظریات برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری پیرامون ارزش مندی میراث ادبی ناصر خسرو
- ابو سعید شاخماروف: « چراغ روشن» ، سنت آریایی و اسماعیلی مردمان بدخشان

تورنتوی – کانادا ، سال ۲۰۲۳ م

پیشگفتار: سنت **« چراغ روشن»** ، یکی از با شکوه ترین سنت های مذهب جامعه اسماعیلیان شیعه امامی مسلمان در کشور های تاجیکستان، افغانستان، مناطق علاقه جات شمال پاکستان، و ناحیه اویغور – ترکستان شرقی کشور جمهوری خلق چین، می باشد ، که این سنت در میان باشنده گان مناطق یاد شده به نام های ، **« دعوت»، « دعوت پیر شاه ناصر خسرو» ، و « چراغ روشن»،** معروف و مشهور است. سنت مذکور مطابق رسم و رواج مرسوم روز سوم بعد از در گذشت یک فرد صورت می گیرد و اصلن متشکل از سه بخش بوده که مطابق روحیه و شیرازه اخلاقیات جماعت اسماعیلی اعم از هدایت، مدیحه سرایی **« مدیحه خوانی»،** و انجام عملی مراسم تشریفات **« چراغ روشن»،** می باشد. در بخش **« چراغ روشن»،** در حضور خلیفه شخص همکار پیر که شخصیت روحانی که بر بنیاد هدایت امام زمان پیشبرنده و هدایت دهنده همه مراسم تشریفات سنتی و مذهبی در زمینه های یاد شده می باشد، پنبه و روغن را تهیه دیده و در پیشروی شان گذاشته می شود و وظیفه اصلی خلیفه تاب دادن فتیله است که در فرایند اجرای آن متن **« چراغ نامه»** ، را به ادبیات خاص و احترام و ارجگزاری ویژه و آوای موزون و پسندیده به خوانش گرفته می شود، که در حقیقت فضای معنوی و روحانیت را می آفریند. همه حاضرین این همآیش معنوی بعد از خوانش هر یک از ابیات و یا مناجات، به گونه مشترک و با صدای واحد درود و ثنا را حضور حضرت محمد (ص) ، امامان و سایر شخصیت های معروف و مشهور آئین اسماعیلی می فرستند.

« چراغ نامه» ، در حقیقت امر شامل مجموعه اشعار مذهبی و دینی اند که در شأن و مقام خداوند تبارک و تعالی، فرشتگان، پیامبران خدا، و به خصوص حضرت محمد(ص)، امامان اهل بیت ، امامان اهل تشیع وابسته به مذهب اثنا عشری، وصف مقام معنوی حجت خراسان پیر شاه ناصر خسرو، تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و ستایش وصف سایر شخصیت های معنوی و روحانی که نقش بزرگی را در راستای پخش و گسترش دین و آئین مسلمانان به ویژه کیش فلسفی اسماعیلی به شمول داعیان و مشنری ها ، بازی نموده اند، می باشد. این سنت کهن و دیر پا همواره زیر دید دقت بین امامان قرار داشته و مورد تقدیر و تکریم و ستایش نیز ، فرار گرفته است. علاوه بر آن متن آن همیشه مطابق نیازمندی های زمان و مکان و شرایط جغرافیای سیاسی مناطقی که جماعت در آن جا هستی داشته است، تعبیر و تفسیر گردیده و صلاحیت وارد ساختن تغییر و دگرگونی متنی در آن در هر دور و زمان تنها صلاحیت و اختیار تام امام حاصر و ناظر زمان بوده و این حق برای همیش برای امام زمان محفوظ و مصون است. این به این معنا است که کارمندان دربار امام، و یا کارمندان ادرات جماعتی و امامتی والا حضرت آقا خان، موسسات و نهاد های مذهبی ادرات امامت ، و نه هم انجمن های معین ادرات امامت صلاحیت وارد ساختن تغیرات در مراسم تشریفات یاد شده **« چراغ روشن»،** نداشته و ندارند، مگر اینکه امام زمان مطابق هدایت شفاهی و یا کتبی نهاد ها و موسسات یاد شده را در زمینه توظیف نموده و هدایت صادر کرده باشد.

باید تذکر داد که راجع به تاریخ پیدایش زمانی و مکانی سنت **« چراغ روشن»، ،** فلسفه معنوی ، عرفانی ، روحانی ، اجتماعی و سنتی آن تا کنون تحقیقات عمده و با ارزشی که واقعن بازتاب دهنده ارزش های آموزشی و اخلاق معنوی آن باشد، در کلیت امر صورت نگرفته است. علاوه بر آن در میان اکثر پژوهشگران پیرامون تاریخ پیدایش، آموزه های دینی، اخلاق ، فلسفی، معنوی و عرفانی آن تفاوت دیدگاه ها و ابراز نظر ها وجود دارد. به گونه مثال دانشمند روس ، برتلس و نامزد علوم فلسفه، مرحوم شاخماروف بر این باور اند که سنت و مراسم تشریفات سنتی بینش **« چراغ روشن»،** تاریخ پیدایش خیلی ها قدیم و کهن داشته و امکان زیادی وجود دارد که باید با کیش و آئین مهرپرستی و دین زرتشتی ارتباط سیاقی و معنوی داشته و از ان زمان برای اسماعیلیان بدخشانات مناطق یاد شده، به میراث مانده باشد. دکتور عزیز الله نجیب کارشناس عقیدتی اداره طریقه بورد والا حضرت آقا خان برای پاکستان، به این باور است که سنت چراغ روشن هیچگونه ارتباطی به دین و آئین زرتشتی و مهر پرستی نداشته و دقیقن تنها مربوط و منوط کیش و آئین تشیع اسلامی و به ویژه اسماعیلیان شیعه امامی مسلمان می باشد.

دانشمند بزرگ، پروفیسور برتلس، در سال ۱۹۷۶م، در کنگره بین المللی ا یکه به افتخار و مناسبت هزاره فیلسوف نامدار شرق حضرت پیر شاه ناصر خسرو در دانشگاه فردوسی آستان مشهد برگزار گردیده بود، اشتراک ورزیده بود، و نگارش مبسوط و معروضه زیبای علمی و جالبی را به حاضرین همان همآیش، تقدیم و تکریم نموده بودند که یک بخش آن به گونه کلی به سنت و مراسم تشریفات **« چراغ روشن»،** اختصاص یافته بود. با وصف اینکه پژوهش این دانشمند بزرگ شرق در ذات خود دارای ارزش فراوان است و لی با آنهم در دیدانداز برخی از پژوهشگران، پروفیسور برتلس تا حدی شاید همه جوانب سنت چراغ روشن را مورد تعبیر و تفسیر دقیق قرارنداده و چون متن نگارش یاد شده هم در اختیار سایر پژوهش گران روی معاذیر نامعین قرار نگرفته است، از همین سبب هم هنوز بسا ابهامات و نارسایی ها در راستای شناسایی و سرچشمه های تاریخ پیدایش **« چراغ روشن»** وجود داشته و هر یک و هر کدام از داشنمندان بعد انهم مطابق برداشت ها،داشته ها و انباشته های فکری و ظرفیت های پژوهشی شان حدس و گمان ها می زنند و چیزی دقیق تر دیگری را در اختیار نسل

نو و جوانان آینده نگر، قرار داده نمیتوانند. به گونه مثل برتلس می نویسد: « به حدس و گمان بنده مراسم « شب دعوت»، « شب چراغ روشن» ، ممکن است خیلی سابقه قدیم و کهن داشته باشد و یکنوع طرح حقایق گونه پیش از اسلام شبیه مقایسه انوار و « امشا سپندان » ، در زمان شهاب الدین سهروردی است. این البته حدس بنده است و نه بیشتر از آن چیزی دیگری .» **(ادبیات مزدیسنا، شیخ العلوم اکبر آبادی، « نادرالمعراج» ، « بحر الاسرار»، صص، ۱۰۷-۱۰۸)**

محقق ثانی ، مرحوم شاه خماروف ضمن پژوهشی پیرامون تاریخ پیدایش آئین مذکور به این نتیجه می رسد که سنت و مراسم تشریفات **« چراغ روشن»** ، به آئین زرتشتی هیچ ارتباطی نداشته بلکه به گونه دقیق می توان گفت که سرمنشا پیدایش این سنت از داشته ها و انباشته های بینش مهرپرستی سخن می گوید. به گونه مثال این دانشمند در مورد آئین ستنت چراغ روشن این چنین واضح اظهار بیان و باور می کند و می گوید : « قابل یاد آوری میدانم که وابسته دانستن و یا ارتباط دادن سنت چراغ روشن به آئین زرتشتی به هیچ وجه قابل قبول نبوده و حتی داشته های و پژوهش های علمی امروز نیز اینگونه داوری را در زمینه رد نموده و برایش اعتباری قایل نمی شود، و در ضمن بنیاد پژوهش های علمی امروز ثابت ساخته است که دین و آئین زرتشتی هیچگاهی از دیدانداز بررسی های تاریخی به سرزمین بدخشانات مروج نبوده و اگر مسایلی هم کماکان به آئین زرتشتی مشابه باشند در حقیقت بازتاب دهنده بدون مرز بودن روابط فرهنگی میان مردمان محیط پهناور آسیای مرکزی ، آریانا و خراسان زمین بوده و آنچه را امروز به عنوان مسایل وابسته به تصور پرستش آتش و یا آتشپرستی در میان مردم به گونه های ناهمگون و اندک داریم ، در حقیقت مربوط می شود به آئین های قدیم تر مهر پرستی که پیش از آن وجود داشته و در حقیقت بقایای آن هنوز نه تنها در میان مردمان سرزمین بدخشان بلکه در شیرازه فرهنگی و تهذیب باور های دینی و مذهبی سایر مردمان کره خاکی ، نیز وجود دارد که دقیقن در برابر آئین زرتشتی و سایر باور های غیر اسلامی قد برافراشته است. » **(چراغ نامه ، خوشنویس، شاهزاده محمد، ابن سید فرخ شاه، اوایل سده بیست، صص، ۱۴۹-۱۵۰)**

باید ابراز داشت که در سنت **« چراغ روشن»،** مسایل دینی و مذهبی نسبت به هر عقیده وباور دیگری غیر آن بیشتر بوده و بازتاب دهنده معنویت و باور های روحانی که باعث نیرومندی بینش معنوی انسان در راستای بازتاب هستی دینی و مذهبی می شود، می باشد، زیرا متن **« چراغ نامه»،** ای که هنگام پیشبرد مراسم تشریفات خوانده می شود، از مناجات و سروده ها و اشعار زبان و ادبیات فارسی دری که توسط شعرا ، مناجات گویان ، نعت و قصیده نویسان فرهنگ و باور های اسلامی بوده که خود ثابت کننده مدعای قبلی ما در زمینه می باشد. از این جا بر می آید که فلسفه **« چراغ روشن»** ، **« چراغنانه»** ، و سایر مولفه های سنتی آن تنها دارای صبغه اسلامی بوده و ارتباط دادن آن به سایر باور ها، کیش و آئین های غیر اسلامی، در خور ستایش نبوده و مورد قبول و منظور نیست. چیزی دیگری که در این مورد قابل بحث است، این است که برخی از دانشمندان مادامی که پیرامون سنت چراغ روشن حرف می زنند، در حقیقت مقام آتش را از مقام نور بالا تر و والا تر میدانند که این خود در واقعیت امر از دیدانداز باور های دینی، بینش ظاهر و باطن، شکل و مضمون ، درون مایه و برون مایه که لازم و ملزوم یکدیگر اند، قابل پذیرش نبوده و تصوف، عرفان و معرفت دینی باید از مولفه های یاد شده به گونه دقیق تشخیص و تفکیک شود، به ویژه در باور های دینی و مذهبی کیش و آئین اسماعیلیسم علمی و فلسفی. در همه اسناد و مدارک تعلیمی و آموزشی دین مبین اسلام به ویژه قرآن کریم و احادیث نبوی، تصور آتش همواره برداشت منفی داشته و از این سبب حتا با واژه جهنم، دوزخ و برزخ مورد برسی قرار داده می شود اما واژه نور و بینش روشنگری مثبت ارزیابی گردیده و باعث شکوفایی معنویات انسانی گردیده و باعث تازه شدن روح و روان انسان ها میگردد. به گونه مثال در **سوره بقره، آیه مبارک ۱۲۶،** خداوند تبارک و تعالی می فرماید که :

ترجمه آیه شریف : « و چون ابراهیم گفت پروردگارا این [سرزمین] را شهری امن گردان و مردمش را هر کس از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد از فرآورده ها روزی بخش فرمود و[لی] هر کس کفر بورزد اندکی برخوردارش می کنم سپس او را با خواری به سوی عذاب آتش [دوزخ] می کشانم و چه بد سرانجامی است . (۱۲۶)

و یا هم در سوره آل عمران، ایه ۱۳۱، آمده است که : « ترجمه آیه مبارک: و از آتشی که برای کافران آماده شده است بترسید.» (آل عمران ، آیه ۱۳۱»

و باید گفت که شمار آیاتی از این قبیل در قرآن مجید ، فراوان است. بنا براین باید ابراز داشت که در **«چراغ نامه »،** و عموماً در سنت **« چراغ روشن»،** مقام معنوی، باطنی، روحانی، عرفانی و فلسفی **« نور»** یعنی **« نور خدا»، « نور نبوت»، و « نور امامت»، از مقام و منزلت « آتش»** بالاتر و والا تر است، چون نور سازنده است و لی آتش سوزنده. بر مبنای بینش و سیاق فلسفه اسماعیلی و سایر فرقه های اسلام، هر مومن مسلمان اگر از علم و هدایت خداوندی، از بینش و هدایت نبوت و تصور امامت که در قرآن از آن همواره دقیق یادآوری صورت گرفته است، پیروی کند، هم در این دنیا در فردوس برین است و هم در روز قیامت از عذاب دوزخ و آتش نیز در امان است. در صورتی که دانشمندان اسلامی و به ویژه

امامان ، داعیان و حجتان اسماعیلی همواره تأکید دارند که انسان سازنده و سوزنده خود است، فردوس و بهشت برین انسان مومن در حقیقت فهم، دانش، لیاقت، شائسته سالاری، تعقل، تفکر و تدبر اوست، و برزخ و جهنم انسان، نادانی، جهل، تغافل، نفاق، شقاق، تفرقه، بی عدالتی و سهل انگاری او است. بنا بر این بیشتر باید از عذاب روح هراس داشت بجای عذاب جسم، چون جسم بدون روح در حقیقت گاهی هم از درد و رنج توان نالیدن را ندارد بلکه این همان روح و معنویات انسان است که بیشتر تحمل رنج، عذاب، مشقت و دشواری را نداشته و نخواهد داشت. در صورتی که هر مومن مسلمان مطابق هدایت خداوندی به گونه عقلانی اش و نه سنتی و مجازی که بازرگانان دین آن را به فشار و هراس افگنی به آموزش می گیرند و نه هم به گونه نمادین کار کرد داشته باشد و به خاتم النبیین مهر و محبت علمی ، منطقی و فلسفی ابراز نماید و مطابق هدایات امامان معصوم، حاضر و ناظر که مطابق بینش و تصور امامت تحقق دهنده گان هدایت خداوندی و پیامبرش در این کره خاکی اند، مخلصانه و صادقانه عمل کند، بر راه راست یعنی صراط المستقیم ، که تنها یک صراط مستقیم نیست بلکه صراط ها است، روانه شود و در فرجام به مفهوم واقعی ناجی گردیده و به انسان کامل وصل میگردد.

شاه خماروف، با در نظرداشت پژوهش های فراوان در زمینه های مختلف و به ویژه در زمینه تاریخ پیدایش این سنت ابراز میدارد که شاید چندین هزار سال پیش این سنت وجود داشته اما نه این شیوه و رسم خاص. و حرف شان به جا است که چون بینش نور و آتش از همان زمانی که آتش کشف میگردد اهمیت آن در نزد انسان ها ا زهمان زمان تا کنون وجود داشته و در شرایط زمان و مکان کنونی با عقلانیت بیشتر روی آن تمرکز فکری صورت می گیرد. شاه خماروف می گوید که از تاریخ پیدایش ، زمان و مکان و شرایط محرر سنت **« چراغ روشن»** ، هیچ کسی نمیتواند دقیق هدایت دهد چون چندین هزار سال از آن گذشته است.

به باور نگارنده این سطور از ایجاد متن سنت **« چراغ روشن»،** که دیگران باور دارند و آن را به چندین هزار سال بر میگردانند شاید از دیدانداز پژوهش های علمی و به ویژه در ارتباط وابستگی این سنت با مراسم تشریفات مذهب اسماعیلی، حرف درستی نباشد ، اگر آن را در زمره کار کرد های باوری حجت خراسان پیر ناصر خسرو به شمار می بریم. چون اگر سابقه این متن به چند هزار سال ارتباط داده می شد، بدون تردید به اینگونه که امروز به زبان و ادبیات فصیح و واضح فارسی -دری مورد قرائت و کار برد قرار میگیرد، باید متن چندین هزار سالش نباید به زبان فارسی دری می بود و یا حد اقل به زبان های دیگری مانند، پهلوی، اشکانی، و یا سایر زبان های مروج مردمان همان زمان می بود و در این صورت صریحاً گفته می توانستیم اظهار کنیم که بعد و جنبه اسلامی بودن متن آنهم مورد تأئید و تصدیق قرار نمی گرفت و به سایر سنت ها ارتباط دقیق تر پیدا میکرد. حتا اگر به مولفه های **« چراغ دان»** که از سنگ های نسبتن قیمتی ساخته شده که در نتیجه کاوش های باستان شناسی در مناطق مختلف اسیای میانه به ویژه در قبرستان ها و بخصوص قبرستان های مردمان و اقوام سکایی هم رجوع کنیم، نیز سابقه شان بیشتر از هزار سال ، کمتر و یا بیشتر نبوده و این خود ثابت می سازد که بعد از گسترش دین مبین اسلام و حتا بعد از آن در زمان گسترش مهرپرستی، زرتشتی و اگر دقیق تر بگوئیم ، بعد از مروج شدن کیش و آئین اسماعیلی در میان این جمعیت بخاطر استحکام و گسترش مذهب یاد شده بکار برده شده و آنهم بیشتر جنبه تصوفی ، عرفانی را به خود گرفته است زیرا اسماعیلیان بعد فروریزی حاکمیت فاطمیان و به ویژه فروریزی حاکمیت در شیرازه دژ های الموت وابسته به اسماعیلیان نزاری در سرزمین ایران ، روش تقیه و استتار را به خود گرفته و به این شیوه توانسته است با بکار برد این سنت به عقیده و باور های تاریخی خود را ادامه داده اند و حتا برخی از مولفه های سنت و یا ادبیات سنت اثنا عشری در این سنت بازتاب دهنده شرایط دشوار و فرآیند تقیه اسماعیلیان را نشان میدهد که به این سان توانسته اند به باور های خود تا حدی مصون تر ادامه دهند. با وصف اینکه شاه خماروف در ابراز نظر خود تا حدی سعی نموده است اظهار کند که شاید سنت چراغ روشن از جمله سنت های مهرپرستی بوده و بعد از اسلام داخل سیاق و متن اسلامی- اسماعیلی شده که تاحدی هم خلاف برداشت های قبلی خود حرف زده و این باور هم مطابق پژوهش های عصری مورد پذیرش قرار گرفته نمیتواند زیرا داشتن برخی از مولفه های مهر پرستی، زرتشتی، و یا آتشی پرستی نمیتواند دال بر سابقه چند هزار ساله سنت و مراسم تشریفات چراغ روشن باشد. فشرده اینکه شاه خمارف به این نتیجه صریح می رسد که متن و سیاق مراسم تشریفات سنت **« چراغ روشن»،** مربوط به زمان و مکان حضرت پیر شاه ناصر خسرو ارتباط داشته و در میان اسماعیلیان آسیای میانه من حیث یک سنت به پیش برده می شده زیرا هردین و آئین بدون داشتن سنت ها، و مراسم تشریفات بخصوص خود به هر نحو و شیوه ای که باشد نمیتواند بقا یابد و ادامه پیدا کند.

شاه خماروف می گوید که اگر سابقه انتشار آئین اسماعیلی را در آسیای میانه و به ویژه در مناطق بدخشانات یک هزار سال در نظر بگیریم که ساحه کار و فعالیت حجت خراسان پیر شاه ناصر خسرو بوده، سنت چراغ روشن را نیز میتوانیم یکی از سنت های گهر باری بدانیم که در زمان این شخصیت بی بدیل مروج گردیده است. یعنی اینکه متن چراغ روشن ، سابقه تاریخی و کاری، ادبیات موجود، مناجات ها، مناقب و قصاید و منقبت های موجود و قرائت و خوانش شان در وقت پیشبرد

مراسم تشریفات **« چراغ روشن»،** همه اش گواهی میدهد که مراسم تشریفات سنت چراغ روشن جز اساسی و بنیادی دعوت پیر ناصر خسرو به شمار می رود ، به ویژه زمانی که بعد از ختم هر مناجات ذکر می شود که ، در دعوت ناصر در آرا، که فرا خوان پیروان است به کیش اسماعیلی، به مثابه آئین فلسفی و خرد گرا. و این ادعا تا اندازه خیلی دقیق است چونکه بنا به گفته خود پیر شاه ناصر خسرو ، موصوف کتابی را زیر عنوان ***« مصباح»*** یعنی چراغ، که تفصیل آن اندر تناسب تن و جان و بقای روح پس از فنای جسد می باشد، به رشته تحریر در آورده که از آن در سیاق و متن اثر خویش **« خوان الاخوان»،** خوان برادران، نیز ذکر به عمل آورده است. اما، با درد و افسوس که این اثر **« مصباح»،** فعلن در اختیار پژوهشگران و باورمندان قرار نداشته و مفقود الاثر است. به احتمال قوی واژه مصباح که اثر پیر است، در زمان خود وی مورد کار برد قرار داشته و بعد از در گذشت شان ، عنوان **« چراغ نامه»، « چراغ روشن»،** را به خود گرفته و منحیث فرآیند ادامه سنت پیر شاه ناصر خسرو ادامه یافته است. **(چراغ نامه ، خوشنویس، شاهزاده محمد، ابن سید فرخ شاه، اوایل سده بیست، صص ۱۵۰ -۱۵۱)**

راجع به موضوع فوق باید اظهار داشت که متن ***« چراغ روشن»،*** که همین اکنون در اختیار جماعت اسماعیلی ، پیروان ناصر خسرو و سایر علاقه مندان اسماعیلیان آسیای میانه قرار دارد ، متعلق به کلام و سخن پیر شاه ناصر خسرو نیست، زیرا مناجاتی که در این ***« قندیل نامه»*** ، است هیچ یکی از ابیات آن در کلام و ادبیات ناصر خسرو دیده نمی شود و مزید بر آن نه در دیوان اشعار و نه سایر آثار او به مشاهده نمی رسد. متن کتاب پیر شاه ناصر خسرو، ***« مصباح» « چراغ نامه »*** ، نیز در حقیقت نمیتواند بازتاب دهنده مراسم تشریفات ***« چراغ روشن»*** ،زمان ناصر خسرو باشد بلکه من حیث یک اثر جداگانه میتواند مورد بررسی قرار گیرد که مولف در آن پیرامون بینش فلسفی تناسب میان عالم روحانی و عالم جسمانی، گفتمان دقیق را به پیش می برد. مزید بر آن باید خاطر نشان ساخت که در هیچ یک اثار خطی و دست نویس های مذهبی ناصر خسرو تا کنون که در آن تأئید شده باشد که پیر شاه ناصر خسرو نویسنده و مولف، ***« چراغ نامه »*** است، به نظر نمی رسد. در همه منابع خطی و دست نویس های پیر ناصر خسرو و سایر شخصیت های پژوهنده معاصر، اینقدر تذکر به عمل آمده است که پیر شاه ناصر خسرو بنیان گذار دعوت اسماعیلی در آسیای مرکزی می باشد که از همین سبب برخی ها کیش و آئین او را زیر نام ناصریه یاد آور شده اند که شمار اندکی از محققین واژه***« ناصریه»،*** را با واژه ***« نصیریه»*** به اشتباه نقل و قول نموده و در نوشته های شان بازتاب داده اند که از دیدانداز تاریخی و کارکرد های شاخه نصریه در مصر و شامات، هر گز دقیق به نظر نمی رسد. در صورتی که بعضی ها واژه ناصریه را آنگونه که پیشتر ذکر نمودیم با واژه ***« نصیریه»،*** به اشتباه گرفته اند که در حقیقت دو معنی و تعبیر و تفسیر و تشریح ناهمگون از دیدانداز تاریخی ، فلسفی دین پژوهی ، معنوی، عرفانی و مذهبی دارند که باید متوجه موضوع شد.

آنگونه که از داشته ها، انباشته، اندیشه های پژوهشگران فوق هویدا گردید، آنها پیرامون تاریخ و فلسفه پیدایش آئین مذکور، باور های ناهمگون دارند و نظر واحدی را در زمینه بازتاب نداده اند که در خور پذیرش هم است که دیدانداز افراد و شخصیت های مختلف با ظرفیت های فکری و دین باوری های نا همگون و متفاوت از هم، در زمینه یاد شده ابراز نظر نموده اند و برخی ها آن را آئین و سنت پیش از اسلام و برخی ها هم شامل مراسم تشریفات اسلامی قلمداد نموده اند که قابل درک و فهم است. برای دست یابی ژرفتر به اسرار آئین مذکور باید به منابع و سرچشمه های تاریخ اسلامی رجوع کرد و به پرسش های مطروحه زیر را پاسخ داد که : در تفکر و اندیشه های دین باوری اسلامی از کدام زمان بینش و تصور **« چراغ»، و « نور»،** آغاز گردیده است؟ سرچشمه اندیشه های کاربردی و ریشه های فلسفی آن کدام ها اند؟ ، باید با استدلال ارایه پاسخ نمود.

یکی از کتاب های معتبر اسلامی، اثر عبادالله شیخ العالم اکبرآبادی **« نادر المعراج» ، و « بحرالاسرار»** می باشد که نویسنده از کتب و آثار مختلف در جمع آوری آن نقش خیلی ها اثرمندی را بازی نموده است که میتوان از : **« معراج النبوه»،** مولانا معیین الدین، **« معراج نامه»،** مولانا عبدالرحیم ابن جنید واعظی شیرازی ، **« حیرت الانسان »،** خواجه احمد بغدادی، تفاسیر و سایر آثار و روایات جالب را پیرامون فرآیند **« معراج»** ، حضرت محمد (ص) ، جمع آوری شده است یاد آوری نمود که مجموعه ای است ارزشمند و بزرگ حجم و متشکل از ۵۲ فصل- باب می باشد. بر بنیاد معلومات و اطلاعات ذکر شده در سیاق وزین **« نادرالمعراج»،** در تفکر مسلمانان باور به بینش **« چراغ» و « نور»** از زمان حضرت محمد(ص) ، آغاز گردیده و این باور نه تنها من حیث یک مولفه ظاهری و معمولی به حساب میرفته، بلکه به مثابه مولفه دارای ارزش ویژه عالی معنوی، باطنی و فلسفی دینی و عرفانی، مورد بررسی و کاربرد قرار گرفته است. نویسنده مذکور در مورد **« چراغ» و «نور»،** ده ها روایت را گرد آورده که در آنها تصور ماهیت فلسفی **« چراغ» و « نور»** ، را به شمول سرچشمه ها و منابع تاریخ پیدایش و کاربر برد رسمی آنها را من حیث مراسم تشریفات مذهبی، بازتاب داده است. به گونه مثال اکبر آبادی از کتاب **« سیر منظوم»** ، روایتی را راجع به اسرار **« قندیل»، و « چراغ»** ، این چنین اظهار می کند که : از حضرت

عمر رضی الله عنه منقول است که حضرت محمد (ص)، فرموده است از این چه بهتر شدم مادامی که قندیل را دیدم که روشن است و گفته می شود که این منظومه نیز بازتاب دهنده همان گفتمان است که این چنین آمده است:

به ناگاه به جایی رسید آن جناب بدید قندیل روشنتر از آفتاب
بپرسید صدر از اسرافیل باز که بر گوی احوال قندیل راز
سرافیل بدو گفت قندیل توست کجا نور تو اندر آن بود نخست
چو روح تو از تن برآید دگر در این پاک قندیلش آرد مقر
به عین الیقین دیده ام در سطور که مه می ستاند ز خورشید نور
دگر عرش اعظم چو انور شود زنور محمد منور شود
که نور محمد ز نور خداست که کان همه نور ها مصطفی است (شاه خمارف، چراغ نامه سنت آریایی و اسلامی ، مردم بدخشان،« مسلله های پامیر شناسی» ، دوشنبه، « دانش» ۲۰۰۳. ص. ۲۳۶)

سیاق حکمت آفرین ابیات فوق که به قندیل مصطفی اختصاص یافته اند، واضح میگردد که آنها به آئین **« چراغ رونش»،** ارتباط خیلی ها روشن داشته و بعد از خوانش تحلیل، تفسیر و تعبیر آنها میتوانیم به پرسش های زیر پاسخ دهیم که : چرا سنت چراغ روشن را تنها پس از وفات انسان ها انجام داده می شود و نور محمد هنگام معراج، یعنی عروج روحانی و نه جسمانی که به وادی حضرت اسرافیل می رسد، قندیل را می بیند و از صاحب سور می پرسد تا اسرار آن را به آن حضرت بگوید. حضرت اسرافیل می پرسد. قندیل را می بیند و از مالک سور می پرسد تا اسرار آن را دریافت نموده و به آنحضرت بگوید. حضرت اسرافیل به پیامبر اسلام می گوید که این قندیل تو است و، زمانی که جسم تو در عالم سفلی فنا می شود، روحت ازتن مفارقت می کند و از جسم جدا شده و به غالم علوی- اعلی که عالم روحانی است، عروج می کند و در فرجام در این قندیل نورانی قرار می گیرد. باید تذکر داد که هدف اصلی سنت **« چراغ روشن»،** پرستش **«نور خدا »، « نور نبوت» ، و م نور امامت»،** است که در واقعیت امر در بیت های فوق بازتاب یافته است. و هم در این شاه بیت نیز این چنین ذکر شده است که قابل دقت و غور می باشد :

که نور محمد ز نور خداست
که کان همه نور ها مصطفی است (همان جا، ص. ۲۳۶)

قابل توجه است که ابیات و موضوعات **« چراغ نامه»** ، که آنها را بدون تردید مطلع این مجموعه مناجات میدانند ، به معراج های فوق کتاب **« سیر منظوم»،** هم معنی بوده هدف و ماهیت فلسفی واحد را بازتاب دهنده است.

قندیل چراغ مصطفی را
آن نور خدای وضحی را
پیوسته بخوان تو این دعا را
خوش گو صلوات مصطفی را (همانجا، ص. ۱)

شیخ اکبر آبادی ، در کتاب **« نورالمعراج»،** روایت جالب دیگری را پیرامون **« قندیل حضرت محمد مصطفی»،** آورده است که بر اساس آن میتوانیم جوانب مبهم دیگر مراسم تشریفات**« چراغ نامه »،** را مورد پژوهش قرار دهیم آنگونه که در این روایت آمده است:

از **« دقایق الحقایق»،** تألیف عبدالله سمرقندی روایت است و گفته می شود که بعد از آن خداوند تبارک و تعالی آفرید قندیل را از **« عقیق سرخ» ،** که دیده می شد ظاهر او از طریق باطن و باطن او از طریق ظاهر آفریده شده ، و سپس حق سبحانه و تعالی آفرید صورت و سیرت آنحضرت محمد مصطفی (ص) ، که شبیه بود با صورت و سیرت آن حضرات و سایر انبیا و گذاشت آن را در قندیل، یعنی اینکه از طریق این نور معرفت و آفرینش صورت و سیرت همه آنهایی که در راه خداوند کار کرد داشته اند و خواهند داشت، مورد مشاهده قرار می گرفت و در حضور پروردگار خویش در دنیای معنوی ظهور میکرد و قیام صورت آنحضرت، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، در حقیقت آن صورتی بود که هنگام ادای نماز پنجگانه ، در حضور پروردگار خویش به قیام می نشست و بیاویخت آن قندیل را به ساق و تاق عرش عظیم و مجید و میگشتاند آن را دورا دور بخاطر آنکه یاد ارواح آن پیامبران و سایر ارواحان گذشته را که میراث کنونی را به باورمندان امروز از طریق حضرت محمد مصطفی و نور یزدانی او به ودیعه گذاشته اند، ادای احترام و اکرام کرده و برای هر یک و هر کدام شان مطابق صلاحیت، اختیار و افتخار معنوی و روحانی شان در برابر آفرید گار شان، به دعا، ثنا و تحلیل و تدقیق نشستند.»
(شاه خمارف، چراغ نامه سنت آریایی و اسلامی ، مردم بدخشان،« مسلله های پامیر شناسی» ، دوشنبه، « دانش» ۲۰۰۳. ، ص. ۵۱۳) .

این روایت نیز به سنت و مراسم تشریفات« **چراغ روشن»،** وابستگی و ارتباط خیلی ها تنگا تنگ دارد، زیرا اسماعیلیان بدخشانات هنگام برگزاری و پیشبرد این مراسم تشریفات مذهبی که هم جهت و جنه ظاهری و هم معنوی، عرفانی و باطنی دارد، در اطراف قندیل حلقه زده جمع می شوند و به گونه دسته جمعی و آوای واحد بلند، به مقام شامخ و شخصیت معنوی حضرت محمد مصطفی (ص) و اهل بیت او درود فرستاده و درود خوانی می کنند. از اندیشه پردازی های فوق و ابراز نظر های ناهمگون در زمینه ، به این چنین نتیجه گیری می رسیم که :

۱. سنت **« چراغ روشن»،** هیچگاهی به سنت و آئین مهرپرستی ، زرتشتی، و آتش پرستی ارتباطی ندارد زیرا در اوستا در مورد سابقه، کارکرد و یا تاریخ پیدایش مراسم تشریفات چراغ روشن، هیچ اشاره ای به نظر نمی رسد. مزید بر آن مراسم تشریفات **دفن و کفن، « تدفین» و « تکفین» ،** جمعیت باوری زرتشتی ها از آئین **« چراغ روشن» ،** و مراسم تشریفات کار بردی آن به گونه ای که در میان جامعه اسماعیلیان آسیای مرکزی مرسوم است، تفاوت خیلی ها عمیق و بنیادی دارد. در میان باورمندان آئین زرتشتی، اگر فردی وفات کند، آنها برای فرد متوفا چراغ را روشن می کنند اما به مفهوم و سیاق دیگر است و نه مشابه به سنت چراغ روشن. آنها با جسد فرد وفات شده، گونه های ناهمگون شیوه های اجرائیوی را مورد کار برد قرار میدهند. در قدم نخست جسد را برای سه روز در تپه های بلند نگاه می کنند تا زاغان و کلاغان گوشت، پوست، چربی ، خون و سایر مولفه های جسد را بخورند و از آن سود ببرند و باعث سیری آنها گردد که این خود گویا ثوابی است که باعث خوشنودی خانواده و ارواح متوفا، میگردد. به گونه مثال در بخش **« واندیداد»** ، در سیاق **« اوستا»،** آمده است که : « چونکه تابستان سپری گردد، و زمستان فرا رسد، مزدا پرستان باید در هر یک خانواده **« سه قده»،** یا سه قبر را به گونه احتیاط برای مردگان بسازند که باید با قد و قامت انسا ها برابر باشد و زمانی که مرده در آن گذاشته شود به گونه ایستا، ایستاده بر پا ها، قد برافراشته و دست ها به هردو جانب راست و چپ گشاده باشند تا پیکر بی جان مرده در « قده» که شاید از واژه قد گرفته شده باشد، مورد ازیت و آزار قرار نگیرد و بی احترامی به آن صورت نگرفته باشد و از جانبی هم باید مراسم سنتی اجتماع باورمند آئین زرتشتی با احترام و اکرام ویژه مورد اجرا قرار گرفته باشد. هدف زردشتیان از کار کرد شان مطابق باور های مذهبی شان این است ، و قتی که زمستان و دوره شتا سپری میگردد، نوروز عالم افروز ظهور می کند، و برخی از جانوران و لاشخواران و زاغان و کلاغان در روز های نوروز بدون غذا باقی نمانند، مزدا پرستان جسد را از **« قده»** بیرون ساخته و به منطقه دیگری که در ادبیات آنزمانی شان **« دخمه»** یاد می شد انتقال میدادند تا جانوران درمانده از لاش و جسد ای که در « **قده»،** گذاشته شده بود و حالا بیرون شده و در دخمه گذاشته می شود، تا در زیر آفتاب قرار گیرد و هنگام باریدن باران که نعمت خداوندی است بر بشریت برآن کالبد فرور ریزد و دخمه را نمناک سازد و مزید بر آن باید بر گوشت ، پوست، خون، اسخوان و سایر مولفه های جسد و جسم متوفا فرور ریزد و ببارد و مانند ماهیت طبیعت نرم گردد و جانوران بتوانند از آن مستفید شوند و هنگام استفاده برای آنها نباید دشواری به میان آید که از دیداندار مزدا پرستان ازیت وآزار جانوران نیز حتا هنگام خوردن طعمه و غذای مورد نظر شان ، هم مورد پذیرش نبوده و عذاب دنیوی و اخروی ، برای انسان های باورمند به حقانیت آفرینش به حساب می رود. . » **(برتلس، الف، ای، نظریات برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری، راجع به میراث ادبی ناصر خسرو، « یاد نامه ناصر خسرو»، مشهد، ۱۹۷۶، ص.۳۱۷)**

دوم – در قرآن مجید ، احادیث پیامبر اسلام، گفتمان ها و سخنان امامان اهل تشیع و به ویژه اسماعیلیان شیعه امامی مسلمان ، همه باور ها به شمول زرتشتی و سایر مذاهب و ادیان ابراهیمی ، بعد از ظهور اسلام مورد تقدیر و تکریم قرار گرفته و هیچگونه مخالفتی در برابر شان به استثنای برخی از افراد جزم گرا و غیر صاحب نظر و عمل، روا نداشته و همواره آنها را از دیداندار تیوری علمی و فلسفی مورد تقدیر و تکریم قرار داده و بر بنیاد بینش کثرت گرایی و پلورالیسم اسلامی که در سیاق قران کریم به تکرار ذکر شده است و اصول برادری، برابری و اباورزیدن از اختناق، دهشت و ، وحشت وارد ساختن فشار بی مورد بر سایر اندیشمندان ، بینش وران و باورمندان بر بنیاد سیاق قرآن کریم که بر عدم فشار بالای سایر باورمندان همواره اصرار داشته است، همه را مورد تقدیر و تکریم قرار داده است.

سوم – سنت **« چراغ روشن»،** و مراسم برگزاری تشریفات سنت **« چراغ روشن»،** هیچگاهی و حتا هرگز دارای سابقه تاریخی چند هزار ساله نیست و ادعای این چنینی جز یک بینش و تصور خیالی و افسانه ای افراد و شخصیت های پژوهشگر سطح نگر ، چیزی دیگر نبوده و نمیتوان به آن صبغه علمی و پژوهشی داد. حتا اگر برای یک لحظه بپذیریم که گویا سابقه تاریخی آن به چند هزار سال می رسد، حد اقل متنی را در اختیار داشته باشیم که به یکی از زبان های مروج همان دوره های چند هزار سال به نگارش گرفته شده باشد و یا نسخ خطی و دست نویسی بر علاوه متن کنونی که همین اکنون به زبان و ادبیات فارسی دری همه اسماعیلیان در اختیار دارند ، در زمینه داشته باشیم تا صحت و سقم ادعای ما در زمینه بر ملا گردیده باشد.

چهارم- آنگونه که اشاره شد، پژوهشگر سرشناس اهل پاکستان ، کار شناس اداره طریقه بورد تعلیم و آموزش مذهبی والا حضرا آقا خان در آستان کراچی – پاکستان ، دکتور عزیز الله نجیب به حواله کتاب وزین **« فرع کوفی»،** اعتماد نموده و ذکر می کند که سنت **« چراغ روشن»،** در زمان پیامبر اسلام ، حضرت محمد مضطفی(ص) عرض و جود کرده ، و بعد ها در خانه و کاشانه امامان اسماعیلی ، حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق (ع)، نیز مروج بوده که مراسم مشابه تشریفات سنتی برگزاری آن در آثار و آفریده های گذشتگان نیز مرقوم است. اگر معلومات کتاب یاد شده از دقت لازم برخوردار باشدو در خور اعتماد نویسنده ها و محققین گذشته و امروز، لازم دانسته می شود میتوان حکم کرد که متن **« چراغ روشن»،** باید در زمان و عصر امامان مذکور و سایر شخصیت ها به شمول داعیان و مشنری های دعوت اسماعیلی به ویژه در شامات و سرزمین ایران زمین آندوره الی دوره الموت دگر گونگر اندیشه های دینی و مذهبی که جهت فلسفی و منطق رسای نو افلاطونی را به خود گرفته بود، به زبان و ادبیات عربی باید موجود می بود و یا حد اقل اثری از آن در اختیار میداشتیم و یا هم به گونه سروده ها، شعر، قصیده، منقبت و اناشید به زبان یاد شده در دست میداشتیم. مزید بر آن اگر چنین بینشی درست می بود باز هم حد اقل ادعیه ها ، ثنا و ستایش ای در زمینه به زبان و ادبیات عربی در اختیار می بود که متأسفانه به یاد نداریم و هیچ چیز در این ارتباط در اختیار باورمندان، پژوهشگران قرار ندارد . بنابر این دشوار است روی این موضوع اعتماد داشت و از دید پژوهش علمی، منطقی، فلسفی و حتا ادبیات خرد گرا و کثرتگرای دین مبین اسلام ، به ویژه بینش تاریخی اسماعیلیسم فلسفی نیز ، مورد اعتبار و اعتماد قرار گرفته نمیتواند.

پنجم – متن کنونی **« چراغ روشن»، که** به زبان و ادبیات زیبای فارسی دری نگارش یافته است، از سده شانزده به این طرف در زمان حاکمیت صفویان که اقتدار سیاسی و دین باوری آن را به گونه اکثریت مطلق اهل تشیع دوازده امامی، در اختیار داشتند، ترتیب و تدوین گردیده است زیرا در تمام نسخ خطی و دست نویس های باقی مانده از آن دوره الی زمان چهل و هشتمین امام اسماعیلیان شیعه امامی مسلمان، آقا خان سوم محفوظ مانده است که در آن به گونه کامل توصیف، تعریف و ستایش امامان دوازده امامی- اثنا عشریه ، به نظر می رسد که میتوان دو سبب را بازتاب داد. **اول** اینکه شاید بخاطر برخی از مشترکات مذهبی میان اسماعیلیان و برادرن شیعه دوازده امامی این چنین متنی تدوین و مدون شده و یا متن نویس خود از اهل اثنا عشریه بوده است و در خدمت اسماعیلیان . **دوم،** شاید اسماعیلیان در مناطقی که هستی داشته اند ، بنا بر داشتن شرایط نا مساعد جهت برپایی مراسم تشریفات مذهبی شان هم بر تقیه و استتار تکیه داشته و هم بخاطر حراست از کیش و سنت های مخصوص به خود شان ، از برخی قسمت های ادبیات باوری شیعیان دوازده امامی استفاده کرده اند تا کمتر در انظار دیگران مشکوکیت ایجاد کنند و هم بخاطر ابا ورزیدن از آفرینش تنش ها میان فرقه ای که اکثراً در میان مسلمانان بدون صبر و شکیبایی و تنها بر بنیاد احساسات، ظهور می کند، جلو گیری کرده باشند و در یک مصونیت مطمئن به برگزاری مراسم مذهبی شان ادامه دهند. همچنان وارد مناجات های اهل تصوف، به ویژه دسته مشخص وابسته به گروه شاه نعمت الله ولی، به متن **« چراغ روشن»،** گواه این گفتمان و ابراز نظر است. مناجات در وصف پیر شاه ناصر خسرو نیز در متن ضمیمه شده است که بیشترینه توسط شعرا، سرایندگان قصیده و منقبت به این متن اضافه شده است که حضور متنی و سوژه ای آنها مطابق نیازمندی، حساسیت و رعایت اصول مربوط به شرایط زمان و مکان خیلی ها مشهود است.

ششم - « چراغ نامه» هیچگاهی به کلام حضرت پیر شاه ناصر خسرو تعلق ندارد، زیرا مناجات های مندرج چراغ روشن و به ویژه چراغ نامه ، دردیوان اشعار هیچ شاعر اسماعیلی و حکیم بزرگ اندیش ناصر خسرو موجود نبوده ، و شخص ناصر خسرو در حقیقت با وصف اینکه برای چراغ ظاهر نیز من حیث وسیله تنویر در هستی روزوار انسان ها اهمیت خیلی ها زیاد و عینی قایل است و به آن اعتبار و ارزش میدهد ولی باز هم از دیدانداز عقیده و باور دینی بیشتر به چراغ باطن که معرفت دینی و علم و عمل تأویل است، اتکای فکری بیشتر و ژرفتر دارد زیرا انسا با داشتن همه چیز در زندگی، اگر بدون معرفت و بینش شناخت واقعیت ها باشد، در حقیت به ارزش واقعی هستی روزوار خویش که خداوند برای انسان من حیث مولفه معقول فلسفی و بهترین آفرینش، به مثابه موهبت خویش اعطا فرموده است، هنوز درست و فلسفی، پی نبرده است .

بخش اول : بازتاب « چراغ روشن»، در سر چشمه ها : تاریخ پیدایش، فضیلت و احکام سنت برگزاری « چراغ روشن»، در بیان روشن کردن چراغ از قول حضرت سلطان العارفین، ابوالمعین سید شاه ناصر خسرو، حجت خراسان.

اگر پرسند که برگزاری چراغ من حیث یک سنت دیر پا در حیات و ممات فرض ، واجب، سنت است و یا مستحب؟ جواب بگو که ، هم فرض است، هم واجب ، هم سنت و هم مستحب.و فرض بودن چراغ سببش آن است که حضرت جبرئیل- فرشته وحی به حکم مطلق خداوند جلیل و ارشاد حضرت محمد (ص)، در راستای آموزش و تعلیم تربیت و تحقق آن در میان باور مندان. و سنت بودن چراغ سببش آن است که حضرت رسول خدا ، شخصن خود شان چراغ را در شیرازه خانواده اش روشن نموده است. و واجب بودن چراغ سببش آن بوده است که حضرت سید شاه ناصر خسرو ، حجت جزایر روشن

نموده است. و مستحب بودن چراغ سببش آن بوده است که به پیروان ، باورمندان و پیران و چراغداران کوهستان آموزش داده است . اگر پرسند که اول چه کسی چراغ و مراسم چراغ روشن را برگزار نموده و مروجش ساخته است، جواب بگو که حضرت محمد مصطفی(ص) ، سنت و مراسم تشریفات چراغ و چراغ روشن را به میان آورده و خود نیز روشن کرده است. و دلیلش را باید بدانی، در آن شب که که پیامبر را به معراج بردند، خداوند سبحانه و تعالی ، هزاران سخنان با راز و اسرار را به آن حضرت ، یعنی رسول خدا فرمودند و باز گفتند که یا رسول الله از عجائبات چه چیز را پسند کردی؟ آنحضرت فرمودند که پروردگارا من صورتی را دیدم که خط سبز در گردن دارد و آن صورت را پسندیدم.خداوند تبارک و تعالی فرمودند که ای حبیب من، آن صورت فقر است و اگر به خودت خوش آمده و پسندیدی و مورد پذیرش و قبولت ات قرار گرفته است، به تو خواهم بخشید. و حضرت پیامبر خدا عرض کرد : پروردگار من ، من این صورت را قبول کردم. مادامی که حضرت محمد(ص)، تشریف آوردند و بعد از مدت زمانی که پسر بزرگ حضرت پیامبر (ع) ، که عبدالله نام داشت دنیای فانی را وداع گفت و در گذشت، رسول حدا در حیرت قرار گرفت، در همان لحظه است که جبرئیل امین نازل می شود و آیه مبارکه نور را خواند و فرمود : « یا رسولالله ، خداوند تبارک و تعالی به تو سلام می فرستد و بعد درود و سلام می گوید که بخاطر آرامش روح پسر خود عبدالله، چراغ را روشن کن تا باید برای آینده برای امتانت فرض و سنت گردد. حضرت جبرئیل رفت و دوباره آمدو قندیل **« چراغدان»** را که از زمرد سبز ساخته شده بود و در دست داشت که با پنبه سفید و چوب دلیل را که از درخت عود یا توبا است، با خود آورد و پنبه را بدست مبارک خود رشته کرد و فتیله منظم ساخت، و بعد ان روغن گوسفند را مطالبه کرد و آن را به دست حضرت محمد (ص) ، و احکام و ارکان و، واجبات چراغ را به فرمان خداوند تبارک و تعالی بر پا ساخت.

سپس حضرت رسول خدا به فرمان و هدایت خداوند تبارک و تعالی فرآیند چراغ روشن را پر پا کرد و من حیث ودیعه به حضرت سلمان سپرد و بعد از آن از زمان حضرت مولانا امام مستنصر بالله، یعنی به امر و هدایت امام و بر بنیاد هدایت قبلی به حجت خراسان پیر شاه ناصر خسرو هدایت شد تا **« مراسم تشریفات چراغ روشن »** را بخاطر ادامه باور ها و حفظ هویت باوری و عقیدتی مذهبی کیش و آئین اسماعیلیُ بر پا کند و چراغ و مراسم تشریفات آن را واجب ساخت و از حضرت شاه ناصر خسرو به حضرت خوجه حمدالدین(حمدین) ، (همدین) ، در متن تاجیکی خیلی دقیق نوشته نه شده و معنایش اندکی دشوار به نظر می رسد، و از شیخ موصوف به دوازده هزار پیروان ، راهروان ، چراغداران کوهستان، که همه ا زهدایت پیر شاه ناصر خسرو مستفید شده و در ادامه و استحکام کیش و آئین اسماعیلی، نقش بزرگی را بازی می نمودند، رسید و به تعقیب آن به همه علما، دانشمندان، پیروان پیر ناصر خسرو، و شخصیت های کبار و اهل خبره ، اهل فضیلت و دانش، رسید و تا همین اکنون مروج بوده و برگزاری آن ادامه دارد .

اگر پرسند که ده خصلت چراغ کدام اند و دارای کدامین خصلت و، ویژگ ها است، پاسخ بده که :

اول- بینش آتش در چراغ ، مرتبه عاشقان و عارفان است
دوم – تصور سفیدی چراغ مرتبه صادقان است
سوم – تصور روشنی چراغ، مرتبه زاهدان است
چهارم – تصور کبودی چراغ، مرتبه ماتم زدهگان است
پنجم – تصور سرخی چراغ، مرتبه عارفان و سالکان است
ششم – تصور سیاهی چراغ، مرتبه کافران و ملحدان است
هفتم – تصور زردی چراغ، مرتبه جاهلان و ستم پیشگان است
هشتم – تصور شعله چراغ، مرتبه پاکان است
نهم – تصور نور چراغ، مرتبه پیامبران است
دهم – و تمام شدن چراغ هنگام سوخت، مرتبه شهیدان ، مومنان و ایمانداران است .

هر که مراتب ده گانه چراغ را نداند، سنت پیامبر، امام و پیران کوهستان را بجا نکرده ،ار هدایت شان مستفید نه شده و مراسم تشریفات چراغ روشن را دقیق ندانسته و بجا نه آورده و روشن کردن چراغ بر وی روا نباشد. هر که بر سجاده مقام و منزلت جزایر ابوالمعین حضرت شاه ناصر خسرو ، بنشیند، احکام سجاده او را بداند، هر چه را خورده باشد در دنیای ظاهر و باطن، از طعام ظاهری ، باطنی ، معنوی و روحانی، بر وی حلا باشد. هر سجاده نشین این صفای چراغ را نداند، چراغ روشن کردن بر وی لازم نمی باشد. همه خواندیم و نوشتیم و گفتیم ، به توفیق پروردگار عالمیان. **« چراغ نامه» ، نسخ خطی، صص، ۱۱- ۱۳)**

اگر پرسند که بر پایی مراسم تشریفات مذهبی **« چراغ روشن»،** فرض است ، سنت، واجب و یا مستحب؟ جواب بگو که هم فرض است، هم سنت ، هم واجب و هم مستحب. اگر پرسند که چراغ کردن از کی به میراث مانده و چه کسی چراغ را روشن

کرده است؟ جواب بگو که حضرت محمد مصطفی(ص). بدان که آن شب که محمد مصطفی را به معراج بردند، حق سبحانه و تعالی به او رازی را در میان گذاشت و پرسید که از عجائبات کدام ها ترا خوش آمدند تا به تو بدهم، آنحضرت گفت، بار خدایا صورتی را دیدم که در اطراف جسم و صورت او خط سبز بود و بعد خداوند تبارک و تعالی گفت، : آنصورت ای را که دیدی ، صورت فقر و درویشی است و فقر و درویشی را قبول کن تا آن را به تو دهم. آنحضرت گفت منظور کردم و پذیرفتم. خداوند فقر را به حضرت محمد (ص) اهدا کرد و آنحضرت شاد و خرم بازگشت. بعد از آن زمانی چند سپری شد که حضرت امام ابو حنیفه از دنیا رحلت نمود و جبرئیل مهتر در رسید و گفت: یا محمد خدایت سلام می فرستد و بعد از سلام درود می فرستد و می فرماید که برای امام ابو حنیفه چراغ روشن کند تا سنت بر او روا گردد. حضرت جبرئیل رفت و باز آمد و قندیلی را که از زمرد سبز در دست داشت، رشته را از بهشت و از درخت توبا چوب دلیل« دلیلک»، را آورد و بدست مبارک حضرت محمد دادو احکام، ارکان و واجبات چراغ را به امر و فرمان خداوند به آنحضرت تعلیم و آموزش داد. حضرت محمد چراغ راروشن کرد و به امر خدای تعالی به دست سلمان داد و از سلمان به دسته چهل تنان داد. بعد از آن پرسیده شد و در زمان حضرت شاه ناصر خسرو دوباره به ظهور عینی رسید. از حضرت امام مستنصر بالله نقل شده است که گویا به حضرت پیر شاه ناصر خسرو گفته شده باشد که به کوهستانات تشریف ببر و چراغی را برای حضرت محمد مصطفی (ص) روشن کن . به حضرت پیر شاه ناصر خسرو دین و دولت رسید و ان در حقیقت دولت و سرمایه معنوی بود که در کوهستانات برای حضرت محمد(ص) چراغ را روشن کرد و این سنت پسندیده را که هدایت خداوند تبارک و تعالی بود ، مستدام بخشید. و این سنت از حضرت پیر شاه ناصر خسرو به حضرت خواجه همدین **« حمدین»،** رسید و ازان خواجه به دوازده هزار پیروان و چراغداران کوهستان و به همه علما و مشایخ کبار آندیار رسید. اگر پرسند فرض چراغ کدام است، جواب بگو که ، اول قندیل و آتش چراغ فرض است و فتیله سنت است. اگر پرسند که ده مرتبه چراغ کدام اند، جواب بگو ، ده مرتبه چراغ آن است که حضرت پیر شاه ناصر خسرو فرموده است: هر آن شیخان، حکیمان، سیدان و درویشان و بقیه تقیه نشینان که بر سجاده پیامبر می نشینند، تکبیر می گویند و چراغ می افروزند، و نذر می گیرند و لقمه فقر می خورند و ده مرتبه چراغ را نمی دانند، چراغ بر ایشان روا نباشد و هر چه خورده باشند و نوشیده باشند، حرام خورده و حرام نوشیده باشند و لقمه چراغ و سفره و توغ و شده بر ایشان حرام باشد و مرید گرفتن و پذیرش شان به مریدی مناسب و روا نباشد و مصلحت دانسته نمی شود. اگر پرسند که مراتب ده گانه چراغ کدام ها اند، جواب بگو ، ده مرتبه چراغ از این قرار است که حضرت شاه ناصر خسرو می فرماید:

هر آن شیخان، حکیمان، سیدان و درویشان و بقیه تقیه نشینان که بر سجاده پیامبر می نشینند، تکبیر می گویند و چراغ می افروزند، و نذر می گیرند و لقمه فقر می خورند و ده مرتبه چراغ را نمی دانند، چراغ بر ایشان روا نباشد و هر چه خورده باشند و نوشیده باشند، حرام خورده و حرام نوشیده باشند و لقمه چراغ و سفره و توغ و شده بر ایشان حرام باشد و مرید گرفتن و پذیرش شان به مریدی مناسب و روا نباشد و مصلحت دانسته نمی شود و هر چه خورده و نوشیده باشند، حرام خورده و حرام نوشیده باشندهر آن شیخان، حکیمان، سیدان و درویشان و بقیه تقیه نشینان که بر سجاده پیامبر می نشینند، تکبیر می گویند و چراغ می افروزند، و نذر می گیرند و لقمه فقر می خورند و ده مرتبه چراغ را نمی دانند، چراغ بر ایشان روا نباشد و هر چه خورده باشند و نوشیده باشند، حرام خورده و حرام نوشیده باشند و لقمه چراغ و سفره و توغ و شده بر ایشان حرام باشد و مرید گرفتن و پذیرش شان به مریدی مناسب و روا نباشد و مصلحت دانسته نمی شود. و اگر باز پرسند که ده مرتبه چراغ کدام ها هستند، باز برای شان به تکرار بگو که ، ده مرتبه چراغ این ها هستند:

اول- بینش آتش در چراغ ، مرتبه عاشقان و عارفان است
دوم – تصور سفیدی چراغ مرتبه صادقان است
سوم – تصور روشنی چراغ، مرتبه زاهدان است
چهارم – تصور کبودی چراغ، مرتبه ماتم زدهگان است
پنجم – تصور سرخی چراغ، مرتبه عارفان و سالکان است
ششم – تصور سیاهی چراغ، مرتبه کافران و ملحدان است
هفتم – تصور زردی چراغ، مرتبه جاهلان و ستم پیشگان است
هشتم – تصور شعله چراغ، مرتبه پاکان است
نهم – تصور نور چراغ، مرتبه پیامبران است
دهم – و تمام شدن چراغ هنگام سوخت، مرتبه شهیدان ، مومنان و ایمانداران است .

و دیگر چراغ باید آن سجاده و آیه سجاده را بداند تا بر وی مسلم شود و برای روز موعود و فردای قیامت شرمسار و خجل بر نه خیزد ، و هر چه خورده باشد حلال خورده باشد و آیت سجاده این که : **« و بگو پروردگارا مرا در جایی پربرکت فرود آور [که] تو نیکترین مهمان‌نوازانی . » (المومنون، آیه ۲۹»**

اگر پرسند که جسم، جان و روح چراغان کدام است، جواب بگو که جسم چراغ قندیل است، و جان چراغ فتیله است و روح چراغ روغن است و نور چراغ شعله است. بدان ای عزیز من هست کردن و یا بر پا داشتن چراغ از محمد مصطفی است و هر که چراغ روشن کند باید که با حرمت و آداب باشد و بر سجاده بی طهارت ننشیند.

دوم، آنکه سخن فحش نگوید ، **سوم** آنکه در ذکر خداوند تبارک و تعالی باشد، **چهارم** آنکه با ترس و بیم باشد و بدرگاه خداوند تبارک و تعالی ناله و زاری بسیار کند و بی طهارت و بدون توبه نباشد. **پنجم** آنکه، هر چه حضرت امام جعفر فرماید، بجا آرد. **ششم** آنکه، آیت دلیل و مناجات و آیت فروز آوردن یعنی ختم چراغ را درست بخواندو اولیا و انبیا را یاد کند و از ارواح استادان همت و استعانت ، مدد و یاری طلب کند. چراغ و « چراغ روشن»، که بخاطر یوم الحشر یعنی روز قیامت است ، اهل مجلس را به دین معرفت دعوت کند، تا ثواب دنیا و آخرت را کمایی کرده بتواند. **(چراغنانه، ۲.صص ۱-۸)**

وقتی چراغ بر افروخته می شود ، درود خوانان بر وی نذر می کنند، و لقمه پاک و حلا م یخورند و هر که ده مرتبه چراغ را نمیداند، چراغ روشن کردن و تکبیر گفتن برای شان حرام است و هم نباید آنها را مرید گفت و یا مرید پذیرفت چون بر ایشان مناسب نیست و مصلحت دیده نمی شود.

در بیان ده خصلت چراغ : اول یاد کن خداوند تبارک و تعالی را ، **دوم** نگاه دار زبان خویش را از گفتار فحش و ناسزا گویی، دروغ و **سوم** ذخیره کن علم و معرفت را در قفس سینه خود، **چهارم** محکمدار دین خود را از غیر دین و **پنجم،** ببر دوستی را از یار و یاران بد و زشت کردار، **ششم** بپوشی عیب برادر مومن و مسلمان خود را، **هفتم ،** بخور خشم خویش را ، **هشتم** ، بردار ستم از برادر دین، **نهم،** بده انصاف را در حق برادر دین، **دهم،** بهشت و فردوس برین را تمنا و کمایی کن ، از مولای زمین و زمان خود. هرکه ده مرتبه چراغ را داند و مطابق فهم و سیاق آنها کار کرد داشته باشد، ناجی و رستگار باشد. خداوند داننده همه امور نیک و پسندیده است. **(چراغ نامه ، نسخه خطی ، رقم دوم، ص، ۴)**

این چراغ از جبار عالم ، به حضرت محمد مصطفی (ص) رسید و از محمد مصطفی به علی مرتضی رسید و از علی مرتضی به دوازده امام رسید و از دوازده امام به حضرت سلطان العارفین و برهان المحققین، امیر امیران و سلطان العارفین، سلطان شاهان حضرت پیر شاه ناصر خسرو رسید و سلسله به سلسله در میان جماعت اسماعیلی ، باقی ماند. بیاد باید داشت که **« چراغ نامه»،** مروج در میان جماعت ، در هیچ اثر حضرت پیر شاه ناصر خسرو، به نظر نه رسیده ولی داعیان سلف و آموزگاران و معلمان دیار بدخشان زمین در میان جماعت اسماعیلیه آن دانست و بعد ها به حجت خراسان داده و به گونه های ناهمگون جاری و ساری نگهداشته اند، و هر یک به گونه جدا گانه درود و تکبیر را ترتیب و تنظیم نموده اند. **(چراغنامه، نسخه خطی، رقم ۱. ص ۱)**

گزیده ای از ابیات چراغ نامه:

آن شب که گذشت از سماوات — آورد ز کردگار آیات
دادند خبر صفات از ذات — خوش گو صلوات مصطفی را

❖

ما چراغ از نور شمع مصطفی آورده ایم — دست دل در دامن آل عبا آورده ایم
هر کسی آرد متاعی خویشتن در کوه دوست — ما چراغ از بهر مردان خدا آورده ایم

(چراغ نامه، نسخه خطی، رقم، ۴، ص، ۹)

❖

قائم مقام نامت، خلق جهان غلامت — در مکه بود نامت، صلوات بر محمد
آمد ز حق خطابت، بردند ز جامه خوابت — جبرئیل در رکابت، صلوات بر محمد
عالم به توست محتاج، صلوات بر محمد

(چراغنامه، نسخ خطی۷ رقم ۱. ص ۲۴)

❖

چراغ اول بدست مصطفی بود — دلیلش با علی مرتضی بود
چراغ مصطفی نور تو در دست — بیا بنگر که در وی چند قول است

(چراغنامه، نسخه خطی، ص، ۲۳)

❖

می کند شرح هدا فهم نم،ا بسم الله ابتدای سخن از سر خدا، بسم الله
اول ای مومن صادق تو بخوان حمد علی بعد از آن نعت حسین و تو بگو، بسم الله
زین العباد است و دگر باقر و جعفر شه دین پس اسماعیلی بود هادی دین، بسم الله
همچنین تا دم حاضر شده این نور قدیم به لباسی به جهان جلوه نما، بسم الله
این همان نور قدیمی که جهان پرتو اوست صاحب العصر خداوند زمان ، بسم الله
از ولایش به دل خویش به بیافروز چراغ وقت آن است کنند یاری ما، بسم الله

(چراغنامه، نسخه خطی، رقم ۵، ص، ۲۳)

❖

چراغ اول بدست مصطفی بود دلیلش با علی مرتضی بود
چراغ مصطفی نور تو در دست بیا بنگر که در وی چند قول است

(چراغنامه، نسخه خطی، ص، ۲۳)

❖

قندیل چراغ مصطفی را آن نور خدای و ضحی را
پیوسته بخوان تو این دعا را خوش گو صلوات مصطفی را

❖

تا ترک فلک برد به خرگاه چراغ روشن کنند اول ز بری شاه چراغ
پیوسته چراغ فقرا و درویش روشن بادا به حرمت شاه چراغ
تا سلسله شاه چراغ روشن شد آفاق ز یمن قدمش گلشن شد
هر جا که زدم شیخ چراغش به زمین در عینک چشم خیز چراغ روشن شد

(چعراغنامه، نسخه خطی۷ رقم ۹، ص، ۶)

❖

شمع لگن و دوازده برج فلک شاه نجف است و یازده فرزندش
می کنم شرح هدا فهم نما بسم الله ابتدای سخن از سر خدا بسم الله
به حسن بعد علی گوهر شاه دو جهان به حسین است شهیدان خدا بسم الله
زین العباد است و دگر باقر و جعفر شه دین موسی کاظم و سلطان رضا ، بسم الله
به تقی و به نقی و عسکری و مهدی دین وقت آن است که کند یاری ما، بسم الله

❖

دین ، دین دوازده امام است به شرح نبی چو او تمام است
از شرح برون همه حرام است خوش گو صلوات مصطفی را

❖

بیشک علی و لی بود، پرورده نبی بود ختم همه علی بود، صلوات بر محمد
بعد از علی حسن دان، آن سرور محبان هست او چو ماه تابان، صلوات بر محمد
بعد از حسن حسین است، کان نور هردو عین سلطان حور عین است، صلوات برمحمد
زین العباد مهتر، باقر شناس و جعفر شاه اند آن دو سرور، صلوات بر محمد
موسی فلک غلامت، شاه رضا به نامت من همچو یک کمینم، خاک رهی حلیمم
محتاج عسکری ام، صلوات بر محمد مهدی امام دین است، هم قبله هم یقین است
سر شهی مبین است، صلوات بر محمد سردار ملک جبار، چون روز و شب به تکرار
گوئیم قاسمی وار ، صلوات بر محمد خوش گفت نعمت الله، رمزیست قل هوالله
برهان به یاد الله، صلوات بر محمد

(چراغنامه، دسخه خطی، رقم، ۶، صص، ۷۳-۷۵)

❖

ای چراغ دل یاران طریق ای تو آراسته میدان طریق
ای ز تأثیر مسیحا نفست فیض بخشنده به یاران طریق
این چراغیست که ایزد به تو داد بهر خاصان و محبان طریق

هست رخصت که در آرم به نظر پیش ارباب و به ارکان طریق

❖

ای چراغ دل ارباب طریق ای گشاینده آداب طریق
رهنمای رهی تحقیق توپی اندرین عصر به آداب طریق

❖

چراغ اول بدست مصطفی بود دلیلش با علی مرتضی بود
چراغ مصطفی نور تو در دست بیا بنگر که در وی چند قول است

(چراغنامه، نسخه خطی، ص، ۲۳)

❖

می کند شرح هدا فهم نم،ا بسم الله ابتدای سخن از سر خدا، بسم الله
اول ای مومن صادق تو بخوان حمد علی بعد از آن نعت حسین و تو بگو، بسم الله
زین العباد است و دگر باقر و جعفر شه دین پس اسماعیلی بود هادی دین، بسم الله
همچنین تا دم حاضر شده این نور قدیم به لباسی به جهان جلوه نما، بسم الله
این همان نور قدیمی که جهان پرتو اوست صاحب العصر خداوند زمان ، بسم الله
از ولایش به دل خویش بیافروز چراغ وقت آن است کنند یاری ما، بسم الله

(چراغنامه، نسخه خطی، رقم ۵، ص، ۲۳)

❖

جبرئیل ز نور پر سرشته بر لوح بداد یک نوشته
میگفت به جمله فرشته خوشگو صلوات مصطفی را

❖

لولا کلما خلقت الافلاک بر شان محمد، ایزد پاک
میگفت به قدسیان چالاک خوشگو صلوات بر محمد.

❖

خورشید یقین و نور مطلق شمع شب قدر مظهر حق
جز ذات نبی نه شد محقق خوشگو صلوات مصطفی را

(چراغنامه، نسخه خطی، رقم ۷، صص، ۵)

❖

این جا چراغ ناصر است بیشک مرادت حاصل است
این جاست جای خال خال این جا نگویند قیل و قال

(بیت میدان، دعوت بقا، نسخه خطی۷ رقم، ۷، ص، ۵)

مراسم تشریفات سنت « چراغ روشن» ، و بینش « دعوت بقا» در آئین اسماعیلیان بدخشان افغانستان و تاجیکستان !!

مادامی که به سیاق کتب، دانشنامه ها، واژه نامه ها و لغت نامه ها رجوع کنیم، تعبیر، تفسیر و تشریح واژه بقا بخاطر بقای خویش در مبارزه و اجتهاد هستند و هر پدیده ایکه به نحو شائسته اما نا همگون مورد بررسی قرار می گیرد و معانی و مفاهیم آن را با در نظرداشت تصور و بینش هستی ظاهری، باطنی، عرفانی ، معنوی، اخلاقی و اجتماعی را بازتاب میدهد. همه هستی و به ویژه موجودات در این کره خاکی بخاطر بقای خود در مبارزه و اجتهاد هستند و هر مولفه ای که در این راستا نمیتواند مقاومت کند بسوی فنا میرود و جای خویش را به پدیده های بقاپذیر وا میگذارد تا فرآیند قانومدار هستی روزوار را ادامه داه و بسوی انکشاق، ترقی و تعالی بکشاند. زمانی که در این همه آثر در جستجوی دریافت سیاق بقا می شویم، می بینیم و در می یابیم که معنی اش در جهان ماندن، احساس شدن و محسوس بودن است. بقا یعنی خلاف فنا که میرنده است، بقا ماندنی، باقی ماندن و ظاهر شدن، مظهر آفرینش را بازتاب دادن، جاویدان بودن، عمر کردن و لی بالاتر از آن در حقیقت در فرآیند آفرینش معنی ارزش قرار گرفتن است. آنگونه که شاعر در زمینه احساسش را خیلی ها زیبا بازتاب داده است:

در دار فنا اهل بقا خلق که دیده ست
از اهل بقایی تو و در دار بقایی. منوچهری.

بزرگان همواره گفته اند که پاک باد روح و روان انسان در بقا و فنا، چون زندگی سر آغاز بینش فنا است و مرگ یا فنا ، سر آغاز هستی جدید است به گونه دیگر که بیشتر بازتاب دهنده معنویات و آفرینش هستی فلسفی بقا و فنا است. فنا مطلق نیستُ اما بقا مطلق است. آنگونه که پیر شاه ناصر خیرو در نگارش های متعددش به ویژه در سیاق و محتوای اثر گرانقیمت و گران ارزشش **وجه دین** ، یعنی سیمای دین فرموده است که انسان ها و همه موجودات هستی دار در این کائناتی که بازتاب نمادین آفرینش خداوندی اند، دارای روح جمادی، نباتی، حیوانی و انسانی هستند. تعبیرش این است که جمادات باعث رویش نباتات می شوند و نباتات باعث بقای حیوانات می شوند و حیوانات باعث بقای انسان ها می شوند چون منحیث غذا از آنها مستفید می شوند. و یگانه روحی که برای همیش باقی است روح انسانی است. ساختار وجود انسان هم دارای روح جنبنده و متجرک جمادی، نباتی، حیوانی و انسانی است که هر کدام دارای تعبیر و تفسیر دین باورانه خود هستند که اگر به تفصیل به آن به پردازیم سخن به داراز کشانده می شود. آنگونه که پیر بزرگوار حجت خراسان شاه ناصر خسرو می فرماید :

هرچه بآغازی بوده شود

طمع مدار ای پسر اندر بقاش ناصر خسرو

برای روشن ساختن بهتر و ژرفتر مطالب پیشتر ذکر شده در راستای فهمش بقا و فنا که بدون تردید ارتباط مستقیم دارد با تئوری و بینش دور تسلسل در فرآیند تدین و باور های علمی، منطق و فلسفی آئین اسماعیلی تاریخی ، حجت خراسان پیر ناصر خسرو در این تک بیت، اینگونه ابراز باور می کند :

ترا خدای ز بهر بقا پدید آورد

ترا ز خاک و هوا و نبات و حیوان را ناصرخسرو

در دورانی که پیر ناصر خسرو هستی داشت و سایر هم عصر های شان، شخصیت های دانشمند، فخیم ، فهم ، فلاسفه، ادبا، عرفا و مشایخ به هردین و آئینی که ارتباط دین باوری و کیش پرستی داشتند همواره از فلاسفه یونان و به ویژه از داشته ها و انباشته های فکری و فلسفی نوافلاطونی به گونه مساوی و موازی بهره مند بودند و دانش و بینش شان به همدیگر انتقال پیدا میکرد چون علم و فهم و دانش هیچگاهی مرز پذیر نبوده و نمی باشد و مانند عطر دانش به مشام همگان خواسته و نا خواسته می رسد، که برای تصدیق این گفته تک بیت مسعود سعد را که در حقیقت به گونه زیبا بازتاب دهنده دیدانداز مشابه پیر ناصر خسرو در راستای تصور هستی و بینش بقا و فنای آن است، انعکاس میدهیم:

تا جهانست بقا بادت مانند جهان

که بقای تو جهان را چو جهان اصل بقاست. مسعودسعد.

وقتی به درون مایه بینش ، تفکر و تصور هستی مسعود سعد در این تک بیت بذل توجه می کنیم در می یابیم که چقدر زیبا در مورد بقای جهان و انسان زرین سخنی نموده است و می فرماید، تا زمانی که جهان وجود دارد و باقی است انسان هم باقی است و اصل بقای جهان هم وابسته به بقای انسان است زیرا اگر انسان در کائنات وجود نداشته باشد و معنی آفرینی و ارزش یابی را برای جهان به ارمغان نه آورد در واقعیت امر این کائنات هم دارای زیب و زینت اصلی نبوده و کسی دیگر جز انسان تمی تواند این آفرینش زیبای خداوندی را از طریق مولفه نمادین هستی که شامل جماد و نبات و حیوان و انسان است ، دقیقن به مثابه موهبت آفرینش الهی باز تاب دهد و در راه خود شناسی و قدم گذاشتن به سوی خدا شناسی از طریق آفرینش خداوندی قدم گذارد آنگونه که شاعر، فیلسوفانه، عارفانه و معرفت آفرینانه ، فرموده است:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتریست معرفت کردگار

بقای نفس ، بقای انسان، بقای هستی ، همه اش بازتاب دهنده بینش جاودانی بودن آن پس از مرگ است آنگونه که برخی از دانشمندان، علمل، فقها، مشایخ، عرفا و حکما ، همواره پیرامون فهم و تصور آن قلم فرسایی نموده و آفرینش فکری کرده و فرموده اند که بقا یعنی دوام، ثبات، ماندن و ظهور عالم محسوسات و معقولات ، و فنا نماندن، نبون به گونه ظاهری، بی بقا و بی ثبات و بی دوام است. ولی باید دانست که بی دوام بودن فنای مطلق نیست، بلکه آغاز هستی جدید به گونه ویژه و مختص به ذات و صفات خودی است. آنگونه سعدی بزرگوار در این تک بیت بازتاب داده است:

صحبت یار عزیز حاصل دور بقاست

یکدمه دیدار دوست هر دو جهانش بهاست. سعدی

در طرز تفکر و بینش فلسفی دانشمندا، حکما، فلاسفه، داعیان، حجتان، آموزگاران به مثابه معلمین صادق آئین اسماعیلی ، همواره پیرامون واژه ها و بافت واژگانی و عباره های مانند، دارالفنا، دارالبقا، سرای بقا و سرای فنا، سخن گفته شده است اما تا کنون بسیاری ها پیرامون تعبیر و تفسیر این واژه ها و عباره های فلسفی تنها از دیدانداز ظاهری فکر کرده اند و به ژرفای بنمایه آنها به تفکر، تعقل و تدبر کمتر نشسته اند ، آنگونه که برداشت اکثر مسلمان از فرآیند بینش دین باوری ، از واژه ها

و عباره های مانند ، فردوس، جهنم ، دوزخ و برزخ، همواره برداشت عیش، لذت، هوسرانی، و آسایش جسمی بوده و نه فکری، معنوی و عقلانی. همواره انسان ها را از آتش دوزخ ، برزخ و عذاب و عتاب روز موعود و جزا می هراساننندو دین خدا ، ارشاد خاتم النبیین و آئین نامه مسلمان ها، قرآن عظیم الشأ را وسیله فشار و اختناق و جبر و اکراه معرفی می کنند و فردوس را مکان امن و آسایش، عیش و نوش ، شراب طهور و حوران بهشتی و غیره معرفی می نمایند که جفای بزرگی است برای دین باوران ای که دین را تنها بخاطر توحید، نبوت و امامت مورد پرستش و نیایش قرار میدهند. ایکاش در زمینه ژرفتر می اندیشیدیم و از حکما، علما، فلاسفه، مشایخ و عرفا می آموختیم که همواره فردموده اند که نباید از جهنم و برزخ ظاهری هراس داشت، بلکه از برزخ معنوی و باطنی بیشتر هراسان بود چون جهل، غفلت، فساد، رشوه، نفاق افگنی، اختلاس، عدم اتحاد، نبود همدیگر فهمی و عدم بینش کژتگرایی آنگونه که در سیاق کلام خدا آمده است، در واقعیت جهنم و بزرخ واقعی برای انسان ها است و بر عکس، علم، دانش، فهم، معنویات، شیرازه اخلاقیات زیبا پسندانه، اتحاد، انسجام، فهم ژرف از تصور و بینش و فهمش توحید، نبوت، امات و اقتدار معنوی انسان، فردوس آنها می باشد. هر انسان باورمندی که دنیا اش زیبا، همه پذیر، خردمندانه، منطقی، فلسفی و حکیمانه نبود، دیندار سالم اندیش نیست و نخواهد بود. کسی در دنیاداری به مفهوم واقعی اش ناکام است در تدین نیز دارای ارزش اساسی و والای تدین نخواهد بود. آنگونه که خاقانی در این تک بیت با شائستگی ویژه فرموده است:

بگوش هوش من آمد ندای اهل بهشت

نصیب نفس من آمد نوید ملک بقا خاقانی.

و مزید بر آن در جای دیگری پیر گرامی ، حجت خراسان ناصر خسرو در زمینه این گونه زرین کلامی نموده است :

از عدل و صوابست بقا زاده و اینها

نه اهل بقااند که بر جور و خطااند ناصرخسرو.

در اصطلاح شناسی صوفیان واژه بقا عبارت است از آنکه بعد از فنا از خود، خود را باقی بحق دیده و از حق بجهت دعوت از اسمای متفرقه که موجب تفرقه و کثرات است باسم کلی که مقتضی جمع الفرق است بجانب خلق بیاید و رهنمایی کند و روی بقا و راه بقا روی پیر و مرشد است که انسان کامل است و همیشه باقی بعشق است در علم کلام ، مذهب اکثر اشاعره و طایفه ای از معتزله آن است که بقاء صفتی است قائم بذات حق تعالی که بواسطه ء آن صادق است بر او که او باقی است . و مذهب اکثر معتزله و امامیه و قاضی ابوبکر و امام الحرمین و فخرالدین رازی آن است که او باقی است بذات خود، نه بصفتی دیگر. حجت طایفه ء اول آن است که بقا یا عبارت است از استمرار وجود چنانکه ما میگوئیم ، یا از ترجیح وجود بر عدم در زمان ثانی چنانکه مذهب شماست ، و بر هر دو تقدیر چیزی در حال حدوث ثابت نباشد، بلکه بعد از آن حاصل شود و این تغییر و تبدیل محال است که در ذات حادث باشد، چه ذات از آن جمله نیست که گوئیم پیشتر ذات نبود بعد از آن ذات شد. و ممتنع است که در عدم بقا باشد. چه محال است که عدم بقا، بقا شود. پس در صفتی باشد زاید بر ذات که آن بقاست . واین دلیل اگر مسلم دارند لازم آید که حدوث هر چیزی صفتی باشد وجودی ، قایم زاید بر ذات حادث و حجت طایفه ء دوم آن است که اگر «کونه تعالی باقیا» بسبب بقاء باشد، لازم آید که واجب الوجود لذاته واجب بغیر بود. زیرا که بقا چون امری باشد ورای ذات بضرورت غیر ذات بود. **(نفائس الفنون قسم اول ص 111)**.

برخی از علما و دانشمندان در حقیقت اندکی پیشتر رفته و پیرامون بینش واژه بقا می فرمایند که بقا مترادف ابدیت، ادامه، استمرار، پایندگی، جاودانگی، خلود، دوام ، زندگانی، زیست، زندگی کردن، زیستن، پایدار ماندن، جاوید ماندن، مخلد یا بهشتی شدن است، که تفاوت تعبیری و تفسیری آن را از دیدانداز سایر دانشمندان در فوق بازتاب داده بودیم. عنصری خیلی ها زیبا در مورد طرز تفکر و اندیشه واژه بقا ، در این تک بیت این چنین فرموده است:

زان ملک را نظام و از این عهد را بقا

زان دوستان بفخر و از این دشمنان شمان. عنصری.

سنت «دعوت بقا» در بدخشان : یکی از سنت ها و مراسم تشریفات مردمی در بدخشان افغانستان، تاجیکستان، علاقه جات شمال پاکستان، و ناحیه بدخشان تبار اویغور جمهوری خلق چین ، که مردمان شغنانی زبان، واخانی ، اشکاشمی ، گلگت، هونزا، کریم آباد و غزر، که هرکدام شان تا حدی زبان و ادبیات تباری و باور های دینی شان را که در حقیقت بازتاب دهنده هویت تاریخی آنها می باشد، حفظ و حزاست نموده اند، «دعوت بقا» است که به نام هایی چون **«زنده دعوت»، «دعوت صفا»،** «دعوت ابدیت» و... نیز معروف است. **«سنتدعوت بقا»** مراسمی است که با هدف نه تنها **«فناء فی الله»** که بطور سنتی بدون ژرفنگری در مورد آن از دیدانداز خرد گرایی در دین باوری ، گفتمان صورت گرفته است ،برگزار می شود و کسی که این مجلس برای او برپا می شود، باید زندگی آیندۀ خود را در پرهیزگاری بگذراند. هدف معرفی این سنت براساس دست نویس های قدیمی جمع آوری شده از میان اهالی بدخشان است. براساس معلومات برخی از پژوهشگران و

پیروان سنت مانای پیر ناصر خسرو این سنت به شخص وی نسبت داده شده است. بنابر آنچه در این رساله آمده است، معلوم می شود که **«دعوت بقا»** چراغ نامۀ مخصوص داشته است. نسخه های بیشماری از سنت که همه اش دست نویس هستند و بدون تردید در آفریده های دست نویس شده بعضن مشکوکیت ها نیز به میان می آید چون باید دانست که نویسنده کیست، سطح فهم و برداشتش چگونه بوده و از دنیا دین باوری، کثرت گرایی و خرد گرایی در دین چقدر برداشت داشته و در کدام زمان و مکان هستی داشته و محیط پیرامون دین باوری آن چقدر مصون و سلامت بوده است. «دعوت بقا» فاقد **«بیت میدان»**- ابیات پندآمیز منسوب به ناصرخسرو در **«چراغ نامه»**- هستند. **هرچند «دعوت بقا»** از سال های ۳۰-۲۰ عصر بیست تدریجاً روی به تنزل آورده، چراغ و چراغ نامۀ منسوب به ناصرخسرو تاکنون هم یکی از قدیمی ترین سنت های مذهبی منطقۀ بدخشان ها ، به شمار می رود.

مراسم تشریفات سنت « چراغ روشن»، « دعوت بقا» و « دعوت فنا» به شمول سایر مولفه های مراسم تشریفات سنتی دینی و کیش اسماعیلی، مانند خوانش قصاید، مدیحه خوانی، زیارت اماکن مقدسه، آرامگاه امامان، پیران، داعیان، حجتان، علما، مشایخ، عرفا و سادات معروف و مشهور، مانند آرامگاه پیر ناصر خسرو، ، قدمگاه امام محمد باقر، شاه کاشان، شاه خاموش، شاه سبز پوش، شاه سید میرگل سرخ، شاه سید لنگر، نقش بسا بزرگ و سترگی را در نشر وگسترش مذهب اسماعیلی بدخشان افغانستان و سایر مناطق آسیای مرکزی به ویژه منطقه خود مختار بدخشان کوهی و آسیای مرکزی به شمول شبه قاره هند، بازی نموده است.بهره‌مندی از سازمان‌دعوت برای نشر و گسترش آئین، از بارزترین مشخص های مذهب اسماعیلی می باشد. اسماعیلیان، بدون هیچ‌گونه تعصبی که منجر به محدودیت شود، به خوبی توانستند از ویژگی های مثبت تمام مذاهب، فرق و فلسفه‌ها بهره برده و حاصل آن را با شیوه‌ی تبلیغاتی و تشکیلات بسیار هوشمند و منظم خود تحت عنوان سازمان دعوت، درآمیزند. سوال بنیادین پژوهش این است که سازمان دعوت اسماعیلیان در قیاس با عوامل دیگر همچون محتوای آموزه‌های اسماعیلی، در استقرار و استمرار آئین اسماعیلی در سرزمین هند چه تاثیری داشته است؟

نحوه برگزاری مراسم تشریفات مذهبی دعوت « بقا» : در یکی از شب های جمعه مجلس **« دعوت بقا»** را ترتیب و تنظیم می کنند و قبل از فرا رسیدن شام گوسفندی را که به نیت و مراد مجلس ، دعوت بقا نامگذاری کرده اند و تعیین شده است با دعا و ثنای تکبیر، الله اکبر ، با طریق و ادای ویژه و پسندیده دعوت فنا که قبلن اندکی در مورد آن نوشته کردیم، همان گوسفند را ذبح می کنند. محلس دعوت **« بقا»** را از سر آغاز شام آغاز می نمایند. در این مجلس دعوت بقا کار کرد هایی از قبیل مواعظه های دینی، خوانش کتاب، پند و اندرز، اهداف و مقاصد برپایی دعوت بقا، پس منظر تاریخی، اثرات روحی، معنوی، فردی، خانوادگی، دینی و اجتماعی، نصایح، پند و اندرز، ذکر های خفی و جلی، خوانش منقبت، قصیده و شب زنده داری ، بسر رسانیده می شوند که هرکدام دارای توضیحات بیشتر، بهتر و ژرفتر خودی می باشند. در مراسم فرجامین دعوت بقا، به ویژه هنگام طلوع صبح صادق ، رسم **« چراغ روشن»** را هم مورد اجرا قرار میدهند و بعد از ختم آن ذکر، طاعت، عبادت و نیایش ویژه به عنوان **« بیت میدان»،** مورد اجرا قرار میدهند. **« چراغ نامه، نسخه خطی، رقم ۴، ص، ۱۴»**

اهمیت شناخت سازمان دعوت اسماعیلیان در نشر و گسترش مذهب اسماعیلی این است که نتایج شناخت اسماعیلیان از منظر پیروان این فرقه تا حدود زیادی مغفول مانده است؛ لذا در این پژوهش تلاش می‌شود به شیوه توصیفی- تحلیلی، نقش سازمان دعوت اسماعیلیان و نظام‌فکری آنان در نشر و گسترش مذهب اسماعیلی در شبه‌قاره‌ی هند مورد بررسی قرار گیرد. به نظر می‌رسد که به‌رغم تفاوت در فرائض و اعتقادات دینی میان فرقه های مختلف اسماعیلیان هند، آنان از مولفه‌هایی چون نقش محوری امام در نظام فلسفی و پیوستگی میان تاریخ و فراتاریخ برخوردار هستند و این اندیشه در شیوه‌های تبلیغی و سازمان دعوت نقش اساسی داشته است.

در مجلس**« دعوت فنا »،** به روز سوم همه خویشاوندان ، نزدیکان، همسایه ها، موسیقی دان ها، مدیحه خوانان، منقبت خوانان، مشنری ها، واعظین، روحانیون متنفذ، مشایخ، شخصیت های با نفوذ اجتماعی، همه در یک مکان جمع می شوند و خادم مجلس دعوت چراغ روشن شده را در پیشروی خلیقه شخصیت روحانی و همکار پیر که دارای مقام عالی تر از خلیفه است در پیشبرد همه مراسم تشریفات مذهبی کیش و آئین اسماعیلی است، میگذارد و خلیفه آغاز دعای تکبیر و طریق زیر را که در حقیقت پیشبرد مراسم تشریفات مذهبی به گونه عملی است، مورد اجرا قرار میدهد. **« چراغنامه، نسخه خطی، رقم، ۱، ص،۳»**

« چراغ نامه»، که مولف و یا مولفانش نا معلوم اند، بدون در نظرداشت آن همه باور مندان به نسبت علایق فراوانی که به شخصیت، تعلیم و آموزش حجت خراسان پیر شاه ناصر خسرو دارند، گمان دارند و اظهار می کنند که مضامین چهار مناجات ذکر شده در سنت چراغ نامه مربوط به پیر شاه ناصر خسرو بوده و دعوت شامل شدن همه باورمندان به **« دعوت ناصر»** ، به همه قسمت های **« چراغنامه »** متعلق هستند. این مناجات ها در کلیات اشعار بوده که در اوزان

ناهمگون قصیده سروده شده اند. اسماعیلیان بدخشان **« چراغ نامه»** ، را هنگام اجرای مراسم ویژه ، یعنی دو روز بعد از مراسم تکفین و تدوین، یا کفن و دفن شخص فوت شده در برابر چراغ افروخته شده که در حقیقت همان مراسم تشریفات مذهبی **« چراغ روشن»**، است قرائت می کنند، که باید دانست که قصیده یاد شده از **« البرده البصیری»**، از اهل سنت و جماعت الجزیره می باشد». **(برتلس، بقایوف، کتلاگ نسخه خطی ای که در نتیجه تکاپو و پژوهش ها و سیاحت های علمی انجام شده در مناطق کوهسار بدخشان تاجیکستان، در سال های ۱۹۵۳۰ ۱۹۶۳م، بدست آمده است. صص، ۴۰ -۴۱)**

شاه چراغ – آنگاه که مردم عوام چراغ روشن شده را می بینند، و میل سوگند خوردن دارند، اشاره به چراغ افروخته کنند و می گویند : « به آن شاه چراغ» و به « این شاه چراغ قسم »، یعنی این است که گویا شیرازیان به احمد بن موسی که در آن شهر مدفون است و قبه در آن شهر برایش ساخته شده است، و در حقیقت یکی از زیارت های خیلی ها مشهور در همان شهر است و شکل ساختاری اش تا حدی به ساختار مسجد شبیه است، و همه مردمان مقیم شهر مذکور به آن اخلاص مند هستند، آرزو می برند تا مراد ، مقاصد و نیات نیک شان را بر آورده سازد.

حضرت میر سید احمد در آغاز سده سوم هجری به شهر شیراز آمده و برای مدت زمان درازی در آن شهر زیست داشته و بعد در همان جا در گذشته است. در زمان اتابک سعد بن زنگی امیر مقرب الدین مسعود بدرالدین وزیر این شهر بوده و گنبدی بر مزار وی ساخت و اتابک نیز رونق بر آن افزود و سپاس حضور ملکه تاش خاتون مادر شاه ابو اسحق در آنجا در سال های **۷۴۵- ۷۵۰** هجری ساختمان اساسی در آن انجام داد. تاریخ بنای اصلی این قبه **« زیارت»**، مطابق فرمایش و سیاق **« شیراز نامه»**، در سال های ۷۴۴ هجری نشان داده شده است. قبه و بارگاه که در حقیقت من حیث مدرسه عالی است و مدفن شخصی را سید نامبرده برای خود در سال های ۷۴۵- ۷۴۶ در ناحیه جنوبی ساخت و با سی هزار جزوه های قرآن عظیم شان ، همه جوانب آن را منقش ساخته بود و با خطوط طلایی یا آب مطلا ، نقش و نگار و تذهیب نموده ، که بعد ها منحیث بزرگترین زیارت عام و خاص را به خود گرفته بود . از زبان شاه خاتون در زمینه چیزی به یاد ها و ذکر ها و افکار و اندیشه های مذهبیون باقی نیست، اما این قبه و زیارت برای سده ها به همان سان باقی ، محفوظ و مصون مانده است و بسا آثار و آفریده های مربوط به آن در **« موزیم فارس»** ، نگهداری می شود. در زمان شاه اسماعیل اول، در سال ۹۱۲، سال بنیانگذاری قبه را نشان دهنده است که گویا بخاطر میرزا حبیب الله شریفی، من حیث یاد بود او به ساختار گرفته شده و عمارت اساسی این بنا در سال ۹۹۷ هجری در نتیجه زمین لرزه ، نیمی از آن منهدم شده و بعد ها دوباره توسط مریدان، مخلصان، پیروان، راهروان و یاران و همکاران شخصی موصوف ، به ساختار گرفته شده بود. در سده های دهم هجری باز این مکان یکبار دیگر به مخروبه تبدیل شد ولی مجدداً تعمیر و به ساختار گرفته شد. برخی به این باور هستند که چون سید مذکور دارای کرامات بوده و بنا بر این بعضن این همه انهدام ها بازتاب دهنده کرامات و معجزات وی بوده و گویا خواسته است صداقت و ایمانداری باورمندانش را در زمینه به چالش بگیرد که چقدر به وی و آرامگاهش علاقه مند و وافی هستند. فتح علی شاه قاجار در سال ۱۲۴۳ هجری ، اطراف مقبره و زیارتگاه را با سیم های مخصوص خاردار حصار نموده و لی باز هم در سال ۱۲۶۹ هجری دست خوش تخریب و انهدام قرار گرفت و قبه تخریب گردید که باز هم داستان های در مورد وجود دارند که گویا توسط مخالفین و منافقین به گونه مکتوم و پنهانی مورد تخریب قرار گرفته باشد که دلایل مقنع در زمینه وجود ندارند. بعد مرحوم ناصرالدین الدوله، آن را بار چهارم تعمیر کرد و به ساختار گرفت و بر روی گنبد یاد شده در مورد گنبد **« شاه چراغ»** است پیرامون وقایعی ای که این مکان به آنها ها روبرو شده و بعد دوباره و چند باره به ساختار گرفته شده است:

نور می بارد از آن گنبد هفتادو و دو ترک
از در مسجد نو تا به دری شاه چراغ

بار آخر ، مرحوم ناصرالملک ، گنبد را تعمیر می کند و لیکن به علت شکاف های متعددی که داشت، در سال ۱۳۳۷شمسی دوباره بر چیدند و بجای آن با آهن و سایر مولفه های ساختمانی مناسب گنبد یاد شده را با سبک و سلیقه بهتر و با دوامتر به مصارف و هزینه مردم شهر شیراز ساختند.» **(علی اکبر دهخدا ، لغت نامه ، شماره حرف ش« ۱ » ، ص ۱۵۸)**

حکمت « چراغ » در سیاق قرآن کریم: در قرآن کریم، در سوره « نور»، در آیات (۳۵ -۳۶) ، پیرامون ارزش، و مقام نور که دارای تعبیر، تفسیر، تشریح و تحلیل ناهمگون است، اینگونه ارشاد شده است :

ترجمه : « خدا نور آسمانها و زمین است مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه ای است آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی افروخته می شود نزدیك است که روغنش هر چند بدان آتشی نرسیده باشد روشنی بخشد روشنی بر روی روشنی است خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می کند و این مثلها را خدا برای مردم می زند و خدا به هر چیزی داناست. » **(سوره نور، آیه- ۳۵)**

ترجمه : « در خانه هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود در آن [خانه]ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می کنند .» **(سوره نور، آیه ۳۶)**

حکمت چراغ در ادعیه ها، دعا و ثنای اسماعیلی : « الهی بخشیدیم ثواب دعا و ثواب ثنا و ثواب ثمر ختم آیات کلام مبینات حمید و مجید ربانی و تنزیل آسمانی آورده هردو جهانی را نصیب دنیا و آخرت گردانی . برروح روان مطهر متوفای نو گذشته خاک را برسانی. الهی صد هزار قندیل های پر نور از روضه پاک آنحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را در منزل نو رفته متوصل گردانی. برحمت الرضا و الغفرانش برسانی. بحق قالو انا لله و انا الیه راجعون و بحق سبوحن قدوسن ، ربنا و رب الملائکته والروح ، غریق رحمت شائسته جنت، ثواب تکبیر آمرزیده خیر ، فادخلی فی عبادی و دخلی جنتی . « **(از ضروریات اسلامی، ، ص، ۲۳)**

« **.... یا مولانا** چراغ عرفان را در دعا های ما بیافروزی و با شعله غضب و قهر قهاری اش ما ها را نسوزانی.» **(چراغ نامه، نسخه خطی، رقم دوم، ص، ۴۶)**

الهی یا مولانا، الهی از برای بر افروزی چراغ حضرت محمد (ص) بخاطر روشنایی دینی و دنیوی را برای مومنان روشن گردانی ، الهی یا مولانا ! هر کسی که بانیت درست و صادقانه در این دعوت چراغ روشن دراید به مقصد برسد و هر که در افتد و از راه راست یعنی صراط المستقیم دور بماند به برکت ذات ذوالجلالت به رفتار، کردار و افکار نیک رهنمون شو. الهی ! از دم گرم اولیا، انبیا، و صاحب الزمان که از دم آدم الی خاتم و از خاتم تا به این دم و دور، امیر پیر شاه ناصر خسرو قبول و مقبول گرداند و دعوتش را قبول فرموده باشد. ثواب **« قندیل نامه »،** تو را به زبان بیاوریم و بخوانیم که بسم الله الرحمان الرحیم و بگوئیم که، الله اکبر، الله اکبر، لا اله الی الله ، والله اکبر ، الله اکبر و لی الله الحمد. **(چراغنامه، نسخه خطی، رقم ۳، ص، ۵)**

« **روشنی چراغ** ، ظهور صاحب الزمان ، قوت پادشاهی اسلام، نگونساری کافران، نیستی ظالمان، و برکات خاندان ، رحمت بر مومنان، پیغمبر خدا صلوات بر محمد و علی » **(چراغ نامه، نسخه خطی، رقم ۷، ص، ۵)**

« **مومنان خاطر خواه صفا ،** پیشوای ما محمد مصطفی ، از برای افروختن چراغ مصطفی و علی مرتضی خصوصن از برای برکت و ثواب دینی و دنیوی مومنان ساخته و مهیا گردانیده و از باطن پاک معلای مزکای خواجه هردو سرا ، پیشوای ما محمد مصطفی، (ص) ، صلوات بر محمد و علی .» **(چراغ نامه، نسخه خطی، رقم ۷، صص، ۳۳-۳۴)**

« **دلیل دلها، و صاحب سر ها،** روشنی چراغ ، به حکم امام زمان، نگونساری کفار، نیستی ظالمان، امن و امانی ملک و به برکت خاندان و اهل بیت، محمد مصطفی را ، پیغمبر خدا صلوات .»

« دلیل دلها ، صاحب سر ها، روشنی چراغ ، خاطر خواهی مومنان با صفا و با وفا، پیشوای ما محمد مصطفی و علی مرتضی ، برای برآورده سازی حاجت امور دینی و دنیوی جمیع مومنان را برآورده ساخته و مهیا گردانی.از باطن معلای مزکای خواجه هردو سرا، پیشوای ما محمد مصطفی را.» **(چراغ نامه، نسخه خطی، رقم ۹، ص، ۸)**

« **کسانی که روی امید و** آرزو و امید از این مجلس دارند و خود را از متابعان این دعوت متعالی و برازنده می دانند، همه را به منتهای مراد ها و مقاصد این اهل مناجات برسانی، و در رحمت و اجر و برکات را بر روح و روان جمله بندگان خود گشاده گردانی و از سعادت دینی و دنیوی و از برکات و حسنات ارضی و سماوی ما را بهره مند گردانی. یا مولا ! چراغ نور ، عرفان و معرفت واقعی را در دل های ما بیافروزی و با شعله غضب، و قهری قهاریشان نسوزانی. این دعوت را به در جه اجابت و شرف استجابت، مقرون و موزون فرمایی. **(چراغنامه، نسخه خطی، رقم، ۸، صص۴۶-۴۷)**

حکمت چراغ در روایات معراج نامه : لطیفه، قصه ای در کتاب « سیر منظوم» موجود است که این چنین از حضرت امیرالمومنین حضرت عمر رضی الله عنه، نقل شده است که فرموده اند: « حضرت محمد(ص)، فرموده اند که از حالت قبلی ام دگر گون شده ام، مادامی که نگاهم به چراغی روشن افتاد، و آن حالت خیلی هم زیبا در این ابیات به گونه درست بازتاب گردیده است :

به ناگاه جایی رسید آن جناب — بدید قندیل روشن تر از آفتاب
بپرسید صدر از اسرافیل باز — که بر گوی احوال قندیل راز
سرافیل بدو گفت قندیل نوست — که جا نور تو اندرون بود نخست
که روح تو از تن برآید دگر — در این پاک قندیلش آرد مقر
به عین الیقین دیده ام در سطور — که ماه می ستاند ز خورشید نور
دگر عرش اعظم چو انور شود — ز نور محمد (ص) منور شود
که نور محمد ز نور خداست — که کان همه نور ها خداست
که روز قیامت نماید به پیچ — بناشد بجز سایه عرش هیچ

« شیخ العالم اکبر آبادی، « نادر المعراج» ، صفحه، ۲۳۶»

از **« دقایق الحقایق»،** تألیف ابوالحیث سمرقندی روایت است و گفته می شود که بعد از آن خداوند تبارک و تعالی آفرید قندیل را از **« عقیق سرخ» ،** که دیده می شد ظاهر او از طریق باطن و باطن او از طریق ظاهر آفریده شده ، و سپس حق سبحانه و تعالی آفرید صورت و سیرت آنحضرت محمد مصطفی (ص) ، که شبیه بود با صورت و سیرت آن حضرات و سایر انبیا و گذاشت آن را در قندیل، یعنی اینکه از طریق این نور معرفت و آفرینش صورت و سیرت همه آنهایی که در راه خداوند کار کرد داشته اند و خواهند داشت، مورد مشاهده قرار می گرفت و در حضور پروردگار خویش در دنیای معنوی ظهور میکرد و قیام صورت آنحضرت، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، در حقیقت آن صورتی بود که هنگام ادای نماز پنجگانه ، در حضور پروردگار خویش به قیام می نشست و بیاویخت آن قندیل را به ساق و تاق عرش عظیم و مجید و میگشتاند آن را دورا دور بخاطر آنکه یاد ارواح آن پیامبران و سایر ارواحان گذشته را که میراث کنونی را به باورمندان امروز از طریق حضرت محمد مصطفی و نور یزدانی او به ودیعه گذاشته اند، ادای احترام و اکرام کرده و برای هر یک و هر کدام شان مطابق صلاحیت، اختیار و افتخار معنوی و روحانی شان در برابر آفرید گار شان، به دعا، ثنا و تحلیل و تدقیق نشستند.»

(شاه خمارف، چراغ نامه سنت آریایی و اسلامی ، مردم بدخشان،« مسایل پامیر شناسی» ، دوشنبه، « دانش» ۲۰۰۳. ، ص. ۵۱۳) .

در بهارالتفاسیر، نقل شده و اظهار بیان گردیده است که یا محمد مصطفی (ص)، برای تو هدایت می شود که به بالا نظاره کن، و مادامی که آنحضرت به بالا نظر میاندازد می فرماید که صورتی را دیدم که قبل از آن در هستی روزوارم هرگز نه دیده بودم . من شیفته و عاشق آنصورت شدم ولی به مجردی که دیده هایم از آن دور شدند، آنصورت زیبا، نورانی و معرفت آفرین و پر از نور روحانیت دیگر در مکانش قرار نداشت و به غیابت کامل گرائید و از دیده هایم به گونه کلی پنهان شد و در کتم عدم قرار گرفت. من بعد آن در شگفت و تعجب قرار گرفتم و از عالم غیب از سوی هاتف روحانیت و دنیای معرفت که بدون تردید همان جبرئیل امین بود، ندا رسید و فرمود که یا محمد(ص)، آنصورت زیبا و پر از نورانیت را که دیدی، آن صورت فقر بود و اگر می خواهی من آنصورت را به تو می میدهم و خودت آن را پذیرا شو و انتخاب کن.»

« نادر المعراج، صفحه، ۲۹۶»

« در کتاب ، « دقایق الحقایق»، از ابوالحیث سمرقندی، نقل قول شده و چنین آورده است که خدای تبارک و تعالی قندیل را از عقیق سرخ که ظاهر آن بازتاب دهنده باطن، و باطن آن بازتاب دهنده ظاهر است، شکل و مضمون و درون مایه و برون مایه آن در یک چنین ساختار همآهنگ کننده قرار گرفته است، به ساختار و آفرینش گرفته است. بعد آآفرید ن حق سبحانه و تعالی صورت حضرت محمد مصطفی (ص) را آفرید و به دنبال آن سایر صورت ها را شبیه به آن را و صورت آنحضرت را در میان قندیل گذاشت که در واقعیت امر تعبیر کننده و تفسیر دهنده قیام آنحضرت را در هنگام نماز های پنجگانه بازتاب میداد و قندیل مذکور را به عرش مجید بیاویخت و به نام و نشان آنحضرت محمد مصطفی، سایر انبیا و همه بزرگواران دین، چراغ را به گونه دورانی می گشتاند و از نور مبین آنحضرت محمد مصطفی منور ساخت و همه آنهایی که درآن زمان و در آن مکان مقدس بودند، به آواز بلند ، واحد و مستحکم ، از صفا دل و وفای نیت درود و تسبیح می خواندند و تحلیل و تکبیر و تکریم اظهار نمودند. » **(نادرالمعراج، صفحه، ۵۱۳)**

در بهارالتفاسیر، نقل شده و اظهار بیان گردیده است که یا محمد مصطفی (ص)، برای تو هدایت می شود که به بالا نظاره کن، و مادامی که آنحضرت به بالا نظر میاندازد می فرماید که صورتی را دیدم که قبل از آن در هستی روزوارم هرگز نه دیده بودم . من شیفته و عاشق آنصورت شدم ولی به مجردی که دیده هایم از آن دور شدند، آنصورت زیبا، نورانی و معرفت آفرین و پر از نور روحانیت دیگر در مکانش قرار نداشت و به غیابت کامل گرائید و از دیده هایم به گونه کلی پنهان شد و در کتم عدم قرار گرفت. من بعد آن در شگفت و تعجب قرار گرفتم و از عالم غیب از سوی هاتف روحانیت و دنیای معرفت که بدون تردید همان جبرئیل امین بود، ندا رسید و فرمود که یا محمد(ص)، آنصورت زیبا و پر از نورانیت را که دیدی، آن صورت فقر بود و اگر می خواهی من آنصورت را به تو می میدهم و خودت آن را پذیرا شو و انتخاب کن.»

« نادر المعراج، صفحه، ۲۹۶»

شاه نعمت الله ولی ، در بیان نعت رسول اکرم (ص):

خوش رحمتیست یاران صلوات بر محمد
گوئیم از دل و جان صلوات بر محمد
صدر صفا محمد دریای جود و رحمت
محمود نام احمد صلوات بر محمد
صلوات اگر بگویی یابی هر آنچه جویی

گر تو ز خیل اویی	صلوات بر محمد
قایم مقام نامت	خلق جهان غلامت
در مکه بود مقامت	صلوات بر محمد
جبرئیل در رکابت	صلوات بر محمد
عرش برین مقامت	حق می دهد سلامت
فردوس شد به نامت	صلوات بر محمد
در آسمان فرشته	مهرت به جان سرشته
در عرش حق نوشته	صلوات بر محمد
این رشته امامت	ثبت است تا قیامت
بهر نجات امت	صلوات بر محمد

ارشادات ، هدایات و سفارشات امامان اسماعیلی در رابطه به برگزاری مراسم تشریفات مذهبی سنت ماندگار « چراغ روشن» :

« مخلصان صداقت ها و ارادت ها و محبان عزت و حراست حضرت احدیت از سلامت و فرخیت بهره مند، و کامجوی فیوضات دنیا و آخرت بوده و بدانند که در این آوان فرح آفرین و مسرت توامان و محب صداقت پیشه**« سید مرسل»** بعد از شرف یابی به حضور رفیع مشتری پیر سبز علی از سفر پر بار بدخشان بر گشته است و به نماینده گی از همه جماعت، مکی ها، پیر ها و همه پیروان، مریدان مخلص هدایاتی را با خود آورده اند در راستای تعلیم و آموزش، کارکرد های مذهبی و پیشبرد همه مراسم تشریفات دینی به ویژه سنت **« چراغ روشن»** در قدم نخست به رهبران سنتی جماعت و به کافه جماعت، تقدیم و تکریم میداریم. دستورالعملی که محب صادق الله مشتری سبز علی به آن صداقت کیش**« سید مرسل»**، و سایر صاحبان امر ارایه داشته است، به ویژه در راستای تعلیم و آموزش جماعت، تبلیغ و ترویج مسایل عمده و ارزشمند دینی و دنیوی ، باید بدان رفتار و مطابق هدایت کردار داشته باشند. و آنچه ارتباط دارد به سنت برگزاری مراسم تشریفات چراغ روشن، باید هدایت داد و گفت آنچه که بعد وفات شخص سنت چراغ روشن را بر پا میدارید، و نسخه دعا که ضمیمه فرمان موجود است که شرف حضول و نفوذ خواهد یافت، بخوانید و بدانید. مزید بر آن تلاوت قرآنکریم در هر ملکی که تا کنون مروج بوده است، بعد از این هم باید به همان سان ادامه داشته باشد. علاوه برآن دعوت بقا را نیز باید انجام دهند اما با کمال و اعمال با طهارت، باکی و دیانت با ابا ورزیدن از مصارف بی مورد و غیر ضروری در زمینه پیشبرد ، برپایی و برگزاری مراسم تشریفات مذهبی با درنظرداشت حفظ حد نازل و یا اوسط مصاف و نه گزاف، مراسم موجود و سنتی و تاریخی تان را مورد اجرا قرار دهید.» **(فرمان امام سلطان محمد شاه، سوم شعبان المعظم، سال ۱۳۴۲ هجری، مطابق ۱۹۲۳-۱۹۲۴م.)**

« سالکان راه ایمان و طالبان هستی ایقان و مومنان صداقت پیشه و ارادت مندان و درویشان عزت و سعادت توامان جماعت خیراندیش و پاک طینت و صفا هویت ساکنان **شغنان، خارق، سوچان، غند، شاه دره، درمارخت، غاران« قاران»، پارشنیف، خوف، بجوف، روشان، بهرتنگ** و سایر نواحی سرزمین پامیر تاجیکستان و سایر مناطق ارتفاعات و توابع کلیه علاقه وابسته به دولت مستقل و آزاد روسیه » شوروی» را با استفاده از این فرصت مناسب و فرخنده با این پیام نوازش داده و از ایشان خواسته می شود تا مال واجبات و مسایل ارزیه آن محبان و خاصان جماعت یعنی برادران پنجه بهائیان بدخشان را توسط ارادت کیشان آقایان ، میرزا قائم، عزت شاه، کامیار عالم شاه، و عزت شاه جمع آوری و توسط بنده های مخلص درگاه عرش معلا، تقدیم حضور مبارک گردید. الحق همه کمله ها و عباره ها که شهادت و گواهی دهنده بر وحدانیت پروردگار و مضامین مرحمت آفرین آئین مذهبی که در فرمان و ارشاد سرکار ارشاد شده است امیدوار هستیم که همه از صمیم دل و نیت پاک و ذهن مصفا روش هدایت شده را که در سیاق فرمان مبارک آمده است، پیروی نموده و فقراتی که در عرایض و پیشنهادات آن مخلصان و محبان هر قوم که استدعای اجرای آن را در سر می پروراندند که همه در زیر مرقوم میگردد، در همکاری با مکی ها – پیرها ، صادقانه و مخلصانه مورد تطبیق و اجرا قرار دهید:

اول- همه اهل جماعت اعم از مرد و زن، خورد و بزرگ، صبح و شام برای ادای و اجرای عبادت و نیایش در جماعت خانه حاضر شده و مطابق مراسم تشریفات سنتی که در میان مردمان سابق مروج بوده است و امر شده بود، به خوانش و ذکر **« پیر شاه»** به گونه دسته جمعی به پردازید.

دوم – در همه دهات، قرا و قصبه ها ، مکتب ها و مدارس آموزشی را تشکیل دهید و همه اطفال را به درس و تعلیم و آموزش علوم فارسی و عربی و مسایل دینی مقرر دارید.

سوم – مکی ها – پیر ها به قدر مقدور در تعلیم و آموزش جماعت مشغول و مصروف شوند. و اگر به سبب دوری فاصله ها و یا نداشت اسباب و وسایل آموزشی و یا سایر دلایل و علل دیگر که شما ها خود نمیتوانید در میان جماعت روید باید از جانب خود نماینده ها را که افراد و اشخاص عالم، دانسته و خبیر در امور دینی باشند و مناسب و ومواظب در امور دینی باشند ، تعیین و توظیف کنید تا جماعت را مورد آموزش و تعلیم و تدریس دقیق دهند تا جماعت همیشه در فرآیند مستدام آموزشی قرار داشته باشد. در تعلیم و آموزش مسایل دینی و سایر اسرار و مسایل پیچیده عرفانی، معنوی و روحانی و همه مراسم تشریفات مربوط به طریقه، آئین و کیش اسماعیلی را ا زخود کنند و به آثار و آفریده های پیر ناصر خسرو توسل ورزند و نه اینکه بر اساس رای و قیاس خود کار کنند بلکه باید مطابق فرمان و هدایت امام زمان که در اختیار شما قرار گرفته است و هدایت صادر شده است ، خویشتن را در فرآیند تعلیم و آموزش دقیق قرار دهند .» **(فرمان حضرت امام سلطان محمد شاه، سال ۱۳۴۹ هجری، مطابق سال ۱۹۳۰ – ۱۹۳۱)**

مقیمان محفل صدق و ایقان و سالکان منزل محبت و ایمان و درویشان و مجموع مکی ها – پیر ها و سایر اعضای جماعت خیر اندیش و پاک فطرتان ساکن و مقیم شغنان و مضافات و توابعات آن اعم از مرد و زن ، صغیر و کبیر ، برنا و پیر و همه ارادتمندان در پناه لطف، عنایت و عصمت حضرت احدیت از سلامت برخوردار و موید و امیدوار بوده و بدانند که... و بعد چون اجرا و برگزاری قوانین حقیقی مذهب اسماعیلیه و تحصیل مسایل دینی و سر انجام نیازمندی های دینی و دنیوی جماعت و خدمات این آستان مالک و پاسبان مفوض به داعیان، مشنری ها و معلمان و مکی ها و پیر های کامل و فاضل بوده و خواهند بود. در هیچ جای و در هیچ وقت، در هیچ زمان و در هیچ مکان سررشته امور جماعت بدون مکی، پیر و معلم که باید از جمیع مسایل دینی واقف و با خبر باشد، بسر نمی رسد. لذا عموماً همه مکی ها – پیر های جماعت و خصوصن چند خانواده جماعت که سخن در برابر پنجه بهایی های بدخشان میرود، یعنی آنهایی که بجای **« چراغ روشن»**، پنج تسبیح **« یا علی زمان»** را مورد برپایی و اجرا قرار میدهند، در این چند سال در حقیقت از زیر اثر هدایت مکی ها و پیر های خویش جدا گشته و مال واجبات شان را هم به گونه جداگانه حضور مبارک ارسال میداشتند، امر می کنم و ارشاد میدهم که بعد از این شیوه ای را که به اختیار خود ادامه داده اند، ترک نموده و دوباره به همان مکی ها و پیر های سابق خود، پیر های ناصری رجوع نمایند. فی الجمله اگر به مکی ها و پیر های سابق خود به نحوی از انحا و مسایل شخصی رجوع کرده نتوانند، مکی دیگر را انتخاب کنند و مسایل ارزی خود را به آنها تفویض نمایند. ولی اگر میل دارند که دل های شان را پاک نمایند و از غبار کدورت و رنجاندن دیگران صاف سازند به مکی و پیر اولی خود رجوع کنند و مورد اطاعت قرار دهند که از هر دیدانداز بهتر و پسندیده تر است. خداوند کریم جمله مومنان را ار شر شیطان و خطرات و خواهشات نفسانی محفوظ و مصؤن نگهدارد. به امید اینکه مجموعه اوامر فوق را از دل و جان در ذهن خود داشته و به گوش شنوا ، بشنوید. و بعد از این بطریق انفرادی ، هر یک و هرکدام شما مال واجبات ای که از قدیم الایام باقی مانده توسط مکی ها و پیر ها به حضور و دربار امام زمان ارسال فرمائید.»

« مخلصان صداقت و ارادتمندان محبت عزت و صداقت مآب مکی شاه عبدالمعانی ! من با این پیام رجوعی خود به همهگان حکم می کنم و هدایت میدهم، آن عاداتی که در میان شما ظهور کرده و مروج گردیده است و من از آن اطلاع دارم و او عبارت از تعلیمات و مراسم پنجه بهائیان است ، پنج تسبیح « یا علی زمان» ، است. این عاداتی که میان شما پهن شده و ادامه پیدا کرده مورد تعجب و پریشانی من شده است و من امر می کنم که به عرف و عادات کهن و باستانی و تاریخی اجداد تان که سنت **« چراغ روشن »** است ، برگردید.» **(فرمان حضرت امام سلطان محمد شاه ، سال ۱۳۳۶ هجری، مطابق ۱۹۲۷-۱۹۲۸م)**

« بار دیگر امر می کنم که مجموعه اوامرم را که در فرامین سابقم ذکر شده بودند و مندج متن هستند، شعار کار رواز وار خود ساخته و همه مومنان به ویژه اشخاصی را که برای جمع آوری ذکات مؤظف شده اند در موضوع اجرای کلیه امور از مکی ها و پیر ها فرمانبرداری نموده و اطاعت کنید و از ایشان مشوره بگیرید و اوامر ایشان را نیز بجا بیاورید. برخی از مومنان شغنان که پنجه بهائیان هستند و پنج تسبیح**« یا علی زمان» ،** را ذکر می کنند و مورد اجرا قرار میدهند، در حقیقت امر فرمان و هدایتم را که در ارشادات قبلی ام ذکر شده اند، برهم زده اند و خلاف رفتاری نموده اند که کار کرد ها و کردار این چنینی نباید دوباره تکرار شوند و بار مجدد اصرار میورزم برای آنهایی که هنوز خود را من حیث مریدان پنجه بهائی به حساب می آورند ، متن فرمان حاضر را به خوبی بخوانید و آن را مورد تحلیل و تجزیه قرار دهند و مطابق رسم و رواج و سنت نیکان خود ، بر کیش و آئین خود عملکرد داشته باشند.» **(فرمان حضرت امام سلطان محمد شاه، به مکی خواجه بدل، جمادی الاول، سال ۱۳۴۷ هجری، مطابق سال ۱۹۲۹م)**

« ..... و بخاطر داشته باشید که این مرید ها ، پیروان دعوت ناصر خسرو در آسیای مرکزی دارای تعبیر و تفسیر ویژه و واحد به خود هستند و اغلباً با یک پس زمینه تاریخی متفاوت از سایر جماعت های جهان می باشند و آن تفاوت در حقیقت

امر متعلق بودن جماعت یاد شده به سنت، داشته ها و انباشته فکری و فلسفی و تاریخی پیر شاه ناصر خسرو است که خیلی با اهمیت و درخور توجه است و نباید بدست فراموشی سپرده و نادیده گرفته شود. **» (فرمان حضرت امام شاه کریم الحسینی، هندوستان، نوامبر سال ۱۹۹۲م.)**

« در قدم نخست دعا خیر و برکاتم را به همه اعضای جماعت می رسانم. به جماعت بگوئید که با امام مللاقات داشتید . من حیث مرید های امام و اشتراک کننده های ملاقات و دیدار ، دعا های ویژه و دعا و برکات امام را به آنها برسانید. این یک فرصت و زمینه مناسب و مساعد است که مریدان میتوانند با امام شان در باره امور مذهبی صحبت کنند و شما می توانید افکار و اندیشه های امام را در مورد مسایل و امور مذهبی با دیگران در میان بگذارید. شما میدانید که در این جا مریدان دیگری هم حضور دارند که از افغانستان هستند و شما یقین حاصل می کنید که مذهب ما دارای اصول و پرنسیب های گوناگون دارد، و لی باید دانست که قدرت، صلاحیت و اختیار و اقتدار امام زمان بالا تر از همه مسایل است. کثرت گرایی فرهنگی « جند فرهنگی» ، بودن از دیدانداز ما بازتاب دهنده قدرت و نیرومندی ما است و نه ضعف ما، بنا بر این آن را نباید تضعیف نمود بلکه باید بیشتر نیرومند تر ساخت. مراسم مذهبی از هم متفاوت هستند و از هم فرق دارند و بدون تردید مراسم تشریفات یک محیط از محیط دیگر ، در تفاوت قرار دارد، و این خود باید قابل درک باشد. تعبیر و تفسیر همه دارای ابعاد ناهمگون است. من در این زمینه فرمان دادم که تنوع قدرت وجود دارد و قابل درک است. اگر امام از شما چیزی بپرسد ، خیلی مهم است که شما باید پاسخ درست و صادقانه بدهید. چون برای امام ، تعلیم و آموزشی که از سوی خلیفه ها به جماعت ارایه شده است، دارای اهمیت خیلی ها مهم است. باید از مراسم تشریفت و سنت ها و اصول مهمی که برای انجام مراسم تشریفات مذهبی در سده بیست و یک ، خیلی ها مهم هستند. اول مناسبات ما با مراسم تشریفات مذهبی باید با احترام و اکرام و محبت باشد. دوم ما، در شیرازه تاریخ ، همواره ایمان و باور زنده داشتیم و این حق و امتیاز امام زمان بوده است که مراسم تشریفات مذهبی را ، تعبیر، تفسیر و تشریح کند و این خود در حقیقت بازتاب دهنده اصول اصلی امامت موروثی اسماعیلی است. » **(فرمان امام برای جماعت تاجیکستان، لندن، ۱۲نوامبر، سال ۱۹۹۳م.)**

فرزندان روحانی عزیزم !

« در ابتدای این فرمان میخواهم به یک مسله اشاره کنم که برای جماعت در پاکستان و هم چنین برای جماعت سراسر دنیا دارای اهمیت فراوان است. جماعتی که سنت واحد و بی نظیر ، تاریخ و قداست تاریخی ما را دارد. برای این تاریخ باید قدر و احترام قایل شد، و باید در شیرازه سنت های تاریخی خود کار و زندگی نمود. شما قصیده زیبایی را شنیدید و آن سنت شما است، آن تاریخ شما است، آن چیزی است که از نسل های گذشته به شما میراث مانده است. شما این دژ را به ارث برده اید و آن نیز تاریخی و بخشی از سنت تاریخی شما است. این نه تنها در هونزا ، بلکه در سراسر نقاط جهان، در افغانستان، در ایران، در تاجیکستان، در هندوستان، در پاکستان و در دیگر نقاط مختلف دنیا ، اینگونه می باشد. آنچه را که امروز به شما می گویم، بسیار مهم است و آن این است که ما باید به این سنت ها ارزش دهیم و آنها را با خود به پیش ببریم و این سنت ها باید بخش مهمی از زندگی روزوار ما باشند. میراث معمار ی و فزیکی ما هم بخشی از همین سنت است و از همین دلیل است که من خواستم این بنای قدیمی ، باز سازی شود . و آنچه که قریب تاریخ هشت صد ساله دارد، در این ساختمان به ما به میراث رسیده است که باید شناخته، درک و ثبت شود و بسیاری از جوانب دیگری از تاریخ مان هم باید به همین صورت باشد.» **« فرمان حضرت امام شاه کریم الحسینی، گلگت، مناطق شمل پاکستان، اول اکتوبر، سال ۱۹۹۶ م»**

« من خیلی خوشحالم در این سفر به تاجیکستان، **با خلیفه ها « رهبران روحانی»** ، ملاقات می کنم. من ازموجودیت رسوم گوناگون **« چراغ روشن»** و سایر آئین های دیگر مذهبی جماعت تاجیکستان، آگاه هستم. ما باید سابقه و زمینه تاریخی این گوناگونی را بیاموزیم تا بدانیم که تاریخ آنها چگونه بوده است و معنی و تعبیر و تفسیر این سنت ها چه است. زیرا سال های پیش ، دوره شوروی سابق آموختن این رسوم به صورت آزاد ممکن نبود. این انعکاسات همه رسومات ما است در پایان دوره سده بیستم. آنگونه که از تاریخ اسلام آگاهی دارید شما از موجودیت فاصله ها آگاه نبودید چون اسناد و مدارک در زمینه وجود نداشت و من نمیخواهم درپایان سده بیستم چنین باشد. این مهم است که اگر شما در اجرای این مسایل با نماینده های امام ، سهم و نقش بازی کنید. این فرمان تنها برای بدخشان نیست مانند این فرمان در پاکستان، نیز ارشاد نموده ایم. ما باید در میان این جماعت این سنت ها را ادامه دهیم، آنها را درک کنیم و جوانان را تعلیم دهیم. در این کار امام جوانان را رهنمایی می کند. امام در زمینه نگرانی دارد و نگران است. من در باره این پرسش ها بسیار می اندیشم. فرمان امروز روند ویژه ای را برای ما مشخص ساخت. **» (ملاقات امام با خلیفه های مقیم بدخشان، ۲۵ سپتامبر، سال ۱۹۹۸م.)**

« این یک موقعیت خیلی ها مناسب است، که در فرآیند گذاشتن سنگ بنای مرکز فرهنگی و دینی را که به یک رویداد تاریخی می ماند، و با جشنواره هزاره شاه ناصر خسرو در مطابق زمانی قرار دارد. با گذاشتن این سنگ بنا که میراثی است مشابه به گذشته و تا کنون سنت های عقلانی این منطقه را تکامل بخشیده است، در حقیقت گذشته های سالم اندیشانه

را به تکرار می نشینیم. ناصر خسرو یکی از بزرگترین اندیشمندان و متفکرین زمان خویش به شمار رفته و سهم و نقش سالم اندیشانه و کثرتگرایانه او در مکانی که امروز در فرایند باز گشایی آن قرار داریم، گرامی دانسته شده، تکریم و تقدیس می شود. با گذشت هزاره ناصر خسرو از تعلیم و آموزش منطقی و فلسفی او هنوز کاسته نه شده است. او ما را همواره بسوی بهبودی و الهام آفرینی کشانده و نمادی از خلاقیت بودن ما در تعین سرنوشت مان، یار و یاور می شود. به قول معروف او ، بر بنیاد اختیار و اراده است که میتوانیم به درخت سفیدار بی ثمر مبدل شویم یا راه خود را از طریق حکمت نور قندیل که تعبیر و تفسیر باطنی آن علم، فهم و دانش است، به گونه درست و سالم دریابیم. زیرا « تنها از راه عقل میتوانیم چون و چرایی زندگی را به نحو شائسته دریابیم که در نداشت آن از درخت بی ثمر بیش نیستیم.»

درس دیگری را که ما ا زاین فیلسوف بزرگ می آموزیم، این است که در شیب و فرار، یا فراز و فرود تاریخ، دانش مانند سپر ما را زا حوادث ناگوار هستی ایمن، مصون و مطمئن نگهداشته است.» آن **« عذاب جهالت»** را ازهم پاشید و فرو ریخت و صلح و آرامش را در روح و روان ما ، رشد و نمو داد.» تنها بر بنیاد همین میراث اهدا شده و به هدیه گرفته شده از گذشته از سایر اندیشمندان و متفکرین اسیای مرکزیست است که این مرکز جدید میتواند مصدر خدمات جدید و شائسته برای جماعت شود.» **(گزیده ای از سخنرانی حضرت والا آقا خان، در مراسم تهداب گذاری سنگ بنای مرکز اسماعیلی ، شهر دوشنبه، تاجیکستان، سال ۲۰۰۳م)**

« .... اما مواقع مناسب دیگر نیز وجود دارند، و این مواقع کدام ها اند. چترال دارای یک سنت فرهنگی عالی می باشد. شما بنا های **« آستان ها، زیارت ها، مزار ها، یادبود ها»** و سایر آبدات تاریخی، بینظیری دارد. شما موسیقی زیبا و دلنوازی دارید. شما سنت هایی دارید که ویژه چترال هستند. این سنت ها متعلق به سندی ها و پنجابی ها نیستند. آنها ویژه چترال هستند. این سنت های چترالی را زنده نگهدارید. آنها را زنده نگهدارید. بنا های تاریخی (آستان ها، مزار های، زیارت ها و سایر بنا ها و یاد بود های تاریخی را زنده نگهدارید، ترمیم و تذهیب کنید. مردم را به دیدن **« زیارت ها ، آستان ها و مزار ها»** دعوت کنید و تشویق شان کنید و فرا خوانید تا این فرآیند یاری رسان و حمایت کننده به اقتصاد محلی و محیط گردد. باور راسخ من این است که چترال دارای شرایط واقعی و عینی برای بهبود زندگی در زمینه های یاد شده می باشد، به شرطی که با هم کار کنید، هدف مشخص و روشن داشته باشید و به شرطی که در سال های آینده از حمایت دولت و نهاد ها ، ادارات و موسسات برخوردار باشید.» **(فرمان اما م، چترال- پاکستان، دسامبر ۲۰۰۳م)**

« ... در اینده من کماکان دین را تفسیر خواهم کرد و در زمینه از تاریخم بهره خواهم گرفت تا جوامع مختلف درون طریقه اسماعیلی را گرد هم بیاورم. چون در تاریخ خودی ما بینش کثرتگرایی وجود دارد و من میل دارم جماعت بداند که من به آن کثرتگرایی احترام و اکرام میگذارم. من ارزش های مختلف جماعت ما را در سراسر جهان مورد تقدیر و تکریم قرار داده حفظ خواهم کرد. به ویژه برا ی جماعتی که در جهان صنعتی هستی دارد و زندگی بسر می برد به یاد داشته باشد که زندگی دنیوی روندی است که پایان می پذیرد. وقتی که این روند پایان یافت، تنها چیزی که از هر شخص برجا می ماند و جاویدان است، روح است. بنابر این نباید مسایل معنوی را بخاطر مسایل مادی رها سازید.» **(فرمان امام، تورنتوی – کانادا، اول جون، سال ۲۰۰۵م)**

« ... بسیاری از اعضای جماعت من ، از افغانستان ، تاجیکستان، و مناطق شمال پاکستان که مربوط به سنت پیر شاه ناصر خسرو هستند و در دنیای غرب حضور دارند. مراسم تشریفات سنت **« چراغ روشن کردن»، « چراغ» و « چراغ روشن»،** یکی ا زمهمترین سنت ها در میان جماعت آسیای میانه می باشد. بنا بر این من ، به سازمان ها، نهاد ها و ادارات خودم هدایت میدهم که هر چه سریعتر متن واحد و همگون ای را که بتواند برای بر پایی و اجرا نمودن سنت چراغ روشن مورد استفاده موزون و مبسوط قرار گیرد، ترتیب ، تنظیم و قابل دسترس سازند. ما از منابع مالی خزانه خود استفاده خواهیم کرد تا تاریخ خود را مورد مطالعه و مداقه قرار دهیم. جوانان با مهارت خود را در زمینه مطالعه و پژوهش این حرکت فرهنگی تشویق، ترغیب ، جلب و جذب قرار خواهیم داد، تا قادر باشیم مواد نو آموزشی مواد جدید تعلیم و آموزش مان را ترتیب ، تنظیم و تدارک نمائیم تا قادر شویم تاریخ خویش را با اختیار و صلاحیت بیشتر درک کنیم، و بتوانیم از گذشته خود بهره مندی بهتر و ژرفتر ببریم، تا هویت خود را در اینده روشنتر سازیم. این یک موضوع خیلی مهم است، چون آنگونه که شما میدانید قسمت زیاد هویت ما در دنیای تشیع میلان داشته و این وظیفه و مسولیت ما است تا آن را سره ساخته و دوبار به اصل آن برگردانیم و به هر جایی که بتوانیم برویم، دریابیم و هیچ سنگی نباید بدون چپ گردان « پهلو گردان»، باقی بماند، تا بهتر درک کنیم که سنت های اصیل خودی ما ، کدام ها اند. آنها را برقرار کنیم و به آنها زندگی نو بخشیم تا آنها به هویت جماعت در آینده خدمت گزاری بهتر و ژرفتر کنند و این هویت را مورد رشد، انکشاف و بهبود قرار داده و باعث نو آوری در هویت اصلی ما شوند.»

« تعلیقه و فرمان مبارک مولانا حاضر امام، در ملاقات با رهبران جماعت، اگلیمونت، ۱۳ دسامبر، سال ۲۰۰۸م.»

حکمت تصور « چراغ با طن»، فلسفه دعوت، تعبیر و تفسیر مذهب در اشعار و آثار فلسفی حکیم ناصر خسرو :

دریای سخن ها سخن خوب خدا است — پر گوهر و با قیمت و پر لولوی لا لا
شور است چو دریا به مثل صورت تنزیل — تأویل چو لو لوست سوی مردم دانا
اندرین دریاست همه گوهر لولو — غواص طلب کن چه روی بر لب دریا
اندر بن شور آب ز بهر چه نهاده است — چندین گهر و لولو ، دارنده دریا
از بهر پیامبر که بدین صنع ورا گفت — « تأویل» به دانا ده و « تنزیل» به غوغا
غواص ترا جز گل و شور آبه ندادست — زیرا که ندیدست ز تو جز که مودا
یعنی طلب از ظاهر تنزیل چو مردم — خرسند مشو همچو خر از قول به آوا
قندیل فروزی به شب قدر به مسجد — مسجد شده چون روز دلت چون شب یلدا
قندیل بیافروز بیاموز که قندیل — بیرون نبرد از دل پر جهل تو ظلما
در زهد نه پی بینا لیکن بطمع در — بر خوانی در جاه به شب خط معما
گر مار نه پی دایم از بهر چرایند — مومن ز تو نا ایمن ترسا ز تو ترسا **« دیوان ناصر خسرو ، ص، ۵ »**

❖

دوستی این جهان نهان پای دلهاست — از دل خود بفگن این سیاه نهان بان
مسکن تو عالیست روشن و باقی — نیست ترا عالمی فرو دین مسکن
شمع خرد بیافروز در دل پی شتاب — با دل روشن بسوی عالم روشن
چون به دل اندر چراغ خواهی افروخت — علم و عمل بایدت فتیله و روغن
در رهی عقاب به پای رفتن نباید — بلکه با جان و با عقل باید رفتن
خفته مرو تیز بیش از این چو مردم — دامنی با آستینت بر کش و بر زن
توشه ای تو علم و طاعت است در این راه — سفره دل را بعد این دو، توشه بیا تن **« دیوان ناصر خسرو، ص، ۱۶۹»**

« بدان ای برادر که علم خدای در خزینه اوست، و خزینه او امام زمانه است، چنانکه خدای تعالی گفت: خدای رحمان، قرآن را یاد داد، انسان را آفرید، به او بیان آموخت . و هیچ کس را به علم خداوند دسترسی نیست مگر به دستور و هدایت دارنده خزانه **« خزانه دار»** - امام زمان ، آنگونه که خداوند می فرماید **: ترجمه : آیا نمی دانند که خداوند آنچه را پوشیده می دارند و آنچه را آشکار می کنند می داند. و [بعضی] از آنان بی سوادانی هستند که کتاب [خدا] را جز خیالات خامی نمی دانند و فقط گمان می برند. پس وای بر کسانی که کتاب [تحریف‌شده ای] با دستهای خود می نویسند سپس می گویند این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند پس وای بر ایشان از آنچه دستهایشان نوشته و وای بر ایشان از آنچه [از این راه] به دست می آورند .(۷۷-۷۹) .** و هر که بی فرمان امام زمان در علم خداوندی دست درازی کند، دزد باشد و سرقت نموده باشد. » **(گشایش و رهایش، چاپ اول، صفحه ۵۰۳)**

« و سوم گوشت خوک را گفت و آن مثل است بر کسی که از حرص طلب مقام ریاست دنیا مر دعوت حق را یاد کند و او دین را بی ثبات و بی نظم کند چنانچه خوک از حریصی بر کشاورزی مردم را که اندرآن حیات جان مردم است، ویران کند و اندر ویران شدن دعوت که آن در حقیقت کشتزار رزق و روزی باطنی است، هلاک کننده روح، روان و ارواح مردم است.» **وجه دین، صفحات، ۲۷۶- ۲۷۷)**

« جنابت حلال دلیل است بر آن کس که در مورد فرمان خداوند روز گار سخن گوید و حرام دلیل است بر آن کس که سخن (نه) به فرمان گوید .» **(وجه دین، صفحه، ۱۲۲)**

« اندر دین مردم نباید پای خویش را از گلیم خود فراتر گذاشت، و در مقام خودی به ایستد، پافشاری کند و تلاش ورزد بر تر ، بالا تر و والا تر از مقام و منزلت واقعی خویش موقفی را در تکاپو نباید بود و نباید جستجو کرد. چونکه مومن مستجب، بر ماذون پیشی بچوید و بگوید که من بهتر از اویم و دانم ، و ماذون منزلت داعی را دعوا کند و نه هم داعی منزلت حجت را و نه حجت منزلت امام را و نه امام منزلت اساس را و نه اساس منزلت ناطق را ، و هر که از این گروه برتری او سوی گرفت مقام و منزلت دیگری که بیان نمودیم، رود و یا قصد و میل کند به سوی و سمت دست چپ رفته باشد، یعنی بر صراط المستقیم و مطابق هدایت معلم صادق نرفته است.» **(گشایش و رهایش، کلیات، جلد یکم، ص ۵۱۸)**

دیدانداز پیر های اسماعیلی ، پیرامون سنت « چراغ روشن کردن»، « چراغ روشن» و « چراغنامه » :

« مخلصان اخلاص مند و صداقت پیشگان کافه جماعت منطقه **شاه دره « شاخدره»** ، در پناه مولای زمان شاد و شادکام و شهد آشام هردو جهان بوده باشیند و بدانند آن امر و فرمانی که از دربار فیض آثار صادر گردیده ، یعنی شرف اصدار یافته و به ذهن و فکر جماعت رسانیده شدهاست ، انشاالله دانسته شده باشد. بعد از یک ماه ، از حضور مبارک سرکار نیز قطعه تبریکنامه، تعلیقه -فرمان مبارک بطور جدا گانه برایم رسیده افتخار بخش بنده کمین گردیده بود، از امر و فرمان ایشان، یعنی امام شما ، فرزندان عزیز خود را آگاهی نه داده بودم. مضمونش اینکه ، چیزی که از زمان حضرت شاه ناصر خسرو ، تا همین اکنون آنچه که آبا و اجداد شما جماعت را دعوت کردند و مورد تعلیم و آموزش قرار دادند، اکنون نیز بدان منوال جماعت را وعظ و نصیحت کنید. و بعضی سخنانی را که مشنری سبز علی در میان جماعت پخش و نشر نموده است، اشتباه محض بوده و سرکار امام زمان هیچگاهی به جماعت خویش این چنین امر و هدایتی را نداده و نمی دهد. و شخص مشنری سبز علی برخی از سخنان را هم راست گفته است اما چیزی را که در مورد مکی ها – پیر ها در مورد کم باور و یا بی باور ساخته شده باشد و از موقف شان گویا کاسته شده است، و گویا حجت امام را موقوف گفته ، حرفیست نادرست و بی اساس. » **(مکتوب پیر شاه عبدالمعانی، به عموم جماعت شاه دره « شاخدره» ، سوم دلو سال ۱۳۰۷، هجری خورشیدی.)**

« روز شنبه ، چهارم ماه ذی القعده، مکی -پیر سید اسد به همراهی سیزده تن دیگر و شاهزاده ابراهیم با چهار تن پنجه بهائیان در منطقه **« والکر»** ، به حضور بی بی سرکار حاضر شدند. و قبل از عرض مرحمت گفتن که مکی به دو دلیل شرفیاب حضور شدند که گویا مشنری سبز علی قاعده پیر شاه را منع کرده بود، بی بی سرکار فرمودند که این سخن اشتباه محض بوده بخاطر اینکه قول پیر شاه ناصر خسرو و تعلیم و آموزش او باید ادامه داشته باشد، و باید گفت که پیر سبز علی هیچ گاهی تعلیم و آموزش شاه ناصر خسرو را منع قرار نداده و قید نکرده است.» **(شاهزاده ابراهیم، سید اسد، سلطان سید، سعادت شاه ، سال ۱۳۵۱ مطابق سال ۱۹۳۲۰۱۹۳۳م)**

عه۵

بخش دوم : مراسم تشریفات سنت « روشن کردن چراغ»، « چراغ روشن»، درنوشته های ولادمیر ایوانف، اهل تصوف و « چراغ نامه» اسماعیلی :

فلسفه تصوف ، بدون در نظرداشت موجودیت سابقه تباری، زبانی و مذهبی مردمان ناهمگون، طی سده های متمادی جاذبه بزرگی را در میان ملت ها، جمعیت های مردمی و اقوام مختلف حوزه تمدنی آسیای مرکزی داشته و از این سبب خیلی هم زیاد مورد توجه دانشمندان، پژوهشگران و اهل سخن و قلم دنیای غرب نیز قرار گرفت. در مورد منبع و منشای پیدایش تصوف کتاب ها و رساله های زیادی به نوشته گرفته شده اند و به نسبت عوامل و اثراتی که در پیدایش آن تأثیر داشته، فرضیه های بیشماری در زمینه اظهار گردیده اند، لیکن غالباً این فرضیه های شبیه اسطوره ها ، افسانه ها و خیال پردازی های بیش نبوده و در حقیقت محصول تخیلات، داشته ها و انباشته های فکری بی اساس و غیر علمی بوده و دارای اعتبار و اعتماد چندانی نیستند. هر چند صاحبان این فرضیه ها استنباط های خویش را به منابع و اسناد معتبر نسبت داده اند، اما در مورد صحت و سقم این منابع پژوهش دقیق و در خور اعتماد صورت نگرفته و کافی دانسته اند اظهار کنند که مطلب یاد شده در این و یا آن صفحه ، سطر چندم از این و یا آن کتاب گرفته شده و بدون آنکه نوشته یاد شده درست بوده و یا نادرست، در زمینه هیچگونه اظهار نظر دقیق و قابل محاسبه صورت نگرفته است. فقط سی سال قبل نوشته های دقیق کتاب و مستند، درست و صحیح اسماعیلی و نویسنده های اسماعیلی که در میان باورمندان زیست داشته اند، به تدریج بدست اهل پژوهش و نگارش قرار گرفت. و بی اعتباری فرضیه های افسانه گونه سابق در زمانه های گذشته نیز به اثبات رسید. اسناد اسماعیلی نکات خیلی ها مهمی را مکشوف ساخت، یعنی معلوم گردید که فلسفه اهل تصوف عین همان باور های های اسماعیلی بوده است ولی نحوه بازتاب آن مطابق شرایط زمان و مکان دست داشته ، در میان باورمندان گسترش یافته و شکل و گونه دیگری را به خود گرفته بود. چون دیده شده است که این باور های تصوفی و معنوی در اصطلاحات و عباره های واژگانی، لفظی و زبانی آنها ، حقیقی خوانده شده اند. تنها تفاوت میان این دو عباره **« اصطلاح واژگانی»،** دارای تفاوت های اندک تعبیری و تفسیری بوده و از دیدانداز ساختار واژگانی، معنا شناسی، زبانی و نحوی، با هم در همآهنگی دقیق قرار داشته و صرف آن واژه ها و عباره های لفظی ای که در میان اهل سنت و جماعت زیاد مورد پذیرش نبوده و یا آنها تعبیر و تفسیر دیگری از آن داشته اند که با تعبیر و تفسیر اسماعیل، اهل تصوف و سایر باطن گرایان دینی، متفاوت بوده اند. در این جا لازم است یاد آور شویم که تصوف در آغاز همین گفتمان، آنگونه که تا حال اظهار داشتیم، زیر اثر نظریات و دیدگا های اهل سنت و جماعت که حتا در باور های و دین باوری عیسویت نیز مشاهده شده است، عبارت از بینش زهد و پرهیزگاری مطلق توام با انجام فرایض دینی و آشنایی کامل با احادیث و اقوال معروف و مشهود شخصیت ها، علما و مشایخ، بوده است. تا حدی که حتا در سال **(۳۰۹ هجری- ۹۲۲ ترسایی) ،** حسین منصور حلاج را که از شخصیت های معروف اهل تصوف و اهل حق بوده است، محکوم به مرگ نمودند، به سبب آنکه گویا با گروه قرامطه که زمانی در

بدنه فکری و ساختار مذهبی اسماعیلیان کار کرد داشته و یا باور های مذهبی، کیش و آئین آن ها را مورد پذیرش قرار داده بود. بنا بر این به درستی میتوان اظهار نمود که تعلیمات باطنی اسماعیلی را در آن زمان به دو جهت پر مخاطره و آسیب رسان معرفی نموده بودند. یعنی به سبب داشتن باور شیعی و علت دیگر که مهم تر است ، تمایلات سیاسی آن بر ضد نظام و ساختار سیاسی خلافت بنی عباس بوده است.

از همین جهت اسماعیلیه های دوره های نخستین یا بهتر گفته شود، **« اسماعیلیان نخستین»،** و اسماعیلیه های سده های میانه، تا همین اکنون فعالیت های گسترده ای را در راستای پخش و اشاعه اسماعیلیسم فلسفی و آنهم به گونه منطقی و علمی، نه به گونه دگماتیسم و جزمگرایانه و ذهنیت برانگیز، بر بنیاد و بنمایه و شیرازه تعلیم و آموزش نو اقلاطونی« نیو افلاطونیسم»، انجام داده اند، که نه تنها باعث روشن شدن ذهنیت باورمندان گردیده بلکه سایر باورمندان ، افراد و اشخاص محیط پیرامون شان را هم به پذیرش حقانیت راه و روش کیش و آئین اسماعیلیسم، باورمند ساخته اند، اما با احتیاط کاری خیلی ها کامل که که در اصطلاع واژگانی دانشمندان و اندیشمندان **« تقیه، پنهانکاری»،** یاد شده است، هم ظواهر باور های شان و هم امور باطنی، عرفانی ، معنوی و روحانی که بی نهایت معتبر است، هم معرفی نموده اند. موضوع قابل توجه دیگر آن است که باور های تعلیمی و آموزش اهل تصوف بعد از حمله مغل که باعث زوال و فروپاشی خلافت عباسی یا بنی عباس شد، و انقراض خلافت فاطمیان مصر و براندازی ساختار سیاسی، اداری و باوری اسماعیلیان ایران که در شیرازه الموت و سایر دژ های همجوار، کار و پیکار داشتند، صورت نوشتار و کتب را به خود گرفت. بعد از آن که قدرت سیاسی اسماعیلیه و خطر تبلیغ و ترویج آن در میان باورمندان از میان رفت، کتاب ها و رسالاتی با بافت های زیبای ادبی نظم و نثر به نگارش گرفته شد که از جمله میتوان کتاب معروف **« گلشن راز»،** شیخ محمود شبستری که در سال (۷۱۷-۱۳۱۷م) نوشته شده است، نام برد. درهمان زمان بود که ادبیات فارسی دری توسعه یافت و مورد کاربرد دقیق و علمی تر ، قرار می گیرد، و به تدریج افکار و اندیشه های ناهمگون اهل تصوف و اسماعیلیه به گونه ژرف داخل شیرازه پژوهش و نگارش های تحقیقی میگردد. در همین وقت است که عقاید و باور های مذهبی اسماعیلی بصورت غزلیات عرفانی ظهور می کند و در اختیار باورمندان و سایر علاقه مندانقرار می گیرد. چونکه در بسیاری از موارد آثاری را ملاحظه می کنیم که به اشکال میتوان تشخیص داد که آن آثار ها مربوط به دانش و بینش کیش و ائین اسماعیلی بوده باشند، زیر اثر و نفوذ نوشته ها و آثار اهل تصوف قرار گرفته و یا خود شامل بینش و منش اهل تصوف بوده که متأثر از اندیشه های اسماعیلی بوده است.

اسماعیلیه از افکار بنیادین علمای مانند، مولوی، سنایی غزنوی، عطار، ابو علی سینا، و امثال آنها را گرفته و بیانات شان را تعبیر، تفسیر و تحلیل باطنی نموده است. واژه تأویل را شماری از نویسنده های باختر زمین تشبیه و تمثیل نمودند در صورتی که منظور و مفهوم از عباره و کلمه بر عکس آن است و منظور حقیقی از این کلمه آن است که اگر موضوعی در لباس تشبیه و تمثیل ذکر شده از آن لباس بیرون آمده منظور و مقصود **« اول»،** یعنی معنی اصلی بیان گردد. از جمله در مجموعه کتاب های انجمن اسماعیلیه به یکی از نسخ خطی برخوردیم که **« گلشن راز»** را بدین طریق شرح نموده است. متأسفانه نام نویسنده کتاب ذکر نه شده است. من در سال ۱۹۳۲م، نگارش مختصری را در مورد این کتاب، زیر عنوان **، « شرح اسماعیلیه از گشن راز»** را در مجله سلطنتی آسیایی شعبه ممبئی، جلد هشتم سال ۱۹۳۲م، صفحات، ۶۹- ۷۸، نوشتم. این شرح قسمتی از نسخه ای است که در بیست و هشت صفحه، به تاریخ ۱۳۱۲ قمری، مطابق ۱۸۹۵م، که نویسنده آن از اسماعیلیه های بدخشان ، از ناحیه علیای دریای آمو، **« جیحون»،** می باشد، این جا بازتاد داده شده است. شرحی که در بالا ذکر شد، مربوط به کتاب های عرفانی نویسنده هایی است که ادعای فضل و دانش داشتند و از آنجا که اصل و منشا فلسفه، تصوف و حکمت اسماعیلی بوده، جا ی حیرت است که یک تن پژوهشگر اسماعیلی مطالبی را که بصورت تمثیل ذکر شده، تعبیر، تفسیر و تأویل نموده است تا معنی و منظور آن روشن گردد. موضوعی که در زمینه بیشتر جلب توجه می کند، طریقی است که برای گسترش باور های صوفیانه در میان همان مردم به وسیله فرقه های وابسته به درویشان و قلندران انجام یافته و آن نیز برگرفته از باور های مردمان عوام وابسته به بینش کیش و آئین اسماعیلی است. من در نوشته های پیشینم ، در مورد اصل و منشای اسماعیلیان نزاری هند، که آفریدگار را **« ست پنت»** ، یاد می کنند و از دیداندار سوابق نژادی شان ، ایرانی تبار هستند، که در زمان حمله مغل به کشور های مجاور و همسایه پناهگزین شده اند، که من حیث دیداندار فرضی در این جا اظهار نمودم. طریقه اسماعیلی را که این پژوهشگران به سرزمین هند آورده اند، به تدریج رنگ و بوی اهل تصوف ساکن در محیط و محل ای که شباهت های بسیار زیاد به باور ها ، افکار، اندیشه ها، داشته ها و انباشته های مذهبی هندوئیسم داشته، به خود گرفته است.

من زمانی این چنین اظهار کرده بودم که در میان مهاجرانی که در دوره حمله مغل ایران را ترک گفتند، داعیان و مبلغان درجات پائین تر اسماعیلی بودند که به لباس درویشی، فقیر، توغداران، و سایر مولفه های اسمی در آمده بودند، اما این فرضیه مخالف روایت است که گویا آنها تنها پیرامون مبادی مسایل خویش گفتمان داشتند و از بینش و کیش اسماعیلی

هیچ چیزی را در میان نمی گذاشتند. به باور من این جماعت ها، دسته ها و گروهای باوری ناهمگون بنیانگذاران بینش « **ست پنت»،** بوده اند ادعا داشتند که آنها از اولیای صاحب کرامات و معجزات بودند و خویشتن را در لباس اهل تصوف، دراویش، قلندر، و در فلسفه و مذهب هندی و همچنین در زبان و ادبیات سانسکریت و زبان های جدید هندی مطالعه و تعمق نموده اند و تا آنجا که توانستند اشعار و سروده های مذهبی را به این السنه ها به سرایش گیرند. و یا هم در مناطق بدخشان دو کنار جیحون، بدخشان ترکستان چین ومناطق شمال پاکستان ، به نام **« چراغداران»،** جهت حفظ فرآیند تقیه و پنهان کاری باور ها به ویژه مراسم تشریفات مذهبی شان برای مصونیت و و مصروفیت ، در آمده بودند. در زمینه میتوان چنین تصور کرد که طی دوره های درازمدت بعد از حمله ور شدن مُغل تا این زمان که خیلی ها اثرمند در تشکیل و ساختار این فرقه شرکت و سهم داشتند، تنها نام شماری از پیشینیان که بر جستگی و اهمیت ویژه داشتند، در خاطره ها و اندوخته ها باقی مانده است. اما امروز حتا به اصطلاح عام روشنفکر، درس خوانده و چیز فهم های اسماعیلی این گونه فرضیه ها را قبول ندارند چون با بینش و تصور علمی در مطابقت قرار ندارند و می گویند: اگر در گذشته کسانی بودند که باور های اسماعیلی و بینش تصوف را با هم وفق میدادند، چسان امروز این چنین چیزی وجود ندارد و دلیل نبودش چه باید باشد. بدین جهت من امروز با مسرت فراوان و احساس نیکو بختی می توانم بنویسم که بعد از این که آسیای مرکزی کماکان دارد به یک قوت و قدرت تبدیل می شود، دیدگاها و نظریاتم را مورد پذیرش بدون قید و شرط قرار می دهند و حتا آماده هستند اظهار کنند که افراد و اشخای که به نام های درویشان، قلندران و چراغداران در زمینه های یاد شده مصدر خدمت شده اند، آنها را خادمان کیش و آئین اسماعیلی ، چراغداران و یا دارنده های **« چراغ نامه »** ، یاد کرده اند. دراویش را در ممالک اسلامی به نام گدایان و درویشان محبوب مذهبی یاد می کنند که دسته ها و فرقه های ناهمگون آنها که از دیدانداز طریقه ، رسوم ، آداب ، عادات و سنن با هم تا حدی در اختلاف و یا بهتر گفته شود در تفاوت نسبی، قرار دارند. این ها غالباً مردمان بی سواد و یا کم سواد بوده اند، اما در چانته شان کتاب ها را حمل می نمودند که حاوی معلومات سودمند و باارزش بوده و ادعیه ها، ثنا و ستایش اذکار، تلسمات، ابیات و ترانه های درویشی و سروده ها، قصاید و اشعار معروف شماری از متدقمان و پیشینیان ، مانند حضرت حافظ شیرزای، حضرت سعدی، و یا هم شعرای متأخر شیعه در مدح مولانا علی و سایر ائمه می باشد. این اشعار و سروده ها در سیاق **« چراغنامه»،** به گونه ای تنظیم گشته که درویشان میتوانند آنها را حفظ نموده و از یاد در میان مردمان عام و به ویژه باورمندان به آواز بلند و رسا بخوانند و آنگونه که مشاهده نموده ایم، دراویش در کوچه ها، پس کوچه ها، خیابان ها و بازار ها در میان انبوه مردم و جمعیت های بزرگ به پا ایستاده و برای عطف توجه و دریاف وجوه مالی و پولی زیر نام دروزه ، ابیات و سروده های یاد شده را به خوانش می گیرند.

جهت جلب توجه مردم در راستای همکاری با درویشان، آنها سروده ها، قصاید، مناقب و اشعار مورد نظر را به آواز بلند و رسا و جذاب می خواندند که این روش کاری در حقیقت برای آنها زمینه دریافت درآمدی را مساعد می ساخت، در صورتی که در شرایط زمان و مکان کنونی این سنت ها متروک شده و دیگر دارند از همان اعتبار پیشین خود برخوردار نیستند. و حتا عملکرد بر آن ها در شیرازه فرهنگ عقیدتی و باور های مردمی ، به نظر نمی رسد. در میان دراویش، بسیاری از رسوم و آداب است که از زمانه های قدیم باقی مانده و چون سطح فهم و برداشت مردم نیز در مسایل خیلی ها شککنده و ابتدایی بوده است مورد پرستش و پذیرش قرار میدادند در صورتی که حتا خیلی هم روشن دیده شده و دانسته می شود که بسا از این مسایل به زمانه های پیش از دین مبین اسلام ، بر میگردند و منحیث فرهنگ و داشته ها و انباشته های فکری و مذهبی ، در میان مردم جا گرفته و نفوذ پیدا نموده اند. در مجامع مذهب علی الله یی ها، اهل حق و سایر دسته های مذهب باوری دیده شده که در وقت توزیع گویا **« طعام متبرک و مقدس»** که مخصوص آنها است که در دیگ می گذارند، قسمت اول غذا و طعام را نزدیک چراغ **« چراغنامه»** می گذارند و بعد اظهار می کنند این غذا سهم **« شاه چراغ»** است. هر زمانی که درویشان هنگام روشن کردن چراغ، به خانه ها و کاشانه وارد می شوند، با کمال ادب ایستاده شمه و می گویند:« **اسلام علیکم یا شاه چراغ »،** و در برابر چراغ روش و حرکت اخلاق خیلی ها عالی را نیز بازتاب میدهند، چون به این باور هستند که چراغ سرچشمه و مظهر نور خدا و نور امامت است که جهان را با نور خویش منور ساخته است. در **« چراغنامه»** واژه ها، عباره ها سروده ها و اشعاری وجود دارند که در زمانه های ناهمگون و از هم متفاوت ، به میان آمده که با ید این همه کلمه ها و واژه ها هنگام ترتیب و ترکیب و هنگام بافت فتیله و چراغ باید به خوانش گرفته شوند، یعنی که واژه ها و کلمه های ویژه ، مادامی که فتیله در چراغ جابجا می شود، و کلمات مخصوص که چراغ را دوباره بر زمین بگذارند، به خوانش گرفته می شود.

از جمله مطالب در خور توجه این است که در رساله درویشان خاکسار یا درویشان حیدری، که به ظاهر هیچگونه ارتباطی با اسماعیلیه ندارند، همه شجره های امامان اسماعیلی نزاری در آن ملاحظه می شود که به نام پیر یا سجاده نشین همه سلسله واحد از اهل تصوف معرفی شده اند. لیکن در **« چراغنامه»،** این شجره در چند موارد از دیدانداز نظم و نثر متفاوت

است از مولف آن و نام ائمه را بطور مسلسل الی امام اسماعیل ابن امام جعفر صادق ذکر نموده، اما بعد از او نام سایر امامان را حذف نموده و تنها به ذکر نام امام معاصر، یعنی امام زمان خویش در همان زمان و مقطعی از تاریخ، حضرت امام سلطان محمد شاه مرحوم آقا خان سوم، اکتفا کرده است. بعد آن دعایی است در حق جمله موجودات عالم آفرینش که دراویش آن را به گونه خطابه می خوانند. این دعا از نقطه نظر معنی شناسی شباهت بسیار زیاد به دیدانداز و ادعیه های زرتشتیان که در مراسم تشریفات جشن**« یسنا»**، زرتشتیان به خوانش گرفته می شود، شباهت دارد، مورد اجرا قرار می گیرد. **« ولادمیر ایوانف، به رساله ام در زمینه زیر عنوان « حقیقت پرستان کردستان»، که در سال۱۹۵۳م، در بمبئی ، بدست نشر سپرده شده است، به صفحات ۱۸۱ الی ۱۸۳، رجوع شود. »**

موضوع در خور توجه مجموعه ای است حاوی جماعتی از ائمه که یک جا با نام امامان نزاری از جمله نام خواجه احمد یسوی، بنیانگذار فرقه درویشان اهل سنت و جماعت ناحیه ترکستان شرقی و شیخ چشتی هندوستانی **(وفات ۶۶۱- ۱۲۶۶)** ، ذکر شده است. در مورد پیر شاه ناصر خسرومدح و ثنایی زیاد صورت گرفته و همچنان در ادعیه های مذکور در فوق از نام علی بن رضا **(علی موسی الرضا)** ، یک تن از امامان دوازده امامی **« اثنا عشریه»**، نام برده شده است. موضوع دیگری که در زمینه قابل توجه می باشد این است که در این اثر آمده است و در خطبه درویشان علی الله یی ها و خاکسار که شبیه **به « ویسبرد»**، زرتشتی است، اشاره به پیامبران بزرگ، پیامبران اولعزم از زمان حضرت موسی الی حضرت عیسی داشته و نام دارد که در آن درجه بزرگتر را نشان میدهد، ذکر گردیده است. در همه مجموعه های مذهبی فرقه ای به نام داودیه که مقام خلیفه را دارد، از اعتبار جمعی و کلی برخوردار است و به وجه ویژه که منحیث مالکیت عقلانی داودیه به حساب میرود، به نام و نشان او ختم می شود. با تمامی مساعی که در زمینه مشغول و گرفتار کار کرد های پژوهشی بوده ام، نتوانستم دلیل دقیقی را دریابم که چسان و چرا پرستش حضرت داود حایز اهمیت و ویژگی های خاص بوده و در حقیقت آن تعریف و ابراز شخصیت حضرت داود را که در کتاب مقدس تورات آمده و بر همگان واضح و روشن است، مولفه جدیدی را دریابم که بتواند اقناع فکری و دیداندار مذهبی پیروان و باورمندان راه و روشش را مشخص کننده باشد. حضرت داود در سایر فرقه های تشیع، دارای مقام و منزلت برجسته به نسبت سایر پیامبران ، یعنی شش پیامبر اولعزم و صاحب کتاب قصه، داستان و افسانه داردبه دسته و گروه علی الله یی ها، در گذشته ها به نحوی از انحا، رابطه ها وجود داشته است. تا جایی که من توانستم در محیط آسیای مرکزی پژوهشی را انجام دهم که این کتاب از آن محیط قصه و افسانه و داستان دارد، برخی از فرقه های شیعه وابسته به دسته علی الله یی بیوجود دارند، یعنی آنهایی که گویا مقام الوهیت برای حضرت علی قایل هستند، توضیح و تشریح میدهد. حتا پژوهش های مستدامی که در آسیای میانه انجام دادم، برایم ثابت گردید که هیچگونه ارتباط فکری دقیق و نزدیک میان علی الله یی های آسیای مرکزی با دسته های جداگانه علی الله یی های مناطق و نواحی غربی ایران وجود نداشته و اسناد نوشتاری و مکتوب هم در زمینه در اختیار نیست. علی الله یی های آسیای میانه را مولایی ها هم می نامند و بر اساس قرائن پیشبرد برخی از مسایل منوط و مربوط به پیشبرد فرآیند مراسم تشریفات مذهبی آنها میتوان حکم کرد که آنها در حقیقت شاخه و دسته ای از اسماعیلیان نزاری بوده اند.

اشعاری که در حمد و ثنای حضرت محمد(ص) و حضرت علی مرتضی و همچنان حضرت پیر شاه ناصر خسرو ، و اشعاری که در ثنا و صفت **« شاه چراغ»**، یعنی مولا علی سروده شده به گونه عمومی نام و تخلص گوینده آن ذکر نه شده است، تنها قصیده اول که در مدح و تحلیل شخصیت حضرت رسول خدا سروده شده است، اشتباهن به حضرت سعدی نسبت داده شده است. قصیده دیگری است که ظاهراً گوینده آن خویشتن را اینگونه به معرفی گرفته است:

تا نمد پوش سید احم بن موسی شد
گاه افتاده گاه در قدم شاه چراغ

منظور و مقصود وقایع در این جا واضح نیست و نمیتوان تبصره بیشترداشت و اگر تبصره هم صورت گیرد زیاد علمی، فلسفی و تاریخی نخواهد بود چون این تک بیت تا حدی گنگ است و حالت متزلزل فرد را در مسایل باور های دینی و مذهبی اش بازتاب دهنده است. لیکن شاید اشاره به این باشد که گوینده اینگونه اشعار و سروده ها یا حتا تک بیت مردی فقیری و روستایی زاده ای بوده و روی دلایل معین و نا معین رو به کیش و آئین اسماعیلی آورده و با احساس و آرزوی که داشته صادقانه در خدمت قرار میگیرد و تا حدی در نتیجه کار کرد های خودی به یک مقام عالی مذهبی می رسد که بیشتر میتوان گفت من حیث داعی و مشنری باور های اسماعیلی ، توظیف و تعیین گردیده است. هر چند ممکن نیست بطور یقین و تحقیق گفت ، اما به نظر می رسد که این شخص ، یعنی سید احمد بن موسی تنها گوینده این قصیده نبوده ، بلکه شاید تمتم کتاب را به نگارش گرفته و من حیث مولف آن به حساب میرود.

فشرده اینکه این رساله به زبان و ادبیات شیوای فارسی دری نوشته شده است، نمونه ای از طرز دید، اندیشه و بینش اهل تصوف وابسته به آئین اسماعیلی بوده که تا حدی تمایل به باور های اهل تشیع دوازده امامی اثنا عشری شیعیان ایرانی

داشته است. اما در محیط پهناور آسیای مرکزی هستی روزوار شان را سپری نموده و بدون تردید انسانی که در هر اجتماعی زندگی می کند، بهر حالت با حفظ عقاید و باور های خودی مسایلی را که در اجتماع موجود هستند، بی اثر باقی نمی ماند و حتمن مولفه هایی را از همان اجتماع که ولو با هویت باوری خودی اش در مطابقت هم نبوده و نباشند روی دلایل متعدد، اقتباس می کند که میتوان مطابق شرایط زمان و مکان، یا حالت تقیه و پنهانکاری باوری و یا هم فشار های دیگری که همواره در همه جهان بر اقلیت های مذهبی وارد شده است، یاد آور شد. قابل یاد آوری است که در محیط و مناطق ناهمگون آسیای مرکزی فرقه های مختلفی بدون در نظر داشت تفاوت های معین تدین و مذهب باوری ، با هم در یک هماهنگی، انسجام و برابری و برادری، همدیگر فهمی و هم پذیری دو جانبه با هم زندگی نموده اند که در واقعیت امر در خور ستایش ، تقدیر و تمجید است و این روحیه یاد شده را نمیتوان در سایر کشور ها و مناطق مسلمان نشین به این سان و با این گونه سالم اندیشی به سادگی مشاهده کرد. من از این کتاب ترجمه ای را به خواننده ها و مرور کننده های رساله و جزوه موجود، تقدیم می کنم، زیرا اشعار و سروده های درج شده در آن که با آیاتی از قرآنکریم ممزوج یافته است و برای جذابیت و جلب توجه بیشتر مردمان باور مند ترتیب و تنظیم گردیده و اغلباً اشعار و سروده های احساسات بر انگیز حماسی گونه که در دین باور جای ندارند، و هم در نتیجه ترجمه و برگردان به زبان های دیگر همان اصلیت و لطافت زبانی و متن شناسی را نیز از دست داده است، نتوانسته است همان اصلیت ، تازه گی، لطافت و زیبایی کلامی و واژگانی قبلی خود را ، حفظ کند و از این سبب خواننده را به نوعی شکاکیت فکری در زمینه فهم متن و سیاق، گرفتار می سازد. اشعار مذکور بر علاوه آن دارای ردیف و ترجیع بند هایی اند که در ترجمه ها خالی از صحت و سقم نبوده و حتا ایجاد مزاحمت در خوانش را به میان می آورد و سبب آفرینش مزاحمت فکری، انزجار، دگر گونی طبع سلاست ، روان پذیر، پاکیزه و شفاف ، انسان ها میگردد.
این کتاب به خط خیلی ها بچگانه نوشته شده و در همه روش های نگارشی و املا و انشای کتاب نادرستی های زیادی و اشتباهات و اغلاط فراوان نوشتاری و گفتمان و گفتاری، به گونه دقیق معروف و مشهود است و بنا بر این میتوان حکم کرد که نگارنده ، مدیر ترتیب و تنظیم آن درویشی بوده است که آن کتاب را نسخه برداری نموده است. در نشر مجدد این اثر تصحیحات لازمه به عمل آمده و تا جایی که ممکن بوده است، اشتباهات به صورت درست مورد بازنگاری مجدد، قرار گرفته است. » **(وبلادمیر ایوانف، مجله « مردم شناسی» ، شماره ۳، ایران، ۱۳۳۸ خورشیدی ، ۱۹۵۹م، صفحات، ۷۰-۵۳)**

نظریات برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری – دوازده امامی پیرامون ارزش های مواریث ادبی پیر ناصر خسرو ، و مراسم تشریفات چراغ روشن :

شکی وجود ندارد که بهترین منابع و سر چشمه ها برای تحقیق، تتبع و نگارش در مورد شرح حال و طرز تفکر حکیم و شاعر بزرگ ناصر خسرو که هزار سال پیش به دنیا آمده است، آثار خود آن حکیم دیدگا ها ، اشعار و فلسفه آفرینشی خود او است و بس. متأسفانه در شیرازه دراز زمانی این جنین ادعایی از آثار آن بزرگ از میان رفته اند، یا هم در اختیار بیگانگان قرار گرفته و یا هم تحریف شده اند که چون بیشترینه پژوهشگران این عرصه غیر اسماعیلیان بوده اند. گذشته از آن شماری از آثار، سروده ها و قصاید پیر ناصر خسرو تحریف و تسخیف گردیده و پژوهشگران امروز لاعلاج باید همه مأخذ، اخبار و روایات موجود را از دیدانداز انتقادی مورد بررسی قرار دهند تا بتوانند به درستی و سرعت بیشتر به نتیجه مطلوب و موزون رسیده بتوانند. گذشته از این آثار بزرگان باستان همیش نه چندان دقیق باقی می ماند در ذهن و نوشته های نسل های بعدی آن و بدون تردید دگر گونی ها در زمینه فراوان به وقوع می پیوندد و در اذهان نسل های بعدی به گونه دقیق باقی می ماند. فرآیند اثر گذاری متقابل سخن نورانی یک نابغه قدیم و اذهان عالیه انسانی که در باور های مختلف ایشان بازتاب یافته اند، نباید از نظرگاه بدور داشته باشیم. اگر این اثر گذاری متقابل را با ملاحظه و دقت فراوان مورد مطالعه قرار دهیم، تا ویژگی های سخنان حکیم بزرگ را و قدیم را بهتر خواهیم توانست درک کرد و از این رو بنده پیش از تحقیق و تتبع در باره آثار ناصر خسرو ، مشغول مطالعه نظریات پیشینیان و حتا متأخرین شدم. در قدم نخست به گونه فشرده و مختصر در باره نظریات و دیدانداز متأخرین می خواهم با هم گفتمان داشته باشیم.
در مورد پیر شاه ناصر خسرو پژوهشگران قدیم و زمان مدرن سخنان خیلی ها ارزشمند زیادی گفته اند و گاهی هم باور های عجیبی را بازتاب داده اند. به گونه مثال بیست و پنج سال پیش، اسماعیلی شناس مشهور فقید ولادمیر ایوانف به این باور فکری رسیده بود که گویا شهرت و احترام و اکرام ناصر خسرو در سرزمین ایران کنونی من حیث شخصیت غیر دینی مورد بررسی قرار میگیرد و همه اندیشه های پیشین اورا را محصول دیدانداز و اندیشه های غربی میدانند و به مثابه اندیشه های وارداتی قلمداد می کنند. به باور ولادمیر ایوانف، دانشمندان اروپایی در سده نوزدهم میلادی، مانند **« شارل شفر»، « هیرمن ایدی»،** و سایرین از یک طرف که ارزش و قدر زبان و ادب فارسی را ندانسته بوده اند، و از طرف دیگر هنوز زیر اثر کتاب مقدس**« تورات»،** قرار داشته اند.

از سوی دیگر، سروده ها و اشعار ناصر خسرو را قبل از آنکه از محتوا و سیاق علمی، فلسفی و حکمت آنها تقدیر و تکریم کنند، به گونه ساده متوجه بافت و ساختار واژگانی اشعارش شده و بیشتر در مورد ترکیب شعری، ترجیع بند و ترکیب آنها سخن رانده و حتا آنها را من حیث اشعار ضعیف، گلایه گونه، شکوه ها و حتا سخیف گفته اند. از این سبب دانشمندان و اندیشمندان ایرانی نیز در این راستا به دنبال دانشمندان غربی یاد شده رفته اند و سایرین که بیشتر شان زیر تأثیر حرف و سخن مسلمانان جزمگرای دنیا اسلام جهت زراندوزی و تشویق و ترغیب آنها برای قرار گرفتن در برابر اسماعیلیان و تاریخ پر بار شان که بدون تردید در برابر بی عدالتی های سیاسی، اجتماعی و مذهبی، مورد حمایت و پشتیبانی قرار دادند و برای خویشتن زمینه های پژوهشی را به نفع آنهایی که در حاکمیت سیاسی قرار داشتند، مساعد ساختند و اخلاق و روش های پژوهش های علمی و اکادمیک را به مسخره می گرفتند. این نویسنده ها ادعا می نمودند که گویا این غربیان بودند که ناصر خسرو را معرفی نمودند، شاید هم تا جایی درست باشد اما یکی از دلایل ای که ناصر خسرو از سایر هم قطاران خود عقب ماند، عدم تمایل نوشتاری شان به زبان و ادبیات عربی بود و بدون شک برای مسلمانان دنباله رو و مقلد، علم و حکمت و فلسفه و دیدانداز کثرت گرایانه ناصر خسرو چندان اهمیتی نداشت. از این سبب نویسنده های غربی هم برای خوشنودی برخی از دانشمندان جزمگرای اسلامی، و جوامعی ای که در آن جا ها مصروف گویا تحقیقات بودند، هرچه دانستند و توانستند و گرفتند از دیگران بر خلاف اسماعیلیان بدست نشر می سپردند و شیرازه اخلاق و تعهد کار کرد ها و پژوهش های علمی را جانبدار ساخته ، و تقدس نویسندگی را زیر پا می نمودند. اما آنها بی خبر از اینکه ناصر خسرو بخاطر حراست و حفظ هویت تاریخی، فرهنگی، ادبی و زبانی خود، همواره به زبان و ادبیات شیوای فارسی دری نوشته میکرد و خیلی اندک به زبان عربی اگر چیزی را هم به رشته تحریر در اورده باشد. بنا بر این همه عرب ها و هم سایر مسلمانان متعصب غیر عرب یعنی عجم های عربگرا بودند که ناصر خسرو را نه تنها اینکه مورد تقدیر و تکریم قرار نمی دادند، بلکه بر عکس همواره مورد توهین، تحقیر، آزار و ازیت ، تهدید و توبیخ و تبعید، قرار داده اند که این همه مسایل یاد شده را در اثارش، به ویژه سفر نامه که در شرق و غرب از شهرت و دقت نویسندگی ، برخوردار است ، میتوان مشاهده نمود. ولادمیر ایونف باور دارد و اظهار می **کند که دانشمند فقید برتلس**، در اثر دوم خوددر مورد ناصر خسرو حتا کمی هم زیاده روی کرده می نویسد که ناصر خسرو در حقیقت یک شخص تحصیل کرده نبوده و گاهی هم به گونه منظم درس نه خوانده است. مزید بر آن می گوید که حد اقل علم و دانش او به حد و اندازه حمیدالدین کرمانی ، موئید فی الدین شیرازی نبوده و تمام اهمیت آثارش جز خام گویی، و خامگرایی او را بازتاب دهنده بوده و گویا مبلغ شماری از دانشمندان اسماعیلی ، به ویژه خلفای فاطمی بوده و داشته ها و انباشته های فکری کیش و آئین اسماعیلیان ، به ویژه فاطمیان را به تبلیغ و ترویج و تکثیر نشسته است. تا جایی که من شائته اظهار نظر میدانم ، با این افکار و دیانداز این دانشمند فقید، ولادمیر ایوانف راضی نیستم و مایل هستم خواننده ها و مرور کننده های گرامی را در شیرازه استدلال های خود، مورد مشوره قرار دهم.

حالا موضوع شهرت در ایران به ویژه در این دوره های آخر خیلی ها ساده و روشن است. این در حقیقت ایرانی ها بودند که ناصر خسرو و سایر شخصیت های ادبی، تاریخی، عقیدتی، فرهنگی ، ادبا، عرفا و فلاسفه را به جهان غرب و دنیای معرفت و پژوهش به معرفی گرفتند. اولین بار دیوان ناصر خسرو در شهر تبریز ایران بدست نشر سپرده شد و بعد سپری شدن چند سال معین مقاله ها و نگارش های ایرانیان به ویژه رضا قلی خان در تذکره **« مجمع الفصحا»**، چهار سال بعد از نشر دیوان ناصر خسرو به پژوهشگران و علاقه مندان ناصر خسرو معرفی می شود. میتوان یاد آور شد که این شاعر، فیلسوف، اندیشمند، حکیم و متفکر نامی در سرزمین ایران هیچگاهی از ذهن و فکر مردم و محققین اش بدور نبوده و همواره نگارش ها، و سمپوزیم ها را در سطح ایران، افغانستان و تاجیکستان در مورد شخصیت و کار کرد های ناصر خسرو به رشته نگارش در آورده و ترتیب و تنظیم نموده اند.

اما سبب پیدایش عقاید فوق الذکر ولادمیر ایوانف، به گونه عمومی و در سطح خیلی ها بلند هم آنقدر نمایان نیست که آشکارا مسایل را مطرح نموده باشد بلکه در حد یک حدس و گمان و ابراز نظر تا حدی دور از محیط هستی ناصر خسرو و عدم آشنایی به محیط جغرافیایی او و هم با در نظرداشت تأثیر محیط کاری و پژوهشی که شخص ولادمیر ایوانف در آن قرار داشته و یا بهتر گفته شود در خدمت کسانی که بوده، این چنین ابراز نظر را بازتاب داده است. حتا برای اسماعیلیان نزاری **« خوجه ها »** ، ناصر خسرو خیلی هم مورد علاقه نبوده و در موردش چیزی هم به نگارش نگرفته اند و تنها بعد از بنیانگذاری انستیتوت پژوهش های اسماعیلی در لندن ، و حضور برخی از شخصیت های اسماعیلی آسیای مرکزی و ایرانی، به ویژه دکتور فرهاد دفتری، فقیر محمد هونزایی، سید جلال بدخشانی، و سایر پژوهشگران غربی، و به ویژه بعد از ساختار نهاد ها و ادارات امامت و جماعتی در افغانستان، ناصر خسرو به گونه حتم زیر نگین تحقیقات و پژوهش های ژرف قرار میگیرد . دانشمندان زیادی از طریق انستیتوت یاد شده ، کتاب های لعل بدخشان، مروارید های زبان و ادب فارسی دری،

نور مبین، نشر وجه دین ، ترجمه جامع الحکمتین، و سنت مراسم تشریفات چراغ روشن، را من حیث مواریث فکری، هویتی و داشته ها و انباشته های باوری ناصر خسرو ، به جهان کتاب و سرمایه معنوی، به معرفی گرفتند.
دلیل اول: نباید کتمان کرد که ناصر خسرو شاید هم بعد از وفات او و یا هم اندکی دیر تر در سده نهم یا دهم هجری در بدخشان اساس گذار یک دعوت مستقل اسماعیلی نموده است. کتاب **« بیان الدیان»،** فقط چند سال بعد از وفات ناصر خسرو ، از **« فرقه ناصریه »،** در مازندران حاکی است . و این خود دلیل قدیم بودن دعوت ناصر خسرو در بدخشان شده میتواند باشد. **در زمینه میتوان به کتاب طریقه و آئین و کیش او « ناصر آنجا در یمگان برخاست»، صفحه ۱۶، مراجعه کرد.**
اسماعیلیه های نزاری هندوستان **« خوجه ها»،** گویا عادات و رسوم بدخشانی های طرفداران ناصر خسرو را مورد پسند قرار نمی دهند و ۶۰ سال پیش مبلغین مذهبی را به محیط و مناطق ناهمگون بدخشان می فرستادند، تا آنها در آنجا این رسوم را الغا کنند و سعی داشتند از احترام و اکرام ویژه ای که پیر ناصر خسرو در میان مردم داشت، بکاهند و رسوم و سنت های خود را که با سنت پیر ناصر خسرو در تفاوت کلی قرار دارد، استحکام بخشند و هم مادامی که پیر سبز علی به بدخشان سفر کرد، تلاش نمود تا گروه **« پنجه بهایی »** را که از سنت هندوئیسم در اسماعیلیسم را من حیث مراسم تشریفات مذهبی مورد برگزاری قرار می دهند و پیر سبز علی سعی ورزید تا در مراسم تشریفات مذهبی سنت **« چراغ روشن»** که سنت وابسته به پیروان پیر ناصر خسرو در آسیای مرکزی است ، تغییراتی به میان بیاورد که در حقیقت ای تلاش شان به ناکامی انجامید و از جانبی هم اعتبار خود را در زمینه در میان پیروان ناصر خسرو از دست داد. حتا در شرایط کنونی هم سنت ها و مراسم تشریفات مذهبی شان که ریشه در **هندوئیسم، ویشنیسم، سکیسم و « ستپنتیسم- خداوباوری »** ، دارد بر سنت دیرینه جماعت آسیای میانه در همه مراکز آموزشی، عبادت گاها، و جماعت خانه ها ، چیره شده است و تنها چیزی که باقی مانده است خوانش قصاید و برگزاری مراسم نوروز است که مجبوراً آن را در برخی از موارد مشاهده کرده میتوانیم.
ولادمیر ایوانف اظهار می کند که در کشور هندوستان در آستان بمبئ، دوستانی داشتم از میان جماعت **« خوجه»،** که از آنها در کار کرد های پژوهشی ام کار گرفته و از آنها یاد آوری می کند و به یاری و همکاری آنها ادعا دارد که منابع، مآخذ و سرچشمه ه، داشته ها و انباشته های خیلی ها ارزشمند اسماعیلی را بدست نشر سپرده و در اختیار پژوهشگران قرار داده است. قابل یاد آوری است که دانشمند فقیه و فاضل ولادمیر ایوانف، بدون اختیار زیر اثر افکار و اندیشه های اندیشمندان جماعت خوجه قرار گرفته و از آنها در همه نگارش هایش پیروی و اطاعت نموده است، چونکه در دیار شان زندگی داشته است . این خود بازتاب دهنده این است که انسان های دانا ، فهمیده و پژوهشگر بدون زر و سرمایه در شیرازه هستی روزوار نا مساعد تاریخی. با وصف این همه ناملایمات هستی روزگار، خم و پیچ های زندگی اکادمیک و پژوهشی، ولادمیر ایوانف سعی بلیغ به خرج داده تا اهمیت آثار و آفریده های علمی و پژوهشی ناصر خسرو را بدون در نظرداشت شرایط زمان و مکانی که در آن محیط قرار داشته است باز هم درست و با همیت نشان دهد که دلیل اش خیلی ها روشن است.
سبب دوم : پیدایش باور های ولادمیر ایوانف، از دیدانداز من **« برتلس»،** مهم تر است ، چون این دانشمند فاضل در اثر دوم خود اظهار تأسف می کند که از همه آثار و آفریده های ناصر خسرو، تنها قسمتی باقی مانده است که مربوط به فلسفه و حکمت آن دانشمند و فاضل فقید، ناصر خسرو است. بنیاد های فلسفی ای که بینش اسماعیلیسم روی آنها استوار باقی مانده و پا بر جا است، یا **« داربست و تصلیب حکمت»** ، بدون در نظرداشت اساسات و بنمایه های عرفان شناسی اسماعیلی که بخاطر استحکام آن پا به عرصه وجود گذاشته و اقامه دعوا کرد.. آقای **« برتلس»** می گوید، من به این باورم که این جا نه سبب بی ارزش بودن آثار ناصر خسرو دیگر مطرح شده نمیتواند، بلکه این اعتراف خود بازتاب دهنده اهمیت و ارزش جهانی و همه شمول افکار و اندیشه های ، ناصر خسرو ، در زمینه های یاد شده آفرینشی و زمان و مکان تاریخی ای که او در ان هستی داشت، می باشد. **« بر گرفته از یاد نامه ناصر خسرو، مشهد، ۱۹۷۶، صص، ۹۶- ۱۱۸ »**
نظر فشرده ای، دکتور عزیز الله نجیب کار شناس تعلیم و آموزش اداره طریقه بورد پاکستان، پیرامون مراسم تشریفات مذهبی « چراغ روشن»، در میان اسماعیلیان آسیای مرکزی !!
« چراغ روشن» ، یکی از مراسم تشریفات مذهبی خیلی ها مهم، اثر گذار و آموزنده در میان اسماعیلیان مناطق چهار گانه بدخشان افغانستان، بدخشان شمال پاکستان، بدخشان ترکستان شرقی وابسته به جمهوری خلق چین که همان سینکیانگ کنونی است و جمهوری های نو جدا شده از ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شوروی سابق به ویژه تاجیکستان، در آسیای میانه ، می باشد . مزید بر آن مراسم تشریفات سنت **« چراغ روشن»،** در مناطق علاقه جات شمال پاکستان که پیشتر ذکر شد مانند، چترال، گلت، کریم آباد و عزر، مورد برگزاری قرار می گیرد. این سنت با احترام ویژه ای در میان جماعت های یاد شده از مدت زمان درازی است که رعایت میگردد و در حقیقت باعث همآیش معنوی، تباری، مذهبی و اجتماعی میگردد و پیروان را به بینش کثرت گرایی، همدیگر پذیری، رعایت شیرازه اخلاق دینی، اجتماعی و محیطی سمت و سو داده

و نقش خیلی ها اثر مندی را در فرآیند رشد ، پیشرفت و همآهنگی جنبه های ناهمگون هستی روزوار که بینش و تصور عقلانی، معنوی، روحانی و فرهنگ مذهبی و اجتماعی جماعت های یاد شده را در بر دارنده است، بازی می کند. در نوشته ها، ابراز نظر ها، پژوهش ها و بازتاب دیدانداز های رسمی در مورد مراسم تشریفات مذهبی **سنت « چراغ روشن»،** به شخصیت فکری و باور های مذهبی حضرت پیر شاه ناصر خسرو، ارتباط داده و منوط می دانند. اما از دیدانداز تاریخی ، داشته ها و انباشته های اسناد دست داشته و مدارک تاریخی ، دلایل معینی را در زمینه به اثبات رسانی این مطلب در اختیار نیست. در آثار و آفریده های مکتوب اسماعیلی که امروز در اختیار داریم، هیچگونه اطلاعی در زمینه نداریم که ثابت کننده حقانیت ابراز نظر های یاد شده باشد. از سوی دیگر ، بسا از کتاب های حضرت پیر ناصر خسرو را که در اختیار داریم، تا هنوز دیده نه شده که در یکی از این کتاب ها پیرامون بینش و تصور سنت « **چراغ روشن»،** بازتاب یافته باشد. بنا بر این باورمندانه نمی توان گفت که این سنت به پیر شاه ناصر خسرو ارتباطی نداشته باشد ، زیرا این خود حکم مطلق و جزمگرایانه و دگماتیک خواهد بود. با وجود این قابل ذکر است که در **« فروغ کافی»،** روایتی موجود است و این گونه گزارش شده استکه : « وقتی که امام محمد باقر، از دنیا رحلت نمود، امام جعفر صادق فرمودند که باید چراغ را در خانه ای که امام محمد باقر، زندگی میکرد، روشن نمایند.» **(کالینی، « فروع کافی»، جلد اول، کتاب الجنائز، باب ۹۲.)**

ظاهراً این روایت **« فروغ کافی»،** کم اهمیت به نظر می رسد، ولی چون به آن از نطر پیشبرد مراسم تشریفات **« چراغ روشن»،** بنگریم، می بینیم که نکته چندی خیلی ها با ارزش و در خور فهم، در فکر و اندیشه ما پیدا می شود. **اولاً** این روایت معین می کند که مراسم **« چراغ روشن»** تنها با مراسم تشریفات سنت های مرسوم کیش و ائین اسماعیلی محدود بوده نمی تواند، و باید گفت که یکی از سنت های مهم مراسم تشریفاتی است در میان شیعیان نیز به گونه های دیگر ، مورد برگزاری قرار گرفته است.

دوم، در خود این کتاب گفته می شود که چراغی این چنین، هنگامی که حضرت امام جعفر صادق رحلت نمود، نیز روشن شده بود. با این قول اثبات می شود که روشن کردن چراغ بعد از در گذشت حضرت امام محمد باقر، یک امر تصادفی نبوده بلکه میتوان پی برد که در آن وقت نیز سنت همچنینی برگزار می شده است. این خود دلیل بر آن است که این سنت و رسم، هنگام درگذشت حضرت امام جعفر صادق نیز تکرار شده است. بنا بر این ذکر کردن این مراسم تشریفات در یک اثر مهم فقهی وابسته به اهل تشیع، لزوماً در خور ستایش و قابل پذیرش قلمداد می شود.

سوم ، از این روایت نمیتوان این چنین نتیجه گرفت که این مراسم در ابتدا به گونه کلی به شیعیان ارتباط داشته و با گذشت زمان در سایر شاخه های شیعه به شمول اسماعیلیان سایر مناطق به شمول آسیای مرکزی ، به ویژه جمهوری های نو جدا شده از بدنه و ساختار سیاسی و اجتماعی شوروی سابق ، مروج بوده است.

چهارم، مراسم **« چراغ روشن»،** در میان اسماعیلیان آسیای مرکزی مراحل چند گانه فرآیند تحول و اصلاحات را متحمل شده و این درستکاری را از سر گذشتانده است. حتا در میان جماعت های آسیای میانه روایت مربوط به **« چراغ روشن»،** و یا سایر روایات شفاهی موجود، که گونه ها و ساختار شکل ناهمگون به گونه پریشان ، ناهمگون و نا منظم در دست نوشته های خلیفه ها، پیر ها و سایر شخصیت های روحانی وابسته به کیش و آئین اسماعیلی دریافت شده اند، در آنها از سوی نویسنده ها و مولفان اسماعیلی برخی از مسایل دست داشته و انباشته های فکری شخصی و فردی نیز علاوه شده است که بازتاب دهنده عشق مفرط و علاقه فراوان آنها به این سنت می باشد. ضمن آن راجع به ماهیت این سنت کدام پژوهش ژرف علمی، کارشناسانه و اکادمیک نیز صورت نگرفته و هم تلاشی در راستای جمع آوری دقیق و جا بجا سازی متون و سیاق زبانی و ادبی آن از دیدانداز مذهب اسماعیلی و مسایل وابسته به این سنت ، هم بخرج داده نه شده است. با این همه اخیراً پژوهشگران در مورد ماهیت این مراسم تشریفات نوشته اند . یکی از این پژوهشگران ، برتلس است که در یکی از نگارش های عادی خود در این زمینه چنین می نویسد : » اهالی بدخشان پیش از اسلام حتا زرتشتی ها بوده اند. با وجود این که منابع تمثیلات **« چراغنامه»** ، کلام شریف است و به گونه ویژه آیه نور خصوصیت های مراسم تشریفات **« شب دعوت»،** شب سوم بعد مرگ شخص باور های زردشتیان را به یاد ما می آورد.» **(برتلس، اندری، نظریات برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری، دوازده امامی راجع به میراث ادبی ناصر خسرو، « یاد نامه ناصر خسرو»، مشهد، ۱۹۷۶، صفحه ۱۰۸)**

اما گفتار برتلس در رابطه به بینش **« چراغ روشن»** ، در حقیقت تصور فرضی خودش بوده که موصوف نیز خود به آن اعتراف نموده و به کدام منبع و سرچشمه علمی و پژوهشی ارتباط نمی دهد و می گوید اینکه : « البته این حدس و گمان من است و بیشتر از ان چیزی نیست.» **(برتلس ، همانجا، ص ۱۰۹)**

چنین ثابت می شود که محقق دانشمند و اندیشورز به روایت ذکر شده در **« فروغکافی»** توجه سطحی و ظاهری نموده و از زرفای موضوع تا حدی آگاهی نداشته است. مزید بر آن این چنین امکان دارد که چون موصوف روایت مذکور را درست

متوجه نه شده است و یا هم این مواد ذکر شده جنسأ در اختیارش قرار نداشته ، بنا بر این موصوف سعی ورزیده است تا منشا و سرچشمه های **« چراغ روشن»،** را در دین زرتشتی در تکاپو شود، در صورتی که هیچگونه دلایل و اسناد را هم در زمینه ارایه کرده نتوانسته است. هنگامی که روی متن و داشته های سیاق کتاب« فروغ کافی»، به اندیشه نشینیم، دلایل کافی را در اختیار داریم و باور مند می شویم که منشا های مراسم **« چراغ روشن»،** به نیمه اول سده نهم هجری می باشد، اما در مراحل نخستین خود گونه ها و اشکال برگزاری این سنت و رسم به گونه ای که امروز است، نبوده و سایر مولفه های شعری، زبانی و ادبی نیز به گونه کامل به آئین و کیش اسماعیلی ارتباطی نداشته است، نیز در آن نفوذ و رسوخ پیدا نموده است که میتوان دلایل زیادی را در زمینه جهت اقناع فکری و پژوهشی خواننده ها، یاد آور شد. در ضمن شاید در زمان فاطمیان شعر هم رواج داشته ، اما به گونه ای که امروز در میان اسماعیلیان کوهستان ها، در آسیای مرکزی وجود دارد، نبوده و بنا بر این میتوان اضافه کرد که امکان دارد، ناصر خسرو ، به شمول سایر مسایل آموزشی بر گرفته از شیرازه فکری فاطمیان مصر، بینش سنت **« چراغ روشن»،** را هم با خود به سرزمین آسیای مرکزی آورده و بعد از در گذشت شان توسط دانش آموزان ، باورمندان، پیروان و راهروان شاه ناصر خسرو ، مطابق شرایط زمان و مکان در گسترش آن نقش اساسی را بازی کرده باشند. در صورتی که **« چراغ روشن»،** خود در حقیقت فرآیند دعوت معنوی طی برپایی یک مجلس ویژه محسوب می شود. هنگامی که تاریخ معاصر فاطیان را مورد بررسی دقیق قرار میدهیم، دلایل بسنده ای را در می یابیم که در قاهره جمع آمد های ویژه زیر نام **« مجالس»،** برای مواعظه گویی، پند و اندرز، خوانش مناجات، گسترش علم و حکمت، برگزار می شدند که مطابق زمان و مکان و شرایط دست داشته ، به پیش برده می شدند تا مذهب، کیش و آئین خویش را زنده ، پویا و سیال نگهدارند. تا باشد تعلیم و آموزش صورت گرفته باشد.

بعضأ برای اقشار ناهمگون مردم، مجالس مختلف مطابق سطح و سویه آنها برگزار میگردید و ارتباط مردم با دین و آئین مستحکم و پایدار باقی می ماند. مزید بر آن برای بانوان، دوشیزه ها و در کلیت قشر نسوان به هر سن و سالی که بودند، من حیث بانوان، خواهران، دختران، دوشیزه ها همسران و در أخر مادران و آموزگاران جامعه انسانی ، مجالس مشابه آموزشی را نیز برگزار می نمودند. عادتأ چنین همآیش های آموزشی و معنوی در خانه ها، کاشانه ها، حجره ها، مساجد، معابد، حجره ها و منازل شخصی مشنری ها، مبلغین و داعیان به شمول مسولین امور مذهبی مطابق هدایت امام زمان و همکاری دقیق اکادمیک داعی الداعات **« سرمشنری»،** دایر می شدند. در این مجالس علم معنوی، علم لدنی، علیم قیل و قال، فلسفه، حکمت، خدا شناسی، انسان شناسی، به ویژه خود شناسی، و سایر مسایل پیرامون فضیلت اهل بیت مواعظه می نمودند.»

(داکتر زاهد علی، « تاریخ فاطمیان مصر »، صفحه ۵۹۲)

امکان دارد که مجالس **« چراغ روشن»،** یکی از نمونه ها، نماد ها و سمبول های کاری نمادین آن مجالس باشد که حجت خراسان پیر شاه ناصر خسرو تصور و بینشش این سنت را با خود از مصر انتقال داده باشد و بعد در میان اسماعیلیان آسیای مرکزی مادامی که شرایط برگزاری مراسم تشریفات مذهبی برای شان محدود شده باشد و این مراسم یگانه راهی بوده باشد که شکاکیت را در میان سایر مسلمانان محیط پیرامون که در برابر اسماعیلیان به مخالفت های نا همگون می پرداختند، از میان برده و پیشبرد اش باعث ادامه مراسم تشریفات مذهب اسماعیلی گردید و کیش اسماعیلی را به این سان نگهداری کرده اند که خود در خور ستایش عالی و قابل تکریم و تمجید است. با وجود این همه گفتمانها، بینش مراسم تشریفات مذهبی سنت **« چراغ روشن»،** نیازمند پژوهش ژرفتر و ارزشمند تر است، اما عمده ترین موضوعش، آموزش ، پژوهش، طاعت و عبادت ، نیایش و طهارت معنوی، ذهنی و اخلاقی است که در میان اسماعیلیان مروج گردیده است. فعن سنت مراسم تشریفات مذهبی **« چراغ روشن»،** میان اسماعیلیان آسیای مرکزی با دو بعد و جهت برگزار میگردد:

- **مراسم تشریفت مذهبی « دعوت بقا »**
- **مراسم تشریفات « دعوت فنا »**

صرف نظر از این مسایل در مراسم و سنن و رسوم اجداد ما ، از دعوت صفا و دعوت رضا ، نیز نام برده می شود، اما به گونه عملی این دو دعوت در اشکال و شیوه های دیگر حفظ می شوند و مانند دعوت بقا و دعوت فنا ، در دید انداز جمعیت عام برگزار نمی شوند و بیشترینه در شیوه های خلوت، بیت الخیال، و سکون معنوی ، عرفانی و روحانی، نیایش فردی، خوانش تسبیحات، ذکر جلی و خفی، و تذکار نگهداری می شوند و ادامه پیدا می کنند. بنا بر این پیش از روشنی انداختن به این دو نمود دعوت، مناسب است و لازم دانسته می شود که دو مولفه مهم مربوط و منوط به این سنت را، که **« چراغ» و « دعوت»** است ، باید مورد توصیح، تعبیر، تفسیر و تشریح قرار گیرد تا اهمیت مذهبی این مراسم مهم مذهب باوری به گونه ساده و آسان، فهمیده شود. چراغ را در عربی مصباح می گویند که مرادف آن **« سراج»** است و در آیه نور در سیاق قرآن کریم **(سوره نور، آیه ۳۵)** ، به گونه رمز و رموز ، نور خدا ذکر شده است. در این جا واژه **« سراج»** برای پیامبر خدا بکار برده شده است. بنا بر این در قرآن گزینش عباره و اصطلاح **« چراغ»** که با نور خداوندی، نور نبوت و نور امامت دلالت می کند،

به این نکته اشاره دارد ، صفات قدرتی ای که در چراغ اشاره به نور است، نه نور آفتاب، نه نور ماه و نه هم نور سایر سیارا در نظر گرفته می شود، با وجود اینکه نور ظاهری است، سودمند هم است و بدون آن هم زندگی و هستی روزوار کافه بشریت به پیش نمی رود، و آن نور عبارت از نور معنوی، ازلی ، ابدی ، مانا و جاویدان است.
مراسم **« چراغ روشن»**، در حقیقت بینش همبستگی و همآهنگی میان نور خدا ، نور نبوت و در طرز تفکر و بینش اسماعیلی، نور امامت را به گونه کامل آن نشان دهنده است. نور خدا که در قرآن ذکر شده است، تاقچه ، چراغ ، ستاره درخشان ، درخت با برکت زیتون، روغن و شرق و غرب و مزید بر آن آتش نیز ذکر شده است همه این مولفه ها در حقیقت رمز های قرآنی می باشند. در کتب و آثار اهل تشیع، خصوصاً اسماعیلی، **« نور»** همچون حکمت این چیز ها ، مورد بررسی قرار گرفته است. اگر آن را در حقیقت در مورد بینش و تصور امامت ، مورد بررسی قرار دهیم ، آنگاه یک صفت چراغ این است که با یک چراغ میتوان چند چراغ دیگر را روشن ساخت و همه چراغ ها چون یک چراغ صفت تمام چراغ های قبلی را دارا می باشد. در آیه **« نور»، آن « نورأ علی نور»،** بازتاب داده است که معنی اش **« نور بالای نور »،** است . این بهترین مثال موجودیت نور خدا ، نور نبوت، و نور امامت و نور همه امامان که یکی پی دیگری بر اساس نص و بینش و تصور معصومیت ، انتصاب می شوند و جهت تحقق ارشاد خداوندی که از طریق پیامبر با ایشان می رسد، بکار زار تعلیم و آموزش و هدایت و ریاست سریر امامت ، آغاز گر می شوند و این روش الی روز قیامت ، ادامه پیدا می کند. از حضرت امام جعفر صادق(ع) اخبار شده که فرموده **اند : « یعنی نورأ علی نور» تعبیر و تفسیرش این است که، پس از هر امام امام دیگری ظهور می کند و حاضر و ناظر است.» (برتلس، همانجا، صفحه ۱۰۹)**
بنا بر این درخور ذکر است که از دیدانداز قرآن نسبت اهمیت دادن بسیار به چراغ در سنت ها و مراسم تشریفات اسماعیلی، نه از باور های زرتشتی است و نه از آن سرچشمه گرفته و نه هم از یگان سنت و رسم محلی دیگر . بر خلاف آن در حقیقت یک سنت و رسم نمادین و رمزی مذهبی می باشد و هدف حقیقی آن آماده کردن **« دعوت حق»** ، و بازتاب مفهوم ، تعبیر و تفسیر امامت و تصور و بینش تاریخی آن در کیش و آئین اسماعیلی می باشد. مدارک با طنی **« چراغنامه»** گواه صریح این ادعا است. واژه « دعوت نمودن » عباره و اصطلاح قرآنی است . در سیاق قرآنکریم واژه **« دعوت نمودن»، « درخواست کردن»، و « فرا خواندن»،** به استعماع حقایق و داشته ها و انباشته های مذهبی ای است که بر اساس هدایت امام زمان حاضر و ناظر ، بکار برده شده و مورد کابر د هدفمند قرار گرفته است و از اعتبار معنایی واژگانی ، زبانی، ادبی و تخنیکی خود برخوردار است. بنا بر این دعوت حق را با معانی ویژه ای که در ادبیات تعلیم و آموزش اسماعیلی کار برد دارد، به مثابه دعوت ثبوت در دور پیامبر در سیاق قرآن **« داعی»** یعنی آنکه دعوت حق می کند، ذکر شده است. بنا بر این اصطلاح **دعوت « فنا» یا « دعوت بقا»** ، در حقیقت همان مجالس تبلیغاتی، ترویجی و تعلیم و آموزشی اسماعیلی است که در اوقات مسرت و شادمانی برای ابراز سپاس و شکران و در اوقات غم و اندوه ، برای افراد اشخاص و خانواده های مغموم جهت آفرینش تسکین و آرامش و آسایش روح و روان آدمی در شیرازه ساختار واژگانی ادعیه ها، ثنا و ستایش برگزار میگردد.
بنا بر این لازم است روشنی بیشتر بابد انداخت که در این مراسم **« چراغ»** به مثابه رمز و نماد مذهبی بکار برده شده و در گزینش ایات قرآنی و مصارع سروده های مذهبی که به این مناسبت به خوانش گرفته می شوند، جز تعریف و توصیف جنبه های ناهمگون فهم و برداشت از امام شناسی را در برداشته و این جنبه دعوت به گونه تدریجی تا حدی در بسا از مناطقی که اسماعیلیان در آن زیست دارند، در میان شمار اندکی از باورمندان آن را کنار گذاشته شده است و گونه و ساختار تبلیغاتی عملی تری را به خود گرفته است. برعکس حالا مقصد و هدف حقیقی و بنیادین آن معرفت شناسی تصور و بینش امامت است و دعوت امام زمان حاضر و ناظر می باشد. آنگونه که در سروده زیرین مذهبی که شامل سیاق **« چراغ نامه»** است ، این گونه می خوانیم :

این رشته امامت، ثبت است تا قیامت
بهر نجات امت، صلواة بر محمد

جای دیگر می فرماید :

همچنین تا دم حاضر شده این نور قدیم
با لباسی به جهان، جلوه نما بسم الله « خواجه قدرت الله بیک « دعوت ناصری» ص ۲۷»

دعوت بقا در حقیقت یک مجلس نمادین و سمبولیک است که در گذشته از تعبیر ویژه فلسفی خودی برخوردار بوده ، یعنی کسی برای شخص خود مراسم دعوت بقا را ترتیب میدهد، در حقیقت امر در برابر پروردگار خویش تعهد معنوی و باطنی می سپارد که بعد از آن همواره سعی خواهد ورزید تا گناهی را مرتکب نشود و همیشه مطابق اصول و هدایت دین و آئین خویش حرکت کند و شخصیت معنوی و روحانی اش را رشد دهد تا به بلوغ روحانی برسد و از دغدغه های دنیایی و

تمنا ها و خواهشات نفسانی و فریبنده که نفس اماره هدایت و استقامت آن را بدوش دارد، منصرف شود و در راه راست یعنی صراط المستقیم ، که در حقیقت صراط های مستقیم است ، روانه گردد.
پیر شاه ناصر خسرو ، در همه آثارش پیرامون دعوت حق و عدالت ، بسوی راه راست که همان واژه معمول صراط المستقیم در میان مسلمانان است، و هم رسالت و مسولیت معنوی انسان را در برابر خدا، پیامبر و امام زمان در اکثر آثار خویش آورده و همواره بخاطر رشد شخصیت معنوی انسان ها به مثابه بنده های خداوند ، مریدان و پیروان امام زمانه ، تعلیم و آموزش را مورد کار برد قرار داده و اینگونه در دیوانش به آن اشاره به موقع می نماید:

هر سال یکی کتاب دعوت
بطراف جهان همی فرستم
تا داند خصم من که چون تو
در دین نه ضعیف و خوار و سستم « دیوان اشعر ناصر خسرو، صفحه ۲۹۹»

نمیتوان کناره گیری کرد و یا انکار ورزید که غیر از کتاب هایی که در دسترس اند، بسیاری از کتاب های دیگری نیز موجود بوده اند و لی روی دلایل نا معین و شرایر دشوار آفرین زندگی و مخالفت های بی دلیل و نا موجه مخالفان یا مفقود شده اند و یا در سایر مناطق و جا ها تنها با شیوه دست نویس باقی مانده اند و آنهم در حالت تقیه و پنهان کارانه آنگونه که مراسم تشریفات وابسته به اسماعیلیسم فلسفی ، موجود اند که پژوهشگران والا اندیش از آنها آگاهی نداشته اند و در انظار عامه هم قرار نگرفته اند. از این رو نمیتوان شک کرد که این سنت به ناصر خسرو ارتباط دارد. برگزاری مجالس در زمینه برای سعادت و خوشبختی واقعی روحانی که میتوانست برای هر فرد رهایی بخش باشد و سعادت آفرین. چون مجالس تبلیغی، ترویجی و گسترش آئین و کیش اسماعیلی یکی از ابعاد و جنبه های مهم و با ارزش سنت و مراسم تاریخی اسماعیلیان، به حساب می رفت. در پیشبرد مسایل چراغ نامه از دیدانداز بینش و دلایل باطنی، عرفانی و روحانی موجود اند که از آنها میتوان موضوع را روشن ساخت که در دوره ناصر خسرو حتا شاید هم تا حدی نزدیک تر و قرین تر به زمان زیست او که مصروف گسترش بینش کیش اسماعیلی بوده است دعوت دیگری و یا دعوت و مجلس مشابه وجود داشته است. مثلاً در یکی از گفتار های **« چراغنامه»** این چنین ذکر شده است :

یک شب بدم در دعوتش
بستم کمر در همتش
چشمم گشود از رحمتش
در دعوت ناصر در ا « خواجه قدرتالله بیک، دیوان ناصر خسرو، صفحه ۲۵»

دشوار است که بتوان از طریق پژوهش ژرف و درخور ستایش دریافت که سنت مراسم تشریفات مذهبی **« چراغ روشن»** ، همانگونه که در شرایط کنونی در میان اسماعیلیان برگزار میگردد، در زمانه های سابق ، نیز همین سان بوده باشد. موجودیت سلسله ای از گفتار ها در **« چراغ نامه»**، به نام های برخی از شعرا و سراینده گان وابسته به طریقه و کیش اسماعیلی به شمول اهل تصوف و عرفان اشاره دقیق دارد که با گذشت زمان معین در شیرازه از مراسم تشریفات مذهبی و سنت **« چراغ روشن»**، دگر گونی هایی را به وجود آورده اند. به گونه فشرده عرض شود ، با وصف مسایل اساسی و بنیادی آن در مجالس به خوانش گرفته شده و مورد قرائت قرار میگیرفت، برگزار نمودن مجالس در دوره پیر شاه ناصر خسرو مطابق مراسم تشریفات مذهبی اسماعیلیان می باشد. گونه های زیاد مبالغه آمیزی را در گونه های ظاهری این مراسم مطابق به زمان و شرایط زمان وارد گردیده و باید هم تغییراتی در زمینه به میان آمده باشد تا بتواند از درجه و محتوای پیشین که تا حدی مغشوش است و باید از گونه پیشین خود کمی بهتر،همگونتر و مسلکی تر گردد و مطابق سیاق و محتوای عینی و واقعی کیش اسماعیلی مورد بررسی و تطبیق قرار گیرد.
به گونه مثال در مناطق علاقه جات شمال پاکستان و برخی از مناطق دیگر در آسیای میانه در زمانه های خیلی پیشین، برای مدت زمان کوتاهی مروج بوده است که در زمان وفات شخص، خویشاوندان به همسایه ها و خانواده مرحوم برای سه روز طعام می فرستادند که بدون تردید این سنت و عادت به مثابه یک سنت در میان اکثر اسماعیلیان آسیای مناطق پامیر و دو طرف کنار دریای آمو هنوز تا حدی جریان دارد که باید فلسفه آن را به دقت تام مورد مطالعه قرار داد، که حتا این مولفه را میتوان در سیاق اسناد فقهی اسماعیلی نیز مورد مطالعه و بررسی قرار داد. در کتاب وزین **« دعائم الاسلام»** روایتی از حضرت امام علی (ع) آورده شده که ثابت کننده این است که حضرت پیامبر فرموده است که ، به منزل مرحوم و شخص متوفا غذا ببرید. دلیل آن این است که در زمان غم و غصه و اندوه خانوادگی اعضای خانواده وابسته به شخص وفات یافته از دیدانداز روانی، فکری و حالات شخصی به میان آمده که شامل حالش گردیده ، نمی توانند به خود و خویشاوندان که جهت دیدار و ملاقات شان جهت ادای احترام و کاهش غم و غصه خانواده یاد شده حضور می یابند، غذا

تهیه کنند، و از سوی دیگر توان خوردن آن را هم نخواهند داشت. ولی اگر این گونه حرکت و عملکرد از سوی همسایه ها خویشاوندان و اقارب صورت گیرد، از یک طرف باعث کاهش غم و غصه خانواده مغموم می شود و از سوی دیگر حد اقل بخاطر حیا از حضور دیگران ، خانواده نیز مایل خوردن غذا شود که خود استحکام بخشنده روابط اجتماعی و آفرینش فرهنگ زیست با همی را با معنی و ارزشمند تر می سازد و این سنت را میتوان در روایت زیر مورد دقت بیشتر قرار داد.

« وقتی که از مرگ جعفر بن ابوطالب خبر رسید، پیامبر خدا به اهل بیت گفت که غذا را آماده کنید و به خانه جعفر ببرید. تا آنزمانی که آنها در غم و غصه هستند، شما نیز با آنها باشید، راحت شان سازید و یک جا با آنها غذا را صرف کنید، زیرا آنها از این چنین غم و اندوه بزرگ عذاب دیده اند و بدون تردید الی مدت زمان معینی عذاب خواهند کشید و بنا بر این نمی توانند برای خود، خویشاوندان، دوستان، اقارب همسایه ها و ملاقات کننده های شان ، غذا را تهیه و تدارک ببینند. » **(قاضی نعمان، دعائم الاسلام»، جلد یکم، ترجمه اردو، معارف اسلامی ، پاکستان سال ۱۹۷۶م صفحه ۳۳۷)**

روایت مذکور نیازمند توضیح ، تشریح ، تعبیر و تفسیر بیشتر نیست چون خیلی هم صریح و روشن است. و هدایت چنین که طعام به خانواده مرده دار برده شود و در ارتباط با حادثه و واقعه در خانواده اعضای خانواده ماتم زده و داغدیده نمیتوانند برای خود غذا تهیه و کنند و تدارک ببینند و یا هم دارای دشواری مالی و اقتصادی هم باشند. اما امروز این عادت و سنت ، به جایی رسیده است که نه تنها همان هدایت پیامبر خدا و سایر هدایات سیاق مورد تطبیق قرار نمی گیرند بلکه سطح مصارف و خرج در زمینه های یاد شده خیلی بلند رفته و برخی از خانواده ها حتا شاید اکثریت شان توانایی مصرف آن را ندارند اما برخی ها یکنوع رقابت غیر سالم و نا عاقبت اندیشانه را به خود گرفته است و در صرف غذا و طعام توسط خانواده های مغموم که شاید صلاحیت آن را دارند به یک نوع رقابت ناسالم تبدیل شده و خانواده های کم بضاعت و فقیر را دچار پریشانی می کند که باید روی کار کرد آن عملن، علمن و منطقن ایستاد گی کرد، چون خداوند نیز اضراف کننده ها را مورد پسند قرار نداده و دوست شان هم ندارد و حتا مورد رحمت و شفقت و مهربانی و تفقد حود ، قرار نمی دهد. یگانه فیض و برکتی که به خانواده مرحوم و متوفا می رسد، برکات معنوی است و بدون تردید از دیدانداز شیرازه اخلاق دینی بسنده و کافی به نظر می رسد ، چونکه در گذشته ها نیز همین گونه بوده است. اما بد بختانه حالا این موضوع به یک نکته مبالغه آمیز رسیده و از مسایل ضروری خود را کنار زده و از همان اصول انساندوستانه پیشین و نخستین ، بدور رفته و از مسیر اصلی و اصولی در برخی از موارد، انحراف می کند که خلاف اصول و اساسات بنیادین دینی ، به شمار می رود.»

ا زهمه فرایند گفتمان های پیشتر ذکر شده میتوان به این مطلب فشرده رسید که مجالس **« چراغ روشن»،** حقیقتاً مجالسی بوده اند که در راستای فرآیند تبلیغ و ترویج مثبت گرایانه و کثرت اندیشانه کیش و آئین اسماعیلی کار کرد داشته اند و نه دارای قدسیت شرعی و اصول فرآیند تدین، در دین باوری اسماعیلیان و سایر مسلمانان، بلکه مزید بر آن این مجالس برای توزیع و تقسیم غذا هم نیستند که هدف شان فقرزدایی و یا مرفوع سازی فقر و گرسنگی در میان باورمندان و سایر دسته های انسانی باشد. قابل یاد آوری است همه سنت ها و مراسم تشریفات مذهبی ، با گذشت زمان و با در نظرداشت مکان مشخص و معین، این همه سنت ها جایگاه شان را به مسایل بهتر، ژرفتر و سازنده تر، خواهند گذاشت. مسایل ختم و خیرات و سایر مولفه های این چنین در حقیقت دارای بینش خوبی و بدی هم هستند چون آنهایی که در ختم ها و خیرات ها اشتراک می کنند تا برای مدت زمان کوتاه دشواری هستی شان را از دیداندازگرسنگی رفع کنند، این راه حل دقیق از دیدگاه اجتماعی نیست و از سوی دیگر در حقیقت انسان و افراد را کاهل ساخته و از کار و زندگی فعال روزمره می اندازد و در حقیقت به فقر فکری، احساسی و اجتماعی سردچار می شوند و بعد همه برای همیش در انتظار این گونه حادثات می باشند تا به میان بیایند و هم خویشتن را برای پذیرش آن آماده می کنند الی مرحله دیگر و دوباره در انتظار چنین حالتی می باشند که در حقیقت زدودن فقر فکری و احساسی دشوار ترین مرحله در هستی روزوار مردم می باشد و در واقعیت امر جفا در برابر آنهایی است که در اجتماع حیات بسر می برند. اما با گذشت زمان و دگر گونی های شرایط زیست اجتماعی ، طرز تفکر و اندیشه انسانی، حالات و اوضاع زیست خانوادگی، و اجتماعی که همواره در تکامل، تغییر و انکشاف است، هدف اساسی و بنیادین این سنت تغییر نموده و باورمندان نیز بجای تمرکز روی اصول آن به فروع روی آورده اند و در پیشبرد و گسترش معنی و مفهوم آن ، داخل اقدام عملی و زمانی شده اند. قابل یاد آوری است که در شرایط کنونی مولانا حاضر امام پیرامون مراسم تشریفات یاد شده در تعلیقه شان که به تاریخ **(۳۰ سپتامبر، سال ۱۹۶۵)** به میر هونزا هدایت داده بودند که فرآیند این مراسم تشریفات مذهبی ، یعنی **« چراغ روشن»** و سنت **« چراغ نامه»،** باید ادامه پیدا کند و در مورد آن هیچگونه شک و تردید و قیودات وضع نشود و تا آن زمانی که امام زمان و حی و حاضر در زمینه فرمان تعویضی را ارشان نکرده باشد، باید به همین منوال ، مورد برگزاری و رعایت قرار گیرد.

ابو سعید شاه خمارف: « چراغ روشن» سنت آریایی و اسماعیلی مردمان بدخشان : پیدایش آتش و استفاده از آن توسط مردمان و انسان های اولیه ، آنها را به گونه کامل دگرگون ساخت. امروز انسان ها از آتش در حالات ناهمگون مانند گرم نمودن منازل، روشن کردن اماکن، فرآیند پخت و پز خوراک و سایر مولفه های مورد نیاز استفاده می کنند، که این فرآیند خود باعث بقا و تکامل هستی روزوار مردمان و کافه بشریت در روی زمین گردیده است.

کشف آتش چگونه زندگی انسان را تغییر داد و چه تاثیری بر زندگی انسان گذاشت؟: اگر در زندگی امروز ما آتش وجود نداشته باشد، چه مشکلاتی به وجود می‌آید؟ شواهدی از بر پا شدن آتش در بیش از یک تا یک و نیم میلیون سال پیش در آفریقای جنوبی و حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار سال پیش در اسرائیل وجود دارد اما با توجه به روباز بودن این مناطق ممکن است این آتش ها محصول صاعقه بوده باشند. به این طریق که زمانی صاعقه ای باعث پدید آمدن آتش شده و انسان تا قبل از خاموش شدن آن آتش به وسیله ی یک تکه چوب یا برگ های خشک این آتش را به جای دیگر انتقال داده اند و به همین طریق نگذاشته اند که این آتش خاموش شود. در سال ۲۰۱۲ بقایای آتشی که حدود یک میلیون سال پیش افروخته شده بود پیدا شد. این آتش در غار واندرورک در آفریقای جنوبی توسط گونه ای از انسان ها ساخته شده بود. اما نخستین مدارک از وجود یک نظام پخت و پز غذا که شامل آتش، آتشدان و اجاق شود به حدود ۴۰۰ هزار سال قبل برمی گردد. چرا کشف آتش زندگی انسان را تغییر داد؟ با کشف آتش گروه‌های انسانی در روی کره زمین گسترش بیشتری پیدا کردند، و از مناطق گرم مهاجرت کرده، و به‌سوی سرزمین‌های معتدل و سرد کوچ کردند. آتش انسان را در فرار از سرما و رهائی از اسارت محیط طبیعی یاری داد. روشنائی آتش در شب سلطهٔ انسان را بر مناطق بیشتری سبب شد و حیوانات وحشی و خشن را از اطراف او فراری داد. آتش سبب پختن و هضم بهتر غذا شد. مدتی بعد انسان توانست او را از جائی به‌جای دیگر منتقل کند و از تبعیت مطلق غرایز، یعنی عالم حیوانی، خارج شود و به خودسازی و زایش فرهنگی بیشتری بپردازد. کشف آتش در هریک از این موارد چه تأثیری گذاشت؟

تاثیر کشف آتش در پخت غذا: پختن غذا تاثیر بسزایی در رشد و تکامل انسان داشته است. آتش باعث شد تا مواد غذایی خام را پخته و به راحتی مصرف کنیم. اگر به خاطر غذای پخته نبود، یک فرد معمولی باید روزانه حدود پنج کیلوگرم مواد خام مصرف می کرد تا کالری لازم برای بقا را جذب کند. این مدت یعنی شش ساعت در روز را صرف جویدن کنیم. همین صرفه جویی در زمان منجر به پیشرفت بشر گردید.

تاثیر کشف آتش در مسکن : سفر از مناطق گرمسیر به مناطق خنک و سرد با پیدایش آتش امکان پذیر شد. انسان از محدودیتی که در آن قرار گرفت رهایی پیدا کرد و توانست مکان‌های بهتری برای زندگی پیدا کند. همچنین با استفاده از آتش، گلی که از خاک بدست می‌آمد محکم و استوار گردید و بشر توانست از این تبدیل برای ساخت خانه و مسکن استفاده کند.

تاثیر کشف آتش در امنیت : رهایی از تاریکی شب، پیدایش وسیله‌ای برای گرم کردن، ساخت وسایل مختلف دفاعی و شکاری با استفاده از آتش همگی باعث افزایش امنیت انسان بدوی گردید.

تاثیر کشف آتش در ساخت و تهیه ابزار و وسایل : آتش در تغییر صورت و کیفیت مواد وسیله‌ای ضروری و اساسی است. تبدیل ساخته‌های گلی به سفالی، زمینه را برای یادگیری صنایع جدیدی که مستلزم استفاده از فلزات بود، آماده کرد. ابتدا به ذوب فلزاتی مانند مس و قلع پرداختند و پس از آن آهن را کشف و آن را به وسیله آتش ذوب کردند. استفاده از فلزات در وسایل و ابزارآلات یکی از بزرگترین تاثیرات آتش بر زندگی بشر از ابتدا تا کنون بوده است.

کشف آتش چگونه زندگی انسان را تغییر داد و چه تاثیری بر زندگی انسان گذاشت؟ : کمی به اطراف خود نگاه کنید. آیا وسیله‌ای مشاهده می کنید که آتش در ساخت آن دخیل نباشد؟ انسان بدون آتش نمی‌تواند غذا بخورد، امکان ساخت وسایل مورد نظرش را ندارد، در معرض سرما و انواع بیماری‌ها قرار می‌گیرد، امنیت خود را نسبت به پدیده‌های طبیعی از دست می‌دهد و در یک کلام، انسان بدون آتش قادر به زندگی نخواهد بود.

چگونگی روشن کردن آتش توسط انسان های اولیه : انسان ها برای اینکه این شعله سوزان را از دست ندهند تلاش کردند که خودشان بتوانند آتشی روشن کنند. تا این که به صورت اتفاق فهمیدند که از سابیدن یک چوب به روی چوبِ دیگر و با درست شدن گرما، آتش به وجود می آید و یا اینکه با پیدا کردن سنگ هایی خاص (سنگ چخماخ - چقماق) توانستند با به

هم کوبیدن این نوع سنگ ها جرقه تولید کنند و به وسیله برگ های خشک شده ای که جمع کرده بودند، توانستند خودشان آتش درست کنند.
مدت ها بعد انسان به وسیله آتش ذوب و آب کردن فلزات قیمتی را آغاز نمود و یاد گرفت و آموخت و سایر مسایل را ایجاد کرد و همه این فرآیند انکشاف اجتماعی و هستی روزوار فردی، خانوادگی ، اقتصادی و فرهنگی میان انسان ها و کافه بشریت کردید . بعد از چند هزار سال در اثر عوامل ناهمگون عینی و ذهنی در کیش و آئین مهرپرستی ، جدایی به عمل آمد و شاخه ای جدا شده از آن به عنوان آئین زرتشتی رواج گردید و آهسته آهسته انکشاف پیدا کرد که در عصر و زمان حاکمیت ساسانیان از دیدانداز نظری و عملی بصورت یک جهان بینی و ایدیولوژی منظم، مرتب و موزون در آمد و جهت و سیطره شاهنشاهی آن در میان خانواده ها ، حیثیت و مقام و منزلت دولتی و مراسم تشریفات مذهبی را به خود گرفت. در شاخه دولتی آریایی-مهرپرستی و زرتشتی اگر چه از جهات و جوانب بسیاری، از هم متناقض، ناهمگون و متفاوت بودند، لیکن در عین حال در مورد مناسبت به آتش هردو متکی بر همان اصل آغاز و سرچشمه آتش به مثابه تجلی نور خداوند و مقدس ترین جوهری می شمردند و بنیاد اندیشه مذهبی و فلسفی خود را بر این پایه استوار نموده بودند. حالا از بحث روی موضوعات یاد شده از دیدانداز پیدایش و سیر تکامل تاریخی اش، صرف نظر می کنیم و به گونه مشخص با برسی و بیان مهم ترین رسم و مراسم تشریفات آئین مهر پرستی یعنی**« چراغروشن»** می پردازیم. این سنت و مراسم تشریفات مذهبی آریایی های سرزمین بدخشان است که در درازای چندین هزار سال در آن سرزمین مروج و معمول بوده و بعد از انتشار و گسترش مذهب و آئین و کیش اسماعیلی در سده دهم میلادی ، نیز نگهداراری و ادامه پیدا کرده است. شرح ظاهری مراسم **« چراغروشن»** ، اینگونه توضیح میگردد: **« چراغروشن»**، مراسمی است که در شب سوم بعد از مرگ از هر شخص متوفا ، به عنوان **« دعوت پیر شاه ناصر خسرو»** ، برگزار میگردد که در حقیقت دربردارنده سنت و مراسم چند گونه که منطقاً با هم در موافقت و توافق بافت متنی و سیاق قرار گرفته که بدون تردید از هم در تناقض قرار ندارند، مورد اجرا و برگزاری منظم قرار میگیرد.
آنگونه که قبلاً یاد آور شدیم، در منزل شخص متوفا برای سه شبانه روز مراسم ماتم داری است و همسایه ها، خویشاوندان و همتباران ماتم دار روحاً و جسماً و فکراً مورد حمایت همه جانبه قرار میدهند غذا را تهیه و ترتیب نموده به خانه شان می برند و بعد از سه روز طبق سنت های مرسوم جماعت صبحگاهان روز چهارم جهت پاک کاری و تمیز منزل مرده دار را با ذبح یک قطعه خروس ، گویا خانه را پاک و تمیز می کنند و بر اساس هدایت مقام روحانی و یا بر بنیاد فیصله اجتماعی، گوشت خروس نباید خورده شود و مکمل آن را در گوشه ای دور تر از خانه و کاشانه مرده دار برده و زیر خاک می کنند و یا در میدان باز میگذارند تا سایر جانوران نیازمند از آن مستفید شوند. چرا خروس را ذبح می کنند، بر اساس روایت های مرسوم و داستان های موجود در میان جماعت که از گذشتگان باقی مانده ، اظهار شده است، هر آن بیماری که شخص متوفا داشت و بقایای بیماری و یا اثرات اش اگر ساری و سرایت کننده بوده باشد، با دیگران سرایت نکند و یا هم گویا با ذبح و حلال نمودن خروس در حقیقت همه بیماری های متوفا ، داخل وجود خروس شده و بعد از ذبح آن مکمل از میان برداشته می شود و دیگر اثری از آن در خانه و کاشانه باقی نمی ماند و همه اش از میان برداشته می شود و دیگر در منزل نو رفته باقی نمی ماند و ا زاین سبب گوشت اش را نمی خورند، بلکه به محل دور تر میگذارند تا بدور از همه آسیب های متصور دراینده باشند. لازم به تکرار است که در شرایط کنونی ، با در نظرداشت دگر گونی های ژرف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ، سنت یاد شده به همان گونه پیشینش که در میان مردم رواج داشت، وجود نداشته و همه مسایل اسطوره ای موضوع یاد شده مورد تحلیل و ارزیابی دقیق و ژرف قرار گرفته و دیگر به همان گونه گذشته ، مورد کار برد قرار ندارد. حالا در همه مناطق ، جایی که اسماعیلیان هستی دارند و از سنت و آئین ناصر خسرو پیروی می کنند و به جای ذبح خروس ، گوسفند را حلال می کنند، که بدون تردید این عمل نیز واجب نیست، زیرا مقصد از این گونه کار کرد ها سیری معده خانواده نبوده و مهمانی هم نیست، بلکه ابزار و وسیله گویا تمیز و پاکیزگی منزل متوفا است و در حقیقت یک حرکت اضافی خلاف اصول آئین است و هم یک مصرف اضافی است که خداوند تبارک و تعالی نیز در قرآن عظیم الشأن فرموده است که با اصراف کننده ها دست دوستی را دراز نمی کند و مطلب نهایی اینگونه عملکرد زمانی که هدف اصلی از تمیز کاری و پاکی منزل متوفا باشد، پس بهتر است که همه چیز ساده و عادی باشد و نه هم کمر شکن برای خانواده متوفا، با در نظرداشت شرایط اقتصادی که جماعت در ان حیات بسر می برد.
بعد انجام این کار کرد در منزل شخص متوفا و خانواده ماتم دیده ، پخت و پز غذا امکان پذیر می شود و لی تا آنگاه برای اهل خانواده و مردم محیط پیرامون شان که جهت ابراز تسلیت و غم شریکی و حمایت و تقویت روحی و فکری و روانی حضور می یابند، همسایه ها، دوستان و خویشاوندان غذا پخته می کنند و به منزل می آورند. یعنی ساکنان دهات به سه دسته یا گروپ تقسیم می شوند و با در نظرداشت موقعیت جغرافیایی شان نوبت را مراعات نموده و همه روزه الی ختم روز سوم ، به منزل

نو رفته طعام می آورند. همسایه ها و ساکنان دهکده هر کدام شان مطابق امکانات دست داشته و زمینه ها و شرایط اقتصادی موجوده خویش، در تهیه و تدارک آن داخل اقدام می شوند.
بعد از سپری شدن نیمه دوم سال های ۲۰ ، گویا بعد ختم مرحله وارد نمودن اصلاحات توسط مشنری سبز علی، رسم و رواج ذبح خروس ، عوض گردید و خیلی کم تکرار گردید. اگر از دیدانداز تاریخی به این موضوع برخورد داشته باشیم و آن را نیز چون سایر مراسم دیگر مردمی از بقایای سنت مهر پرستی مورد بررسی قرار دهیم، دیده می شود که خروس در آئین مهرپرستی و زرتشتی، به مثابه رساننده پیام و وحی خداوندی به همه عالمیان روی زمین و کافه بشریت ، تعبیر و تفسیر میگردد که همه انسان ها را هنگام صبح برای انجام طاعت و عبادت، نیایش و ستایش خداوند تبارک و تعالی از خواب سنگین و غفلت ، بیدار می نماید. بنا بر این این حیوان خود نیز گویا مقدس به حساب می رود. اما موضوع قربانی کردن خروس ، به سیاوش ارتباط دارد و طوری که مهر شاهی ، در تاریخ بخارا آورده است : **« در نزدیکی قبر سیاوش ، در شهرستان بخارا ، آتش پرستان در روز نوروز ، پیش از دمیدن آفتاب خروس را قربانی میکردند .» (تاریخ بخارا، صفحه ۱۵۸).** ظاهراً در آن دوره هم گوشت خروس قربانی شده را نمی خوردند، زیرا پارسیان کشور هند، همین اکنون هم از خوردن گوشت خروس که سحر گاهان بانگ زند و مردم را از خواب بیدار کند تا برای ستایش خداوند و برای کار های خانوادگی فرا می خواند، امتناع می ورزند.» **(ادبیات مزدیسنا، یشها، جلد دوم، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف، پور داود، بمبئی، ۱۹۲۸، صفحه ۳۷۷)**
پس از انجام این همه کار کرد ها، زمانی که همسایه ها لباس های تن شخص متوفا را به شمول بستری که در آن خواب بوده به شمول سایر مولفه های ضروری اش را مورد شست و شو قرار می دهند و به وقت شام پیش از آنکه خلیفه **« شخصت روحانی همکار پیر»،** مراسم **« چراغروشن»** را آغاز گر شود، لباس های تمیز شده و پاکیزه را در پیشروی خلیفه میگذارند تا ایشان آنها را نظر به ضرورت و لزوم دید خود و حتا بعضن مطابق دیدانداز و نظر اطرافیانش که در مراسم تشریفات چراغروشن حضور عینی و فزیکی دارند، تحویل میدهد. قابل یاد آوری است که خلیفه ها هیچگاهی هر انچه مربوط به شخص متوفا باشد، به خود و خانواده شان لازم نمی بینند و علاوه بر آن بر بنیاد هدایت بزرگان کیش و آئین طریقت اسماعیلی روا نمی دانستند. چون در ذهن مردم و باورمندان آئین اسماعیلی ، پیروان، مریدان و رهروان به اصطلاح محلی« **مرده خوار»** به حساب می رفتند و ایشان مایل نبودند در میان مردم به این نام یاد شوند و اصول طریقه را زیر پا کنند. اکنون این سنت هم در میان مردم و باورمندان دگر گون شده و تغییر یافته است و شخص خلیفه معمولاً یک اندازه لباس تن و کفش پای مرده و شخص متوفا را به صاحب خانه، مرده دار و یا خانواده ماتم دیده سفارش می کند، که البته این موضوع تا حدی در میان مردم و پیروان کمال بی انصافی و خلاف مراسم تشریفات و سنت های های مرسوم دینی و اخلاقی به شمار میرود زیرا این گونه فرد و یا اعضای خانواده ماتم دارد همواره با دیدن و مشاهده مولفه های مربوط به متوفا ، ذهنیت قبلی شان را تازه نگهداشته و گاهی هم از غم و غصه فارغ نخواهند شد و ذهنیت شان مخدوش باقی خواهد ماند. اما در زمینه برای خلیفه خانواده ها تحفه ای را لازم می بینند که در زبان و اصطلاح محلی **« پا چراغی» ،** یاد می شود که البته با این سنت و مراسم کمتر ارتباط داشته بلکه نماد ادای احترام و اکرام به خلیفه و یا شخص روحانی دیگر است که مراسم را به گونه رسمی و سنتی برگزار می کند.
هنگام شام شب سوم ، مانند دو شب پیشین نخست در بالای آتش دان یا **« دیگ دان خانه»** ، دو دانه چراغ سنتی که با دست از مواد محلی ساخته شده و به زبان محلی **« سیاه چراغ»** یا **« سوته چراغ»** یاد می شود و از نوده های خشک درخت **«هرچه» یا « ارچه »** که با پنبه **« پخته»** پاکیزه پیچانده شده و با روغن زرد نرم و روغنی و چرب ساخته شده و نمناک میگردد تا بهتر و روشن تر بسوزد و روشنی و نور تولید کند، تهیه و تدارک دیده می شود. این سنت در میان مردمان سرزمین پامیر ، از زمانه های قدیم مروج بوده و بدون تردید که یکی از سنت های آریایی در خراسان زمین بوده و از طریق سرزمین ایران کنونی و خراسان تاریخی به میراث مانده که بسیاری ها آن را در نگارش ها و پژوهش های تاریخی و سنتی ، سنت مهر پرستی و زرتشتی هم میدانند. یکی ا زتاریخ نویسات یونان باستان به نام **« تتریون»** در زمینه این چنین نوشته است : « **« فدیه»** ای را که ایرانی ها برای فرشته آذر انجام میدهند، عبارت از چراغیست که از چوب خشک « ارچه» « هرچه» و روغنی را که بر روی آن می پاشند و یا می مالند، ساخته شده است.» **(ادبیات مزدیسنا، یشها، جلد دوم، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف، پور داود، بمبئی، ۱۹۲۸، صفحه ۵۲۳)**
باید تذکر داد که در روز های عید اینگونه چراغ ها به خاطر خوشنودی فرشته آذر و هنگام برگزاری مراسم تشریفات سنتی « چراغروشن»، جهت شادمان سازی فرشته سروش « وحی یزدانی » و فرشته آتش، به اشتعال در می اورند، زیرا محافظت روح انسانی در سه شب اول بعد از مرگ با فرشته سروش است. در صبح صادق بعد ا زمرگ سروش و فروهر» پاکان وایزدان مینوی دیگر به استقبال روح پاک مرده می شتابند و آن روح و روان جاویدانی با مسرا و شادمانی و به گونه خیلی ها سهل و

دلبرانه از پل صراط المستقیم میگذرانند.» **(ادبیات مزدیسنا، یشها، جلد دوم، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف، پور داود، بمبئی، ۱۹۲۸، صفحه ۵۲۳)**

چراغ مقدس در همه حالت ها جفت است زیرا خداوند که بالا تر و والا تر ا زفهم و درک وهم و خیال و اندیشه های فکری و ذکری انسان ها است، همه موجودات روی زمین را جفت آفریده است و چراغ نیز به مثابه تجلی نور خداوندی و اسمان و خورشید و مهتاب جفت است که یکی رمز و رموز مرد و دیگری رمز و رموز زن است که در حقیقت امر دو جفت ابدی هستند. ا زاین دو نور آسمانی فرشته آذر به وجود آمده است. اکنون پیش از آنکه به بررسی مستقیم موضوع ، **« چراغ روشن»** به پردازیم، لازم است چند سخن در باره **« چراغدان» یا « مجمر»**، که از وسایل برگزاری مراسم تشریفات مذهبی **« چراغروشن»** است، به گفتمان نشینیم. چراغدان که در داخل آن روغن و فتیله چراغ گذاشته می شود، از سنگ ویژه ای که در میان مردمان محل به نام س سنگ **« سنگلیج»** ، یاد می شود که تراشیده و سیقل شده بوده و دارای ساختار ظاهری و شکل معین موزون می باشد، عبارت است از چراغدان. چهار اطراف چراغدان، هرگونه نقاشی های هندی حکاکی شده و صورت درخت شمشاد، **« هرچه» یا « ارچه»**، نیز ترسم و نقاشی و حکاکی و کندن کاری شده است. بعضاً با آیاتی از قرآنکریم نیز در چهار سو و اطراف آن به گونه خیلی ها زیبا و جلب کننده توجه با دست نویس و خطاطی خط نستعلیق حکاکی شده می باشد که بیشتر باعث اهمیت و بینش تقدس و اهمیت ساختار ظاهری چراغدان و احساس عزتمندی باورمندان و پیروان طریقه اسماعیلی در راستای تحقق برگزاری مراسم تشریفات مذهبی **« چراغروشن»** ، می گردد.

در ناحیه پیشروی چراغدان، فتیله پنج جویه و در ناحیه دستگیره آن صورت پنجه یا انگشتان دست و پنج سوراخ کندن کاری شده است که همانا رمز و راز پنج تن پاک یا پنج نور جاویدان در کیش و آئین اسماعیلی ، که محمد است و علی فاطمه حسن و حسین، پنج نور جاویدان و ماندگار که همواره از آن در آئین مهر پرستی و هم زردشتی ، یاد آور یها صورت گرفته است.» **(برنارد . ب.ب. و برتولد برشت، ترکستان در عهد یورش مغل ها ، ۱۹۶۳م)**

من نویسنده : « شاه خمارف» پیرامون تقدس درخت یاد شده در کتاب خود **، « پامیر سرزمین آریایی ها»**، سخن گفته ام و افزون بر آن مشاهده می کنم که در دین مبین اسلام ، به این موضوع چگونه برخورد صورت گرفته تا سرچشمه ایده های بینش سنت پیدایش **« چراغروشن»**، را در کیش و آئین اسماعیلی بهتر ، ژرفتر و موزون تر ، مورد بررسی و تفهیم قرار دهیم. در تصور تعبیر و تفسیر اسلام، آتش نماد دوزخ و سوختن و سوزاندن است که در ان انسان گنهکارو عصیانگر به عذاب و عتاب ابدی گرفتار می شود. ولی با آنهم بعضاً در برخی از ایات قرآنکریم از آتش به مثابه نماد معجزات خداوندی یاد شده است. مثلن در سوره طه می خوانیم که :

خدایی که جز او معبودی نیست [و] نامهای نیکو به او اختصاص دارد) ۸(و آیا خبر موسی به تو رسید (۹) هنگامی که آتشی دید پس به خانواده خود گفت درنگ کنید زیرا منآتشی دیدم امید که پاره ای از آن برای شما بیاورم یا در پرتو آتش راه [خود را باز] یابم (۱۰)پس چون بدان رسید ندا داده شد که ای موسی (۱۱)این منم پروردگار تو پایپوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی (۱۲)و من تو را برگزیده ام پس بدانچه وحی می شود گوش فرا ده (۱۳) « طه، سوره ۲۰، آیه های ۸- ۱۲»

همین داستان به گو نه تکرار احسن و با تفصیل، تشریح، تعبیر و تفسیر ژرفتر ، در سوره « ۲۸ القصص، آیه های ۲۹-۳۰» ، نیز آمده است :

[موسی] گفت این [قرار داد] میان من و تو باشد که هر یك از دو مدت را به انجام رسانیدم بر من تعدی[روا] نباشد و خدا بر آنچه می گوییم وکیل است (۲۸) و چون موسی آن مدت را به پایان رسانید و همسرش را [همراه] برد آتشی را از دور در کنار طور مشاهده کرد به خانواده خود گفت [اینجا] بمانید که من آتشی از دور دیدم شاید خبری از آن یا شعله ای آتش برایتان بیاورم باشد که خود را گرم کنید (۲۹)پس چون به آن [آتش] رسید از جانب راست وادی در آن جایگاه مبارك از آن درخت ندا آمد که ای موسی منم من خداوند پروردگار جهانیان (۳۰)

بر بنیاد سیاق آیه های یاد شده قرآن کریم ، میتوان داور یکرد که خداوند هم به موسی و هم به حضرت محمد(ص)، بشارت داده که در کوه طور سینا، درختیست که نام مردم و آتش است که درحقیقت آن درخت منبع و سر چشمه نور ، روشنی و گرمی بنده های من است. این آیه ها می رسانند که ایده های خیلی ها قدیمی و باستانی هند و اروپایی در خصوص ارتباط مستقیم درخت و آتش به دین اسلام نیز وارد گردیده است.

در آیه نور به بهترین وجه سرایش، تعبیر و تفسیر نور و تصور و برداشت از آتش ، صورت گرفته است و بدین سبب اسماعیلیان آن را در همه مراسم تشریفات مذهبی ، اعم از چراغروشن، مراسم فاتحه خوانی و سایر همایش های مذهبی با حرارت و حلاوت ویژه می خوانند و مورد تلاوت قرار دهده و همیشه تعبیر و تفسیرش را سرمشف همه کارکرد های دینی خود قرار داده و میدهند. **(سوره ۲۳ النور، آیه ۳۵)**

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳۵﴾

«خدا نور آسمانها و زمین است مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه ای است آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی افروخته می شود نزدیك است که روغنش هر چند بدان آتشی نرسیده باشد روشنی بخشد روشنی بر روی روشنی است خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می کند و این مثلها را خدا برای مردم می زند و خدا به هر چیزی داناست.»

آنکه درخت مقدس در هستی فرهنگی و معیشتی همه مسلمان ها به شمول اسماعیلیان نقش مهمی را بازی می کند، از آثار و آفریده های پیر شاه ناصر خسرو هم هویدا است. حضرت پیر ناصر خسرو در مورد آرایش و آراستن خوان حضرت امام مستنصر بالله که خود حضور عینی و بالفعل داشته ، به تاریخ ۳۰ رمضان سال ۴۴۰ خورشیدی مطابق هشتم ماه مارس ۱۰۴۹م، خود عیناً در حضور امام قرار داشته و این گونه در زمینه می نگارد: « نحوه آرایش و آراستن خوان را در زیر درختی دیدم چون درخت « ترنج» و همه شاخ و برگ موجوده آن از شکر ساخته و اندر او هزار صورت و تمثال ساخته همه از شکر.» **(جلال الدین رومی، مثنوی معنوی مولوی، دفتر سوم، تهران ، ۱۳۳۹، صفحات ۴۴۴-۴۴۵)**

این عنعنه خیلی ها کهن هنوز در سرزمین ایران، یونان و روم باستان نیز مروج بوده است که بر بنیاد بازیافت های باستان شناسی « ارکیالوژی» نمونه های خیلی ها جالبی از درخت مقدس بدست آمده و در موزه های معروف و مشهور دنیا ، نگهداری می شوند. یعنی ارتباط درخت « مقدس» ، « هرچه» ، « ارچه» ، چراغدان و چراغ اسماعیلیان مناطق کوهستانی پامیر بدخشان افغانستان، تاجیکستان، مناطق شمال پاکستان و ترکستان شرقی، بدخشان ناحیه اویغور- سینکیانگ کشور چین ، هم تصادفی نبوده بلکه ادامه مستقیم و مستدام همه سنت های قدیم و باستانی دنیای آریایی ها است که به گونه کلاسک و باستانی اش نگهداری شده ، حفظ و حراست آن ادامه دارد. قول بر این است که گویی بینش چراغ و چراغدان به مثابه مظهر نور خداوندی توسط فرشته ها به پیامبران در عالم ظاهر تسلیم داده شده که دارای تعبیر و تفسیر معنوی، عرفانی و اخلاقی و اجتماعی بوده ، تا باشد پیامبران بنده های خداوند و امتان رسول را بسوی نور و روشنایی معنوی رهنمایی کنند. به این معنا حکیم ابوالقاسم فردوسی ، سخن گفته و اظهار می دارد که از زبان پیامبران سخن گفته است:

یکی مجمری آتش ەورد باز
بگفت از بهشت آفریدم فراز

البته حالا چراغ را نه به شکل مهر پرستی یعنی بینش پنجگانه ، بلکه از یک فتیله یکنواخت حدود سه متر با هم تافته و بافته و بعد قطع شده درست، تهیه و تدارک می بینند. خلیفه من حیث همکار روحانی پیر ، فتیله تازه بافته شده را با خواندن متن« چراغنامه» به نحو ویژه تاب داده سه مرتبه قطع می کنند تا کوتاه تر شود و مطابق نیازمندی چراغدان تهیه و ترتیب گردد. با زمرحله دوم و حتا سوم هم همان کار را تکرار می کنند و بعد با مقراض قطع می کنند. در اثنای انجام این عمل متن قسمت های مربوطه **« چراغنامه»** را با آواز بلند و رسا می خوانند تا فضای روحانی، معنوی و عرفانی در میان باورمندان حاضر ، آفریده شود. اهل دعوت در پاسخ به گونه **« کورس»** یا همخوانی چراغنامه که اظهار درود بر محمد است، نیز با آواز بلند و رسا، میخوانند. بعداً خلیفه فتیله را در داخل چراغدان گذاشته و بر رویش روغن می ریزد تا نرم شود و بهتر و زود تر روشن شود که این نیز خود یک نیت و قیاس دیگری دارد . همزمان متن **« چراغنامه»** را به گونه پوره می خوانند و هر بار سه قاشق روغن به آن اضافه می کنند و بعد ا زختم **« چراغنامه»** پسر بزرگ شخص متوفا، چراغ « مقدس» را سه بار زیارت کرده و بدست خود گرفته و بالای آتشدان و یا دیگدان بالا می شود تا هر یک و هر کدام ا زاعضای خانوداه مطابق سن و سال بر بنیاد اولویت ها چراغ را زیارت می کنند و در ختم ، آن را روی آتشدان ، دیگدان میگذارند تا چراغ آهسته و به نرمی و آرامی سوخته و در فرجام به خودی خود ختم شود. چنین است شکل ظاهری پیشبرد مراسم تشریفات سنت **« چراغروشن»** که هدف از روشن کردن این چراغ **« مقدس»** ، که دارای تعبیر، تفسیر، تشریح و توضیح معنوی، باطنی ، عرفانی،و روحانی، اخلاقی، فرهنگی ، اجتماعی و روان پزشکی است ، دیده بصیرت باطنی را بسوی جهان پنهان، نهفته و مکتوم باز می کندآنگونه که حضرت مولانا فرموده است:

گر نظر در شیشه داری گم شوی
زانکه از شیشه است اعداد دوی
ور نظر بر روح داری وارهی
از دوی و اعداد جسم منجهی
از نظر گاهست ای مرد وجود

اختلاف مومن و گبر و جهود

« برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحات ۹۶- ۱۲۱.»

ا زهمین سبب است که در قسمت مقدمه **« چراغنامه»،** یعنی از متن های قدیم مربوط به سده ۱۹ به گونه عمومی این چنین آمده است: « اگر پرسند که هست کردن چراغ از کی مانده است، و چراغ را کی روشن کرده است ، جواب بگو که حضرت محمد مصطفی ، زیرا وقتی که امام حنفیه برادر مادر جدای امامان حسن و حسین از عالم ناسوت رحلت نمود و جبرئیل مهتر در رسید و گفت : « یا محمد خدایت سلام می فرستد و بعد از سلام درود می فرستد و می گوید که برای امام حنفیه چراغ روشن کن تا بر او سنت شود. جبرئیل مهتر رفت و دوباره آمد و قندیل زمردین رنگ سبز را در دست داشت و رشته ای از بهشت و از درخت طوبا، با چوب دلیل آورد و به دست حضرت محمد داد و احکام ، ارکان و واجبات چراغ را به امر و فرمان و هدایت خداوند تبارک و تعالی داد و حضرت محمد مصطفی چراغ را روشن کرد .» اولین بار به گونه مفصل در مورد **« چراغنامه»،** عالم شهیر دوره اتحاد شوروی سابق، شادروان اندری ایوانویچ برتلس در همآیش بزرگ علمی که به مناسبت بزرگداشت از پیر شاه ناصر خسرو در آستان مشهد برگزار گردیده بود، ارایه کرد.» **« برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۱۰۷.»**

اما در خصوص آئین زرتشتی مرتبط دانستن آن قابل قبول نیست، زیرا بر اساس دست آورد های علمی امروز ، داوری این چنینی و قضاوت کردن ممکن نیست چونکه دین زرتشتی هیچ گاهی در سرزمین بدخشان رایج نبوده است و آنچه ما امروز به عنوان بقایای آئین آتش پرستی داریم، همه مربوط می شود به کیش و آئین قدیم تر و باستانی مهرپرستی که مقابل آئین زرتشتی قرار می گیرد. نقطه دیگر آن دانشمند فقید پیرامون مرتبط بودن **« چراغنامه»،** با کلام و بینش متصوف مشهور سده شانزدهم، شا نعمتالله ولی **(۱۳۳۰-۱۴۲۸)** ، نیز درست شمردن جایز نیست چونکه استفاده از اشعار و سروده های او در این اثرهرگز معنای آن را ندارد که گویا مولف اصلی شخص موصوف می باشد. زیرا بر اساس رسم و رواج مرسوم سنتی اسماعیلیان بدخشان متن **« چراغنامه»** نظر به تقاضا و نیازمندی هر دور از دیدانداز زمان و مکان ، دگر گون گردید، بهتر و موزون تر می شود و مطابق ضرورت و نیاز های مبرم سنتی بروز شدن را دارد که در ترکیب و ساختار آن از اشعار و سروده های شعرا و سراینده های مختلف استفاده صورت می گیرد تا مطابق نیازمندی ذهنی و باور های مذهبی باورمندان ترتیب و تنظیم گردیده باشد. از دیداندازعلمی، و پژوهشی و تاریخ ترتیب، تنظیم و نگارش متن اصلی و نخستین مولف **« چراغروشن»** کاملن غیر ممکن است دانسته شود چون گفته می شود که تاریخ آفریمش آن به چند هزار سال بر میگرد و بدست **آمدن « چراغدان»** در قبرستان های سکایی های پامیر دلیل نهایت قدیمی بودن سنت **«چراغروشن»،** و هم متن **«چراغنامه»** را بازتاب دهنده است. در شیرازه این مدت زمان بدون شک و تردید هم مراسم مذکور و هم متن **« چراغنامه»** دچار دگر گونی و تحول کلی قرار گرفت، اما در شیرازه سپری شدن یک هزار سال اخیر که تاریخ انتشار مذهب اسماعلیلی در آستان ها و مناطق ناهمگون بدخشان است که مراسم تشریفات **« چراغ روشن»** ، نیز در جوار سایر سنت های مذهبی با نام و فعالیت ها و کارکرد های تبلیغاتی پیر شاه ناصر خسرو وابسته بوده است. موصوف من حیث بنیانگذار این راه و روش ویژه اسماعیلی در سرزمین های پامیر و بدخشانات چهارگانه، بدخشان افغانستان، تاجیکستان، علاقه جات شمال پاکستان و ترکستان شرقی یا همان سینکیانگ کنونی چین که اکثراً به نام اویغور یاد می شود، که در سیاق تاریخ به نام **« فرقه ناصریه، یا نصیریه »** یاد می شود ، در صورتی که این نام یک اشتباه محض است زیرا گروه ناصریه و یا نصیریه در مصر کسانی دیگری بودند و کارکرد های ناصر خسرو به انها ارتباطی ندارد ، چون خود در یکی از قصایدش می گوید که ، ناصری یم ناصری ناصری؟ بسیاری ها این واژه را با واژه ناصریه یا نصیریه به اشتباه گرفته اند.

از این سبب چه در اثار و آفریده های نسخه های خطی مذهبی و چه در میان مردمان و خلق های باورمند سرزمین های پیشتر ذکر شده ، ناصر خسرو من حیث مولف متن چراغروشن و چراغنامه و آغاز گر و به اجرا در آورنده مراسم تشریفات مذهبی سنت **« چراغروشن»** که به نام **« دعوت پیر شاه ناصر خسرو»** یاد می شود، شناخته می شود و بیشترینه ها به آن معترف هستند. این ادعا تا حدودی درست است چونکه بنا به گفته شخص ناصر خسرو ، کتابی را زیر عنوان **« مصباح»** که اندر تناسب تن و جان و بقای روح بعد از فنای جسد به تألیف گرفته است، گفتار به عمل آمده و تشریح و تفسیر و تعبیر گردیده است که در اثر پیر **« خوان الاخوان»،** نیز از آن ذکر به عمل آورده است. متأسفانه حالا این اثر در دسترس علاقه مندان، باورمندان و پژوهشگران کیش و آئین اسمیعیلی و غیر اسماعیلی ، اعم از تسنن و تشیع، قرار ندارد. احتمالاً « **چراغنامه»** در دوره زندگی ناصر خسرو مروج بوده و بعد ها بر اساس آن **« چراغنامه»** کنونی را مطابق خواست و نیازمندی زمان و مکان ، ترتیب و تنظیم نموده باشند.

چون چراغ را برای بقا و ادای احترام به روح شخص متوفا روشن می کنند، این جا لازم است تا یک موضوع خیلی پیچیده و بنیادی را روشن سازیم که آن عبارت از نظریه تناسخ و یا سیر ارواح در اجساد گوناگون است ، باید تأکید ورزید که فهمش بقا و زندگی روح در عالم بالا با نظریه تناسخ که مطابق آن روح می تواند از یک جسم به جسم دیگر و حتا از آدم به حیوان نیز گذرد، اختلاف کلی دارد. حکیم ناصر خسرو و سایر دانشمندان، متفکرین و انسان های صاحب اندیشه از آن آئین و کیش اسماعیلی نظریه تناسخ را اصولاً قبول ندارند بربنیاد تعلیمات و آموزش آنها ، هر شخص به گونه انفرادی ، یگانه و منحضر به فرد خود آفریده می شود و روح هر انسان بعدی جدا شده از تن، به عالم بالا – به آسمان میرود و دوباره هر گز به زمین بر نمیگردد. چونکه مطابق فلسفه اسماعیلی، هدف آمدن روح به این عالم ناسوت عبارت از آن است که در مدت بودن خود با جسم بسوی کمال معنوی در نمو، رشد و پیشرفت دایمی باشد، و بعد از جدا شدن از تن و جسم به عالم بالا رفته ، به عقل کلی می پیوندد که مرجع نهایی اوست. برای وی هدف نفس از برای رفتن به عالم عقل، رسیدن به عالی ترین مقام که نعمت ابدیست، می باشد.» . شرح این حال را در کتاب « مصباح» ، این چنین گفته است : « با برهان عقلی و بنیاد منش تیوری تناسخ نه بر دعوای بدون برهان .» . **(ناصر خسرو، » خوان الاخوان» ، کلیات ، جلد اول، دوشنبه ، سال ۱۹۹۱م، صفحه ۳۲۴)**

اکنون باز میگردیم به سخن اصلی خویش در مورد تاریخ پیدایش **« چراغنامه»،** که در کلیت خود چهار مرحله مختلف فرآیند انکشف و تحول سنت مذهبی را در بدخشان و نواحی همجوار آن ، سپری نموده است، میتوان قرار زیر بر شمرد:

۱. دوره ترویج آئین آریایی مهر پرستی در بدخشان از زمان قبل از هخامنشی ها، سده های ۴ و ۵ پیش از میلاد، الی انشتار دین اسلام در سده دهم میلادی .

۲. ا زمان پذیرفته شدن مذهب اسماعیلی و مواصلت و حضور پیر شاه ناصر خسرو به دیار خراسان و به ویژه سرزمین ادب پرور بدخشان ، در نیمه دوم سده نهم الی فروریزی آخرین سلسله پادشاهی خود مختار یو کشوری بدخشان- سلطان محمد بدخشی در سده چهاردهم میلادی.

۳. دوره استیلای حاکمیت بیگانگان تیموریان -صفویان ، سلاله یار بیک خان سمرقندی، افغان ها و بخارائیان.

۴. دوره جدید ، آغاز از سال ۱۹۲۳م بعد از گویا ختم اصلاحات و نوآوری های مشنری سبز علی ، در مراسم تشریفات مذهبی ، به ویزه سنت چراغ روشن توسط مشنری سبز علی فرستاده ویژه حضرت امام سلطان محمد شاه آقا خان سوم ، چهل و هشتمین امام موروثی اسماعیلیان ، و مشنری سید منیر بدخشانی که حدود بیست سال در دربار امام من حیث مشنری و مبلغ در خدمت جماعت آسیای مرکزی ا، افریقا، ترکستان شرقی چین، مناطق سند و پنجاب و بلوچستان پاکستان، بر بنیاد هدایت و سفارش امام وقت، قرار داشته است، در ختم این مبحث به گونه مفصل پیرامون کار کرد های سید منیر بدخشانی مطالب لازمی را با خواننده ها، علاقه مندان، مرور کننده ها و مریدان ایشان، سهیم خواهیم خواهیم ساخت. در همه این دوره های مختلف که حاوی مدت بیشتر از سه هزار سال دارند، مراسم تشریفات مذهبی **« چراغروشن »** ، از دیدانداز برگزاری عملی خود ویژه گی های سنتی قدیمی آریایی را ، نگهداشته است.

موارد و شرایط اجرائیوی در زمان و مکان معین ، و روشن نمودن **« چراغ مقدس»،** و متبرک همانگونه است که در دوره های پیش از اسلام بوده است. یعنی در شب سوم پیش از دمیدن صبح صادق و شفق صبحدم با خوانش **« چراغنامه»،** آغاز میگردد. چراغدان هم تقریباً همان گونه است که در دوره های قدیم و باستانی کار برد داشته و مورد استفاده قرار گرفته است. تنها متن اثر آنگونه که پیشتر ذکر نمودیم، در هر زمان در برابر و همسویی با سایر مسایل مذهبی ، بر بنیاد امر، سفارش و هدایت کتبی و یا شفاهی امام زمان **« امام حاضر و ناظر روزگار»** ، تغییر داده می شود ، آنگونه که در این سال ها بعد از ایجاد و ساختار ادارات و نهاد های امامت و جماعتی در افغانستان و تاجیکستان و سایر مناطق همجوار مطابق لزوم دید ، نیازمندی های جماعت و سهولت های زمانی و مکانی ، دستخوش تغییرات مثبت و سودمند قرار گرفته و تا حدی از همه مولفه های دیگری که در شیرازه تاریخی نسبت شرایط دشوار جماعت و زیست مشترک شان با سایر برادران و خواهران مسلمان و بخاطر بقای خودی و فرآیند مراسم تشریفات مذهبی داخل مراسم اسماعیلیان مناطق یاد ذکر شده بود، سچه گردیده و هر انچه منطق رسای اسماعیلیسم فلسفی حکم می کند، منحیث مالکیت عقلانی اسماعیلیان ، به پیروان و مریدان پیشکش گردید. قابل یاد آوری است که از دو دوره نخست هیچگونه اسناد و مدارکی که ثبوت کنند برخی از مسایل یاد شده باشد، در اختیار نداریم، اما ا زدو دوره بعدی برخلاف نسخه های زیادی از **« چراغروشن»،** در دست داریم که خیلی هم از هم از دیدانداز متنی و سیاق و محتوا، ا زهم متفاوت هستند و تحول عملی **« دعوت ناصر خسرو»** یا ساده تر **« دعوت شاه ناصر»** را در چند صد سال اخیر نشان می دهد. از جمله دو **« متن تصحیح شده» « چراغنامه»،** وجود دارند که یکی از آنها مربوط سده ۱۹م، است و بیشتر ویژگی های سیاق و مراسم تشریفات بینش اثنا عشری – دوازده امامی را دارد و دیگری همان متن است که مشنری سبز علی در سال ۱۹۲۳م، در نتیجه همکاری شخصیت فرهیخته از میان اسماعیلیان

شغنان، مرحوم سید منیر بدخشانی ، به نگارش گرفته شده بود. خلیفه ها تنها همین حالا همین نسخه را دارند و ا زآن در پیشبرد مراسم تشریفات مذهبی دعوت ناصر خسرو ، در هردو قسمت ناحیه پامیر شرقی و غربی ولایت بدخشان تاجیکستان و افغانستان ، مناطق علاقه جات شمال پاکستان و ایالت سریقول، منطقه ترکستان شرقی اویغور ، سینکیانگ چین مورد کار برد قرار میدهند. بنا بر این لازم میدانیم که اندکی پیرامون به اصطلاح و نوآور یهای مشنری سبز علی معلومات بدهیم.
سال ۱۹۲۳ م، از دربار امام سلطان محمد شاه ، آقا خان سوم، دو تن از مبلغین اسماعیلی جهت انجام برخی از نو آوری ها و ایجاد ساختار جدید نهاد ها و ادارات امامت ، هم در پیشبرد مسایل مذهبی و هم ساختار و یا طرح ایجاد و ساختار جدید وابسته به مسایل مذهبی کیش اسماعیلی در مناطق یاد شده ، به ویژه مراسم سنتی تشریفات مذهبی **« چراغ روشن»،** فرستاده شده بودند. سبب این اقدام، بنا به فرموده اندری برتلس شرق شناس اتحاد شوروی سابق، آن بود که اسماعیلیان هندستان**« گروه خوجه ها» ،** گویا عنعنات و رسوم اسماعیلیان بدخشان را که بر بنیاد کار کرد های حضرت پیر شاه ناصر خسرو که منحیث حجت حضرت امام مستنصر بالله، به سرزمین خراسان که یکی از جزایر دوازده گانه قلمرو اسماعیلیان به حساب میرفت، مورد پذیرش چندانی قرار نمیدادند، و شصت سال پیش مبلغین و مشنری ها را به بدخشان فرستادند تا آنها بتوانند در آن جا کار کرد هایی را به راه اندازند که از اهمیت و پیشبرد این مراسم که در میان اسماعیلیان بدخشا از همیت خیلی ها بالای تاریخی، معنوی ، عرفانی، اجتماعی و اخلاق برخوردار بود، تا حدی اگر جلو گیری کرده نتوانند ، حد اقل از شدت و حدت آن باید بکاهند و مطابق هدایت و سفارش و ارشاد جدید امام وقت کار کنند. **« برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۹۸.»**

در صورتی که سرکار حضرت امام سلطان محمد شاه ، این ادعا را مورد تأئید قرار نداده و هیچ فرمانی و هدایتی به مثابه سند مستند، در زمینه وجود ندارد، چون امام در هر فرمان خود به مریدان و پیروانش هدایت میداد که به راه و روش و سنت های مرسوم آبا و اجداد تان ، صادق و ثابت قدم بمانید. به گونه مثال در فرمانی که به عنوانی **پیر سید مرسل،** در **ماه ذی القعده سال** ۱۳۲۵ هجری مطابق ماه حنوری **سال ۱۹۰۸م**، ارسال داشته چنین ارشاد فرموده است : « شما دوستان مولا، در راه و رسم پدران و پیشینیان خود ثابت قدم بوده و همه برادران دینی باید به گونه یکدلی و یک جهتی با هم رفتار نموده و با طن و ظاهر تان را با اخلاص و محبت مصفا داشته باشید. پیشینیان خود را بخاطر داشته باشید و همواره مورد احترام و اکرام قرار بدهید و دین قدیم و قویم گذشتگان تان را پایدار نگهداشته و آنگونه که برای شما فرمان داده ام مورد احترام و اکرام قرار داده ، آنگونه که ایشان آن را پایدار و ثابت نگهداشتند، نگهدارید و در راه و رسم تان ثابت قدم بمانید و همه برادران دینی به گونه یکدل، یک صدا و همصدا و همنوا و با یک جهتی زیبا رفتار کرده باطن و ظاهر خود را به اخلاص و محبت ، با صداقت و ایمانداری خدمت گزاری سرکار تان، یعنی امام زمان ، نگهدارید و در راه راست و صراط المستقیم درست و متین قدم گذارید ، آنگونه که آنها پیموده بوده اند.»

اما مشنری سبز علی و داعی سید پنیر بدخشانی در سفر های خدمت گزارانه شان در اکثر مناطق اسماعیلیه نشین سرزمین بدخشان مردم را به آن دعوت نمودند، که گویا باید از رسوم و عنعنات قدیم و باستانی و مانای پیر ناصر خسرو که بنیان گذاشته بود، دست کشند، درست نبوده و من بعد امور مذهبی را به طریقی که در هندوستان مروج است انجام دهند، می خواهم بگویم که این اقدام و اراده پیر سبز علی سبب اختلاف ها و انشعاب ها و مناقشه های مذهبی در بدخشان گردیده و دستگاه حکومت آن دوره در بدخشان از این وضعیت به میان امده خیلی ها ماهرانه استفاده کرده ، هم شماری از پیر ها را به اتهام **« جاسوس امپیریالیسم بودن شان در میان پیروان و مریدان»** حذف فزیکی نموده و شماری از پیروان شان را که افراد کم سواد و بیسواد بودند نیز ، هم به جرم اسماعیلی بودن شان مورد پیگرد قرار گرفته شکنجه شدند. جنجال ها مناقشات مذهبی که از این نو آور ی و گویا نو آوری های به میان آمده بود، الی سال ۱۹۳۲ م، جریان داشت. بعد سپری شدن مدتی چند، از بازگشت مشنر یسبز علی به دربار امام زمان حضرت امام سرکار سلطان محمد شاه و ارایه گزارش پیرامون وضع ایجاد شده در میان جماعت بدخشان، مراسم تشریفات مردم و جماعت بدخشان ، حضرت امام فرمان شان که در سال ۱۳۴۲ هجری مطابق ماه مارس سال ۱۹۲۴م، عنوانی پیر سید مرسل هدایت داده بود که این چنین مرقوم شده است: « دستورالعملی که محب صادق الولا ، مشنری سبز علی با آن صداقت کیش سید مرسل و سایر امر برداران در شیوه تعلیم و اموزش جماعت و ترویج مسایل مهم و ارزشمند دینی و مذهبی به شمول مراسم تشریفات مذهبی ، دینی و دنیوی هدایت داده است ، بدان طریق رفتار نمایند و بعد وفات فرد و یا شخص، چراغ را باید روشن کنید و دعا را مطابق نسخه ای که با وصول و حصول فرمان شرف انفاذ خواهد یافت، بخوانند. و مزید بر آن تعلمیت قرآن را در هر منطقه ای و کشوری که تا کنون مروج و مرسوم بوده است، مورد اجرا قرار داده و دعوت بقا را نیز برگزار کنند. لا کن با کمال طهارت ظاهری و باطنی و دیانت نیک و مصارف کم و میانه بر خلاف تشویقات مشنری سبز علی سنت اجدادی و قدیمی مراسم

تشریفات مذهبی سنت **« چراغ روشن»** را که به گونه رسمی از جانب امام هدایت داده شده بود و مجوز دانسته است، که مورد خوشنودی جماعت و امام هم گردیده به گونه زایدالوصفی مورد استقبال قرار گرفته بود، الی سال ۱۹۳۲م، مراسم **« چراغروشن»** مانند سایر امور مذهبی به گونه مخفی انجام داده می شد و مورد برگزاری و اجرا قرار میگرفت.
در ماه اگست سال ۱۹۳۲م، هنگامی که شیرین شاه ، شا تیمور بنیانگذار حقیقی جمهوری تاجیکستان به منطقه بدخشان آمده بود، یک دسته از روحانیون متنفذ شغنان که از خویشان و تباران نزدیک او بودند، با سردار خواجه باقر شاه به حضورش رهیاب شدند و با پافشاری زیاد، تقاضا و تمنا نمودند که انجام مراسم تشریفات مذهبی را به گونه آزاد و آشکارا اجازه فرمایند تا برگزار شوند. شیرین شاه شاه تیمور که در آن زمان منشی کمیته مرکزی حزب کمونست تاجیکستان و عضو هیأت رهبری ریاست حزب کمونست اتحاد شوروی سوسیالستی بود، و مزید بر آن یک سیاست مدار آگاه بود و مرد خردمند، به تاریخ سنت های مذهبی قوم و مردم خود ادای احترام و اکرام بزرگ قایل بود، به اشخاص یاد شده که حضورش رفته بودند به گونه رسمی و کتبی اجازه داد و فرمود تا ا زمیان خود به اتفاق آرا یک تن را منحیث خلیفه**« همکار روحانی پیر»**، انتخاب کنند و عنعنات و رسوم دینی خویش را مانند پیشینیان شان انجام دهند. در نتیجه آنها علی مدد شاه ابن هدایت شاه را منحیث خلیفه خویش انتخاب نموده اجرای مناسک مذهبی مراسم تشریفات مناسک مذهبی **« چراغروشن»** را جهت صلاحیت برگزاری به موصوف واگذار نمودند. در سال های ۵۰ و ۶۰ با زیکبار دیگر ، آنهایی که در سردمداری حاکمیت سیاسی بودند، و صلاحیت برنامه ریزی را برای پیشبرد مزاسم مذهبی را هم در اختیار داشتند، که در آن زمان آنها را به نام خلاف دینان یا دیگر دینان، **« کمونست های منتظم مسایل مذهبی»** یاد می کردند، کوشش می کردند تا در زیر پرده مبارزه غیر دین باورانه شان ، نقطه اساسی برنامه عملی نه شده نو آوری های مشنری سبز علی عاشق علی را برهم زده و به عوض آن تنها نماز دسته جمعی با تسبیحات را در همه حدود و صغور بدخشان ، حاری نمایند. خوشبختانه این بار هم چراغ چشم آنها را خیره کرد و کار کرد های شان را به پرتگاه تاریخ انداخت. این بود مسایلی که به گونه اختصار پیرامون تاریخ پیدایش ، تحول ، انکشاف و گسترش مراسم تشریفات مذهبی ماندگار **« چراغروشن»** ، و **« چراغنامه»** در میان اسماعیلیان آسیای میانه و بدخشانات .
هدف اساسی و بنیادین مراسم تشریفات سنتی **« چراغروشن»** ، پرورش، ستایش و پرستش روح و روان انسانی است. بر اساس آموزش، تعلیم و تعلم، داشته ها و انباشته های دینی، مذهبی و فلسفه آریایی ، همه انسان ها در زندگی دنیوی ، جسمانی ، زمینی ، روحانی و آسمانی شان ، دو بار در گهواره می خوابد: نخست هنگامی که چشم به جهان می گشایند الی زمان بهره ور شدن ا زنفس سخنگوی که همواره به پرورش جسمانی در قدم نخست نیازمند بوده و احتیاج دارد، تا دست و پا و همه اندام او به شمول قد و قامتش موزون به ساختار گرفته و شکل پذیر شود. این حال معمولن الی سن سی سالگی ادامه پیدا می کند و آهسته آهسته طفل نوزاد را برای پذیرفتن آثار نفسانی و نفس ناطقه آماده می سازد تا سرود خوش آهنگ **« له له ئیک»** که سرود مقدماتی خیر مقدم و خوش آمدید است ، پذیرا شود. شنیدن آهنگ و موسیقی ارام و موزون که واژه گویشی و اصطلاحی موزون برای آفرینش اسایش نوزاد و رفتن به خواب آرام و آسوده است، هر مادر عزیز و مهربان طفل را با گرفت غذای معنوی و روانی ، وادار نموده و مورد تشویق و ترغیب اوایی قرار میدهد که در حقیقت آفرینش میلودی در ذهن و روان طفل نوزاد است ، همواره من حیث نماد خاطره ها در ذهنش باقی می ماند. به هر اندازه ای که طفل بزرگتر می شود، بر بنیاد همان نفس سخن گویش بر نفس حسی غالب میگردد و مرحله انکشاف معنوی انسان آغاز میگردد و الی آخرین لحظه زندگی اش انکشاف می یابد.
در دوام حیات ، نفس سخنگوی مرحله به مرحله نیرومند تر و قوی تر و بر عکس نفس حسی همانقدر کاهش می یابد و در نهایت روزی فرا می رسد که این جفت به حالت طبیعی ناگزیر هستند مطابق خواست ، ماهیت و هموبت طبیعی انسانی ، ا زهم جدا شوند. یعنی جسم و روح، تن و جان ا زاعتدال طبیعی خود که آن سبب زندگی تغییر پذیری انسان است، خارج می شود. حکیم ناصر خسرو این نکته را اینگونه توضیح و تفسیر می کند: « فنای حسد و حسمانی آن است که هر طبیعت از چهار عنصر و طبایع آغازین، خاک، باد، آتش و آب به میان آمده و دوباره به اصل خویش باز گردند، و ما مر باز شدن ایشان را فنی جسمانی و جسدی گفتیم.» **«برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۳۳۳»**
یعنی تا وقتی که همآهنگی این چهار طبع پایدار است، جسم به حالت درست خویش بر اثر نفس زنده است « باز شدن طبع هر یک به اصل خویش همی گواهی دهد که نفس نیز به اصل خویش باز گردد، چون جسد نادان به اصل های نادانی خود باز گشت و هر چیزی که به اصل خویش باز گردد، قوی تر شود و نه ضعیف تر. پس درست شد که نفس در آنوقت به قوت غایی خود می رسد که از جسد جدا گردد. پس درست کردیم و درست گفتیم که جسد فانیست و نفس باقیست.» **«برتلس**

اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۳۳۳»

یعنی جسد چون کالبدی است، که توسط آن نفس انسانی به کمال نهایی خویش می رسد و باید گفت که به حدی می رسد که دیگر به جسم احتیاج ندارد و آنرا ترک می کند و زندگی روحانی و معنوی خود را که ابدی و باقیست، آغاز می نماید. چون نظر به گفتار حکیم ناصر خسرو: « غرض آفریدگار عالم از آفرینش این موجود سخن گوی و اندیشمند است که عبارت از مردم است. و چون این مردم در ذات خود یک صورت جسمی است و روحی است ، با نفس سخنگوی با هم بوده و باز مرگ سبب جدایی ایشان و جدا شدن شان از همدیگر می شود و دلیل بر این دارد که غرض آفریدیگار از این عالم ، این صورت جسمی بود که ویران شونده و ا زمیان رونده است، اما سیرت و صورت دیگر است که با میانجی آن صورت جسمی تمام شد و به صورت فعلی و ساختار کنونی صورت انسانی حاصل آمد. » « **اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۲۳۹»**

با در نظرداشت مطالب گفته **آمده** ، روح برای سفر کردن به عالم ارواح و جا گزین شدن در« فردوس برین »، نسبت هر شخص متوفا چند فرضیه مهم را باید انجام داد:

۱. خلیفه، ملا، شیخ و یا هر فرد دیگری که نزد بیمار نشسته است، از وی می پرسد که آیا کسی از شما و شما از کسی قرضدار هستید یا خیر؟ چون بر اساس اخلاق حمیده انسانی و هدایات و ارشادات مستدام دینی ، هر فرد کوشش می کند که هیچگاهی بدهکار کسی نباشد تا در روز قیامت مورد باز پرس قرار نگیرد و روحانیت اش خدشه دار نشود. معمولن بیمار پاسخ می دهد، **« نه من به کسی و نه کسی من بدهکار است ، بجز آنکه من در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی بدهکار هستم، که هیچ گاهی شاید آن را نتوانستم و شاید نتوانم ادا کنم و بپردازم و یا خواهم پرداخت.» .** بعد ملا یا خلیفه « **دستیار و همکار روحانی پیر»،** بر سر و روی بیمار که در حال جاندادن است ، سوره **« یاسن شریف» ، « تبارک»،** و سایر جزوه ها و پاره ها را از متن و سیاق قرآن شریف می خواند، یخن لباس جانش را پاره کرده و قفس سینه اش را آزاد می کند.

۲. بعد جان دادن جسد مرده را روی صوفه، یا برنده بطور متوازن راست می کنند و جسدش را با تکه سرخ می پوشانند. بانوان و دوشیزه گان اعم از اعضای خانواده و هم وابسته به خانواده های خویشاوند و اقارب دور و نزدیک بر بالای جسد، گریه و نوحه سرایی می کنند و باز هم همان سرود **« له له ئیک»** ، را با آهنگ موزون و بلند اما با میلودی دیگر که نوحه گونه است، گریه کنان می خوانند که خیلی غم انگیز و متأثر کننده است.

۳. بعد ختم این فرآیند جسد مرده را شست و شو می کنند و به آن کفن می پوشند و روی نردبان قرار میدهند چون یگانه وسیله برای استفاده است و دو شاخچه را از درخت بید می برند و به شکل کمان از طرف سر و پای مرده ، به نزد بان و پای مرده وصل می کنند که در حقیقت شکل گهواره را به خود می گیرد و بعد تکه سرخ را پوشانده و بعد آن بر روی جسد یک تخته شال را هم میگذارند. بعد آن تابوت را ا زخانه بیرون نموده به اندازه هفت قدم دور تر از خانه بر زمین میگذارند و به دنبال آن مطابق رسم و رواج اسلامی نماز جنازه را می خوانند. بعد از ختم خوانش نما زجنازه که فرض کفایی است، تابوت را روی شانه ها گذاشته به منزل آخری و اصلی **« آخرت»،** برده و مراسم تدفین را به سر می رسانند و آن نوده های درخت بید را که به اندازه قد و قامت جسد مرده بریده بودند، مطابق به اندازه آنها برای جسد مرده، قبر می سازند.

یک جا با آن نوده هایی که برای ساختن **« گهواره خاک»،** استفاده شده بودند به شکل چهار گوشه یا به گونه چلی پا، شکسته و روی قبر میگذارند و خاک را بر بالای آنها توده نموده ، پر می کنند. از آبی که در آن جسد را شست و شو داده بودند، یک گیلاس از آن را بر سر خاک می آورند و به گونه دورانی بر روی قبر پاش میدهند و پیاله را با سنگ بر روی قبر می شکنانند و آن آب را به نام **« آب طهور»** یاد می کنند و می گویند که این همان سنت قدیم آریایی است که مطابق آن روح و روان مرده از زندگان بواسطه آن آب پاک جدا می شود و به عالم بالا شتابان روانه می شود و می پیوندد. از این جا است که بعد از وفات آدمی می گویند که **« پیمانه اش پر شد»،** و پیمانه عمر چون پر شود، کالبد و جسم بیجان او که پیاله شکل و گونه نمادین و تمثیلی آن است، بر زمین افتاده می شکند و آب ریخته بر زمین دیگر جمع نمی شود.» **(برنارد . ب.ب. و برتولد برشت، ترکستان در عهد یورش مغل ها ، ۱۹۶۳م)**

به این معنا حکیم عمر خیام فرموده است که : **« جسم تو پیاله و شرابش جان است .»** . به تعبیر اسماعیلیان ، این آب نماد و تمثیل همان شراب طهور است که در قرآن شریف از آن ذکر به عمل آمده است و به هر بنده مومن و مسلمان که بنا بر اعطای فیض الهی ، بهشتی می شود، حور و غلمان او را در بهشت، شراب سرمست و مسرت بار می نوشانند. در صورتی که اسماعیلیان به این باور نبوده و شاید این ادبیات را از سیاق کتب و اسناد و مدارک سایر برادران مسلمان شان که در میان آنها هستی داشته و از کتب و آفریده های امور دینی ، داشته ها و انباشته های فکری شان مستفید شده اند، بازتاب داده و

تعبیر و تفسیر اسماعیلیان از دوره خلافت فاطمیان، نزاریان سوریه، ایران، دوره ناصر خسرو و دوره آقا خانی ها تا همین اکنون به گونه علمی، منطقی و فلسفی بوده و همواره مطابق شرایط زمان و مکان بروز می شود و نو تر میگردد، زیرا بر اساس فرموده خداوند تبارک و تعالی : **« مومنان در باغهای پر نعمت (۴۳) بر سریرها در برابر همدیگر می نشینند (۴۴) با جامی از باده ناب پیرامونشان به گردش درمی آیند (۴۵) باده ای سخت سپید که نوشندگان را لذتی خاص می دهد (۴۶)نه در آن فساد عقل است و نه ایشان از آن به بدمستی و فرسودگی می افتند (۴۷).»**

این سنت و عنعنه قدیم و باستانی و همچنان موجودیت قبرستان سکایی ها، اجداد پامیری های کنونی که قدامت تاریخی چهار الی پنجهزار ساله دارد، نشان میدهد که این مردم از آغاز تا امروز همواره مرده ها را در خاک دفن می نمودند و عادت زرتشتیان بعد آن که مرده های خویش را می سوزاندند یا به بالای دخمه ها و قله های کوه برای طعمه لاشخوران، جهت خوردن میگذاشتند، برایش بیگانه بوده و هیچگاهی در بدخشان مروج نبوده است.

۴. در سه شبانه روز مراسم ماتم داری در شامگاهی بعد از روشن کردن چراغ**« مقدس»** سنتی در بالای آتشدان، مراسم مدیحه خوانی **« مداح خوانی»**، برگزار میگردد که آن نیز **« مقدس»** بوده و حایز معنی و مفهوم ویژه است چونکه در آن ستایش و نیایش خداوند تبارک و تعالی ، شش پیامبر صاحب کتاب و اول العزم ، امامان معصوم، امام حاضر و ناظر، صورت می گیرد. چنین است در مجموع مراسم تشریفات سنت **« چراغروشن»** که به نام دعوت ناصر خسرو هم یا دعوت « چراغ روشن» یاد می شود. به گونه فشرده و فشرده باید گفت که هدف اساسی این مراسم خیلی ها مهم، بینش روحانی و تاریخی آن است که روح از بدن جدا شده را که در طی سه شبانه روز در محوطه خانه باقی است برای عزم سفر کردن به اصطلاح مروج سنتی **به « اسمان»** ا زعالم ناسوت به عالم ملکوت یا به دیار نور جاویدان ، به آفرینش و مقا ابدی خویش ، رهسپار میگردد. بر بنیاد اندیشه های قدیمی و سنتی آریایی و بینش فلسفی بعدی کیش و آئین اسماعیلی آدم در کلیت خود، من حیث بهترین و اشرف آفرینش متشکل است از سه مولفه **: معدن، نبات و حیوان.** یعنی دارای روح جمادی، نباتی و حیوانی. این دیدانداز از دوره های خیلی ها قدیم آریایی هم قدیم تر و به مرحله ابتدایی هند و اروپایی مربوط است که در آن دوره نیز همین اندیشه تقسمات سه گانه عالم و مبتنی بر آن **« تقدیس»** عدد سه مروج بوده است و در محیط و منطقه پامیر اکنون هم به همان شیوه زنده و باقی مانده است. راجع به این نکته دو تن از پژوهشگران مشهور تاریخ زبان ها و فرهنگ هندو اروپایی، نیز ابراز نظر مبسوط و موزون نموده است که عدد سه در بینش و تصور هندو اروپایی دارای معنای مقدس بوده و معمولن شمار واحد ها ی مهم سنتی و اسطوره شناسی را معین کرده و بر ملا می سازد. اهمیت ویژه عدد سه، در دیداندازو تصورات اسطوره شناسی هندوئیزم و به ویژه هندو اروپایی قدیم در سه گانگی قدیم **« تثلیث»** جهان و متناسباً در تقسیم درخت جهان به سه قسم**« جهان بالا»، « جهان میانه»، و « جهان تحتانی»** و زیرین است که به آن همه موجودات زنده تناسب دارند و مطابق این سه مولفه ، جهان تقسیم بندی می شود. **«برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۹۸ »**

فلسفه اسماعیلی ادامه این اندیشه کیهان شناسی قدیم است که بر بنیاد آن عالم صغیر گفته می شود. از این نگاه ترکیبش به عالم کبیر یعنی طبیعت و کائنات شباهت و مطابقت دارد . یعنی آنهم از این سه جز ترکیبی، شکل گرفته و بر اثر روان آسمانی **« یزدانی»** و الهی زنده و سخنگوی باز حوینده عقول می شود، که یک مدتی معین در روی زمین زندگی می کند و بعد از رسیدن به کمال جسمانی و روحانی نقش جزوی او جهت وصل شدن به نفس کلی، تن خاکی را ترک می کند و روانه عالم بالا یعنی عالم ملکوت می شود تا در آن جا خوشنود و آرام و شادمان باشد. زنده گان باید به آن پیوند معنوی و روحانی داشته باشند و همواره **« تقدیس»** ارواح را پاس داشته باشند که ثبوت عالم روحانی بر این مدعا شاهد دقیق است. ا زاین نگاه انسان چون ترکیبی از مرکبات از جسم و روح ، یعنی ساختار مادی و معنوی است. بنا بر این در زندگانی این دو اصل لازم و ملزوم هم اند. ولی باز هم جهت معنوی و روحانی همانا بر احتیاجات مادی نفسانی ، افضل و برتر شمرده می شود، زیرا عالم موجودیست روحانی که با این ویژگی و خصوصیت خود ، از همه مخلوقات زنده دیگر فرق می کند چون عالیترین و کاملترین نوع آفرینش یزدانی پنداشته می شود. در کتاب اوستا آمده است که : « .... ما می ستائیم روان مردان و زنان پاک دین و دیانت را ، آنانی که وجدان نیک شان برای کامگاری و پیروزی آئین زرتشتی می کوشد* خواهد کوشید یا کوشیده است.».

یعنی چراغ مقدس وسیله ایست که میان جهان انسان و عالم ارواح رابطه گسست ناپذیر ، برقرار می کند و از این سبب ما را لازم است که آن ا زهرگونه گزند روزگار و باد جهالت ایمن بداریم، تا چشم بصیرت ما همیشه بینا و روشن باشد.

فشرده ای پیرامو ن هستی سید سهراب ولی مشنری « مبلغ» اسملعیلی : سید سهراب ولی در سرزمین ایران کنونی که در آنزمان از دیدگاه جغرافیای سیاسی جز خراسان کبیر بود، و از ایران امروزی بعنوان یک کشور مستقل هنوز نامی بر سر زبان‌ها نبود،چشم به جهان کشوده است. روایت است که گویا در سن پنج‌سالگی بیمار می‌شود و درعالم رویا یک شخصیت روحانی در نبود وجود جسمانی به سید سهراب ولی قرین شده و برایش اظهارمی‌کند که طبیب جسمانی و روحانی شما در سرزمین کوهستانی بدخشان که دارای کوه‌های شامخ،دریاهای خروشان، آبشارهای زلال، دشت و دمن پهن، طبیعت گوارا و شفا-بخش، مردمان صاف‌دل، فرهنگ‌دوست، باصداقت و ایمان، باقول‌وقرار، معتقد و باورمند و انسان‌سالار،قرار دارد. سید سهراب ولی مادامی‌که به سن بلوغ می‌رسد، مبتنی بر رویاهایش مصمم می‌گردد تا سرزمین اصلی‌اش را ترک گفته و با شخصی موسوم به حیدری که به گمان اغلب اسم مستعار بوده و بحیث خادم سید سهراب ولی انجام خدمت می‌نموده، رهسپار کشوری می‌شود که اکنون افغانستان، یاد می‌شود. بعد از آن رهسپار منطقهٔ جُرم بدخشان به ویژه درهٔ یمگان رسیده و خدمت-گزاری و ملازمت آستان حجّت خراسان و سرزمین ادب‌پرور بدخشان، سید شاه ناصرخسرو، آن حکیم و دانشمند زمانه‌ها شرفیاب می‌گردد. موصوف در درهٔ یمگان زیر پرستاری حکیم دانا و طبیب معنوی، ناصر خسرو، شاعر و فیلسوف عصرهاقرار می‌گیرد. با رسیدن به کلبه و کاشانهٔ سیدنا از صحت و تندرستی کامل برخوردار گردیده و به مطالعه، تحقیق و خوانش آثار و آفریده‌های پیر مشغول می‌شود که منتج به نگارش صحیفه‌های بزرگ: "۳۶ صحیفه در عقاید دینی،علم یزدانی و آفاق و انفس" می‌شود. ایشان بعد از انجام خدمات شایان در آستان پیر ناصرخسرو، کار و فعالیت‌اش در امرتبلیغ و ترویج ماهیت اساسی عقیده و باور دینی کیش و طریقهٔ شیعه امامی اسماعیلی، به اخذ مقام و مرتبت ماذون اکبر که اصطلاح ویژه‌ای است در سلسلهٔ مراتب کیش اسماعیلی، از طرف پیر بزرگوار مفتخر می‌شود. سال وفات سید سهراب ولی در اسناد و مدارک دست‌داشته موجود نبوده و تنها آنقدر معلوم است که موصوف بعد از وفاتش در منطقهٔ جُرم بدخشان دردرهٔ یمگان در دهکدهٔ موسوم به اُشنگان مدفون گردیده است. قابل یاد آوری است که یکی از ویژگی‌های زندگی خانوادگی بابا و اجداد سید زمان‌الدین "عدیم" این بوده است که همواره در مناطق مختلف جهت خدمت دینی و عقیدتی به انسان‌ها و دنیای اسلام به لباس درویشی، قلندری و ملنگ منشانه سفر نموده و حقیقت دین و عقیده را تبلیغ و ترویج نموده و در تفکیک دین‌دوستان از دین ستیزان نقش رسالتمندانهٔ شانرا ادا نموده‌اند. زمانیکه هنوز از کشورکشایی‌های امپراتوران جهان نامی نبود، خطهٔ قطغن و بدخشان همواره درآتش اختلافات حاکمان و سرداران نظام و سیستم حکومت‌های ملوک‌الطوایفی می‌سوخت. خوانین و حکام در هر منطقه‌ای که از حاکمیت برخوردار بودند، بر متابعین خودظلم و استبداد را روا می‌داشتند. خانه‌جنگی‌های قومی همواره جریان داشت. اقوام قویر ضعفا به تاخت و تاز می‌نشستند و آنها را مورد تاراج قرار می‌دادند. در حقیقت امر یک انقلاب گروهی و قومی با شدت خود جریان داشت. چنین حالات باعث فرار بسا افرادبادانش و شخصیت‌های روحانی می-گردید. از آنجایی که اخلاف "عدیم" در چنین اجتماعات پر از دشواری‌ها زندگی بسر می‌بردند، گزند حوادث و ناملایمات روزگار آنها رامتأثر می‌ساخت، و بر بنیاد چنین مسایل مجبور به ترک خانه و کاشانهٔ خود گردیده و به مناطق پرامن‌تر، مانند شغنان، اشکاشم، زیباک و واخان، قصد سفر می‌کردند. آنها درمسایل سیاسی- اجتماعی مردمان مداخلت نداشته و همواره در گوشه نشینی معقول و فارغ از هرگونه دسایس دسیسه‌بازان به دعا و ثنای باورمندان و پیروان شان می‌پرداختند. ازدغدغهٔ و کشمکش-های زمانه Tخویشتن را بدور نگه می‌داشتند و به شیوه‌های درویشی وبی‌طرفی، بحیث سادات منطقه نه تنها زیست داشتند، بلکه اسباب تنویر محیط پیرامون رابا معرفت خویش، فراهم می‌ساختند. درسال ۱۳۰۰ هجری قمری، حکومت‌های ملک-الطوایفی قطغن‌زمین و بدخشان الی مرزهایپامیرات تار و مار گردیده و هر دو طرف دریای آمو زیر سلطهٔ امیرعبدالرحمان خان قرار گرفت. حدود درواز که دو طرف رود جیحون - دریای آمو واقع است زیر تسلط امیربخارا قرار گرفت. اماهنوز هم مردمان مناطق یادشده در حقیقت امر تحت فرمان دو پادشاه قرار داشتند و ازهر دو طرف فرامین و هدایات بدست می‌آوردند. مادامی‌که امپراتوری روسیه به رهبری نیکولای روس با لشکر خود از راه فرغانه داخل فلات پامیر شد، دریای آمو اعتبار خط مرزی را پیدا کرد که در نتیجه ساحل شرقی آن مربوط به امیر بخارا شد، و از منطقهٔ پامیر الی منطقهٔ درواز به شمول ساحل غربی آن به حکومت شاهی افغانستان تعلق گرفت. تزارروس با وصف آنکه ساحل شرقی رود جیحون را در ظاهر امر به حکومت بخارا واگذار کرد،اما فرماندهندگان نظامی‌اش با عساکر محدود خود در ناحیهٔ شغنان باقی ماندند و بعدازگذشت چند سال منطقهٔ مذکور را الی پامیر بطور کلی به تصرف خود در آورد. بعد ازبوجود آمدن شوروی، نسبت به وجود آمدن شرایط جدید، خانوادهٔ سید سهراب ولی این تغییراترا بر وفق مراد خود و اسلاف خود ندانسته و گویا جهت حفظ و حراست عقیده و باورهایدینی‌اش به ترک دیار اصلی خود، اقدام نموده و داخل خاک حکومت شاهی افغانستان،میگردد. بمنظور سپری نمودن مراحل ابتدایی زندگی، در دهکده‌ای موسوم به دهمرغان، ناحیهٔ شغنان بدخشان، مسکن‌گزین می‌شود. اما محیط پیرامون آنجا از نقطهٔ نظرزیست برایش چندان خوش به نظر نمی‌رسد و تصمیم می‌گیرد تا به آستان شیوه که از نقطهٔنظر

اقتصادی و مالی تمایز نسبی داشت، رهسپار گردیده ودر آنجا مسکن گزین می‌شود. فشرده اینکه روزگار همواره بر خلاف تمایلات آنها بوده است.

"من، امام سلطان محمد شاه، از طریق نامه هذا، سید منیر فرزند سید محمد قاسم بدخشانی را که سی و هفت (۳۷)، سال عمر دارد، با تصویرش که بازتاب‌دهنده هویت موصوف بوده و نیز گوشه‌ای از این نامه را مزین ساخته است، به حیث نماینده باصلاحیت خود، به مناطق سند، بلوجستان، و منطقه "ماکران،"من من حیث مبلغ و مشنری در امر دعوت اسماعیلی، می‌فرستم و همکاری هرچه بیشتر از پیش جماعت و باورمندان را در زمینه مطالبه دارم." (کراچی، ۵ ماه می، سال ۱۹۲۰م.)

مشنری سید منیرالدین فرزند سید محمد قاسم متخلص به "بدخشانی"، (۱۹۵۷-۱۸۸۲م.)درسال ۱۸۸۲م.، در دهکده روشان- شغنان بدخشان افغانستان دیده به جهان کشوده است. موصوف در میان قوم و مردم خویش به نام سید منیرالدین بیشتر و بهتر شناخته شده است. پدر بزرگ سید منیر بدخشانی، سید محمد قاسم که یکی از شخصیت‌های با علم، دانش، عرفان و فرهنگ زمان و مکان خود بود، از بازماندگان خانواده شخصیت روحانی، صاحب صلاحیت علمی و عرفانی، داعی دوران خود در میان جماعت آسیای میانه، عارف بی‌بدیل، سید سهراب ولی می‌باشد. سید سهراب ولی در زمان خود، من‌حیث کارمند عقیدتی، مشنری و آموزگار حکمت،علم و عرفان معنوی و باطنی به بسا کشورهای جهان، به ویژه کشورهای آسیای مرکزی و جنوبی، جهت تبلیغ، ترویج و تحقق عقیده و باور باطنیان، سفرهای زیادی داشته است. کارکردهای ماندگار او به گونه‌ای بوده است که تا امروز اماکن مقدسه، آستان‌ها، و زیارتگاه‌های خیلی‌ها معروف و مشهور به نام این شخصیت ماندگار و بی‌بدیل، نه تنها در میان پیروان عقیده و باور اسماعیلیان مناطق پامیر جمهوری تاجیکستان، بلکه در میان سایر اقوام و مردمان با ورهای ناهمگون کشورهای ایران، افغانستان، پاکستان، ترکستان تاریخی یا شنکیانک امروزی به ویژه، تاشقرغان، اویغور و کاشغر جمهوری خلق چین، از احترام و اکرام قابل وصفی برخوردار است. باید اذعان نمود که در مورد نظام خانوادگی، و ساختار و تشکیلات و بافت اجتماعی سید منیر بدخشانی معلومات چندانی در دست نیست و به هر منبع و مرجعی که سر زدیم تا بیش‌تر، خوب‌تر و دقیق‌تر و علمی‌تر و مستندتر، در مورد شخصیت فردی و خانوادگی موصوف بنویسیم، طورشاید و باید کامگار نه شدیم، زیرا حتی منابع، سرچشمه‌ها، نهادهای پژوهشی غنامند وابسته به اسماعیلیان، به ویژه انستیتوی مطالعات و پژوهش‌های اسماعیلی لندن، نیز چیزی را در زمینه تا هنوز در اختیار باورمندان نگذاشته است که اسباب اتکای علاقه‌مندان این عرصه را فراهم ساخته بتواند. تنها گفته می‌شود که دانشمند گران‌قدر، دکتور سید جلال بدخشانی که یکی از پژوهشگران نهاد یاد شده می‌باشد، در زمینه نگارشی دارند که با تأسف فراوان در آرشیف و داشته‌های قلمی و الکترونیک کتابخانه انستیتوت اسماعیلی، نیز موفق به دریافت آن نه شدیم. سید منیر بدخشانی، شخصیت روحانی، مشنری حقیقت و راه حقانیت، وافی دین محمدی و پیرو کیش و آئین باطنیه، که تا کنون لذت فهم عرفانی و دانش عقیدتی‌اش در فکر و ذکر باورمندان‌اش که اکثراً در مناطق سند، بلوچستان، علاقه‌جات شمال پاکستان مانند، چترال علیا و سفلی، لگت، هونزا، کریم آباد، غزر، اوچ، گاهکوچ و سایر دهکده‌های خورد و ریزه زندگی به سر می‌برند، زنده و ماندگار است. بر اساس اسناد و مدارک دست‌داشته دانسته می‌شود که آبا و اجداد سید منیر بدخشانی، یک زمانی از سرزمین خراسان به ویژه (ایران کنونی)،به مناطق پار دریا آمده و زندگی شان را در آنجا تا زمانی به پیش برده‌اند و بعدها روی دلایل معین و نامعین،به مهاجرت‌ها، و پناهگزینی‌ها، دست یازیده‌اند که بعضاً جبری و تا حدی هم اختیاری، به ویژه بخاطر، اشاعه، استقرار، گسترش و استحکام عقیدهو باور باطنیه، صورت گرفته است. مادامی که مشنری سبزعلی، به تاریخ ۳۱ماه اکتوبر سال ۱۹۲۳، جهت انجام وظیفه و انتقال پیام حضرت امام سلطان محمد شاه به جماعت آسیای میانه، رهسپار آن دیار گردیده است، در یکی از یاد داشت‌های شان، به ویژه (سفرنامه مشنری سبزعلی)، که به زبان انگلیسی در سایت‌های: "مواریث فرهنگی اسماعیلی"، "اسماعیلی نت"، "و وب سایت انستیتوت مطالعات اسماعیلی لندن"، اقبال نشر یافته است، ذکر شده است که پیر موصوف با یک تن از برادرن سید منیر بدخشانی که من‌حیث موکی (پیر- خلیفه) در ناحیه روشان - شغنان بدخشان جمهوری تاجیکستان ، در آن زمان ایفای وظیفه می‌نموده است، ملاقات کرده است. لطفاً به متن انگلیسی، "مشنری سبزعلی در بدخشان"، مراجعه نمائید.سید منیر بدخشانی در قدم نخست تعلیم و آموزش ابتدایی را در خانه و کاشانه‌ی پدری‌اش به آموزش نشست و بعد، پدر بزرگش موصوف را به آموزش زبان عربی، دری، و تا حدی زبان روسی که در آن زمانه‌ها در قلمرو و حاکمیت زیر تصرف شوروی سابق، خیلی‌ها معمول بود، بیشتر از پیش مورد تشویق و ترغیب قرار داد. بعد آن به تعلیم و آموزش ژرفتر امور اسلامی، عمکرد بر طریقه و عقیده، شریعت، حقیقت، طریقت و معرفت، پرداخت و همه آثار و آفریده‌های ادبا، شخصیت‌های عرفانی و فرهنگی کلاسیک مانند: حافظ، سعدی، عطار، ناصرخسرو، کاشانی، سلمان فارسی، اقبال، حضرت بیدل، قاآنی، کسایی مروزی، شمس، حمید الدین کرمانی، حسن صباح، مؤید فی‌الدین شیرازی، جامی، نسفی، و همه آثار ناصرخسرو، به ویژه وجه دین(هویت عقیدتی، عرفانی و باوری‌های اسماعیلی)، خوان‌الاخوان، سفرنامه و دیگران را خیلی‌ها نغز و ژرف به خوانش گرفته است.سید منیر بدخشانی روزهای نوجوانی و جوانی‌اش را در کشور ایران سپری نموده است، که در آن وقت

به نام ایران کشوری وجود نداشته است، بلکه به نام پارس یاد می‌شد و نام ایران در سال ۱۳٤٥م.، در نتیجه پیشنهاد سفیر کبیر پارس (فارس به زبان عربی) توظیف در کشور آلمان، به ایران مسمی گردید. موصوف در ایران با یک تن از داعیان اسماعیلی موسوم به فدایی خراسانی، (وفات سال ۱۹۲۵م.) معرفت حاصل می‌کند، و تا حدی که شرایط و امکانات دست-داشته آنجا، ورا را یاری رسان بود، از اندوخته‌های خراسانی و سایر شخصیت محیط پیرامون اسماعیلیان، بهره‌مند گردیده است. سید منیرالدین بدخشانی، در سال ۱۸۹۹م.،که١٦ سال عمر داشت، با پدر بزرگش سید سهراب ولی، رهسپار بمبی - هندوستان شد و برای اولین بار توانست در منطقه "وادی"، به دست‌بوسی امام وقت، حضرت امام سلطان محمد شاه برسد. بر اساس استناد برخی از دانشمندانی که در انستیتوت مطالعات اسماعیلی مشغول تحقیقات و پژوهش هستند، اظهار می‌نمایند که کتابی از سید سهراب ولی به نام "الناظرین"، به نگارش گرفته شده است که به ٣٦ صحیفه تقسیم می‌شود. از این سبب برخی‌ها بر این عقیده هستند که گویا نگارش کتاب یاد شده بر بنیاد بینش ناصرخسرو که در اثر "شش فصل"، شان بازتاب گردیده است، به نگارش گرفته شده است. امام بعد از پذیرش سید منیر بدخشانی این چنین هدایت می‌دهد: "شما باید من‌حیث مشنری‌ام در راستای دعوت، انتشار و استحکام کیش و آئین اسماعیلی، به من خدمت گزاری نمائید". این بود که سید منیر بدخشانی بعد از سپری شدن زمان وخدمات معین به امام و به جماعت، در قطار مشنری‌ها، و داعیان معروف، صادق، و باعاطفه قرار گرفت.موصوف بر اساس هدایت امام، نخستین شخصیت روحانی و عقیدتی بود که از مناطق، هونزا، چترال، گلگت و کشمیر دیدن بعمل آورد و فعالیت‌های خیلی مؤثر و ماندگار را در مناطق یاد شده به سر رساند. بر اساس کارکردهای نهایت مؤثرش، امام سلطان محمد شاه، موصوف رابه مصر، عراق، و یمن، فرستاد تا بتواند دست‌نویس‌ها و نسخ خطی آثار و آفریده‌هایی را به جستجو و پژوهش ژرف‌تر نشیند که در مورد کارکردهای فاطمیان، کیش و آئین اسماعیلیسم، به رشته تحریر در آمده بودند. بدخشانی توانست که پژوهش گسترده‌ای را در زمینه‌های پالیسی‌های اداری و نظام حکومت‌داری اسماعیلیان و سایر اسناد و مدارک مورد نیاز را با خود به هندوستان انتقال داد، که خیلی‌ها مورد پسند و مسرّت امام سلطان محمد شاه، قرار گرفت.

سید منیر بدخشانی، در سال ۱۹۱۲م.، من حیث عضو اصلی دفتر مرکزی موسوم به "دفتر رسالت کاری برای بمبی"، که بعد به "کلوب احیای مجدد و آفرینش"، مسما گردید، من‌حیث آموزگار زبان و ادبیات فارسی- دری برای واعظین و مشنری‌های کشور هندوستان و مناطق همجوار ایفای وظیفه می‌کرد. سید منیر بدخشانی با وصف آنکه یک دانشمند بود، من‌حیث یک سخنور نهایت عالی نیز باعث جلب و جذب فکر، ذکر، ذهن، دل و احساس شنوندگان می‌شد. به تاریخ دهم اپریل سال۱۹۲۰م.، امام سلطان محمد شاه برای یک سفر۲۷ روزه، وارد کراچی شدند. اما قبل از آنکه دو باره به بمبی برگردند، سید منیر بدخشانی را جهت تبلیغ و ترویج امور دینی و عقیدتی، به مناطق، سند، بلوچستان و ناحیه "ماکران"، بخاطر کار جدّی در میان دسته‌نژاد تباری موسوم به "ذکری- ذکریه"، فرستاد و نامه‌ای را هم با محتوی و سیاق زیرین، ضمیمه ساختند تا برای مردمان آنجا برسد و ایشان با سید منیر بدخشانی همکاری دقیق نمایند:"من، امام سلطان محمد شاه، از طریق نامه هذا، سید منیر فرزند سید محمد قاسم بدخشانی را که سی وهفت (۳۷)، سال عمر دارد، با تصویرش که بازتاب دهنده هویت موصوف بوده و نیز گوشه‌ای از این نامه را مزین ساخته است، به حیث نماینده باصلاحیت خود، به مناطق سند، بلوجستان، و منطقه ماکران، من‌حیث مُبَلِّغ و مشنری در امر دعوت اسماعیلی، می‌فرستم و همکاری هرچه بیشتر از پیش جماعت و باورمندان را در زمینه مطالبه دارم." (کراچی، ۵ ماه می، سال ۱۹۲۰م.)امام سلطان محمد شاه جهت شناسایی بهتر و بیش‌تر سید منیر بدخشانی توسط مردم محل و منطقه تصویر شان را نیز روی برگه نامه ارسالی شان برای جماعت و سایرین، نصب فرموده بودند که فعلاً با وصف تلاش‌های خیلی‌ها ممتد، موفق به دستیابی آن نشدیم. به امید اینکه اگر دوستان، خویشاوندان، اقارب و یا سایر پژوهشگران و علاقه‌مندان بدخشانی، دسترسی داشته باشند، بدونتردید با همه ما سهیم خواهند ساخت. امام سلطان محمد شاه بدخشانی را به مسؤلیتی مؤظف ساختند که در آن زمانه‌ها خیلی‌ها دشوار، مشحون از خطرات و از نقطه مادی و مالی کاملاً طاقت فرسا بود. سید منیر در زمینه کاری‌اش با بسا دشواری‌ها سر دچار گردید، اما چون عقیده و ایمان راسخ داشت هر گونه دشواری و شرایط نامساعد محیطی و مخالفین خود را با پیشانی باز، خرد و منطق رسا، مرفوع می‌ساخت. بدخشانی به رسالت کاری و عقیدتی‌اش در مناطق، "توربات"، لسبیله"، "مکران"، " گوادر"، " مسکات"، "پاسانی"، و"اورمادا"، ادامه داد. در نتیجه این گونه کارهای از خودگذرانه، فلسفی و منطقی، توانست یکی از باشندگان سر شناس منطقه "اور مادا، موسوم به کریم‌داد را که دارای پیروان خیلی‌ها زیاد در میان خانواده‌های "ذکری"، به ویژه خانواده‌های عالیجاه دل‌مراد خان سنجر، علی بلوچ، صالح محمد جواد، و عالیجاه نورالدین، که به منطقه کراچی جهت بودوباش مقیم شده بودند، به آئین اسماعیلی در آورد. سید منیر بدخشانی یکی از چهره‌های سرشناس در راستای تبلیغ، ترویج، اشاعه و گسترش عقیده و ایمان باطنی بوده و به نسبت کارهای نهایت مؤثرش توسط امام سلطان محمد شاه، در سال ۱۹۲۵م.، به شرق افریقا فرستاده شد تا کار با جماعت را به پیش ببرد. همچنان در سال ١٩٣٦م.، بار مجدد یک جا با

عالیجاه علی بابی نانجی، من‌حیث هیأت کنترول و بررسی امورعقیدتی و دینی، به شرق افریقا فرستاده شد. سید منیر بدخشان پیر سبزعلی را در کارهای تبلیغات دینی و عقیدتی در بمبئ و کراچی، در میان پیروان و سایر انسان‌های محیط پیرامون شان، یاری و همکاری می‌نمود. بر اساس اقوال برخی‌ها، چنین گفته می شود که سید منیر بدخشانی مشنری سبزعلی را در سفر آسیای میانه، به ویژه مناطق پامیر و بدخشانات، همراهی نموده است. سید منیر بدخشانی، یک مُبَلغ آگاه، دانشمند، و یک اسماعیلی متعهد، وفادار به نظام باطنیه بود. موصوف آنقدر به کارزار تبلیغاتی، مصروف شده بود که حتی زمینه ازدواج برایش مساعد نه شده بود، و الی آخرین مراحل زندگی‌اش من‌حیث یک روحانی متعهد مجرد، باقی ماند. امام سلطان محمد شاه بخاطر کارهای بی‌نظیرش، موصوف را در سال ۱۹۵٤م.، با لقب "مشنری ومبلغ رضاکار متعهد و صادق" مفتخر ساخته و مورد نوازش پدرانه ومادرانه قرار داد. سید منیر بدخشانی، روز پنجشنبه، هشتم ماه اکتوبر سال ۱۹۵۷م.، در شهر کراچی، دیده از جهان فروبست. موصوف به نسبت مصروفیت‌های کاری و تبلیغی، موفق به نگارش کتب نه شده است، اما با وصف آنهم دو اثر خیلی‌ها خوب از ایشان به ودیعه گذاشته شده‌اند که یکیزیر عنوان، "گلدسته فلسفه"، که در سال ۱۹۵۸م.، در شهر کراچی پاکستان اقبال چاپ یافته است، و بر مبنای قول یکی از پژوهشگران اداره طریقه بورد کراچی، در کتابخانه آن نهاد جنساً موجود هست. در منابع نه چندان معتبر و تا حدی خصوصی، اظهار می‌شود که دو تن از شخصیت های دیگری: به نام‌های سید منیر حسین "گیلانی"، و سید حسین "ولی"، که نه تنها اسما و تخلص شان تا حدی با هویت خانوادگی سید سهراب ولی، و به ویژه سید منیر بدخشانی، در قرابت و شباهت خیلی‌ها زیاد هستند، بلکه کارکردهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آنها نیز تا حدی با ویژگی‌های این خانواده دارای همخوانی است، که اینک جهت وضاحت بیشتر و هم کمی به منظور تحلیل و تجزیه زندگی شخصیت‌های یاد شده و هم‌آهنگی خانوادگی میان شان، بهشرح مختصر زندگی شان می‌پردازم: سید منیر حسین گیلانی- سید منیر حسین " گیلانی"، یکی از شخصیت‌های معروف سیاسی و اجتماعی در کشور پاکستان است که زندگی‌اش را در راستای مبارزه برای دموکراسی، عدالت اجتماعی و حقوق انسانی، به ویژه تساوی حقوق زنان، سپری نموده است. موصوف در مقامات بلند پایه دولتی و حکومتی نیز کارکرد هایی داشته است. موصوف بخاطر اشاعه، پخش و استقرار نظام دموکراتیک و انسان‌سالار، چندین‌بار از طریق نظام‌های آشوبگر پاکستان، به ویژه سیستم استخبارات، به زندان افکنده شده است. بعد آن که جنرال ضیأالحق بر سر حاکمیت آمد، برای ملت و مردم پاکستان وعده انتخابات آزاد و دموکراتیک، مطبوعات آزاد، تساوی حقوق شهروندی، تشکیل احزاب سیاسی و دموکراتیک، و ساختار نظام مستقل داوری و قضاوت را سپرد، اما همه مسایل تنها در برگه‌های کاغذ و طرح‌ها باقی ماند، و هیچ کاری در زمینه صورت نگرفت، و به عوض آن نظام دیکتاتوری خشن و مردم‌ستیز به وجود آمد. بخاطرعدم اعتنای رژیم دیکتاتوری نظامیان پاکستان، احزاب سیاسی، ائتلافی را بر خلاف حکومت سازمان‌دهی نمودند، که نقش سید منیر حسین گیلانی در آن خیلی‌ها برازنده و نقش‌آفرین از دید گاه سیاسی بود. از همین سبب بود که سید منیر حسین گیلانی، بازداشت و به زندان افگنده شد. هنگامی که نظام ائتلاف مردمان دموکراتیک در اواسط سال های ۱۹۹۰م.، تأسیس یافت، که از "حزب مردم پاکستان"، حزب " تحریک استقلال"، و حزب "تحریک نفاذ فقه جعفری"، " دسته مسلم‌لیک"، به ویژه دسته آقای قاسم، و "حزب قومی پشتون‌خواه"، تشکیل گردیده بود، سید منیرحسین گیلانی، در امر استحکام گونه‌های هر چه بهتر و دموکراتیک آن، سهم خارق را بدوش داشت. بعدها سید منیر حسین گیلانی، در سال ۱۹۹٦م.، به تأسیس حزب خودی به نام "جبهه دموکراتیک اسلامی"، عملاً اقدام نمود، و همواره بر خلاف نظام‌های دیکتاتوری به منظور ایجاد و استقرار حاکمیت انسانی وعدالت‌پسند، به مبارزه خود ادامه می‌داد. سید منیر حسین گیلانی، با ذوالفقار علی بوتو، میانه‌ای خوبی داشت، از همین سبب بود که با برگشت مجدد بی‌نظیر بوتو، بخاطر ادای احترام به پدرش، میل داشت تا با وی نیز در راستای استقرار حاکمیت دموکراتیک همکاری نماید، اما بعد از مدت زمان معین مشاهدات و بررسی‌ها، خویشتن را از حلقه بی‌نظیر دور ساخت، و هنوز هم به مبارزه خویش درمیان مردمان مناطق سند، بلوچستان، و حیدر آباد ادامه داده و همواره بر خلاف سیاست پاکستان در برابر افغانستان بود، و همیشه سعی می‌ورزید ، مناسبات ایران و پاکستان را هر چه معقول‌تر و بهتر از پیش سازد.

سید حسن ولی: در یکی از دهکده‌های کشور ایران به نام "نیاک"، مزاری است که آستان متبرکه و منوره، فیض آثار بارگاه یزدانی و نورانی، از سید حسین "ولی"، یا بهتر گفته شود، درویش صادق، متفکر و اندیشمند عالم حقیقت و حقانیت، تاج‌الدین سید حسن ولی، و آرامگاهی است از برادرش، درویش سید علی، و قبری دیگری از یکی از دراویش و اساتید،حضرت سید حسن ولی، سید سهراب ولی که آرامگاه این بزرگواران، در زمانه‌های ناهمگون به بازسازی گرفته شده‌اند و در میان مردم از تکریم و تقدیس خیلی‌ها عالی، برخوردار هستند. صندوق چوبین مرقد درویش سید حسن ولی را پوشانده است که بر برنده شرق آن این عباره‌ها نوشته شده هستند. " نذر کرد امیر اعظم امیر حسین امیر داؤد و درویش تاج‌االدین سید حسن ولی، مسجدی بزرگ تازه ساز بود که رختخواب‌ها و سماوارهای متعددی جهت رفع دشواری‌های زوار و پارسایان، وقف این مسجد کرده‌اند.

درویش تاج‌الدین سید حسن ولی خود، از پارسایان و عارفان محیط و منطقه به شمار می‌رفته است، و از دودمان همین گروه بوده است، که موصوف را ولی یا ولی‌الله خوانده‌اند، و به چنین صفت او را متصف نموده‌اند:
"سرکار با برکات تقوی شعاری سالک راه یقین خداوند و مخدوم سلالةالزهاد و العباد حضرت مفخر العرفا والفقرا والصالحین قدوة الفقرا، قطب‌العارفین‌السالکین و المحققین زبدة المشایخ والصلحاء و المتشرعیین والمتورعین تاج‌الملت والحق والدین افتخار والمتورعین قدوةالعارفین والسالکین الخصوص بنظر رب‌العالمین درویش حسن ابوالحسین." سید حسن ولی، مالک روستای نیاک بوده و به گواهی اسناد و مدارک‌دست داشته، زمین و باغ‌های و چراگاه‌های زیادی را خریداری نموده و همواره از آن طریق در خدمت انسان‌ها، مسافران و نیازمندان قرار داشته است. یکي از وجوه مصارف موقوفات درویش حسن ولي "اطاق سرا" که هر کسي به قريه نياك مي‌آمده، سه شبانه روز در آنجا سکنی می‌گزید و مهمان آستانه مبارکه بوده است. مرحوم تاج‌الدین سید حسن ولی، پسر حسن، پسر پیرزاد، پسر حسن، پسرعبدالله، پسر تاج‌الدین لطف‌الله، پسر فضل‌الله، پسر محمد، پسر حمزه، پسر ابن‌الهول محمد، پسر حمزه سراهنك، پسر علی، پسر زید، پسر عبدالرحمن شجری، پسر قاسم، پسر حسن، پسر زید، پسر امام حسن مجتبی علیه السّلام، پسر امام علی علیه‌السلام می‌باشد. سید حسن ولي در۷۲ سالگي درگذشته است، و آثاری هم از موصوف که نمایندگی از افکار، بینش و تصورات عقیدتی‌اش، نماید، در دسترس نداریم. به امید پیروزی، بهروزی و همکاری دوستان در زمینه‌های یاد شده.

بنازم جان روح افزای سیّد
بنازم صورت زیبای سیّد
همه اسرار او دارد کماهی
بنازم آن دل دانای سیّد
توان دید آفتاب هر دو عالم
به نور دیده دانای سیّد
سر افرازی کنی در دین و دنیا
گرت در سر بُود سودای سیّد
به نزد همت ما هفت دریا
بود یک قطره از دریای سیّد
دو چشم نعمت‌الله نور از او
دید که باشد روز و شب مأوای سیّد (شاه نعمت‌الله)

سفر تاریخی مشنری سبز علی، نماینده امام وقت به آسیای میانه! !

در شرایطی که **مشنری سبز علی** حیات بسر می برد، از هر نقطه نظر، به شمول مصؤنیت، امنیت، وسایل حمل و نقل، خوار و بار ، ایجاد مناسبات و رهنمود برگه ای، یا نقشه، دور بین راه و سایر وسایل یاری رسان تا حدی وجود نداشتند و برای هر کسی که این گونه اقدام را میکرد، دقیقن همه این کوتاهی ها و نارسایی ها را از نظر خود و حامیان شان مورد ارزیابی های دقیق و سنجیده قرار میدادند. پیر سبز علی، در سال **1923م،** رهسپار مناطق مختلف آسیای میانه شدند و همواره سعی می ورزید تا بهترین و شایسته ترین معلومات را پیرامون عملکرد عقیدتی اسماعیلیان آسیای مرکزی که از سنت ماندگار پیر سترگ ، ناصر خسرو پیروی میکردند، بدست آورده و آن را در اختیار امام زمان گذارد تا برای آینده ها درایجاد فرآیند معقول مناسبات با جماعت یاد شده بعد از درگذشت پیر ناصر خسرو ، سعی بیدیغ را بخرج داده باشند. پیر سبز علی بعد از برگشت شان در سال **1923م،** با درایت و حافظه ی خوبی که داشت همه مسایل را در ذهن حفظ نموده بود و خیلی ها کم سعی نموده بود تا برگه های یاد داشتی را در زمینه داشته باشد، زیرا
عبور و مرور از برخی مناطق که حاکمیت کلی آن در اختیار سایر بردران اهل اسلام قرار داشت، حمل و نقل این گونه یادداشت ها بر دشواری های بعدی کار کرد ها در زمینه های یاد شده را می افزود. ایشان مادامی که به هندوستان رسیدند، یاد داشت های سفر با اهمیت و تاریخی شان به زبان " گجراتی"، زیر عنوان " سفر با اهمیت عالیجاه مشنری سبز علی"، در روز هفته نامه **" اسماعیلی بمبئ"،** به تاریخ هفده هم فبروری سال **1924م،** بدست نشر سپرده شد. قرار یاد داشت برخی از افراد آن زمان و به ویژه کار مندان فنسل امامت هندوستان، گفته میشود که در شیوه های گزارشدهی پیر سبزعلی و یا بهتر گفته شود در گزارش اصلی شان اغییراتی به وجود آوردند که در حقیقت باعث کم رنگ شدن گزارش اصلی مشنری سبز علی گردید و زیبایی خود را تا حدی از دست داد.

زیست نامه فشره مشنری سبز علی فرزند رمضان علی : پیر سبز علی رمضان علی ، در سال **1871م،** در **" موندره کوچ" هندوستان ،** دیده به جهان گشوده است. پدر شان در سال **1889م،** در بمبئ دار فانی را پدرود گفتند، و مادر شان مسؤلیت

بزرگ کردن فرزند شان را در همه فراز و فرود زندگی مشقت بار شان و مشحون از دشواری های ناشی از زندگی دشوار آفرین روزوار، بدوش داشتند. از قراین معلوم میشود که موصوف هیچ گونه علاقه ای به دبیرستان و دبستان نداشته و همواره در حلقه **" دوستان، رفقا، و عزیزان"** ، در روی جاده ها در گشت و گذار بود و همواره مردمان رهگذر و بی دفاع را مورد ازیت و آزار قرار میداد. برادر بزرگ پیر سبز علی، محمد جعفر علی، وی را نزد وارس محمد ریمو**(1860-1924م)**، در گوادر فرستاد، و بعد به آستان کراچی فستاده شد تا در یکی از شرکت های فرد اسماعیلی کار کند. مادامی که در شهر کراچی قرار داشت، بخاطر کمبود آب در محلی که کار میکرد، لازم دید تا بخاطر نوشیدن آب به داخل نزدیکترین جماعت خانه محل مراجعه نماید و آب بنوشد. در داخل جماعت خانه بانویی به نام **" سونه بابی"، (خواهر آب رسان)، یا سقاوه ،** مسؤلیت توزیع و تقسیم آب نوشیدنی در داخل جماعت خانه را داشت. مادامی که سبزعلی داخل جماعت شد و لوان آب را گرفت و نوشید، صدایش توسط سونه بابی شنیده شد، و صدا زد که گیلاس را کثیف نمودی. سبز علی پرسید چرا کثیف شد، سونه بابی گفت، قراری که من معلومات دارم خودت سیگار دود میکنی و لبان کثیفت به آن در تماس شد و از این سبب کثیف شد. این سخن سبز علی را خیلی ها نا امید ساخت و بعد آن تصمیم گرفت دیگر سیگاری را هم نباید دود کند، و این در حقیقت چرخشی بود عظیم در زندگی فردی اش. پیر با وارس محمد ریمو همه روز ه نزدیک تر میشود و با وصف آنکه وی را در امور بازرگانی مدد و یاری میرساند، در کار های عقیده و باور، به ویژه تعلیم و آموزش مذهبی نیز یاری و یاورش میگردد. وقتی که کار کرد هایش در زمینه جدی تر میشوند، وارس وی را من حیث کمادیا/ کامریای یکی از جماعت خانه ها، به نام **" جماعت خانه پاسانی"،** توظیف میکند. چون جماعت خانه یاد شده مشنری ای نداشت که مسؤلیت تبلیغ و ترویج امور مذهبی را به پیش ببرد، مشنری سبز علی من حیث شخص نو آغاز مسؤلیت یاد شده را بدوش میگیرد. مادامی حضرت امام سلطان محمد شاه ، برای بار دوم ، ماه اپریل سال **1905م،** از جماعت خانه یاد شده

دیدن به عمل آورد، به پیر گفت : **" باید به مثل و مانند جماعت گوادر زندگی کنی".** پیر سبز علی در سال **1907م،** من حیث مکی جماعت خانه **" پسانی"،** تعیین و توظیف شد. پیر با وصف آنکه همه کار کرد های بازرگانی وارس را به پیش می برد، و الی سال **1912م،** جماعت را من حیث مکی مورد خدمت قرار میداد، وارس محمد وی را من حیث نماینده ویژه خود در همه امور روزوار تعیین و توظیف کرد، در همان سال وی را من حیث مکی جماعت خانه **" اومادا"،** تعیین نمود که در حقیقت مرحله ی سوم تغییرات در زندگی شخصی و فردی پیر تلقی می شد و وی را به یک شخص با مسؤلیت و منظم در همه امور روزوار جماعت، در امور بازرگانی، در خدمت گزاری برای جماعت و یک مشنری و سخنور متعهد، روزگار تبدیل ساخت.

جنگ دوم جهانی**(1914-1919م)،** به گونه خیلی ها نا مناسبی فرآیند بازرگانی کشور هندوستان را مانند سایر کشور های جهان برای مدت زمان خیلی ها دراز به زلزله در آورد. بسا از مواد بازرگانی پیر سبز علی در قطار واگون های کشور انگلستان در نیمه راه توقف نمودند. در همان روز ها، وزیر رحیم بصریه (1885- 1927م)، پیر را آگاه ساخت تا در برابر آرزوی نیک خواهانه امام وقت، حضرت امام سلطان محمد شاه ، به سفر منطقه چنج آب**(پنجاب)،** و مناطق مرزی شمال شرقی کشور، به سفر خویش آغازگر شود. در اثنا بود که پیر سبز علی در مورد نحوه شکست و تشویش بازرگانی خود، هیچ چیزی را به امام زمان نگفت، و رهسپار محیط و منطقه ای شد که امام هدایت داده بود. پیر همه دار و ندار خود را که در میان قطار های انگلیسی به گونه ای توقف کرده بود، به توکل خدا گذاشت و به رسالت خویش در راستای تحقق و تطبیق هدایت مرشد خویش ، آستان کراچی را به قصد آستان کویته ، ترک نمود. بدون در نظر داشت شرایط دشوار و مناطق دشوار گذر، مشنری دیگری **(الواعظه)،** فاطمه منوط به خانواده غلام وابسته به علاقه **" گوجران والا"،** نیز مشنری سبز علی را در راستای تبلیغ و ترویج عقیده و باور باطنی، نیز همراهی میکرد.

حضرت امام سلطان محمد شاه برای یک سفر ***27*** روزه، دهم اپریل سال **1920م،** وارد شهر کراچی شدند. در 29 ام، اپریل سال **1920م،** مکی عمومی عقیدتی ، آقای رحمت الله فرزند لطف علی**، (1914-1928م)** ، هنگام تشریف آوری حضرت امام این چنین فرمودند: **" حضرتا، باید خدمت شما به عرض رسانم، اینکه حضور عینی و عملی مشنری پیر سبز علی، مفاد زیادی را به جماعت و ما، به ارمغان آورده است".** اما از شنیدن این چنین حرف خیلی ها مسرور شدند و اظهار فرمودند که **: " من ، از همه این مسایل آگاهی دقیق دارم، و ایشان نه تنها اینکه در آستان کراچی خدمات شایانی را به سر رسانیده اند، بلکه کار های طاقت فرسایی را در آستان بمبئی، کتی وار و ماکران ، نیز به سر رسانیده اند. "** در همان زمان بود که ، پیر سبز علی حضرت امام سلطان محمد شاه را به خانه شان مهمان نمودند، و امام در همان اثنا به مشنری گفت:

" شما کار خیلی ها طاقت فرسا را انجام میدهید، شما در منطقه کارادار زندگی میکنید، تبلیغ میکنید و دانش معنوی و روحانی به اذهان جماعت و مردمان منطقه میدهید، از این سبب لازم دانسته میشود که شما باید به منطقه گاردن نیز بروید و برای جماعت آنجا نیز تلبیغ نمائید، من برای شما برکات بیشتری را میدهیم. **خانه آبادان.** بعد آن امام دست شان را بر دوش پیر سبز علی گذاشته، تبریکات خود را برایش تقدیم کرد و در ضمن وی را با دعا و برکات خود، بیشتر از پیش متبرک ساخت.

کارمندان اداری، مکی ها و همه دست اندرکاران جماعت خانه ها، لقب **" بلبل سند"،** را به مشنری سبز علی تفویض نموده بودند. مزید بر آن امام الوقت فرمودند: من، شما را بار مجدد مورد تقدیر و تمجید قرار داده، و بجای آنکه لقب **" بلبل سند "،** را کمایی کنید، من شما را لقب **" طوطی باغ بهشت"،** میدهم . پیر سبز علی در شهر کراچی قرار داشت و همه فعالیت های خود را در آنجا متمرکز ساخته بود، و در همه فعالیت های امور اجتماعی و جماعتی سهم فعال داشت. هفتم مارس، **1923،** امام سلطان محمد شاه سخاوتمندان منظور فرمودند تا به جماعت بدخشان**(نماینده های فرستاده شده جماعت بدخشان)،** در منطق **" پونا"،** دیدار دهند، و پیر سبز علی نیز در این دیدار حضور داشتند. در همان اثنا امام، به ایشان فرمودند: **" من، خیلی مسرور خواهم شد اگر شما برای سفر به آسیای میانه ، آمادگی تان را هر چه زود تر بگیرید"** . موصوف با اشاره سر به زمین من حیث نماد ادای احترام و منظوری فرمایش امام، لبیک گفتند. امام فرمودند: **" شما آمادگی تان را به منطقه یاد شده بگیرید و من شما به جماعت معرفی میکنم و در ضمن آن جماعت نیز را با فرمانم از طریق شما مورد نوازش قرار خواهم داد. " پیر سبز علی** ، از سفر دراز مدت خویش که حدود هشت ماه و پنج روز را در بر گرفت، به تاریخ دوازدهم دسامبر سال **1923م،** دوباره به آستان کراچی برگشت نمود**. پیر سبز علی** با صمیمیت خیلی ها عالی از طرف رهبری جماعتی در ایستگاه قطار**(ریل)،** کراچی مورد پذیرایی با شکوهی قرار گرفت**. پیر سبز علی،** به تاریخ بیست و نهم ماه دسامبر **1923م،** به آستان بمبئی رسید. در همان وقت بود که امام سلطان محمد شاه نیز، از سفر اروپایی اش ، روز یک شنبه ، سیزدهم جنوری **سال 1924م،** برگشت، و پیر سبز علی گزارش مکمل سفر دراز مدت خویش را حضور امام تقدیم نمود. امام پیر سبز علی را مورد ستایش و تمجید بی پایان قرار داد و موصوف را به تاریخ بیست و نهم جنوری سال **1924م،** با لقب عالیجاه، مفتخر ساخت و در ضمن مدال طلا را نیز به پیر تفویض نمود.

مادامی که حضرت امام سلطان محمد شاه از سفر اروپایی شان در سال **1923م،** وارد هندوستان شدند، در مدت زمان اقامت شان در هند پیر سبز علی را نزد خود خواستند و برایش وطیفه سپردند تا به سفر خویش به سوی آسیای میانه ، آمادگی دقیق و کامل بگیرند. امام در محضر همگان اظهار کرد، در میان شما یک تن باید به بدخشان برد، و روی خود را بطرف پیر سبز علی کرد، و فرمود: **" آیا شما آماده هستید تا به این سفر آغاز گر شوید؟" پیر سبز علی میگوید: " من ، نوکر شما هستم و هر آنچه را که شما هدایت می فرمائید، مطابق آن و متناسب به قوت و نیروی بشری خویش، به آن اقدام بی چون و چرا خواهم نمود"** امام افسر و یا محافظ شخصی اش را خواست و برایش هدایت داد تا گواهی نامه **" جوازنامه "،** ای را برای پیر تدارک نماید. و لی افسر مذکور نتوانست آن را به گونه فوری تهیه و تدارک کند. بعد از سپری شدن چند روز امام، از پیر پرسید : **"چه زمانی به سفر خویش آغاز خواهی کرد؟"** پیر گفت که، چون به مناطق فرامرزی میروم، لذا ایجاب اسناد و مدارک دقیقی را خواهد کرد. امام بار ثانی مأمور را خواست و برایش گفت که هر چه زود تر باید اسناد را تهیه کند. افسر گفت ، آقا پیر از سفر خود در هراس است. برای روز فردا، مادامی که امام پیر را مورد پرسش قرار داد که اگر برای سفر خویش آماده است، پیر اظهار آمادگی نمود و لی گفت که مأموری که برای تهیه و تدارک اسناد توظیف شده بود، هنوز به دریاف اسناد مورد نیاز کامگار نه شده است. پیر سبز علی ، فرمان امام را که به زبان دری ارشاد شده بود و در آن جماعت بدخشان مورد خطاب قرار داده شده بود، به تاریخ پنجم اپریل سال **1923م،** بدست آورد. پیر سبز علی در زمینه می نویسید: **" من از هدایت امام خیلی ها خورسند شدم و همواره باب مسرت بر رخم باز می شد. این پیام آنقدر در میان مردم پخش شده بود که حتی من حیث عنوان روزنامه ها بکار برده میشد. حتی اگر چند تن باهم در همآیشی قرار میگرفتند، سخن از سفر من بود. من از دوستان خویش می شنیدم که همه مناطق آسیای میانه کاملن کوهستانی و دشوار گذر است. مصؤنیت نیز قابل تشویش است . مزید برآن برایم گفته می شد که هیچ کسی در آنجا به زبان های هندی و اردو، سخنی هم بر زبان نمی رانند و باید به زبان دری و سایر زبان های پامیری سخن زده شود. من با وصف هزاران گونه دشواری، به این اندیشه شدم که ولو این سفر به قیمت جانم هم تمام شود، به آن اقدام خواهم نمود زیرا، باید حرف امام را بر زمین نزنم و هم بر عقیده و ایمان خود در برابر آئین وکیش اسماعیلی ثابت قدم باقی بمانم. با شنیدن این همه حرف ها به ویژه موضوع زبان، خیلی ها به تشویش و اظطراب قرار گرفتم."**

پیر **سبز علی،** می نویسید : **" من، از وظیفه ای که برایم سپرده شده بود، خیلی ها مسرور بودم و در انتظار آن به گونه ای بودم که شاید یک روز برایم مانند سال سپری می شد. مسئله در میان مردم عامه نیز انتشار پیدا کرد. همواره در مورد چالش های ناهمگون، از قبیل محیط جدید، زبان های تازه، فرهنگ و تهذیب دیگر، راه و رسم و مراسم تشریفات عقیدتی و اجتماعی جداگانه ، و غیره. همواره با افراد و اشخاص ناهمگون در تماس می شدم و در مورد هر موضوع و مسئله از ایشان می پرسیدم تا بتوانم یک تصور درستی را از اوضاع و احوال آسیای میانه بدست بیاورم و خودم را با آن در مطابقت جدی و دقیق قرار دهم."** امام پیر را دوباره می خواهد و از وی می پرسد هنوز هم اگر تشویشی در دل داری برایم بگو، پیر اظهار نمود که هیچ چیزی را در ذهن خود به گونه منفی جای نمیدهم. بعد امام اظهار فرمودند که شما باید

بدانید که **پیر صدرالدین** و **پیر شمس** را من توظیف نمودم و آنها در کارزار خویش کامگار بودند زیرا به هر جایی که رفتند و سفر نمودند، فقط نام من و هدایت من بر زبان شان بود و از این سبب همواره کامگار و پیروز بودند و هم شما باید از سفر پیر ناصر خسرو بیاموزید که چگونه در سفر طولانی تاریخی و عقیدتی خویش موفق شد و در فرجام با پذیرش هر گونه چالش های فردی، عقیدتی، سیاسی، اجتماعی و مالی ،خویشتن را به آستان امام زمان برساند و بعد ها چسان مصدر خدمات شایان تاریخی برای جماعت خراسان زمین و امام گردید. امام پیر سبز علی با فرمان خویش نواز کرد و برایش گفت: **" امروز من بسوی اروپا میروم و شما بسوی دیگری که آسیای میانه است"** . پیر سبز علی و همراهانش به تاریخ هفتم اپریل، سال **1923م،** دهلی را به قصد سفر آسیای میانه ، با هم سفرانش ، رمضان علی، غلام علی،سید مراد علی بدخشانی که اغلبن من حیث محافظ امام در داخل ماشین امام سفر میکرد،ملا قربان و پنج تن بدخشانی دیگر، ترک نمودند. **پیر سبز علی** و همراهانش به هر جایی که رسیدند جماعت را با دانش و فهم شان مستفید می ساختند، و با تبلیغات شان جماعت را بسوی وحدت و یکپارچگی، دعوت می نمودند که تا هنوز خاطرات کاری و عقیدتی شان در ذهن، افکار و اندیشه های کافه جماعتی که با ایشان و همراهانش شانس ملاقات و دید و وادید را پیدا نموده بودند، با مصؤنیت عام و تام حفظ نموده اند.

پیر سبز علی، با همسفرانش به آستان پشاور رسیدند و برای اینکه در پشاور مصؤن بوده باشند، امام سلطان محمد شاه نامه ای را عنوانی کمشنرنظامی آن ولا برای دسته مسافرین تفویض نموده بود تا باشد آنها از هرگونه گزند و آسیب در امان باشند. در ضمن امام برای پیر سبز علی مشوره داده بود تا نحوه لباسی را که امام استفاده می نماید باید به تن کند و هم دستار سر را نیز مانند اما م به سر کند تا باشد مورد ادای احترام من حیث نماینده با صلاحیت امام مورد پذیرش قرار گیرد. مادامی که هیأت داخل شهر پشاور شد، شرایط در آنجا تا حدی درست به نظر نمی رسید، زیرا یک تن از باشندگان منطقه پشاور طی حمله ناگهانی بانوی یک تن از اروپائیان مقیم پشاور را به قتل رسانده بود و دوشیزه جوانش را نیز اختطاف کرده بود. در این زمان مادامی که پیر به نزد کمیشنر رفت، دربان اجازه ورود را برای پیر نداد. **پیر سبز علی** تنها نامه فرستاده امام را در اختیار دربان گذاشت و خود دوباره به مقر خود برگشت. مادامی که کمیشنر نامه را مطالعه نمود پریشان شد و از دربان خواست تا شخص ای که نامه را آورده باید هر چه زود تر نزد کمیشنر منطقه حضور یابد. برای فردا، وقتی که پیر بار مجدد وارد مقر زندگانی کمیشنر شد، دربان به طور خیلی ها عجولانه موصوف را اجازه ورود داد و بعد آن که با کمیشنر دیدار کرد، کمیشنر از پیر خیلی ها عذر خواهی کرد و برایش گفت که ، بعد از این تا زمانی که در این جا مهمان هستید، هر زمانی که خواستید مرا ببینید، بدون اجازه همگان میتوانید داخل شوید. **پیر سبز علی** به همین سان به مناطق مختلف چترال، گلگت، هونزا، کریم آباد و سایر مناطقی که نام از یاد رفته اند، دیدن کرد و هم همه مکی های منطقه را به شمول شخصیت های سیاسی و اجتماعی منطقه، از قبیل مهتر چترال را نیز ملاقات نموده و به سفر خویش ادامه دادند. همگان بخاطر نامه های امام و هدایتی که به کارکنان و شخصیت های مختلف ارسال نموده بود، هیأت را به نحو خیلی ها مورد پذیرایی قرار دادند. پیر در مورد آستان چترال سخن میگوید و اظهار میکند که اکثر مردمانی را که در چترال دیدم، **بدخشانی ها بودند،** و آنها سعی می نمودند تا از طریق کشمیر و دره بروغیل واخان به هندوستان رفته و بعد آن بخاطر ادای حج به مکه معظمه روانه شوند. در ضمن بسا از مردمان بدخشان در این منطقه آمده مصروف بازرگانی ها بودند و همواره روپیه کابلی را خود داشتند و از چترال مواد مختلف از قبیل، چای، البسه باب، نمک ، گوگرد و غیره نیازمندی های شان را بدست آورده و به بدخشان رهسپار می شدند.

پیر سبز علی، و هیأت معیتی شان بعد از آنکه همه مناطق علاقه جات شمال پاکستان را درنوردیدند، جهت دیدار با جماعت اسماعیلی ترکستان – سینکیانگ چین، میل داشتند وارد منطقه شوند. افسر سرحدی بعد از مطالعه اسناد و مدارک دست داشته شان ایشان را اجازه ورود به داخل خاک چین دادند. آنها روز شنبه ، چهارم آگست **1923م،** وارد ترکستان شدند. واضح است که کاروان شان از طریق دره ها و کوهسار های خیلی شامخ پامیر، داخل ترکستان شدند. مادامی که پیر با همراهان شان به منطقه مزدحم اسماعیلی نشین رسیدند، میخواستند به نشست ها و مجالس معمولی شان ادامه دهند، اما جماعت بخاطر علاقه مندی وافر به شنیدن هدایت و فرمان امام زمان، از پیر خواستند تا در قدم نخست فرمان را باید بشنوانند و بعد میتوانیم روی سایر مسایل بحث و سخن رانی کنیم. پیر فرمان را بیرون را مهیا ساختند، جماعت هر کدام شان به نوبه خود فرمان مبارک را مورد زیارت و بوسیدن قرار دادند و برخی ها اشکریزان شدند و احساس سعادت و مسرت برای شان رخ داد. در این جا میل دارم خواننده را به سایر مطالب ای که آنقدر در دگر گونی عقیدتی جماعت آسیای میانه نقشی نداشته و تنها داستان گونه منطقه به منطقه از سفر تعریف و توصیف شده نام افراد و اشخاص بسیاری گرته شده که با آنها ملاقات صورت گرفته است، ابا ورزم و تنها به این اکتفا کنم که پیر الی مناطق ترکستا، قاشغر، قوقند، سریقول، خارق و غیره مناطق سفر نموده و بعد آن رهسپار هندوستان میشود و گزارش را حضور امام تقدیم میکند و از طرف امام زمان مدال طلا برایش تفویض میشود. آنچه که همواره از این سفر سخن ها به میان می آمد و برایش اهمیت خیلی هیاد قایل شده بودند، در

واقعیت امر آنچه که باید صورت میگرفت، و برای جماعت مفید واقع می شو نظام جدید عقیدتی به میان می آمد تا جماعت بسوی ترقی و تعالی حرکت کند، هرگز به میان نه آمد و به امید به میان آمدن آن در اینده ها !!

نظریات و بینش فکری ایوانف و برتلس پیرامون حیات پربار ناصر خسرو، و اسماعیلیسم !! : با وصف آنکه فرآیند پژوهش پیرامون کیش و آئین اسماعیلیسم، بعد از فروپاشی شوروی سوسیالستی اسبق، تا حد زیادی به نقطه شامخ خود رسیده است، با آنهم شخصیت های معروف و سر شناس عرصه تحقیق در راستای اندیشه های کیش اسماعیلی، ایوانف و برتلس تا هنوز هم من حیث کار شناسان نخستین ، بنیادین و ماندگار آئین اسماعیلیسم که مکتب فکری عقلانی و عقیدتی است، در حافظه تاریخ ، نویسنده ها و پژوهشگران زمان معاصر ، باقی خواهند ماند. باید گفت که حضور سیاسی و دنیای انقطاب شده ایدیولوژیک جهانی که آنها در آن حیات بسر می بردند، معه نا هنجاری ها و دشواری های سیاسی، اجتماعی و عقیدتی آن زمان ، بازهم مصدر خدمات و کار کرد های شایسته تاریخی ، اکادمیک گردیده ولی تحقیق و پژوهش آنها در عرصه شناخت هر چه بیشتر و ژرفتر اسماعیلیسم ، و اسلام شناسی که بنیاد مستحکم را برای پژوهشگران نسل های بعد تر ، به شمول محققان مدرن تشکیل دهنده است، هنوز هم به نحو شایسته و بایسته مورد تقدیر و تکریم قرار نگرفته است. در این برگه مساعی فراوان بخرج داده خواهد شد ، نظریان و اندیشه های هر دو پژوهشگر را که زیر اثر بینش و ایدیولوژی حاکم سیاسی آن وقت پیرامون ناصر خسرو و اسماعیلیسم به نگارش گرفته شده است ، مورد قضاوت و آسیب شناسی نقادانه و داوری صادقانه اکادمیک و دانش پژوهانه، قرار خواهیم داد. عنوان مشابه متنی هر دو شخصیت، ایوانف و برتلس،، زیر عنوان " ناصر خسرو ، و اسماعیلیسم" بازتاب دهنده نمونه های فکری و بینش مستقلانه شان را نشان دهنده است. هر دو شخصیت به مثابه شخصیت های متعهد و مستقل پژوهشی و اکادمیک، نتایج و فرآورد کار کرد های شان رابه گونه مذاکره، مفاهمه، گفتمان، و همدیگر فهمانه، که در نتیجه داشتن فهم گسترده از از ارزش های والای انسانی، و زمان مشحون از بینش و تصور ایدیولوژیک، فشار های وارده ساختار سیاسی و زمینه ها و امکانات دست داشته به میان آمده بود، ترتیبو تنظیم نموده اند. می خواهم کار شناسانه و اکادمیک اظهار عقیده و ابراز نظر کنم که خوانش و تحلیل پژوهشی مقایسی آثار و آفریده های هر دو دانشمند، که زمینه های خیلی وسیع و گسترده اسماعیلیسم شناسی را برای علاقه مندان، پیروان و باورمندان راه و اندیشه های ناصر خسرو، مساعد ساخته است، در حقیقت فرآیندعمیق و ژرف بازنگری، بازخوانی و باز آفرینی فکری جدید را در راستای نقش ناصر خسرو در معرفی و شناسایی بینش اسماعیلیسم مساعد ساخته و تصور ساختگرایانه، اصولی و کثرت گرایانه و تعدد پسندانه آئین اسماعیلیسم را نیز به گونه خیلی ژرف، به معرفی می گیرد.

بدون در نظر داشت ادعاها، گفتمان ها و بحث های افراد و شخصیت های متعدد که در بسا جا ها بازتاب داده شده اند، نگارش موجود در واقعیت امر تعبیر، تحلیل و تفسیر غیر جانبدارانه متون و سیاق نگارشی، (ایوانف 1948م)، و (برتلس 1959م)، خواهد بود . در این برگه مناسبات، اختلافات، افتراقات و همگونی های متون فکری و نگارشی هردو دانشمند و کار شناس را مورد تحلیل و تجزیه قرار داده و ساختار سیاق ، محتوا و بینش فکری شیوه های کار برد واژه های زبانی، و ادبیات فکری غیر حزبی ، مؤلفه ها و موضوعات اصلی و بنیادی، پدیده های اصلی و فرعی و دیدگاه ها و جهان بینی و جهان شناسی اساسی آنها را ، فارغ از هر گونه بینش جانبدارانه، به شمول شیرازه های ساختاری ایدیولوژیک و ایدیولوژیک سازی ، تصور گرایانه، میتودولوژی و کج نگاری و کج اندیشی، تشابهات، افتراقات، مشترکات و ناهنگونی ها، میان این دو نویسنده معروف ، سر شناس و متعهد را پیرامون معرفی شخصیت ناصر خسرو و پژوهش پیرامون آئین و کیش اسماعیلیسم را مورد بررسی و گفتمان اکادمیک قرار خواهیم داد. بر تلس و ایوانف، هردو به گونه اکادمیک و شایسته سالارانه، روی مواریث ماندگار ادبی و عقلانی ناصر خسرو و حضور اسماعیلیسم من حیث آئین و کیش عقلانی در میحط ادبیات تاریخی آسیای مرکزی ، کار کرده و شایسته خواهد بود اگر آثار و آفریده های این دو دانشمند از یک طرف مورد مرور و باز اندیشی جدید قرار گیرند و با زبانهای متداول محیط و منطقه بازتاب داده شوند، و از جانبی هم باید آثار و آفریده های ادبی آنها جز نصاب آموزشی دانش آموزان دوره های مختلف آموزش مذهبی و عقیدتی، به تدریس و تعلیم گرفته شوند. انگیزه نگارش موجود را نوشته دو مقالت نشر شده توسط دو تن از کار شناسان و پژوهشگران جوان تاجیکستان پیرامون مطالعات اسماعیلی در آسیای مرکزی تشکیل می دهد. این دو پژوهشگر جوان که گرفتاری و مصروفیت سازنده و متداوم پژوهشگران دوره شوروی سابق و دانشمندان کشور های باختر زمین را در نوشته های شان خیلی ها برازنده و قابل ستایش و تمجید دانسته اند و مورد تعریف و توصیف بدون دغدغه قرار داده اند. انگیزه دیگری که باعث گردیده تا به نگارش این اثر اقدام کنم، نوشته ها و پژوهش های جداگانه دانشمندان ایوانف و برتلس است، تا بتوانیم نظریات و داشته های بیشتر، سودمند تر، و ارزشمند تری را در زمینه مطالعات و پژوهش های عرصه اسماعیلیسم، به ویژه بعد از اضمحلال شوروی سابق در منطقه و به میان آمدن جمهوریت های

جداگانه و مستقل، آفرینش فضای جدید تحقیقی وپژوهشی در روسیه امروز و جمهوریت های جدیداً جدا شده و یا به اصطلاح دیگران به استقلال رسیده به میان آمده است، تشکیل می دهد. قابل یاد آوری است که متود جدید نگارشی و پژوهشی پیرامون فراز و فرود تاریخ اسماعیلیان در دوره های ناهمگون، در این اواخر در شیرازه علمی و اکادمیک انستیتوی مطالعات اسماعیلی لندن ، انگلستان، به میان آمده است. انستیتوی یاد شده کار کرد های علمی خود را در سال 2002م، در آسیای مرکزی به ویژه در تاجیکستان، قرغزستان، و ترکمنستان، آغاز کرد. این انستیتوی پیرامون کار کرد های اکادمیک دانشمندان روس تبار و سایر تبار ها و اقوام آسیای مرکزی در دوره شوروی سابق و بعد آن، و هم کار برد و استفاده از دست نویس ها و سرمایه های موجود نسخ خطی ای که در میان مردمان این مرز وبوم وجود دارد، نیز فعالیت ها و کار آموزی ها دارد. از این سبب مصروف نگهداری دانشمندان برون مرزی، و داخلی و مراکز دست داشته در آسیای میانه جهت تحقیقات و پژوهش پیرامون باور های تاریخی اسماعیلیان و هم شناخت بهتر و ژرفتر تهذیب و فرهنگ کهنبار و کثرت گرای مردمان این سرزمین، یکی از کار های نیک و شیوه نو آوری در زمینه به حساب میرود. در این نگارش در قدم نخست باید پیرامون زندگی و کار کرد های دو دانشمند و پژوهشگر روس تبار که هر دوی شان از جمله افراد بومی سن پترزبورگ بودند، که زمانی به نام های لیننگراد و ستالینگراد نیز مسما بود، یکی از جمله سفیدپوستان و دیگری هم از سرخپوستان که هرگز همدیگر شان را در زندگی ندیده اند، نه شناخته اند ، نه هم سخن و یا هم کلام هم نه شده اند و هردو زیر سایه پرده های آهنین فرهنگ و تهذیب جنگ سرد حیات بسر می بردند. از دیدگاه تاریخی، اسماعیلیان آسیای مرکزی همواره دارای فرهنگ عقیدتی و باورهای کثرت گرایی بوده اند و در میان شان شخصیت های خیلی نامداری به میان آمده اند که باعث استحکام روابط نه تنها میان اسماعیلیان شده اند، بلکه اسباب همایش های بزرگ علمی و عقیدتی را در میان سایر باورمندان و ابسته به سایر مکاتب فکری و مسلمانان همجوار شان به آفرینش نشسته اند و در میان شان روابط حسنه به حدی رسیده است که دیگر شاخه و دسته های باوری برای شان دیگر مطرح نبوده و در شیرازه اخلاقیات عقیدتی اسلامی و اسماعیلی در زیست باهمی قرار گرفته اند. گسترش اسلام در محیط پهنا ور و دشوارگذر آسیای میانه باعث به میان آمدن تعدد گرایی و کثرت گرایی در میان همه باورمندان گردیده و از جانبی هم باعث معرفی کثرت فرهنگی در راستای پذیرش و معرفی دین مبین اسلام گردیده است. مزید برآن برخی از مکاتب نیرومند صوفیسیم نیز در میان این مردمان باورمند شایع گردیده است که می توان از، نقش بندیه، قادریه، یسویه، باطنیه، قلندریه، و غیره که هر کدام شان دارای چشم انداز تاریخی و فرهنگی وعرفانی خودی هستند، یاد آور شد. مزید بر آن، روال تاریخی، فرهنگ های نامتجانس، فتوحات و اشغالات متعدد، جنگ ها و گرفتاری های دیگر، از یک طرف باعث ایجاد درد سر به اسماعیلیان بوده و از جانبی هم باعث غنامندی فرهنگی، زبانی، سنّتی و عقیدتی در میان پیروان گردیده است. با وصف آنکه هم در میان جماعت اصول و شیوه های ارزشمند کارهای مذهبی شان به گونه ای که بوده است باقی مانده و هم در راستای معرفی نظریات و بینش های کثرت گرا و سلم نواز، نقش بنیادی را به بازی نشسته اند. با وصف این همه گیر و دارها، باز هم اسماعیلیان آسیای میانه مانند سایر هم کیشان شان در نقاط مختلف دنیا به نام های مناسب و غیر مناسب، از قبیل: شیعه ها، شیه های علی، رافضی ها، باطنیه، تعلیمیه، اهل حق، پیروان راه راست، پنج تنی ها، پنج پیره ها،علی پرستان ، سبعیه، قرمطی ها، غالیان، چراغداران و غیره یاد شده‌اند. در مورد آسیای میانه، شخصیت های فراوانی نوشته و نگارش های خیلی ها ژوهشگرانه، تاریخی و مؤثر دارند که می توان من حیث ذخایر گران سنگ عقیدتی و فرهنگی این جماعت به حساب آورد. در میان این همگان دو تن از شخصیت های فراموش‌ناشدنی شوروی سابق، ایوانف و برتلس کسانی هستند که باید من حیث سردمداران و آغازگران نگارش برگه های عقیدتی اسماعیلیان به حساب آیند که همه پژوهش‌های بعدی مدیون کارکردهای ماندگاراین شخصیت ها باید باشند. با وصف پیش رفت های چشم گیر دوره شوروی سابق و بعد فروپاشی اتحاد شوروی سوسیالستی، ایوانف و برتلس هنوز هم من حیث آغازگران آغازگر در این زمینه‌ها و در سایر ستون‌ها و مجالس، برای همیش و بااعتبار باقی مانده و نقش خویش را برای همیشه حفظ خواهند نمود. شاید تا حدی هم به میان آمدن دبیرستان‌های ایدیولوژیک، انقطاب‌های سیاسی، پراگندگی‌های سیاسی و فرهنگی، فشارهای زبانی و فرهنگی و به میان آمدن فرآیند فضای زشت جنگ سرد، بر نگار و بینش نویسنده‌ها نیز اثر گذاشت و برای آنها آنقدر فضای نویسندگی را مساعد نساخت تا آزادانه و بدون سانسور، داشته‌های شان را با امانت‌داری با خواننده‌های شان در میان بگذارند. ایوانف و برتلس، هر دوی شان به گونه مشترک سعی ورزیدند تا ساختار فکری شان را در مورد ناصرخسرو با در نظرداشت زبان کاربردی شان بازتاب‌دهنده تا از یک طرف سرچشمه‌ای باشد برای آنهایی که در مورد ابعاد ناهمگون شخصیت عقیدتی و فرهنگی او در تکاپو هستند. هر دو نویسنده در کارکردهای پژوهشی شان سعی نموده‌اند تا در مورد ناصر بر بنیاد مذاکرات، سخنرانی و گفتمان شان بینش سازندگی اسماعیلیسم را که ناصرخسرو در سردمداری تبلیغ و ترویج آن قرار داشت، بازتاب دهند و هم‌کاستی‌ها، رسایی‌ها و نارسایی‌های آن زمان را در راستای فهم حقیقت و حقانیت عقیدتی، به بازتاب گیرند. وقتی که به متون و سیاق کاری و آثار این هردو دانشمند نظر اندازیم، و به زبان بازتابی شان با در نظرداشت ارزش های مروج در آن

زمان ، بذل توجه نمائیم، دیده می‌شوند که هر دو سعی ورزیده‌اند تا بهترین وغنی‌ترین مواد پژوهشی را در اختیار خواننده قرار دهند تا من‌حیث منبع و سرچشمه لایزال در راستای معرفی اسماعیلیم من‌حیث فلسفه حقیقت و حقانیت و باورهای دینی، در آینده‌ها بکار برده شود. ایوانف ولادمیر الکسیویچ ،۱۹٤۸م.: ولادمیرالکسیویچ ایوانف، در نتیجه نگارش‌ها و پژوهش‌های خویش در هر ساحه و به ویژه اسماعیلیسم، در میان کارشناسان خاوری و باختری، از شهرت خیلی‌ها مناسبی و قابل‌وصف برخوردار است. بر اساس منابع دست‌داشته ایوانف در سال ۱۸۸٦م.، به دنیا آمده و در سال ۱۹۷۰م.، با دنیای فانی را در ایران وداع کرد. موصوف در سال ۱۹۰۷م.، از دبستان فارغ گردید و بعد آن شامل دانشکده شرق‌شناسی دانشگاه "پترز بورگ"، گردید. بعد از پیروزی انقلاب بلشویکی، در سال ۱۹۱۷م.، من‌حیث یک روسی سفیدپوست به ایران پناه‌گزین شد. در آنجا از تابعیت و شهروندی انگلیس برخوردار گردید و این زمینه‌ای را در اختیارش گذاشت تا به هند برتانوی رهسپار گردد، جایی که قیادت مرکز اسماعیلیان نزاری قرار داشت. ایوانف درهندوستان با اکثر اسماعیلیان رابطه پیدا کرد و بعدها در دربار حضرت آقا سلطان محمد شاه، آقاخان سوم راه یافت. ایوانف در آنجا با همکاری دوستان اسماعیلی خود، در سال ۱۹٤۸ م.، "انجمن اسماعیلی"، را بنیان گذاشت. مقصد این انجمن، آنگونه که در دیباچه آن بازتاب یافته بود، عبارت بود از بررسی و نگارش آزاد و انتقادآمیز و معیاری در مورد طرز فکر و بینش اسماعیلیسم بدون هیچگونه دخالت سیاسی، پروپاگند بی‌معنی و گفتارها و بازتاب‌های ضد و نقیضی که هرگز به درد جماعت و سایر انسان‌های محیط پیرامون مان، نخواهد خورد. نکات اساسی آن انجمن قرار زیر بودند:

- پژوهش آزاد و انتقادی روی همه مسایل مربوط به بینش اسماعیلیسم
- ابا ورزیدن از هر گونه تبلیغات و پروپاگندهای مذهبی و سیاسی
- ابا ورزیدن از بازتاب وانعکاس مکتب فکری جداگانه و خاص
- پذیرش کارکردهای شایسته سالارانه و خدمت‌گزاری به دنیای اسماعیلیسم
- تبادل نظریات و ایده‌های سالم (ایوانف، ناصرخسرو، ص. ۱)

از طریق این انجمن، ایوانف توانست تعداد زیادی از نوشته‌ها، آثار و آفریده‌هایش را وقف بینش و تصور اسماعیلیسم نزاری سازد. فرهاد دفتری، ایوانف را یک خاورشناس معروف، خادم بزرگ مدرنیتی، و اسماعیلیسم معاصر یاد می‌نماید. "(دفتری)، "ایوانف"، یاد داشت‌های زیست‌نامه‌گونه، پژوهش‌های خاورشناسی، مجلد ۸، شماره ۲، ۱۹۷۲، صص، ۲٤۲-۲٤۱) " باید مشکور کارکردهای ایوانف باشیم زیرا در نتیجه آن همه زحمات وی امروز دارای سطح معین دانش و فهم آن مسایلی، مانند ماهیت و تکامل انکشافی و جهان بینی اسماعیلیسم هستیم که در دهه‌های گذشته چندان قابل دسترس نبود. باید اظهار کرد اینکه، این از برکت پژوهش ایوانف است که امروز دیگر اسماعیلیان از گزند نظریات غیرمسؤلانه بی‌جا در امان مانده‌اند و دیگر من‌حیث حشاشیون که توسط "همر پرگستال ۱۸۵٦-۱۷۷٤م."، به نگارش گرفته بود، به قضاوت های خالی از مفهوم و عاری از حقیقت قرار نمی‌گیرند. (دفتری، عابد، ص.، ۲٤٤.)

ایوانف ولادمیر الکساندرویچ: ایوانف شخصیتی است که زیر سایه این تخلص در اقلیم شوروی سابق و دنیای باختر و حتی خاور، شناخته شده است. پیرامون شخصیت و نحوه زیست او نگارش های سه گانه و ناهمگون وجود دارند. موصوف در سال *1886م*، در امپراتوری روسیه به دنیا آمده و در سال *1970م*، در ایران کنونی دیده از جهان بست. وی در سال *1907م*، از دبیرستان فارغ شده و داخل انستیتوت زبانهای شرقی وابسته به دانشگاه سن پترزبورگ گردید. موصوف بعد از انقلاب بلشویک ها در سال *1917م*، من حیث روستبار سفید پوست به کشور ایران پناهگزین شد. و در همان وقت در این کشور شهروندی انگلستان را کمایی کردو این موضوع زمینه را به وی مساعد ساخت تا از طریقی به آستان ممبئ کشور هندوستان برسد که در آنجا شامل مرکز حلقه جمعیت اسماعیلیان شاخه نزاری که حیثیت مرکز قیادت و رهبری آنها را به سرکردگی حضرت سرکار سلطان محمد شاه را داشت، به ادامه زندگی خود آغاز گر شد. ایوانف در آنجا (ممبئ)، در نتیجه همکاری برخی از افراد و اشخاص، دوستان و علاقهمندان عرصه فرهنگ و ادبیات عقیدتی اسماعیلیان به بر بنیاد هدایت حضرت امام سلطان محمد شاه، در سال 1946م، انجمن اسماعیلان را بنیانگذاری کرد که مسؤلیت و رسالت انجمن یاد شده بر اساس محتوای آئین نامه اش، مسایل زیر را در برداشت:

- مطالعه و پژوهش مستقلانه و آزاد همه مسایل مربوط و وابسته به آئین اسماعیلیسم.
- عدم کار برد هرگونه تبلیغات مذهبی- سیاسی، و یا هم مسایل متضاد و ناهمگون و جنجال بر انگیز.
- ابا ورزیدن از هر گونه تحقیر و توهین نظریات دیگران به ویژه مکاتب فکری بیرون از شاخه اسماعیلیسم.
- کار کرد ها روی اصول شایسته سالاری و خدمتگزاری صادقانه به پروسه و فرآیند پژوهش ها پیرامون بینش و جهان بینی اسماعیلیسم.

- تبادل نظریات مثبت، افکار و بینش بشر دوستانه در شیرازه اصول جامعه اسماعیلی .

ایوانف تعداد بیشمار مقاله ها، جزوه ها و کتب را پیرامون دیدانداز های اسماعیلیسم به ویژه شاخه نزاری را ، به نگارش گرفته بود. دکتور فرهات دفتری ایوانف را " شرق شناس برجسته، بزرگترین خادم اکادمیک پژوهش های اسماعیلی و بنیان گذارفرآیند تحقیق ژرف پیرامون اسماعیلیان شاخه نزاری قلم داد می کند." (صفه 241-244)

سپاس فراوان نثار ایوانف باد که که در نتیجه و بنیاد پژوهش های شخصیت یاد شده پیرامون اسماعیلیان نزاری، هم میتوانیم از تاریخ گذشته آگاهی داشته باشیم و هم فرایندنگارش را بهتر ساخته ایم و هم دیگر زمینه انتساب و کار برد واژه " حشاشین" ، که توسط " هامر پورگتال 17774-1856م"، قضاوت بی بنیاد را به میان آورد یاد نمی شود و هویت تاریخ عقلانی این جمعیت بزرگ مسلمان با گذشت زمان و روزوار، بهتر و ، واضح تر می شود. داکتر فرهاد دفتری بار مجدد پیرامون ویژگی های شخصیت فردی و اکادمیک دانشمند عرصه اسماعیلیسم، ایوانف سخن نیکو گفته و اظهار می کند که : " ایوانف هر گز نه شرایط کاری اکادمیک داشت و نه هم مقام کار کرد های اکادمیک و نهم آرزوی آن را ، و شخصی بوده است که هیچگاهی در تکاپوی مقام و منزلت خود ساخته نبوده و هم از افتخارات ساخته و بافته و تصنعی هم بیزار بوده است." دقیق است که ایوانف از کار کرد های اکادمیک و علمی خود و هم از نحوه زندگی در هندوستان راضی نبوده است و علت آن نیز واضح است به ویژه برای آنانی که درتاریخ اسماعیلیان مطالعه و پژوهش گسترده دارند. ایوانف بعد ها شاهد آزادی هندوستان بوده و می بیند که چسان کشور بزرگ مانند هندوستان بر بنیاد خط فکری و عقیدتی، به دو بخش تقسیم می شود. در سال های 1960م، ایوانف به شاه ایران مراجعه نموده و از شاه ایران بار مجدد تقاضای اقامت می کند، که در فرجام در آنجا مقیم می شود و فرجامین مراحل زندگی خود را در فقر، غربت، بیچارگی و مشحون از درد سر، سپری کرده و در فقر جان داد.

با وصف آنکه همه مکاتب فکری اسماعیلیسم چه در گذشته و تا حدی امروز نیز از دانش و فهم ایوانف استفاده اعظمی و درخور ستایش نموده اند، به شمول برتلس، دانشمند دیگر عرصه پژوهش های اسماعیلی. اما تاکنون تا حدی هیچ کسی هنوز به آثار، نگارش ها، مقالات ، کتب و داشته های نگارشی موصوف دسترسی قابل ملاحظه ندارند، و حتی گفته میتوانیم که اثری از آنها در میان همه اسماعیلیان جهان و به ویژه اسماعیلیان آسیای مرکزی وجود ندارد. از لابلای سخنان برخی از دانشمندان اسماعیلی و حتی برون از آن هویداست ، با وصف خدمات ماندگار و فراموش ناشدنی این دوشخصیت سرشناس نه تنها عرصه تحقیقات اسماعیلیسم، بلکه دنیا اسلام، درمیان اسماعیلیان هندوستان و برای کافه جامعه اسماعیلی، آنگونه که لازم بوده است نه قیادت اسماعیلی در هندوستان و نه هم جماعت هندوستان بخاطر حضور ناهمگونی های زبانی ، فرهنگی، تباری و سلیقه ای، ایوانف و همه فعالیت های بی بدیل او را مورد تقدیر و تکریم قرار نداده و ناگذیر به برگشت به ایران می شود و در آنجا در آستان و دربار شاه ایران چند صباح دیگری را در فقر، غربت، به ویژه فقر ذهنی و فرهنگی سپری نموده و در فرجام جان خود را به جانان می سپارد.

"پرسشی که مطرح می شود این است ، آیا این چنین با نصیرالدین طوسی واقع نه شد؟ و در شرایط کنونی نیز در میان جماعت اسماعیلی هنوز هم شخصیت های با فهم و با ادراک خلاف خواست و آرزوی امام زمان و نیازمندی های جماعت، به ویژه جماعت آسیای میانه مورد تقدیر و تکریم قرار نمی گیرند و باید همواره زیر اثر مشوره های دیگران، با نام مشاورین، دانشمندان، کار شناسان مکلف هستندکار کنند، حرف نزنند، انتقاد نکنند، پیش نروند، ارتقا نکنند و ساکت باشند تا صادق و شایسته پنداشته شوند، و این موضوع آنگونه که در گذشته ها قابل تشویش بوده است اکنون نیز باید بود." (نگارنده)

حتی بسا از کار شناسان آسیای میانه در زمان هستی نظام اتحاد شوروی سابق، مانند عرب زاده، بزرگزاده، شاه خمارف، نیازف، نذری اف، و غیره از داشته های فکری ایوانف و برتلس کمتر چیزی را در اختیار دارند. حتی دادد خدایف، نیز مبنی بر بینش ایدیولوژیک خود، ایوانف را به نقر گرفته و اظهار نظر منفی نموده است. و علت برخورد سطحی و خلاف روحیه اکادمیک در برابر ایوانف شاید فقدان صحلاحیت و اختیار، و شایستگی زبان انگلیسی در میان کار شناسان تجیک تبار بوده و هم عدم دسترسی به مسایل که در نتیجه سانسور از دیداندازها پنهان شده باشند، و دیگر حیثیت منابع معتبر را از دست داده اند که در فراورد حضور فرآیند خیلی ها داغ شرایط جنگ سرد که بازار جنگ زبانی، سیاسی و لفظی خیلی ها گرم داشت، به میان آمده است.

برتلس اندری ایفگینویچ : باید اعتراف کرد که معلومات در مورد اندری برتلس، خیلی ها کم و محدود است ، به ویژه در شیوه ها و پالیسی های نگارشی کشور های باختر، از موصوف کمترین یاد آوری صورت گرفته و هنوز هم صورت می گیرد. اندری برتلس فرزند یکی از بهترین شخصیت های عرصه شرق شناسی روسیه، افگین ادواردویچ برتلس است که هم عصر و زمان ایوانف به شمار می رود. پدر اندری بر خلاف ایوانف تصمیم گرفت در روسیه باقی بماند و با حاکمیت و نظام سیاسی بلشویک ها، یاری و همکاری داشته باشد. ا ندری خود در سال *1926م*، چهل سال بعد از ایوانف، در آستان لیننگراد دیده به جهان کشوده و در سال *1949م*، از انستیتوت شرق شناسی مسکو از تیزس دکتوری خود ، در رشته علوم فلولوژی (علم

ادبیات و فلسفه شناسی)، زیر عنوان " ناصر خسرو و اسماعیلیسم" ، در سال 1958م، دفاع نمود و آن را به پایه اکمال رساند. اندری در واقعیت امر در قطار نخست شرق شناسان دوره شوروی سابق بود که دارای سابقه و پس منظر خیلی ها ژرف در راستای شرق شناسی زمان امپراتوری روسیه تزاری و شرق شناسی باختر داشت. برتلس ، مزید بر آن دارای صلاحیت و ظرفیت پژوهشی در راستای شرق شناسی جدیددوران شوروی سوسیالستی بود که انکشاف و ارتقای این فرایند در نتیجه کار برد و مطالعه آثار پژوهشگران و دانشمندان سنتی مانند، بارتولد برشت، کراچکافسکا، سیمنوف و غیره، بود. برتلس مانند ایوانف با زبان انگلیس آشنایی خیلی ها خوبی داشت و علاوه برآن با زبان فرانسه، فارسی- دری، و غربی نیز بلدیت بلندی داشت. برتلس مانند ایوانف در دوران جنگ سرد زندگی می کرد و آثار می آفرید. او شاهد ساختار نظام سیاسی سوسیالستی در بدخشان تاجکستان بود.

برتلس نسبت به ایوانف دسترسی بهتری به اسماعیلیان بدخشان تاجکستان و دستنویس های شان داشت. در صورتی که مناسبات ایوانف تنها در شیرازه مناسبات چتن تن رفیق و دوست نزدیک پامیری اش باقی مانده بود. برتلس در فرجام در انستیوی شرق شناسی مسکو بکار گماشته شده (79-1953م) و من حیث پروفیسور همکار دانشگاه ملی تاجکستان(1972-1966م)، کار کرد و سیاحت علمی اتنوگرافی را به نواحی مختلف پامیر در سال(1960 - 1959م)، انجام داد و حتی قیادت آن را نیز بدوش داشت. در مراحل فرجامین دوره شوروی سویالستی، اندری من حیث کار شناس اداره یونسکو در پاریس،(1986-1980م)،کار می کرد و موقف اکادمیک و پژوهش علمی اش را با کار در انستیتوی پژوهشی بین المللی شوروی در شیرازه وزارت فرهنگ،(1987-1995م)، ختم کرد. بر علاوه آن برتلس کار آموزی و باز آموزی خود رابا تنی چند از اسماعیلیان بومی(کار شناسان)، پامیر آغاز کرد و سیاحت علمی خود را در این منطقه از بدخشان کوهستانی تاجیکستان و افغانستان ادامه داد، و حتی سفر علمی خود را الی منطقه جرم بدخشان افغانستان به شمول آرامگاه ناصر خسرو، پیگیری کرد. برتلس برخی از آثار خود را وقف ساختار زندگی اسماعیلیان منطقه پامیر بدخشان کرده بود. داد خدایف دانشمند تاجکستان دوره شوروی سابق در عرصه اسماعیلیسم شناسی، کار و آفریده های علمی برتلس را که زیر نام " ناصر خسرو و اسماعیلیان"، نگاشته شده است، از جمله بهترین کار کرد های علمی اش بحساب آورده و می گوید:

" طرز تفکر اسماعیلیسم را که از تصور و بینش آفرینش خداوند و شناخت ژرف و دقیق آن به شمول تعریف و توصیف علم و حکمت و فلسفه از دیدانداز اسماعیلیان آغاز می گردد، و هم رسیدن به شناخت ژرف معنی و مفهوم شریعت، طریقت، حقیقت، و معرفت و تصور امام شناسی که بینش و جهان بینی فکری و فلسفی آنها را تشکیل دهنده است،فرآیند رسیدن به این همه ها را تنها از طریق دسترسی به آثار و آفریده های برتلس، به ویژه اثر معروف شان " ناصر خسرو اسماعیلیان"، میسر می داند ، زیرا موصوف در این اثر از طریق مطالعه و پژوهش همه آفریده های دست داشته ناصر خسرو سعی ورزیده است تا کلید شناخت بینش و تفکر اسماعیلیسم را من حیث کیش و آئین عقلانی و با سابقه با مقام تاریخی اش در اختیار علاقه مندان، باور مندان و رهروان ناصر خسرو، قرار دهد."

برتلس می گوید که شخصیت واقعی و تاریخی پیر ناصر خسرو، مقام و اعتبار نگارشی اش به شمول سرایش شعر، قصیده و مناجات وابسته به باور های اسماعیلی که درج تاریخ و فرآیند تاریخ نگاری شده است، گویا تا حد زیادی خلاف واقعیت های عینی زندگی اش بوده است. وی می افزاید که حتی پیرامون کار کرد های ناصر خسرو ، از غلو و شیوه عارف منشانه، رومانتیک و تخیل آمیز تعریف و تفسیر صورت گرفته است که نقش برخی از پژوهشگران باختر زمین در آن خیلی ها برازنده است. ایوانف در پژوهش های اکادمیک خود، سعی ورزیده است ، آن همه افسانه نگاری ها و افسانه سازی های شیوه زندگی ناصر خسرو ، تصور و بینش نادرستی که در مورد او بازتاب شده است، همه را واضح، معین، دقیق و و صاف و ستره بازتاب دهد و هم شخصیت و سیمای عینی و واقعی ناصر خسرو را با داشته های فکری و فلسفی اش را به شنونده ها، خواننده ها، پیروان، علاقه مندان و دانش آموزان امروزی ناصر خسرو، به شمول پژوهشپران دنیای خاور و باختر، به تعبیر و تفسیر گیرد. با آنهم، شخصیت ناصر خسرو ، آنگونه که باید باشد، هنوز هم در پژوهش های تکاپو گران اکادمیک شوروی سابق و هم دانشمندان و جستجو گران اروپای خاوری و باختری(شرق و غرب)، اضافه گویی ها، مبالغه و اغراق گویی ها که از جانبی با نحوه زندگی ناصر خسرو همآهنگ نیست و از سویی هم مطابق مکتب فکری عقلانی و فلسفی ناصر نبوده و هرگز نخواهد بود. با آنهم همگی، ایوانف، برتلس و سایر پژوهگران به هر سطح و پیمانه ای که هستند ، بودند و خواهند بود، سعی نموده اند تا شخصیت ناصر خسرو را من حیث سیمای عینی و ، و اقعی زمان خود بازتاب دهند، و لی هنوز در همه آثار و آفریده های آن زمان و امروز نیز جای برای اضافه گویی ها، ابهامات، مشکوکیت ها و پرسش های ناهمگون باقی خواهد بود.

برتلس اندری ایفگینویچ : ناصر خسرو من حیث قله شامخ فرآیند گفتمان اسماعیلیان فاطمی:

اثر ایوانف در مورد ناصر، به ویژهزیست نامه اش، با برخی از دشواری هاو ضد و نقیض گویی هاکه خود ابهام آفرین و دشوار فهم است، رو برو است. اظهار نظر ها پیرامون حیات پر بار ناصر خسرو را میتوان به سه دسته تقسیم بندی کرد:
1.حضور افسانه های شفاهی که در میان اسماعیلیان بدخشان تاجیکستان و افغانستان برای سالیان متمادی قرائتداشته اند ، که از دید ایوانف دلچسپ تر و سود مند تر از زیست نامه واقعی و عینی اش می باشند. اما ایوانف بار مجدد در اثر بازدرست شده اش، در سال 1956م، کار برد و استفاده منابع یاد شده که در بر دارنده اسطورها، افسانه ها، و مبالغه گویی های مروج در میان پیروانش اسماعیلیان بدخشانات بوده اند، گناه نا بخشودنی دانسته و استفرده از آنها را درست قلم داد نمی کند. موصوف همه گفته ها و سخنان یاد شده شفاهی موجود در میان مردم و توده های عظیم محیطی در راستای معرفی و شناساندن ناصر خسرو را، هرگز مورد قبول و مطمح نظر نمی داند و مشوره می دهد که این اظهار ها و بیانات شفاهی دست داشته در میان مردم پیرامون ناصر خسرو باید هر چه ژرفتر و بهتر از پیش، مورد تحقیق، تکاپو، و پژوهش قرار گیرد.
2.منابع اهل سنت و جماعت است که اکثرأ ناصر خسرو را دهری، ملحد، جادوگر، کافر، منکر دین، و سرچشمه خطر برای دین اسلام و یا هم به گونه مثبت من حیث شیخ سنی، متصوف کار دان و درست کاردانی که تا هنوز درست شناخته نه شده است، بازتاب داده شده است. ایوانف بعد ها خود این منابع و سرچشمه های دست داشته های شفاهی و نگارشی را انعکاس داده و اظهار نموده است که با آنهم این گونه مؤلفه های نگارشی با وصف آنکه دارای دشواری های پذیرشی بوده و بآنکه بعضن مسایل وموضوعات حقیقی به گونه وارونه و غیر عادلانه بازتاب داده شدهاند، هنوز هم دارای اعتبار و اختیار خیلی زیاد و قابل تقدیر و تکریم اند .
3.مرحله سوم، زمانی است که ناصر خسرو در فرآیند سیاق نگارشی پژوهشگران باختر و خاور زمین، مانند: گوارد، بلوسیت، سگنون، برون، و هیتی، من حیث سیمای عینی و واقعی، شاعر و سراینده معروف ابیات و ادبیات عرفانی، سیاح چیره دست، دارنده حکمت و فلسفه شرق، حکیم والا مقام شرق، و یکی از نخبگان و بزرگان متفکر و اندیشمند زمان خود ، دانسته شده است. ایوانف نگارنده های و پژوهشگران باختر زمین را مورد انتقاد سالم قرار داده و اظهار می کند،، که آنها ناصر خسرو را نه گونه رومانتیک و تخیل آمیز تصویر برداری می کنند و این موضوع را خیلی ها با اهمیت برای سرزمین ایران جلوه می دهند زیرا ایران در مورد ناصر خسرو با وصف همه کار کرد هایش نا شناخته مانده بود، و تنها بربنیاد چند قصیده و سروده معروفش به شمول سفر نامه اش ناصر را به شناسایی می گرفتند. ایوانف اظهار می کند که باختری ها ناصر خسرو را از یک فرد عادی به یک چهره و سیمای سر شناس ، دانشمند و یکی از نخبگان زمان اش، قرار داده اند. غربی ها ناصر خسرو را ملهم حکمت و فلسفه شرق در میان باورمندان، علاقه مندان و پژوهشگران دسته های ناهمگون، معرفی کرده اند. (ایوانف، صفحه، 3)
ایوانف بر این باور است که ناصر خسرو را باید از طریق محتوای شعری، سیاق نگارش فلسفی ، بینش و طرز تفکر خودی اش شناخت و جایگاه اش را در برگه های تاریخ اسلام و به ویژه اسماعیلیسم، معین کرد. ایوانف حتی مشکوک است که کتاب" شش فصل"، ناصر خسرو که بازتاب دهنده روش و بینش دعوت اسماعیلیسم است، از ناصر خسرو نه بوده و حتی پیرامون " کلام پیر"، و " گهر ریز"، نیز نظر مشابه و همگون دارد. ایوانف کیفیت شعری و ترکیب آنها را نمی پذیرد و اظهار می کند که آنها همه در سطح پائین ساختاری و صنایع شعری قرار دارند و علاوه بر آن اظهار می کند که گویا ناصر خسرو پیرو آئین اسماعیلیسم نیز ، نخواهد باشد. ایوانف با بازتاب این همه سخنان ، پیشتر رفته و با نگارش بیوگرافی ناصر خسرو، ابراز عقیده و باور می کند که چرا ناصر خسرو، خویشتن را مروزی، قبادیانی و بلخی، معرفی می کند و از نام اصلی اش یادی نمی کند.(باید دانست که ناصر خسرو در کدام شرایط زمانی زندگی می کرد؟ با چه کسانی کار می کرد؟ آیا دبیر بود یا کبیر؟ شاعر بود یا فیلسوف؟ از بلخ بود یا از قبادیان؟ سید بود یا سادات، آنگونه که تقی زاده از او یاد می کند؟ دارای چه آئینی ای قبل از تغیر عقیده و باور خود بود؟ شاه بود یا گدا؟ در دربار کار میکرد و یا در درگاه؟ باید این همه شرایط را دانست و بعد می توان پیرامون شخصیت ناصر خسرو، قضاوت کرد و باید گفت که ناصر نیز در کار کرد های عقیدتی، شعری، فلسفی و دینی خود در واقعیت امر، در فرآیند قوی تقیه قرار داشت تا بتواند آرمان و مقدساتیی را که در ذهن خود می پرورید، به پایه اکمال رساند و خوش بختانه که رساند و از این سبب است که ما امروز میتوانیم پیرامون اسماعیلیسم، به ویژه در اسیای میانه، سخن به میان بیاوریم. مترجم)
" ایوانف سعی می کند که ناصر خسرو را به گونه ای معرفی کند که گویا دارای استقرار و استقامت دقیق نیست، از اصلیت پیدایش خود آگاهی ندارد، و با شخصت های عقلانی و فکری اسماعیلی قبل از زمان و در زمان خود ، همتایی کرده نمی تواند، و همه داشته های فکری و فلسفی ناصر خسرو دارای سطح پائین فلسفی بوده در همه جا ها تکراری به میان می آیند و هر گز روی مسایل اصلی و بنیادی فلسفی، مکث نمی کند و از آنها به گونه سطحی می گذرد. ایوانف اظهار می کند که ناصر خسرو را نمیتوان با متبحرین و دانشمندان مانند، ابو حاتم رازی که دارای تبحر و صلاحیت بالا در تیولوژی و الهیات شناسی بود و یا مانند حمید الدین کرمانی دارای بینش فلسفی عالی باشد، و حتی نه هم مانند کارشناس درجه دوم ابو یعقوب

سجستانی و یا سکزی و یا سجزی، باشد که بعضن از طرف ناصر خسرو مورد تنقید قرار می گیرد. و حتی از معلم و آموزگار خود، المؤید فی الدین شیرازی که با دپلوماسی دقیق خودی از وی آموخته بود، نیز نمی تواند برابری کند." (ایوانف، صفحه های 10-11) ایوانف ناصر خسرو این گونه تعریف و ستایش می کند: " شخص قوی هیکل، روستایی و دهاتی منش، که این همه ویژگی ها را با خود شامل کار کردها، نگارش ها، تعبیر ها و تفسیر های خود می کند و یک فضای خیلی ها ساده و علایمی را از خود بجا می گذارد که تمیتوان همه آنها را به سادگی زدود، و ناصر خود همواره زمخت، خام باقی مانده و حتی در راستای بازتاب ساده ترین مسایل عقیدتی و فلسفی در جدال و مبارزه باقی می ماند" (Ibid, P.11)

ناصر در دیدانداز ایوانف" حیثیت شخصیت پیشگام در نگارش و بازتاب مسایل فلسفی در سرزمین فارس نمی باشد، در صورتی که خود شخصیت دیگری را که در این عرصه پیشگام بوده باشد ذکر نمی کند. شیوه کاری و نگارش ناصر خسرو برای ایوانف مطلقن غیر هنرمندانه، مشحون ار تکراری های غیر ضروری، بدون تبارز ایده های جدید، و نو آوری ها، و نبود انعکاز اصلیت ها و فروعات، و تنها ذکر مسایل ، موضوعات، اماکن و مؤلفه های ابتدایی، می باشد. " (همان، صفحه، 11) .

" ایوانف می گوید که، ناصر خسرو در مباحثات و مذاکرات لفظی خود با سایر افراد و یا دارنده گان عقاید و باور مانند عیسیوت و ناصبی ها، داخل گفتمان دقیق و فیلسوفانه نمی شود و تنها بخاطر تبارز نظریات خود، که تنها به خود موصوف دلپذیر هستند انعکاس می دهد. وی می گوید تغیر و تبدیل عقیده و باور های دینی در آن زمان آنقدر دشوار و مشحون از دغدغه نبود و در ضمن ناصر خسرو با دیدن خواب خود میل پیدا می کند تا بسوی قبله برود و یا گویا کسی او را در خواب رهنمون شده است، در صورتی برای ناصر خسرو مانند هر فرد پخته دیگر در آنزمان این حرف واضح بود که بکدام سو باید برود، و یا هم خود شخصی سنی بنیاد گرایی بوده باشد که نیت حج رفتن را داشته است. و در ضمن باید گفت همراز و نیازش در این سفر تنها برادر و خادم اش می باشد و هم در همه این سفر طولانی بدون سفر زاد، این چنین سفر طولانی را سپری می کند و در همه جا و از همه کس دریافت یاری و همکاری می کند، و زمانی که به مصر می رسد بعد آن آئین و کیش آسماعیلیسم را پذیرا می شود. (همان، صفحه، 15)

ایوانف در باب پنجم اثر خود، کار کرد های ناصر خسرو را من حیث مشنری ،داعی و حجت خراسان که در مناطق مازندران، خراسان و بدخشان ایفای وظیفه می کند، مورد قدر دانی قرار داده و پرسش خیلی ها مهم ای را که کنون پاسخ نیافته است، به میان آورده و اظهار می کند که چگونه نوانست شرایط گریز را برای خود به وجود آورد و در فرجام بدون هیچگونه دشواری به ناحیه یمگان بدخشان افغانستان می رسد. چرا یمگان را انتخاب نموده است؟ و تا چه حدی ناصر خسرو مردمان این مناطق را به کیش اسماعیلیسم در آورده است؟ آیا مردمان شغنان، واخان آشکاشم و سایر مناطق مردمان بومی این سر زمین بوده اند و یا اینکه زرفشانی ها، سعذی ها و سایرین که دارای عملکرد مختلط عقیدتی اسلامی و زردشتی بوده اند که " ام الکتاب"، را نیز با خود آورده اند؟ آیا ناصر خسرو شاه یمگان بود و یا اینکه در زندان یمگان قرار داشت؟ چرا آرامگاه اش در یمگان است و محل باقدر و قیمت برای اهل تسنن بوده و ناصر خسرو را من حیث شخصیت اکادمیک دانسته و هر گز شیوه حج اسماعیلیان را نیز نمی پذیرند و او را من حیث یکی از صوفی های معروف اهل بیت رسول می دانند؟ چگونه ناصر راه بسوی قاهره را دریافت و چگونه توانست با آن همه دشواری ها مدیریت کند و چسان توانست این همه آثر و آفریده های گران بها را در محیط تنگ و تاریک یمگان به نگارش گیرد؟ آیا ناصر خسرو امکانات این را داشت تا به همه مناطق بدخشان سفر کند و اقدام به نگارش " سفر نامه شرق"، کند که سر زبان مردمان این مناطق است؟ چگونه و چرا ناصر مورد انزجار، نفرت ، توهین و تحقیر اکثر زمام داران این مناطق شد؟ ایوانف از شخص ناصر خسرو نقل قول کرده و می نگارد: " امیر یمگان او را نمی پذیرفت. ترک ها وی را از خراسان بیرون ساختند. نه امیر خراسان وی را می پذیرفت و نه هم شاه سجستان، یا شهزاده غزنوی تبار. ونه هم امیر منطقه ختن با او میانه خوبی داشت." (اثر ویراستار شده ایوانف، ناصر خسرو و اسماعیلیسم، که ایوانف مراجعه به اثر " فلسفه مشرق" که شاید توسط دانش آموزش " گهرریز"، زیر عنوان سفر ناصر خسرو در بدخشان به نگارش گرفته شده است، مشوره می دهد.)

چرا ناصر خسرو در میان اکثر تاریخ نگاران عرب، به شمول دسته مستعلی، من حیث کار شناس دوره فاطمیان شناخته نه نمی شود ، به سبب اینکه ناصر خسرو خود در بدخشان حیات بسر می برد که اسماعیلیان نزاری فعالیت داشتند و هم تنها به زبان فارسی می نوشت و موضوع هویت خودی را من حیث یک عجم و نه عرب، مورد تقدیر و قدسیت قرار می داد. از این سبب، با مخالفت های بیشتری از جوانب یاد شده ، رو برو می شد. ایوانف می گوید در هیچ یکی از آثار و آفریده های فاطمیان واژه حجت ذکر نه شده است و یا اگر هم حجتانی بوده اند، در قاهره زندگی نموده اند و یا بیرون از آن. ایوانف از این لقب انکار نمی کند و در بسا از منابع اسماعیلی نیز از آن تذکر به عمل آمده است. مثلن در اثر قاضی نعمتن" اساس التأویل"، ایوانف می گوید که او یقین ندارد که این گونه شخصیت ها در قاهره و یا ایالت آن به نام های حجت، داعی و یا داعی الداعات، یاد می شدند و چرا ناصر خسرو، شخصی و فردی که جدیدن به طریقه و کیش اسماعیلی گروید و به زود ترین

فرصت شخصیت قابل قدر در دیدانداز رهبران و امامت قرار قرا گرفت و به این چنین منطقه دور افتاده مانند خراسان و یا ویژتن بدخشان، برای انجام این چنین رسالت سترگ، فرستاده می شود. وی می افزاید که ناصر خسرو در آثار همه آن واژه ها و نظام واژه هایی را که ذکر می کند، کمتر در ادبیات اسماعیلی دوره فاطمیان جا داشته و بیشتر در میان اهل سنت و جماعت مروج بوده و ناصر خسرو تنها آنها را به زبان فارسی- دری نگاشته است مانند: زاد، خان، گشایش، سفر نامه، خدمت، فردوس، جنت، برزخ، دوزخ، و غیره می باشند. ایوانف اثر ناصر خسرو، " وجه دین"، را نمونه مثال گرفته و می گوید که این اثر به سبک و شیوه فاطمی نوشته شده است و حیثیت کتاب آموزشی دعوت را دارد که از زبان عربی ترجمه شده ، و یا بهتر گفته شود از اثر قاضی نعما ن دعائم الاسلام، یا اساس التأویل ، که توسط جعفر بن منصور الیمن نوشته شده ، گرفته شده و دارای اشتباهات و نارسایی های بی شمار بوده و نیازمند ویرایش دوباره است.

اندری برتلس: ناصر خسرو در اوج گفتمان اسماعیلیان فاطمی : اندری برتلس اثرش را یازده سال بعد از ایوانف زیر نام " ناصر خسرو و اسماعیلیان"، نوشت. وی همه داشته های فکری ایوانف را به شمول اثر 258 برگه ای اش در مورد ناصر خسرو و اسماعیلیسم مورد مطالعه و غور قرار داده و بعد مونوگرافش اش را زیر عنوان مشابه نوشت. اثر یاد شده در حقیقت حیثیت پاسخ میتود شناسانه و ایدیولوژی گرایانه در برابر اثر ایوانف ، ناصر خسرو و اسماعیلیسم را دارد. متن یاد شده در سراسر سیاق اش حامل فرآیند تقدیر، تمجید و انتقاد از شخصیت ایوانف می باشد. در این جا سعی خواهیم ورزید تا در قدم نخست ایوانف را از دیداندا ز برتلس به معرفی نشینیم و بعد کار کرد ها ، نوشته ها، شخصیت و بینش فلسفی ناصر خسرو را از دیداندا ز برتلس به برسی می شینیم. بر تلس در مورد نقش ناصر خسرو من حیث دانشمند در گسترش آئین و کیش اسماعیلیسم ، نه تنها در بدخشان بلکه در سراسر آسیای مرکزی به شمول شرق دور، سخن می گوید. برتلس بر خلاف ایوانف اثرش را پیرامون کار کرد های ناصر خسرو ، زیست نامه و مواریث عقیدتی اش را در 148 صفحه محدود می سازد. موصوف قبل از آنکه در مورد زیست نامه ناصر خسرو سخنی به میان آورد، در قدم نخست نظریات، داشته ها و بینش اسماعیلیان آسیای میانه به شمول برداشت های شان را آغاز می کند. وی در مورد تاریخ عقیدتی، سیاسی و اجتماعی مردمان آسیای میانه سخن می گوید و بعد روش و مردانگی مردمان سرزمین آسیای میانه به تعریف و توصیف می نشیند و بعد اضافه می کند، باوصف آنکه دین اسلام را مردمان این مناطق جغرافیای سیاسی پذیرفتند، اما داشته های فرهنگی، زبان، ادبیات و تهذیب ماندگار خراسان زمین را هنوز نگهداشته اند و از آن در احیای باور های مذهبی شان، استفاده معقول و درست می کنند. وی در ضمن پیرامون ماهیت فرهنگ کثرت گرای مردمان این سرزمین که راه ابریشم حیثیت کریدور رشد و انکشاف آن را داشته است، به ستایش می نشیند. برتلس در مورد فراز و فرود تاریخ و کار کرد های اسماعیلیان آسیای میانه در سده های گذشته حرف هایی را به میان می آورد و دوشواری هایی را که این مردمان در شیرازه عقیدتی و باور های مذهبی شان متحمل شده اند، بر ملا می سازد.

برتلس اعتراف می کند که بسا از کار های علمی، پژوهشی و تاریخی که پیرامون اسماعیلیان آسیای میانه آفریده شده اند، مدیون کار کرد ها و زحمات فراوان ایوانف می باشند. در ضمن روابط نزدیک کاری و پژوهشی ایوانف را با سایر شخصیت های محیط اکادمیک مردمان آسیای میانه می ستاید و بعد به گونه فوری برخی از مسایل را پیرامون کاستی های کاری و پژوهشی اش را آغاز گر می شود، و اظهار می کند همه نوشته هایش از مناسبات با افراد محیط پیرامونش ، یعنی اسماعیلیان آسیای مرکزی، دوستان، مشاورین ، همکاران و یاران متأثر است.

باید گفت که در مورد شخصیت و مناسبات فردی و اکادمیک برتلس آنقدر که لازم باشد معلومات و شناسایی‌ها در اختیار نیست، چه در کشورهای شرق و چه دنیای غرب. اندری فرزند یکی از معروف‌ترین شرق‌شناسان روسی، افگینی ادواروویچ برتلس می‌باشد که از جمله معاصران ایوانف بود و بر خلاف ایوانف تصمیم گرفت در روسیه باقی ماند و با نظام و حکومت بلشویک‌ها به همکاری آغازگر شد. اندری خود در سال ۱۹۲۶م.، چهل سال بعد از ایوانف در آستان لیننگراد به دنیا آمد. در سال ۱۹۴۹م.، از انستیتوت خاورشناسی آستان لیننگراد از پایان نامه خویش من‌حیث کاندیدعلوم فلولوژی که پیرامون "ناصرخسرو و اسماعیلیسم"، گزارش شده بود، در سال ۱۹۴۸م.، دفاع نمود. برتلس در واقعیت امر مربوط به نسل نخستین خاورشناسان شوروی سابق به حساب می‌رود. مزید بر آن دارای حس قوی پویایی در راستای ادبیات جهان و خاورشناسی غربی و ادبیات اشرافیت اروپایی دست خیلی‌ها بالایی داشت. مزید بر آن در همکاری با شخصیت‌های فرهنگی و خاورشناس، بارتولد و کرچکافسکی، برتلس، سیمنوف، و دیگران سنّت خاورشناسی دوره شوروی را به وجه احسن انکشاف دادند. برتلس مانند ایوانف، زبان‌های انگلیسی و فرانسوی را خوب می‌دانست، تکلم می‌کرد، می‌نوشت و خوب می‌خواند. مزید بر آن به زبان‌های عربی و فارسی- دری نیز گفتمان مناسب داشتند. ایوانف و برتلس در حقیت در زمان جنگ سرد بسر می‌بردند. وی شاهد ساختار اداری‌ائ سیستم شوروی در جمهوری تاجیکستان بود. علاوه بر آن از شیوه‌های کاری شوروی در تاجکستان که به گونه نمایشی بخاطر بازتاب نمونه‌ای این منطق من‌حیث جمهوری سوسیالستی از راه رشد غیرسرمایه‌داری تنظیم و

ترتیب گردیده بود، رنج می‌برد و میل داشت همه امور را باید مطابق واقعیت‌های عینی آن جوامع به مشاهده می‌نشست. (مایر. و. اسلام و کلونیالیسم در آسیای میانه، دیدانداز غرب‌نگری در آسیای میانه، روتلیج، ۲۰۰۲م.). برتلس و ایوانف هر دو به گونه خیلی‌ها ساده به دست نویس‌ها و آثار دست‌نویس‌شده در بدخشان دسترسی قابل ملاحظه‌ای داشتند. ایوانف تنها از طریق چند تن از دوستان خود رابطه را با بدخشانی‌ها برقرار نمود، اما برتلس بعد از فراغت و اکمال پایان‌نامه آموزشی-اش، در انستیتوت خاورشناسی مسکو توظیف گردید، و در آن محیط در میان سال‌های ۱۹۷۹ - ۱۹۵۳م.،من حیث پروفیسور همکار در دانشگاه دولتی تاجیکستان، در خلال سال‌های ۱۹۷۲-۱۹٦٦م.، ایفای وظیفه می‌کرد و سیاحت‌های علمی تبارشناسی را به مناطق پامیرزمین در سال‌های ۱۹٦۰- ۱۹۵۹م.، سازماندهی می‌کرد و هم من‌حیث کارشناس و برنامه‌ریز اداره یونسکو در شهر پاریس در خلال سال‌های ۱۹۸٦- ۱۹۸۰م.، ایفای وظیفه نموده است. برتلس در ساحات مختلف دیگر نیز با اداره و حاکمیت شوروی سابق همکاری داشته و مناطق بدخشان افغانستان، به ویژه ولسوالی جرم بدخشان نیز، سفر نموده و از آرامگاه ناصرخسرو نیز دیدن نموده است. ایوانف درهمه نوشته‌های خویش تلاش ورزیده است تا ناصرخسرو را به گونه دقیق مورد مطالعه قرار دهد و بعد آن مقام و شخصیت معنوی و علمی و فلسفی او را در میان اسماعیلیان و سایر انسان‌هایی که در میان شان حیات بسر می‌برند، معرفی کند و هم درحقیقت سعی می ورزید تا از نوآوری‌ها، نظریات و بینش عقلانی ناصرخسرو و هم آثر و آفریده‌هایش که باعث تنویر ذهنیت نه تنها اسماعیلیان بلکه سایر باورمندان و پژوهشگران گردیده است، به معرفی گیرد و زندگی و علایق شخصی خود را وقف این‌گونه بررسی‌ها سازد. در ضمن ایوانف اضافه می‌کند، که ناصرخسرو سخت سعی ورزیده است تا از پیشینیان خود کمتر تقلید کند و مسایل مطروحه آنها را رونویسی کند، از فلسفه و منطق شخصی و برداشت‌های تاریخی خویش استفاده نموده و در تنویر اذهان عامه نقش خیلی‌ها بلند تاریخی را به بازی می‌نشیند. حتی ایوانف به این باور است که شاید ناصرخسرو از جمله شخصیت‌های تاریخی است که برای نخستین بار فلسفه‌نگاری و فلسفه‌شناسی را در ذهنیت سایر پژوهشگران معاصران خود، تزریق می‌کند و آنها را بسوی باطنیت و گرایش معنوی مورد تشویق و ترغیب قلمی قرار می‌دهد. ایوانف با ترجمه یکی از قصاید ناصرخسرو از زبان فارسی - دری به زبان انگلیسی و روسی، نشان‌دهنده حاکمیت دقیق وی بر زبان فارسی و افکار فلسفی ناصرخسرو می‌باشد. وی می‌افزاید: "پژوهش‌ها و کاوش‌های فلسفی، علمی و اخلاقی ناصرخسرو، نشان‌دهنده کارکردهای فردی خودی او می‌باشد. وی در همه گفتمان‌ها خیلی‌ها طولانی سخن می‌راند و بحث و فحص می‌نماید. وی به مسایل مطروحه عادی و فارغ از بینش منطقی وقعی نمی‌گذارد و همواره میل دارد خویشتن را با نظریات فلسفی و عقلانی‌اش در ژرفای گفتمان‌ها به مشاهده نشیند. ناصر، همواره پیرامون عقل کل، نفس کل، هیولا، اختیار، جبر، صلاحیت، دانش، بینش و گرایش انسانی و جمع‌گرایانه، سخن گفته و در مورد جبر، اختیار، تقدیر، تدبیر نیز به بحث می‌نشیند. حتی بعضن بدون در نظرداشت فهم دقیق از بینش آفرینش آفریدگار خویش را مورد پرس و پاس قرار می‌دهد و این البته نشان‌دهنده بی‌اعتنایی او نیست، بلکه نشان‌دهنده ژرفای علاقه و دلچسپی‌اش به مسایل مطروحه است. همه نوشته‌ها و آفرینش ادبی، علمی و فلسفی‌اش همواره من‌حیث مواد خیلی‌ها بلند آموزشی به میان آمده و شکل کتب فلسفی را به خود گرفته است." (ایوانف، ص. ۳۳)

ایوانف، در قسمت پنجم اثر خویش در مورد کارکردهای مسیونری "مشنری، مبلّغ"، ناصرخسرو در مناطق مازندران، خراسان، و مناطق مختلف بدخشان، سخن می‌گوید، ناصر پرسش خیلی اهم غیرقابل پاسخ را مطرح می‌سازد که در بسا آثار و آفریده‌های بعدی اسماعیلیان، مانند (اساس‌التأویل، قاضی نعمان نیز مطرح شده است. ایوانف می‌خواهد بپرسد که چرا، با وصف آنهمه حجّتان، داعیان، و مبلّغان، ناصر من‌حیث یک شخصیت جداگانه و بدون اندوخته‌های گذشته از تاریخ و فرآیند کاری شخصیت‌های علمی و اکادمیک اسماعیلی که جدیدن به کیش و آئین اسماعیلی رو آورده است، به سطح خیلی‌ها عالی و کامگاری های بی‌بدیل در مدت زمان کوتاه، دست یازیده است. ایوانف اظهار می‌دارد که ناصرخسرو شاید در شیوه های نگارشی خود، در مسایل ابراز بینش و نظریات خویش از طریق زبان و یا هم اشعار و سروده‌های ناصر به شمول قصاید شان، تا حدی دلتنگ‌کننده باشند و سلاست درستی نداشته باشند ولی تصور و تفکر شان مطابق زمان و مکان بوده و همواره پیرامون فلسفه زندگی، حیات و ممات، دانش و بینش، ازل و ابد و غیره سخن می‌راند و شاید هم تا حدی آنگونه هنری کارین می‌گوید، ناصرخسرو می‌تواند همه کاره باشد ولی باید گفت که ناصر خسرو شخصت و نویسنده خسته‌کننده نیست. به مرور زمان مادامی که برتلس، با نوشته‌ها و آثار مخالفین بینش اسماعیلیسم، از قبیل ابن رزام، "کتابی در ردّ اسماعیلیه"، اثر تبن ندیم، "فهرستی پیرامون تاریخ بغدادی"، ابو معلا، "بنیان‌الادیان، نظام الملک، "سیاست نامه"، شهرستانی، "الفرق‌البین‌الفرق"، و سایرین که بینش و تاریخ و کارکردهای اسماعیلیسم به بینش‌ها و تصورات ممکنه و غیرممکنه بازتاب یافته است، آشنا می‌شود که در آن نام‌های مانند، شعوبیه، مزدکیه، مُغیسم، مُغ پرستان، کافر، الحادیون، زندیقیه، قرمطیه، و غیره به آنها داده می شود، تصورات خودی‌اش را بر بنیاد حقایق و وقایع و نگارش‌های ضد و نقیض یاد شده انعکاس می‌دهد. وی علاوه بر آن خاورشناسان غربی، مانند، "کاره"، "بلاکت"، "گوارد"، و غیره را بخاطر حمایت شان از نگارش‌های غیرمسئولانه افراد شده

و بینش ضد اسماعیلیسم‌بودن شان را به باد ملامتی گرفته و آنها را در قطار شرکای جرم در نوشتارهای ضد اسماعیلی می‌داند.حتی برخی از این خاورشناسان غربی بدون در نظرداشت تحقیق و پژوهش دقیق در زمینه، اسماعیلیسم را منبع اضداد با گرایش اسلامی دانسته و آنرا زاده بینش فرسیان و پارسان دانسته و یک جنبش انقلابی و ضد اصول عقیدتی می‌دانند. برتلس کمی هم پیش‌تر رفته و ایوانف را ملامت می‌کند مبنی بر اینکه وی اسماعیلیسم را یک پدیده ضد عرب، ضد نشنلیسم و ملت‌گرایی تنگ‌نظریانه ترکیسم و بهتر گفته شود پان‌ترکیسم معرفی می‌کند. ایوانف می‌گوید، اگر خواسته باشیم تا در خدمت اختیار و صلاحیت یزدانی باشیم، در آنصورت باید مانند ناصرخسرو از مقام شامخ و عالی معنویتی که انسان را بار مجدد با اصل پیدایش او ارتباط می‌دهد، برخوردار بود و هر کسی به گونه عادی نمی‌تواند از این چنین جایگاه برخوردار باشد. بلکه باید در شمار و قطار مردمان ویژه از هر نقطه نظر باشد. و آنهایی که دارای حمایت ویژه یزدانی‌بودن در راستای خدمت انسان و کافه بشریت و آنها شخصیت‌ها و دسته مرمانی بودند که به نام "اهل تأئید"، یاد می‌شوند و کسانی هستند که مقام شان از فلاسفه و سایر دانشمندان، شامخ‌تر و بااعتبارتر است. برتلس مسایل ناصر را از طریق سیاق اشعار و قصیده‌اش مورد بررسی قرار داده و می‌گوید که شخصیت وی بالاتر از فلاسفه، دانشمندان، عرفا، افلاطون و سایرین بوده و زمانی خواهد رسید که همچو افراد و اشخاص در برابر آرامگاه ناصر خواهند ایستاد و اشک افشانی خواهند کرد زیرا وی دارای چنین اثر ژرف‌آفرینی در میان همه انسان‌های محیط پیرامون خود می‌باشد. او می‌گوید، این گونه ادعای ناصرخسرو بخاطر این بوده است که وی به خانواده بزرگ تاریخی که حضرت محمد(ص)، در قیادت آن قرار داشت و اهل بیت آن حضرت این همه نیکی و محسنات را ادامه دادند، منسوب است. ناصرخسرو معتقد است و عملن نشان داد که وی در راستای علم و حکمت حرکت می‌کند، و دارای نه تنها دانش است بلکه بالاتر از آن دارای جهان‌بینی و دیدانداز گسترده و بینش عقلانی است که می‌تواند از آن در امر شناخت ذات سبحانه و تعالی از طریق دانش و آموزش معلم صادق، برسد و می‌گوید که چون علم در ذات خود از سوی خداوند و افراد و شخصیت‌ها دارای این علم و دانش به ویژه علم لدنّی، که از سوی خداوند است، دانستن‌اش فرآیندی است که انسان را در راستای قربت به روح عالی و ماندگار یزدانی رهنمون می‌شود. (برتلس، ص.، ۲۲۹). برتلس می‌گوید که، ناصرخسرو دارای علم و حکمت جداگانه بود، و این دانش در نتیجه شناخت روح القدس و روح الیقین، کمایی گردید، در صورتی علم و دانش فلسفی در نتیجه مراجعه به دانش آفرینش به میان می‌آید، در صورتی که با وصف این همه سخن‌ها، هنوز ناصرخسرو در تقسیم‌بندی حکمت‌ها و دانش معمل دچار پریشانی و تکلیف است. او می‌گوید برای وی همه دانش‌ها در حقیقت دارای منبع واحد هستند، و تنها در سطح و نحوه‌های کاربردی شان ناهمگون هستند. برخی‌ها، به ویژه داکتر سرفراز نیازوف کار شناس دانشگاه تورنتوی کانادا، به این باور است که ایوانف در فرآیند پژوهش خویش پیرامون بازتاب نکات اساسی کارکردهای تاریخی و فلسفی ناصرخسرو، ناکام مانده است. وی اضافه می‌کند و هم استدلالش این است که ایوانف آنچه را که هنری کاربن در نوشته‌هایش ناصرخسرو را معرفی نموده است، ایوانف حتی آنها را نیز در نظر نگرفته و اظهار می‌دارد که آثار و آفریده‌های ناصر در یک حلقه بزرگ علاقه‌مندان و خوانندگان در یک دایره بزرگ و قابل تمجید قرار ندارد. برتلس در همه نوشته‌های خویش نه تنها روی داشته‌های فکری، فلسفی و عقیدتی ناصرخسرو اتکا می‌کند، بلکه همه مواریث فرهنگی، ادبی، عقیدتی و فلسفی او را به شمول اصول بنیادین عقیده و باور شیوه‌های کاری و شناخت ژرف امور اجتماعی آن زمان به شمول امور ایدیولوژیک، به گونه عادلانه مکث می‌نماید و خواننده را با ابعاد ناهمگون بینش و تصور ناصرخسرو در راستای عرصه-های مختلف زندگی، آشنا می‌سازد. برتلس روی همه پرسش‌هایی که ایوانف مطرح می‌کند، سخن گفته و داشته‌های فکری‌اش را بازتاب می‌دهد. وی زیست‌نامه ناصرخسرو، حالت و چگونگی وضعیت زندگی، روش و شیوه‌های کاری و شخصی، شیرازه‌های اخلاقی‌ای که ناصر در آن حیات بسر می‌برد، افکار و بینش ناصرخسرو، زبان و ادبیات ناصرخسرو، و طرز تفکر منطقی و عقلانی ناصرخسرو را مورد پویایی دقیق و ژرف قرار داده و در مورد آن از تحلیل و تجزیه خودی استفاده می‌کند. همزمان به آن برتلس در مورد نیاز حتمی انسان به دنیای جسمانی، اصول آموزش و دانش، وحدت شیوه‌های استراتیژیک دانش و بینش، فرآیند دعوت اسماعیلی، من‌حیث آئین‌نامه عقلانی زیست اجتماعی و وسیله پیشرفت، ترقی و تعالی عالم انسانی، سخن‌های فراوانی دارد که هر خواننده و شنونده را با عالمی از تفکرات ژرف عقلانی و عقیدتی همنوا می سازد. در صورتی که ایوانف آنچه را که برتلس در مورد ناصر می‌گوید، به ویژه در مورد بینش ناصرخسرو به اصطلاح برتلس، بینش اقتصاد سیاسی او در راه پیشرفت دنیا بسوی تمدن جدید و مدرن، کمتر مورد بحث و ارزیابی قرار می‌دهد.

برتلس می‌گوید، کمتر کسی را در دنیا می‌توان یافت که مانند ناصرخسرو، قهر، غضب، نگرانی، تشویش و زشت‌گویی را در برابر بی‌عدالتی‌های عقیدتی، اجتماعی و انسانی‌ای که از سوی حاکمان ظالم بر مردم و باورمندان روا داشته است، بازتاب نموده باشد و حتی آنقدر به غضب می‌آید که برخی‌ها را حیوان‌ها، ستوران و غیره یاد می‌کند و می‌فرماید که آنها چگونه روح انسانی را از دست داده‌اند و بسوی تقویه و استحکام روح حیوانی روانه هستند. باید گفت که ایوانف و برتلس، هردوی شان من‌حیث پژوهشگران برون‌مرزی و تا حدی بیگانه با مسایل فرهنگی اسماعیلی و نبود شرایط رفت‌وآمد در میان اسماعیلیان آنگونه که

لازم باشد، توانسته‌اند دریچه خیلی‌ها بزرگی را برای علاقه‌مندان و خوانندگان آثار و آفریده های ناصرخسرو به شمول تاریخ و ادبیات اسماعیلیسم، گشوده‌اند و تا امروز کارکردهای شان در میان همگان من‌حیث منابع دست اول شناخته شده‌اند. هر دو دانشمند اعتراف نموده‌اند که کارکردهای پژوهشی شان در مورد ناصرخسرو و اسماعیلیسم من‌حیث سنّت و عقیده عقلانی در آسیای میانه، بکرترین و تاب ترین کارها نبوده بلکه مطابق امکانات دست داشته می‌توانند مسیرکشا باشند. برای پژوهش‌ها و کارکرد های مؤثر بعدی مطابق به شرایط واقعی زمان و مکان و انکشاف شیرازه پژوهش‌های علمی و تاریخی در میان این جمعیت تاریخی و پربار از دیدگاه دانش و فرهنگ غنامند علمی و تحقیقی. (سرفراز نیازوف، ناصرخسرو، دیروز، امروز و فردا. سایت انستیتوت لندن - انگلستان)

ایوانف در نوشته هایش، یمگان را که ناصر خسرو در آن حیات بسر برده و به کار کرد های پژوهشی و نگارشی مصروف بوده است، بهای کم داده و آنقدر به ستایش نمی نشیند، اما برتلس برخلاف ایوانف مکان کاری ناصر خسرو را به قصر ها و دژها تعبیر و تفسیر نموده و یمگان را به فردوس برین و مکان شاهانه و دبیرانه تشبیه می کند ، آنگونه که قزوینی در داستان کوچک اش در مورد ناصر خسرو یمگان را محل شاهی، دارای باغستان ها، قصر ها، خدمه ها ، نوکران و ناصر خسرو را شاه آن مکان می داند. بدون تردید هدف اش بیشتر مقام معنوی ناصر خسرو باشد که این گونه به ستایش گرفته است، و آثارش را به قصر ها، و بینش و افکارش را به باغستان ها، و پیروان و علاقه مندانش را به خدمه و نوکر و چاکر، تشبیه کرده است. برتلس ناصر خسرو را تنها در شیرازه نگارشی، ساختار شعری، فلسفی و عقیدتی مورد بررسی قرار نمی دهد بلکه بیشتر شخصیت اش در سیاق و محتوای نگارشی مخالفین و موافقین مورد بررسی ژرف و بدون دغدغه قرار میدهد و ناصر خسرو را من حیث یک شخصیت کثیر البعاد حماسه آفرین معرفی می کند. برتلس علا رغم ایوانف، تصدیق می کند که ناصر خسرو حجت بود و لی ناصر خسرو به این مقان در مصر نه رسیده بود بلکه بعد آنکه به زادگاهش بلخ برگشت و بعد از کار کرد های خستگی ناپذیر و پیشبرد رسالت دعوت و بلیغ در مناطق بلخ، مازندران، نیشاپور، ختن و سیستان، این مقام عالی را کمایی نموده در در ذهنیت ، بینش و دیدانداز همگان، به ویژه علاقه مندان و شخصیت های فرهنگی و عقیدتی، به یک تصویر سترگ تبدیل شد. و این لقب و عنوان را از طریق نهاد علمی و عقیدتی " دارالعلم"، که من حیث مرکز تبلیغ و ترویج باور های حاکمیت فاطمی و اسماعیلیسم اجرای وظیفه می کرد، کمایی نمود.

برتلس می گوید ،یکی دیگر از نارسایی های نگارشی ایوانف نداشت معلومات کافی پیرامون کار کرد های عقیدتی، تبلیغاتی، سیاسی و دین داعی ها، حجت ها، مشنری ها، ماذونان و مستجبان، زمان فاظمیان و به ویژه دوران پیر ناصر خسرو ، در آسیای مرکزی است. وی می گوید انجام این گونه مسؤلیت و رسالت که دعوا نامیده اند، ناصر خسرو آن را بسر رسانده است، تنها شخصیت هایی از عهده آن بر آمده می توانند که دارای نیروی پشتیبان و حمایتی یزدانی باشند که اکثر آنها را " اهل تأئید"، می نامند. و این ها اشخاصی بوده اند که مقام شان بالاتر و والاتر از دانشمندان ، فلاسفه و تیوریسن ها، است. برتلس برای ثبوت این ادعا سروده ای را از دیوان ناصر خسرو اقتباس و بعد تفسیر و تشریح می کند که گویا ناصر خسرو در آن اظهار کرده است و می گوید که :" فلاسفه و دانشمندان مانند افلاطون در پیشروی آرامگاه ناصر خشرو اشک خواهند ریخت، و دیگران ادعیه هایی را برای ماندگار بودن روح و روان ناصر خسرو ، نثار خواهند کرد "، او می گوید که ناصر خسرو خود گفته است که دانش و علم، به ویژه علم " لدنی"، و خداداد از سوی آفریدگار عالمیان به برخی ها من محیث موهبت الهی نصیب می شود و تدریس، تطبیق و تکمیل آن توسط اهل تأئید در واقعیت امر برگشت فرجامین و هدفمند بسوی آن روح و روان خداوندی است که انسان من حیث بهترین آفرینش و کافه بشریت در کلیت امر ، از آن برخوردار گردیده است.

برتلس می گوید ناصر خسرو علم و دانش ویژه " روح القدس"، یا " روح الیقین"، را می گستراند و به تعلیم و آموزش می گرفت . در دیدانداز ناصر خسرو گونه های ناهمگون دانش، علم و حکمت، دارای اصول حیثیت واحد هستند اما درجات، کار برد آنها و استفاده گیری ها از آن ها ناهمگون و بوقلمون است. باید گفت که همه دانش ها از یک منبع سرچشمه می گیرند و در خدمت هدف واحد که شناخت تصور آفرینش کائنات و خدمت گزاری به انسان این کره خاکی است، را در بر دارنده است، قرار باید گیرند.

برتلس می گوید که، ناصر خسرو دانش و علم و حکمت را این گونه تعریف و تشریح می کند : علم و فهم حقیقی آن است که اشیا و مؤلفه ها و پدید های مادی و اشیایی و معنوی را با اصلیت و منبع پیدایش آنها را به شناخت واقعی و عقلانی گیرد. و می افزاید که عقل و خرد انسان،" جوهر بسیط"، وسیله است که انسان به وسیله آن مسایل مادی و معنوی را مطابق ظرفیت عقلانی اش به شناخت می نشیند. موجودیت جسم برای حفاظت روح است و نه برای ایجاد دشواری و رنج برای روح. با وصف آن که عقل انسانی بالاتر از همه چیز است اما در فرجام در زیر صلاحیت و اختیار یزدانی است، و آفریدگار بر همه عقول محیط است. عقل و خرد انسانی با وصف داشتن این چنین مقام شامخ، هرگز نخواهد توانست آفریدگار خود را

تفسیر، تعبیر و تشریح کند و یا در مورد حضور و عدم حضور اش سخن بر زبان راند. یعنی خداوند فرا فکری و فرا عقلی است. آنها یی که دارندگان علم و فهم و درک بیشتر اند، نزدیکتر و قرین تر به آفریدگار خود هستند.

نتیجه گیری : اثر اندری برتلس در واقعیت امر پیرامون سیاق اثر ایوانف " ناصر خسرو و اسماعیلیسم "، می چرخد و نه اینکه مختص به ناصر خسرو باشد. برتلس در اثرش سعی ورزیده است روی همه پرسش هایی کار کند که ایوانف در اثرش مطرح نموده است. به شمول زیست نامه ناصر خسرو ، موقعیت و چگونگی حال و احوال، روش ها، شیوه ها ، برخورد ها ، برداشت ها، افکار، جهان بینی و دیدانداز فلسفی، زبان کار بردی، شخصیت فردی و علمی، ماهیت کاری و خدمتگزاری های تاریخی ، علمی ، فلسفی، و مقام و موقف زمانی و تاریخی ناصر خسرو. برتلس پیرامون ضرورت و نیازمندی انسان به زندگی مادی و معنوی، دنیایی، اهمیت وحدت علوم و دانش ها، آموزش متداوم، و سایر مسایل را که شیرازه و نظام آموزشی خلفا و امامان فاطمی را تشکیل دهنده است، توضیح داده و مورد تمجید و تقدیر قرار می دهد. برتلس بر خلاف ایوانف که خیلی ها ساده ، بدون تعمق و ژرفنگری همه داشته های تاریخ فاطمیان را بازتاب دادهاست،، زمان کاری و دعوت خلفای فاطمی و اسماعیلیسم را من حیث جنبش فراگیر عقیدتی و فلسفی مورد تقدیر و تکریم قرار داده و آن را رنسانس آن دوران می نامد.

" برتلس می گوید ایوانف در راستای معرفی ناصر خسرو و دکترین اسماعیلیسم با ناکامی روبرو شده و همه مسایل آنزمان ناصر و شخصیت فردی او را بدون در نظرداشت تحلیل و تجزیه محیط پیرامونی که ناصر خسرو و دکترین اسماعیلیم در آن قرار داشت و بسوی رشد و انکشاف عقلانی ژرف می رفت، به نگارش و پژوهش گرفته است. برتلس می گوید اسماعیلیسم تنها آئین و کیش عقیدتی نیست، بلکه گفتمان سیاسی و ایدیولوژیک در سطح مهارت های جهانی است. و ناصر خسرو تنها دانمشند، سیاح،داعی، شاعر و فیلسوف نیست، بلکه وی چهره و شخصیت سیاسی، فلسفی و عقیدتی جنبش جهانشومل اسماعیلیسم من حیث دکترین انسان سالار و زندگی ساز است. برتلس مانند داکتر الیس هینسبرگر، ناصر خسرو را انسانی می داند که زندگی هدفمندی را سپری نموده و شصخیتی بوده است که بر مبنای مرور گذشته اش، آینده خود را تعیین و در آن دگرگونی های شگرفی را به وجود آورده است. او می گوید که شخصیت ناصر بالاتر و بیشتر و عالی تر از آن است که ایوانف او را ترسیم نموده است. او کسی بوده است که با همه فراز و فرود ابعاد زندگی اش سازش نموده و هرگز تسلیم نه شده است " (دادی خدایف،، عابد، ص، 71)

ابو سعید شاه خمارف: « چراغ روشن» سنت آریایی و اسماعیلی مردمان بدخشان : پیدایش آتش و استفاده از آن توسط مردمان و انسان های اولیه ، آنها را به گونه کامل دگرگون ساخت. امروز انسان ها از آتش در حالات ناهمگون مانند گرم نمودن منازل، روشن کردن اماکن، فرآیند پخت و پز خوراک و سایر مولفه های مورد نیاز استفاده می کنند، که این فرآیند خود باعث بقا و تکامل هستی روزوار مردمان و کافه بشریت در روی زمین گردیده است.

کشف آتش چگونه زندگی انسان را تغییر داد و چه تاثیری بر زندگی انسان گذاشت؟: اگر در زندگی امروز ما آتش وجود نداشته باشد، چه مشکلاتی به وجود می‌آید؟ شواهدی از بر پا شدن آتش در بیش از یک تا یک و نیم میلیون سال پیش در آفریقای جنوبی و حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار سال پیش در اسرائیل وجود دارد اما با توجه به روباز بودن این مناطق ممکن است این آتش ها محصول صاعقه بوده باشند. به این طریق که زمانی صاعقه ای باعث پدید آمدن آتش شده و انسان تا قبل از خاموش شدن آن آتش به وسیله ی یک تکه چوب یا برگ های خشک این آتش را به جای دیگر انتقال داده اند و به همین طریق نگذاشته اند که این آتش خاموش شود. در سال ۲۰۱۲ بقایای آتشی که حدود یک میلیون سال پیش افروخته شده بود پیدا شد. این آتش در غار واندرورک در آفریقای جنوبی توسط گونه ای از انسان ها ساخته شده بود. اما نخستین مدارک از وجود یک نظام پخت و پز غذا که شامل آتش، آتشدان و اجاق شود به حدود ۴۰۰ هزار سال قبل برمی گردد. چرا کشف آتش زندگی انسان را تغییر داد؟ با کشف آتش گروه‌های انسانی در روی کره زمین گسترش بیشتری پیدا کردند، و از مناطق گرم مهاجرت کرده، و به‌سوی سرزمین‌های معتدل و سرد کوچ کردند. آتش انسان را در فرار از سرما و رهائی از اسارت محیط طبیعی یاری داد. روشنائی آتش در شب سلطهٔ انسان را بر مناطق بیشتری سبب شد و حیوانات وحشی و خشن را از اطراف او فراری داد. آتش سبب پختن و هضم بهتر غذا شد. مدتی بعد انسان توانست او را از جائی به‌جای دیگر منتقل کند و از تبعیت مطلق غرایز، یعنی عالم حیوانی، خارج شود و به خودسازی و زایش فرهنگی بیشتری بپردازد. کشف آتش در هریک از این موارد چه تأثیری گذاشت؟

تاثیر کشف آتش در پخت غذا: پختن غذا تاثیر بسزایی در رشد و تکامل انسان داشته است. آتش باعث شد تا مواد غذایی خام را پخته و به راحتی مصرف کنیم. اگر به خاطر غذای پخته نبود، یک فرد معمولی باید روزانه حدود پنج کیلوگرم مواد خام مصرف می کرد تا کالری لازم برای بقا را جذب کند. این مدت یعنی شش ساعت در روز را صرف جویدن کنیم. همین صرفه جویی در زمان منجر به پیشرفت بشر گردید.

تاثیر کشف آتش در مسکن : سفر از مناطق گرمسیر به مناطق خنک و سرد با پیدایش آتش امکان پذیر شد. انسان از محدودیتی که در آن قرار گرفت رهایی پیدا کرد و توانست مکان‌های بهتری برای زندگی پیدا کند. همچنین با استفاده از آتش، گلی که از خاک بدست می‌آمد محکم و استوار گردید و بشر توانست از این تبدیل برای ساخت خانه و مسکن استفاده کند.
تاثیر کشف آتش در امنیت : رهایی از تاریکی شب، پیدایش وسیله‌ای برای گرم کردن، ساخت وسایل مختلف دفاعی و شکاری با استفاده از آتش همگی باعث افزایش امنیت انسان بدوی گردید.
تاثیر کشف آتش در ساخت و تهیه ابزار و وسایل : آتش در تغییر صورت و کیفیت مواد وسیله‌ای ضروری و اساسی است. تبدیل ساخته‌های گلی به سفالی، زمینه را برای یادگیری صنایع جدیدی که مستلزم استفاده از فلزات بود، آماده کرد. ابتدا به ذوب فلزاتی مانند مس و قلع پرداختند و پس از آن آهن را کشف و آن را به وسیله آتش ذوب کردند. استفاده از فلزات در وسایل و ابزارآلات یکی از بزرگترین تاثیرات آتش بر زندگی بشر از ابتدا تا کنون بوده است.
کشف آتش چگونه زندگی انسان را تغییر داد و چه تاثیری بر زندگی انسان گذاشت؟ : کمی به اطراف خود نگاه کنید. آیا وسیله‌ای مشاهده می‌کنید که آتش در ساخت آن دخیل نباشد؟ انسان بدون آتش نمی‌تواند غذا بخورد، امکان ساخت وسایل مورد نظرش را ندارد، در معرض سرما و انواع بیماری‌ها قرار می‌گیرد، امنیت خود را نسبت به پدیده‌های طبیعی از دست می‌دهد و در یک کلام، انسان بدون آتش قادر به زندگی نخواهد بود.
چگونگی روشن کردن آتش توسط انسان های اولیه : انسان ها برای اینکه این شعله سوزان را از دست ندهند تلاش کردند که خودشان بتوانند آتشی روشن کنند. تا این که به صورت اتفاق فهمیدند که از سابیدن یک چوب به روی چوبِ دیگر و با درست شدن گرما، آتش به وجود می آید و یا اینکه با پیدا کردن سنگ هایی خاص (سنگ چخماخ - چقماق) توانستند با به هم کوبیدن این نوع سنگ ها جرقه تولید کنند و به وسیله برگ های خشک شده ای که جمع کرده بودند، توانستند خودشان آتش درست کنند.
مدت ها بعد انسان به وسیله آتش ذوب و آب کردن فلزات قیمتی را آغاز نمود و یاد گرفت و آموخت و سایر مسایل را ایجاد کرد و همه این فرآیند انکشاف اجتماعی و هستی روزوار فردی، خانوادگی ، اقتصادی و فرهنگی میان انسان ها و کافه بشریت کردید . بعد از چند هزار سال در اثر عوامل ناهمگون عینی و ذهنی در کیش و آئین مهرپرستی ، جدایی به عمل آمد و شاخه ای جدا شده از آن به عنوان آئین زرتشتی رواج گردید و آهسته آهسته انکشاف پیدا کرد که در عصر و زمان حاکمیت ساسانیان از دیدانداز نظری و عملی بصورت یک جهان بینی و ایدیولوژی منظم، مرتب و موزون در آمد و جهت و سیطره شاهنشاهی آن در میان خانواده ها ، حیثیت و مقام و منزلت دولتی و مراسم تشریفات مذهبی را به خود گرفت. در شاخه دولتی آریایی-مهرپرستی و زرتشتی اگر چه از جهات و جوانب بسیاری، از هم متناقض، ناهمگون و متفاوت بودند، لیکن در عین حال در مورد مناسبت به آتش هردو متکی بر همان اصل آغاز و سرچشمه آتش به مثابه تجلی نور خداوند و مقدس ترین جوهری می شمردند و بنیاد اندیشه مذهبی و فلسفی خود را بر این پایه استوار نموده بودند. حالا از بحث روی موضوعات یاد شده از دیدانداز پیدایش و سیر تکامل تاریخی اش، صرف نظر می کنیم و به گونه مشخص با برسی و بیان مهم ترین رسم و مراسم تشریفات آئین مهر پرستی یعنی**« چراغروشن»** می پردازیم. این سنت و مراسم تشریفات مذهبی آریایی های سرزمین بدخشان است که در درازای چندین هزار سال در آن سرزمین مروج و معمول بوده و بعد از انتشار و گسترش مذهب و آئین و کیش اسماعیلی در سده دهم میلادی ، نیز نگهداراری و ادامه پیدا کرده است. شرح ظاهری مراسم **« چراغروشن»** ، اینگونه توضیح میگردد: **« چراغروشن»**، مراسمی است که در شب سوم بعد از مرگ از هر شخص متوفا ، به عنوان **« دعوت پیر شاه ناصر خسرو»** ، برگزار میگردد که در حقیقت دربردارنده سنت و مراسم چند گونه که منطقاً با هم در موافقت و توافق بافت متنی و سیاق قرار گرفته که بدون تردید از هم در تناقض قرار ندارند، مورد اجرا و برگزاری منظم قرار میگیرد.
آنگونه که قبلاً یاد آور شدیم، در منزل شخص متوفا برای سه شبانه روز مراسم ماتم داری است و همسایه ها، خویشاوندان و همتباران ماتم دار روحاً و جسماً و فکراً مورد حمایت همه جانبه قرار میدهند غذا را تهیه و ترتیب نموده به خانه شان می برند و بعد از سه روز طبق سنت های مرسوم جماعت صبحگاهان روز چهارم جهت پاک کاری و تمیز منزل مرده دار را با ذبح یک قطعه خروس ، گویا خانه را پاک و تمیز می کنند و بر اساس هدایت مقام روحانی و یا بر بنیاد فیصله اجتماعی، گوشت خروس نباید خورده شود و مکمل آن را در گوشه ای دور تر از خانه و کاشانه مرده دار برده و زیر خاک می کنند و یا در میدان باز میگذارند تا سایر جانوران نیازمند از آن مستفید شوند. چرا خروس را ذبح می کنند، بر اساس روایت های مرسوم و داستان های موجود در میان جماعت که از گذشتگان باقی مانده ، اظهار شده است، هر آن بیماری که شخص متوفا داشت و بقایای بیماری و یا اثرات اش اگر ساری و سرایت کننده بوده باشد، با دیگران سرایت نکند و یا هم گویا با ذبح و حلال نمودن خروس در حقیقت همه بیماری های متوفا ، داخل وجود خروس شده و بعد از ذبح آن مکمل از میان برداشته می شود و دیگر اثری از آن در خانه و کاشانه باقی نمی ماند و همه اش از میان برداشته می شود و دیگر در منزل نو رفته باقی نمی

ماند و ا زاین سبب گوشت اش را نمی خورند، بلکه به محل دور تر میگذارند تا بدور از همه آسیب های متصور دراینده باشند. لازم به تکرار است که در شرایط کنونی ، با در نظرداشت دگر گونی های ژرف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ، سنت یاد شده به همان گونه پیشینش که در میان مردم رواج داشت، وجود نداشته و همه مسایل اسطوره ای موضوع یاد شده مورد تحلیل و ارزیابی دقیق و ژرف قرار گرفته و دیگر به همان گونه گذشته ، مورد کار برد قرار ندارد. حالا در همه مناطق ، جایی که اسماعیلیان هستی دارند و از سنت و آئین ناصر خسرو پیروی می کنند و به جای ذبح خروس ، گوسفند را حلال می کنند، که بدون تردید این عمل نیز واجب نیست، زیرا مقصد از این گونه کار کرد ها سیری معده خانواده نبوده و مهمانی هم نیست، بلکه ابزار و وسیله گویا تمیز و پاکیزگی منزل متوفا است و در حقیقت یک حرکت اضافی خلاف اصول آئین است و هم یک مصرف اضافی است که خداوند تبارک و تعالی نیز در قرآن عظیم الشأن فرموده است که با اصراف کننده ها دست دوستی را دراز نمی کند و مطلب نهایی اینگونه عملکرد زمانی که هدف اصلی از تمیز کاری و پاکی منزل متوفا باشد، پس بهتر است که همه چیز ساده و عادی باشد و نه هم کمر شکن برای خانواده متوفا، با در نظرداشت شرایط اقتصادی که جماعت در ان حیات بسر می برد.

بعد انجام این کار کرد در منزل شخص متوفا و خانواده ماتم دیده ، پخت و پز غذا امکان پذیر می شود و لی تا آنگاه برای اهل خانواده و مردم محیط پیرامون شان که جهت ابراز تسلیت و غم شریکی و حمایت و تقویت روحی و فکری و روانی حضور می یابند، همسایه ها، دوستان و خویشاوندان غذا پخته می کنند و به منزل می آورند. یعنی ساکنان دهات به سه دسته یا گروپ تقسیم می شوند و با در نظرداشت موقعیت جغرافیایی شان نوبت را مراعات نموده و همه روزه الی ختم روز سوم ، به منزل نو رفته طعام می آورند. همسایه ها و ساکنان دهکده هر کدام شان مطابق امکانات دست داشته و زمینه ها و شرایط اقتصادی موجوده خویش، در تهیه و تدارک آن داخل اقدام می شوند.

بعد از سپری شدن نیمه دوم سال های ۲۰ ، گویا بعد ختم مرحله وارد نمودن اصلاحات توسط مشنری سبز علی، رسم و رواج ذبح خروس ، عوض گردید و خیلی کم تکرار گردید. اگر از دیدانداز تاریخی به این موضوع برخورد داشته باشیم و آن را نیز چون سایر مراسم دیگر مردمی از بقایای سنت مهر پرستی مورد بررسی قرار دهیم، دیده می شود که خروس در آئین مهرپرستی و زرتشتی، به مثابه رساننده پیام و وحی خداوندی به همه عالمیان روی زمین و کافه بشریت ، تعبیر و تفسیر میگردد که همه انسان ها را هنگام صبح برای انجام طاعت و عبادت، نیایش و ستایش خداوند تبارک و تعالی از خواب سنگین و غفلت ، بیدار می نماید. بنا بر این این حیوان خود نیز گویا مقدس به حساب می رود. اما موضوع قربانی کردن خروس ، به سیاوش ارتباط دارد و طوری که مهر شاهی ، در تاریخ بخارا آورده است : **« در نزدیکی قبر سیاوش ، در شهرستان بخارا ، آتش پرستان در روز نوروز ، پیش از دمیدن آفتاب خروس را قربانی میکردند .» (تاریخ بخارا، صفحه ۱۵۸).** ظاهراً در آن دوره هم گوشت خروس قربانی شده را نمی خوردند، زیرا پارسیان کشور هند، همین اکنون هم از خوردن گوشت خروس که سحر گاهان بانگ زند و مردم را از خواب بیدار کند تا برای ستایش خداوند و برای کار های خانوادگی فرا می خواند، امتناع می ورزند.» **(ادبیات مزدیسنا، یشها، جلد دوم، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف، پور داود، بمبئی، ۱۹۲۸، صفحه ۳۷۷)**

پس از انجام این همه کار کرد ها، زمانی که همسایه ها لباس های تن شخص متوفا را به شمول بستری که در آن خواب بوده به شمول سایر مولفه های ضروری اش را مورد شست و شو قرار می دهند و به وقت شام پیش از آنکه خلیفه **« شخصت روحانی همکار پیر»**، مراسم **« چراغروشن»** را آغاز گر شود، لباس های تمیز شده و پاکیزه را در پیشروی خلیفه میگذارند تا ایشان آنها را نظر به ضرورت و لزوم دید خود و حتا بعضن مطابق دیدانداز و نظر اطرافیانش که در مراسم تشریفات چراغروشن حضور عینی و فزیکی دارند، تحویل میدهد. قابل یاد آوری است که خلیفه ها هیچگاهی هر انچه مربوط به شخص متوفا باشد، به خود و خانواده شان لازم نمی بینند و علاوه بر آن بر بنیاد هدایت بزرگان کیش و آئین طریقت اسماعیلی روا نمی دانستند. چون در ذهن مردم و باورمندان آئین اسماعیلی ، پیروان، مریدان و رهروان به اصطلاح محلی**« مرده خوار»** به حساب می رفتند و ایشان مایل نبودند در میان مردم به این نام یاد شوند و اصول طریقه را زیر پا کنند. اکنون این سنت هم در میان مردم و باورمندان دگر گون شده و تغییر یافته است و شخص خلیفه معمولاً یک اندازه لباس تن و کفش پای مرده و شخص متوفا را به صاحب خانه، مرده دار و یا خانواده ماتم دیده سفارش می کند، که البته این موضوع تا حدی در میان مردم و پیروان کمال بی انصافی و خلاف مراسم تشریفات و سنت های های مرسوم دینی و اخلاقی به شمار میرود زیرا این گونه فرد و یا اعضای خانواده ماتم دارد همواره با دیدن و مشاهده مولفه های مربوط به متوفا ، ذهنیت قبلی شان را تازه نگهداشته و گاهی هم از غم و غصه فارغ نخواهند شد و ذهنیت شان مخدوش باقی خواهد ماند. اما در زمینه برای خلیفه خانواده ها تحفه ای را لازم می بینند که در زبان و اصطلاح محلی **« پا چراغی»** ، یاد می شود که البته با این سنت

و مراسم کمتر ارتباط داشته بلکه نماد ادای احترام و اکرام به خلیفه و یا شخص روحانی دیگر است که مراسم را به گونه رسمی و سنتی برگزار می کند.
هنگام شام شب سوم ، مانند دو شب پیشین نخست در بالای آتش دان یا **« دیگ دان خانه»** ، دو دانه چراغ سنتی که با دست از مواد محلی ساخته شده و به زبان محلی **« سیاه چراغ»** یا **« سوته چراغ»** یاد می شود و از نوده های خشک درخت **«هرچه» یا « ارچه »** که با پنبه **« پخته»** پاکیزه پیچانده شده و با روغن زرد نرم و روغنی و چرب ساخته شده و نمناک میگردد تا بهتر و روشن تر بسوزد و روشنی و نور تولید کند، تهیه و تدارک دیده می شود. این سنت در میان مردمان سرزمین پامیر ، از زمانه های قدیم مروج بوده و بدون تردید که یکی از سنت های آریایی در خراسان زمین بوده و از طریق سرزمین ایران کنونی و خراسان تاریخی به میراث مانده که بسیاری ها آن را در نگارش ها و پژوهش های تاریخی و سنتی ، سنت مهر پرستی و زرتشتی هم میدانند. یکی ا زتاریخ نویسات یونان باستان به نام **« تتریون»** در زمینه این چنین نوشته است : « **« فدیه»** ای را که ایرانی ها برای فرشته آذر انجام میدهند، عبارت از چراغیست که از چوب خشک « ارچه» « هرچه» و روغنی را که بر روی آن می پاشند و یا می مالند، ساخته شده است.» **(ادبیات مزدیسنا، یشها، جلد دوم، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف، پور داود، بمبئی، ۱۹۲۸، صفحه ۵۲۳)**
باید تذکر داد که در روز های عید اینگونه چراغ ها به خاطر خوشنودی فرشته آذر و هنگام برگزاری مراسم تشریفات سنتی « چراغروشن»، جهت شادمان سازی فرشته سروش « وحی یزدانی » و فرشته آتش، به اشتعال در می اورند، زیرا محافظت روح انسانی در سه شب اول بعد از مرگ با فرشته سروش است. در صبح صادق بعد ا زمرگ سروش و فروهر» پاکان وایزدان مینوی دیگر به استقبال روح پاک مرده می شتایند و آن روح و روان جاویدانی با مسرا و شادمانی و به گونه خیلی ها سهل و دلبرانه از پل صراط المستقیم میگذرانند.» **(ادبیات مزدیسنا، یشها، جلد دوم، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف، پور داود، بمبئی، ۱۹۲۸، صفحه ۵۲۳)**
چراغ مقدس در همه حالت ها جفت است زیرا خداوند که بالا تر و والا تر ا زفهم و درک وهم و خیال و اندیشه های فکری و ذکری انسان ها است، همه موجودات روی زمین را جفت آفریده است و چراغ نیز به مثابه تجلی نور خداوندی و اسمان و خورشید و مهتاب جفت است که یکی رمز و رموز مرد و دیگری رمز و رموز زن است که در حقیقت امر دو جفت ابدی هستند. ا زاین دو نور آسمانی فرشته آذر به وجود آمده است. اکنون پیش از آنکه به بررسی مستقیم موضوع ، **« چراغ روشن»** به پردازیم، لازم است چند سخن در باره **« چراغدان» یا « مجمر»،** که از وسایل برگزاری مراسم تشریفات مذهبی **« چراغروشن»** است، به گفتمان نشینیم. چراغدان که در داخل آن روغن و فتیله چراغ گذاشته می شود، از سنگ ویژه ای که در میان مردمان محل به نام س سنگ **« سنگلیج»** ، یاد می شود که تراشیده و سیقل شده بوده و دارای ساختار ظاهری و شکل معین موزون می باشد، عبارت است از چراغدان. چهار اطراف چراغدان، هرگونه نقاشی های هندی حکاکی شده و صورت درخت شمشاد، **« هرچه» یا « ارچه»،** نیز ترسم و نقاشی و حکاکی و کندن کاری شده است. بعضاً با آیاتی از قرآنکریم نیز در چهار سو و اطراف آن به گونه خیلی ها زیبا و جلب کننده توجه با دست نویس و خطاطی خط نستعلیق حکاکی شده می باشد که بیشتر باعث اهمیت و بینش تقدس و اهمیت ساختار ظاهری چراغدان و احساس عزتمندی باورمندان و پیروان طریقه اسماعیلی در راستای تحقق برگزاری مراسم تشریفات مذهبی **« چراغروشن»** ، می گردد.
در ناحیه پیشروی چراغدان، فتیله پنج جویه و در ناحیه دستگیره آن صورت پنجه یا انگشتان دست و پنج سوراخ کندن کاری شده است که همانا رمز و راز پنج تن پاک یا پنج نور جاویدان در کیش و آئین اسماعیلی ، که محمد است و علی فاطمه حسن و حسین، پنج نور جاویدان و ماندگار که همواره از آن در آئین مهر پرستی و هم زردشتی ، یاد آور یها صورت گرفته است.» **(برنارد . ب.ب. و برتولد برشت، ترکستان در عهد یورش مغل ها ، ۱۹۶۳م)**
من نویسنده : « شاه خمارف» پیرامون تقدس درخت یاد شده در کتاب خود ، **« پامیر سرزمین آریایی ها»،** سخن گفته ام و افزون بر آن مشاهده می کنم که در دین مبین اسلام ، به این موضوع چگونه برخورد صورت گرفته تا سرچشمه ایده های بینش سنت پیدایش **« چراغروشن»،** را در کیش و آئین اسماعیلی بهتر ، ژرفتر و موزون تر ، مورد بررسی و تفهیم قرار دهیم. در تصور تعبیر و تفسیر اسلام، آتش نماد دوزخ و سوختن و سوزاندن است که در ان انسان گنهکارو عصیانگر به عذاب و عتاب ابدی گرفتار می شود. ولی با آنهم بعضاً در برخی از ایات قرآنکریم از آتش به مثابه نماد معجزات خداوندی یاد شده است. مثلن در سوره طه می خوانیم که :
خدایی که جز او معبودی نیست [و] نامهای نیکو به او اختصاص دارد) ۸(و آیا خبر موسی به تو رسید (۹) هنگامی که آتشی دید پس به خانواده خود گفت درنگ کنید زیرا منآتشی دیدم امید که پاره ای از آن برای شما بیاورم یا در پرتو آتش راه [خود را باز] یابم (۱۰)پس چون بدان رسید ندا داده شد که ای موسی (۱۱)این منم پروردگار تو پایپوش خویش

بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی (۱۲)و من تو را برگزیده ام پس بدانچه وحی می شود گوش فرا ده (۱۳) « طه، سوره ۲۰، آیه های ۸- ۱۲»

همین داستان به گو نه تکرار احسن و با تفصیل، تشریح، تعبیر و تفسیر ژرفتر ، در سوره « ۲۸ القصص، آیه های ۲۹-۳۰» ، نیز آمده است :

[موسی] گفت این [قرار داد] میان من و تو باشد که هر یك از دو مدت را به انجام رسانیدم بر من تعدی[روا] نباشد و خدا بر آنچه می گوییم وکیل است (۲۸) و چون موسی آن مدت را به پایان رسانید و همسرش را [همراه] برد آتشی را از دور در کنار طور مشاهده کرد به خانواده خود گفت [اینجا] بمانید که من آتشی از دور دیدم شاید خبری از آن یا شعله ای آتش برایتان بیاورم باشد که خود را گرم کنید (۲۹)پس چون به آن [آتش] رسید از جانب راست وادی در آن جایگاه مبارك از آن درخت ندا آمد که ای موسی منم من خداوند پروردگار جهانیان (۳۰)

بر بنیاد سیاق آیه های یاد شده قرآن کریم ، میتوان داور یکرد که خداوند هم به موسی و هم به حضرت محمد(ص)، بشارت داده که در کوه طور سینا، درختیست که نام مردم و آتش است که درحقیقت آن درخت منبع و سر چشمه نور ، روشنی و گرمی بنده های من است. این آیه ها می رسانند که ایده های خیلی ها قدیمی و باستانی هند و اروپایی در خصوص ارتباط مستقیم درخت و آتش به دین اسلام نیز وارد گردیده است.

در آیه نور به بهترین وجه سرایش، تعبیر و تفسیر نور و تصور و برداشت از آتش ، صورت گرفته است و بدین سبب اسماعیلیان آن را در همه مراسم تشریفات مذهبی ، اعم از چراغروشن، مراسم فاتحه خوانی و سایر همایش های مذهبی با حرارت و حلاوت ویژه می خوانند و مورد تلاوت قرار دهده و همیشه تعبیر و تفسیرش را سرمشف همه کار کرد های دینی خود قرار داده و میدهند. **(سوره ۲۳ النور، آیه ۳۵)**

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳۵﴾

«خدا نور آسمانها و زمین است مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه ای است آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی افروخته می شود نزدیك است که روغنش هر چند بدان آتشی نرسیده باشد روشنی بخشد روشنی بر روی روشنی است خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می کند و این مثلها را خدا برای مردم می زند و خدا به هر چیزی داناست.»

آنکه درخت مقدس در هستی فرهنگی و معیشتی همه مسلمان ها به شمول اسماعیلیان نقش مهمی را بازی می کند، از آثار و آفریده های پیر شاه ناصر خسرو هم هویدا است. حضرت پیر ناصر خسرو در مورد آرایش و آراستن خوان حضرت امام مستنصر بالله که خود حضور عینی و بالفعل داشته ، به تاریخ ۳۰ رمضان سال ۴۴۰ خورشیدی مطابق هشتم ماه مارس ۱۰۴۹م، خود عیناً در حضور امام قرار داشته و این گونه در زمینه می نگارد: « نحوه آرایش و آراستن خوان را در زیر درختی دیدم چون درخت « ترنج» و همه شاخ و برگ موجوده آن از شکر ساخته و اندر او هزار صورت و تمثال ساخته همه از شکر.» **(جلال الدین رومی، مثنوی معنوی مولوی، دفتر سوم، تهران ، ۱۳۳۹، صفحات ۴۴۴-۴۴۵)**

این عنعنه خیلی ها کهن هنوز در سرزمین ایران، یونان و روم باستان نیز مروج بوده است که بر بنیاد بازیافت های باستان شناسی « ارکیالوژی» نمونه های خیلی ها جالبی از درخت مقدس بدست آمده و در موزه های معروف و مشهور دنیا ، نگهداری می شوند. یعنی ارتباط درخت « مقدس» ، « هرچه» ، « ارچه» ، چراغدان و چراغ اسماعیلیان مناطق کوهستانی پامیر بدخشان افغانستان، تاجیکستان، مناطق شمال پاکستان و ترکستان شرقی، بدخشان ناحیه اویغور- سینکیانگ کشور چین ، هم تصادفی نبوده بلکه ادامه مستقیم و مستدام همه سنت های قدیم و باستانی دنیای آریایی ها است که به گونه کلاسک و باستانی اش نگهداری شده ، حفظ و حراست آن ادامه دارد. قول بر این است که گویی بینش چراغ و چراغدان به مثابه مظهر نور خداوندی توسط فرشته ها به پیامبران در عالم ظاهر تسلیم داده شده که دارای تعبیر و تفسیر معنوی، عرفانی و اخلاقی و اجتماعی بوده ، تا باشد پیامبران بنده های خداوند و امتان رسول را بسوی نور و روشنایی معنوی رهنمایی کنند. به این معنا حکیم ابوالقاسم فردوسی ، سخن گفته و اظهار می دارد که از زبان پیامبران سخن گفته است:

یکی مجمری آتش ةورد باز
بگفت از بهشت آفریدم فراز

البته حالا چراغ را نه به شکل مهر پرستی یعنی بینش پنجگانه ، بلکه از یک فتیله یکنواخت حدود سه متر با هم تافته و بافته و بعد قطع شده درست، تهیه و تدارک می بینند. خلیفه من حیث همکار روحانی پیر ، فتیله تازه بافته شده را با خواندن متن« چراغنامه» به نحو ویژه تاب داده سه مرتبه قطع می کنند تا کوتاه تر شود و مطابق نیازمندی چراغدان تهیه و ترتیب گردد.

با زمرحله دوم و حتا سوم هم همان کار را تکرار می کنند و بعد با مقراض قطع می کنند. در اثنای انجام این عمل متن قسمت های مربوطه **« چراغنامه»** را با آواز بلند و رسا می خوانند تا فضای روحانی، معنوی و عرفانی در میان باورمندان حاضر ، آفریده شود. اهل دعوت در پاسخ به گونه **« کورس»** یا همخوانی چراغنامه که اظهار درود بر محمد است، نیز با آواز بلند و رسا، میخوانند. بعدأ خلیفه فتیله را در داخل چراغدان گذاشته و بر رویش روغن می ریزد تا نرم شود و بهتر و زود تر روشن شود که این نیز خود یک نیت و قیاس دیگری دارد . همزمان متن **« چراغنامه»** را به گونه پوره می خوانند و هر بار سه قاشق روغن به آن اضافه می کنند و بعد ا زختم **« چراغنامه»** پسر بزرگ شخص متوفا، چراغ « مقدس» را سه بار زیارت کرده و بدست خود گرفته و بالای آتشدان و یا دیگدان بالا می شود تا هر یک و هر کدام ا زاعضای خانوداه مطابق سن و سال بر بنیاد اولویت ها چراغ را زیارت می کنند و در ختم ، آن را روی آتشدان ، دیگدان میگذارند تا چراغ آهسته و به نرمی و آرامی سوخته و در فرجام به خودی خود ختم شود. چنین است شکل ظاهری پیشبرد مراسم تشریفات سنت **« چراغروشن»** که هدف از روشن کردن این چراغ **« مقدس»** ، که دارای تعبیر، تفسیر، تشریح و توضیح معنوی، باطنی ، عرفانی،و روحانی، اخلاقی، فرهنگی ، اجتماعی و روان پزشکی است ، دیده بصیرت باطنی را بسوی جهان پنهان، نهفته و مکتوم باز می کندآنگونه که حضرت مولانا فرموده است:

گر نظر در شیشه داری گم شوی
زانکه از شیشه است اعداد دوپی
ور نظر بر روح داری وارهی
از دوپی و اعداد جسم منجهی
از نظر گاهست ای مرد وجود
اختلاف مومن و گبر و جهود

« برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحات ۹۶- ۱۲۱.»

ا زهمین سبب است که در قسمت مقدمه **« چراغنامه»،** یعنی از متن های قدیم مربوط به سده ۱۹ به گونه عمومی این چنین آمده است: « اگر پرسند که هست کردن چراغ از کی مانده است، و چراغ را کی روشن کرده است ، جواب بگو که حضرت محمد مصطفی ، زیرا وقتی که امام حنفیه برادر مادر جدای امامان حسن و حسین از عالم ناسوت رحلت نمود و جبرئیل مهتر در رسید و گفت : « یا محمد خدایت سلام می فرستد و بعد از سلام درود می فرستد و می گوید که برای امام حنفیه چراغ روشن کن تا بر او سنت شود. جبرئیل مهتر رفت و دوباره آمد و قندیل زمردین رنگ سبز را در دست داشت و رشته ای از بهشت و از درخت طوبا، با چوب دلیل آورد و به دست حضرت محمد داد و احکام ، ارکان و واجبات چراغ را به امر و فرمان و هدایت خداوند تبارک و تعالی داد و حضرت محمد مصطفی چراغ را روشن کرد .» اولین بار به گونه مفصل در مورد **« چراغنامه»،** عالم شهیر دوره اتحاد شوروی سابق، شادروان اندری ایوانویچ برتلس در همآیش بزرگ علمی که به مناسبت بزرگداشت از پیر شاه ناصر خسرو در آستان مشهد برگزار گردیده بود، ارایه کرد.» **« برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۱۰۷.»**

اما در خصوص آئین زرتشتی مرتبط دانستن آن قابل قبول نیست، زیرا بر اساس دست آورد های علمی امروز ، داوری این چنینی و قضاوت کردن ممکن نیست چونکه دین زرتشتی هیچ گاهی در سرزمین بدخشان رایج نبوده است و آنچه ما امروز به عنوان بقایای آئین آتش پرستی داریم، همه مربوط می شود به کیش و آئین قدیم تر و باستانی مهرپرستی که مقابل آئین زرتشتی قرار می گیرد. نقطه دیگر آن دانشمند فقید پیرامون مرتبط بودن **« چراغنامه»،** با کلام و بینش متصوف مشهور سده شانزدهم، شا نعمتالله ولی **(۱۳۳۰-۱۴۲۸)** ، نیز درست شمردن جایز نیست چونکه استفاده از اشعار و سروده های او در این اثرهرگز معنای آن را ندارد که گویا مولف اصلی شخص موصوف می باشد. زیرا بر اساس رسم و رواج مرسوم سنتی اسماعیلیان بدخشان متن **« چراغنامه»** نظر به تقاضا و نیازمندی هر دور از دیدانداز زمان و مکان ، دگر گون گردید، بهتر و موزون تر می شود و مطابق ضرورت و نیاز های مبرم سنتی بروز شدن را دارد که در ترکیب و ساختار آن از اشعار و سروده های شعرا و سراینده های مختلف استفاده صورت می گیرد تا مطابق نیازمندی ذهنی و باور های مذهبی باورمندان ترتیب و تنظیم گردیده باشد. از دیدانداز علمی، و پژوهشی و تاریخ ترتیب، تنظیم و نگارش متن اصلی و نخستین مولف **« چراغروشن»** کاملن غیر ممکن است دانسته شود چون گفته می شود که تاریخ آفریمش آن به چند هزار سال بر میگرد و بدست **آمدن « چراغدان»** در قبرستان های سکایی های پامیر دلیل نهایت قدیمی بودن سنت **«چراغروشن»،** و هم متن **«چراغنامه»** را بازتاب دهنده است. در شیرازه این مدت زمان بدون شک و تردید هم مراسم مذکور و هم متن **« چراغنامه»**

دچار دگر گونی و تحول کلی قرار گرفت، اما در شیرازه سپری شدن یک هزار سال اخیر که تاریخ انتشار مذهب اسماعلیلی در آستان ها و مناطق ناهمگون بدخشان است که مراسم تشریفات **« چراغ روشن»** ، نیز در جوار سایر سنت های مذهبی با نام و فعالیت ها و کار کرد های تبلیفاتی پیر شاه ناصر خسرو وابسته بوده است. موصوف من حیث بنیانگذار این راه و روش ویژه اسماعیلی در سرزمین های پامیر و بدخشانات چهارگانه، بدخشان افغانستان، تاجیکستان، علاقه جات شمال پاکستان و ترکستان شرقی یا همان سینکیانگ کنونی چین که اکثراً به نام اویغور یاد می شود، که در سیاق تاریخ به نام **« فرقه ناصریه، یا نصیریه »** یاد می شود ، در صورتی که این نام یک اشتباه محض است زیرا گروه ناصریه و یا نصیریه در مصر کسانی دیگری بودند و کار کرد های ناصر خسرو به انها ارتباطی ندارد ، چون خود در یکی از قصایدش می گوید که ، ناصری یم ناصری ناصری؟ بسیاری ها این واژه را با واژه ناصریه یا نصیریه به اشتباه گرفته اند.

از این سبب چه در اثار و آفریده های نسخه های خطی مذهبی و چه در میان مردمان و خلق های باورمند سرزمین های پیشتر ذکر شده ، ناصر خسرو من حیث مولف متن چراغروشن و چراغنامه و آغاز گر و به اجرا در آورنده مراسم تشریفات مذهبی سنت **« چراغروشن»** که به نام **« دعوت پیر شاه ناصر خسرو»** یاد می شود، شناخته می شود و بیشترینه ها به آن معترف هستند. این ادعا تا حدودی درست است چونکه بنا به گفته شخص ناصر خسرو ، کتابی را زیر عنوان **« مصباح»** که اندر تناسب تن و جان و بقای روح بعد از فنای جسد به تألیف گرفته است، گفتار به عمل آمده و تشریح و تفسیر و تعبیر گردیده است که در اثر پیر **« خوان الاخوان»،** نیز از آن ذکر به عمل آورده است. متأسفانه حالا این اثر در دسترس علاقه مندان، باورمندان و پژوهشگران کیش و آئین اسمیعیلی و غیر اسماعیلی ، اعم از تسنن و تشیع، قرار ندارد. احتمالاً « **چراغنامه»** در دوره زندگی ناصر خسرو مروج بوده و بعد ها بر اساس آن **« چراغنامه»** کنونی را مطابق خواست و نیازمندی زمان و مکان ، ترتیب و تنظیم نموده باشند.

چون چراغ را برای بقا و ادای احترام به روح شخص متوفا روشن می کنند، این جا لازم است تا یک موضوع خیلی پیچیده و بنیادی را روشن سازیم که آن عبارت از نظریه تناسخ و یا سیر ارواح در اجساد گوناگون است ، باید تأکید ورزید که فهمش بقا و زندگی روح در عالم بالا با نظریه تناسخ که مطابق آن روح می تواند از یک جسم به جسم دیگر و حتا از آدم به حیوان نیز گذرد، اختلاف کلی دارد. حکیم ناصر خسرو و سایر دانشمندان، متفکرین و انسان های صاحب اندیشه از آن آئین و کیش اسماعیلی نظریه تناسخ را اصولاً قبول ندارند بربنیاد تعلیمات و آموزش آنها ، هر شخص به گونه انفرادی ، یگانه و منحضر به فرد خود آفریده می شود و روح هر انسان بعدی جدا شده از تن، به عالم بالا – به آسمان میرود و دوباره هر گز به زمین بر نمیگردد. چونکه مطابق فلسفه اسماعیلی، هدف آمدن روح به این عالم ناسوت عبارت از آن است که در مدت بودن خود با جسم بسوی کمال معنوی در نمو، رشد و پیشرفت دایمی باشد، و بعد از جدا شدن از تن و جسم به عالم بالا رفته ، به عقل کلی می پیوندد که مرجع نهایی اوست. برای وی هدف نفس از برای رفتن به عالم عقل، رسیدن به عالی ترین مقام که نعمت ابدیست، می باشد.» . شرح این حال را در کتاب « مصباح» ، این چنین گفته است : « با برهان عقلی و بنیاد منش تیوری تناسخ نه بر دعوای بدون برهان .» . **(ناصر خسرو، » خوان الاخوان» ، کلیات ، جلد اول، دوشنبه ، سال ۱۹۹۱م، صفحه ۳۲۴)**

اکنون باز میگردیم به سخن اصلی خویش در مورد تاریخ پیدایش **« چراغنامه»،** که در کلیت خود چهار مرحله مختلف فرآیند انکشف و تحول سنت مذهبی را در بدخشان و نواحی همجوار آن ، سپری نموده است، میتوان قرار زیر بر شمرد:

۱. دوره ترویج آئین آریایی مهر پرستی در بدخشان از زمان قبل از هخامنشی ها، سده های ۴ و ۵ پیش از میلاد، الی انشتار دین اسلام در سده دهم میلادی .

۲. ا زمان پذیرفته شدن مذهب اسماعیلی و مواصلت و حضور پیر شاه ناصر خسرو به دیار خراسان و به ویژه سرزمین ادب پرور بدخشان ، در نیمه دوم سده نهم الی فروریزی آخرین سلسله پادشاهی خود مختار یو کشوری بدخشان- سلطان محمد بدخشی در سده چهاردهم میلادی.

۳. دوره استیلای حاکمیت بیگانگان تیموریان -صفویان ، سلاله یار بیک خان سمرقندی، افغان ها و بخارائیان.

۴. دوره جدید ، آغاز از سال ۱۹۲۳م بعد از گویا ختم اصلاحات و نوآوری های مشنری سبز علی ، در مراسم تشریفات مذهبی ، به ویزه سنت چراغ روشن توسط مشنری سبز علی فرستاده ویژه حضرت امام سلطان محمد شاه آقا خان سوم ، چهل و هشتمین امام موروثی اسماعیلیان ، و مشنری سید منیر بدخشانی که حدود بیست سال در دربار امام من حیث مشنری و مبلغ در خدمت جماعت آسیای مرکزی ا، افریقا، ترکستان شرقی چین، مناطق سند و پنجاب و بلوچستان پاکستان، بر بنیاد هدایت و سفارش امام وقت، قرار داشته است، در ختم این مبحث به گونه مفصل پیرامون کار کرد های سید منیر بدخشانی مطالب لازمی را با خواننده ها، علاقه مندان، مرور کننده ها و مریدان ایشان، سهیم خواهیم خواهیم ساخت. در همه

این دوره های مختلف که حاوی مدت بیشتر از سه هزار سال دارند، مراسم تشریفات مذهبی **« چراغروشن »** ، از دیدانداز برگزاری عملی خود ویژه گی های سنتی قدیمی آریایی را ، نگهداشته است.
موارد و شرایط اجرائیوی در زمان و مکان معین ، و روشن نمودن **« چراغ مقدس»،** و متبرک همانگونه است که در دوره های پیش از اسلام بوده است. یعنی در شب سوم پیش از دمیدن صبح صادق و شفق صبحدم با خوانش **« چراغنامه»،** آغاز میگردد. چراغدان هم تقریباً همان گونه است که در دوره های قدیم و باستانی کار برد داشته و مورد استفاده قرار گرفته است. تنها متن اثر آنگونه که پیشتر ذکر نمودیم، در هر زمان در برابر و همسویی با سایر مسایل مذهبی ، بر بنیاد امر، سفارش و هدایت کتبی و یا شفاهی امام زمان **« امام حاضر و ناظر روزگار»** ، تغییر داده می شود ، آنگونه که در این سال ها بعد از ایجاد و ساختار ادارات و نهاد های امامت و جماعتی در افغانستان و تاجیکستان و سایر مناطق همجوار مطابق لزوم دید ، نیازمندی های جماعت و سهولت های زمانی و مکانی ، دستخوش تغییرات مثبت و سودمند قرار گرفته و تا حدی از همه مولفه های دیگری که در شیرازه تاریخی نسبت شرایط دشوار جماعت و زیست مشترک شان با سایر برادران و خواهران مسلمان و بخاطر بقای خودی و فرآیند مراسم تشریفات مذهبی داخل مراسم اسماعیلیان مناطق یاد ذکر شده بود، سچه گردیده و هر انچه منطق رسای اسماعیلیسم فلسفی حکم می کند، منحیث مالکیت عقلانی اسماعیلیان ، به پیروان و مریدان پیشکش گردید. قابل یاد آوری است که از دو دوره نخست هیچگونه اسناد و مدارکی که ثبوت کنند برخی از مسایل یاد شده باشد، در اختیار نداریم، اما ا زدو دوره بعدی برخلاف نسخه های زیادی از **« چراغروشن»،** در دست داریم که خیلی هم از هم از دیدانداز متنی و سیاق و محتوا، ا زهم متفاوت هستند و تحول عملی **« دعوت ناصر خسرو»** یا ساده تر **« دعوت شاه ناصر»** را در چند صد سال اخیر نشان می دهد. از جمله دو **« متن تصحیح شده» « چراغنامه»،** وجود دارند که یکی از آنها مربوط سده ۱۹م، است و بیشتر ویژگی های سیاق و مراسم تشریفات بینش اثنا عشری – دوازده امامی را دارد و دیگری همان متن است که مشنری سبز علی در سال ۱۹۲۳م، در نتیجه همکاری شخصیت فرهیخته از میان اسماعیلیان شغنان، مرحوم سید منیر بدخشانی ، به نگارش گرفته شده بود. خلیفه ها تنها همین حالا همین نسخه را دارند و ا زآن در پیشبرد مراسم تشریفات مذهبی دعوت ناصر خسرو ، در هردو قسمت ناحیه پامیر شرقی و غربی ولایت بدخشان تاجیکستان و افغانستان ، مناطق علاقه جات شمال پاکستان و ایالت سریقول، منطقه ترکستان شرقی اویغور ، سینکیانگ چین مورد کار برد قرار میدهند. بنا بر این لازم میدانیم که اندکی پیرامون به اصطلاح و نوآور یهای مشنری سبز علی معلومات بدهیم.
سال ۱۹۲۳ م، از دربار امام سلطان محمد شاه ، آقا خان سوم، دو تن از مبلغین اسماعیلی جهت انجام برخی از نو آوری ها و ایجاد ساختار جدید نهاد ها و ادارات امامت ، هم در پیشبرد مسایل مذهبی و هم ساختار و یا طرح ایجاد و ساختار جدید وابسته به مسایل مذهبی کیش اسماعیلی در مناطق یاد شده ، به ویژه مراسم سنتی تشریفات مذهبی **« چراغ روشن»،** فرستاده شده بودند. سبب این اقدام، بنا به فرموده اندری برتلس شرق شناس اتحاد شوروی سابق، آن بود که اسماعیلیان هندستان**« گروه خوجه ها» ،** گویا عنعنات و رسوم اسماعیلیان بدخشان را که بر بنیاد کار کرد های حضرت پیر شاه ناصر خسرو که منحیث حجت حضرت امام مستنصر بالله، به سرزمین خراسان که یکی از جزایر دوازده گانه قلمرو اسماعیلیان به حساب میرفت، مورد پذیرش چندانی قرار نمیدادند، و شصت سال پیش مبلغین و مشنری ها را به بدخشان فرستادند تا آنها بتوانند در آن جا کار کرد هایی را به راه اندازند که از اهمیت و پیشبرد این مراسم که در میان اسماعیلیان بدخشا از همیت خیلی ها بالای تاریخی، معنوی ، عرفانی، اجتماعی و اخلاقی برخوردار بود، تا حدی اگر جلو گیری کرده نتوانند ، حد اقل از شدت و حدت آن باید بکاهند و مطابق هدایت و سفارش و ارشاد جدید امام وقت کار کنند. **« برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۹۸.»**
در صورتی که سرکار حضرت امام سلطان محمد شاه ، این ادعا را مورد تأئید قرار نداده و هیچ فرمانی و هدایتی به مثابه سند مستند، در زمینه وجود ندارد، چون امام در هر فرمان خود به مریدان و پیروانش هدایت میداد که به راه و روش و سنت های مرسوم آبا و اجداد تان ، صادق و ثابت قدم بمانید. به گونه مثال در فرمانی که به عنوانی **پیر سید مرسل،** در **ماه ذی القعده سال** ۱۳۲۵ هجری مطابق ماه حنوری **سال ۱۹۰۸م،** ارسال داشته چنین ارشاد فرموده است : « شما دوستان مولا، در راه و رسم پدران و پیشینیان خود ثابت قدم بوده و همه برادران دینی باید به گونه یکدلی و یک جهتی با هم رفتار نموده و با طن و ظاهر تان را با اخلاص و محبت مصفا داشته باشید. پیشینیان خود را بخاطر داشته باشید و همواره مورد احترام و اکرام قرار بدهید و دین قدیم و قویم گذشتگان تان را پایدار نگهداشته و آنگونه که برای شما فرمان داده ام مورد احترام و اکرام قرار داده ، آنگونه که ایشان آن را پایدار و ثابت نگهداشتند، نگهدارید و در راه و رسم تان ثابت قدم بمانید و همه برادران دینی به گونه یکدل، یک صدا و همصدا و همنوا و با یک جهتی زیبا رفتار کرده باطن و ظاهر خود را به اخلاص

و محبت ، با صداقت و ایمانداری خدمت گزاری سرکار تان، یعنی امام زمان ، نگهدارید و در راه راست و صراط المستقیم درست و متین قدم گذارید ، آنگونه که آنها پیموده بوده اند.»
اما مشنری سبز علی و داعی سید پنیر بدخشانی در سفر های خدمت گزارانه شان در اکثر مناطق اسماعیلیه نشین سرزمین بدخشان مردم را به آن دعوت نمودند، که گویا باید از رسوم و عنعنات قدیم و باستانی و مانای پیر ناصر خسرو که بنیان گذاشته بود، دست کشند، درست نبوده و من بعد امور مذهبی را به طریقی که در هندوستان مروج است انجام دهند، می خواهم بگویم که این اقدام و اراده پیر سبز علی سبب اختلاف ها و انشعاب ها و مناقشه های مذهبی در بدخشان گردیده و دستگاه حکومت آن دوره در بدخشان از این وضعیت به میان امده خیلی ها ماهرانه استفاده کرده ، هم شماری از پیر ها را به اتهام **« جاسوس امپیریالیسم بودن شان در میان پیروان و مریدان»** حذف فزیکی نموده و شماری از پیروان شان را که افراد کم سواد و بیسواد بودند نیز ، هم به جرم اسماعیلی بودن شان مورد پیگرد قرار گرفته شکنجه شدند. جنجال ها مناقشات مذهبی که از این نو آور ی و گویا نو آوری های به میان آمده بود، الی سال ۱۹۳۲ م، جریان داشت. بعد سپری شدن مدتی چند، از بازگشت مشنر یسبز علی به دربار امام زمان حضرت امام سرکار سلطان محمد شاه و ارایه گزارش پیرامون وضع ایجاد شده در میان جماعت بدخشان، مراسم تشریفات مردم و جماعت بدخشان ، حضرت امام فرمان شان که در سال ۱۳۴۲ هجری مطابق ماه مارس سال ۱۹۲۴م، عنوانی پیر سید مرسل هدایت داده بود که این چنین مرقوم شده است: « دستورالعملی که محب صادق الولا ، مشنری سبز علی با آن صداقت کیش سید مرسل و سایر امر برداران در شیوه تعلیم و اموزش جماعت و ترویج مسایل مهم و ارزشمند دینی و مذهبی به شمول مراسم تشریفات مذهبی ، دینی و دنیوی هدایت داده است ، بدان طریق رفتار نمایند و بعد وفات فرد و یا شخص، چراغ را باید روشن کنید و دعا را مطابق نسخه ای که با وصول و حصول فرمان شرف انفاذ خواهد یافت، بخوانند. و مزید بر آن تعلمیت قرآن را در هر منطقه ای و کشوری که تا کنون مروج و مرسوم بوده است، مورد اجرا قرار داده و دعوت بقا را نیز برگزار کنند. لا کن با کمال طهارت ظاهری و باطنی و دیانت نیک و مصارف کم و میانه بر خلاف تشویقات مشنری سبز علی سنت اجدادی و قدیمی مراسم تشریفات مذهبی سنت **« چراغ روشن»** را که به گونه رسمی از جانب امام هدایت داده شده بود و مجوز دانسته است، که مورد خوشنودی جماعت و امام هم گردیده به گونه زایدالوصفی مورد استقبال قرار گرفته بود، الی سال ۱۹۳۲م، مراسم **« چراغروشن»** مانند سایر امور مذهبی به گونه مخفی انجام داده می شد و مورد برگزاری و اجرا قرار میگرفت.
در ماه اگست سال ۱۹۳۲م، هنگامی که شیرین شاه ، شا تیمور بنیانگذار حقیقی جمهوری تاجیکستان به منطقه بدخشان آمده بود، یک دسته از روحانیون متنفذ شغنان که از خویشان و تباران نزدیک او بودند، با سردار خواجه باقر شاه به حضورش رهیاب شدند و با پافشاری زیاد، تقاضا و تمنا نمودند که انجام مراسم تشریفات مذهبی را به گونه آزاد و آشکارا اجازه فرمایند تا برگزار شوند. شیرین شاه شاه تیمور که در آن زمان منشی کمیته مرکزی حزب کمونست تاجیکستان و عضو هیأت رهبری ریاست حزب کمونست اتحاد شوروی سوسیالستی بود، و مزید بر آن یک سیاست مدار آگاه بود و مرد خردمند، به تاریخ سنت های مذهبی قوم و مردم خود ادای احترام و اکرام بزرگ قایل بود، به اشخاص یاد شده که حضورش رفته بودند به گونه رسمی و کتبی اجازه داد و فرمود تا ا زمیان خود به اتفاق آرا یک تن را منحیث خلیفه**« همکار روحانی پیر»**، انتخاب کنند و عنعنات و رسوم دینی خویش را مانند پیشینیان شان انجام دهند. در نتیجه آنها علی مدد شاه ابن هدایت شاه را منحیث خلیفه خویش انتخاب نموده اجرای مناسک مذهبی مراسم تشریفات مناسک مذهبی « **چراغروشن»** را جهت صلاحیت برگزاری به موصوف واگذار نمودند. در سال های ۵۰ و ۶۰ با زیکبار دیگر ، آنهایی که در سردمداری حاکمیت سیاسی بودند، و صلاحیت برنامه ریزی را برای پیشبرد مزاسم مذهبی را هم در اختیار داشتند، که در آن زمان آنها را به نام خلاف دینان یا دیگر دینان، **« کمونست های منتظم مسایل مذهبی»** یاد می کردند، کوشش می کردند تا در زیر پرده مبارزه غیر دین باورانه شان ، نقطه اساسی برنامه عملی نه شده نو آوری های مشنری سبز علی عاشق علی را برهم زده و به عوض آن تنها نماز دسته جمعی با تسبیحات را در همه حدود و صغور بدخشان ، حاری نمایند. خوشبختانه این بار هم چراغ چشم آنها را خیره کرد و کار کرد های شان را به پرتگاه تاریخ انداخت. این بود مسایلی که به گونه اختصار پیرامون تاریخ پیدایش ، تحول ، انکشاف و گسترش مراسم تشریفات مذهبی ماندگار **« چراغروشن»** ، و **« چراغنامه»** در میان اسماعیلیان آسیای میانه و بدخشانات .
هدف اساسی و بنیادین مراسم تشریفات سنتی **« چراغروشن»** ، پرورش، ستایش و پرستش روح و روان انسانی است. بر اساس آموزش، تعلیم و تعلم، داشته ها و انباشته های دینی، مذهبی و فلسفه آریایی ، همه انسان ها در زندگی دنیوی ، جسمانی ، زمینی ، روحانی و آسمانی شان ، دو بار در گهواره می خوابد: نخست هنگامی که چشم به جهان می گشایند الی زمان بهره ور شدن ا زنفس سخنگوی که همواره به پرورش جسمانی در قدم نخست نیازمند بوده و احتیاج دارد، تا دست و پا و همه اندام او به شمول قد و قامتش موزون به ساختار گرفته و شکل پذیر شود. این حال معمولن الی سن سی سالگی

ادامه پیدا می کند و آهسته آهسته طفل نوزاد را برای پذیرفتن آثار نفسانی و نفس ناطقه آماده می سازد تا سرود خوش آهنگ **« له له ئیک»** که سرود مقدماتی خیر مقدم و خوش آمدید است ، پذیرا شود. شنیدن آهنگ و موسیقی ارام و موزون که واژه گویشی و اصطلاحی موزون برای آفرینش اسایش نوزاد و رفتن به خواب آرام و آسوده است، هر مادر عزیز و مهربان طفل را با گرفت غذای معنوی و روانی ، وادار نموده و مورد تشویق و ترغیب اوایی قرار میدهد که در حقیقت آفرینش میلودی در ذهن و روان طفل نوزاد است ، همواره من حیث نماد خاطره ها در ذهنش باقی می ماند. به هر اندازه ای که طفل بزرگتر می شود، بر بنیاد همان نفس سخن گویش بر نفس حسی غالب میگردد و مرحله انکشاف معنوی انسان آغاز میگردد و الی آخرین لحظه زندگی اش انکشاف می یابد.

در دوام حیات ، نفس سخنگوی مرحله به مرحله نیرومند تر و قوی تر و بر عکس نفس حسی همانقدر کاهش می یابد و در نهایت روزی فرا می رسد که این جفت به حالت طبیعی ناگزیر هستند مطابق خواست ، ماهیت و هموبت طبیعی انسانی ، ا زهم جدا شوند. یعنی جسم و روح، تن و جان ا زاعتدال طبیعی خود که آن سبب زندگی تغییر پذیری انسان است، خارج می شود. حکیم ناصر خسرو این نکته را اینگونه توضیح و تفسیر می کند: « فنای حسد و حسمانی آن است که هر طبیعت از چهار عنصر و طبایع آغازین، خاک، باد، آتش و آب به میان آمده و دوباره به اصل خویش باز گردند، و ما مر باز شدن ایشان را فنی جسمانی و جسدی گفتیم.» **«برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۳۳۳»**

یعنی تا وقتی که همآهنگی این چهار طبع پایدار است، جسم به حالت درست خویش بر اثر نفس زنده است « باز شدن طبع هر یک به اصل خویش همی گواهی دهد که نفس نیز به اصل خویش باز گردد، چون جسد نادان به اصل های نادانی خود باز گشت و هر چیزی که به اصل خویش باز گردد، قوی تر شود و نه ضعیف تر. پس درست شد که نفس در آنوقت به قوت غایی خود می رسد که از جسد جدا گردد. پس درست کردیم و درست گفتیم که جسد فانیست و نفس باقیست.» **«برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۳۳۳»**

یعنی جسد چون کالبدی است، که توسط آن نفس انسانی به کمال نهایی خویش می رسد و باید گفت که به حدی می رسد که دیگر به جسم احتیاج ندارد و آنرا ترک می کند و زندگی روحانی و معنوی خود را که ابدی و باقیست، آغاز می نماید. چون نظر به گفتار حکیم ناصر خسرو: « غرض آفریدگار عالم از آفرینش این موجود سخن گوی و اندیشمند است که عبارت از مردم است. و چون این مردم در ذات خود یک صورت جسمی است و روحی است ، با نفس سخنگوی با هم بوده و باز مرگ سبب جدایی ایشان و جدا شدن شان از همدیگر می شود و دلیل بر این دارد که غرض آفریدیگار از این عالم ، این صورت جسمی بود که ویران شونده و ا زمیان رونده است، اما سیرت و صورت دیگر است که با میانجی آن صورت جسمی تمام شد و به صورت فعلی و ساختار کنونی صورت انسانی حاصل آمد. » « **اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۲۳۹»**

با در نظرداشت مطالب گفته **آمده** ، روح برای سفر کردن به عالم ارواح و جا گزین شدن در« فردوس برین »، نسبت هر شخص متوفا چند فرضیه مهم را باید انجام داد:

۱. خلیفه، ملا، شیخ و یا هر فرد دیگری که نزد بیمار نشسته است، از وی می پرسد که آیا کسی از شما و شما از کسی قرضدار هستید یا خیر؟ چون بر اساس اخلاق حمیده انسانی و هدایات و ارشادات مستدام دینی ، هر فرد کوشش می کند که هیچگاهی بدهکار کسی نباشد تا در روز قیامت مورد باز پرس قرار نگیرد و روحانیت اش خدشه دار نشود. معمولن بیمار پاسخ می دهد، **« نه من به کسی و نه کسی من بدهکار است ، بجز آنکه من در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی بدهکار هستم، که هیچ گاهی شاید آن را نتوانستم و شاید نتوانم ادا کنم و بپردازم و یا خواهم پرداخت.»** . بعد ملا یا خلیفه « **دستیار و همکار روحانی پیر»،** بر سر و روی بیمار که در حال جاندادن است ، سوره **« یاسن شریف» ، « تبارک»،** و سایر جزوه ها و پاره ها را از متن و سیاق قرآن شریف می خواند، یخن لباس جانش را پاره کرده و قفس سینه اش را آزاد می کند.

۲. بعد جان دادن جسد مرده را روی صوفه، یا برنده بطور متوازن راست می کنند و جسدش را با تکه سرخ می پوشانند. بانوان و دوشیزه گان اعم از اعضای خانواده و هم وابسته به خانواده های خویشاوند و اقارب دور و نزدیک بر بالای جسد، گریه و نوحه سرایی می کنند و باز هم همان سرود **« له له ئیک»** ، را با آهنگ موزون و بلند اما با میلودی دیگر که نوحه گونه است، گریه کنان می خوانند که خیلی غم انگیز و متأثر کننده است.

۳. بعد ختم این فرآیند جسد مرده را شست و شو می کنند و به آن کفن می پوشند و روی نردبان قرار میدهند چون یگانه وسیله برای استفاده است و دو شاخچه را از درخت بید می برند و به شکل کمان از طرف سر و پای مرده ، به نزد بان و پای

مرده وصل می کنند که در حقیقت شکل گهواره را به خود می گیرد و بعد تکه سرخ را پوشانده و بعد آن بر روی جسد یک تخته شال را هم میگذارند. بعد آن تابوت را ا زخانه بیرون نموده به اندازه هفت قدم دور تر از خانه بر زمین میگذارند و به دنبال آن مطابق رسم و رواج اسلامی نماز جنازه را می خوانند. بعد از ختم خوانش نما زجنازه که فرض کفایی است، تابوت را روی شانه ها گذاشته به منزل آخری و اصلی **« آخرت»**، برده و مراسم تدفین را به سر می رسانند و آن نوده های درخت بید را که به اندازه قد و قامت جسد مرده بریده بودند، مطابق به اندازه آنها برای جسد مرده، قبر می سازند.

یک جا با آن نوده هایی که برای ساختن **« گهواره خاک»**، استفاده شده بودند به شکل چهار گوشه یا به گونه چلی پا، شکسته و روی قبر میگذارند و خاک را بر بالای آنها توده نموده ، پر می کنند. از آبی که در آن جسد را شست و شو داده بودند، یک گیلاس از آن را بر سر خاک می آورند و به گونه دورانی بر روی قبر پاش میدهند و پیاله را با سنگ بر روی قبر می شکنانند و آن آب را به نام **« آب طهور»** یاد می کنند و می گویند که این همان سنت قدیم آریایی است که مطابق آن روح و روان مرده از زندگان بواسطه آن آب پاک جدا می شود و به عالم بالا شتابان روانه می شود و می پیوندد. از این جا است که بعد از وفات آدمی می گویند که **« پیمانه اش پر شد»**، و پیمانه عمر چون پر شود، کالبد و جسم بیجان او که پیاله شکل و گونه نمادین و تمثیلی آن است، بر زمین افتاده می شکند و آب ریخته بر زمین دیگر جمع نمی شود.» **(برنارد . ب.ب. و برتولد برشت، ترکستان در عهد یورش مغل ها ، ۱۹۶۳م)**

به این معنا حکیم عمر خیام فرموده است که : **« جسم تو پیاله و شرابش جان است .»** . به تعبیر اسماعیلیان ، این آب نماد و تمثیل همان شراب طهور است که در قرآن شریف از آن ذکر به عمل آمده است و به هر بنده مومن و مسلمان که بنا بر اعطای فیض الهی ، بهشتی می شود، حور و غلمان او را در بهشت، شراب سرمست و مسرت بار می نوشانند. در صورتی که اسماعیلیان به این باور نبوده و شاید این ادبیات را از سیاق کتب و اسناد و مدارک سایر برادران مسلمان شان که در میان آنها هستی داشته و از کتب و آفریده های امور دینی ، داشته ها و انباشته های فکری شان مستفید شده اند، بازتاب داده و تعبیر و تفسیر اسماعیلیان از دوره خلافت فاطمیان، نزاریان سوریه، ایران، دوره ناصر خسرو و دوره آقا خانی ها تا همین اکنون به گونه علمی، منطقی و فلسفی بوده و همواره مطابق شرایط زمان و مکان بروز می شود و نو تر میگردد، زیرا بر اساس فرموده خداوند تبارک و تعالی : **« مومنان در باغهای پر نعمت (۴۳) بر سریرها در برابر همدیگر می نشینند (۴۴) با جامی از باده ناب پیرامونشان به گردش درمی آیند (۴۵) باده ای سخت سپید که نوشندگان را لذتی خاص می دهد (۴۶)نه در آن فساد عقل است و نه ایشان از آن به بدمستی و فرسودگی می افتند (۴۷).»**

این سنت و عنعنه قدیم و باستانی و همچنان موجودیت قبرستان سکایی ها، اجداد پامیری های کنونی که قدامت تاریخی چهار الی پنجهزار ساله دارد، نشان میدهد که این مردم از آغاز تا امروز همواره مرده ها را در خاک دفن می نمودند و عادت زرتشتیان بعد آن که مرده های خویش را می سوزاندند یا به بالای دخمه ها و قله های کوه برای طعمه لاشخوران، جهت خوردن میگذاشتند، برایش بیگانه بوده و هیچگاهی در بدخشان مروج نبوده است.

۴. در سه شبانه روز مراسم ماتم داری در شامگاهی بعد از روشن کردن چراغ**« مقدس»** سنتی در بالای آتشدان، مراسم مدیحه خوانی **« مداح خوانی»**، برگزار میگردد که آن نیز **« مقدس»** بوده و حایز معنی و مفهوم ویژه است چونکه در آن ستایش و نیایش خداوند تبارک و تعالی ، شش پیامبر صاحب کتاب و اول العزم ، امامان معصوم، امام حاضر و ناظر، صورت می گیرد. چنین است در مجموع مراسم تشریفات سنت **« چراغروشن»** که به نام دعوت ناصر خسرو هم یا دعوت « چراغ روشن» یاد می شود. به گونه فشرده و فشرده باید گفت که هدف اساسی این مراسم خیلی ها مهم، بینش روحانی و تاریخی آن است که روح از بدن جدا شده را که در طی سه شبانه روز در محوطه خانه باقی است برای عزم سفر کردن به اصطلاح مروج سنتی **به « اسمان»** ا زعالم ناسوت به عالم ملکوت یا به دیار نور جاویدان ، به آفرینش و مقا ابدی خویش ، رهسپار میگردد. بر بنیاد اندیشه های قدیمی و سنتی آریایی و بینش فلسفی بعدی کیش و آئین اسماعیلی آدم در کلیت خود، من حیث بهترین و اشرف آفرینش متشکل است از سه مولفه **: معدن، نبات و حیوان.** یعنی دارای روح جمادی، نباتی و حیوانی. این دیدانداز از دوره های خیلی ها قدیم آریایی هم قدیم تر و به مرحله ابتدایی هند و اروپایی مربوط است که در آن دوره نیز همین اندیشه تقسمات سه گانه عالم و مبتنی بر آن **« تقدیس»** عدد سه مروج بوده است و در محیط و منطقه پامیر اکنون هم به همان شیوه زنده و باقی مانده است. راجع به این نکته دو تن از پژوهشگران مشهور تاریخ زبان ها و فرهنگ هندو اروپایی، نیز ابراز نظر مبسوط و موزون نموده است که عدد سه در بینش و تصور هندو اروپایی دارای معنای مقدس بوده و معمولن شمار واحد ها ی مهم سنتی و اسطوره شناسی را معین کرده و بر ملا می سازد. اهمیت ویژه عدد سه، در دیداندار و تصورات اسطوره شناسی هندوئیزم و به ویژه هندو اروپایی قدیم در سه گانگی قدیم **« تثلیث»** جهان و متناسباً در تقسیم درخت جهان به سه قسم**« جهان بالا»، « جهان میانه»، و « جهان تحتانی»** و زیرین است که به آن همه

موجودات زنده تناسب دارند و مطابق این سه مولفه ، جهان تقسیم بندی می شود. **«برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۹۸ »**
فلسفه اسماعیلی ادامه این اندیشه کیهان شناسی قدیم است که بر بنیاد آن عالم صغیر گفته می شود. از این نگاه ترکیبش به عالم کبیر یعنی طبیعت و کائنات شباهت و مطابقت دارد . یعنی آنهم از این سه جز ترکیبی، شکل گرفته و بر اثر روان آسمانی **« یزدانی»** و الهی زنده و سخنگوی باز حوینده عقول می شود، که یک مدتی معین در روی زمین زندگی می کند و بعد از رسیدن به کمال جسمانی و روحانی نقش جزوی او جهت وصل شدن به نفس کلی، تن خاکی را ترک می کند و روانه عالم بالا یعنی عالم ملکوت می شود تا در آن جا خوشنود و آرام و شادمان باشد. زنده گان باید به آن پیوند معنوی و روحانی داشته باشند و همواره **« تقدیس»** ارواح را پاس داشته باشند که ثبوت عالم روحانی بر این مدعا شاهد دقیق است. ا زاین نگاه انسان چون ترکیبی از مرکبات از جسم و روح ، یعنی ساختار مادی و معنوی است. بنا بر این در زندگانی این دو اصل لازم و ملزوم هم اند. ولی باز هم جهت معنوی و روحانی همانا بر احتیاجات مادی نفسانی ، افضل و برتر شمرده می شود، زیرا عالم موجودیست روحانی که با این ویژگی و خصوصیت خود ، از همه مخلوقات زنده دیگر فرق می کند چون عالیترین و کاملترین نوع آفرینش یزدانی پنداشته می شود. در کتاب اوستا آمده است که : « .... ما می ستائیم روان مردان و زنان پاک دین و دیانت را ، آنانی که وجدان نیک شان برای کامگاری و پیروزی آئین زرتشتی می کوشد* خواهد کوشید یا کوشیده است.».
یعنی چراغ مقدس وسیله ایست که میان جهان انسان و عالم ارواح رابطه گسست ناپذیر ، برقرار می کند و از این سبب ما را لازم است که آن ا زهرگونه گزند روزگار و باد جهالت ایمن بداریم، تا چشم بصیرت ما همیشه بینا و روشن باشد.
فشرده ای پیرامو ن هستی سید سهراب ولی مشنری « مبلغ» اسملعیلی : سید سهراب ولی در سرزمین ایران کنونی که در آنزمان از دیدگاه جغرافیای سیاسی جز خراسان کبیر بود، و از ایران امروزی بعنوان یک کشور مستقل هنوز نامی بر سر زبان‌ها نبود،چشم به جهان کشوده است. روایت است که گویا در سن پنج‌سالگی بیمار می‌شود و درعالم رویا یک شخصیت روحانی در نبود وجود جسمانی به سید سهراب ولی قرین شده و برایش اظهارمی‌کند که طبیب جسمانی و روحانی شما در سرزمین کوهستانی بدخشان که دارای کوه‌های شامخ،دریاهای خروشان، آبشارهای زلال، دشت و دمن پهن، طبیعت گوارا و شفا-بخش، مردمان صاف‌دل، فرهنگ‌دوست، باصداقت و ایمان، باقول‌وقرار، معتقد و باورمند و انسان‌سالار،قرار دارد. سید سهراب ولی مادامی‌که به سن بلوغ می‌رسد، مبتنی بر رویاهایش مصمم می‌گردد تا سرزمین اصلی‌اش را ترک گفته و با شخصی موسوم به حیدری که به گمان اغلب اسم مستعار بوده و بحیث خادم سید سهراب ولی انجام خدمت می‌نموده، رهسپار کشوری می‌شود که اکنون افغانستان، یاد می‌شود. بعد از آن رهسپار منطقهٔ جُرم بدخشان به ویژه درهٔ یمگان رسیده و خدمت-گزاری و ملازمت آستان حجّت خراسان و سرزمین ادب‌پرور بدخشان، سید شاه ناصرخسرو، آن حکیم و دانشمند زمانه‌ها شرفیاب می‌گردد. موصوف در درهٔ یمگان زیر پرستاری حکیم دانا و طبیب معنوی، ناصر خسرو، شاعر و فیلسوف عصرهاقرار می‌گیرد. با رسیدن به کلبه و کاشانهٔ سیدنا از صحت و تندرستی کامل برخوردار گردیده و به مطالعه، تحقیق و خوانش آثار و آفریده‌های پیر مشغول می‌شود که منتج به نگارش صحیفه‌های بزرگ: "۳۶ صحیفه در عقاید دینی،علم یزدانی و آفاق و انفس" می‌شود. ایشان بعد از انجام خدمات شایان در آستان پیر ناصرخسرو، کار و فعالیت‌اش در امرتبلیغ و ترویج ماهیت اساسی عقیده و باور دینی کیش و طریقهٔ شیعه امامی اسماعیلی، به اخذ مقام و مرتبت ماذون اکبر که اصطلاح ویژه‌ای است در سلسلهٔ مراتب کیش اسماعیلی، از طرف پیر بزرگوار مفتخر می‌شود. سال وفات سید سهراب ولی در اسناد و مدارک دست‌داشته موجود نبوده و تنها آنقدر معلوم است که موصوف بعد از وفاتش در منطقهٔ جُرم بدخشان دردرهٔ یمگان در دهکدهٔ موسوم به اُشنگان مدفون گردیده است. قابل یاد آوری است که یکی از ویژگی‌های زندگی خانوادگی بابا و اجداد سید زمان‌الدین "عدیم" این بوده است که همواره در مناطق مختلف جهت خدمت دینی و عقیدتی به انسان‌ها و دنیای اسلام به لباس درویشی، قلندری و ملنگ منشانه سفر نموده و حقیقت دین و عقیده را تبلیغ و ترویج نموده و در تفکیک دین‌دوستان از دین ستیزان نقش رسالتمندانهٔ شانرا ادا نموده‌اند. زمانیکه هنوز از کشورکشایی‌های امپراتوران جهان نامی نبود، خطهٔ قطغن و بدخشان همواره درآتش اختلافات حاکمان و سرداران نظام و سیستم حکومت‌های ملوک‌الطوایفی می‌سوخت. خوانین و حکام در هر منطقه‌ای که از حاکمیت برخوردار بودند، بر متابعین خودظلم و استبداد را روا می‌داشتند. خانه‌جنگی‌های قومی همواره جریان داشت. اقوام قویر ضعفا به تاخت و تاز می‌نشستند و آنها را مورد تاراج قرار می‌دادند. در حقیقت امر یک انقلاب گروهی و قومی با شدت خود جریان داشت. چنین حالات باعث فرار بسا افرادبادانش و شخصیت‌های روحانی می-گردید. از آنجایی که اخلاف "عدیم" در چنین اجتماعات پر از دشواری‌ها زندگی بسر می‌بردند، گزند حوادث و ناملایمات روزگار آنها رامتأثر می‌ساخت، و بر بنیاد چنین مسایل مجبور به ترک خانه و کاشانهٔ خود گردیده و به مناطق پرامن‌تر، مانند شغنان، اشکاشم، زیباک و واخان، قصد سفر می‌کردند. آنها درمسایل سیاسی- اجتماعی مردمان مداخلت نداشته و همواره در گوشه نشینی معقول و فارغ از هرگونه دسایس دسیسه‌بازان به دعا و ثنای باورمندان و پیروان شان می‌پرداختند. ازدغدغهٔ و کشمکش-

های زمانه Tخویشتن را بدور نگه می‌داشتند و به شیوه‌های درویشی وبی‌طرفی، بحیث سادات منطقه نه تنها زیست داشتند، بلکه اسباب تنویر محیط پیرامون رابا معرفت خویش، فراهم می‌ساختند. درسال ۱۳۰۰ هجری قمری، حکومت‌های ملک-الطوایفی قطغن‌زمین و بدخشان الی مرزهایپامیرات تار و مار گردیده و هر دو طرف دریای آمو زیر سلطهٔ امیرعبدالرحمان خان قرار گرفت. حدود درواز که دو طرف رود جیحون - دریای آمو واقع است زیر تسلط امیربخارا قرار گرفت. اماهنوز هم مردمان مناطق یادشده در حقیقت امر تحت فرمان دو پادشاه قرار داشتند و ازهر دو طرف فرامین و هدایات بدست می‌آوردند. مادامی‌که امپراتوری روسیه به رهبری نیکولای روس با لشکر خود از راه فرغانه داخل فلات پامیر شد، دریای آمو اعتبار خط مرزی را پیدا کرد که در نتیجه ساحل شرقی آن مربوط به امیر بخارا شد، و از منطقهٔ پامیر الی منطقهٔ درواز به شمول ساحل غربی آن به حکومت شاهی افغانستان تعلق گرفت. تزارروس با وصف آنکه ساحل شرقی رود جیحون را در ظاهر امر به حکومت بخارا واگذار کرد،اما فرماندهندگان نظامی‌اش با عساکر محدود خود در ناحیهٔ شغنان باقی ماندند و بعدازگذشت چند سال منطقهٔ مذکور را الی پامیر بطور کلی به تصرف خود در آورد. بعد ازبوجود آمدن شوروی، نسبت به وجود آمدن شرایط جدید، خانوادهٔ سید سهراب ولی این تغییراترا بر وفق مراد خود و اسلاف خود ندانسته و گویا جهت حفظ و حراست عقیده و باورهایدینی‌اش به ترک دیار اصلی خود، اقدام نموده و داخل خاک حکومت شاهی افغانستان،میگردد. بمنظور سپری نمودن مراحل ابتدایی زندگی، در دهکده‌ای موسوم به دهمرغان، ناحیهٔ شغنان بدخشان، مسکن‌گزین می‌شود. اما محیط پیرامون آنجا از نقطهٔ نظرزیست برایش چندان خوش به نظر نمی‌رسد و تصمیم می‌گیرد تا به آستان شیوه که از نقطهٔنظر اقتصادی و مالی تمایز نسبی داشت، رهسپار گردیده ودر آنجا مسکن گزین می‌شود. فشرده اینکه روزگار همواره بر خلاف تمایلات آنها بوده است.

"من، امام سلطان محمد شاه، از طریق نامه هذا، سید منیر فرزند سید محمد قاسم بدخشانی را که سی و هفت (۳۷)، سال عمر دارد، با تصویرش که بازتاب‌دهنده هویت موصوف بوده و نیز گوشه‌ای از این نامه را مزین ساخته است، به حیث نماینده باصلاحیت خود، به مناطق سند، بلوجستان، و منطقه "ماکران،"من من حیث مبلغ و مشنری در امر دعوت اسماعیلی، می‌فرستم و همکاری هرچه بیشتر از پیش جماعت و باورمندان را در زمینه مطالبه دارم." (کراچی، ۵ ماه می، سال ۱۹۲۰م.)

مشنری سید منیرالدین فرزند سید محمد قاسم متخلص به "بدخشانی"، (۱۹۵۷-۱۸۸۲م.)درسال ۱۸۸۲م.، در دهکده روشان- شغنان بدخشان افغانستان دیده به جهان کشوده است. موصوف در میان قوم و مردم خویش به نام سید منیرالدین بیشتر و بهتر شناخته شده است. پدر بزرگ سید منیر بدخشانی، سید محمد قاسم که یکی از شخصیت‌های با علم، دانش، عرفان و فرهنگ زمان و مکان خود بود، از بازماندگان خانواده شخصیت روحانی، صاحب صلاحیت علمی و عرفانی، داعی دوران خود در میان جماعت آسیای میانه، عارف بی‌بدیل، سید سهراب ولی می‌باشد. سید سهراب ولی در زمان خود، من‌حیث کارمند عقیدتی، مشنری و آموزگار حکمت،علم و عرفان معنوی و باطنی به بسا کشورهای جهان، به ویژه کشورهای آسیای مرکزی و جنوبی، جهت تبلیغ، ترویح و تحقق عقیده و باور باطنیان، سفرهای زیادی داشته است. کارکردهای ماندگار او به گونه‌ای بوده است که تا امروز اماکن مقدسه، آستان‌ها، و زیارتگاه‌های خیلی‌ها معروف و مشهور به نام این شخصیت ماندگار و بی‌بدیل، نه تنها در میان پیروان عقیده و باور اسماعیلیان مناطق پامیر جمهوری تاجیکستان، بلکه در میان سایر اقوام و مردمان با ورهای ناهمگون کشورهای ایران، افغانستان، پاکستان، ترکستان تاریخی یا شنکیانک امروزی به ویژه، تاشقرغان، اویغور و کاشغر جمهوری خلق چین، از احترام و اکرام قابل وصفی برخوردار است. باید اذعان نمود که در مورد نظام خانوادگی، و ساختار و تشکیلات و بافت اجتماعی سید منیر بدخشانی معلومات چندانی در دست نیست و به هر منبع و مرجعی که سر زدیم تا بیش‌تر، خوب‌تر و دقیق‌تر و علمی‌تر و مستندتر، در مورد شخصیت فردی و خانوادگی موصوف بنویسیم، طورشاید و باید کامگار نه شدیم، زیرا حتی منابع، سرچشمه‌ها، نهادهای پژوهشی غنامند وابسته به اسماعیلیان، به ویژه انستیتوی مطالعات و پژوهش‌های اسماعیلی لندن، نیز چیزی را در زمینه تا هنوز در اختیار باورمندان نگذاشته است که اسباب اتکای علاقه‌مندان این عرصه را فراهم ساخته بتواند. تنها گفته می‌شود که دانشمند گران‌قدر، دکتور سید جلال بدخشانی که یکی از پژوهشگران نهاد یاد شده می‌باشد، در زمینه نگارشی دارند که با تأسف فراوان در آرشیف و داشته‌های قلمی و الکترونیک کتابخانه انستیتوت اسماعیلی، نیز موفق به دریافت آن نه شدیم. سید منیر بدخشانی، شخصیت روحانی، مشنری حقیقت و راه حقانیت، وافی دین محمدی و پیرو کیش و آئین باطنیه، که تا کنون لذت فهم عرفانی و دانش عقیدتی‌اش در فکر و ذکر باورمندان‌اش که اکثراً در مناطق سند، بلوچستان، علاقه‌جات شمال پاکستان مانند، چترال علیا و سفلی، لگت، هونزا، کریم آباد، غزر، اوچ، گاهکوچ و سایر دهکده‌های خورد و ریزه زندگی به سر می‌برند، زنده و ماندگار است. بر اساس اسناد و مدارک دست‌داشته دانسته می‌شود که آبا و اجداد سید منیر بدخشانی، یک زمانی از سرزمین خراسان به ویژه (ایران کنونی)،به مناطق پار دریا آمده و زندگی شان را در آنجا تا زمانی به پیش برده‌اند و بعدها روی دلایل معین و نامعین،به مهاجرت‌ها، و پناهگزینی‌ها، دست یازیده‌اند که بعضاً جبری و تا حدی هم اختیاری، به ویژه بخاطر، اشاعه، استقرار، گسترش و استحکام عقیدهو باور

باطنیه، صورت گرفته است. مادامی که مشنری سبزعلی، به تاریخ ۳۱ماه اکتوبر سال ۱۹۲۳، جهت انجام وظیفه و انتقال پیام حضرت امام سلطان محمد شاه به جماعت آسیای میانه، رهسپار آن دیار گردیده است، در یکی از یاد داشت‌های شان، به ویژه (سفرنامه مشنری سبزعلی)، که به زبان انگلیسی در سایت‌های: "مواریث فرهنگی اسماعیلی"، "اسماعیلی نت"، "و وب سایت انستیتوت مطالعات اسماعیلی لندن"، اقبال نشر یافته است، ذکر شده است که پیر موصوف با یک تن از برادرن سید منیر بدخشانی که من‌حیث موکی (پیر- خلیفه) در ناحیه روشان - شغنان بدخشان جمهوری تاجیکستان ، در آن زمان ایفای وظیفه می‌نموده است، ملاقات کرده است. لطفاً به متن انگلیسی، "مشنری سبزعلی در بدخشان"، مراجعه نمائید.سید منیر بدخشانی در قدم نخست تعلیم و آموزش ابتدایی را در خانه و کاشانه‌ی پدری‌اش به آموزش نشست و بعد، پدر بزرگش موصوف را به آموزش زبان عربی، دری، و تا حدی زبان روسی که در آن زمانه‌ها در قلمرو و حاکمیت زیر تصرف شوروی سابق، خیلی‌ها معمول بود، بیشتر از پیش مورد تشویق و ترغیب قرار داد. بعد آن به تعلیم و آموزش ژرفتر امور اسلامی، عمکرد بر طریقه و عقیده، شریعت، حقیقت، طریقت و معرفت، پرداخت و همه آثار و آفریده‌های ادبا، شخصیت‌های عرفانی و فرهنگی کلاسیک مانند: حافظ، سعدی، عطار، ناصرخسرو، کاشانی، سلمان فارسی، اقبال، حضرت بیدل، قاآنی، کسایی مروزی، شمس، حمید الدین کرمانی، حسن صباح، مؤید فی‌الدین شیرازی، جامی، نسفی، و همه آثار ناصرخسرو، به ویژه وجه دین(هویت عقیدتی، عرفانی و باوری‌های اسماعیلی)، خوان‌الاخوان، سفرنامه و دیگران را خیلی‌ها نغز و ژرف به خوانش گرفته است.سید منیر بدخشانی روزهای نوجوانی و جوانی‌اش را در کشور ایران سپری نموده است، که در آن وقت به نام ایران کشوری وجود نداشته است، بلکه به نام پارس یاد می‌شد و نام ایران در سال ۱۳٤٥م.، در نتیجه پیشنهاد سفیر کبیر پارس (فارس به زبان عربی) توظیف در کشور آلمان، به ایران مسمی گردید. موصوف در ایران با یک تن از داعیان اسماعیلی موسوم به فدایی خراسانی، (وفات سال ۱۹۲۵م.) معرفت حاصل می‌کند، و تا حدی که شرایط و امکانات دست-داشته آنجا، ورا را یاری رسان بود، از اندوخته‌های خراسانی و سایر شخصیت محیط پیرامون اسماعیلیان، بهره‌مند گردیده است. سید منیرالدین بدخشانی، در سال ۱۸۹۹م.،که١٦ سال عمر داشت، با پدر بزرگش سید سهراب ولی، رهسپار بمبی - هندوستان شد و برای اولین بار توانست در منطقه "وادی"، به دست‌بوسی امام وقت، حضرت امام سلطان محمد شاه برسد. بر اساس استناد برخی از دانشمندانی که در انستیتوت مطالعات اسماعیلی مشغول تحقیقات و پژوهش هستند، اظهار می‌نمایند که کتابی از سید سهراب ولی به نام "الناظرین"، به نگارش گرفته شده است که به ٣٦ صحیفه تقسیم می‌شود. از این سبب برخی‌ها بر این عقیده هستند که گویا نگارش کتاب یاد شده بر بنیاد بینش ناصرخسرو که در اثر "شش فصل"، شان بازتاب گردیده است، به نگارش گرفته شده است. امام بعد از پذیرش سید منیر بدخشانی این چنین هدایت می‌دهد: "شما باید من‌حیث مشنری‌ام در راستای دعوت، انتشار و استحکام کیش و آئین اسماعیلی، به من خدمت گزاری نمائید". این بود که سید منیر بدخشانی بعد از سپری شدن زمان وخدمات معین به امام و به جماعت، در قطار مشنری‌ها، و داعیان معروف، صادق، و باعاطفه قرار گرفت.موصوف بر اساس هدایت امام، نخستین شخصیت روحانی و عقیدتی بود که از مناطق، هونزا، چترال، گلگت و کشمیر دیدن بعمل آورد و فعالیت‌های خیلی مؤثر و ماندگار را در مناطق یاد شده به سر رساند. بر اساس کارکردهای نهایت مؤثرش، امام سلطان محمد شاه، موصوف رابه مصر، عراق، و یمن، فرستاد تا بتواند دست‌نویس‌ها و نسخ خطی آثار و آفریده‌هایی را به جستجو و پژوهش ژرف‌تر نشیند که در مورد کارکردهای فاطمیان، کیش و آئین اسماعیلیسم، به رشته تحریر در آمده بودند. بدخشانی توانست که پژوهش گسترده‌ای را در زمینه‌های پالیسی‌های اداری و نظام حکومت‌داری اسماعیلیان و سایر اسناد و مدارک مورد نیاز را با خود به هندوستان انتقال داد، که خیلی‌ها مورد پسند و مسرّت امام سلطان محمد شاه، قرار گرفت.

سید منیر بدخشانی، در سال ۱۹۱۲م.، من حیث عضو اصلی دفتر مرکزی موسوم به "دفتر رسالت کاری برای بمبی"، که بعد به "کلوب احیای مجدد و آفرینش"، مسما گردید، من‌حیث آموزگار زبان و ادبیات فارسی- دری برای واعظین و مشنری‌های کشور هندوستان و مناطق همجوار ایفای وظیفه می‌کرد. سید منیر بدخشانی با وصف آنکه یک دانشمند بود، من‌حیث یک سخنور نهایت عالی نیز باعث جلب و جذب فکر، ذکر، ذهن، دل و احساس شنوندگان می‌شد. به تاریخ دهم اپریل سال۱۹۲۰م.، امام سلطان محمد شاه برای یک سفر۲۷ روزه، وارد کراچی شدند. اما قبل از آنکه دو باره به بمبی برگردند، سید منیر بدخشانی را جهت تبلیغ و ترویج امور دینی و عقیدتی، به مناطق، سند، بلوچستان و ناحیه "ماکران"، بخاطر کار جدّی در میان دسته‌نژاد تباری موسوم به "ذکری- ذکریه"، فرستاد و نامه‌ای را هم با محتوی و سیاق زیرین، ضمیمه ساختند تا برای مردمان آنجا برسد و ایشان با سید منیر بدخشانی همکاری دقیق نمایند:"من، امام سلطان محمد شاه، از طریق نامه هذا، سید منیر فرزند سید محمد قاسم بدخشانی را که سی وهفت (۳۷)، سال عمر دارد، با تصویرش که بازتاب دهنده هویت موصوف بوده و نیز گوشه‌ای از این نامه را مزین ساخته است، به حیث نماینده باصلاحیت خود، به مناطق سند، بلوجستان، و منطقه ماکران، من‌حیث مُبَلّغ و مشنری در امر دعوت اسماعیلی، می‌فرستم و همکاری هرچه بیشتر از پیش جماعت و

باورمندان را در زمینه مطالبه دارم." (کراچی، ۵ ماه می، سال ۱۹۲۰م.)امام سلطان محمد شاه جهت شناسایی بهتر و بیش‌تر سید منیر بدخشانی توسط مردم محل و منطقه تصویر شان را نیز روی برگه نامه ارسالی شان برای جماعت و سایرین، نصب فرموده بودند که فعلاً با وصف تلاش‌های خیلی‌ها ممتد، موفق به دستیابی آن نشدیم. به امید اینکه اگر دوستان، خویشاوندان، اقارب و یا سایر پژوهشگران و علاقه‌مندان بدخشانی، دسترسی داشته باشند، بدونتردید با همه ما سهیم خواهند ساخت. امام سلطان محمد شاه بدخشانی را به مسؤلیتی مؤظف ساختند که در آن زمانه‌ها خیلی‌ها دشوار، مشحون از خطرات و از نقطه مادی و مالی کاملاً طاقت فرسا بود. سید منیر در زمینه کاری‌اش با بسا دشواری‌ها سر دچار گردید، اما چون عقیده و ایمان راسخ داشت هر گونه دشواری و شرایط نامساعد محیطی و مخالفین خود را با پیشانی باز، خرد و منطق رسا، مرفوع می‌ساخت. بدخشانی به رسالت کاری و عقیدتی‌اش در مناطق، "توربات"، لسبیله"، "مکران"، " گوادر"، " مسکات"، "پاسانی"، و"اورمادا"، ادامه داد. در نتیجه این گونه کارهای از خودگذرانه، فلسفی و منطقی، توانست یکی از باشندگان سر شناس منطقه "اور مادا، موسوم به کریم‌داد را که دارای پیروان خیلی‌ها زیاد در میان خانواده‌های "ذکری"، به ویژه خانواده‌های عالیجاه دل‌مراد خان سنجر، علی بلوچ، صالح محمد جواد، و عالیجاه نورالدین، که به منطقه کراچی جهت بودوباش مقیم شده بودند، به آئین اسماعیلی در آورد. سید منیر بدخشانی یکی از چهره‌های سرشناس در راستای تبلیغ، ترویج، اشاعه و گسترش عقیده و ایمان باطنی بوده و به نسبت کارهای نهایت مؤثرش توسط امام سلطان محمد شاه، در سال ۱۹۲۵م.، به شرق افریقا فرستاده شد تا کار با جماعت را به پیش ببرد. همچنان در سال ۱۹۳٦م.، بار مجدد یک جا با عالیجاه علی بابی نانجی، من‌حیث هیأت کنترول و بررسی امورعقیدتی و دینی، به شرق افریقا فرستاده شد. سید منیر بدخشان پیر سبزعلی را در کارهای تبلیغات دینی و عقیدتی در بمبئ و کراچی، در میان پیروان و سایر انسان‌های محیط پیرامون شان، یاری و همکاری می‌نمود. بر اساس اقوال برخی‌ها، چنین گفته می شود که سید منیر بدخشانی مشنری سبزعلی را در سفر آسیای میانه، به ویژه مناطق پامیر و بدخشانات، همراهی نموده است. سید منیر بدخشانی، یک مُبَلغ آگاه، دانشمند، و یک اسماعیلی متعهد، وفادار به نظام باطنیه بود. موصوف آنقدر به کارزار تبلیغاتی، مصروف شده بود که حتی زمینه ازدواج برایش مساعد نه شده بود، و الی آخرین مراحل زندگی‌اش من‌حیث یک روحانی متعهد مجرد، باقی ماند. امام سلطان محمد شاه بخاطر کارهای بی‌نظیرش، موصوف را در سال ۱۹٥٤م.، با لقب "مشنری ومبلغ رضاکار متعهد و صادق" مفتخر ساخته و مورد نوازش پدرانه ومادرانه قرار داد. سید منیر بدخشانی، روز پنجشنبه، هشتم ماه اکتوبر سال ۱۹٥۷م.، در شهر کراچی، دیده از جهان فروبست. موصوف به نسبت مصروفیت‌های کاری و تبلیغی، موفق به نگارش کتب نه شده است، اما با وصف آنهم دو اثر خیلی‌ها خوب از ایشان به ودیعه گذاشته شده‌اند که یکیزیر عنوان، "گلدسته فلسفه"، که در سال ۱۹٥۸م.، در شهر کراچی پاکستان اقبال چاپ یافته است، و بر مبنای قول یکی از پژوهشگران اداره طریقه بورد کراچی، در کتابخانه آن نهاد جنساً موجود هست. در منابع نه چندان معتبر و تا حدی خصوصی، اظهار می‌شود که دو تن از شخصیت های دیگری: به نام‌های سید منیر حسین "گیلانی"، و سید حسین "ولی"، که نه تنها اسما و تخلص شان تا حدی با هویت خانوادگی سید سهراب ولی، و به ویژه سید منیر بدخشانی، در قرابت و شباهت خیلی‌ها زیاد هستند، بلکه کارکردهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آنها نیز تا حدی با ویژگی‌های این خانواده دارای همخوانی است، که اینک جهت وضاحت بیشتر و هم کمی به منظور تحلیل و تجزیه زندگی شخصیت‌های یاد شده و هم‌آهنگی خانوادگی میان شان، بهشرح مختصر زندگی شان می‌پردازم: سید منیر حسین گیلانی- سید منیر حسین " گیلانی"، یکی از شخصیت‌های معروف سیاسی و اجتماعی در کشور پاکستان است که زندگی‌اش را در راستای مبارزه برای دموکراسی، عدالت اجتماعی و حقوق انسانی، به ویژه تساوی حقوق زنان، سپری نموده است. موصوف در مقامات بلند پایه دولتی و حکومتی نیز کارکرد هایی داشته است. موصوف بخاطر اشاعه، پخش و استقرار نظام دموکراتیک و انسان‌سالار، چندین‌بار از طریق نظام‌های آشوبگر پاکستان، به ویژه سیستم استخبارات، به زندان افکنده شده است. بعد آن که جنرال ضیأالحق بر سر حاکمیت آمد، برای ملت و مردم پاکستان وعده انتخابات آزاد و دموکراتیک، مطبوعات آزاد، تساوی حقوق شهروندی، تشکیل احزاب سیاسی و دموکراتیک، و ساختار نظام مستقل داوری و قضاوت را سپرد، اما همه مسایل تنها در برگه‌های کاغذ و طرح‌ها باقی ماند، و هیچ کاری در زمینه صورت نگرفت، و به عوض آن نظام دیکتاتوری خشن و مردم‌ستیز به وجود آمد. بخاطرعدم اعتنای رژیم دیکتاتوری نظامیان پاکستان، احزاب سیاسی، ائتلافی را بر خلاف حکومت سازمان‌دهی نمودند، که نقش سید منیر حسین گیلانی در آن خیلی‌ها برازنده و نقش‌آفرین از دید گاه سیاسی بود. از همین سبب بود که سید منیر حسین گیلانی، بازداشت و به زندان افگنده شد. هنگامی که نظام ائتلاف مردمان دموکراتیک در اواسط سال های ۱۹۹۰م.، تأسیس یافت، که از "حزب مردم پاکستان"، حزب " تحریک استقلال"، و حزب "تحریک نفاذ فقه جعفری"، " دسته مسلم‌لیک"، به ویژه دسته آقای قاسم، و "حزب قومی پشتون‌خواه"، تشکیل گردیده بود، سید منیرحسین گیلانی، در امر استحکام گونه‌های هر چه بهتر و دموکراتیک آن، سهم خارق را بدوش داشت. بعدها سید منیر حسین گیلانی، در سال ۱۹۹٦م.، به تأسیس حزب خودی به نام "جبهه دموکراتیک اسلامی"، عملاً اقدام نمود، و

همواره بر خلاف نظام‌های دیکتاتوری به منظور ایجاد و استقرار حاکمیت انسانی وعدالت‌پسند، به مبارزه خود ادامه می‌داد. سید منیر حسین گیلانی، با ذوالفقار علی بوتو، میانه‌ای خوبی داشت، از همین سبب بود که با برگشت مجدد بی‌نظیر بوتو، بخاطر ادای احترام به پدرش، میل داشت تا با وی نیز در راستای استقرار حاکمیت دموکراتیک همکاری نماید، اما بعد از مدت زمان معین مشاهدات و بررسی‌ها، خویشتن را از حلقه بی‌نظیر دور ساخت، و هنوز هم به مبارزه خویش درمیان مردمان مناطق سند، بلوچستان، و حیدر آباد ادامه داده و همواره بر خلاف سیاست پاکستان در برابر افغانستان بود، و همیشه سعی می‌ورزید ، مناسبات ایران و پاکستان را هر چه معقول‌تر و بهتر از پیش سازد.

سید حسن ولی: در یکی از دهکده‌های کشور ایران به نام "نیاک"، مزاری است که آستان متبرکه و منوره، فیض آثار بارگاه یزدانی و نورانی، از سید حسین "ولی"، یا بهتر گفته شود، درویش صادق، متفکر و اندیشمند عالم حقیقت و حقانیت، تاج‌الدین سید حسن ولی، و آرامگاهی است از برادرش، درویش سید علی، و قبری دیگری از یکی از دراویش و اساتید،حضرت سید حسن ولی، سید سهراب ولی که آرامگاه این بزرگواران، در زمانه‌های ناهمگون به بازسازی گرفته شده‌اند و در میان مردم از تکریم و تقدیس خیلی‌ها عالی، برخوردار هستند. صندوق چوبین مرقد درویش سید حسن ولی را پوشانده است که بر برنده شرق آن این عباره‌ها نوشته شده هستند. " نذر کرد امیر اعظم امیر حسین امیر داؤد و درویش تاج‌الدین سید حسن ولی، مسجدی بزرگ تازه ساز بود که رختخواب‌ها و سماوارهای متعددی جهت رفع دشواری‌های زوار و پارسایان، وقف این مسجد کرده‌اند. درویش تاج‌الدین سید حسن ولی خود، از پارسایان و عارفان محیط و منطقه به شمار می‌رفته است، و از دودمان همین گروه بوده است، که موصوف را ولی یا ولی‌الله خوانده‌اند، و به چنین صفت او را متصف نموده‌اند:

"سرکار با برکات تقوی شعاری سالک راه یقین خداوند و مخدوم سلالةالزهاد و العباد حضرت مفخر العرفا والفقرا والصالحین قدوة الفقرا، قطب‌العارفین‌السالکین و المحققین زبدة المشایخ والصلحاء و المتشرعیین والمتورعین تاج‌الملت والحق والدین افتخار والمتورعین قدوةالعارفین والسالکین الخصوص بنظر رب‌العالمین درویش حسن ابوالحسین." سید حسن ولی، مالک روستای نیاک بوده و به گواهی اسناد و مدارک‌دست داشته، زمین و باغ‌های و چراگاه‌های زیادی را خریداری نموده و همواره از آن طریق در خدمت انسان‌ها، مسافران و نیازمندان قرار داشته است. یکي از وجوه مصارف موقوفات درویش حسن ولي "اطاق سرا" که هر کسي به قريه نياك مي‌آمده، سه شبانه روز در آنجا سکنی می‌گزید و مهمان آستانه مبارکه بوده است. مرحوم تاج‌الدین سید حسن ولی، پسر حسن، پسر پیرزاد، پسر حسن، پسرعبدالله، پسر تاج‌الدین لطف‌الله، پسر فضل‌الله، پسر محمد، پسر حمزه، پسر ابن‌الهول محمد، پسر حمزه سراهنك، پسر علی، پسر زید، پسر عبدالرحمن شجری، پسر قاسم، پسر حسن، پسر زید، پسر امام حسن مجتبی علیه السّلام، پسر امام علی علیه‌السلام می‌باشد. سید حسن ولي در۷۲ سالگي درگذشته است، و آثاری هم از موصوف که نمایندگی از افکار، بینش و تصورات عقیدتی‌اش، نماید، در دسترس نداریم. به امید پیروزی، بهروزی و همکاری دوستان در زمینه‌های یاد شده.

بنازم جان روح افزای سیّد
بنازم صورت زیبای سیّد
همه اسرار او دارد کماهی
بنازم آن دل دانای سیّد
توان دید آفتاب هر دو عالم
به نور دیده دانای سیّد
سر افرازی کنی در دین و دنیا
گرت در سر بُود سودای سیّد
به نزد همت ما هفت دریا
بود یک قطره از دریای سیّد
دو چشم نعمت‌الله نور از او
دید که باشد روز و شب مأوای سیّد **(شاه نعمت‌الله)**

سفر تاریخی مشنری سبز علی، نماینده امام وقت به آسیای میانه! !

در شرایطی که **مشنری سبز علی** حیات بسر می برد، از هر نقطه نظر، به شمول مصؤنیت، امنیت، وسایل حمل و نقل، خوار و بار ، ایجاد مناسبات و رهنمود برگه ای، یا نقشه، دور بین راه و سایر وسایل یاری رسان تا حدی وجود نداشتند و برای هر کسی که این گونه اقدام را میکرد، دقیقن همه این کوتاهی ها و نارسایی ها را از نظر خود و حامیان شان مورد ارزیابی های

دقیق و سنجیده قرار میدادند. پیر سبز علی، در سال **1923م،** رهسپار مناطق مختلف آسیای میانه شدند و همواره سعی می ورزید تا بهترین و شایسته ترین معلومات را پیرامون عملکرد عقیدتی اسماعیلیان آسیای مرکزی که از سنت ماندگار پیر سترگ ، ناصر خسرو پیروی میکردند، بدست آورده و آن را در اختیار امام زمان گذارد تا برای آینده ها درایجاد فرآیند معقول مناسبات با جماعت یاد شده بعد از درگذشت پیر ناصر خسرو ، سعی بیدیغ را بخرج داده باشند. پیر سبز علی بعد از برگشت شان در سال **1923م،** با درایت و حافظه ی خوبی که داشت همه مسایل را در ذهن حفظ نموده بود و خیلی ها کم سعی نموده بود تا برگه های یاد داشتی را در زمینه داشته باشد، زیرا

عبور و مرور از برخی مناطق که حاکمیت کلی آن در اختیار سایر بردران اهل اسلام قرار داشت، حمل و نقل این گونه یادداشت ها بر دشواری های بعدی کار کرد ها در زمینه های یاد شده را می افزود. ایشان مادامی که به هندوستان رسیدند، یاد داشت های سفر با اهمیت و تاریخی شان به زبان " گجراتی"، زیر عنوان " سفر با اهمیت عالیجاه مشنری سبز علی"، در روز هفته نامه **" اسماعیلی بمبئ"،** به تاریخ هفده هم فبروری سال **1924م،** بدست نشر سپرده شد. قرار یاد داشت برخی از افراد آن زمان و به ویژه کار مندان فنسل امامت هندوستان، گفته میشود که در شیوه های گزارشدهی پیر سبزعلی و یا بهتر گفته شود در گزارش اصلی شان اغییراتی به وجود آوردند که در حقیقت باعث کم رنگ شدن گزارش اصلی مشنری سبز علی گردید و زیبایی خود را تا حدی از دست داد.

زیست نامه فشره مشنری سبز علی فرزند رمضان علی : پیر سبز علی رمضان علی ، در سال **1871م،** در **" موندره کوچ" هندوستان ،** دیده به جهان گشوده است. پدر شان در سال **1889م،** در بمبئ دار فانی را پدرود گفتند، و مادر شان مسؤلیت بزرگ کردن فرزند شان را در همه فراز و فرود زندگی مشقت بار شان و مشحون از دشواری های ناشی از زندگی دشوار آفرین روزوار، بدوش داشتند. از قراین معلوم میشود که موصوف هیچ گونه علاقه ای به دبیرستان و دبستان نداشته و همواره در حلقه **" دوستان، رفقا، و عزیزان"** ، در روی جاده ها در گشت و گذار بود و همواره مردمان رهگذر و بی دفاع را مورد ازیت و آزار قرار میداد. برادر بزرگ پیر سبز علی، محمد جعفر علی، وی را نزد وارس محمد ریمو**(1860-1924م)،** در گوادر فرستاد، و بعد به آستان کراچی فستاده شد تا در یکی از شرکت های فرد اسماعیلی کار کند. مادامی که در شهر کراچی قرار داشت، بخاطر کمبود آب در محلی که کار میکرد، لازم دید تا بخاطر نوشیدن آب به داخل نزدیکترین جماعت خانه محل مراجعه نماید و آب بنوشد. در داخل جماعت خانه بانویی به نام **" سونه بایی"، (خواهر آب رسان)، یا سقاوه ،** مسؤلیت توزیع و تقسیم آب نوشیدنی در داخل جماعت خانه را داشت. مادامی که سبزعلی داخل جماعت شد و لوان آب را گرفت و نوشید، صدایش توسط سونه بایی شنیده شد، و صدا زد که گیلاس را کثیف نمودی. سبز علی پرسید چرا کثیف شد، سونه بایی گفت، قراری که من معلومات دارم خودت سیگار دود میکنی و لبان کثیفت به آن در تماس شد و از این سبب کثیف شد. این سخن سبز علی را خیلی ها نا امید ساخت و بعد آن تصمیم گرفت دیگر سیگاری را هم نباید دود کند، و این در حقیقت چرخشی بود عظیم در زندگی فردی اش. پیر با وارس محمد ریمو همه روز ه نزدیک تر میشود و با وصف آنکه وی را در امور بازرگانی مدد و یاری میرساند، در کار های عقیده و باور، به ویژه تعلیم و آموزش مذهبی نیز یاری و یاورش میگردد. وقتی که کار کرد هایش در زمینه جدی تر میشوند، وارس وی را من حیث کمادیا/ کامریای یکی از جماعت خانه ها، به نام **" جماعت خانه پاسانی"،** توظیف میکند. چون جماعت خانه یاد شده مشنری ای نداشت که مسؤلیت تبلیغ و ترویج امور مذهبی را به پیش ببرد، مشنری سبز علی من حیث شخص نو آغاز مسؤلیت یاد شده را بدوش میگیرد. مادامی حضرت امام سلطان محمد شاه ، برای بار دوم ، ماه اپریل سال **1905م،** از جماعت خانه یاد شده

دیدن به عمل آورد، به پیر گفت : **" باید به مثل و مانند جماعت گوادر زندگی کنی".** پیر سبز علی در سال **1907م،** من حیث مکی جماعت خانه **" پسانی"،** تعیین و توظیف شد. پیر با وصف آنکه همه کار کرد های بازرگانی وارس را به پیش می برد، و الی سال **1912م،** جماعت را من حیث مکی مورد خدمت قرار میداد، وارس محمد وی را من حیث نماینده ویژه خود در همه امور روزوار تعیین و توظیف کرد، در همان سال وی را من حیث مکی جماعت خانه **" اومادا"،** تعیین نمود که در حقیقت مرحله ی سوم تغییرات در زندگی شخصی و فردی پیر تلقی می شد و وی را به یک شخص با مسؤلیت و منظم در همه امور روزوار جماعت، در امور بازرگانی، در خدمت گزاری برای جماعت و یک مشنری و سخنور متعهد، روزگار تبدیل ساخت.

جنگ دوم جهانی**(1914-1919م)،** به گونه خیلی ها نا مناسبی فرآیند بازرگانی کشور هندوستان را مانند سایر کشور های جهان برای مدت زمان خیلی ها دراز به زلزله در آورد. بسا از مواد بازرگانی پیر سبز علی در قطار واگون های کشور انگلستان در نیمه راه توقف نمودند. در همان روز ها، وزیر رحیم بصریه (1885- 1927م)، پیر را آگاه ساخت تا در برابر آرزوی نیک خواهانه امام وقت، حضرت امام سلطان محمد شاه ، به سفر منطقه چنج آب**(پنجاب)،** و مناطق مرزی شمال شرقی کشور، به سفر خویش آغازگر شود. در اثنا بود که پیر سبز علی در مورد نحوه شکست و تشویش بازرگانی خود، هیچ چیزی را به امام زمان نگفت، و رهسپار محیط و منطقه ای شد که امام هدایت داده بود. پیر همه دار و ندار خود را که در میان قطار

های انگلیسی به گونه ای توقف کرده بود، به توکل خدا گذاشت و به رسالت خویش در راستای تحقق و تطبیق هدایت مرشد خویش ، آستان کراچی را به قصد آستان کویته ، ترک نمود. بدون در نظر داشت شرایط دشوار و مناطق دشوار گذر، مشنری دیگری **(الواعظه)**، فاطمه منوط به خانواده غلام وابسته به علاقه **" گوجران والا"**، نیز مشنری سبز علی را در راستای تبلیغ و ترویج عقیده و باور باطنی، نیز همراهی میکرد.
حضرت امام سلطان محمد شاه برای یک سفر ***27*** روزه، دهم اپریل سال **1920م**، وارد شهر کراچی شدند. در 29 ام، اپریل سال **1920م**، مکی عمومی عقیدتی ، آقای رحمت الله فرزند لطف علی، **(1914-1928م)** ، هنگام تشریف آوری حضرت امام این چنین فرمودند: **" حضرتا، باید خدمت شما به عرض رسانم، اینکه حضور عینی و عملی مشنری پیر سبز علی، مفاد زیادی را به جماعت و ما، به ارمغان آورده است".** اما از شنیدن این چنین حرف خیلی ها مسرور شدند و اظهار فرمودند که : **" من ، از همه این مسایل آگاهی دقیق دارم، و ایشان نه تنها اینکه در آستان کراچی خدمات شایانی را به سر رسانیده اند، بلکه کار های طاقت فرسایی را در آستان بمبئی، کتی وار و ماکران ، نیز به سر رسانیده اند. "** در همان زمان بود که ، پیر سبز علی حضرت امام سلطان محمد شاه را به خانه شان مهمان نمودند، و امام در همان اثنا به مشنری گفت:
" شما کار خیلی ها طاقت فرسا را انجام میدهید، شما در منطقه کارادار زندگی میکنید، تبلیغ میکنید و دانش معنوی و روحانی به اذهان جماعت و مردمان منطقه میدهید، از این سبب لازم دانسته میشود که شما باید به منطقه گاردن نیز بروید و برای جماعت آنجا نیز تلبیغ نمائید، من برای شما برکات بیشتری را میدهیم. **خانه آبادان.** بعد آن امام دست شان را بر دوش پیر سبز علی گذاشته، تبریکات خود را برایش تقدیم کرد و در ضمن وی را با دعا و برکات خود، بیشتر از پیش متبرک ساخت. کارمندان اداری، مکی ها و همه دست اندرکاران جماعت خانه ها، لقب **" بلبل سند"**، را به مشنری سبز علی تفویض نموده بودند. مزید بر آن امام الوقت فرمودند: من، شما را بار مجدد مورد تقدیر و تمجید قرار داده، و بجای آنکه لقب **" بلبل سند "**، را کمایی کنید، من شما را لقب **" طوطی باغ بهشت"**، میدهم . پیر سبز علی در شهر کراچی قرار داشت و همه فعالیت های خود را در آنجا متمرکز ساخته بود، و در همه فعالیت های امور اجتماعی و جماعتی سهم فعال داشت. هفتم مارس، **1923**، امام سلطان محمد شاه سخاوتمندان منظور فرمودند تا به جماعت بدخشان**(نماینده های فرستاده شده جماعت بدخشان)**، در منطق **" پونا"**، دیدار دهند، و پیر سبز علی نیز در این دیدار حضور داشتند. در همان اثنا امام، به ایشان فرمودند: **" من، خیلی مسرور خواهم شد اگر شما برای سفر به آسیای میانه ، آمادگی تان را هر چه زود تر بگیرید"** . موصوف با اشاره سر به زمین من حیث نماد ادای احترام و منظوری فرمایش امام، لبیک گفتند. امام فرمودند: **" شما آمادگی تان را به منطقه یاد شده بگیرید و من شما به جماعت معرفی میکنم و در ضمن آن جماعت نیز را با فرمانم از طریق شما مورد نوازش قرار خواهم داد. " پیر سبز علی** ، از سفر دراز مدت خویش که حدود هشت ماه و پنج روز را در بر گرفت، به تاریخ دوازدهم دسامبر سال **1923م**، دوباره به آستان کراچی برگشت نمود. **پیر سبز علی** با صمیمیت خیلی ها عالی از طرف رهبری جماعتی در ایستگاه قطار**(ریل)**، کراچی مورد پذیرایی با شکوهی قرار گرفت. **پیر سبز علی**، به تاریخ بیست و نهم ماه دسامبر **1923م**، به آستان بمبئی رسید. در همان وقت بود که امام سلطان محمد شاه نیز، از سفر اروپایی اش ، روز یک شنبه ، سیزدهم جنوری **سال 1924م**، برگشت، و پیر سبز علی گزارش مکمل سفر دراز مدت خویش را حضور امام تقدیم نمود. امام پیر سبز علی را مورد ستایش و تمجید بی پایان قرار داد و موصوف را به تاریخ بیست و نهم جنوری سال **1924م**، با لقب عالیجاه، مفتخر ساخت و در ضمن مدال طلا را نیز به پیر تفویض نمود.
مادامی که حضرت امام سلطان محمد شاه از سفر اروپایی شان در سال **1923م**، وارد هندوستان شدند، در مدت زمان اقامت شان در هند پیر سبز علی را نزد خود خواستند و برایش وطیفه سپردند تا به سفر خویش به سوی آسیای میانه ، آمادگی دقیق و کامل بگیرند. امام در محضر همگان اظهار کرد، در میان شما یک تن باید به بدخشان برد، و روی خود را بطرف پیر سبز علی کرد، و فرمود: **" آیا شما آماده هستید تا به این سفر آغاز گر شوید؟" پیر سبز علی میگوید: " من ، نوکر شما هستم و هر آنچه را که شما هدایت می فرمائید، مطابق آن و متناسب به قوت و نیروی بشری خویش، به آن اقدام بی چون و چرا خواهم نمود"** امام افسر و یا محافظ شخصی اش را خواست و برایش هدایت داد تا گواهی نامه **" جوازنامه "**، ای را برای پیر تدارک نماید. و لی افسر مذکور نتوانست آن را به گونه فوری تهیه و تدارک کند. بعد از سپری شدن چند روز امام، از پیر پرسید : **"چه زمانی به سفر خویش آغاز خواهی کرد؟"** پیر گفت که، چون به مناطق فرامرزی میروم، لذا ایجاب اسناد و مدارک دقیقی را خواهد کرد. امام بار ثانی مأمور را خواست و برایش گفت که هر چه زود تر باید اسناد را تهیه کند. افسر گفت ، آقا پیر از سفر خود در هراس است. برای روز فردا، مادامی که امام پیر را مورد پرسش قرار داد که اگر برای سفر خویش آماده است، پیر اظهار آمادگی نمود و لی گفت که مأموری که برای تهیه و تدارک اسناد توظیف شده بود، هنوز به دریاف اسناد مورد نیاز کامگار نه شده است. پیر سبز علی ، فرمان امام را که به زبان دری ارشاد شده بود و در آن جماعت بدخشان مورد خطاب قرار داده شده بود، به تاریخ پنجم اپریل سال **1923م**، بدست آورد. پیر سبز علی در زمینه می نویسید: **" من از هدایت امام**

خیلی ها خورسند شدم و همواره باب مسرت بر رخم باز می شد. این پیام آنقدر در میان مردم پخش شده بود که حتی من حیث عنوان روزنامه ها بکار برده میشد. حتی اگر چند تن باهم در همآیشی قرار میگرفتند، سخن از سفر من بود. من از دوستان خویش می شنیدم که همه مناطق آسیای میانه کاملن کوهستانی و دشوار گذر است. مصؤنیت نیز قابل تشویش است . مزید برآن برایم گفته می شد که هیچ کسی در آنجا به زبان های هندی و اردو، سخنی هم بر زبان نمی رانند و باید به زبان دری و سایر زبان های پامیری سخن زده شود. من با وصف هزاران گونه دشواری، به این اندیشه شدم که ولو این سفر به قیمت جانم هم تمام شود، به آن اقدام خواهم نمود زیرا، باید حرف امام را بر زمین نزنم و هم بر عقیده و ایمان خود در برابر آئین وکیش اسماعیلی ثابت قدم باقی بمانم. با شنیدن این همه حرف ها به ویژه موضوع زبان، خیلی ها به تشویش و اظطراب قرار گرفتم."

پیر **سبز علی،** می نویسید : **" من، از وظیفه ای که برایم سپرده شده بود، خیلی ها مسرور بودم و در انتظار آن به گونه ای بودم که شاید یک روز برایم مانند سال سپری می شد. مسئله در میان مردم عامه نیز انتشار پیدا کرد. همواره در مورد چالش های ناهمگون، از قبیل محیط جدید، زبان های تازه، فرهنگ و تهذیب دیگر، راه و رسم و مراسم تشریفات عقیدتی و اجتماعی جداگانه ، و غیره. همواره با افراد و اشخاص ناهمگون در تماس می شدم و در مورد هر موضوع و مسئله از ایشان می پرسیدم تا بتوانم یک تصور درستی را از اوضاع و احوال آسیای میانه بدست بیاورم و خودم را با آن در مطابقت جدی و دقیق قرار دهم."** امام پیر را دوباره می خواهد و از وی می پرسد هنوز هم اگر تشویشی در دل داری برایم بگو، پیر اظهار نمود که هیچ چیزی را در ذهن خود به گونه منفی جای نمیدهم. بعد امام اظهار فرمودند که شما باید بدانید که **پیر صدرالدین** و **پیر شمس** را من توظیف نمودم و آنها در کارزار خویش کامگار بودند زیرا به هر جایی که رفتند و سفر نمودند، فقط نام من و هدایت من بر زبان شان بود و از این سبب همواره کامگار و پیروز بودند و هم شما باید از سفر پیر ناصر خسرو بیاموزید که چگونه در سفر طولانی تاریخی و عقیدتی خویش موفق شد و در فرجام با پذیرش هر گونه چالش های فردی، عقیدتی، سیاسی، اجتماعی و مالی ،خویشتن را به آستان امام زمان برساند و بعد ها چسان مصدر خدمات شایان تاریخی برای جماعت خراسان زمین و امام گردید. امام پیر سبز علی با فرمان خویش نواز کرد و برایش گفت: **" امروز من بسوی اروپا میروم و شما بسوی دیگری که آسیای میانه است"** . پیر سبز علی و همراهانش به تاریخ هفتم اپریل، سال **1923م،** دهلی را به قصد سفر آسیای میانه ، با هم سفرانش ، رمضان علی، غلام علی،سید مراد علی بدخشانی که اغلبن من حیث محافظ امام در داخل ماشین امام سفر میکرد،ملا قربان و پنج تن بدخشانی دیگر، ترک نمودند. **پیر سبز علی** و همراهانش به هر جایی که رسیدند جماعت را با دانش و فهم شان مستفید می ساختند، و با تبلیغات شان جماعت را بسوی وحدت و یکپارچگی، دعوت می نمودند که تا هنوز خاطرات کاری و عقیدتی شان در ذهن، افکار و اندیشه های کافه جماعتی که با ایشان و همراهانش شانس ملاقات و دید و وادید را پیدا نموده بودند، با مصؤنیت عام و تام حفظ نموده اند.

پیر سبز علی، با همسفرانش به آستان پشاور رسیدند و برای اینکه در پشاور مصؤن بوده باشند، امام سلطان محمد شاه نامه ای را عنوانی کمشنرنظامی آن ولا برای دسته مسافرین تفویض نموده بود تا باشد آنها از هرگونه گزند و آسیب در امان باشند. در ضمن امام برای پیر سبز علی مشوره داده بود تا نحوه لباسی را که امام استفاده می نماید باید به تن کند و هم دستار سر را نیز مانند اما م به سر کند تا باشد مورد ادای احترام من حیث نماینده با صلاحیت امام مورد پذیرش قرار گیرد. مادامی که هیأت داخل شهر پشاور شد، شرایط در آنجا تا حدی درست به نظر نمی رسید، زیرا یک تن از باشندگان منطقه پشاور طی حمله ناگهانی بانوی یک تن از اروپائیان مقیم پشاور را به قتل رسانده بود و دوشیزه جوانش را نیز اختطاف کرده بود. در این زمان مادامی که پیر به نزد کمیشنر رفت، دربان اجازه ورود را برای پیر نداد. **پیر سبز علی** تنها نامه فرستاده امام را در اختیار دربان گذاشت و خود دوباره به مقر خود برگشت. مادامی که کمیشنر نامه را مطالعه نمود پریشان شد و از دربان خواست تا شخص ای که نامه را آورده باید هر چه زود تر نزد کمیشنر منطقه حضور یابد. برای فردا، وقتی که پیر بار مجدد وارد مقر زندگانی کمیشنر شد، دربان به طور خیلی ها عجولانه موصوف را اجازه ورود داد و بعد آن که با کمیشنر دیدار کرد، کمیشنر از پیر خیلی ها عذر خواهی کرد و برایش گفت که ، بعد از این تا زمانی که در این جا مهمان هستید، هر زمانی که خواستید مرا ببینید، بدون اجازه همگان میتوانید داخل شوید. **پیر سبز علی** به همین سان به مناطق مختلف چترال، گلگت، هونزا، کریم آباد و سایر مناطقی که نام از یاد رفته اند، دیدن کرد و هم همه مکی های منطقه را به شمول شخصیت های سیاسی و اجتماعی منطقه، از قبیل مهتر چترال را نیز ملاقات نموده و به سفر خویش ادامه دادند. همگان بخاطر نامه های امام و هدایتی که به کارکنان و شخصیت های مختلف ارسال نموده بود، هیأت را به نحو خیلی ها مورد پذیرایی قرار دادند. پیر در مورد آستان چترال سخن میگوید و اظهار میکند که اکثر مردمانی را که در چترال دیدم، **بدخشانی ها بودند،** و آنها سعی می نمودند تا از طریق کشمیر و دره بروغیل واخان به هندوستان رفته و بعد آن بخاطر ادای حج به مکه معظمه روانه شوند. در ضمن بسا

از مردمان بدخشان در این منطقه آمده مصروف بازرگانی ها بودند و همواره روپیه کابلی را خود داشتند و از چترال مواد مختلف از قبیل، چای، البسه باب، نمک ، گوگرد و غیره نیازمندی های شان را بدست آورده و به بدخشان رهسپار می شدند. **پیر سبز علی،** و هیأت معیتی شان بعد از آنکه همه مناطق علاقه جات شمال پاکستان را درنوردیدند، جهت دیدار با جماعت اسماعیلی ترکستان – سینکیانگ چین، میل داشتند وارد منطقه شوند. افسر سرحدی بعد از مطالعه اسناد و مدارک دست داشته شان ایشان را اجازه ورود به داخل خاک چین دادند. آنها روز شنبه ، چهارم آگست **1923م،** وارد ترکستان شدند. واضح است که کاروان شان از طریق دره ها و کوهسار های خیلی شامخ پامیر، داخل ترکستان شدند. مادامی که پیر با همراهان شان به منطقه مزدحم اسماعیلی نشین رسیدند، میخواستند به نشست ها و مجالس معمولی شان ادامه دهند، اما جماعت بخاطر علاقه مندی وافر به شنیدن هدایت و فرمان امام زمان، از پیر خواستند تا در قدم نخست فرمان را باید بشنوانند و بعد میتوانیم روی سایر مسایل بحث و سخن رانی کنیم. پیر فرمان را بیرون را مهیا ساختند، جماعت هر کدام شان به نوبه خود فرمان مبارک را مورد زیارت و بوسیدن قرار دادند و برخی ها اشکریزان شدند و احساس سعادت و مسرت برای شان رخ داد. در این جا میل دارم خواننده را به سایر مطالب ای که آنقدر در دگر گونی عقیدتی جماعت آسیای میانه نقشی نداشته و تنها داستان گونه منطقه به منطقه از سفر تعریف و توصیف شده نام افراد و اشخاص بسیاری گرته شده که با آنها ملاقات صورت گرفته است، ابا ورزم و تنها به این اکتفا کنم که پیر الی مناطق ترکستا، قاشغر، قوقند، سریقول، خارق و غیره مناطق سفر نموده و بعد آن رهسپار هندوستان میشود و گزارش را حضور امام تقدیم میکند و از طرف امام زمان مدال طلا برایش تفویض میشود. آنچه که همواره از این سفر سخن ها به میان می آمد و برایش اهمیت خیلی هیاد قایل شده بودند، در واقعیت امر آنچه که باید صورت میگرفت، و برای جماعت مفید واقع می شو نظام جدید عقیدتی به میان می آمد تا جماعت بسوی ترقی و تعالی حرکت کند، هرگز به میان نه آمد و به امید به میان آمدن آن در اینده ها !!

نظریات و بینش فکری ایوانف و برتلس پیرامون حیات پربار ناصر خسرو، و اسماعیلیسم !! : با وصف آنکه فرآیند پژوهش پیرامون کیش و آئین اسماعیلیسم، بعد از فروپاشی شوروی سوسیالستی اسبق، تا حد زیادی به نقطه شامخ خود رسیده است، با آنهم شخصیت های معروف و سر شناس عرصه تحقیق در راستای اندیشه های کیش اسماعیلی، ایوانف و برتلس تا هنوز هم من حیث کار شناسان نخستین ، بنیادین و ماندگار آئین اسماعیلیسم که مکتب فکری عقلانی و عقیدتی است، در حافظه تاریخ ، نویسنده ها و پژوهشگران زمان معاصر ، باق خواهند ماند. باید گفت که حضور سیاسی و دنیای انقطاب شده ایدیولوژیک جهانی که آنها در آن حیات بسر می بردند، معه نا هنجاری ها و دشواری های سیاسی، اجتماعی و عقیدتی آن زمان ، بازهم مصدر خدمات و کار کرد های شایسته تاریخی ، اکادمیک گردیده ولی تحقیق و پژوهش آنها در عرصه شناخت هر چه بیشتر و ژرفتر اسماعیلیسم ، و اسلام شناسی که بنیاد مستحکم را برای پژوهشگران نسل های بعد تر ، به شمول محققان مدرن تشکیل دهنده است، هنوز هم به نحو شایسته و بایسته مورد تقدیر و تکریم قرار نگرفته است.

در این برگه مساعی فراوان بخرج داده خواهد شد ، نظریان و اندیشه های هر دو پژوهشگر را که زیر اثر بینش و ایدیولوژی حاکم سیاسی آن وقت پیرامون ناصر خسرو و اسماعیلیسم به نگارش گرفته شده است ، مورد قضاوت و آسیب شناسی نقادانه و داوری صادقانه اکادمیک و دانش پژوهانه، قرار خواهیم داد. عنوان مشابه متنی هر دو شخصیت، ایوانف و برتلس،، زیر عنوان " ناصر خسرو ، و اسماعیلیسم" بازتاب دهنده نمونه های فکری و بینش مستقلانه شان را نشان دهنده است. هر دو شخصیت به مثابه شخصیت های متعهد و مستقل پژوهشی و اکادمیک، نتایج و فرآورد کار کرد های شان رابه گونه مذاکره، مفاهمه، گفتمان، و همدیگر فهمانه، که در نتیجه داشتن فهم گسترده از از ارزش های والای انسانی، و زمان مشحون از بینش و تصور ایدیولوژیک، فشار های وارده ساختار سیاسی و زمینه ها و امکانات دست داشته به میان آمده بود، ترتیبو تنظیم نموده اند. می خواهم کار شناسانه و اکادمیک اظهار عقیده و ابراز نظر کنم که خوانش و تحلیل پژوهشی مقایسی آثار و آفریده های هر دو دانشمند، که زمینه های خیلی وسیع و گسترده اسماعیلیسم شناسی را برای علاقه مندان، پیروان و باورمندان راه و اندیشه های ناصر خسرو، مساعد ساخته است، در حقیقت فرآیندعمیق و ژرف بازنگری، بازخوانی و باز آفرینی فکری جدید را در راستای نقش ناصر خسرو در معرفی و شناسایی بینش اسماعیلیسم مساعد ساخته و تصور ساختگرایانه، اصولی و کثرت گرایانه و تعدد پسندانه آئین اسماعیلیسم را نیز به گونه خیلی ژرف، به معرفی می گیرد.

بدون در نظر داشت ادعاها، گفتمان ها و بحث های افراد و شخصیت های متعدد که در بسا جا ها بازتاب داده شده اند، نگارش موجود در واقعیت امر تعبیر، تحلیل و تفسیر غیر جانبدارانه متون و سیاق نگارشی، (ایوانف 1948م)، و (برتلس 1959م)، خواهد بود . در این برگه مناسبات، اختلافات، افتراقات و همگونی های متون فکری و نگارشی هردو دانشمند و کار شناس را مورد تحلیل و تجزیه قرار داده و ساختار سیاق ، محتوا و بینش فکری شیوه های کار برد واژه های زبانی، و ادبیات

فکری غیر حزبی ، مؤلفه ها و موضوعات اصلی و بنیادی، پدیده های اصلی و فرعی و دیدگاه ها و جهان بینی و جهان شناسی اساسی آنها را ، فارغ از هر گونه بینش جانبدارانه، به شمول شیرازه های ساختاری ایدیولوژیک و ایدیولوژیک سازی ، تصور گرایانه، میتودولوژی و کج نگاری و کج اندیشی، تشابهات، افتراقات، مشترکات و ناهنگونی ها، میان این دو نویسنده معروف ، سر شناس و متعهد را پیرامون معرفی شخصیت ناصر خسرو و پژوهش پیرامون آئین و کیش اسماعیلیسم را مورد بررسی و گفتمان اکادمیک قرار خواهیم داد.

بر تلس و ایوانف، هردو به گونه اکادمیک و شایسته سالارانه، روی مواریث ماندگار ادبی و عقلانی ناصر خسرو و حضور اسماعیلیسم من حیث آئین و کیش عقلانی در میحط ادبیات تاریخی آسیای مرکزی ، کار کرده و شایسته خواهد بود اگر آثار و آفریده های این دو دانشمند از یک طرف مورد مرور و باز اندیشی جدید قرار گیرند و با زبانهای متداول محیط و منطقه بازتاب داده شوند، و از جانبی هم باید آثار و آفریده های ادبی آنها جز نصاب آموزشی دانش آموزان دوره های مختلف آموزش مذهبی و عقیدتی، به تدریس و تعلیم گرفته شوند. انگیزه نگارش موجود را نوشته دو مقالت نشر شده توسط دو تن از کار شناسان و پژوهشگران جوان تاجیکستان پیرامون مطالعات اسماعیلی در آسیای مرکزی تشکیل می دهد. این دو پژوهشگر جوان که گرفتاری و مصروفیت سازنده و متداوم پژوهشگران دوره شوروی سابق و دانشمندان کشور های باختر زمین را در نوشته های شان خیلی ها برازنده و قابل ستایش و تمجید دانسته اند و مورد تعریف و توصیف بدون دغدغه قرار داده اند. انگیزه دیگری که باعث گردیده تا به نگارش این اثر اقدام کنم، نوشته ها و پژوهش های جداگانه دانشمندان ایوانف و برتلس است، تا بتوانیم نظریات و داشته های بیشتر، سودمند تر، و ارزشمند تری را در زمینه مطالعات و پژوهش های عرصه اسماعیلیسم، به ویژه بعد از اضمحلال شوروی سابق در منطقه و به میان آمدن جمهوریت های جداگانه و مستقل، آفرینش فضای جدید تحقیقی وپژوهشی در روسیه امروز و جمهوریت های جدیداً جدا شده و یا به اصطلاح دیگران به استقلال رسیده به میان آمده است، تشکیل می دهد. قابل یاد آوری است که متود جدید نگارشی و پژوهشی پیرامون فراز و فرود تاریخ اسماعیلیان در دوره های ناهمگون، در این اواخر در شیرازه علمی و اکادمیک انستیتوی مطالعات اسماعیلی لندن ، انگلستان، به میان آمده است. انستیتوی یاد شده کار کرد های علمی خود را در سال 2002م، در آسیای مرکزی به ویژه در تاجیکستان، قرغزستان، و ترکمنستان، آغاز کرد. این انستیتوی پیرامون کار کرد های اکادمیک دانشمندان روس تبار و سایر تبار ها و اقوام آسیای مرکزی در دوره شوروی سابق و بعد آن، و هم کار برد و استفاده از دست نویس ها و سرمایه های موجود نسخ خطی ای که در میان مردمان این مرز وبوم وجود دارد، نیز فعالیت ها و کار آموزی ها دارد. از این سبب مصروف نگهداری دانشمندان برون مرزی، و داخلی و مراکز دست داشته در آسیای میانه جهت تحقیقات و پژوهش پیرامون باور های تاریخی اسماعیلیان و هم شناخت بهتر و ژرفتر تهذیب و فرهنگ کهنبار و کثرت گرای مردمان این سرزمین، یکی از کار های نیک و شیوه نو آوری در زمینه به حساب میرود. در این نگارش در قدم نخست باید پیرامون زندگی و کار کرد های دو دانشمند و پژوهشگر روس تبار که هر دوی شان از جمله افراد بومی سن پترزبورگ بودند، که زمانی به نام های لیننگراد و ستالینگراد نیز مسما بود، یکی از جمله سفیدپوستان و دیگری هم از سرخپوستان که هرگز همدیگر شان را در زندگی ندیده اند، نه شناخته اند ، نه هم سخن و یا هم کلام هم نه شده اند و هردو زیر سایه پرده های آهنین فرهنگ و تهذیب جنگ سرد حیات بسر می بردند. از دیدگاه تاریخی، اسماعیلیان آسیای مرکزی همواره دارای فرهنگ عقیدتی و باورهای کثرت گرایی بوده اند و در میان شان شخصیت های خیلی نامداری به میان آمده اند که باعث استحکام روابط نه تنها میان اسماعیلیان شده اند، بلکه اسباب همایش های بزرگ علمی و عقیدتی را در میان سایر باورمندان و ابسته به سایر مکاتب فکری و مسلمانان همجوار شان به آفرینش نشسته اند و در میان شان روابط حسنه به حدی رسیده است که دیگر شاخه و دسته های باوری برای شان دیگر مطرح نبوده و در شیرازه اخلاقیات عقیدتی اسلامی و اسماعیلی در زیست باهمی قرار گرفته اند. گسترش اسلام در محیط پهنا ور و دشوارگذر آسیای میانه باعث به میان آمدن تعدد گرایی و کثرت گرایی در میان همه باورمندان گردیده و از جانبی هم باعث معرفی کثرت فرهنگی در راستای پذیرش و معرفی دین مبین اسلام گردیده است. مزید برآن برخی از مکاتب نیرومند صوفیسیم نیز در میان این مردمان باورمند شایع گردیده است که می توان از، نقش بندیه، قادریه، یسویه، باطنیه، قلندریه، و غیره که هر کدام شان دارای چشم انداز تاریخی و فرهنگی وعرفانی خودی هستند، یاد آور شد. مزید بر آن، روال تاریخی، فرهنگ های نامتجانس، فتوحات و اشغالات متعدد، جنگ ها و گرفتاری های دیگر، از یک طرف باعث ایجاد درد سر به اسماعیلیان بوده و از جانبی هم باعث غنامندی فرهنگی، زبانی، سنّتی و عقیدتی در میان پیروان گردیده است. با وصف آنکه هم در میان جماعت اصول و شیوه های ارزشمند کارهای مذهبی شان به گونه ای که بوده است باقی مانده و هم در راستای معرفی نظریات و بینش های کثرت گرا و سلم نواز، نقش بنیادی را به بازی نشسته اند. با وصف این همه گیر و دارها، باز هم اسماعیلیان آسیای میانه مانند سایر هم کیشان شان در نقاط مختلف دنیا به نام های مناسب و غیر مناسب، از قبیل: شیعه ها، شیه های علی، رافضی ها، باطنیه، تعلیمیه، اهل حق، پیروان راه راست، پنج تنی ها، پنج پیره ها،علی پرستان ، سبعیه، قرمطی ها، غالیان،

چراغداران و غیره یاد شده‌اند. در مورد آسیای میانه، شخصیت های فراوانی نوشته و نگارش های خیلی ها ژوهشگرانه، تاریخی و مؤثر دارند که می توان من حیث ذخایر گران سنگ عقیدتی و فرهنگی این جماعت به حساب آورد. در میان این همگان دو تن از شخصیت های فراموش‌ناشدنی شوروی سابق، ایوانف و برتلس کسانی هستند که باید من حیث سردمداران و آغازگران نگارش برگه های عقیدتی اسماعیلیان به حساب آیند که همه پژوهش‌های بعدی مدیون کارکردهای ماندگاراین شخصیت ها باید باشند. با وصف پیش رفت های چشم گیر دوره شوروی سابق و بعد فروپاشی اتحاد شوروی سوسیالستی، ایوانف و برتلس هنوز هم من حیث آغازگران آغازگر در این زمینه‌ها و در سایر ستون‌ها و مجالس، برای همیش و بااعتبار باقی مانده و نقش خویش را برای همیشه حفظ خواهند نمود. شاید تا حدی هم به میان آمدن دبیرستان‌های ایدیولوژیک، انقطاب‌های سیاسی، پراگندگی‌های سیاسی و فرهنگی، فشارهای زبانی و فرهنگی و به میان آمدن فرآیند فضای زشت جنگ سرد، بر نگار و بینش نویسنده‌ها نیز اثر گذاشت و برای آنها آنقدر فضای نویسندگی را مساعد نساخت تا آزادانه و بدون سانسور، داشته‌های شان را با امانت‌داری با خواننده‌های شان در میان بگذارند. ایوانف و برتلس، هر دوی شان به گونه مشترک سعی ورزیدند تا ساختار فکری شان را در مورد ناصرخسرو با در نظرداشت زبان کاربردی شان بازتاب‌دهنده تا از یک طرف سرچشمه‌ای باشد برای آنهایی که در مورد ابعاد ناهمگون شخصیت عقیدتی و فرهنگی او در تکاپو هستند. هر دو نویسنده در کارکردهای پژوهشی شان سعی نموده‌اند تا در مورد ناصر بر بنیاد مذاکرات، سخنرانی و گفتمان شان بینش سازندگی اسماعیلیسم را که ناصرخسرو در سردمداری تبلیغ و ترویج آن قرار داشت، بازتاب دهند و هم‌کاستی‌ها، رسایی‌ها و نارسایی‌های آن زمان را در راستای فهم حقیقت و حقانیت عقیدتی، به بازتاب گیرند. وقتی که به متون و سیاق کاری و آثار این هردو دانشمند نظر اندازیم، و به زبان بازتابی شان با در نظرداشت ارزش های مروج در آن زمان ، بذل توجه نمائیم، دیده می‌شوند که هر دو سعی ورزیده‌اند تا بهترین وغنی‌ترین مواد پژوهشی را در اختیار خواننده قرار دهند تا من‌حیث منبع و سرچشمه لایزال در راستای معرفی اسماعیلیم من‌حیث فلسفه حقیقت و حقانیت و باورهای دینی، در آینده‌ها بکار برده شود. ایوانف ولادمیر الکسیویچ ،١٩٤٨م.: ولادمیرالکسیویچ ایوانف، در نتیجه نگارش‌ها و پژوهش‌های خویش در هر ساحه و به ویژه اسماعیلیسم، در میان کارشناسان خاوری و باختری، از شهرت خیلی‌ها مناسبی و قابل‌وصف برخوردار است. بر اساس منابع دست‌داشته ایوانف در سال ١٨٨٦م.، به دنیا آمده و در سال ١٩٧٠م.، با دنیای فانی را در ایران وداع کرد. موصوف در سال ١٩٠٧م.، از دبستان فارغ گردید و بعد آن شامل دانشکده شرق‌شناسی دانشگاه "پترز بورگ"، گردید. بعد از پیروزی انقلاب بلشویکی، در سال ١٩١٧م.، من‌حیث یک روسی سفیدپوست به ایران پناه‌گزین شد. در آنجا از تابعیت و شهروندی انگلیس برخوردار گردید و این زمینه‌ای را در اختیارش گذاشت تا به هند برتانوی رهسپار گردد، جایی که قیادت مرکز اسماعیلیان نزاری قرار داشت. ایوانف درهندوستان با اکثر اسماعیلیان رابطه پیدا کرد و بعدها در دربار حضرت آقا سلطان محمد شاه، آقاخان سوم راه یافت. ایوانف در آنجا با همکاری دوستان اسماعیلی خود، در سال ١٩٤٨ م.، "انجمن اسماعیلی"، را بنیان گذاشت. مقصد این انجمن، آنگونه که در دیباچه آن بازتاب یافته بود، عبارت بود از بررسی و نگارش آزاد و انتقادآمیز و معیاری در مورد طرز فکر و بینش اسماعیلیسم بدون هیچگونه دخالت سیاسی، پروپاگند بی‌معنی و گفتارها و بازتاب‌های ضد و نقیضی که هرگز به درد جماعت و سایر انسان‌های محیط پیرامون مان، نخواهد خورد. نکات اساسی آن انجمن قرار زیر بودند:

- پژوهش آزاد و انتقادی روی همه مسایل مربوط به بینش اسماعیلیسم
- ابا ورزیدن از هر گونه تبلیغات و پروپاگندهای مذهبی و سیاسی
- ابا ورزیدن از بازتاب وانعکاس مکتب فکری جداگانه و خاص
- پذیرش کارکاردهای شایسته سالارانه و خدمت‌گزاری به دنیای اسماعیلیسم
- تبادل نظریات و ایده‌های سالم (ایوانف، ناصرخسرو، ص. ١)

از طریق این انجمن، ایوانف توانست تعداد زیادی از نوشته‌ها، آثار و آفریده‌هایش را وقف بینش و تصور اسماعیلیسم نزاری سازد. فرهاد دفتری، ایوانف را یک خاورشناس معروف، خادم بزرگ مدرنیتی، و اسماعیلیسم معاصر یاد می‌نماید. "(دفتری)، "ایوانف"، یاد داشت‌های زیست‌نامه‌گونه، پژوهش‌های خاورشناسی، مجلد ٨، شماره ٢، ١٩٧٢، صص، ٢٤٢-٢٤١) " باید مشکور کارکردهای ایوانف باشیم زیرا در نتیجه آن همه زحمات وی امروز دارای سطح معین دانش و فهم آن مسایلی، مانند ماهیت و تکامل انکشافی و جهان بینی اسماعیلیسم هستیم که در دهه‌های گذشته چندان قابل دسترس نبود. باید اظهار کرد اینکه، این از برکت پژوهش ایوانف است که امروز دیگر اسماعیلیان از گزند نظریات غیرمسؤلانه بی‌جا در امان مانده‌اند و دیگر من‌حیث حشاشیون که توسط "همر پرگستال ١٨٥٦-١٧٧٤م."، به نگارش گرفته بود، به قضاوت های خالی از مفهوم و عاری از حقیقت قرار نمی‌گیرند. (دفتری، عابد، ص.، ٢٤٤.)

ایوانف ولادمیر الکساندرویچ: ایوانف شخصیتی است که زیر سایه این تخلص در اقلیم شوروی سابق و دنیای باختر و حتی خاور، شناخته شده است. پیرامون شخصیت و نحوه زیست او نگارش های سه گانه و ناهمگون وجود دارند. موصوف در سال *1886م*، در امپراتوری روسیه به دنیا آمده و در سال *1970م*، در ایران کنونی دیده از جهان بست. وی در سال *1907م*، از دبیرستان فارغ شده و داخل انستیتوت زبانهای شرقی وابسته به دانشگاه سن پترزبورگ گردید. موصوف بعد از انقلاب بلشویک ها در سال *1917م*، من حیث روستبار سفید پوست به کشور ایران پناهگزین شد. و در همان وقت در این کشور شهروندی انگلستان را کمایی کردو این موضوع زمینه را به وی مساعد ساخت تا از طریقی به آستان ممبئ کشور هندوستان برسد که در آنجا شامل مرکز حلقه جمعیت اسماعیلیان شاخه نزاری که حیثیت مرکز قیادت و رهبری آنها را به سرکردگی حضرت سرکار سلطان محمد شاه را داشت، به ادامه زندگی خود آغاز گر شد. ایوانف در آنجا (ممبئ)، در نتیجه همکاری برخی از افراد و اشخاص، دوستان و علاقهمندان عرصه فرهنگ و ادبیات عقیدتی اسماعیلیان به بر بنیاد هدایت حضرت امام سلطان محمد شاه، در سال 1946م، انجمن اسماعیلان را بنیانگذاری کرد که مسؤلیت و رسالت انجمن یاد شده بر اساس محتوای آئین نامه اش، مسایل زیر را در برداشت:

- مطالعه و پژوهش مستقلانه و آزاد همه مسایل مربوط و وابسته به آئین اسماعیلیسم.
- عدم کار برد هرگونه تبلیغات مذهبی- سیاسی، و یا هم مسایل متضاد و ناهمگون و جنجال بر انگیز.
- ابا ورزیدن از هر گونه تحقیر و توهین نظریات دیگران به ویژه مکاتب فکری بیرون از شاخه اسماعیلیسم.
- کار کرد ها روی اصول شایسته سالاری و خدمتگزاری صادقانه به پروسه و فرآیند پژوهش ها پیرامون بینش و جهان بینی اسماعیلیسم.
- تبادل نظریات مثبت، افکار و بینش بشر دوستانه در شیرازه اصول جامعه اسماعیلی .

ایوانف تعداد بیشمار مقاله ها، جزوه ها و کتب را پیرامون دیدانداز های اسماعیلیسم به ویژه شاخه نزاری را ، به نگارش گرفته بود. دکتور فرهات دفتری ایوانف را " شرق شناس برجسته، بزرگترین خادم اکادمیک پژوهش های اسماعیلی و بنیان گذارفرآیند تحقیق ژرف پیرامون اسماعیلیان شاخه نزاری قلم داد می کند." (صفه 241-244)

سپاس فراوان نثار ایوانف باد که که در نتیجه و بنیاد پژوهش های شخصیت یاد شده پیرامون اسماعیلیان نزاری، هم میتوانیم از تاریخ گذشته آگاهی داشته باشیم و هم فرایندنگارش را بهتر ساخته ایم و هم دیگر زمینه انتساب و کار برد واژه " حشاشین" ، که توسط " هامر پورگتال 17774-1856م"، قضاوت بی بنیاد را به میان آورد یاد نمی شود و هویت تاریخ عقلانی این جمعیت بزرگ مسلمان با گذشت زمان و روزوار، بهتر و ، واضح تر می شود. داکتر فرهاد دفتری بار مجدد پیرامون ویژگی های شخصیت فردی و اکادمیک دانشمند عرصه اسماعیلیسم، ایوانف سخن نیکو گفته و اظهار می کند که : " ایوانف هر گز نه شرایط کاری اکادمیک داشت و نه هم مقام کار کرد های اکادمیک و نهم آرزوی آن را ، و شخصی بوده است که هیچگاهی در تکاپوی مقام و منزلت خود ساخته نبوده و هم از افتخارات ساخته و بافته و تصنعی هم بیزار بوده است." دقیق است که ایوانف از کار کرد های اکادمیک و علمی خود و هم از نحوه زندگی در هندوستان راضی نبوده است و علت آن نیز واضح است به ویژه برای آنانی که درتاریخ اسماعیلیان مطالعه و پژوهش گسترده دارند. ایوانف بعد ها شاهد آزادی هندوستان بوده و می بیند که چسان کشور بزرگ مانند هندوستان بر بنیاد خط فکری و عقیدتی، به دو بخش تقسیم می شود. در سال های 1960م، ایوانف به شاه ایران مراجعه نموده و از شاه ایران بار مجدد تقاضای اقامت می کند، که در فرجام در آنجا مقیم می شود و فرجامین مراحل زندگی خود را در فقر، غربت، بیچارگی و مشحون از درد سر، سپری کرده و در فقر جان داد.

با وصف آنکه همه مکاتب فکری اسماعیلیسم چه در گذشته و تا حدی امروز نیز از دانش و فهم ایوانف استفاده اعظمی و درخور ستایش نموده اند، به شمول برتلس، دانشمند دیگر عرصه پژوهش های اسماعیلی. اما تاکنون تا حدی هیچ کسی هنوز به آثار، نگارش ها، مقالات ، کتب و داشته های نگارشی موصوف دسترسی قابل ملاحظه ندارند، و حتی گفته میتوانیم که اثری از آنها در میان همه اسماعیلیان جهان و به ویژه اسماعیلیان آسیای مرکزی وجود ندارد. از لابلای سخنان برخی از دانشمندان اسماعیلی و حتی برون از آن هویداست ، با وصف خدمات ماندگار و فراموش ناشدنی این دوشخصیت سرشناس نه تنها عرصه تحقیقات اسماعیلیسم، بلکه دنیا اسلام، درمیان اسماعیلیان هندوستان و برای کافه جامعه اسماعیلی، آنگونه که لازم بوده است نه قیادت اسماعیلی در هندوستان و نه هم جماعت هندوستان بخاطر حضور ناهمگونی های زبانی ، فرهنگی، تباری و سلیقه ای، ایوانف و همه فعالیت های بی بدیل او را مورد تقدیر و تکریم قرار نداده و ناگذیر به برگشت به ایران می شود و در آنجا در آستان و دربار شاه ایران چند صباح دیگری را در فقر، غربت، به ویژه فقر ذهنی و فرهنگی سپری نموده و در فرجام جان خود را به جانان می سپارد.

"پرسشی که مطرح می شود این است ، آیا این چنین با نصیرالدین طوسی واقع نه شد؟ و در شرایط کنونی نیز در میان جماعت اسماعیلی هنوز هم شخصیت های با فهم و با ادراک خلاف خواست و آرزوی امام زمان و نیازمندی های جماعت،

به ویژه جماعت آسیای میانه مورد تقدیر و تکریم قرار نمی گیرند و باید همواره زیر اثر مشوره های دیگران، با نام مشاورین، دانشمندان، کار شناسان مکلف هستندکار کنند، حرف نزنند، انتقاد نکنند، پیش نروند، ارتقا نکنند و ساکت باشند تا صادق و شایسته پنداشته شوند، و این موضوع آنگونه که در گذشته ها قابل تشویش بوده است اکنون نیز باید بود." (نگارنده)
حتی بسا از کار شناسان آسیای میانه در زمان هستی نظام اتحاد شوروی سابق، مانند عرب زاده، بزرگزاده، شاه خمارف، نیازف، نذری اف، و غیره از داشته های فکری ایوانف و برتلس کمتر چیزی را در اختیار دارند. حتی دادد خدایف، نیز مبنی بر بینش ایدیولوژیک خود، ایوانف را به نقر گرفته و اظهار نظر منفی نموده است. و علت برخورد سطحی و خلاف روحیه اکادمیک در برابر ایوانف شاید فقدان صحلاحیت و اختیار، و شایستگی زبان انگلیسی در میان کار شناسان تجیک تبار بوده و هم عدم دسترسی به مسایل که در نتیجه سانسور از دیدانداز ها پنهان شده باشند، و دیگر حیثیت منابع معتبر را از دست داده اند که در فراورد حضور فرآیند خیلی ها داغ شرایط جنگ سرد که بازار جنگ زبانی، سیاسی و لفظی خیلی ها گرم داشت، به میان آمده است.
برتلس اندری ایفگینویچ : باید اعتراف کرد که معلومات در مورد اندری برتلس، خیلی ها کم و محدود است ، به ویژه در شیوه ها و پالیسی های نگارشی کشور های باختر، از موصوف کمترین یاد آوری صورت گرفته و هنوز هم صورت می گیرد. اندری برتلس فرزند یکی از بهترین شخصیت های عرصه شرق شناسی روسیه، افگین ادواردویچ برتلس است که هم عصر و زمان ایوانف به شمار می رود. پدر اندری بر خلاف ایوانف تصمیم گرفت در روسیه باقی بماند و با حاکمیت و نظام سیاسی بلشویک ها، یاری و همکاری داشته باشد. ا ندری خود در سال *1926م*، چهل سال بعد از ایوانف، در آستان لیننگراد دیده به جهان کشوده و در سال *1949م*، از انستیتوت شرق شناسی مسکو از تیزس دکتوری خود ، در رشته علوم فلولوژی (علم ادبیات و فلسفه شناسی)، زیر عنوان " ناصر خسرو و اسماعیلیسم" ، در سال 1958م، دفاع نمود و آن را به پایه اکمال رساند. اندری در واقعیت امر در قطار نخست شرق شناسان دوره شوروی سابق بود که دارای سابقه و پس منظر خیلی ها ژرف در راستای شرق شناسی زمان امپراتوری روسیه تزاری و شرق شناسی باختر داشت. برتلس ، مزید بر آن دارای صلاحیت و ظرفیت پژوهشی در راستای شرق شناسی جدیددوران شوروی سوسیالستی بود که انکشاف و ارتقای این فرایند در نتیجه کار برد و مطالعه آثار پژوهشگران و دانشمندان سنتی مانند، بارتولد برشت، کراچکافسکا، سیمنوف و غیره، بود. برتلس مانند ایوانف با زبان انگلیس آشنایی خیلی ها خوبی داشت و علاوه برآن با زبان فرانسه، فارسی- دری، و غربی نیز بلدیت بلندی داشت. برتلس مانند ایوانف در دوران جنگ سرد زندگی می کرد و آثار می آفرید. او شاهد ساختار نظام سیاسی سوسیالستی در بدخشان تاجکستان بود.
برتلس نسبت به ایوانف دسترسی بهتری به اسماعیلیان بدخشان تاجکستان و دستنویس های شان داشت. در صورتی که مناسبات ایوانف تنها در شیرازه مناسبات چتن تن رفیق و دوست نزدیک پامیری اش باقی مانده بود. برتلس در فرجام در انستیوی شرق شناسی مسکو بکار گماشته شده (79-1953م) و من حیث پروفیسور همکار دانشگاه ملی تاجکستان(1972-1966م)، کار کرد و سیاحت علمی اتنوگرافی را به نواحی مختلف پامیر در سال(1960 - 1959م)، انجام داد و حتی قیادت آن را نیز بدوش داشت. در مراحل فرجامین دوره شوروی سویالستی، اندری من حیث کار شناس اداره یونسکو در پاریس،(1986-1980م)،کار می کرد و موقف اکادمیک و پژوهش علمی اش را با کار در انستیتوی پژوهشی بین المللی شوروی در شیرازه وزارت فرهنگ،(1987-1995م)، ختم کرد. بر علاوه آن برتلس کار آموزی و باز آموزی خود رابا تنی چند از اسماعیلیان بومی(کار شناسان)، پامیر آغاز کرد و سیاحت علمی خود را در این منطقه از بدخشان کوهستانی تاجیکستان و افغانستان ادامه داد، و حتی سفر علمی خود را الی منطقه جرم بدخشان افغانستان به شمول آرامگاه ناصر خسرو، پیگیری کرد. برتلس برخی از آثار خود را وقف ساختار زندگی اسماعیلیان منطقه پامیر بدخشان کرده بود. داد خدایف دانشمند تاجکستان دوره شوروی سابق در عرصه اسماعیلیسم شناسی، کار و آفریده های علمی برتلس را که زیر نام " ناصر خسرو و اسماعیلیان"، نگاشته شده است، از جمله بهترین کار کرد های علمی اش بحساب آورده و می گوید:
" طرز تفکر اسماعیلیسم را که از تصور و بینش آفرینش خداوند و شناخت ژرف و دقیق آن به شمول تعریف و توصیف علم و حکمت و فلسفه از دیدانداز اسماعیلیان آغاز می گردد، و هم رسیدن به شناخت ژرف معنی و مفهوم شریعت، طریقت، حقیقت، و معرفت و تصور امام شناسی که بینش و جهان بینی فکری و فلسفی آنها را تشکیل دهنده است،فرآیند رسیدن به این همه ها را تنها از طریق دسترسی به آثار و آفریده های برتلس، به ویژه اثر معروف شان " ناصر خسرو اسماعیلیان"، میسر می داند ، زیرا موصوف در این اثر از طریق مطالعه و پژوهش همه آفریده های دست داشته ناصر خسرو سعی ورزیده است تا کلید شناخت بینش و تفکر اسماعیلیسم را من حیث کیش و آئین عقلانی و با سابقه با مقام تاریخی اش در اختیار علاقه مندان، باور مندان و رهروان ناصر خسرو، قرار دهد."

برتلس می گوید که شخصیت واقعی و تاریخی پیر ناصر خسرو، مقام و اعتبار نگارشی اش به شمول سرایش شعر، قصیده و مناجات وابسته به باور های اسماعیلی که درج تاریخ و فرآیند تاریخ نگاری شده است، گویا تا حد زیادی خلاف واقعیت های عینی زندگی اش بوده است. وی می افزاید که حتی پیرامون کار کرد های ناصر خسرو ، از غلو و شیوه عارف منشانه، رومانتیک و تخیل آمیز تعریف و تفسیر صورت گرفته است که نقش برخی از پژوهشگران باختر زمین در آن خیلی ها برازنده است. ایوانف در پژوهش های اکادمیک خود، سعی ورزیده است ، آن همه افسانه نگاری ها و افسانه سازی های شیوه زندگی ناصر خسرو ، تصور و بینش نادرستی که در مورد او بازتاب شده است، همه را واضح، معین، دقیق و و صاف و ستره بازتاب دهد و هم شخصیت و سیمای عینی و واقعی ناصر خسرو را با داشته های فکری و فلسفی اش را به شنونده ها، خواننده ها، پیروان، علاقه مندان و دانش آموزان امروزی ناصر خسرو، به شمول پژوهشپران دنیای خاور و باختر، به تعبیر و تفسیر گیرد. با آنهم، شخصیت ناصر خسرو ، آنگونه که باید باشد، هنوز هم در پژوهش های تکاپو گران اکادمیک شوروی سابق و هم دانشمندان و جستجو گران اروپای خاوری و باختری(شرق و غرب)، اضافه گویی ها، مبالغه و اغراق گویی ها که از جانبی با نحوه زندگی ناصر خسرو همآهنگ نیست و از سویی هم مطابق مکتب فکری عقلانی و فلسفی ناصر نبوده و هرگز نخواهد بود. با آنهم همگی، ایوانف، برتلس و سایر پژوهگران به هر سطح و پیمانه ای که هستند ، بودند و خواهند بود، سعی نموده اند تا شخصیت ناصر خسرو را من حیث سیمای عینی و ، و اقعی زمان خود بازتاب دهند، و لی هنوز در همه آثار و آفریده های آن زمان و امروز نیز جای برای اضافه گویی ها، ابهامات، مشکوکیت ها و پرسش های ناهمگون باقی خواهد بود.

برتلس اندری ایفگینویچ : ناصر خسرو من حیث قله شامخ فرآیند گفتمان اسماعیلیان فاطمی:

اثر ایوانف در مورد ناصر، به ویژهزیست نامه اش، با برخی از دشواری هاو ضد و نقیض گویی هاکه خود ابهام آفرین و دشوار فهم است، رو برو است. اظهار نظر ها پیرامون حیات پر بار ناصر خسرو را میتوان به سه دسته تقسیم بندی کرد:

1.حضور افسانه های شفاهی که در میان اسماعیلیان بدخشان تاجیکستان و افغانستان برای سالیان متمادی قرائتداشته اند ، که از دید ایوانف دلچسپ تر و سود مند تر از زیست نامه واقعی و عینی اش می باشند. اما ایوانف بار مجدد در اثر بازدرست شده اش، در سال 1956م، کار برد و استفاده منابع یاد شده که در بر دارنده اسطورها، افسانه ها، و مبالغه گویی های مروج در میان پیروانش اسماعیلیان بدخشانات بوده اند، گناه نا بخشودنی دانسته و استفرده از آنها را درست قلم داد نمی کند. موصوف همه گفته ها و سخنان یاد شده شفاهی موجود در میان مردم و توده های عظیم محیطی در راستای معرفی و شناساندن ناصر خسرو را، هرگز مورد قبول و مطمح نظر نمی داند و مشوره می دهد که این اظهار ها و بیانات شفاهی دست داشته در میان مردم پیرامون ناصر خسرو باید هر چه ژرفتر و بهتر از پیش، مورد تحقیق، تکاپو، و پژوهش قرار گیرد.

2.منابع اهل سنت و جماعت است که اکثرأ ناصر خسرو را دهری، ملحد، جادوگر، کافر، منکر دین، و سرچشمه خطر برای دین اسلام و یا هم به گونه مثبت من حیث شیخ سنی، متصوف کار دان و درست کاردانی که تا هنوز درست شناخته نه شده است، بازتاب داده شده است. ایوانف بعد ها خود این منابع و سرچشمه های دست داشته های شفاهی و نگارشی را انعکاس داده و اظهار نموده است که با آنهم این گونه مؤلفه های نگارشی با وصف آنکه دارای دشواری های پذیرشی بوده و بآنکه بعضن مسایل وموضوعات حقیقی به گونه وارونه و غیر عادلانه بازتاب داده شدهاند، هنوز هم دارای اعتبار و اختیار خیلی زیاد و قابل تقدیر و تکریم اند .

3.مرحله سوم، زمانی است که ناصر خسرو در فرآین سیاق نگارشی پژوهشگران باختر و خاور زمین، مانند: گوارد، بلوسیت، سگنون، برون، و هیتی، من حیث سیمای عینی و واقعی، شاعر و سراینده معروف ابیات و ادبیات عرفامی، سیاح چیره دست، دارنده حکمت و فلسفه شرق، حکیم والا مقام شرق، و یکی از نخبگان و بزرگان متفکر و اندیشمند زمان خود ، دانسته شده است. ایوانف نگارنده های و پژوهشگران باختر زمین را مورد انتقاد سالم قرار داده و اظهار می کند،، که آنها ناصر خسرو را نه گونه رومانتیک و تخیل آمیز تصویر برداری می کنند و این موضوع را خیلی ها با اهمیت برای سرزمین ایران جلوه می دهند زیرا ایران در مورد ناصر خسرو با وصف همه کار کرد هایش نا شناخته مانده بود، و تنها بربنیاد چند قصیده و سروده معروفش به شمول سفر نامه اش ناصر را به شناسایی می گرفتند. ایوانف اظهار می کند که باختری ها ناصر خسرو را از یک فرد عادی به یک چهره و سیمای سر شناس ، دانشمند و یکی از نخبگان زمان اش، قرار داده اند. غربی ها ناصر خسرو را ملهم حکمت و فلسفه شرق در میان باورمندان، علاقه مندان و پژوهشگران دسته های ناهمگون، معرفی کرده اند. (ایوانف، صفحه، 3)

ایوانف بر این باور است که ناصر خسرو را باید از طریق محتوای شعری، سیاق نگارش فلسفی ، بینش و طرز تفکر خودی اش شناخت و جایگاه اش را در برگه های تاریخ اسلام و به ویژه اسماعیلیسم، معین کرد. ایوانف حتی مشکوک است که کتاب" شش فصل"، ناصر خسرو که بازتاب دهنده روش و بینش دعوت اسماعیلیسم است، از ناصر خسرو نه بوده و حتی پیرامون " کلام پیر"، و " گهر ریز"، نیز نظر مشابه و همگون دارد. ایوانف کیفیت شعری و ترکیب آنها را نمی پذیرد و اظهار

می کند که آنها همه در سطح پائین ساختاری و صنایع شعری قرار دارند و علاوه بر آن اظهار می کند که گویا ناصر خسرو پیرو آئین اسماعیلیسم نیز ، نخواهد باشد. ایوانف با بازتاب این همه سخنان ، پیشتر رفته و با نگارش بیوگرافی ناصر خسرو، ابراز عقیده و باور می کند که چرا ناصر خسرو، خویشتن را مروزی، قبادیانی و بلخی، معرفی می کند و از نام اصلی اش یادی نمی کند.(باید دانست که ناصر خسرو در کدام شرایط زمانی زندگی می کرد؟ با چه کسانی کار می کرد؟ آیا دبیر بود یا کبیر؟ شاعر بود یا فیلسوف؟ از بلخ بود یا از قبادیان؟ سید بود یا سادات، آنگونه که تقی زاده از او یاد می کند؟ دارای چه آئینی ای قبل از تغیر عقیده و باور خود بود؟ شاه بود یا گدا؟ در دربار کار میکرد و یا در درگاه؟ باید این همه شرایط را دانست و بعد می توان پیرامون شخصیت ناصر خسرو، قضاوت کرد و باید گفت که ناصر نیز در کار کرد های عقیدتی، شعری، فلسفی و دینی خود در واقعیت امر، در فرآیند قوی تقیه قرار داشت تا بتواند آرمان و مقدساتی را که در ذهن خود می پرورید، به پایه اکمال رساند و خوش بختانه که رساند و از این سبب است که ما امروز میتوانیم پیرامون اسماعیلیسم، به ویژه در اسیای میانه، سخن به میان بیاوریم. مترجم)

" ایوانف سعی می کند که ناصر خسرو را به گونه ای معرفی کند که گویا دارای استقرار و استقامت دقیق نیست، از اصلیت پیدایش خود آگاهی ندارد، و با شخصت های عقلانی و فکری اسماعیلی قبل از زمان و در زمان خود ، همتایی کرده نمی تواند، و همه داشته های فکری و فلسفی ناصر خسرو دارای سطح پائین فلسفی بوده در همه جا ها تکراری به میان می آیند و هر گز روی مسایل اصلی و بنیادی فلسفی، مکث نمی کند و از آنها به گونه سطحی می گذرد. ایوانف اظهار می کند که ناصر خسرو را نمیتوان با متبحرین و دانشمندان مانند، ابو حاتم رازی که دارای تبحر و صلاحیت بالا در تیولوژی و الهیات شناسی بود و یا مانند حمید الدین کرمانی دارای بینش فلسفی عالی باشد، و حتی نه هم مانند کارشناس درجه دوم ابو یعقوب سجستانی و یا سکزی و یا سجزی، باشد که بعضن از طرف ناصر خسرو مورد تنقید قرار می گیرد. و حتی از معلم و آموز گار خود، المؤید فی الدین شیرازی که با دیلوماسی دقیق خودی از وی آموخته بود، نیز نمی تواند برابری کند." (ایوانف، صفحه های 10-11) ایوانف ناصر خسرو این گونه تعریف و ستایش می کند: " شخص قوی هیکل، روستایی و دهاتی منش، که این همه ویژگی ها را با خود شامل کار کردها، نگارش ها، تعبیر ها و تفسیر های خود می کند و یک فضای خیلی ها ساده و علایمی را از خود بجا می گذارد که تمیتوان همه آنها را به سادگی زدود، و ناصر خود همواره زمخت، خام باقی مانده و حتی در راستای بازتاب ساده ترین مسایل عقیدتی و فلسفی در جدال و مبارزه باقی می ماند" (Ibid, P.11)

ناصر در دیدانداز ایوانف" حیثیت شخصیت پیشگام در نگارش و بازتاب مسایل فلسفی در سرزمین فارس نمی باشد، در صورتی که خود شخصیت دیگری را که در این عرصه پیشگام بوده باشد ذکر نمی کند. شیوه کاری و نگارش ناصر خسرو برای ایوانف مطلقن غیر هنرمندانه، مشحون ار تکراری های غیر ضروری، بدون تبارز ایده های جدید، و نو آوری ها، و نبود انعکاز اصلیت ها و فروعات، و تنها ذکر مسایل ، موضوعات، اماکن و مؤلفه های ابتدایی، می باشد. " (همان، صفحه، 11) .

" ایوانف می گوید که، ناصر خسرو در مباحثات و مذاکرات لفظی خود با سایر افراد و یا دارنده گان عقاید و باور مانند عیسیوت و ناصبی ها، داخل گفتمان دقیق و فیلسوفانه نمی شود و تنها بخاطر تبارز نظریات خود، که تنها به خود موصوف دلپذیر هستند انعکاس می دهد. وی می گوید تغیر و تبدیل عقیده و باور های دینی در آن زمان آنقدر دشوار و مشحون از دغدغه نبود و در ضمن ناصر خسرو با دیدن خواب خود میل پیدا می کند تا بسوی قبله برود و یا گویا کسی او را در خواب رهنمون شده است، در صورتی برای ناصر خسرو مانند هر فرد پخته دیگر در آنزمان این حرف واضح بود که بکدام سو باید برود، و یا هم خود شخصی سنی بنیاد گرایی بوده باشد که نیت حج رفتن را داشته است. و در ضمن باید گفت همراز و نیازش در این سفر تنها برادر و خادم اش می باشد و هم در همه این سفر طولانی بدون سفر زاد، این چنین سفر طولانی را سپری می کند و در همه جا و از همه کس دریافت یاری و همکاری می کند، و زمانی که به مصر می رسد بعد آن آئین و کیش آسماعیلیسم را پذیرا می شود. (همان، صفحه، 15)

ایوانف در باب پنجم اثر خود، کار کرد های ناصر خسرو را من حیث مشنری ،داعی و حجت خراسان که در مناطق مازندران، خراسان و بدخشان ایفای وظیفه می کند، مورد قدر دانی قرار داده و پرسش خیلی ها مهم ای را که کنون پاسخ نیافته است، به میان آورده و اظهار می کند که چگونه نوانست شرایط گریز را برای خود به وجود آورد و در فرجام بدون هیچگونه دشواری به ناحیه یمگان بدخشان افغانستان می رسد. چرا یمگان را انتخاب نموده است؟ و تا چه حدی ناصر خسرو مردمان این مناطق را به کیش اسماعیلیسم در آورده است؟ آیا مردمان شغنان، واخان آشکاشم و سایر مناطق مردمان بومی این سر زمین بوده اند و یا اینکه زرفشانی ها، سعدی ها و سایرین که دارای عملکرد مختلط عقیدتی اسلامی و زردشتی بوده اند که " ام الکتاب"، را نیز با خود آورده اند؟ آیا ناصر خسرو شاه یمگان بود و یا اینکه در زندان یمگان قرار داشت؟ چرا آرامگاه اش در یمگان است و محل باقدر و قیمت برای اهل تسنن بوده و ناصر خسرو را من حیث شخصیت اکادمیک دانسته و هر گز شیوه حج اسماعیلیان را نیز نمی پذیرند و او را من حیث یکی از صوفی های معروف اهل بیت رسول می دانند؟ چگونه ناصر

راه بسوی قاهره را دریافت و چگونه توانست با آن همه دشواری ها مدیریت کند و چسان توانست این همه آثر و آفریده های گران بها را در محیط تنگ و تاریک یمگان به نگارش گیرد؟ آیا ناصر خسرو امکانات این را داشت تا به همه مناطق بدخشان سفر کند و اقدام به نگارش " سفر نامه شرق"، کند که سر زبان مردمان این مناطق است؟ چگونه و چرا ناصر مورد انزجار، نفرت ، توهین و تحقیر اکثر زمام داران این مناطق شد؟ ایوانف از شخص ناصر خسرو نقل قول کرده و می نگارد: " امیر یمگان او را نمی پذیرفت. ترک ها وی را از خراسان بیرون ساختند. نه امیر خراسان وی را می پذیرفت و نه هم شاه سجستان، یا شهزاده غزنوی تبار. ونه هم امیر منطقه ختن با او میانه خوبی داشت." (اثر ویراستار شده ایوانف، ناصر خسرو و اسماعیلیسم، که ایوانف مراجعه به اثر " فلسفه مشرق" که شاید توسط دانش آموزش " گهرریز"، زیر عنوان سفر ناصر خسرو در بدخشان به نگارش گرفته شده است، مشوره می دهد.)

چرا ناصر خسرو در میان اکثر تاریخ نگاران عرب، به شمول دسته مستعلی، من حیث کار شناس دوره فاطمیان شناخته نه نمی شود ، به سبب اینکه ناصر خسرو خود در بدخشان حیات بسر می برد که اسماعیلیان نزاری فعالیت داشتند و هم تنها به زبان فارسی می نوشت و موضوع هویت خودی را من حیث یک عجم و نه عرب، مورد تقدیر و قدسیت قرار می داد. از این سبب، با مخالفت های بیشتری از جوانب یاد شده ، رو برو می شد. ایوانف می گوید در هیچ یکی از آثار و آفریده های فاطمییان واژه حجت ذکر نه شده است و یا اگر هم حجتانی بوده اند، در قاهره زندگی نموده اند و یا بیرون از آن. ایوانف از این لقب انکار نمی کند و در بسا از منابع اسماعیلی نیز از آن تذکر به عمل آمده است. مثلن در اثر قاضی نعمتن" اساس التأویل"، ایوانف می گوید که او یقین ندارد که این گونه شخصیت ها در قاهره و یا ایالت آن به نام های حجت، داعی و یا داعی الداعات، یاد می شدند و چرا ناصر خسرو، شخصی و فردی که جدیدن به طریقه و کیش اسماعیلی گروید و به زود ترین فرصت شخصیت قابل قدر در دیدانداز رهبران و امامت قرار قرا گرفت و به این چنین منطقه دور افتاده مانند خراسان و یا ویژتن بدخشان، برای انجام این چنین رسالت سترگ، فرستاده می شود. وی می افزاید که ناصر خسرو در آثار همه آن واژه ها و نظام واژه هایی را که ذکر می کند، کمتر در ادبیات اسماعیلی دوره فاطمیان جا داشته و بیشتر در میان اهل سنت و جماعت مروج بوده و ناصر خسرو تنها آنها را به زبان فارسی- دری نگاشته است مانند: زاد، خان، گشایش، سفر نامه، خدمت، فردوس، جنت، برزخ، دوزخ، و غیره می باشند. ایوانف اثر ناصر خسرو، " وجه دین"، را نمونه مثال گرفته و می گوید که این اثر به سبک و شیوه فاطمی نوشته شده است و حیثیت کتاب آموزشی دعوت را دارد که از زبان عربی ترجمه شده ، و یا بهتر گفته شود از اثر قاضی نعما ن دعائم الاسلام، یا اساس التأویل ، که توسط جعفر بن منصور الیمن نوشته شده ، گرفته شده و دارای اشتباهات و نارسایی های بی شمار بوده و نیازمند ویرایش دوباره است.

اندری برتلس: ناصر خسرو در اوج گفتمان اسماعیلیان فاطمی : اندری برتلس اثرش را یازده سال بعد از ایوانف زیر نام " ناصر خسرو و اسماعیلیان"، نوشت. وی همه داشته های فکری ایوانف را به شمول اثر 258 برگه ای اش در مورد ناصر خسرو و اسماعیلیسم مورد مطالعه و غور قرار داده و بعد مونوگرافش اش را زیر عنوان مشابه نوشت. اثر یاد شده در حقیقت حیثیت پاسخ میتود شناسانه و ایدیولوژی گرایانه در برابر اثر ایوانف ، ناصر خسرو و اسماعیلیسم را دارد. متن یاد شده در سراسر سیاق اش حامل فرآیند تقدیر، تمجید و انتقاد از شخصیت ایوانف می باشد. در این جا سعی خواهیم ورزید تا در قدم نخست ایوانف را از دیدانداز برتلس به معرفی نشینیم و بعد کارکرد ها ، نوشته ها، شخصیت و بینش فلسفی ناصر خسرو را از دیدانداز برتلس به برسی می شینیم. بر تلس در مورد نقش ناصر خسرو من حیث دانشمند در گسترش آئین و کیش اسماعیلیسم ، نه تنها در بدخشان بلکه در سراسر آسیای مرکزی به شمول شرق دور، سخن می گوید. برتلس بر خلاف ایوانف اثرش را پیرامون کارکرد های ناصر خسرو ، زیست نامه و مواریث عقیدتی اش را در 148 صفحه محدود می سازد. موصوف قبل از آنکه در مورد زیست نامه ناصر خسرو سخنی به میان آورد، در قدم نخست نظریات، داشته ها و بینش اسماعیلیان آسیای میانه به شمول برداشت های شان را آغاز می کند. وی در مورد تاریخ عقیدتی، سیاسی و اجتماعی مردمان آسیای میانه سخن می گوید و بعد روش و مردانگی مردمان سرزمین آسیای میانه به تعریف و توصیف می نشیند و بعد اضافه می کند، باوصف آنکه دین اسلام را مردمان این مناطق جغرافیای سیاسی پذیرفتند، اما داشته های فرهنگی، زبان، ادبیات و تهذیب ماندگار خراسان زمین را هنوز نگهداشته اند و از آن در احیای باور های مذهبی شان، استفاده معقول و درست می کنند. وی در ضمن پیرامون ماهیت فرهنگ کثرت گرای مردمان این سرزمین که راه ابریشم حیثیت کریدور رشد و انکشاف آن را داشته است، به ستایش می نشیند. برتلس در مورد فراز و فرود تاریخ و کارکرد های اسماعیلیان آسیای میانه در سده های گذشته حرف هایی را به میان می آورد و دوشواری هایی را که این مردمان در شیرازه عقیدتی و باور های مذهبی شان متحمل شده اند، بر ملا می سازد.

برتلس اعتراف می کند که بسا از کار های علمی، پژوهشی و تاریخی که پیرامون اسماعیلیان آسیای میانه آفریده شده اند، مدیون کارکرد ها و زحمات فراوان ایوانف می باشند. در ضمن روابط نزدیک کاری و پژوهشی ایوانف را با سایر شخصیت

های محیط اکادمیک مردمان آسیای میانه می ستاید و بعد به گونه فوری برخی از مسایل را پیرامون کاستی های کاری و پژوهشی اش را آغاز گر می شود، و اظهار می کند همه نوشته هایش از مناسبات با افراد محیط پیرامونش ، یعنی اسماعیلیان آسیای مرکزی، دوستان، مشاورین ، همکاران و یاران متأثر است.
باید گفت که در مورد شخصیت و مناسبات فردی و اکادمیک برتلس آنقدر که لازم باشد معلومات و شناسایی‌ها در اختیار نیست، چه در کشورهای شرق و چه دنیای غرب. اندری فرزند یکی از معروف‌ترین شرق‌شناسان روسی، افگینی ادواروویچ برتلس می‌باشد که از جمله معاصران ایوانف بود و بر خلاف ایوانف تصمیم گرفت در روسیه باقی ماند و با نظام و حکومت بلشویک‌ها به همکاری آغازگر شد. اندری خود در سال ۱۹۲۶م.، چهل سال بعد از ایوانف در آستان لیننگراد به دنیا آمد. در سال ۱۹۴۹م.، از انستیتوت خاورشناسی آستان لیننگراد از پایان نامه خویش من‌حیث کاندیدعلوم فلولوژی که پیرامون "ناصرخسرو و اسماعیلیسم"، گزارش شده بود، در سال ۱۹۴۸م.، دفاع نمود. برتلس در واقعیت امر مربوط به نسل نخستین خاورشناسان شوروی سابق به حساب می‌رود. مزید بر آن دارای حس قوی پویایی در راستای ادبیات جهان و خاورشناسی غربی و ادبیات اشرافیت اروپایی دست خیلی‌ها بالایی داشت. مزید بر آن در همکاری با شخصیت‌های فرهنگی و خاورشناس، بارتولد و کرچکافسکی، برتلس، سیمنوف، و دیگران سنّت خاورشناسی دوره شوروی را به وجه احسن انکشاف دادند. برتلس مانند ایوانف، زبان‌های انگلیسی و فرانسوی را خوب می‌دانست، تکلم می‌کرد، می‌نوشت و خوب می‌خواند. مزید بر آن به زبان‌های عربی و فارسی- دری نیز گفتمان مناسب داشتند. ایوانف و برتلس در حقیت در زمان جنگ سرد بسر می‌بردند. وی شاهد ساختار اداری‌ائ سیستم شوروی در جمهوری تاجیکستان بود. علاوه بر آن از شیوه‌های کاری شوروی در تاجکستان که به گونه نمایشی بخاطر بازتاب نمونه‌ای این منطق من‌حیث جمهوری سوسیالستی از راه رشد غیرسرمایه‌داری تنظیم و ترتیب گردیده بود، رنج می‌برد و میل داشت همه امور را باید مطابق واقعیت‌های عینی آن جوامع به مشاهده می‌نشست. (مایر. و. اسلام و کلونیالیسم در آسیای میانه، دیدانداز غرب‌نگری در آسیای میانه، روتلیج، ۲۰۰۲م.). برتلس و ایوانف هر دو به گونه خیلی‌ها ساده به دست نویس‌ها و آثار دست‌نویس‌شده در بدخشان دسترسی قابل ملاحظه‌ای داشتند. ایوانف تنها از طریق چند تن از دوستان خود رابطه را با بدخشانی‌ها برقرار نمود، اما برتلس بعد از فراغت و اکمال پایان‌نامه آموزشی- اش، در انستیتوت خاورشناسی مسکو توظیف گردید، و در آن محیط در میان سال‌های ۱۹۷۹ - ۱۹۵۳م.،من حیث پروفیسور همکار در دانشگاه دولتی تاجیکستان، در خلال سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۶۶م.، ایفای وظیفه می‌کرد و سیاحت‌های علمی تبارشناسی را به مناطق پامیرزمین در سال‌های ۱۹۶۰- ۱۹۵۹م.، سازماندهی می‌کرد و هم من‌حیث کارشناس و برنامه‌ریز اداره یونسکو در شهر پاریس در خلال سال‌های ۱۹۸۶- ۱۹۸۰م.، ایفای وظیفه نموده است. برتلس در ساحات مختلف دیگر نیز با اداره و حاکمیت شوروی سابق همکاری داشته و مناطق بدخشان افغانستان، به ویژه ولسوالی جرم بدخشان نیز، سفر نموده و از آرامگاه ناصرخسرو نیز دیدن نموده است. ایوانف درهمه نوشته‌های خویش تلاش ورزیده است تا ناصرخسرو را به گونه دقیق مورد مطالعه قرار دهد و بعد آن مقام و شخصیت معنوی و علمی و فلسفی او را در میان اسماعیلیان و سایر انسان‌هایی که در میان شان حیات بسر می‌برند، معرفی کند و هم درحقیقت سعی می ورزید تا از نوآوری‌ها، نظریات و بینش عقلانی ناصرخسرو و هم آثر و آفریده‌هایش که باعث تنویر ذهنیت نه تنها اسماعیلیان بلکه سایر باورمندان و پژوهشگران گردیده است، به معرفی گیرد و زندگی و علایق شخصی خود را وقف این‌گونه بررسی‌ها سازد. در ضمن ایوانف اضافه می‌کند، که ناصرخسرو سخت سعی ورزیده است تا از پیشینیان خود کمتر تقلید کند و مسایل مطروحه آنها را رونویسی کند، از فلسفه و منطق شخصی و برداشت‌های تاریخی خویش استفاده نموده و در تنویر اذهان عامه نقش خیلی‌ها بلند تاریخی را به بازی می‌نشیند. حتی ایوانف به این باور است که شاید ناصرخسرو از جمله شخصیت‌های تاریخی است که برای نخستین بار فلسفه‌نگاری و فلسفه‌شناسی را در ذهنیت سایر پژوهشگران معاصران خود، تزریق می‌کند و آنها را بسوی باطنیت و گرایش معنوی مورد تشویق و ترغیب قلمی قرار می‌دهد. ایوانف با ترجمه یکی از قصاید ناصرخسرو از زبان فارسی - دری به زبان انگلیسی و روسی، نشان‌دهنده حاکمیت دقیق وی بر زبان فارسی و افکار فلسفی ناصرخسرو می‌باشد. وی می‌افزاید: "پژوهش‌ها و کاوش‌های فلسفی، علمی و اخلاق ناصرخسرو، نشان‌دهنده کارکردهای فردی خودی او می‌باشد. وی در همه گفتمان‌ها خیلی‌ها طولانی سخن می‌راند و بحث و فحص می‌نماید. وی به مسایل مطروحه عادی و فارغ از بینش منطقی وقعی نمی‌گذارد و همواره میل دارد خویشتن را با نظریات فلسفی و عقلانی‌اش در ژرفای گفتمان‌ها به مشاهده نشیند. ناصر، همواره پیرامون عقل کل، نفس کل، هیولا، اختیار، جبر، صلاحیت، دانش، بینش و گرایش انسانی و جمع‌گرایانه، سخن گفته و در مورد جبر، اختیار، تقدیر، تدبیر نیز به بحث می‌نشیند. حتی بعضن بدون در نظرداشت فهم دقیق از بینش آفرینش آفریدگار خویش را مورد پرس و پاس قرار می‌دهد و این البته نشان‌دهنده بی‌اعتنایی او نیست، بلکه نشان‌دهنده ژرفای علاقه و دلچسپی‌اش به مسایل مطروحه است. همه نوشته‌ها و آفرینش ادبی، علمی و فلسفی‌اش همواره من‌حیث مواد خیلی‌ها بلند آموزشی به میان آمده و شکل کتب فلسفی را به خود گرفته است." (ایوانف، ص. ۳۳)

ایوانف، در قسمت پنجم اثر خویش در مورد کارکردهای مسیونری "مشنری، مبلّغ"، ناصرخسرو در مناطق مازندران، خراسان، و مناطق مختلف بدخشان، سخن می‌گوید، ناصر پرسش خیلی اهم غیرقابل پاسخ را مطرح می‌سازد که در بسا آثار و آفریده‌های بعدی اسماعیلیان، مانند (اساس‌التأویل، قاضی نعمان نیز مطرح شده است. ایوانف می‌خواهد بپرسد که چرا، با وصف آنهمه حجّتان، داعیان، و مبلّغان، ناصر من‌حیث یک شخصیت جداگانه و بدون اندوخته‌های گذشته از تاریخ و فرآیند کاری شخصیت‌های علمی و اکادمیک اسماعیلی که جدیدن به کیش و آئین اسماعیلی رو آورده است، به سطح خیلی‌ها عالی و کامگاری های بی‌بدیل در مدت زمان کوتاه، دست یازیده است. ایوانف اظهار می‌دارد که ناصرخسرو شاید در شیوه های نگارشی خود، در مسایل ابراز بینش و نظریات خویش از طریق زبان و یا هم اشعار و سروده‌های ناصر به شمول قصاید شان، تا حدی دلتنگ‌کننده باشند و سلاست درستی نداشته باشند ولی تصور و تفکر شان مطابق زمان و مکان بوده و همواره پیرامون فلسفه زندگی، حیات و ممات، دانش و بینش، ازل و ابد و غیره سخن می‌راند و شاید هم تا حدی آنگونه هنری کاربن می‌گوید، ناصرخسرو می‌تواند همه کاره باشد ولی باید گفت که ناصر خسرو شخصت و نویسنده خسته‌کننده نیست. به مرور زمان مادامی که برتلس، با نوشته‌ها و آثار مخالفین بینش اسماعیلیسم، از قبیل ابن رزام، "کتابی در ردّ اسماعیلیه"، اثر تبن ندیم، "فهرستی پیرامون تاریخ بغدادی"، ابو معلا، "بنیان‌الادیان، نظام الملک، "سیاست نامه"، شهرستانی، "الفرق‌البین‌الفرق"، و سایرین که بینش و تاریخ و کارکردهای اسماعیلیسم به بینش‌ها و تصورات ممکنه و غیرممکنه بازتاب یافته است، آشنا می‌شود که در آن نام‌های مانند، شعوبیه، مزدکیه، مُغیسم، مُغ پرستان، کافر، الحادیون، ذندیقیه، قرمطیه، و غیره به آنها داده می شود، تصورات خودی‌اش را بر بنیاد حقایق و وقایع و نگارش‌های ضد و نقیض یاد شده انعکاس می‌دهد. وی علاوه بر آن خاورشناسان غربی، مانند، "کاره"، "بلاکت"، "گوارد"، و غیره را بخاطر حمایت شان از نگارش‌های غیرمسئولانه افراد شده و بینش ضد اسماعیلیسم‌بودن شان را به باد ملامتی گرفته و آنها را در قطار شرکای جرم در نوشتارهای ضد اسماعیلی می‌داند.حتی برخی از این خاورشناسان غربی بدون در نظرداشت تحقیق و پژوهش دقیق در زمینه، اسماعیلیسم را منبع اضداد با گرایش اسلامی دانسته و آنرا زاده بینش فرسیان و پارسان دانسته و یک جنبش انقلابی و ضد اصول عقیدتی می‌دانند. برتلس کمی هم پیش‌تر رفته و ایوانف را ملامت می‌کند مبنی بر اینکه وی اسماعیلیسم را یک پدیده ضد عرب، ضد نشنلیسم و ملت‌گرایی تنگ‌نظرانه ترکیسم و بهتر گفته شود پان‌ترکیسم معرفی می‌کند. ایوانف می‌گوید، اگر خواسته باشیم تا در خدمت اختیار و صلاحیت یزدانی باشیم، در آنصورت باید مانند ناصرخسرو از مقام شامخ و عالی معنویتی که انسان را بار مجدد با اصل پیدایش او ارتباط می‌دهد، برخوردار بود و هر کسی به گونه عادی نمی‌تواند از این چنین جایگاه برخوردار باشد. بلکه باید در شمار و قطار مردمان ویژه از هر نقطه نظر باشد. و آنهایی که دارای حمایت ویژه یزدانی‌بودن در راستای خدمت انسان و کافه بشریت و آنها شخصیت‌ها و دسته مرمانی بودند که به نام "اهل تأئید"، یاد می‌شوند و کسانی هستند که مقام شان از فلاسفه و سایر دانشمندان، شامخ‌تر و بااعتبارتر است. برتلس مسایل ناصر را از طریق سیاق اشعار و قصیده‌اش مورد بررسی قرار داده و می‌گوید که شخصیت وی بالاتر از فلاسفه، دانشمندان، عرفا، افلاطون و سایرین بوده و زمانی خواهد رسید که همچو افراد و اشخاص در برابر آرامگاه ناصر خواهند ایستاد و اشک افشانی خواهند کرد زیرا وی دارای چنین اثر ژرف‌آفرینی در میان همه انسان‌های محیط پیرامون خود می‌باشد. او می‌گوید، این گونه ادعای ناصرخسرو بخاطر این بوده است که وی به خانواده بزرگ تاریخی که حضرت محمد(ص)، در قیادت آن قرار داشت و اهل بیت آن حضرت این همه نیکی و محسنات را ادامه دادند، منسوب است. ناصرخسرو معتقد است و عملن نشان داد که وی در راستای علم و حکمت حرکت می‌کند، و دارای نه تنها دانش است بلکه بالاتر از آن دارای جهان‌بینی و دیدانداز گسترده و بینش عقلانی است که می‌تواند از آن در امر شناخت ذات سبحانه و تعالی از طریق دانش و آموزش معلم صادق، برسد و می‌گوید که چون علم در ذات خود از سوی خداوند و افراد و شخصیت‌ها دارای این علم و دانش به ویژه علم لدنّی، که از سوی خداوند است، دانستن‌اش فرآیندی است که انسان را در راستای قربت به روح عالی و ماندگار یزدانی رهنمون می‌شود. (برتلس، ص.، ۲۲۹). برتلس می‌گوید که، ناصرخسرو دارای علم و حکمت جداگانه بود، و این دانش در نتیجه شناخت روح القدس و روح الیقین، کمایی گردید، در صورتی علم و دانش فلسفی در نتیجه مراجعه به دانش آفرینش به میان می‌آید، در صورتی که با وصف این همه سخن‌ها، هنوز ناصرخسرو در تقسیم‌بندی حکمت‌ها و دانش معمل دچار پریشانی و تکلیف است. او می‌گوید برای وی همه دانش‌ها در حقیقت دارای منبع واحد هستند، و تنها در سطح و نحوه‌های کاربردی شان ناهمگون هستند. برخی‌ها، به ویژه داکتر سرفراز نیازوف کار شناس دانشگاه تورنتوی کانادا، به این باور است که ایوانف در فرآیند پژوهش خویش پیرامون بازتاب نکات اساسی کارکردهای تاریخی و فلسفی ناصرخسرو، ناکام مانده است. وی اضافه می‌کند و هم استدلالش این است که ایوانف آنچه را که هنری کاربن در نوشته‌هایش ناصرخسرو را معرفی نموده است، ایوانف حتی آنها را نیز در نظر نگرفته و اظهار می‌دارد که آثار و آفریده‌های ناصر در یک حلقه بزرگ علاقه‌مندان و خوانندگان در یک دایره بزرگ و قابل تمجید قرار ندارد. برتلس در همه نوشته‌های خویش نه تنها روی داشته‌های فکری، فلسفی و عقیدتی ناصرخسرو اتکا می‌کند، بلکه همه مواریث فرهنگی، ادبی،

عقیدتی و فلسفی او را به شمول اصول بنیادین عقیده و باور شیوه‌های کاری و شناخت ژرف امور اجتماعی آن زمان به شمول امور ایدیولوژیک، به گونه عادلانه مکث می‌نماید و خواننده را با ابعاد ناهمگون بینش و تصور ناصرخسرو در راستای عرصه-های مختلف زندگی، آشنا می‌سازد. برتلس روی همه پرسش‌هایی که ایوانف مطرح می‌کند، سخن گفته و داشته‌های فکری‌اش را بازتاب می‌دهد. وی زیست‌نامه ناصرخسرو، حالت و چگونگی وضعیت زندگی، روش و شیوه‌های کاری و شخصی، شیرازه‌های اخلاقی‌ای که ناصر در آن حیات بسر می‌برد، افکار و بینش ناصرخسرو، زبان و ادبیات ناصرخسرو، و طرز تفکر منطقی و عقلانی ناصرخسرو را مورد پویایی دقیق و ژرف قرار داده و در مورد آن از تحلیل و تجزیه خودی استفاده می‌کند. همزمان به آن برتلس در مورد نیاز حتمی انسان به دنیای جسمانی، اصول آموزش و دانش، وحدت شیوه‌های استراتیژیک دانش و بینش، فرآیند دعوت اسماعیلی، من‌حیث آئین‌نامه عقلانی زیست اجتماعی و وسیله پیشرفت، ترقی و تعالی عالم انسانی، سخن‌های فراوانی دارد که هر خواننده و شنونده را با عالمی از تفکرات ژرف عقلانی و عقیدتی همنوا می سازد. در صورتی که ایوانف آنچه را که برتلس در مورد ناصر می‌گوید، به ویژه در مورد بینش ناصرخسرو به اصطلاح برتلس، بینش اقتصاد سیاسی او در راه پیشرفت دنیا بسوی تمدن جدید و مدرن، کمتر مورد بحث و ارزیابی قرار می‌دهد.

برتلس می‌گوید، کمتر کسی را در دنیا می‌توان یافت که مانند ناصرخسرو، قهر، غضب، نگرانی، تشویش و زشت‌گویی را در برابر بی‌عدالتی‌های عقیدتی، اجتماعی و انسانی‌ای که از سوی حاکمان ظالم بر مردم و باورمندان روا داشته است، بازتاب نموده باشد و حتی آنقدر به غضب می‌آید که برخی‌ها را حیوان‌ها، ستوران و غیره یاد می‌کند و می‌فرماید که آنها چگونه روح انسانی را از دست داده‌اند و بسوی تقویه و استحکام روح حیوانی روانه هستند. باید گفت که ایوانف و برتلس، هردوی شان من‌حیث پژوهشگران برون‌مرزی و تا حدی بیگانه با مسایل فرهنگی اسماعیلی و نبود شرایط رفت‌وآمد در میان اسماعیلیان آنگونه که لازم باشد، توانسته‌اند دریچه خیلی‌ها بزرگی را برای علاقه‌مندان و خوانندگان آثار و آفریده های ناصرخسرو به شمول تاریخ و ادبیات اسماعیلیسم، گشوده‌اند و تا امروز کارکردهای شان در میان همگان من‌حیث منابع دست اول شناخته شده‌اند. هر دو دانشمند اعتراف نموده‌اند که کارکردهای پژوهشی شان در مورد ناصرخسرو و اسماعیلیسم من‌حیث سنّت و عقیده عقلانی در آسیای میانه، بکرترین و تاب ترین کارها نبوده بلکه مطابق امکانات دست داشته می‌توانند مسیرکشا باشند. برای پژوهش‌ها و کارکرد های مؤثر بعدی مطابق به شرایط واقعی زمان و مکان و انکشاف شیرازه پژوهش‌های علمی و تاریخی در میان این جمعیت تاریخی و پربار از دیدگاه دانش و فرهنگ غنامند علمی و تحقیقی. (سرفراز نیازوف، ناصرخسرو، دیروز، امروز و فردا. سایت انستیتوت لندن - انگلستان)

ایوانف در نوشته هایش، یمگان را که ناصر خسرو در آن حیات بسر برده و به کار کرد های پژوهشی و نگارشی مصروف بوده است، بهای کم داده و آنقدر به ستایش نمی نشیند، اما برتلس برخلاف ایوانف مکان کاری ناصر خسرو را به قصر ها و دژها تعبیر و تفسیر نموده و یمگان را به فردوس برین و مکان شاهانه و دبیرانه تشبیه می کند ، آنگونه که قزوینی در داستان کوچک اش در مورد ناصر خسرو یمگان را محل شاهی، دارای باغستان ها، قصر ها، خدمه ها ، نوکران و ناصر خسرو را شاه آن مکان می داند. بدون تردید هدف اش بیشتر مقام معنوی ناصر خسرو باشد که این گونه به ستایش گرفته است، و آثارش را به قصر ها، و بینش و افکارش را به باغستان ها، و پیروان و علاقه مندانش را به خدمه و نوکر و چاکر، تشبیه کرده است. برتلس ناصر خسرو را تنها در شیرازه نگارشی، ساختار شعری، فلسفی و عقیدتی مورد برسی قرار نمی دهد بلکه بیشتر شخصیت اش در سیاق و محتوای نگارشی مخالفین و موافقین مورد بررسی ژرف و بدون دغدغه قرار میدهد و ناصر خسرو را من حیث یک شخصیت کثیر البعاد حماسه آفرین معرفی می کند. برتلس علا رغم ایوانف، تصدیق می کند که ناصر خسرو حجت بود و لی ناصر خسرو به این مقان در مصر نه رسیده بود بلکه بعد آنکه به زادگاهش بلخ برگشت و بعد از کار کرد های خستگی ناپذیر و پیشبرد رسالت دعوت و بلیغ در مناطق بلخ، مازندران، نیشاپور، ختن و سیستان، این مقام عالی را کمایی نموده در در ذهنیت ، بینش و دیدانداز همگان، به ویژه علاقه مندان و شخصیت های فرهنگی و عقیدتی، به یک تصویر سترگ تبدیل شد. و این لقب و عنوان را از طریق نهاد علمی و عقیدتی " دارالعلم"، که من حیث مرکز تبلیغ و ترویج باور های حاکمیت فاطمی و اسماعیلیسم اجرای وظیفه می کرد، کمایی نمود.

برتلس می گوید ،یکی دیگر از نارسایی های نگارشی ایوانف نداشت معلومات کافی پیرامون کار کرد های عقیدتی، تبلیغاتی، سیاسی و دین داعی ها، حجت ها، مشنری ها، ماذونان و مستجبان، زمان فاظمیان و به ویژه دوران پیر ناصر خسرو ، در آسیای مرکزی است. وی می گوید انجام این گونه مسؤلیت و رسالت که دعوا نامیده اند، ناصر خسرو آن را بسر رسانده است، تنها شخصیت هایی از عهده آن بر آمده می توانند که دارای نیروی پشتیبان و حمایتی یزدانی باشند که اکثر آنها را " اهل تأئید"، می نامند. و این ها اشخاصی بوده اند که مقام شان بالاتر و والاتر از دانشمندان ، فلاسفه و تیوریسن ها، است. برتلس برای ثبوت این ادعا سروده ای را از دیوان ناصر خسرو اقتباس و بعد تفسیر و تشریح می کند که گویا ناصر خسرو در آن اظهار کرده است و می گوید که :" فلاسفه و دانشمندان مانند افلاطون در پیشروی آرامگاه ناصر خشرو اشک خواهند

ریخت، و دیگران ادعیه هایی را برای ماندگار بودن روح و روان ناصر خسرو ، نثار خواهند کرد "، او می گوید که ناصر خسرو خود گفته است که دانش و علم، به ویژه علم " لدنی"، و خداداد از سوی آفریدگار عالمیان به برخی ها من محیث موهبت الهی نصیب می شود و تدریس، تطبیق و تکمیل آن توسط اهل تأئید در واقعیت امر برگشت فرجامین و هدفمند بسوی آن روح و روان خداوندی است که انسان من حیث بهترین آفرینش و کافه بشریت در کلیت امر ، از آن برخوردار گردیده است.

برتلس می گوید ناصر خسرو علم و دانش ویژه " روح القدس"، یا " روح الیقین"، را می گستراند و به تعلیم و آموزش می گرفت . در دیدانداز ناصر خسرو گونه های ناهمگون دانش، علم و حکمت، دارای اصول حیثیت واحد هستند اما درجات، کار برد آنها و استفاده گیری ها از آن ها ناهمگون و بوقلمون است. باید گفت که همه دانش ها از یک منبع سرچشمه می گیرند و در خدمت هدف واحد که شناخت تصور آفرینش کائنات و خدمت گزاری به انسان این کره خاکی است، را در بر دارنده است، قرار باید گیرند.

برتلس می گوید که، ناصر خسرو دانش و علم و حکمت را این گونه تعریف و تشریح می کند : علم و فهم حقیقی آن است که اشیا و مؤلفه ها و پدید های مادی و اشیایی و معنوی را با اصلیت و منبع پیدایش آنها را به شناخت واقعی و عقلانی گیرد. و می افزاید که عقل و خرد انسان،" جوهر بسیط"، وسیله است که انسان به وسیله آن مسایل مادی و معنوی را مطابق ظرفیت عقلانی اش به شناخت می نشیند. موجودیت جسم برای حفاظت روح است و نه برای ایجاد دشواری و رنج برای روح. با وصف آن که عقل انسانی بالاتر از همه چیز است اما در فرجام در زیر صلاحیت و اختیار یزدانی است، و آفریدگار بر همه عقول محیط است. عقل و خرد انسانی با وصف داشتن این چنین مقام شامخ، هر گز نخواهد توانست آفریدگار خود را تفسیر، تعبیر و تشریح کند و یا در مورد حضور و عدم حضور اش سخن بر زبان راند. یعنی خداوند فرا فکری و فرا عقلی است. آنها یی که دارندگان علم و فهم و درک بیشتر اند، نزدیکتر و قرین تر به آفریدگار خود هستند.

نتیجه گیری : اثر اندری برتلس در واقعیت امر پیرامون سیاق اثر ایوانف " ناصر خسرو و اسماعیلیسم "، می چرخد و نه اینکه مختص به ناصر خسرو باشد. برتلس در اثرش سعی ورزیده است روی همه پرسش هایی کار کند که ایوانف در اثرش مطرح نموده است. به شمول زیست نامه ناصر خسرو ، موقعیت و چگونگی حال و احوال، روش ها، شیوه ها ، برخورد ها ، برداشت ها، افکار، جهان بینی و دیداندازفلسفی، زبان کار بردی، شخصیت فردی و علمی، ماهیت کاری و خدمتگزاری های تاریخی ، علمی ، فلسفی، و مقام و موقف زمانی و تاریخی ناصر خسرو. برتلس پیرامون ضرورت و نیازمندی انسان به زندگی مادی و معنوی، دنیایی، اهمیت وحدت علوم و دانش ها، آموزش متداوم، و سایر مسایل را که شیرازه و نظام آموزشی خلفا و امامان فاطمی را تشکیل دهنده است، توضیح داده و مورد تمجید و تقدیر قرار می دهد. برتلس بر خلاف ایوانف که خیلی ها ساده ، بدون تعمق و ژرفنگری همه داشته های تاریخ فاطمیان را بازتاب دادهاست،، زمان کاری و دعوت خلفای فاطمی و اسماعیلیسم را من حیث جنبش فراگیر عقیدتی و فلسفی مورد تقدیر و تکریم قرار داده و آن را رنسانس آن دوران می نامد.

" برتلس می گوید ایوانف در راستای معرفی ناصر خسرو و دکترین اسماعیلیسم با ناکامی روبرو شده و همه مسایل آنزمان ناصر و شخصیت فردی او را بدون در نظرداشت تحلیل و تجزیه محیط پیرامونی که ناصر خسرو و دکترین اسماعیلیم در آن قرار داشت و بسوی رشد و انکشاف عقلانی ژرف می رفت، به نگارش و پژوهش گرفته است. برتلس می گوید اسماعیلیسم تنها آئین و کیش عقیدتی نیست، بلکه گفتمان سیاسی و ایدیولوژیک در سطح مهارت های جهانی است. و ناصر خسرو تنها دانمشند، سیاح،داعی، شاعر و فیلسوف نیست، بلکه وی چهره و شخصیت سیاسی، فلسفی و عقیدتی جنبش جهانشومل اسماعیلیسم من حیث دکترین انسان سالار و زندگی ساز است. برتلس مانند داکتر الیس هینسبرگر، ناصر خسرو را انسانی می داند که زندگی هدفمندی را سپری نموده و شصخیتی بوده است که بر مبنای مرور گذشته اش، آینده خود را تعیین و در آن دگرگونی های شگرفی را به وجود آورده است. او می گوید که شخصیت ناصر بالاتر و بیشتر و عالی تر از آن است که ایوانف او را ترسیم نموده است. او کسی بوده است که با همه فراز و فرود ابعاد زندگی اش سازش نموده و هرگز تسلیم نه شده است " (دادی خدایف،، عابد، ص، 71)

فشرده ای پیرامو ن هستی سید سهراب ولی مشنری « مبلغ» اسملعیلی : سید سهراب ولی در سرزمین ایران کنونی که در آنزمان از دیدگاه جغرافیای سیاسی جز خراسان کبیر بود، و از ایران امروزی بعنوان یک کشور مستقل هنوز نامی بر سر زبان‌ها نبود،چشم به جهان کشوده است. روایت است که گویا در سن پنج‌سالگی بیمار می‌شود و درعالم رویا یک شخصیت روحانی در نبود وجود جسمانی به سید سهراب ولی قرین شده و برایش اظهارمی‌کند که طبیب جسمانی و روحانی شما در سرزمین کوهستانی بدخشان که دارای کوه‌های شامخ،دریاهای خروشان، آبشارهای زلال، دشت و دمن پهن، طبیعت گوارا و شفا-

بخش، مردمان صاف‌دل، فرهنگ‌دوست، باصداقت و ایمان، باقول‌وقرار، معتقد و باورمند و انسان‌سالار،قرار دارد. سید سهراب ولی مادامی‌که به سن بلوغ می‌رسد، مبتنی بر رویاهایش مصمم می‌گردد تا سرزمین اصلی‌اش را ترک گفته و با شخصی موسوم به حیدری که به گمان اغلب اسم مستعار بوده و بحیث خادم سید سهراب ولی انجام خدمت می‌نموده، رهسپار کشوری می‌شود که اکنون افغانستان، یاد می‌شود. بعد از آن رهسپار منطقهٔ جُرم بدخشان به ویژه درهٔ یمگان رسیده و خدمت-گزاری و ملازمت آستان حجّت خراسان و سرزمین ادب‌پرور بدخشان، سید شاه ناصرخسرو، آن حکیم و دانشمند زمانه‌ها شرفیاب می‌گردد. موصوف در درهٔ یمگان زیر پرستاری حکیم دانا و طبیب معنوی، ناصر خسرو، شاعر و فیلسوف عصرهاقرار می‌گیرد. با رسیدن به کلبه و کاشانهٔ سیدنا از صحت و تندرستی کامل برخوردار گردیده و به مطالعه، تحقیق و خوانش آثار و آفریده‌های پیر مشغول می‌شود که منتج به نگارش صحیفه‌های بزرگ: "۳۶ صحیفه در عقاید دینی،علم یزدانی و آفاق و انفس" می‌شود. ایشان بعد از انجام خدمات شایان در آستان پیر ناصرخسرو، کار و فعالیت‌اش در امرتبلیغ و ترویج ماهیت اساسی عقیده و باور دینی کیش و طریقهٔ شیعه امامی اسماعیلی، به اخذ مقام و مرتبت ماذون اکبر که اصطلاح ویژه‌ای است در سلسلهٔ مراتب کیش اسماعیلی، از طرف پیر بزرگوار مفتخر می‌شود. سال وفات سید سهراب ولی در اسناد و مدارک دست‌داشته موجود نبوده و تنها آنقدر معلوم است که موصوف بعد از وفاتش در منطقهٔ جُرم بدخشان دردرهٔ یمگان در دهکدهٔ موسوم به اُشنگان مدفون گردیده است. قابل یاد آوری است که یکی از ویژگی‌های زندگی خانوادگی بابا و اجداد سید زمان‌الدین "عدیم" این بوده است که همواره در مناطق مختلف جهت خدمت دینی و عقیدتی به انسان‌ها و دنیای اسلام به لباس درویشی، قلندری و ملنگ منشانه سفر نموده و حقیقت دین و عقیده را تبلیغ و ترویج نموده و در تفکیک دین‌دوستان از دین ستیزان نقش رسالتمندانهٔ شانرا ادا نموده‌اند. زمانیکه هنوز از کشورکشایی‌های امپراتوران جهان نامی نبود، خطهٔ قطغن و بدخشان همواره درآتش اختلافات حاکمان و سرداران نظام و سیستم حکومت‌های ملوک‌الطوایفی می‌سوخت. خوانین و حکام در هر منطقه‌ای که از حاکمیت برخوردار بودند، بر متابعین خودظلم و استبداد را روا می‌داشتند. خانه‌جنگی‌های قومی همواره جریان داشت. اقوام قویبر ضعفا به تاخت و تاز می‌نشستند و آنها را مورد تاراج قرار می‌دادند. در حقیقت امر یک انقلاب گروهی و قومی با شدت خود جریان داشت. چنین حالات باعث فرار بسا افرادبادانش و شخصیت‌های روحانی می-گردید. از آنجایی که اخلاف "عدیم" در چنین اجتماعات پر از دشواری‌ها زندگی بسر می‌بردند، گزند حوادث و ناملایمات روزگار آنها رامتأثر می‌ساخت، و بر بنیاد چنین مسایل مجبور به ترک خانه و کاشانهٔ خود گردیده و به مناطق پرامن‌تر، مانند شغنان، اشکاشم، زیباک و واخان، قصد سفر می‌کردند. آنها درمسایل سیاسی- اجتماعی مردمان مداخلت نداشته و همواره در گوشه نشینی معقول و فارغ از هرگونه دسایس دسیسه‌بازان به دعا و ثنای باورمندان و پیروان شان می‌پرداختند. ازدغدغهٔ و کشمکش-های زمانه Tخویشتن را بدور نگه می‌داشتند و به شیوه‌های درویشی وبی‌طرفی، بحیث سادات منطقه نه تنها زیست داشتند، بلکه اسباب تنویر محیط پیرامون رابا معرفت خویش، فراهم می‌ساختند. درسال ۱۳۰۰ هجری قمری، حکومت‌های ملک-الطوایفی قطغن‌زمین و بدخشان الی مرزهایپامیرات تار و مار گردیده و هر دو طرف دریای آمو زیر سلطهٔ امیرعبدالرحمان خان قرار گرفت. حدود درواز که دو طرف رود جیحون - دریای آمو واقع است زیر تسلط امیربخارا قرار گرفت. اماهنوز هم مردمان مناطق یادشده در حقیقت امر تحت فرمان دو پادشاه قرار داشتند و ازهر دو طرف فرامین و هدایات بدست می‌آوردند. مادامی‌که امپراتوری روسیه به رهبری نیکولای روس با لشکر خود از راه فرغانه داخل فلات پامیر شد، دریای آمو اعتبار خط مرزی را پیدا کرد که در نتیجه ساحل شرقی آن مربوط به امیر بخارا شد، و از منطقهٔ پامیر الی منطقهٔ درواز به شمول ساحل غربی آن به حکومت شاهی افغانستان تعلق گرفت. تزارروس با وصف آنکه ساحل شرقی رود جیحون را در ظاهر امر به حکومت بخارا واگذار کرد،اما فرمان‌دهندگان نظامی‌اش با عساکر محدود خود در ناحیهٔ شغنان باقی ماندند و بعدازگذشت چند سال منطقهٔ مذکور را الی پامیر بطور کلی به تصرف خود در آورد. بعد ازبوجود آمدن شوروی، نسبت به وجود آمدن شرایط جدید، خانوادهٔ سید سهراب ولی این تغییراترا بر وفق مراد خود و اسلاف خود ندانسته و گویا جهت حفظ و حراست عقیده و باورهایدینی‌اش به ترک دیار اصلی خود، اقدام نموده و داخل خاک حکومت شاهی افغانستان،میگردد. بمنظور سپری نمودن مراحل ابتدایی زندگی، در دهکده‌ای موسوم به دهمرغان، ناحیهٔ شغنان بدخشان، مسکن‌گزین می‌شود. اما محیط پیرامون آنجا از نقطهٔ نظرزیست برایش چندان خوش به نظر نمی‌رسد و تصمیم می‌گیرد تا به آستان شیوه که از نقطهٔنظر اقتصادی و مالی تمایز نسبی داشت، رهسپار گردیده ودر آنجا مسکن گزین می‌شود. فشرده اینکه روزگار همواره بر خلاف تمایلات آنها بوده است.

"من، امام سلطان محمد شاه، از طریق نامه هذا، سید منیر فرزند سید محمد قاسم بدخشانی را که سی و هفت (۳۷)، سال عمر دارد، با تصویرش که بازتاب‌دهنده هویت موصوف بوده و نیز گوشه‌ای از این نامه را مزین ساخته است، به حیث نماینده باصلاحیت خود، به مناطق سند، بلوجستان، و منطقه "ماکران،"من من حیث مبلغ و مشنری در امر دعوت اسماعیلی، می‌فرستم و همکاری هرچه بیشتر از پیش جماعت و باورمندان را در زمینه مطالبه دارم." (کراچی، ۵ ماه می، سال ۱۹۲۰م.)

مشنری سید منیرالدین فرزند سید محمد قاسم متخلص به "بدخشانی"، (۱۹۵۷-۱۸۸۲م.)درسال ۱۸۸۲م.، در دهکده روشان- شغنان بدخشان افغانستان دیده به جهان کشوده است. موصوف در میان قوم و مردم خویش به نام سید منیرالدین بیشتر و بهتر شناخته شده است. پدر بزرگ سید منیر بدخشانی، سید محمد قاسم که یکی از شخصیت‌های با علم، دانش، عرفان و فرهنگ زمان و مکان خود بود، از بازماندگان خانواده شخصیت روحانی، صاحب صلاحیت علمی و عرفانی، داعی دوران خود در میان جماعت آسیای میانه، عارف بی‌بدیل، سید سهراب ولی می‌باشد. سید سهراب ولی در زمان خود، من‌حیث کارمند عقیدتی، مشنری و آموزگار حکمت،علم و عرفان معنوی و باطنی به بسا کشورهای جهان، به ویژه کشورهای آسیای مرکزی و جنوبی، جهت تبلیغ، ترویج و تحقق عقیده و باور باطنیان، سفرهای زیادی داشته است. کارکردهای ماندگار او به گونه‌ای بوده است که تا امروز اماکن مقدسه، آستان‌ها، و زیارتگاه‌های خیلی‌ها معروف و مشهور به نام این شخصیت ماندگار و بی‌بدیل، نه تنها در میان پیروان عقیده و باور اسماعیلیان مناطق پامیر جمهوری تاجیکستان، بلکه در میان سایر اقوام و مردمان با ورهای ناهمگون کشورهای ایران، افغانستان، پاکستان، ترکستان تاریخی یا شنکیانک امروزی به ویژه، تاشقرغان، اویغور و کاشغر جمهوری خلق چین، از احترام و اکرام قابل وصفی برخوردار است. باید اذعان نمود که در مورد نظام خانوادگی، و ساختار و تشکیلات و بافت اجتماعی سید منیر بدخشانی معلومات چندانی در دست نیست و به هر منبع و مرجعی که سر زدیم تا بیش‌تر، خوب‌تر و دقیق‌تر و علمی‌تر و مستندتر، در مورد شخصیت فردی و خانوادگی موصوف بنویسیم، طورشاید و باید کامگار نه شدیم، زیرا حتی منابع، سرچشمه‌ها، نهادهای پژوهشی غنامند وابسته به اسماعیلیان، به ویژه انستیتوی مطالعات و پژوهش‌های اسماعیلی لندن، نیز چیزی را در زمینه تا هنوز در اختیار باورمندان نگذاشته است که اسباب اتکای علاقه‌مندان این عرصه را فراهم ساخته بتواند. تنها گفته می‌شود که دانشمند گران‌قدر، دکتور سید جلال بدخشانی که یکی از پژوهشگران نهاد یاد شده می‌باشد، در زمینه نگارشی دارند که با تأسف فراوان در آرشیف و داشته‌های قلمی و الکترونیک کتابخانه انستیتوت اسماعیلی، نیز موفق به دریافت آن نه شدیم. سید منیر بدخشانی، شخصیت روحانی، مشنری حقیقت و راه حقانیت، وافی دین محمدی و پیرو کیش و آئین باطنیه، که تا کنون لذت فهم عرفانی و دانش عقیدتی‌اش در فکر و ذکر باورمندان‌اش که اکثراً در مناطق سند، بلوچستان، علاقه‌جات شمال پاکستان مانند، چترال علیا و سفلی، لگت، هونزا، کریم آباد، غزر، اوچ، گاهکوچ و سایر دهکده‌های خورد و ریزه زندگی به سر می‌برند، زنده و ماندگار است. بر اساس اسناد و مدارک دست‌داشته دانسته می‌شود که آبا و اجداد سید منیر بدخشانی، یک زمانی از سرزمین خراسان به ویژه (ایران کنونی)،به مناطق پار دریا آمده و زندگی شان را در آنجا تا زمانی به پیش برده‌اند و بعدها روی دلایل معین و نامعین،به مهاجرت‌ها، و پناهگزینی‌ها، دست یازیده‌اند که بعضاً جبری و تا حدی هم اختیاری، به ویژه بخاطر، اشاعه، استقرار، گسترش و استحکام عقیدهو باور باطنیه، صورت گرفته است. مادامی که مشنری سبزعلی، به تاریخ ۳۱ماه اکتوبر سال ۱۹۲۳، جهت انجام وظیفه و انتقال پیام حضرت امام سلطان محمد شاه به جماعت آسیای میانه، رهسپار آن دیار گردیده است، در یکی از یاد داشت‌های شان، به ویژه (سفرنامه مشنری سبزعلی)، که به زبان انگلیسی در سایت‌های: "مواریث فرهنگی اسماعیلی"، "اسماعیلی نت"، "و وب سایت انستیتوت مطالعات اسماعیلی لندن"، اقبال نشر یافته است، ذکر شده است که پیر موصوف با یک تن از برادرن سید منیر بدخشانی که من‌حیث موکی (پیر- خلیفه) در ناحیه روشان - شغنان بدخشان جمهوری تاجیکستان ، در آن زمان ایفای وظیفه می‌نموده است، ملاقات کرده است. لطفاً به متن انگلیسی، "مشنری سبزعلی در بدخشان"، مراجعه نمائید.سید منیر بدخشانی در قدم نخست تعلیم و آموزش ابتدایی را در خانه و کاشانه‌ی پدری‌اش به آموزش نشست و بعد، پدر بزرگش موصوف را به آموزش زبان عربی، دری، و تا حدی زبان روسی که در آن زمانه‌ها در قلمرو و حاکمیت زیر تصرف شوروی سابق، خیلی‌ها معمول بود، بیشتر از پیش مورد تشویق و ترغیب قرار داد. بعد آن به تعلیم و آموزش ژرفتر امور اسلامی، عمکرد بر طریقه و عقیده، شریعت، حقیقت، طریقت و معرفت، پرداخت و همه آثار و آفریده‌های ادبا، شخصیت‌های عرفانی و فرهنگی کلاسیک مانند: حافظ، سعدی، عطار، ناصرخسرو، کاشانی، سلمان فارسی، اقبال، حضرت بیدل، قاآنی، کسایی مروزی، شمس، حمید الدین کرمانی، حسن صباح، مؤید فی‌الدین شیرازی، جامی، نسفی، و همه آثار ناصرخسرو، به ویژه وجه دین(هویت عقیدتی، عرفانی و باوری‌های اسماعیلی)، خوان‌الاخوان، سفرنامه و دیگران را خیلی‌ها نغز و ژرف به خوانش گرفته است.سید منیر بدخشانی روزهای نوجوانی و جوانی‌اش را در کشور ایران سپری نموده است، که در آن وقت به نام ایران کشوری وجود نداشته است، بلکه به نام پارس یاد می‌شد و نام ایران در سال ۱۳۴۵م.، در نتیجه پیشنهاد سفیر کبیر پارس (فارس به زبان عربی) توظیف در کشور آلمان، به ایران مسمی گردید. موصوف در ایران با یک تن از داعیان اسماعیلی موسوم به فدایی خراسانی، (وفات سال ۱۹۲۵م.) معرفت حاصل می‌کند، و تا حدی که شرایط و امکانات دست-داشته آنجا، ورا را یاری رسان بود، از اندوخته‌های خراسانی و سایر شخصیت محیط پیرامون اسماعیلیان، بهره‌مند گردیده است. سید منیرالدین بدخشانی، در سال ۱۸۹۹م.،که۱۶ سال عمر داشت، با پدر بزرگش سید سهراب ولی، رهسپار بمبی - هندوستان شد و برای اولین بار توانست در منطقه "وادی"، به دست‌بوسی امام وقت، حضرت امام سلطان محمد شاه

برسد. بر اساس استناد برخی از دانشمندانی که در انستیتوت مطالعات اسماعیلی مشغول تحقیقات و پژوهش هستند، اظهار می‌نمایند که کتابی از سید سهراب ولی به نام "الناظرین"، به نگارش گرفته شده است که به ٣٦ صحیفه تقسیم می‌شود. از این سبب برخی‌ها بر این عقیده هستند که گویا نگارش کتاب یاد شده بر بنیاد بینش ناصرخسرو که در اثر "شش فصل"، شان بازتاب گردیده است، به نگارش گرفته شده است. امام بعد از پذیرش سید منیر بدخشانی این چنین هدایت می‌دهد: "شما باید من‌حیث مشنری‌ام در راستای دعوت، انتشار و استحکام کیش و آئین اسماعیلی، به من خدمت گزاری نمائید". این بود که سید منیر بدخشانی بعد از سپری شدن زمان وخدمات معین به امام و به جماعت، در قطار مشنری‌ها، و داعیان معروف، صادق، و باعاطفه قرار گرفت.موصوف بر اساس هدایت امام، نخستین شخصیت روحانی و عقیدتی بود که از مناطق، هونزا، چترال، گلگت و کشمیر دیدن بعمل آورد و فعالیت‌های خیلی مؤثر و ماندگار را در مناطق یاد شده به سر رساند. بر اساس کارکردهای نهایت مؤثرش، امام سلطان محمد شاه، موصوف رابه مصر، عراق، و یمن، فرستاد تا بتواند دست‌نویس‌ها و نسخ خطی آثار و آفریده‌هایی را به جستجو و پژوهش ژرف‌تر نشیند که در مورد کارکردهای فاطمیان، کیش و آئین اسماعیلیسم، به رشته تحریر در آمده بودند. بدخشانی توانست که پژوهش گسترده‌ای را در زمینه‌های پالیسی‌های اداری و نظام حکومت‌داری اسماعیلیان و سایر اسناد و مدارک مورد نیاز را با خود به هندوستان انتقال داد، که خیلی‌ها مورد پسند و مسرّت امام سلطان محمد شاه، قرار گرفت.

سید منیر بدخشانی، در سال ۱۹۱۲م.، من حیث عضو اصلی دفتر مرکزی موسوم به "دفتر رسالت کاری برای بمبی"، که بعد به "کلوب احیای مجدد و آفرینش"، مسما گردید، من‌حیث آموزگار زبان و ادبیات فارسی- دری برای واعظین و مشنری‌های کشور هندوستان و مناطق همجوار ایفای وظیفه می‌کرد. سید منیر بدخشانی با وصف آنکه یک دانشمند بود، من‌حیث یک سخنور نهایت عالی نیز باعث جلب و جذب فکر، ذکر، ذهن، دل و احساس شنوندگان می‌شد. به تاریخ دهم اپریل سال۱۹۲۰م.، امام سلطان محمد شاه برای یک سفر۲۷ روزه، وارد کراچی شدند. اما قبل از آنکه دو باره به بمبی برگردند، سید منیر بدخشانی را جهت تبلیغ و ترویج امور دینی و عقیدتی، به مناطق، سند، بلوچستان و ناحیه "ماکران"، بخاطر کار جدّی در میان دسته‌نژاد تباری موسوم به "ذکری- ذکریه"، فرستاد و نامه‌ای را هم با محتوی و سیاق زیرین، ضمیمه ساختند تا برای مردمان آنجا برسد و ایشان با سید منیر بدخشانی همکاری دقیق نمایند:"من، امام سلطان محمد شاه، از طریق نامه هذا، سید منیر فرزند سید محمد قاسم بدخشانی را که سی وهفت (۳۷)، سال عمر دارد، با تصویرش که بازتاب دهنده هویت موصوف بوده و نیز گوشه‌ای از این نامه را مزین ساخته است، به حیث نماینده باصلاحیت خود، به مناطق سند، بلوجستان، و منطقه ماکران، من‌حیث مُبَلِّغ و مشنری در امر دعوت اسماعیلی، می‌فرستم و همکاری هرچه بیشتر از پیش جماعت و باورمندان را در زمینه مطالبه دارم." (کراچی، ۵ ماه می، سال ۱۹۲۰م.)امام سلطان محمد شاه جهت شناسایی بهتر و بیش‌تر سید منیر بدخشانی توسط مردم محل و منطقه تصویر شان را نیز روی برگه نامه ارسالی شان برای جماعت و سایرین، نصب فرموده بودند که فعلاً با وصف تلاش‌های خیلی‌ها ممتد، موفق به دستیابی آن نشدیم. به امید اینکه اگر دوستان، خویشاوندان، اقارب و یا سایر پژوهشگران و علاقه‌مندان بدخشانی، دسترسی داشته باشند، بدونتردید با همه ما سهیم خواهند ساخت. امام سلطان محمد شاه بدخشانی را به مسؤلیتی مؤظف ساختند که در آن زمانه‌ها خیلی‌ها دشوار، مشحون از خطرات و از نقطه مادی و مالی کاملاً طاقت فرسا بود. سید منیر در زمینه کاری‌اش با بسا دشواری‌ها سر دچار گردید، اما چون عقیده و ایمان راسخ داشت هر گونه دشواری و شرایط نامساعد محیطی و مخالفین خود را با پیشانی باز، خرد و منطق رسا، مرفوع می‌ساخت. بدخشانی به رسالت کاری و عقیدتی‌اش در مناطق، "توربات"، لسبیله"، "مکران"، " گوادر"، " مسکات"، "پاسانی"، و"اورمادا"، ادامه داد. در نتیجه این گونه کارهای از خودگذرانه، فلسفی و منطقی، توانست یکی از باشندگان سر شناس منطقه "اور مادا، موسوم به کریم‌داد را که دارای پیروان خیلی‌ها زیاد در میان خانواده‌های "ذکری"، به ویژه خانواده‌های عالیجاه دل‌مراد خان سنجر، علی بلوچ، صالح محمد جواد، و عالیجاه نورالدین، که به منطقه کراچی جهت بودوباش مقیم شده بودند، به آئین اسماعیلی در آورد. سید منیر بدخشانی یکی از چهره‌های سرشناس در راستای تبلیغ، ترویج، اشاعه و گسترش عقیده و ایمان باطنی بوده و به نسبت کارهای نهایت مؤثرش توسط امام سلطان محمد شاه، در سال ۱۹۲۵م.، به شرق افریقا فرستاده شد تا کار با جماعت را به پیش ببرد. همچنان در سال ١٩٣٦م.، بار مجدد یک جا با عالیجاه علی بابی نانجی، من‌حیث هیأت کنترول و بررسی امورعقیدتی و دینی، به شرق افریقا فرستاده شد. سید منیر بدخشان پیر سبزعلی را در کارهای تبلیغات دینی و عقیدتی در بمبئ و کراچی، در میان پیروان و سایر انسان‌های محیط پیرامون شان، یاری و همکاری می‌نمود. بر اساس اقوال برخی‌ها، چنین گفته می شود که سید منیر بدخشانی مشنری سبزعلی را در سفر آسیای میانه، به ویژه مناطق پامیر و بدخشانات، همراهی نموده است. سید منیر بدخشانی، یک مُبَلغ آگاه، دانشمند، و یک اسماعیلی متعهد، وفادار به نظام باطنیه بود. موصوف آنقدر به کارزار تبلیغاتی، مصروف شده بود که حتی زمینه ازدواج برایش مساعد نه شده بود، و الی آخرین مراحل زندگی‌اش من‌حیث یک روحانی متعهد مجرد، باقی ماند. امام سلطان محمد شاه بخاطر

کارهای بی‌نظیرش، موصوف را در سال ۱۹۵٤م.، با لقب "مشنری ومبلغ رضاکار متعهد و صادق" مفتخر ساخته و مورد نوازش پدرانه ومادرانه قرار داد. سید منیر بدخشانی، روز پنجشنبه، هشتم ماه اکتوبر سال ۱۹۵۷م.، در شهر کراچی، دیده از جهان فروبست. موصوف به نسبت مصروفیت‌های کاری و تبلیغی، موفق به نگارش کتب نه شده است، اما با وصف آنهم دو اثر خیلی‌ها خوب از ایشان به ودیعه گذاشته شده‌اند که یکیزیر عنوان، "گلدسته فلسفه"، که در سال ۱۹۵۸م.، در شهر کراچی پاکستان اقبال چاپ یافته است، و بر مبنای قول یکی از پژوهشگران اداره طریقه بورد کراچی، در کتابخانه آن نهاد جنساً موجود هست. در منابع نه چندان معتبر و تا حدی خصوصی، اظهار می‌شود که دو تن از شخصیت های دیگری: به نام‌های سید منیر حسین "گیلانی"، و سید حسین "ولی"، که نه تنها اسما و تخلص شان تا حدی با هویت خانوادگی سید سهراب ولی، و به ویژه سید منیر بدخشانی، در قرابت و شباهت خیلی‌ها زیاد هستند، بلکه کارکردهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آنها نیز تا حدی با ویژگی‌های این خانواده دارای همخوانی است، که اینک جهت وضاحت بیشتر و هم کمی به منظور تحلیل و تجزیه زندگی شخصیت‌های یاد شده و هم‌آهنگی خانوادگی میان شان، بهشرح مختصر زندگی شان می‌پردازم: سید منیر حسین گیلانی- سید منیر حسین " گیلانی"، یکی از شخصیت‌های معروف سیاسی و اجتماعی در کشور پاکستان است که زندگی‌اش را در راستای مبارزه برای دموکراسی، عدالت اجتماعی و حقوق انسانی، به ویژه تساوی حقوق زنان، سپری نموده است. موصوف در مقامات بلند پایه دولتی و حکومتی نیز کارکرد هایی داشته است. موصوف بخاطر اشاعه، پخش و استقرار نظام دموکراتیک و انسان‌سالار، چندین‌بار از طریق نظام‌های آشوبگر پاکستان، به ویژه سیستم استخبارات، به زندان افکنده شده است. بعد آن که جنرال ضیأالحق بر سر حاکمیت آمد، برای ملت و مردم پاکستان وعده انتخابات آزاد و دموکراتیک، مطبوعات آزاد، تساوی حقوق شهروندی، تشکیل احزاب سیاسی و دموکراتیک، و ساختار نظام مستقل داوری و قضاوت را سپرد، اما همه مسایل تنها در برگه‌های کاغذ و طرح‌ها باقی ماند، و هیچ کاری در زمینه صورت نگرفت، و به عوض آن نظام دیکتاتوری خشن و مردم‌ستیز به وجود آمد. بخاطرعدم اعتنای رژیم دیکتاتوری نظامیان پاکستان، احزاب سیاسی، ائتلافی را بر خلاف حکومت سازمان‌دهی نمودند، که نقش سید منیر حسین گیلانی در آن خیلی‌ها برازنده و نقش‌آفرین از دید گاه سیاسی بود. از همین سبب بود که سید منیر حسین گیلانی، بازداشت و به زندان افگنده شد. هنگامی که نظام ائتلاف مردمان دموکراتیک در اواسط سال های ۱۹۹۰م.، تأسیس یافت، که از "حزب مردم پاکستان"، حزب " تحریک استقلال"، و حزب "تحریک نفاذ فقه جعفری"، " دسته مسلم‌لیک"، به ویژه دسته آقای قاسم، و "حزب قومی پشتون‌خواه"، تشکیل گردیده بود، سید منیرحسین گیلانی، در امر استحکام گونه‌های هر چه بهتر و دموکراتیک آن، سهم خارق را بدوش داشت. بعدها سید منیر حسین گیلانی، در سال ۱۹۹٦م.، به تأسیس حزب خودی به نام "جبهه دموکراتیک اسلامی"، عملاً اقدام نمود، و همواره بر خلاف نظام‌های دیکتاتوری به منظور ایجاد و استقرار حاکمیت انسانی وعدالت‌پسند، به مبارزه خود ادامه می‌داد. سید منیر حسین گیلانی، با ذوالفقار علی بوتو، میانه‌ای خوبی داشت، از همین سبب بود که با برگشت مجدد بی‌نظیر بوتو، بخاطر ادای احترام به پدرش، میل داشت تا با وی نیز در راستای استقرار حاکمیت دموکراتیک همکاری نماید، اما بعد از مدت زمان معین مشاهدات و بررسی‌ها، خویشتن را از حلقه بی‌نظیر دور ساخت، و هنوز هم به مبارزه خویش درمیان مردمان مناطق سند، بلوچستان، و حیدر آباد ادامه داده و همواره بر خلاف سیاست پاکستان در برابر افغانستان بود، و همیشه سعی می‌ورزید ، مناسبات ایران و پاکستان را هر چه معقول‌تر و بهتر از پیش سازد.

سید حسن ولی: در یکی از دهکده‌های کشور ایران به نام "نیاک"، مزاری است که آستان متبرکه و منوره، فیض آثار بارگاه یزدانی و نورانی، از سید حسین "ولی"، یا بهتر گفته شود، درویش صادق، متفکر و اندیشمند عالم حقیقت و حقانیت، تاج‌الدین سید حسن ولی، و آرامگاهی است از برادرش، درویش سید علی، و قبری دیگری از یکی از دراویش و اساتید،حضرت سید حسن ولی، سید سهراب ولی که آرامگاه این بزرگواران، در زمانه‌های ناهمگون به بازسازی گرفته شده‌اند و در میان مردم از تکریم و تقدیس خیلی‌ها عالی، برخوردار هستند. صندوق چوبین مرقد درویش سید حسن ولی را پوشانده است که بر برنده شرق آن این عباره‌ها نوشته شده هستند. " نذر کرد امیر اعظم امیر حسین امیر داؤد و درویش تاج‌االدین سید حسن ولی، مسجدی بزرگ تازه ساز بود که رختخواب‌ها و سماوارهای متعددی جهت رفع دشواری‌های زوار و پارسایان، وقف این مسجد کرده‌اند. درویش تاج‌الدین سید حسن ولی خود، از پارسایان و عارفان محیط و منطقه به شمار می‌رفته است، و از دودمان همین گروه بوده است، که موصوف را ولی یا ولی‌الله خوانده‌اند، و به چنین صفت او را متصف نموده‌اند:

"سرکار با برکات تقوی شعاری سالک راه یقین خداوند و مخدوم سلالةالزهاد و العباد حضرت مفخر العرفا والفقرا والصالحین قدوة الفقرا، قطب‌العارفین‌السالکین و المحققین زبدة المشایخ والصلحاء و المتشرعیین والمتورعین تاج‌الملت والحق والدین افتخار والمتورعین قدوةالعارفین والسالکین الخصوص بنظر رب‌العالمین درویش حسن ابوالحسین." سید حسن ولی، مالک روستای نیاک بوده و به گواهی اسناد و مدارک‌دست داشته، زمین و باغ‌های و چراگاه‌های زیادی را خریداری نموده و همواره از آن طریق در خدمت انسان‌ها، مسافران و نیازمندان قرار داشته است. یکی از وجوه مصارف موقوفات درویش حسن ولی

"اطاق سرا" که هر کسي به قريه نياك مي‌آمده، سه شبانه روز در آنجا سکنی می‌گزید و مهمان آستانه مبارکه بوده است. مرحوم تاج‌الدین سید حسن ولی، پسر حسن، پسر پیرزاد، پسر حسن، پسرعبدالله، پسر تاج‌الدین لطف‌الله، پسر فضل‌الله، پسر محمد، پسر حمزه، پسر ابن‌الهول محمد، پسر حمزه سراهنك، پسر علی، پسر زید، پسر عبدالرحمن شجری، پسر قاسم، پسر حسن، پسر زید، پسر امام حسن مجتبی علیه السّلام، پسر امام علی علیه‌السلام می‌باشد. سید حسن ولي در۷۲ سالگي درگذشته است، و آثاری هم از موصوف که نمایندگی از افکار، بینش و تصورات عقیدتی‌اش، نماید، در دسترس نداریم. به امید پیروزی، بهروزی و همکاری دوستان در زمینه‌های یاد شده.

بنازم جان روح افزای سیّد
بنازم صورت زیبای سیّد
همه اسرار او دارد کماهی
بنازم آن دل دانای سیّد
توان دید آفتاب هر دو عالم
به نور دیده دانای سیّد
سر افرازی کنی در دین و دنیا
گرت در سر بُود سودای سیّد
به نزد همت ما هفت دریا
بود یک قطره از دریای سیّد
دو چشم نعمت‌الله نور از او
دید که باشد روز و شب مأوای سیّد **(شاه نعمت‌الله)**

سفر تاریخی مشنری سبز علی، نماینده امام وقت به آسیای میانه! !

در شرایطی که **مشنری سبز علی** حیات بسر می برد، از هر نقطه نظر، به شمول مصؤنیت، امنیت، وسایل حمل و نقل، خوار و بار ، ایجاد مناسبات و رهنمود برگه ای، یا نقشه، دور بین راه و سایر وسایل یاری رسان تا حدی وجود نداشتند و برای هر کسی که این گونه اقدام را میکرد، دقیقن همه این کوتاهی ها و نارسایی ها را از نظر خود و حامیان شان مورد ارزیابی های دقیق و سنجیده قرار میدادند. پیر سبز علی، در سال **1923م**، رهسپار مناطق مختلف آسیای میانه شدند و همواره سعی می ورزید تا بهترین و شایسته ترین معلومات را پیرامون عملکرد عقیدتی اسماعیلیان آسیای مرکزی که از سنت ماندگار پیر سترگ ، ناصر خسرو پیروی میکردند، بدست آورده و آن را در اختیار امام زمان گذارد تا برای آینده ها درایجاد فرآیند معقول مناسبات با جماعت یاد شده بعد از درگذشت پیر ناصر خسرو ، سعی بیدیغ را بخرج داده باشند. پیر سبز علی بعد از برگشت شان در سال **1923م**، با درایت و حافظه ی خوبی که داشت همه مسایل را در ذهن حفظ نموده بود و خیلی ها کم سعی نموده بود تا برگه های یاد داشتی را در زمینه داشته باشد، زیرا

عبور و مرور از برخی مناطق که حاکمیت کلی آن در اختیار سایر بردران اهل اسلام قرار داشت، حمل و نقل این گونه یادداشت ها بر دشواری های بعدی کار کرد ها در زمینه های یاد شده را می افزود. ایشان مادامی که به هندوستان رسیدند، یاد داشت های سفر با اهمیت و تاریخی شان به زبان " گجراتی"، زیر عنوان " سفر با اهمیت عالیجاه مشنری سبز علی"، در روز هفته نامه **" اسماعیلی بمبئ"**، به تاریخ هفده هم فبروری سال **1924م**، بدست نشر سپرده شد. قرار یاد داشت برخی از افراد آن زمان و به ویژه کار مندان فنسل امامت هندوستان، گفته میشود که در شیوه های گزارشدهی پیر سبزعلی و یا بهتر گفته شود در گزارش اصلی شان اغییراتی به وجود آوردند که در حقیقت باعث کم رنگ شدن گزارش اصلی مشنری سبز علی گردید و زیبایی خود را تا حدی از دست داد.

زیست نامه فشره مشنری سبز علی فرزند رمضان علی : پیر سبز علی رمضان علی ، در سال **1871م**، در **" موندره کوچ" هندوستان** ، دیده به جهان گشوده است. پدر شان در سال **1889م**، در بمبئ دار فانی را پدرود گفتند، و مادر شان مسؤلیت بزرگ کردن فرزند شان را در همه فراز و فرود زندگی مشقت بار شان و مشحون از دشواری های ناشی از زندگی دشوار آفرین روزوار، بدوش داشتند. از قراین معلوم میشود که موصوف هیچ گونه علاقه ای به دبیرستان و دبستان نداشته و همواره در حلقه **" دوستان، رفقا، و عزیزان"** ، در روی جاده ها در گشت و گذار بود و همواره مردمان رهگذر و بی دفاع را مورد ازیت و آزار قرار میداد. برادر بزرگ پیر سبز علی، محمد جعفر علی، وی را نزد وارس محمد ریمو**(1860-1924م)**، در گوادر فرستاد، و بعد به آستان کراچی فستاده شد تا در یکی از شرکت های فرد اسماعیلی کار کند. مادامی که در شهر کراچی قرار

داشت، بخاطر کمبود آب در محلی که کار میکرد، لازم دید تا بخاطر نوشیدن آب به داخل نزدیکترین جماعت خانه محل مراجعه نماید و آب بنوشد. در داخل جماعت خانه بانویی به نام **" سونه بایی"، (خواهر آب رسان)، یا سقاوه ،** مسؤلیت توزیع و تقسیم آب نوشیدنی در داخل جماعت خانه را داشت. مادامی که سبزعلی داخل جماعت شد و لوان آب را گرفت و نوشید، صدایش توسط سونه بایی شنیده شد، و صدا زد که گیلاس را کثیف نمودی. سبز علی پرسید چرا کثیف شد، سونه بایی گفت، قراری که من معلومات دارم خودت سیگار دود میکنی و لبان کثیفت به آن در تماس شد و از این سبب کثیف شد. این سخن سبز علی را خیلی ها نا امید ساخت و بعد آن تصمیم گرفت دیگر سیگاری را هم نباید دود کند، و این در حقیقت چرخشی بود عظیم در زندگی فردی اش. پیر با وارس محمد ریمو همه روز ه نزدیک تر میشود و با وصف آنکه وی را در امور بازرگانی مدد و یاری میرساند، در کار های عقیده و باور، به ویژه تعلیم و آموزش مذهبی نیز یاری و یاورش میگردد. وقتی که کار کرد هایش در زمینه جدی تر میشوند، وارس وی را من حیث کمادیا/ کامریای یکی از جماعت خانه ها، به نام **" جماعت خانه پاسانی"،** توظیف میکند. چون جماعت خانه یاد شده مشنری ای نداشت که مسؤلیت تبلیغ و ترویج امور مذهبی را به پیش ببرد، مشنری سبز علی من حیث شخص نو آغاز مسؤلیت یاد شده را بدوش میگیرد. مادامی حضرت امام سلطان محمد شاه ، برای بار دوم ، ماه اپریل سال **1905م،** از جماعت خانه یاد شده
دیدن به عمل آورد، به پیر گفت : **" باید به مثل و مانند جماعت گوادر زندگی کنی".** پیر سبز علی در سال **1907م،** من حیث مکی جماعت خانه **" پسانی"،** تعیین و توظیف شد. پیر با وصف آنکه همه کار کرد های بازرگانی وارس را به پیش می برد، و الی سال **1912م،** جماعت را من حیث مکی مورد خدمت قرار میداد، وارس محمد وی را من حیث نماینده ویژه خود در همه امور روزوار تعیین و توظیف کرد، در همان سال وی را من حیث مکی جماعت خانه **" اومادا"،** تعیین نمود که در حقیقت مرحله ی سوم تغییرات در زندگی شخصی و فردی پیر تلقی می شد و وی را به یک شخص با مسؤلیت و منظم در همه امور روزوار جماعت، در امور بازرگانی، در خدمت گزاری برای جماعت و یک مشنری و سخنور متعهد، روزگار تبدیل ساخت.
جنگ دوم جهانی**(1914-1919م)،** به گونه خیلی ها نا مناسبی فرآیند بازرگانی کشور هندوستان را مانند سایر کشور های جهان برای مدت زمان خیلی ها دراز به زلزله در آورد. بسا از مواد بازرگانی پیر سبز علی در قطار واگون های کشور انگلستان در نیمه راه توقف نمودند. در همان روز ها، وزیر رحیم بصریه (1885- 1927م)، پیر را آگاه ساخت تا در برابر آرزوی نیک خواهانه امام وقت، حضرت امام سلطان محمد شاه ، به سفر منطقه چنج آب**(پنجاب)،** و مناطق مرزی شمال شرقی کشور، به سفر خویش آغازگر شود. در اثنا بود که پیر سبز علی در مورد نحوه شکست و تشویش بازرگانی خود، هیچ چیزی را به امام زمان نگفت، و رهسپار محیط و منطقه ای شد که امام هدایت داده بود. پیر همه دار و ندار خود را که در میان قطار های انگلیسی به گونه ای توقف کرده بود، به توکل خدا گذاشت و به رسالت خویش در راستای تحقق و تطبیق هدایت مرشد خویش ، آستان کراچی را به قصد آستان کویته ، ترک نمود. بدون در نظر داشت شرایط دشوار و مناطق دشوار گذر، مشنری دیگری **(الواعظه)،** فاطمه منوط به خانواده غلام وابسته به علاقه **" گوجران والا"،** نیز مشنری سبز علی را در راستای تبلیغ و ترویج عقیده و باور باطنی، نیز همراهی میکرد.
حضرت امام سلطان محمد شاه برای یک سفر ***27*** روزه، دهم اپریل سال **1920م،** وارد شهر کراچی شدند. در 29 ام، اپریل سال **1920م،** مکی عمومی عقیدتی ، آقای رحمت الله فرزند لطف علی**، (1914-1928م)** ، هنگام تشریف آوری حضرت امام این چنین فرمودند: **" حضرتا، باید خدمت شما به عرض رسانم، اینکه حضور عینی و عملی مشنری پیر سبز علی، مفاد زیادی را به جماعت و ما، به ارمغان آورده است".** اما از شنیدن این چنین حرف خیلی ها مسرور شدند و اظهار فرمودند که **: " من ، از همه این مسایل آگاهی دقیق دارم، و ایشان نه تنها اینکه در آستان کراچی خدمات شایانی را به سر رسانیده اند، بلکه کار های طاقت فرسایی را در آستان بمبئ، کتی وار و ماکران ، نیز به سر رسانیده اند. "** در همان زمان بود که ، پیر سبز علی حضرت امام سلطان محمد شاه را به خانه شان مهمان نمودند، و امام در همان اثنا به مشنری گفت:
" شما کار خیلی ها طاقت فرسا را انجام میدهید، شما در منطقه کارادار زندگی میکنید، تبلیغ میکنید و دانش معنوی و روحانی به اذهان جماعت و مردمان منطقه میدهید، از این سبب لازم دانسته میشود که شما باید به منطقه گاردن نیز بروید و برای جماعت آنجا نیز تلبیغ نمائید، من برای شما برکات بیشتری را میدهیم. **خانه آبادان.** بعد آن امام دست شان را بر دوش پیر سبز علی گذاشته، تبریکات خود را برایش تقدیم کرد و در ضمن وی را با دعا و برکات خود، بیشتر از پیش متبرک ساخت. کارمندان اداری، مکی ها و همه دست اندرکاران جماعت خانه ها، لقب **" بلبل سند"،** را به مشنری سبز علی تفویض نموده بودند. مزید بر آن امام الوقت فرمودند: من، شما را بار مجدد مورد تقدیر و تمجید قرار داده، و بجای آنکه لقب **" بلبل سند "،** را کمایی کنید، من شما را لقب **" طوطی باغ بهشت"،** میدهم . پیر سبز علی در شهر کراچی قرار داشت و همه فعالیت های خود را در آنجا متمرکز ساخته بود، و در همه فعالیت های امور اجتماعی و جماعتی سهم فعال داشت. هفتم مارس، **1923،** امام سلطان محمد شاه سخاوتمندان منظور فرمودند تا به جماعت بدخشان**(نماینده های فرستاده شده جماعت**

بدخشان)، در منطق **" پونا"**، دیدار دهند، و پیر سبز علی نیز در این دیدار حضور داشتند. در همان اثنا امام، به ایشان فرمودند: **" من، خیلی مسرور خواهم شد اگر شما برای سفر به آسیای میانه ، آمادگی تان را هر چه زود تر بگیرید"** . موصوف با اشاره سر به زمین من حیث نماد ادای احترام و منظوری فرمایش امام، لبیک گفتند. امام فرمودند: **" شما آمادگی تان را به منطقه یاد شده بگیرید و من شما به جماعت معرفی میکنم و در ضمن آن جماعت نیز را با فرمانم از طریق شما مورد نوازش قرار خواهم داد. " پیر سبز علی** ، از سفر دراز مدت خویش که حدود هشت ماه و پنج روز را در بر گرفت، به تاریخ دوازدهم دسامبر سال **1923م**، دوباره به آستان کراچی برگشت نمود. **پیر سبز علی** با صمیمیت خیلی ها عالی از طرف رهبری جماعتی در ایستگاه قطار**(ریل)**، کراچی مورد پذیرایی با شکوهی قرار گرفت. **پیر سبز علی**، به تاریخ بیست و نهم ماه دسامبر **1923م**، به آستان بمبئی رسید. در همان وقت بود که امام سلطان محمد شاه نیز، از سفر اروپایی اش ، روز یک شنبه ، سیزدهم جنوری **سال 1924م**، برگشت، و پیر سبز علی گزارش مکمل سفر دراز مدت خویش را حضور امام تقدیم نمود. امام پیر سبز علی را مورد ستایش و تمجید بی پایان قرار داد و موصوف را به تاریخ بیست و نهم جنوری سال **1924م**، با لقب عالیجاه، مفتخر ساخت و در ضمن مدال طلا را نیز به پیر تفویض نمود.

مادامی که حضرت امام سلطان محمد شاه از سفر اروپایی شان در سال **1923م**، وارد هندوستان شدند، در مدت زمان اقامت شان در هند پیر سبز علی را نزد خود خواستند و برایش وظیفه سپردند تا به سفر خویش به سوی آسیای میانه ، آمادگی دقیق و کامل بگیرند. امام در محضر همگان اظهار کرد، در میان شما یک تن باید به بدخشان برد، و روی خود را بطرف پیر سبز علی کرد، و فرمود: **" آیا شما آماده هستید تا به این سفر آغاز گر شوید؟" پیر سبز علی میگوید: " من ، نوکر شما هستم و هر آنچه را که شما هدایت می فرمائید، مطابق آن و متناسب به قوت و نیروی بشری خویش، به آن اقدام بی چون و چرا خواهم نمود"** امام افسر و یا محافظ شخصی اش را خواست و برایش هدایت داد تا گواهی نامه **" جوازنامه "**، ای را برای پیر تدارک نماید. و لی افسر مذکور نتوانست آن را به گونه فوری تهیه و تدارک کند. بعد از سپری شدن چند روز امام، از پیر پرسید : **"چه زمانی به سفر خویش آغاز خواهی کرد؟"** پیر گفت که، چون به مناطق فرامرزی میروم، لذا ایجاب اسناد و مدارک دقیقی را خواهد کرد. امام بار ثانی مأمور را خواست و برایش گفت که هر چه زود تر باید اسناد را تهیه کند. افسر گفت ، آقا پیر از سفر خود در هراس است. برای روز فردا، مادامی که امام پیر را مورد پرسش قرار داد که اگر برای سفر خویش آماده است، پیر اظهار آمادگی نمود و لی گفت که مأموری که برای تهیه و تدارک اسناد توظیف شده بود، هنوز به دریاف اسناد مورد نیاز کامگار نه شده است. پیر سبز علی ، فرمان امام را که به زبان دری ارشاد شده بود و در آن جماعت بدخشان مورد خطاب قرار داده شده بود، به تاریخ پنجم اپریل سال **1923م**، بدست آورد. پیر سبز علی در زمینه می نویسید: **" من از هدایت امام خیلی ها خورسند شدم و همواره باب مسرت بر رخم باز می شد. این پیام آنقدر در میان مردم پخش شده بود که حتی من حیث عنوان روزنامه ها بکار برده میشد. حتی اگر چند تن باهم در همآیشی قرار میگرفتند، سخن از سفر من بود. من از دوستان خویش می شنیدم که همه مناطق آسیای میانه کاملن کوهستانی و دشوار گذر است. مصؤنیت نیز قابل تشویش است . مزید برآن برایم گفته می شد که هیچ کسی در آنجا به زبان های هندی و اردو، سخنی هم بر زبان نمی رانند و باید به زبان دری و سایر زبان های پامیری سخن زده شود. من با وصف هزاران گونه دشواری، به این اندیشه شدم که ولو این سفر به قیمت جانم هم تمام شود، به آن اقدام خواهم نمود زیرا، باید حرف امام را بر زمین نزنم و هم بر عقیده و ایمان خود در برابر آئین وکیش اسماعیلی ثابت قدم باقی بمانم. با شنیدن این همه حرف ها به ویژه موضوع زبان، خیلی ها به تشویش و اظطراب قرار گرفتم."**

پیر **سبز علی،** می نویسید : **" من، از وظیفه ای که برایم سپرده شده بود، خیلی ها مسرور بودم و در انتظار آن به گونه ای بودم که شاید یک روز برایم مانند سال سپری می شد. مسئله در میان مردم عامه نیز انتشار پیدا کرد. همواره در مورد چالش های ناهمگون، از قبیل محیط جدید، زبان های تازه، فرهنگ و تهذیب دیگر، راه و رسم و مراسم تشریفات عقیدتی و اجتماعی جداگانه ، و غیره. همواره با افراد و اشخاص ناهمگون در تماس می شدم و در مورد هر موضوع و مسئله از ایشان می پرسیدم تا بتوانم یک تصور درستی را از اوضاع و احوال آسیای میانه بدست بیاورم و خودم را با آن در مطابقت جدی و دقیق قرار دهم."** امام پیر را دوباره می خواهد و از وی می پرسد هنوز هم اگر تشویشی در دل داری برایم بگو، پیر اظهار نمود که هیچ چیزی را در ذهن خود به گونه منفی جای نمیدهم. بعد امام اظهار فرمودند که شما باید بدانید که **پیر صدرالدین** و **پیر شمس** را من توظیف نمودم و آنها در کارزار خویش کامگار بودند زیرا به هر جایی که رفتند و سفر نمودند، فقط نام من و هدایت من بر زبان شان بود و از این سبب همواره کامگار و پیروز بودند و هم شما باید از سفر پیر ناصر خسرو بیاموزید که چگونه در سفر طولانی تاریخی و عقیدتی خویش موفق شد و در فرجام با پذیرش هر گونه چالش های فردی، عقیدتی، سیاسی، اجتماعی و مالی ،خویشتن را به آستان امام زمان برساند و بعد ها چسان مصدر خدمات شایان تاریخی برای جماعت خراسان زمین و امام گردید. امام پیر سبز علی با فرمان خویش نواز کرد و برایش گفت: **" امروز من**

بسوی اروپا میروم و شما بسوی دیگری که آسیای میانه است" . پیر سبز علی و همراهانش به تاریخ هفتم اپریل، سال **1923م،** دهلی را به قصد سفر آسیای میانه ، با هم سفرانش ، رمضان علی، غلام علی،سید مراد علی بدخشانی که اغلبن من حیث محافظ امام در داخل ماشین امام سفر میکرد،ملا قربان و پنج تن بدخشانی دیگر، ترک نمودند. **پیر سبز علی** و همراهانش به هر جایی که رسیدند جماعت را با دانش و فهم شان مستفید می ساختند، و با تبلیغات شان جماعت را بسوی وحدت و یکپارچگی، دعوت می نمودند که تا هنوز خاطرات کاری و عقیدتی شان در ذهن، افکار و اندیشه های کافه جماعتی که با ایشان و همراهانش شانس ملاقات و دید و وادید را پیدا نموده بودند، با مصؤنیت عام و تام حفظ نموده اند.
پیر سبز علی، با همسفرانش به آستان پشاور رسیدند و برای اینکه در پشاور مصؤن بوده باشند، امام سلطان محمد شاه نامه ای را عنوانی کمشنرنظامی آن ولا برای دسته مسافرین تفویض نموده بود تا باشد آنها از هرگونه گزند و آسیب در امان باشند. در ضمن امام برای پیر سبز علی مشوره داده بود تا نحوه لباسی را که امام استفاده می نماید باید به تن کند و هم دستار سر را نیز مانند اما م به سر کند تا باشد مورد ادای احترام من حیث نماینده با صلاحیت امام مورد پذیرش قرار گیرد. مادامی که هیأت داخل شهر پشاور شد، شرایط در آنجا تا حدی درست به نظر نمی رسید، زیرا یک تن از باشندگان منطقه پشاور طی حمله ناگهانی بانوی یک تن از اروپائیان مقیم پشاور را به قتل رسانده بود و دوشیزه جوانش را نیز اختطاف کرده بود. در این زمان مادامی که پیر به نزد کمیشنر رفت، دربان اجازه ورود را برای پیر نداد. **پیر سبز علی** تنها نامه فرستاده امام را در اختیار دربان گذاشت و خود دوباره به مقر خود برگشت. مادامی که کمیشنر نامه را مطالعه نمود پریشان شد و از دربان خواست تا شخص ای که نامه را آورده باید هر چه زود تر نزد کمیشنر منطقه حضور یابد. برای فردا، وقتی که پیر بار مجدد وارد مقر زندگانی کمیشنر شد، دربان به طور خیلی ها عجولانه موصوف را اجازه ورود داد و بعد آن که با کمیشنر دیدار کرد، کمیشنر از پیر خیلی ها عذر خواهی کرد و برایش گفت که ، بعد از این تا زمانی که در این جا مهمان هستید، هر زمانی که خواستید مرا ببینید، بدون اجازه همگان میتوانید داخل شوید. **پیر سبز علی** به همین سان به مناطق مختلف چترال، گلگت، هونزا، کریم آباد و سایر مناطقی که نام از یاد رفته اند، دیدن کرد و هم همه مکی های منطقه را به شمول شخصیت های سیاسی و اجتماعی منطقه، از قبیل مهتر چترال را نیز ملاقات نموده و به سفر خویش ادامه دادند. همگان بخاطر نامه های امام و هدایتی که به کارکنان و شخصیت های مختلف ارسال نموده بود، هیأت را به نحو خیلی ها مورد پذیرایی قرار دادند. پیر در مورد آستان چترال سخن میگوید و اظهار میکند که اکثر مردمانی را که در چترال دیدم، **بدخشانی ها بودند،** و آنها سعی می نمودند تا از طریق کشمیر و دره بروغیل واخان به هندوستان رفته و بعد آن بخاطر ادای حج به مکه معظمه روانه شوند. در ضمن بسا از مردمان بدخشان در این منطقه آمده مصروف بازرگانی ها بودند و همواره روپیه کابلی را خود داشتند و از چترال مواد مختلف از قبیل، چای، البسه باب، نمک ، گوگرد و غیره نیازمندی های شان را بدست آورده و به بدخشان رهسپار می شدند.
پیر سبز علی، و هیأت معیتی شان بعد از آنکه همه مناطق علاقه جات شمال پاکستان را درنوردیدند، جهت دیدار با جماعت اسماعیلی ترکستان – سینکیانگ چین، میل داشتند وارد منطقه شوند. افسر سرحدی بعد از مطالعه اسناد و مدارک دست داشته شان ایشان را اجازه ورود به داخل خاک چین دادند. آنها روز شنبه ، چهارم آگست **1923م،** وارد ترکستان شدند. واضح است که کاروان شان از طریق دره ها و کوهسار های خیلی شامخ پامیر، داخل ترکستان شدند. مادامی که پیر با همراهان شان به منطقه مزدحم اسماعیلی نشین رسیدند، میخواستند به نشست ها و مجالس معمولی شان ادامه دهند، اما جماعت بخاطر علاقه مندی وافر به شنیدن هدایت و فرمان امام زمان، از پیر خواستند تا در قدم نخست فرمان را باید یشنوانند و بعد میتوانیم روی سایر مسایل بحث و سخن رانی کنیم. پیر فرمان را بیرون را مهیا ساختند، جماعت هر کدام شان به نوبه خود فرمان مبارک را مورد زیارت و بوسیدن قرار دادند و برخی ها اشکریزان شدند و احساس سعادت و مسرت برای شان رخ داد. در این جا میل دارم خواننده را به سایر مطالب ای که آنقدر در دگر گونی عقیدتی جماعت آسیای میانه نقشی نداشته و تنها داستان گونه منطقه به منطقه از سفر تعریف و توصیف شده نام افراد و اشخاص بسیاری گرته شده که با آنها ملاقات صورت گرفته است، ابا ورزم و تنها به این اکتفا کنم که پیر الی مناطق ترکستا، قاشغر، قوقند، سریقول، خارق و غیره مناطق سفر نموده و بعد آن رهسپار هندوستان میشود و گزارش را حضور امام تقدیم میکند و از طرف امام زمان مدال طلا برایش تفویض میشود. آنچه که همواره از این سفر سخن ها به میان می آمد و برایش اهمیت خیلی هیاد قایل شده بودند، در واقعیت امر آنچه که باید صورت میگرفت، و برای جماعت مفید واقع می شو نظام جدید عقیدتی به میان می آمد تا جماعت بسوی ترقی و تعالی حرکت کند، هرگز به میان نه آمد و به امید به میان آمدن آن در اینده ها !!

نظریات و بینش فکری ایوانف و برتلس پیرامون حیات پربار ناصر خسرو، و اسماعیلیسم !! : با وصف آنکه فرآیند پژوهش پیرامون کیش و آئین اسماعیلیسم، بعد از فروپاشی شوروی سوسیالستی اسبق، تا حد زیادی به نقطه شامخ خود رسیده است، با آنهم شخصیت های معروف و سر شناس عرصه تحقیق در راستای اندیشه های کیش اسماعیلی،

ایوانف و برتلس تا هنوز هم من حیث کار شناسان نخستین ، بنیادین و ماندگار آئین اسماعیلیسم که مکتب فکری عقلانی و عقیدتی است، در حافظه تاریخ ، نویسنده ها و پژوهشگران زمان معاصر ، باقی خواهند ماند. باید گفت که حضور سیاسی و دنیای انقطاب شده ایدیولوژیک جهانی که آنها در آن حیات بسر می بردند، معه نا هنجاری ها و دشواری های سیاسی، اجتماعی و عقیدتی آن زمان ، بازهم مصدر خدمات و کار کرد های شایسته تاریخی ، اکادمیک گردیده ولی تحقیق و پژوهش آنها در عرصه شناخت هر چه بیشتر و ژرفتر اسماعیلیسم ، و اسلام شناسی که بنیاد مستحکم را برای پژوهشگران نسل های بعد تر ، به شمول محققان مدرن تشکیل دهنده است، هنوز هم به نحو شایسته و بایسته مورد تقدیر و تکریم قرار نگرفته است.

در این برگه مساعی فراوان بخرج داده خواهد شد ، نظریان و اندیشه های هر دو پژوهشگر را که زیر اثر بینش و ایدیولوژی حاکم سیاسی آن وقت پیرامون ناصر خسرو و اسماعیلیسم به نگارش گرفته شده است ، مورد قضاوت و آسیب شناسی نقادانه و داوری صادقانه اکادمیک و دانش پژوهانه، قرار خواهیم داد. عنوان مشابه متنی هر دو شخصیت، ایوانف و برتلس،، زیر عنوان " ناصر خسرو ، و اسماعیلیسم" بازتاب دهنده نمونه های فکری و بینش مستقلانه شان را نشان دهنده است. هر دو شخصیت به مثابه شخصیت های متعهد و مستقل پژوهشی و اکادمیک، نتایج و فرآورد کار کرد های شان رابه گونه مذاکره، مفاهمه، گفتمان، و همدیگر فهمانه، که در نتیجه داشتن فهم گسترده از از ارزش های والای انسانی، و زمان مشحون از بینش و تصور ایدیولوژیک، فشار های وارده ساختار سیاسی و زمینه ها و امکانات دست داشته به میان آمده بود، ترتیبو تنظیم نموده اند. می خواهم کار شناسانه و اکادمیک اظهار عقیده و ابراز نظر کنم که خوانش و تحلیل پژوهشی مقایسی آثار و آفریده های هر دو دانشمند، که زمینه های خیلی وسیع و گسترده اسماعیلیسم شناسی را برای علاقه مندان، پیروان و باورمندان راه و اندیشه های ناصر خسرو، مساعد ساخته است، در حقیقت فرآیندعمیق و ژرف بازنگری، بازخوانی و باز آفرینی فکری جدید را در راستای نقش ناصر خسرو در معرفی و شناسایی بینش اسماعیلیسم مساعد ساخته و تصور ساختگرایانه، اصولی و کثرت گرایانه و تعدد پسندانه آئین اسماعیلیسم را نیز به گونه خیلی ژرف، به معرفی می گیرد.

بدون در نظر داشت ادعاها، گفتمان ها و بحث های افراد و شخصیت های متعدد که در بسا جا ها بازتاب داده شده اند، نگارش موجود در واقعیت امر تعبیر، تحلیل و تفسیر غیر جانبدارانه متون و سیاق نگارشی، (ایوانف 1948م)، و (برتلس 1959م)، خواهد بود . در این برگه مناسبات، اختلافات، افتراقات و همگونی های متون فکری و نگارشی هردو دانشمند و کار شناس را مورد تحلیل و تجزیه قرار داده و ساختار سیاق ، محتوا و بینش فکری شیوه های کار برد واژه های زبانی، و ادبیات فکری غیر حزبی ، مؤلفه ها و موضوعات اصلی و بنیادی، پدیده های اصلی و فرعی و دیدگاه ها و جهان بینی و جهان شناسی اساسی آنها را ، فارغ از هر گونه بینش جانبدارانه، به شمول شیرازه های ساختاری ایدیولوژیک و ایدیولوژیک سازی ، تصور گرایانه، میتودولوژی و کج نگاری و کج اندیشی، تشابهات، افتراقات، مشترکات و ناهنگونی ها، میان این دو نویسنده معروف ، سر شناس و متعهد را پیرامون معرفی شخصیت ناصر خسرو و پژوهش پیرامون آئین و کیش اسماعیلیسم را مورد بررسی و گفتمان اکادمیک قرار خواهیم داد.

بر تلس و ایوانف، هردو به گونه اکادمیک و شایسته سالارانه، روی مواریث ماندگار ادبی و عقلانی ناصر خسرو و حضور اسماعیلیسم من حیث آئین و کیش عقلانی در میحط ادبیات تاریخی آسیای مرکزی ، کار کرده و شایسته خواهد بود اگر آثار و آفریده های این دو دانشمند از یک طرف مورد مرور و باز اندیشی جدید قرار گیرند و با زبانهای متداول محیط و منطقه بازتاب داده شوند، و از جانبی هم باید آثار و آفریده های ادبی آنها جز نصاب آموزشی دانش آموزان دوره های مختلف آموزش مذهبی و عقیدتی، به تدریس و تعلیم گرفته شوند. انگیزه نگارش موجود را نوشته دو مقالت نشر شده توسط دو تن از کار شناسان و پژوهشگران جوان تاجیکستان پیرامون مطالعات اسماعیلی در آسیای مرکزی تشکیل می دهد. این دو پژوهشگر جوان که گرفتاری و مصروفیت سازنده و متداوم پژوهشگران دوره شوروی سابق و دانشمندان کشور های باختر زمین را در نوشته های شان خیلی ها برازنده و قابل ستایش و تمجید دانسته اند و مورد تعریف و توصیف بدون دغدغه قرار داده اند. انگیزه دیگری که باعث گردیده تا به نگارش این اثر اقدام کنم، نوشته ها و پژوهش های جداگانه دانشمندان ایوانف و برتلس است، تا بتوانیم نظریات و داشته های بیشتر، سودمند تر، و ارزشمند تری را در زمینه مطالعات و پژوهش های عرصه اسماعیلیسم، به ویژه بعد از اضمحلال شوروی سابق در منطقه و به میان آمدن جمهوریت های جداگانه و مستقل، آفرینش فضای جدید تحقیقی وپژوهشی در روسیه امروز و جمهوریت های جدیداً جدا شده و یا به اصطلاح دیگران به استقلال رسیده به میان آمده است، تشکیل می دهد. قابل یاد آوری است که متود جدید نگارشی و پژوهشی پیرامون فراز و فرود تاریخ اسماعیلیان در دوره های ناهمگون، در این اواخر در شیرازه علمی و اکادمیک انستیتوی مطالعات اسماعیلی لندن ، انگلستان، به میان آمده است. انستیتوی یاد شده کار کرد های علمی خود را در سال 2002م، در آسیای مرکزی به ویژه در تاجیکستان، قرغزستان، و ترکمنستان، آغاز کرد. این انستیتوی پیرامون کار کرد های اکادمیک دانشمندان روس تبار و سایر تبار ها و اقوام

آسیای مرکزی در دوره شوروی سابق و بعد آن، و هم کار برد و استفاده از دست نویس ها و سرمایه های موجود نسخ خطی ای که در میان مردمان این مرز وبوم وجود دارد، نیز فعالیت ها و کار آموزی ها دارد. از این سبب مصروف نگهداری دانشمندان برون مرزی، و داخلی و مراکز دست داشته در آسیای میانه جهت تحقیقات و پژوهش پیرامون باور های تاریخی اسماعیلیان و هم شناخت بهتر و ژرفتر تهذیب و فرهنگ کهنبار و کثرت گرای مردمان این سرزمین، یکی از کار های نیک و شیوه نو آوری در زمینه به حساب میرود. در این نگارش در قدم نخست باید پیرامون زندگی و کار کرد های دو دانشمند و پژوهشگر روس تبار که هر دوی شان از جمله افراد بومی سن پترزبورگ بودند، که زمانی به نام های لیننگراد و ستالینگراد نیز مسما بود، یکی از جمله سفیدپوستان و دیگری هم از سرخپوستان که هرگز همدیگر شان را در زندگی ندیده اند، نه شناخته اند ، نه هم سخن و یا هم کلام هم نه شده اند و هردو زیر سایه پرده های آهنین فرهنگ و تهذیب جنگ سرد حیات بسر می بردند. از دیدگاه تاریخی، اسماعیلیان آسیای مرکزی همواره دارای فرهنگ عقیدتی و باورهای کثرت گرایی بوده اند و در میان شان شخصیت های خیلی نامداری به میان آمده اند که باعث استحکام روابط نه تنها میان اسماعیلیان شده اند، بلکه اسباب همایش های بزرگ علمی و عقیدتی را در میان سایر باورمندان و ابسته به سایر مکاتب فکری و مسلمانان همجوار شان به آفرینش نشسته اند و در میان شان روابط حسنه به حدی رسیده است که دیگر شاخه و دسته های باوری برای شان دیگر مطرح نبوده و در شیرازه اخلاقیات عقیدتی اسلامی و اسماعیلی در زیست باهمی قرار گرفته اند. گسترش اسلام در محیط پهنا ور و دشوارگذر آسیای میانه باعث به میان آمدن تعدد گرایی و کثرت گرایی در میان همه باورمندان گردیده و از جانبی هم باعث معرفی کثرت فرهنگی در راستای پذیرش و معرفی دین مبین اسلام گردیده است. مزید برآن برخی از مکاتب نیرومند صوفیسیم نیز در میان این مردمان باورمند شایع گردیده است که می توان از، نقش بندیه، قادریه، یسویه، باطنیه، قلندریه، و غیره که هر کدام شان دارای چشم انداز تاریخی و فرهنگی وعرفانی خودی هستند، یاد آور شد. مزید بر آن، روال تاریخی، فرهنگ های نامتجانس، فتوحات و اشغالات متعدد، جنگ ها و گرفتاری های دیگر، از یک طرف باعث ایجاد درد سر به اسماعیلیان بوده و از جانبی هم باعث غنامندی فرهنگی، زبانی، سنّتی و عقیدتی در میان پیروان گردیده است. با وصف آنکه هم در میان جماعت اصول و شیوه های ارزشمند کارهای مذهبی شان به گونه ای که بوده است باقی مانده و هم در راستای معرفی نظریات و بینش های کثرت گرا و سلم نواز، نقش بنیادی را به بازی نشسته اند. با وصف این همه گیر و دارها، باز هم اسماعیلیان آسیای میانه مانند سایر هم کیشان شان در نقاط مختلف دنیا به نام های مناسب و غیر مناسب، از قبیل: شیعه ها، شیه های علی، رافضی ها، باطنیه، تعلیمیه، اهل حق، پیروان راه راست، پنج تنی ها، پنج پیره ها،علی پرستان ، سبعیه، قرمطی ها، غالیان، چراغداران و غیره یاد شده‌اند. در مورد آسیای میانه، شخصیت های فراوانی نوشته و نگارش های خیلی ها ژوهشگرانه، تاریخی و مؤثر دارند که می توان من حیث ذخایر گران سنگ عقیدتی و فرهنگی این جماعت به حساب آورد. در میان این همگان دو تن از شخصیت های فراموش‌ناشدنی شوروی سابق، ایوانف و برتلس کسانی هستند که باید من حیث سردمداران و آغازگران نگارش برگه های عقیدتی اسماعیلیان به حساب آیند که همه پژوهش‌های بعدی مدیون کارکردهای ماندگاراین شخصیت ها باید باشند. با وصف پیش رفت های چشم گیر دوره شوروی سابق و بعد فروپاشی اتحاد شوروی سوسیالستی، ایوانف و برتلس هنوز هم من حیث آغازگران آغازگر در این زمینه‌ها و در سایر ستون‌ها و مجالس، برای همیش و بااعتبار باقی مانده و نقش خویش را برای همیشه حفظ خواهند نمود. شاید تا حدی هم به میان آمدن دبیرستان‌های ایدیولوژیک، انقطاب‌های سیاسی، پراگندگی‌های سیاسی و فرهنگی، فشارهای زبانی و فرهنگی و به میان آمدن فرآیند فضای زشت جنگ سرد، بر نگار و بینش نویسنده‌ها نیز اثر گذاشت و برای آنها آنقدر فضای نویسندگی را مساعد نساخت تا آزادانه و بدون سانسور، داشته‌های شان را با امانت‌داری با خواننده‌های شان در میان بگذارند. ایوانف و برتلس، هر دوی شان به گونه مشترک سعی ورزیدند تا ساختار فکری شان را در مورد ناصرخسرو با در نظرداشت زبان کاربردی شان بازتاب‌دهنده تا از یک طرف سرچشمه‌ای باشد برای آنهایی که در مورد ابعاد ناهمگون شخصیت عقیدتی و فرهنگی او در تکاپو هستند. هر دو نویسنده در کارکردهای پژوهشی شان سعی نموده‌اند تا در مورد ناصر بر بنیاد مذاکرات، سخنرانی و گفتمان شان بینش سازندگی اسماعیلیسم را که ناصرخسرو در سردمداری تبلیغ و ترویج آن قرار داشت، بازتاب دهند و هم‌کاستی‌ها، رسایی‌ها و نارسایی‌های آن زمان را در راستای فهم حقیقت و حقانیت عقیدتی، به بازتاب گیرند. وقتی که به متون و سیاق کاری و آثار این هردو دانشمند نظر اندازیم، و به زبان بازتابی شان با در نظرداشت ارزش های مروج در آن زمان ، بذل توجه نمائیم، دیده می‌شوند که هر دو سعی ورزیده‌اند تا بهترین وغنی‌ترین مواد پژوهشی را در اختیار خواننده قرار دهند تا من‌حیث منبع و سرچشمه لایزال در راستای معرفی اسماعیلیم من‌حیث فلسفه حقیقت و حقانیت و باورهای دینی، در آینده‌ها بکار برده شود. ایوانف ولادمیر الکسیویچ ،۱۹٤۸م.: ولادمیرالکسیویچ ایوانف، در نتیجه نگارش‌ها و پژوهش‌های خویش در هر ساحه و به ویژه اسماعیلیسم، در میان کارشناسان خاوری و باختری، از شهرت خیلی‌ها مناسبی و قابل‌وصف برخوردار است. بر اساس منابع دست‌داشته ایوانف در سال ۱۸۸٦م.، به دنیا آمده و در سال ۱۹۷۰م.، با دنیای فانی را در ایران وداع کرد. موصوف در سال

۱۹۰۷م.، از دبستان فارغ گردید و بعد آن شامل دانشکده شرق‌شناسی دانشگاه "پترز بورگ"، گردید. بعد از پیروزی انقلاب بلشویکی، در سال ۱۹۱۷م.، من‌حیث یک روسی سفیدپوست به ایران پناه‌گزین شد. در آنجا از تابعیت و شهروندی انگلیس برخوردار گردید و این زمینه‌ای را در اختیارش گذاشت تا به هند برتانوی رهسپار گردد، جایی که قیادت مرکز اسماعیلیان نزاری قرار داشت. ایوانف درهندوستان با اکثر اسماعیلیان رابطه پیدا کرد و بعدها در دربار حضرت آقا سلطان محمد شاه، آقاخان سوم راه یافت. ایوانف در آنجا با همکاری دوستان اسماعیلی خود، در سال ۱۹٤۸ م.، "انجمن اسماعیلی"، را بنیان گذاشت. مقصد این انجمن، آنگونه که در دیباچه آن بازتاب یافته بود، عبارت بود از بررسی و نگارش آزاد و انتقادآمیز و معیاری در مورد طرز فکر و بینش اسماعیلیسم بدون هیچگونه دخالت سیاسی، پروپاگند بی‌معنی و گفتارها و بازتاب‌های ضد و نقیضی که هرگز به درد جماعت و سایر انسان‌های محیط پیرامون مان، نخواهد خورد. نکات اساسی آن انجمن قرار زیر بودند:

- پژوهش آزاد و انتقادی روی همه مسایل مربوط به بینش اسماعیلیسم
- ابا ورزیدن از هر گونه تبلیغات و پروپاگندهای مذهبی و سیاسی
- ابا ورزیدن از بازتاب وانعکاس مکتب فکری جداگانه و خاص
- پذیرش کارکردهای شایسته سالارانه و خدمت‌گزاری به دنیای اسماعیلیسم
- تبادل نظریات و ایده‌های سالم (ایوانف، ناصرخسرو، ص. ۱)

از طریق این انجمن، ایوانف توانست تعداد زیادی از نوشته‌ها، آثار و آفریده‌هایش را وقف بینش و تصور اسماعیلیسم نزاری سازد. فرهاد دفتری، ایوانف را یک خاورشناس معروف، خادم بزرگ مدرنیتی، و اسماعیلیسم معاصر یاد می‌نماید. "(دفتری)، "ایوانف"، یاد داشت‌های زیست‌نامه‌گونه، پژوهش‌های خاورشناسی، مجلد ۸، شماره ۲، ۱۹۷۲، صص، ۲٤۲-۲٤۱) " باید مشکور کارکردهای ایوانف باشیم زیرا در نتیجه آن همه زحمات وی امروز دارای سطح معین دانش و فهم آن مسایلی، مانند ماهیت و تکامل انکشافی و جهان بینی اسماعیلیسم هستیم که در دهه‌های گذشته چندان قابل دسترس نبود. باید اظهار کرد اینکه، این از برکت پژوهش ایوانف است که امروز دیگر اسماعیلیان از گزند نظریات غیرمسؤلانه بی‌جا در امان مانده‌اند و دیگر من‌حیث حشاشیون که توسط "همر پرگستال ۱۸٥٦-۱۷۷٤م."، به نگارش گرفته بود، به قضاوت های خالی از مفهوم و عاری از حقیقت قرار نمی‌گیرند. (دفتری، عابد، ص.، ۲٤٤.)

ایوانف ولادمیر الکساندرویچ: ایوانف شخصیتی است که زیر سایه این تخلص در اقلیم شوروی سابق و دنیای باختر و حتی خاور، شناخته شده است. پیرامون شخصیت و نحوه زیست او نگارش های سه گانه و ناهمگون وجود دارند. موصوف در سال *1886م*، در امپراتوری روسیه به دنیا آمده و در سال *1970م*، در ایران کنونی دیده از جهان بست. وی در سال *1907م*، از دبیرستان فارغ شده و داخل انستیتوت زبانهای شرقی وابسته به دانشگاه سن پترزبورگ گردید. موصوف بعد از انقلاب بلشویک ها در سال *1917م*، من حیث روستبار سفید پوست به کشور ایران پناهگزین شد. و در همان وقت در این کشور شهروندی انگلستان را کمایی کردو این موضوع زمینه را به وی مساعد ساخت تا از طریقی به آستان ممبئ کشور هندوستان برسد که در آنجا شامل مرکز حلقه جمعیت اسماعیلیان شاخه نزاری که حیثیت مرکز قیادت و رهبری آنها را به سرکردگی حضرت سرکار سلطان محمد شاه را داشت، به ادامه زندگی خود آغاز گر شد. ایوانف در آنجا (ممبئ)، در نتیجه همکاری برخی از افراد و اشخاص، دوستان و علاقهمندان عرصه فرهنگ و ادبیات عقیدتی اسماعیلیان به بر بنیاد هدایت حضرت امام سلطان محمد شاه، در سال 1946م، انجمن اسماعیلان را بنیانگذاری کرد که مسؤلیت و رسالت انجمن یاد شده بر اساس محتوای آئین نامه اش، مسایل زیر را در برداشت:

- مطالعه و پژوهش مستقلانه و آزاد همه مسایل مربوط و وابسته به آئین اسماعیلیسم.
- عدم کار برد هرگونه تبلیغات مذهبی- سیاسی، و یا هم مسایل متضاد و ناهمگون و جنجال بر انگیز.
- ابا ورزیدن از هر گونه تحقیر و توهین نظریات دیگران به ویژه مکاتب فکری بیرون از شاخه اسماعیلیسم.
- کار کرد ها روی اصول شایسته سالاری و خدمتگزاری صادقانه به پروسه و فرآیند پژوهش ها پیرامون بینش و جهان بینی اسماعیلیسم.
- تبادل نظریات مثبت، افکار و بینش بشر دوستانه در شیرازه اصول جامعه اسماعیلی .

ایوانف تعداد بیشمار مقاله ها، جزوه ها و کتب را پیرامون دیدانداز های اسماعیلیسم به ویژه شاخه نزاری را ، به نگارش گرفته بود. دکتور فرهات دفتری ایوانف را " شرق شناس برجسته، بزرگترین خادم اکادمیک پژوهش های اسماعیلی و بنیان گذارفرآیند تحقیق ژرف پیرامون اسماعیلیان شاخه نزاری قلم داد می کند." (صفه 241-244)

سپاس فراوان نثار ایوانف باد که که در نتیجه و بنیاد پژوهش های شخصیت یاد شده پیرامون اسماعیلیان نزاری، هم میتوانیم از تاریخ گذشته آگاهی داشته باشیم و هم فرایندنگارش را بهتر ساخته ایم و هم دیگر زمینه انتساب و کار برد واژه " حشاشین" ، که توسط " هامر پورگتال 17774-1856م"، قضاوت بی بنیاد را به میان آورد یاد نمی شود و هویت تاریخ عقلانی این جمعیت بزرگ مسلمان با گذشت زمان و روزوار، بهتر و ، واضح تر می شود. داکتر فرهاد دفتری بار مجدد پیرامون ویژگی های شخصیت فردی و اکادمیک دانشمند عرصه اسماعیلیسم، ایوانف سخن نیکو گفته و اظهار می کند که : " ایوانف هر گز نه شرایط کاری اکادمیک داشت و نه هم مقام کار کرد های اکادمیک و نهم آرزوی آن را ، و شخصی بوده است که هیچگاهی در تکاپوی مقام و منزلت خود ساخته نبوده و هم از افتخارات ساخته و بافته و تصنعی هم بیزار بوده است." دقیق است که ایوانف از کار کرد های اکادمیک و علمی خود و هم از نحوه زندگی در هندوستان راضی نبوده است و علت آن نیز واضح است به ویژه برای آنانی که درتاریخ اسماعیلیان مطالعه و پژوهش گسترده دارند. ایوانف بعد ها شاهد آزادی هندوستان بوده و می بیند که چسان کشور بزرگ مانند هندوستان بر بنیاد خط فکری و عقیدتی، به دو بخش تقسیم می شود. در سال های 1960م، ایوانف به شاه ایران مراجعه نموده و از شاه ایران بار مجدد تقاضای اقامت می کند، که در فرجام در آنجا مقیم می شود و فرجامین مراحل زندگی خود را در فقر، غربت، بیچارگی و مشحون از درد سر، سپری کرده و در فقر جان داد.
با وصف آنکه همه مکاتب فکری اسماعیلیسم چه در گذشته و تا حدی امروز نیز از دانش و فهم ایوانف استفاده اعظمی و درخور ستایش نموده اند، به شمول برتلس، دانشمند دیگر عرصه پژوهش های اسماعیلی. اما تاکنون تا حدی هیچ کسی هنوز به آثار، نگارش ها، مقالات ، کتب و داشته های نگارشی موصوف دسترسی قابل ملاحظه ندارند، و حتی گفته میتوانیم که اثری از آنها در میان همه اسماعیلیان جهان و به ویژه اسماعیلیان آسیای مرکزی وجود ندارد. از لابلای سخنان برخی از دانشمندان اسماعیلی و حتی برون از آن هویداست ، با وصف خدمات ماندگار و فراموش ناشدنی این دوشخصیت سرشناس نه تنها عرصه تحقیقات اسماعیلیسم، بلکه دنیا اسلام، درمیان اسماعیلیان هندوستان و برای کافه جامعه اسماعیلی، آنگونه که لازم بوده است نه قیادت اسماعیلی در هندوستان و نه هم جماعت هندوستان بخاطر حضور ناهمگونی های زبانی ، فرهنگی، تباری و سلیقه ای، ایوانف و همه فعالیت های بی بدیل او را مورد تقدیر و تکریم قرار نداده و ناگذیر به برگشت به ایران می شود و در آنجا در آستان و دربار شاه ایران چند صباح دیگری را در فقر، غربت، به ویژه فقر ذهنی و فرهنگی سپری نموده و در فرجام جان خود را به جانان می سپارد.
"پرسشی که مطرح می شود این است ، آیا این چنین با نصیرالدین طوسی واقع نه شد؟ و در شرایط کنونی نیز در میان جماعت اسماعیلی هنوز هم شخصیت های با فهم و با ادراک خلاف خواست و آرزوی امام زمان و نیازمندی های جماعت، به ویژه جماعت آسیای میانه مورد تقدیر و تکریم قرار نمی گیرند و باید همواره زیر اثر مشوره های دیگران، با نام مشاورین، دانشمندان، کار شناسان مکلف هستندکار کنند، حرف نزنند، انتقاد نکنند، پیش نروند، ارتقا نکنند و ساکت باشند تا صادق و شایسته پنداشته شوند، و این موضوع آنگونه که در گذشته ها قابل تشویش بوده است اکنون نیز باید بود." (نگارنده)
حتی بسا از کار شناسان آسیای میانه در زمان هستی نظام اتحاد شوروی سابق، مانند عرب زاده، بزرگزاده، شاه خمارف، نیازف، نذری اف، و غیره از داشته های فکری ایوانف و برتلس کمتر چیزی را در اختیار دارند. حتی دادد خدایف، نیز مبنی بر بینش ایدیولوژیک خود، ایوانف را به نقر گرفته و اظهار نظر منفی نموده است. و علت برخورد سطحی و خلاف روحیه اکادمیک در برابر ایوانف شاید فقدان صحلاحیت و اختیار، و شایستگی زبان انگلیسی در میان کار شناسان تجیک تبار بوده و هم عدم دسترسی به مسایل که در نتیجه سانسور از دیدانداز ها پنهان شده باشند، و دیگر حیثیت منابع معتبر را از دست داده اند که در فراورد حضور فرآیند خیلی ها داغ شرایط جنگ سرد که بازار جنگ زبانی، سیاسی و لفظی خیلی ها گرم داشت، به میان آمده است.
برتلس اندری ایفگینویچ : باید اعتراف کرد که معلومات در مورد اندری برتلس، خیلی ها کم و محدود است ، به ویژه در شیوه ها و پالیسی های نگارشی کشور های باختر، از موصوف کمترین یاد آوری صورت گرفته و هنوز هم صورت می گیرد. اندری برتلس فرزند یکی از بهترین شخصیت های عرصه شرق شناسی روسیه، افگین ادواردویچ برتلس است که هم عصر و زمان ایوانف به شمار می رود. پدر اندری بر خلاف ایوانف تصمیم گرفت در روسیه باق بماند و با حاکمیت و نظام سیاسی بلشویک ها، یاری و همکاری داشته باشد. ا ندری خود در سال *1926م*، چهل سال بعد از ایوانف، در آستان لیننگراد دیده به جهان کشوده و در سال *1949م*، از انستیتوت شرق شناسی مسکو از تیزس دکتوری خود ، در رشته علوم فلولوژی (علم ادبیات و فلسفه شناسی)، زیر عنوان " ناصر خسرو و اسماعیلیسم" ، در سال 1958م، دفاع نمود و آن را به پایه اکمال رساند. اندری در واقعیت امر در قطار نخست شرق شناسان دوره شوروی سابق بود که دارای سابقه و پس منظر خیلی ها ژرف در راستای شرق شناسی زمان امپراتوری روسیه تزاری و شرق شناسی باختر داشت. برتلس ، مزید بر آن دارای صلاحیت و ظرفیت پژوهشی در راستای شرق شناسی جدیددوران شوروی سوسیالستی بود که انکشاف و ارتقای این فرایند در نتیجه کار

برد و مطالعه آثار پژوهشگران و دانشمندان سنتی مانند، بارتولد برشت، کراچکافسکا، سیمنوف و غیره، بود. برتلس مانند ایوانف با زبان انگلیس آشنایی خیلی ها خوبی داشت و علاوه برآن با زبان فرانسه، فارسی- دری، و غربی نیز بلدیت بلندی داشت. برتلس مانند ایوانف در دوران جنگ سرد زندگی می کرد و آثار می آفرید. او شاهد ساختار نظام سیاسی سوسیالستی در بدخشان تاجکستان بود.

برتلس نسبت به ایوانف دسترسی بهتری به اسماعیلیان بدخشان تاجکستان و دستنویس های شان داشت. در صورتی که مناسبات ایوانف تنها در شیرازه مناسبات چتن تن رفیق و دوست نزدیک پامیری اش باقی مانده بود. برتلس در فرجام در انستیوی شرق شناسی مسکو بکار گماشته شده (79-1953م) و من حیث پروفیسور همکار دانشگاه ملی تاجکستان(1972-1966م)، کار کرد و سیاحت علمی اتنوگرافی را به نواحی مختلف پامیر در سال(1960 - 1959م)، انجام داد و حتی قیادت آن را نیز بدوش داشت. در مراحل فرجامین دوره شوروی سویالستی، اندری من حیث کار شناس اداره یونسکو در پاریس،(1986-1980م)،کار می کرد و موقف اکادمیک و پژوهش علمی اش را با کار در انستیتوی پژوهشی بین المللی شوروی در شیرازه وزارت فرهنگ،(1987-1995م)، ختم کرد. بر علاوه آن برتلس کار آموزی و باز آموزی خود رابا تنی چند از اسماعیلیان بومی(کار شناسان)، پامیر آغاز کرد و سیاحت علمی خود را در این منطقه از بدخشان کوهستانی تاجیکستان و افغانستان ادامه داد، و حتی سفر علمی خود را الی منطقه جرم بدخشان افغانستان به شمول آرامگاه ناصر خسرو، پیگیری کرد. برتلس برخی از آثار خود را وقف ساختار زندگی اسماعیلیان منطقه پامیر بدخشان کرده بود. داد خدایف دانشمند تاجکستان دوره شوروی سابق در عرصه اسماعیلیسم شناسی، کار و آفریده های علمی برتلس را که زیر نام " ناصر خسرو و اسماعیلیان"، نگاشته شده است، از جمله بهترین کار کرد های علمی اش بحساب آورده و می گوید:

" طرز تفکر اسماعیلیسم را که از تصور و بینش آفرینش خداوند و شناخت ژرف و دقیق آن به شمول تعریف و توصیف علم و حکمت و فلسفه از دیدانداز اسماعیلیان آغاز می گردد، و هم رسیدن به شناخت ژرف معنی و مفهوم شریعت، طریقت، حقیقت، و معرفت و تصور امام شناسی که بینش و جهان بینی فکری و فلسفی آنها را تشکیل دهنده است،فرآیند رسیدن به این همه ها را تنها از طریق دسترسی به آثار و آفریده های برتلس، به ویژه اثر معروف شان " ناصر خسرو اسماعیلیان"، میسر می داند ، زیرا موصوف در این اثر از طریق مطالعه و پژوهش همه آفریده های دست داشته ناصر خسرو سعی ورزیده است تا کلید شناخت بینش و تفکر اسماعیلیسم را من حیث کیش و آئین عقلانی و با سابقه با مقام تاریخی اش در اختیار علاقه مندان، باور مندان و رهروان ناصر خسرو، قرار دهد."

برتلس می گوید که شخصیت واقعی و تاریخی پیر ناصر خسرو، مقام و اعتبار نگارشی اش به شمول سرایش شعر، قصیده و مناجات وابسته به باور های اسماعیلی که درج تاریخ و فرآیند تاریخ نگاری شده است، گویا تا حد زیادی خلاف واقعیت های عینی زندگی اش بوده است. وی می افزاید که حتی پیرامون کار کرد های ناصر خسرو ، از غلو و شیوه عارف منشانه، رومانتیک و تخیل آمیز تعریف و تفسیر صورت گرفته است که نقش برخی از پژوهشگران باختر زمین در آن خیلی ها برازنده است. ایوانف در پژوهش های اکادمیک خود، سعی ورزیده است ، آن همه افسانه نگاری ها و افسانه سازی های شیوه زندگی ناصر خسرو ، تصور و بینش نادرستی که در مورد او بازتاب شده است، همه را واضح، معین، دقیق و و صاف و ستره بازتاب دهد و هم شخصیت و سیمای عینی و واقعی ناصر خسرو را با داشته های فکری و فلسفی اش را به شنونده ها، خواننده ها، پیروان، علاقه مندان و دانش آموزان امروزی ناصر خسرو، به شمول پژوهشپران دنیای خاور و باختر، به تعبیر و تفسیر گیرد. با آنهم، شخصیت ناصر خسرو ، آنگونه که باید باشد، هنوز هم در پژوهش های تکاپو گران اکادمیک شوروی سابق و هم دانشمندان و جستجو گران اروپای خاوری و باختری(شرق و غرب)، اضافه گویی ها، مبالغه و اغراق گویی ها که از جانبی با نحوه زندگی ناصر خسرو همآهنگ نیست و از سویی هم مطابق مکتب فکری عقلانی و فلسفی ناصر نبوده و هرگز نخواهد بود. با آنهم همگی، ایوانف، برتلس و سایر پژوهگران به هر سطح و پیمانه ای که هستند ، بودند و خواهند بود، سعی نموده اند تا شخصیت ناصر خسرو را من حیث سیمای عینی و ، و اقعی زمان خود بازتاب دهند، و لی هنوز در همه آثار و آفریده های آن زمان و امروز نیز جای برای اضافه گویی ها، ابهامات، مشکوکیت ها و پرسش های ناهمگون باقی خواهد بود.

برتلس اندری ایفگینویچ : ناصر خسرو من حیث قله شامخ فرآیند گفتمان اسماعیلیان فاطمی:

اثر ایوانف در مورد ناصر، به ویژهزیست نامه اش، با برخی از دشواری هاو ضد و نقیض گویی هاکه خود ابهام آفرین و دشوار فهم است، رو برو است. اظهار نظر ها پیرامون حیات پر بار ناصر خسرو را میتوان به سه دسته تقسیم بندی کرد:

1.حضور افسانه های شفاهی که در میان اسماعیلیان بدخشان تاجیکستان و افغانستان برای سالیان متمادی قرائتداشته اند ، که از دید ایوانف دلچسپ تر و سود مند تر از زیست نامه واقعی و عینی اش می باشند. اما ایوانف بار مجدد در اثر بازدرست شده اش، در سال 1956م، کار برد و استفاده منابع یاد شده که در بر دارنده اسطورها، افسانه ها، و مبالغه گویی

های مروج در میان پیروانش اسماعیلیان بدخشانات بوده اند، گناه نا بخشودنی دانسته و استفرده از آنها را درست قلم داد نمی کند. موصوف همه گفته ها و سخنان یاد شده شفاهی موجود در میان مردم و توده های عظیم محیطی در راستای معرفی و شناساندن ناصر خسرو را، هرگز مورد قبول و مطمح نظر نمی داند و مشوره می دهد که این اظهار ها و بیانات شفاهی دست داشته در میان مردم پیرامون ناصر خسرو باید هر چه ژرفتر و بهتر از پیش، مورد تحقیق، تکاپو، و پژوهش قرار گیرد.
2.منابع اهل سنت و جماعت است که اکثرأ ناصر خسرو را دهری، ملحد، جادوگر، کافر، منکر دین، و سرچشمه خطر برای دین اسلام و یا هم به گونه مثبت من حیث شیخ سنی، متصوف کار دان و درست کاردانی که تا هنوز درست شناخته نه شده است، بازتاب داده شده است. ایوانف بعد ها خود این منابع و سرچشمه های دست داشته های شفاهی و نگارشی را انعکاس داده و اظهار نموده است که با آنهم این گونه مؤلفه های نگارشی با وصف آنکه دارای دشواری های پذیرشی بوده و بآنکه بعضن مسایل وموضوعات حقیقی به گونه وارونه و غیر عادلانه بازتاب داده شدهاند، هنوز هم دارای اعتبار و اختیار خیلی زیاد و قابل تقدیر و تکریم اند .
3.مرحله سوم، زمانی است که ناصر خسرو در فرآین سیاق نگارشی پژوهشگران باختر و خاور زمین، مانند: گوارد، بلوسیت، سگنون، برون، و هیتی، من حیث سیمای عینی و واقعی، شاعر و سراینده معروف ابیات و ادبیات عرفانی، سیاح چیره دست، دارنده حکمت و فلسفه شرق، حکیم والا مقام شرق، و یکی از نخبگان و بزرگان متفکر و اندیشمند زمان خود ، دانسته شده است. ایوانف نگارنده های و پژوهشگران باختر زمین را مورد انتقاد سالم قرار داده و اظهار می کند،، که آنها ناصر خسرو را نه گونه رومانتیک و تخیل آمیز تصویر برداری می کنند و این موضوع را خیلی ها با اهمیت برای سرزمین ایران جلوه می دهند زیرا ایران در مورد ناصر خسرو با وصف همه کار کرد هایش نا شناخته مانده بود، و تنها بربنیاد چند قصیده و سروده معروفش به شمول سفر نامه اش ناصر را به شناسایی می گرفتند. ایوانف اظهار می کند که باختری ها ناصر خسرو را از یک فرد عادی به یک چهره و سیمای سر شناس ، دانشمند و یکی از نخبگان زمان اش، قرار داده اند. غربی ها ناصر خسرو را ملهم حکمت و فلسفه شرق در میان باورمندان، علاقه مندان و پژوهشگران دسته های ناهمگون، معرفی کرده اند. (ایوانف، صفحه، 3)
ایوانف بر این باور است که ناصر خسرو را باید از طریق محتوای شعری، سیاق نگارش فلسفی ، بینش و طرز تفکر خودی اش شناخت و جایگاه اش را در برگه های تاریخ اسلام و به ویژه اسماعیلیسم، معین کرد. ایوانف حتی مشکوک است که کتاب" شش فصل"، ناصر خسرو که بازتاب دهنده روش و بینش دعوت اسماعیلیسم است، از ناصر خسرو نه بوده و حتی پیرامون " کلام پیر"، و " گهر ریز"، نیز نظر مشابه و همگون دارد. ایوانف کیفیت شعری و ترکیب آنها را نمی پذیرد و اظهار می کند که آنها همه در سطح پائین ساختاری و صنایع شعری قرار دارند و علاوه بر آن اظهار می کند که گویا ناصر خسرو پیرو آئین اسماعیلیسم نیز ، نخواهد باشد. ایوانف با بازتاب این همه سخنان ، پیشتر رفته و با نگارش بیوگرافی ناصر خسرو، ابراز عقیده و باور می کند که چرا ناصر خسرو، خویشتن را مروزی، قبادیانی و بلخی، معرفی می کند و از نام اصلی اش یادی نمی کند.(باید دانست که ناصر خسرو در کدام شرایط زمانی زندگی می کرد؟ با چه کسانی کار می کرد؟ آیا دبیر بود یا کبیر؟ شاعر بود یا فیلسوف؟ از بلخ بود یا از قبادیان؟ سید بود یا سادات، آنگونه که تقی زاده از او یاد می کند؟ دارای چه آئینی ای قبل از تغیر عقیده و باور خود بود؟ شاه بود یا گدا؟ در دربار کار میکرد و یا در درگاه؟ باید این همه شرایط را دانست و بعد می توان پیرامون شخصیت ناصر خسرو، قضاوت کرد و باید گفت که ناصر نیز در کار کرد های عقیدتی، شعری، فلسفی و دینی خود در واقعیت امر، در فرآیند قوی تقیه قرار داشت تا بتواند آرمان و مقدساتیی را که در ذهن خود می پرورید، به پایه اکمال رساند و خوش بختانه که رساند و از این سبب است که ما امروز میتوانیم پیرامون اسماعیلیسم، به ویژه در اسیای میانه، سخن به میان بیاوریم. مترجم)
" ایوانف سعی می کند که ناصر خسرو را به گونه ای معرفی کند که گویا دارای استقرار و استقامت دقیق نیست، از اصلیت پیدایش خود آگاهی ندارد، و با شخصت های عقلانی و فکری اسماعیلی قبل از زمان و در زمان خود ، همتایی کرده نمی تواند، و همه داشته های فکری و فلسفی ناصر خسرو دارای سطح پائین فلسفی بوده در همه جا ها تکراری به میان می آیند و هر گز روی مسایل اصلی و بنیادی فلسفی، مکث نمی کند و از آنها به گونه سطحی می گذرد. ایوانف اظهار می کند که ناصر خسرو را نمیتوان با متبحرین و دانشمندان مانند، ابو حاتم رازی که دارای تبحر و صلاحیت بالا در تیولوژی و الهیات شناسی بود و یا مانند حمید الدین کرمانی دارای بینش فلسفی عالی باشد، و حتی نه هم مانند کارشناس درجه دوم ابو یعقوب سجستانی و یا سکزی و یا سجزی، باشد که بعضن از طرف ناصر خسرو مورد تنقید قرار می گیرد. و حتی از معلم و آموز گار خود، المؤید فی الدین شیرازی که با دیلوماسی دقیق خودی از وی آموخته بود، نیز نمی تواند برابری کند." (ایوانف، صفحه های 10-11) ایوانف ناصر خسرو این گونه تعریف و ستایش می کند: " شخص قوی هیکل، روستایی و دهاتی منش، که این همه ویژگی ها را با خود شامل کار کردها، نگارش ها، تعبیر ها و تفسیر های خود می کند و یک فضای خیلی ها ساده و علایمی

را از خود بجا می گذارد که تمیتوان همه آنها را به سادگی زدود، و ناصر خود همواره زمخت، خام باقی مانده و حتی در راستای بازتاب ساده ترین مسایل عقیدتی و فلسفی در جدال و مبارزه باقی می ماند" (Ibid, P.11)

ناصر در دیدانداز ایوانف" حیثیت شخصیت پیشگام در نگارش و بازتاب مسایل فلسفی در سرزمین فارس نمی باشد، در صورتی که خود شخصیت دیگری را که در این عرصه پیشگام بوده باشد ذکر نمی کند. شیوه کاری و نگارش ناصر خسرو برای ایوانف مطلقن غیر هنرمندانه، مشحون ار تکراری های غیر ضروری، بدون تبارز ایده های جدید، و نو آوری ها، و نبود انعکاز اصلیت ها و فروعات، و تنها ذکر مسایل ، موضوعات، اماکن و مؤلفه های ابتدایی، می باشد. " (همان، صفحه، 11) .

" ایوانف می گوید که، ناصر خسرو در مباحثات و مذاکرات لفظی خود با سایر افراد و یا دارنده گان عقاید و باور مانند عیسیوت و ناصبی ها، داخل گفتمان دقیق و فیلسوفانه نمی شود و تنها بخاطر تبارز نظریات خود، که تنها به خود موصوف دلپذیر هستند انعکاس می دهد. وی می گوید تغیر و تبدیل عقیده و باور های دینی در آن زمان آنقدر دشوار و مشحون از دغدغه نبود و در ضمن ناصر خسرو با دیدن خواب خود میل پیدا می کند تا بسوی قبله برود و یا گویا کسی او را در خواب رهنمون شده است، در صورتی برای ناصر خسرو مانند هر فرد پخته دیگر در آنزمان این حرف واضح بود که بکدام سو باید برود، و یا هم خود شخصی سنی بنیاد گرایی بوده باشد که نیت حج رفتن را داشته است. و در ضمن باید گفت همراز و نیازش در این سفر تنها برادر و خادم اش می باشد و هم در همه این سفر طولانی بدون سفر زاد، این چنین سفر طولانی را سپری می کند و در همه جا و از همه کس دریافت یاری و همکاری می کند، و زمانی که به مصر می رسد بعد آن آئین و کیش آسماعیلیسم را پذیرا می شود. (همان، صفحه، 15)

ایوانف در باب پنجم اثر خود، کار کرد های ناصر خسرو را من حیث مشنری ،داعی و حجت خراسان که در مناطق مازندران، خراسان و بدخشان ایفای وظیفه می کند، مورد قدر دانی قرار داده و پرسش خیلی ها مهم ای را که کنون پاسخ نیافته است، به میان آورده و اظهار می کند که چگونه نوانست شرایط گریز را برای خود به وجود آورد و در فرجام بدون هیچگونه دشواری به ناحیه یمگان بدخشان افغانستان می رسد. چرا یمگان را انتخاب نموده است؟ و تا چه حدی ناصر خسرو مردمان این مناطق را به کیش اسماعیلیسم در آورده است؟ آیا مردمان شغنان، واخان آشکاشم و سایر مناطق مردمان بومی این سر زمین بوده اند و یا اینکه زرفشانی ها، سعذی ها و سایرین که دارای عملکرد مختلط عقیدتی اسلامی و زردشتی بوده اند که " ام الکتاب"، را نیز با خود آورده اند؟ آیا ناصر خسرو شاه یمگان بود و یا اینکه در زندان یمگان قرار داشت؟ چرا آرامگاه اش در یمگان است و محل باقدر و قیمت برای اهل تسنن بوده و ناصر خسرو را من حیث شخصیت اکادمیک دانسته و هر گز شیوه حج اسماعیلیان را نیز نمی پذیرند و او را من حیث یکی از صوفی های معروف اهل بیت رسول می دانند؟ چگونه ناصر راه بسوی قاهره را دریافت و چگونه توانست با آن همه دشواری ها مدیریت کند و چسان توانست این همه آثر و آفریده های گران بها را در محیط تنگ و تاریک یمگان به نگارش گیرد؟ آیا ناصر خسرو امکانات این را داشت تا به همه مناطق بدخشان سفر کند و اقدام به نگارش " سفر نامه شرق"، کند که سر زبان مردمان این مناطق است؟ چگونه و چرا ناصر مورد انزجار، نفرت ، توهین و تحقیر اکثر زمام داران این مناطق شد؟ ایوانف از شخص ناصر خسرو نقل قول کرده و می نگارد: " امیر یمگان او را نمی پذیرفت. ترک ها وی را از خراسان بیرون ساختند. نه امیر خراسان وی را می پذیرفت و نه هم شاه سجستان، یا شهزاده غزنوی تبار. ونه هم امیر منطقه ختن با او میانه خوبی داشت." (اثر ویراستار شده ایوانف، ناصر خسرو و اسماعیلیسم، که ایوانف مراجعه به اثر " فلسفه مشرق" که شاید توسط دانش آموزش " گهرریز"، زیر عنوان سفر ناصر خسرو در بدخشان به نگارش گرفته شده است، مشوره می دهد.)

چرا ناصر خسرو در میان اکثر تاریخ نگاران عرب، به شمول دسته مستعلی، من حیث کار شناس دوره فاطمیان شناخته نه نمی شود ، به سبب اینکه ناصر خسرو خود در بدخشان حیات بسر می برد که اسماعیلیان نزاری فعالیت داشتند و هم تنها به زبان فارسی می نوشت و موضوع هویت خودی را من حیث یک عجم و نه عرب، مورد تقدیر و قدسیت قرار می داد. از این سبب، با مخالفت های بیشتری از جوانب یاد شده ، رو برو می شد. ایوانف می گوید در هیچ یکی از آثار و آفریده های فاطمییان واژه حجت ذکر نه شده است و یا اگر هم حجتانی بوده اند، در قاهره زندگی نموده اند و یا بیرون از آن. ایوانف از این لقب انکار نمی کند و در بسا از منابع اسماعیلی نیز از آن تذکر به عمل آمده است. مثلن در اثر قاضی نعمتن" اساس التأویل"، ایوانف می گوید که او یقین ندارد که این گونه شخصیت ها در قاهره و یا ایالت آن به نام های حجت، داعی و یا داعی الداعات، یاد می شدند و چرا ناصر خسرو، شخصی و فردی که جدیدن به طریقه و کیش اسماعیلی گروید و به زود ترین فرصت شخصیت قابل قدر در دیدانداز رهبران و امامت قرار قرا گرفت و به این چنین منطقه دور افتاده مانند خراسان و یا ویژتن بدخشان، برای انجام این چنین رسالت سترگ، فرستاده می شود. وی می افزاید که ناصر خسرو در آثار همه آن واژه ها و نظام واژه هایی را که ذکر می کند، کمتر در ادبیات اسماعیلی دوره فاطمیان جا داشته و بیشتر در میان اهل سنت و جماعت مروج بوده و ناصر خسرو تنها آنها را به زبان فارسی- دری نگاشته است مانند: زاد، خان، گشایش، سفر نامه، خدمت، فردوس،

جنت، برزخ، دوزخ، و غیره می باشند. ایوانف اثر ناصر خسرو، " وجه دین"، را نمونه مثال گرفته و می گوید که این اثر به سبک و شیوه فاطمی نوشته شده است و حیثیت کتاب آموزشی دعوت را دارد که از زبان عربی ترجمه شده ، و یا بهتر گفته شود از اثر قاضی نعما ن دعائم الاسلام، یا اساس التأویل ، که توسط جعفر بن منصور الیمن نوشته شده ، گرفته شده و دارای اشتباهات و نارسایی های بی شمار بوده و نیازمند ویرایش دوباره است.

اندری برتلس: ناصر خسرو در اوج گفتمان اسماعیلیان فاطمی : اندری برتلس اثرش را یازده سال بعد از ایوانف زیر نام " ناصر خسرو و اسماعیلیان"، نوشت. وی همه داشته های فکری ایوانف را به شمول اثر 258 برگه ای اش در مورد ناصر خسرو و اسماعیلیسم مورد مطالعه و غور قرار داده و بعد مونوگرافش اش را زیر عنوان مشابه نوشت. اثر یاد شده در حقیقت حیثیت پاسخ میتود شناسانه و ایدیولوژی گرایانه در برابر اثر ایوانف ، ناصر خسرو و اسماعیلیسم را دارد. متن یاد شده در سراسر سیاق اش حامل فرآیند تقدیر، تمجید و انتقاد از شخصیت ایوانف می باشد. در این جا سعی خواهیم ورزید تا در قدم نخست ایوانف را از دیدانداز برتلس به معرفی نشینیم و بعد کارکرد ها ، نوشته ها، شخصیت و بینش فلسفی ناصر خسرو را از دیدانداز برتلس به برسی می شینیم. بر تلس در مورد نقش ناصر خسرو من حیث دانشمند در گسترش آئین و کیش اسماعیلیسم ، نه تنها در بدخشان بلکه در سراسر آسیای مرکزی به شمول شرق دور، سخن می گوید. برتلس بر خلاف ایوانف اثرش را پیرامون کارکرد های ناصر خسرو ، زیست نامه و مواریث عقیدتی اش را در 148 صفحه محدود می سازد. موصوف قبل از آنکه در مورد زیست نامه ناصر خسرو سخنی به میان آورد، در قدم نخست نظریات، داشته ها و بینش اسماعیلیان آسیای میانه به شمول برداشت های شان را آغاز می کند. وی در مورد تاریخ عقیدتی، سیاسی و اجتماعی مردمان آسیای میانه سخن می گوید و بعد روش و مردانگی مردمان سرزمین آسیای میانه به تعریف و توصیف می نشیند و بعد اضافه می کند، باوصف آنکه دین اسلام را مردمان این مناطق جغرافیای سیاسی پذیرفتند، اما داشته های فرهنگی، زبان، ادبیات و تهذیب ماندگار خراسان زمین را هنوز نگهداشته اند و از آن در احیای باور های مذهبی شان، استفاده معقول و درست می کنند. وی در ضمن پیرامون ماهیت فرهنگ کثرت گرای مردمان این سرزمین که راه ابریشم حیثیت کریدور رشد و انکشاف آن را داشته است، به ستایش می نشیند. برتلس در مورد فراز و فرود تاریخ و کارکرد های اسماعیلیان آسیای میانه در سده های گذشته حرف هایی را به میان می آورد و دوشواری هایی را که این مردمان در شیرازه عقیدتی و باور های مذهبی شان متحمل شده اند، بر ملا می سازد.

برتلس اعتراف می کند که بسا از کار های علمی، پژوهشی و تاریخی که پیرامون اسماعیلیان آسیای میانه آفریده شده اند، مدیون کارکرد ها و زحمات فراوان ایوانف می باشند. در ضمن روابط نزدیک کاری و پژوهشی ایوانف را با سایر شخصیت های محیط اکادمیک مردمان آسیای میانه می ستاید و بعد به گونه فوری برخی از مسایل را پیرامون کاستی های کاری و پژوهشی اش را آغاز گر می شود، و اظهار می کند همه نوشته هایش از مناسبات با افراد محیط پیرامونش ، یعنی اسماعیلیان آسیای مرکزی، دوستان، مشاورین ، همکاران و یاران متأثر است.

باید گفت که در مورد شخصیت و مناسبات فردی و اکادمیک برتلس آنقدر که لازم باشد معلومات و شناسایی‌ها در اختیار نیست، چه در کشورهای شرق و چه دنیای غرب. اندری فرزند یکی از معروف‌ترین شرق‌شناسان روسی، افگینی ادواروویچ برتلس می‌باشد که از جمله معاصران ایوانف بود و بر خلاف ایوانف تصمیم گرفت در روسیه باقی ماند و با نظام و حکومت بلشویک‌ها به همکاری آغازگر شد. اندری خود در سال ۱۹۲۶م.، چهل سال بعد از ایوانف در آستان لیننگراد به دنیا آمد. در سال ۱۹۴۹م.، از انستیتوت خاورشناسی آستان لیننگراد از پایان نامه خویش من‌حیث کاندیدعلوم فلولوژی که پیرامون "ناصرخسرو و اسماعیلیسم"، گزارش شده بود، در سال ۱۹۴۸م.، دفاع نمود. برتلس در واقعیت امر مربوط به نسل نخستین خاورشناسان شوروی سابق به حساب می‌رود. مزید بر آن دارای حس قوی پویایی در راستای ادبیات جهان و خاورشناسی غربی و ادبیات اشرافیت اروپایی دست خیلی‌ها بالایی داشت. مزید بر آن در همکاری با شخصیت‌های فرهنگی و خاورشناس، بارتولد و کرچکافسکی، برتلس، سیمنوف، و دیگران سنّت خاورشناسی دوره شوروی را به وجه احسن انکشاف دادند. برتلس مانند ایوانف، زبان‌های انگلیسی و فرانسوی را خوب می‌دانست، تکلم می‌کرد، می‌نوشت و خوب می‌خواند. مزید بر آن به زبان‌های عربی و فارسی- دری نیز گفتمان مناسب داشتند. ایوانف و برتلس در حقیت در زمان جنگ سرد بسر می‌بردند. وی شاهد ساختار اداری‌ئ سیستم شوروی در جمهوری تاجیکستان بود. علاوه بر آن از شیوه‌های کاری شوروی در تاجکستان که به گونه نمایشی بخاطر بازتاب نمونه‌ای این منطق من‌حیث جمهوری سوسیالستی از راه رشد غیرسرمایه‌داری تنظیم و ترتیب گردیده بود، رنج می‌برد و میل داشت همه امور را باید مطابق واقعیت‌های عینی آن جوامع به مشاهده می‌نشست. (مایر. و. اسلام و کلونیالیسم در آسیای میانه، دیداندازغرب‌نگری در آسیای میانه، روتلیج، ۲۰۰۲م.). برتلس و ایوانف هر دو به گونه خیلی‌ها ساده به دست نویس‌ها و آثار دست‌نویس‌شده در بدخشان دسترسی قابل ملاحظه‌ای داشتند. ایوانف تنها از طریق چند تن از دوستان خود رابطه را با بدخشانی‌ها برقرار نمود، اما برتلس بعد از فراغت و اکمال پایان‌نامه آموزشی-

اش، در انستیتوت خاورشناسی مسکو توظیف گردید، و در آن محیط در میان سال‌های ۱۹۷۹ - ۱۹۵۳م.،من حیث پروفیسور همکار در دانشگاه دولتی تاجیکستان، در خلال سال‌های ۱۹۷۲-۱۹٦٦م.، ایفای وظیفه می‌کرد و سیاحت‌های علمی تبارشناسی را به مناطق پامیرزمین در سال‌های ۱۹٦۰- ۱۹۵۹م.، سازماندهی می‌کرد و هم من‌حیث کارشناس و برنامه‌ریز اداره یونسکو در شهر پاریس در خلال سال‌های ۱۹۸٦- ۱۹۸۰م.، ایفای وظیفه نموده است. برتلس در ساحات مختلف دیگر نیز با اداره و حاکمیت شوروی سابق همکاری داشته و مناطق بدخشان افغانستان، به ویژه ولسوالی جرم بدخشان نیز، سفر نموده و از آرامگاه ناصرخسرو نیز دیدن نموده است. ایوانف درهمه نوشته‌های خویش تلاش ورزیده است تا ناصرخسرو را به گونه دقیق مورد مطالعه قرار دهد و بعد آن مقام و شخصیت معنوی و علمی و فلسفی او را در میان اسماعیلیان و سایر انسان‌هایی که در میان شان حیات بسر می‌برند، معرفی کند و هم درحقیقت سعی می ورزید تا از نوآوری‌ها، نظریات و بینش عقلانی ناصرخسرو و هم آثر و آفریده‌هایش که باعث تنویر ذهنیت نه تنها اسماعیلیان بلکه سایر باورمندان و پژوهشگران گردیده است، به معرفی گیرد و زندگی و علایق شخصی خود را وقف این‌گونه بررسی‌ها سازد. در ضمن ایوانف اضافه می‌کند، که ناصرخسرو سخت سعی ورزیده است تا از پیشینیان خود کمتر تقلید کند و مسایل مطروحه آنها را رونویسی کند، از فلسفه و منطق شخصی و برداشت‌های تاریخی خویش استفاده نموده و در تنویر اذهان عامه نقش خیلی‌ها بلند تاریخی را به بازی می‌نشیند. حتی ایوانف به این باور است که شاید ناصرخسرو از جمله شخصیت‌های تاریخی است که برای نخستین بار فلسفه‌نگاری و فلسفه‌شناسی را در ذهنیت سایر پژوهشگران معاصران خود، تزریق می‌کند و آنها را بسوی باطنیت و گرایش معنوی مورد تشویق و ترغیب قلمی قرار می‌دهد. ایوانف با ترجمه یکی از قصاید ناصرخسرو از زبان فارسی - دری به زبان انگلیسی و روسی، نشان‌دهنده حاکمیت دقیق وی بر زبان فارسی و افکار فلسفی ناصرخسرو می‌باشد. وی می‌افزاید: "پژوهش‌ها و کاوش‌های فلسفی، علمی و اخلاقی ناصرخسرو، نشان‌دهنده کارکردهای فردی خودی او می‌باشد. وی در همه گفتمان‌ها خیلی‌ها طولانی سخن می‌راند و بحث و فحص می‌نماید. وی به مسایل مطروحه عادی و فارغ از بینش منطقی وقعی نمی‌گذارد و همواره میل دارد خویشتن را با نظریات فلسفی و عقلانی‌اش در ژرفای گفتمان‌ها به مشاهده نشیند. ناصر، همواره پیرامون عقل کل، نفس کل، هیولا، اختیار، جبر، صلاحیت، دانش، بینش و گرایش انسانی و جمع‌گرایانه، سخن گفته و در مورد جبر، اختیار، تقدیر، تدبیر نیز به بحث می‌نشیند. حتی بعضن بدون در نظرداشت فهم دقیق از بینش آفرینش آفریدگار خویش را مورد پرس و پاس قرار می‌دهد و این البته نشان‌دهنده بی‌اعتنایی او نیست، بلکه نشان‌دهنده ژرفای علاقه و دلچسپی‌اش به مسایل مطروحه است. همه نوشته‌ها و آفرینش ادبی، علمی و فلسفی‌اش همواره من‌حیث مواد خیلی‌ها بلند آموزشی به میان آمده و شکل کتب فلسفی را به خود گرفته است." (ایوانف، ص. ۳۳)

ایوانف، در قسمت پنجم اثر خویش در مورد کارکردهای مسیونری "مشنری، مبلّغ"، ناصرخسرو در مناطق مازندران، خراسان، و مناطق مختلف بدخشان، سخن می‌گوید، ناصر پرسش خیلی اهم غیرقابل پاسخ را مطرح می‌سازد که در بسا آثار و آفریده‌های بعدی اسماعیلیان، مانند (اساس‌التأویل، قاضی نعمان نیز مطرح شده است. ایوانف می‌خواهد بپرسد که چرا، با وصف آنهمه حجّتان، داعیان، و مبلّغان، ناصر من‌حیث یک شخصیت جداگانه و بدون اندوخته‌های گذشته از تاریخ و فرآیند کاری شخصیت‌های علمی و اکادمیک اسماعیلی که جدیدن به کیش و آئین اسماعیلی رو آورده است، به سطح خیلی‌ها عالی و کامگاری های بی‌بدیل در مدت زمان کوتاه، دست یازیده است. ایوانف اظهار می‌دارد که ناصرخسرو شاید در شیوه های نگارشی خود، در مسایل ابراز بینش و نظریات خویش از طریق زبان و یا هم اشعار و سروده‌های ناصر به شمول قصاید شان، تا حدی دلتنگ‌کننده باشند و سلاست درستی نداشته باشند ولی تصور و تفکر شان مطابق زمان و مکان بوده و همواره پیرامون فلسفه زندگی، حیات و ممات، دانش و بینش، ازل و ابد و غیره سخن می‌راند و شاید هم تا حدی آنگونه هنری کارین می‌گوید، ناصرخسرو می‌تواند همه کاره باشد ولی باید گفت که ناصر خسرو شخصت و نویسنده خسته‌کننده نیست. به مرور زمان مادامی که برتلس، با نوشته‌ها و آثار مخالفین بینش اسماعیلیسم، از قبیل ابن رزام، "کتابی در ردّ اسماعیلیه"، اثر تبن ندیم، "فهرستی پیرامون تاریخ بغدادی"، ابو معلا، "بنیان‌الادیان، نظام الملک، "سیاست نامه"، شهرستانی، "الفرق‌البین‌الفرق"، و سایرین که بینش و تاریخ و کارکردهای اسماعیلیسم به بینش‌ها و تصورات ممکنه و غیرممکنه بازتاب یافته است، آشنا می‌شود که در آن نام‌های مانند، شعوبیه، مزدکیه، مُغیسم، مُغ پرستان، کافر، الحادیون، ذندیقیه، قرمطیه، و غیره به آنها داده می شود، تصورات خودی‌اش را بر بنیاد حقایق و وقایع و نگارش‌های ضد و نقیض یاد شده انعکاس می‌دهد. وی علاوه بر آن خاورشناسان غربی، مانند، "کاره"، "بلاکت"، "گوارد"، و غیره را بخاطر حمایت شان از نگارش‌های غیرمسئولانه افراد شده و بینش ضد اسماعیلیسم‌بودن شان را به باد ملامتی گرفته و آنها را در قطار شرکای جرم در نوشتارهای ضد اسماعیلی می‌داند.حتی برخی از این خاورشناسان غربی بدون در نظرداشت تحقیق و پژوهش دقیق در زمینه، اسماعیلیسم را منبع اضداد با گرایش اسلامی دانسته و آنرا زاده بینش فرسیان و پارسان دانسته و یک جنبش انقلابی و ضد اصول عقیدتی می‌دانند. برتلس کمی هم پیش‌تر رفته و ایوانف را ملامت می‌کند مبنی بر اینکه وی اسماعیلیسم را یک پدیده ضد عرب، ضد نشنلیسم و

ملت‌گرایی تنگ‌نظریانه ترکیسم و بهتر گفته شود پان‌ترکیسم معرفی می‌کند. ایوانف می‌گوید، اگر خواسته باشیم تا در خدمت اختیار و صلاحیت یزدانی باشیم، در آنصورت باید مانند ناصرخسرو از مقام شامخ و عالی معنویتی که انسان را بار مجدد با اصل پیدایش او ارتباط می‌دهد، برخوردار بود و هر کسی به گونه عادی نمی‌تواند از این چنین جایگاه برخوردار باشد. بلکه باید در شمار و قطار مردمان ویژه از هر نقطه نظر باشد. و آنهایی که دارای حمایت ویژه یزدانی‌بودن در راستای خدمت انسان و کافه بشریت و آنها شخصیت‌ها و دسته مرمانی بودند که به نام "اهل تأئید"، یاد می‌شوند و کسانی هستند که مقام شان از فلاسفه و سایر دانشمندان، شامخ‌تر و بااعتبارتر است. برتلس مسایل ناصر را از طریق سیاق اشعار و قصیده‌اش مورد بررسی قرار داده و می‌گوید که شخصیت وی بالاتر از فلاسفه، دانشمندان، عرفا، افلاطون و سایرین بوده و زمانی خواهد رسید که همچو افراد و اشخاص در برابر آرامگاه ناصر خواهند ایستاد و اشک افشانی خواهند کرد زیرا وی دارای چنین اثر ژرف‌آفرینی در میان همه انسان‌های محیط پیرامون خود می‌باشد. او می‌گوید، این گونه ادعای ناصرخسرو بخاطر این بوده است که وی به خانواده بزرگ تاریخی که حضرت محمد(ص)، در قیادت آن قرار داشت و اهل بیت آن حضرت این همه نیکی و محسنات را ادامه دادند، منسوب است. ناصرخسرو معتقد است و عملن نشان داد که وی در راستای علم و حکمت حرکت می‌کند، و دارای نه تنها دانش است بلکه بالاتر از آن دارای جهان‌بینی و دیدانداز گسترده و بینش عقلانی است که می‌تواند از آن در امر شناخت ذات سبحانه و تعالی از طریق دانش و آموزش معلم صادق، برسد و می‌گوید که چون علم در ذات خود از سوی خداوند و افراد و شخصیت‌ها دارای این علم و دانش به ویژه علم لدنّی، که از سوی خداوند است، دانستن‌اش فرآیندی است که انسان را در راستای قربت به روح عالی و ماندگار یزدانی رهنمون می‌شود. (برتلس، ص.، ۲۲۹). برتلس می‌گوید که، ناصرخسرو دارای علم و حکمت جداگانه بود، و این دانش در نتیجه شناخت روح القدس و روح الیقین، کمایی گردید، در صورتی علم و دانش فلسفی در نتیجه مراجعه به دانش آفرینش به میان می‌آید، در صورتی که با وصف این همه سخن‌ها، هنوز ناصرخسرو در تقسیم‌بندی حکمت‌ها و دانش معمل دچار پریشانی و تکلیف است. او می‌گوید برای وی همه دانش‌ها در حقیقت دارای منبع واحد هستند، و تنها در سطح و نحوه‌های کاربردی شان ناهمگون هستند. برخی‌ها، به ویژه داکتر سرفراز نیازوف کار شناس دانشگاه تورنتوی کانادا، به این باور است که ایوانف در فرآیند پژوهش خویش پیرامون بازتاب نکات اساسی کارکردهای تاریخی و فلسفی ناصرخسرو، ناکام مانده است. وی اضافه می‌کند و هم استدلالش این است که ایوانف آنچه را که هنری کاربن در نوشته‌هایش ناصرخسرو را معرفی نموده است، ایوانف حتی آنها را نیز در نظر نگرفته و اظهار می‌دارد که آثار و آفریده‌های ناصر در یک حلقه بزرگ علاقه‌مندان و خوانندگان در یک دایره بزرگ و قابل تمجید قرار ندارد. برتلس در همه نوشته‌های خویش نه تنها روی داشته‌های فکری، فلسفی و عقیدتی ناصرخسرو اتکا می‌کند، بلکه همه مواریث فرهنگی، ادبی، عقیدتی و فلسفی او را به شمول اصول بنیادین عقیده و باور شیوه‌های کاری و شناخت ژرف امور اجتماعی آن زمان به شمول امور ایدیولوژیک، به گونه عادلانه مکث می‌نماید و خواننده را با ابعاد ناهمگون بینش و تصور ناصرخسرو در راستای عرصه-های مختلف زندگی، آشنا می‌سازد. برتلس روی همه پرسش‌هایی که ایوانف مطرح می‌کند، سخن گفته و داشته‌های فکری‌اش را بازتاب می‌دهد. وی زیست‌نامه ناصرخسرو، حالت و چگونگی وضعیت زندگی، روش و شیوه‌های کاری و شخصی، شیرازه‌های اخلاقی‌ای که ناصر در آن حیات بسر می‌برد، افکار و بینش ناصرخسرو، زبان و ادبیات ناصرخسرو، و طرز تفکر منطقی و عقلانی ناصرخسرو را مورد پویایی دقیق و ژرف قرار داده و در مورد آن از تحلیل و تجزیه خودی استفاده می‌کند. همزمان به آن برتلس در مورد نیاز حتمی انسان به دنیای جسمانی، اصول آموزش و دانش، وحدت شیوه‌های استراتیژیک دانش و بینش، فرآیند دعوت اسماعیلی، من‌حیث آئین‌نامه عقلانی زیست اجتماعی و وسیله پیشرفت، ترقی و تعالی عالم انسانی، سخن‌های فراوانی دارد که هر خواننده و شنونده را با عالمی از تفکرات ژرف عقلانی و عقیدتی همنوا می سازد. در صورتی که ایوانف آنچه را که برتلس در مورد ناصر می‌گوید، به ویژه در مورد بینش ناصرخسرو به اصطلاح برتلس، بینش اقتصاد سیاسی او در راه پیشرفت دنیا بسوی تمدن جدید و مدرن، کمتر مورد بحث و ارزیابی قرار می‌دهد.

برتلس می‌گوید، کمتر کسی را در دنیا می‌توان یافت که مانند ناصرخسرو، قهر، غضب، نگرانی، تشویش و زشت‌گویی را در برابر بی‌عدالتی‌های عقیدتی، اجتماعی و انسانی‌ای که از سوی حاکمان ظالم بر مردم و باورمندان روا داشته است، بازتاب نموده باشد و حتی آنقدر به غضب می‌آید که برخی‌ها را حیوان‌ها، ستوران و غیره یاد می‌کند و می‌فرماید که آنها چگونه روح انسانی را از دست داده‌اند و بسوی تقویه و استحکام روح حیوانی روانه هستند. باید گفت که ایوانف و برتلس، هردوی شان من‌حیث پژوهشگران برون‌مرزی و تا حدی بیگانه با مسایل فرهنگی اسماعیلی و نبود شرایط رفت‌وآمد در میان اسماعیلیان آنگونه که لازم باشد، توانسته‌اند دریچه خیلی‌ها بزرگی را برای علاقه‌مندان و خوانندگان آثار و آفریده های ناصرخسرو به شمول تاریخ و ادبیات اسماعیلیسم، گشوده‌اند و تا امروز کارکردهای شان در میان همگان من‌حیث منابع دست اول شناخته شده‌اند. هر دو دانشمند اعتراف نموده‌اند که کارکردهای پژوهشی شان در مورد ناصرخسرو و اسماعیلیسم من‌حیث سنّت و عقیده عقلانی در آسیای میانه، بکرترین و تاب ترین کارها نبوده بلکه مطابق امکانات دست داشته می‌توانند مسیرکشا باشند. برای پژوهش‌ها

و کارکرد های مؤثر بعدی مطابق به شرایط واقعی زمان و مکان و انکشاف شیرازه پژوهش‌های علمی و تاریخی در میان این جمعیت تاریخی و پربار از دیدگاه دانش و فرهنگ غنامند علمی و تحقیقی. (سرفراز نیازوف، ناصرخسرو، دیروز، امروز و فردا. سایت انستیتوت لندن - انگلستان)

ایوانف در نوشته هایش، یمگان را که ناصر خسرو در آن حیات بسر برده و به کار کرد های پژوهشی و نگارشی مصروف بوده است، بهای کم داده و آنقدر به ستایش نمی نشیند، اما برتلس برخلاف ایوانف مکان کاری ناصر خسرو را به قصر ها و دژها تعبیر و تفسیر نموده و یمگان را به فردوس برین و مکان شاهانه و دبیرانه تشبیه می کند ، آنگونه که قزوینی در داستان کوچک اش در مورد ناصر خسرو یمگان را محل شاهی، دارای باغستان ها، قصر ها، خدمه ها ، نوکران و ناصر خسرو را شاه آن مکان می داند. بدون تردید هدف اش بیشتر مقام معنوی ناصر خسرو باشد که این گونه به ستایش گرفته است، و آثارش را به قصر ها، و بینش و افکارش را به باغستان ها، و پیروان و علاقه مندانش را به خدمه و نوکر و چاکر، تشبیه کرده است. برتلس ناصر خسرو را تنها در شیرازه نگارشی، ساختار شعری، فلسفی و عقیدتی مورد برسی قرار نمی دهد بلکه بیشتر شخصیت اش در سیاق و محتوای نگارشی مخالفین و موافقین مورد بررسی ژرف و بدون دغدغه قرار میدهد و ناصر خسرو را من حیث یک شخصیت کثیر البعاد حماسه آفرین معرفی می کند. برتلس علا رغم ایوانف، تصدیق می کند که ناصر خسرو حجت بود و لی ناصر خسرو به این مقان در مصر نه رسیده بود بلکه بعد آنکه به زادگاهش بلخ برگشت و بعد از کار کرد های خستگی ناپذیر و پیشبرد رسالت دعوت و بلیغ در مناطق بلخ، مازندران، نیشاپور، ختن و سیستان، این مقام عالی را کمایی نموده در در ذهنیت ، بینش و دیدانداز همگان، به ویژه علاقه مندان و شخصیت های فرهنگی و عقیدتی، به یک تصویر سترگ تبدیل شد. و این لقب و عنوان را از طریق نهاد علمی و عقیدتی " دارالعلم"، که من حیث مرکز تبلیغ و ترویج باور های حاکمیت فاطمی و اسماعیلیسم اجرای وظیفه می کرد، کمایی نمود.

برتلس می گوید ،یکی دیگر از نارسایی های نگارشی ایوانف نداشت معلومات کافی پیرامون کار کرد های عقیدتی، تبلیغاتی، سیاسی و دین داعی ها، حجت ها، مشنری ها، ماذونان و مستجبان، زمان فاظمیان و به ویژه دوران پیر ناصر خسرو ، در آسیای مرکزی است. وی می گوید انجام این گونه مسؤلیت و رسالت که دعوا نامیده اند، ناصر خسرو آن را بسر رسانده است، تنها شخصیت هایی از عهده آن بر آمده می توانند که دارای نیروی پشتیبان و حمایتی یزدانی باشند که اکثر آنها را " اهل تأئید"، می نامند. و این ها اشخاصی بوده اند که مقام شان بالاتر و والاتر از دانشمندان ، فلاسفه و تیوریسن ها، است.

برتلس برای ثبوت این ادعا سروده ای را از دیوان ناصر خسرو اقتباس و بعد تفسیر و تشریح می کند که گویا ناصر خسرو در آن اظهار کرده است و می گوید که :" فلاسفه و دانشمندان مانند افلاطون در پیشروی آرامگاه ناصر خشرو اشک خواهند ریخت، و دیگران ادعیه هایی را برای ماندگار بودن روح و روان ناصر خسرو ، نثار خواهند کرد "، او می گوید که ناصر خسرو خود گفته است که دانش و علم، به ویژه علم " لدنی"، و خداداد از سوی آفریدگار عالمیان به برخی ها من محیث موهبت الهی نصیب می شود و تدریس، تطبیق و تکمیل آن توسط اهل تأئید در واقعیت امر برگشت فرجامین و هدفمند بسوی آن روح و روان خداوندی است که انسان من حیث بهترین آفرینش و کافه بشریت در کلیت امر ، از آن برخوردار گردیده است.

برتلس می گوید ناصر خسرو علم و دانش ویژه " روح القدس"، یا " روح الیقین"، را می گستراند و به تعلیم و آموزش می گرفت . در دیدانداز ناصر خسرو گونه های ناهمگون دانش، علم و حکمت، دارای اصول حیثیت واحد هستند اما درجات، کار برد آنها و استفاده گیری ها از آن ها ناهمگون و بوقلمون است. باید گفت که همه دانش ها از یک منبع سرچشمه می گیرند و در خدمت هدف واحد که شناخت تصور آفرینش کائنات و خدمت گزاری به انسان این کره خاکی است، را در بر دارنده است، قرار باید گیرند.

برتلس می گوید که، ناصر خسرو دانش و علم و حکمت را این گونه تعریف و تشریح می کند : علم و فهم حقیقی آن است که اشیا و مؤلفه ها و پدید های مادی و اشیایی و معنوی را با اصلیت و منبع پیدایش آنها را به شناخت واقعی و عقلانی گیرد. و می افزاید که عقل و خرد انسان،" جوهر بسیط"، وسیله است که انسان به وسیله آن مسایل مادی و معنوی را مطابق ظرفیت عقلانی اش به شناخت می نشیند. موجودیت جسم برای حفاظت روح است و نه برای ایجاد دشواری و رنج برای روح. با وصف آن که عقل انسانی بالاتر از همه چیز است اما در فرجام در زیر صلاحیت و اختیار یزدانی است، و آفریدگار بر همه عقول محیط است. عقل و خرد انسانی با وصف داشتن این چنین مقام شامخ، هر گز نخواهد توانست آفریدگار خود را تفسیر، تعبیر و تشریح کند و یا در مورد حضور و عدم حضور اش سخن بر زبان راند. یعنی خداوند فرا فکری و فرا عقلی است. آنها یی که دارندگان علم و فهم و درک بیشتر اند، نزدیکتر و قرین تر به آفریدگار خود هستند.

نتیجه گیری : اثر اندری برتلس در واقعیت امر پیرامون سیاق اثر ایوانف " ناصر خسرو و اسماعیلیسم "، می چرخد و نه اینکه مختص به ناصر خسرو باشد. برتلس در اثرش سعی ورزیده است روی همه پرسش هایی کار کند که ایوانف در اثرش

مطرح نموده است. به شمول زیست نامه ناصر خسرو ، موقعیت و چگونگی حال و احوال، روش ها، شیوه ها ، برخورد ها ، برداشت ها، افکار، جهان بینی و دیدانداز فلسفی، زبان کار بردی، شخصیت فردی و علمی، ماهیت کاری و خدمتگزاری های تاریخی ، علمی ، فلسفی، و مقام و موقف زمانی و تاریخی ناصر خسرو. برتلس پیرامون ضرورت و نیازمندی انسان به زندگی مادی و معنوی، دنیایی، اهمیت وحدت علوم و دانش ها، آموزش متداوم، و سایر مسایل را که شیرازه و نظام آموزشی خلفا و امامان فاطمی را تشکیل دهنده است، توضیح داده و مورد تمجید و تقدیر قرار می دهد. برتلس بر خلاف ایوانف که خیلی ها ساده ، بدون تعمق و ژرفنگری همه داشته های تاریخ فاطمیان را بازتاب دادهاست،، زمان کاری و دعوت خلفای فاطمی و اسماعیلیسم را من حیث جنبش فراگیر عقیدتی و فلسفی مورد تقدیر و تکریم قرار داده و آن را رنسانس آن دوران می نامد.

" برتلس می گوید ایوانف در راستای معرفی ناصر خسرو و دکترین اسماعیلیسم با ناکامی روبرو شده و همه مسایل آنزمان ناصر و شخصیت فردی او را بدون در نظرداشت تحلیل و تجزیه محیط پیرامونی که ناصر خسرو و دکترین اسماعیلیم در آن قرار داشت و بسوی رشد و انکشاف عقلانی ژرف می رفت، به نگارش و پژوهش گرفته است. برتلس می گوید اسماعیلیسم تنها آئین و کیش عقیدتی نیست، بلکه گفتمان سیاسی و ایدیولوژیک در سطح مهارت های جهانی است. و ناصر خسرو تنها دانمشند، سیاح،داعی، شاعر و فیلسوف نیست، بلکه وی چهره و شخصیت سیاسی، فلسفی و عقیدتی جنبش جهانشومل اسماعیلیسم من حیث دکترین انسان سالار و زندگی ساز است. برتلس مانند داکتر الیس هینسبرگر، ناصر خسرو را انسانی می داند که زندگی هدفمندی را سپری نموده و شصخیتی بوده است که بر مبنای مرور گذشته اش، آینده خود را تعیین و در آن دگرگونی های شگرفی را به وجود آورده است. او می گوید که شخصیت ناصر بالاتر و بیشتر و عالی تر از آن است که ایوانف او را ترسیم نموده است. او کسی بوده است که با همه فراز و فرود ابعاد زندگی اش سازش نموده و هرگز تسلیم نه شده است " (دادی خدایف،، عابد، ص، 71)

ابو سعید شاه خمارف: « چراغ روشن» سنت آریایی و اسماعیلی مردمان بدخشان : پیدایش آتش و استفاده از آن توسط مردمان و انسان های اولیه ، آنها را به گونه کامل دگرگون ساخت. امروز انسان ها از آتش در حالات ناهمگون مانند گرم نمودن منازل، روشن کردن اماکن، فرآیند پخت و پز خوراک و سایر مولفه های مورد نیاز استفاده می کنند، که این فرآیند خود باعث بقا و تکامل هستی روزوار مردمان و کافه بشریت در روی زمین گردیده است.

کشف آتش چگونه زندگی انسان را تغییر داد و چه تاثیری بر زندگی انسان گذاشت؟: اگر در زندگی امروز ما آتش وجود نداشته باشد، چه مشکلاتی به وجود می‌آید؟ شواهدی از بر پا شدن آتش در بیش از یک تا یک و نیم میلیون سال پیش در آفریقای جنوبی و حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار سال پیش در اسرائیل وجود دارد اما با توجه به روباز بودن این مناطق ممکن است این آتش ها محصول صاعقه بوده باشند. به این طریق که زمانی صاعقه ای باعث پدید آمدن آتش شده و انسان تا قبل از خاموش شدن آن آتش به وسیله ی یک تکه چوب یا برگ های خشک این آتش را به جای دیگر انتقال داده اند و به همین طریق نگذاشته اند که این آتش خاموش شود. در سال ۲۰۱۲ بقایای آتشی که حدود یک میلیون سال پیش افروخته شده بود پیدا شد. این آتش در غار واندرورک در آفریقای جنوبی توسط گونه ای از انسان ها ساخته شده بود. اما نخستین مدارک از وجود یک نظام پخت و پز غذا که شامل آتش، آتشدان و اجاق شود به حدود ۴۰۰ هزار سال قبل برمی گردد. چرا کشف آتش زندگی انسان را تغییر داد؟ با کشف آتش گروه‌های انسانی در روی کره زمین گسترش بیشتری پیدا کردند، و از مناطق گرم مهاجرت کرده، و به‌سوی سرزمین‌های معتدل و سرد کوچ کردند. آتش انسان را در فرار از سرما و رهائی از اسارت محیط طبیعی یاری داد. روشنائی آتش در شب سلطهٔ انسان را بر مناطق بیشتری سبب شد و حیوانات وحشی و خشن را از اطراف او فراری داد. آتش سبب پختن و هضم بهتر غذا شد. مدتی بعد انسان توانست او را از جائی به‌جای دیگر منتقل کند و از تبعیت مطلق غرایز، یعنی عالم حیوانی، خارج شود و به خودسازی و زایش فرهنگی بیشتری بپردازد. کشف آتش در هریک از این موارد چه تأثیری گذاشت؟

تاثیر کشف آتش در پخت غذا: پختن غذا تاثیر بسزایی در رشد و تکامل انسان داشته است. آتش باعث شد تا مواد غذایی خام را پخته و به راحتی مصرف کنیم. اگر به خاطر غذای پخته نبود، یک فرد معمولی باید روزانه حدود پنج کیلوگرم مواد

خام مصرف می کرد تا کالری لازم برای بقا را جذب کند. این مدت یعنی شش ساعت در روز را صرف جویدن کنیم. همین صرفه جویی در زمان منجر به پیشرفت بشر گردید.

تاثیر کشف آتش در مسکن : سفر از مناطق گرمسیر به مناطق خنک و سرد با پیدایش آتش امکان پذیر شد. انسان از محدودیتی که در آن قرار گرفت رهایی پیدا کرد و توانست مکان‌های بهتری برای زندگی پیدا کند. همچنین با استفاده از آتش، گلی که از خاک بدست می‌آمد محکم و استوار گردید و بشر توانست از این تبدیل برای ساخت خانه و مسکن استفاده کند.

تاثیر کشف آتش در امنیت : رهایی از تاریکی شب، پیدایش وسیله‌ای برای گرم کردن، ساخت وسایل مختلف دفاعی و شکاری با استفاده از آتش همگی باعث افزایش امنیت انسان بدوی گردید.

تاثیر کشف آتش در ساخت و تهیه ابزار و وسایل : آتش در تغییر صورت و کیفیت مواد وسیله‌ای ضروری و اساسی است. تبدیل ساخته‌های گلی به سفالی، زمینه را برای یادگیری صنایع جدیدی که مستلزم استفاده از فلزات بود، آماده کرد. ابتدا به ذوب فلزاتی مانند مس و قلع پرداختند و پس از آن آهن را کشف و آن را به وسیله آتش ذوب کردند. استفاده از فلزات در وسایل و ابزارآلات یکی از بزرگترین تاثیرات آتش بر زندگی بشر از ابتدا تا کنون بوده است.

کشف آتش چگونه زندگی انسان را تغییر داد و چه تاثیری بر زندگی انسان گذاشت؟ : کمی به اطراف خود نگاه کنید. آیا وسیله‌ای مشاهده می‌کنید که آتش در ساخت آن دخیل نباشد؟ انسان بدون آتش نمی‌تواند غذا بخورد، امکان ساخت وسایل مورد نظرش را ندارد، در معرض سرما و انواع بیماری‌ها قرار می‌گیرد، امنیت خود را نسبت به پدیده‌های طبیعی از دست می‌دهد و در یک کلام، انسان بدون آتش قادر به زندگی نخواهد بود.

چگونگی روشن کردن آتش توسط انسان های اولیه : انسان ها برای اینکه این شعله سوزان را از دست ندهند تلاش کردند که خودشان بتوانند آتشی روشن کنند. تا این که به صورت اتفاق فهمیدند که از سابیدن یک چوب به روی چوبِ دیگر و با درست شدن گرما، آتش به وجود می آید و یا اینکه با پیدا کردن سنگ هایی خاص (سنگ چخماخ - چقماق) توانستند با به هم کوبیدن این نوع سنگ ها جرقه تولید کنند و به وسیله برگ های خشک شده ای که جمع کرده بودند، توانستند خودشان آتش درست کنند.

مدت ها بعد انسان به وسیله آتش ذوب و آب کردن فلزات قیمتی را آغاز نمود و یاد گرفت و آموخت و سایر مسایل را ایجاد کرد و همه این فرآیند انکشاف اجتماعی و هستی روزوار فردی، خانوادگی ، اقتصادی و فرهنگی میان انسان ها و کافه بشریت کردید . بعد از چند هزار سال در اثر عوامل ناهمگون عینی و ذهنی در کیش و آئین مهرپرستی ، جدایی به عمل آمد و شاخه ای جدا شده از آن به عنوان آئین زرتشتی رواج گردید و آهسته آهسته انکشاف پیدا کرد که در عصر و زمان حاکمیت ساسانیان از دیدانداز نظری و عملی بصورت یک جهان بینی و ایدیولوژی منظم، مرتب و موزون در آمد و جهت و سیطره شاهنشاهی آن در میان خانواده ها ، حیثیت و مقام و منزلت دولتی و مراسم تشریفات مذهبی را به خود گرفت. در شاخه دولتی آریایی-مهرپرستی و زرتشتی اگر چه از جهات و جوانب بسیاری، از هم متناقض، ناهمگون و متفاوت بودند، لیکن در عین حال در مورد مناسبت به آتش هردو متکی بر همان اصل آغاز و سرچشمه آتش به مثابه تجلی نور خداوند و مقدس ترین جوهری می شمردند و بنیاد اندیشه مذهبی و فلسفی خود را بر این پایه استوار نموده بودند. حالا از بحث روی موضوعات یاد شده از دیدانداز پیدایش و سیر تکامل تاریخی اش، صرف نظر می کنیم و به گونه مشخص با برسی و بیان مهم ترین رسم و مراسم تشریفات آئین مهر پرستی یعنی**« چراغروشن»** می پردازیم. این سنت و مراسم تشریفات مذهبی آریایی های سرزمین بدخشان است که در درازای چندین هزار سال در آن سرزمین مروج و معمول بوده و بعد از انتشار و گسترش مذهب و آئین و کیش اسماعیلی در سده دهم میلادی ، نیز نگهداراری و ادامه پیدا کرده است. شرح ظاهری مراسم **« چراغروشن»** ، اینگونه توضیح میگردد: **« چراغروشن»**، مراسمی است که در شب سوم بعد از مرگ از هر شخص متوفا ، به عنوان **« دعوت پیر شاه ناصر خسرو»** ، برگزار میگردد که در حقیقت دربردارنده سنت و مراسم چند گونه که منطقاً با هم در موافقت و توافق بافت متنی و سیاق قرار گرفته که بدون تردید از هم در تناقض قرار ندارند، مورد اجرا و برگزاری منظم قرار میگیرد.

آنگونه که قبلاً یاد آور شدیم، در منزل شخص متوفا برای سه شبانه روز مراسم ماتم داری است و همسایه ها، خویشاوندان و همتباران ماتم دار روحاً و جسماً و فکراً مورد حمایت همه جانبه قرار میدهند غذا را تهیه و ترتیب نموده به خانه شان می برند و بعد از سه روز طبق سنت های مرسوم جماعت صبحگاهان روز چهارم جهت پاک کاری و تمیز منزل مرده دار را با ذبح یک قطعه خروس ، گویا خانه را پاک و تمیز می کنند و بر اساس هدایت مقام روحانی و یا بر بنیاد فیصله اجتماعی، گوشت خروس نباید خورده شود و مکمل آن را در گوشه ای دور تر از خانه و کاشانه مرده دار برده و زیر خاک می کنند و یا در میدان باز میگذارند تا سایر جانوران نیازمند از آن مستفید شوند. چرا خروس را ذبح می کنند، بر اساس روایت های مرسوم و داستان های موجود در میان جماعت که از گذشتگان باقی مانده ، اظهار شده است، هر آن بیماری که شخص متوفا داشت و بقایای بیماری و یا اثرات اش اگر ساری و سرایت کننده بوده باشد، با دیگران سرایت نکند و یا هم گویا با ذبح و حلال

نمودن خروس در حقیقت همه بیماری های متوفا ، داخل وجود خروس شده و بعد از ذبح آن مکمل از میان برداشته می شود و دیگر اثری از آن در خانه و کاشانه باقی نمی ماند و همه اش از میان برداشته می شود و دیگر در منزل نو رفته باقی نمی ماند و ا زاین سبب گوشت اش را نمی خورند، بلکه به محل دور تر میگذارند تا بدور از همه آسیب های متصور دراینده باشند. لازم به تکرار است که در شرایط کنونی ، با در نظرداشت دگر گونی های ژرف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ، سنت یاد شده به همان گونه پیشینش که در میان مردم رواج داشت، وجود نداشته و همه مسایل اسطوره ای موضوع یاد شده مورد تحلیل و ارزیابی دقیق و ژرف قرار گرفته و دیگر به همان گونه گذشته ، مورد کار برد قرار ندارد. حالا در همه مناطق ، جایی که اسماعیلیان هستی دارند و از سنت و آئین ناصر خسرو پیروی می کنند و به جای ذبح خروس ، گوسفند را حلال می کنند، که بدون تردید این عمل نیز واجب نیست، زیرا مقصد از این گونه کار کرد ها سیری معده خانواده نبوده و مهمانی هم نیست، بلکه ابزار و وسیله گویا تمیز و پاکیزگی منزل متوفا است و در حقیقت یک حرکت اضافی خلاف اصول آئین است و هم یک مصرف اضافی است که خداوند تبارک و تعالی نیز در قرآن عظیم الشأن فرموده است که با اصراف کننده ها دست دوستی را دراز نمی کند و مطلب نهایی اینگونه عملکرد زمانی که هدف اصلی از تمیز کاری و پاکی منزل متوفا باشد، پس بهتر است که همه چیز ساده و عادی باشد و نه هم کمر شکن برای خانواده متوفا، با در نظرداشت شرایط اقتصادی که جماعت در ان حیات بسر می برد.

بعد انجام این کار کرد در منزل شخص متوفا و خانواده ماتم دیده ، پخت و پز غذا امکان پذیر می شود و لی تا آنگاه برای اهل خانواده و مردم محیط پیرامون شان که جهت ابراز تسلیت و غم شریکی و حمایت و تقویت روحی و فکری و روانی حضور می یابند، همسایه ها، دوستان و خویشاوندان غذا پخته می کنند و به منزل می آورند. یعنی ساکنان دهات به سه دسته یا گروپ تقسیم می شوند و با در نظرداشت موقعیت جغرافیایی شان نوبت را مراعات نموده و همه روزه الی ختم روز سوم ، به منزل نو رفته طعام می آورند. همسایه ها و ساکنان دهکده هر کدام شان مطابق امکانات دست داشته و زمینه ها و شرایط اقتصادی موجوده خویش، در تهیه و تدارک آن داخل اقدام می شوند.

بعد از سپری شدن نیمه دوم سال های ۲۰ ، گویا بعد ختم مرحله وارد نمودن اصلاحات توسط مشنری سبز علی، رسم و رواج ذبح خروس ، عوض گردید و خیلی کم تکرار گردید. اگر از دیدانداز تاریخی به این موضوع برخورد داشته باشیم و آن را نیز چون سایر مراسم دیگر مردمی از بقایای سنت مهر پرستی مورد بررسی قرار دهیم، دیده می شود که خروس در آئین مهرپرستی و زرتشتی، به مثابه رساننده پیام و وحی خداوندی به همه عالمیان روی زمین و کافه بشریت ، تعبیر و تفسیر میگردد که همه انسان ها را هنگام صبح برای انجام طاعت و عبادت، نیایش و ستایش خداوند تبارک و تعالی از خواب سنگین و غفلت ، بیدار می نماید. بنا بر این این حیوان خود نیز گویا مقدس به حساب می رود. اما موضوع قربانی کردن خروس ، به سیاوش ارتباط دارد و طوری که مهر شاهی ، در تاریخ بخارا آورده است : **« در نزدیکی قبر سیاوش ، در شهرستان بخارا ، آتش پرستان در روز نوروز ، پیش از دمیدن آفتاب خروس را قربانی میکردند .» (تاریخ بخارا، صفحه ۱۵۸).** ظاهراً در آن دوره هم گوشت خروس قربانی شده را نمی خوردند، زیرا پارسیان کشور هند، همین اکنون هم از خوردن گوشت خروس که سحر گاهان بانگ زند و مردم را از خواب بیدار کند تا برای ستایش خداوند و برای کار های خانوادگی فرا می خواند، امتناع می ورزند.» **(ادبیات مزدیسنا، یشها، جلد دوم، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف، پور داود، بمبئی، ۱۹۲۸، صفحه ۳۷۷)**

پس از انجام این همه کار کرد ها، زمانی که همسایه ها لباس های تن شخص متوفا را به شمول بستری که در آن خواب بوده به شمول سایر مولفه های ضروری اش را مورد شست و شو قرار می دهند و به وقت شام پیش از آنکه خلیفه **« شخصت روحانی همکار پیر»**، مراسم **« چراغروشن»** را آغاز گر شود، لباس های تمیز شده و پاکیزه را در پیشروی خلیفه میگذارند تا ایشان آنها را نظر به ضرورت و لزوم دید خود و حتا بعضن مطابق دیدانداز و نظر اطرافیانش که در مراسم تشریفات چراغروشن حضور عینی و فزیکی دارند، تحویل میدهد. قابل یاد آوری است که خلیفه ها هیچگاهی هر انچه مربوط به شخص متوفا باشد، به خود و خانواده شان لازم نمی بینند و علاوه بر آن بر بنیاد هدایت بزرگان کیش و آئین طریقت اسماعیلی روا نمی دانستند. چون در ذهن مردم و باورمندان آئین اسماعیلی ، پیروان، مریدان و رهروان به اصطلاح محلی« **مرده خوار»** به حساب می رفتند و ایشان مایل نبودند در میان مردم به این نام یاد شوند و اصول طریقه را زیر پا کنند. اکنون این سنت هم در میان مردم و باورمندان دگر گون شده و تغییر یافته است و شخص خلیفه معمولاً یک اندازه لباس تن و کفش پای مرده و شخص متوفا را به صاحب خانه، مرده دار و یا خانواده ماتم دیده سفارش می کند، که البته این موضوع تا حدی در میان مردم و پیروان کمال بی انصافی و خلاف مراسم تشریفات و سنت های های مرسوم دینی و اخلاقی به شمار میرود زیرا این گونه فرد و یا اعضای خانواده ماتم دارد همواره با دیدن و مشاهده مولفه های مربوط به متوفا ، ذهنیت قبلی شان را تازه نگهداشته و گاهی هم از غم و غصه فارغ نخواهند شد و ذهنیت شان مخدوش باقی خواهد ماند. اما در زمینه

برای خلیفه خانواده ها تحفه ای را لازم می بینند که در زبان و اصطلاح محلی **« پا چراغی»** ، یاد می شود که البته با این سنت و مراسم کمتر ارتباط داشته بلکه نماد ادای احترام و اکرام به خلیفه و یا شخص روحانی دیگر است که مراسم را به گونه رسمی و سنتی برگزار می کند.
هنگام شام شب سوم ، مانند دو شب پیشین نخست در بالای آتش دان یا **« دیگ دان خانه»** ، دو دانه چراغ سنتی که با دست از مواد محلی ساخته شده و به زبان محلی **« سیاه چراغ»** یا **« سوته چراغ»** یاد می شود و از نوده های خشک درخت **«هرچه» یا « ارچه »** که با پنبه **« پخته»** پاکیزه پیچانده شده و با روغن زرد نرم و روغنی و چرب ساخته شده و نمناک میگردد تا بهتر و روشن تر بسوزد و روشنی و نور تولید کند، تهیه و تدارک دیده می شود. این سنت در میان مردمان سرزمین پامیر ، از زمانه های قدیم مروج بوده و بدون تردید که یکی از سنت های آریایی در خراسان زمین بوده و از طریق سرزمین ایران کنونی و خراسان تاریخی به میراث مانده که بسیاری ها آن را در نگارش ها و پژوهش های تاریخی و سنتی ، سنت مهر پرستی و زرتشتی هم میدانند. یکی ا زتاریخ نویسات یونان باستان به نام **« تتریون»** در زمینه این چنین نوشته است : « **« فدیه»** ای را که ایرانی ها برای فرشته آذر انجام میدهند، عبارت از چراغیست که از چوب خشک « ارچه» « هرچه» و روغنی را که بر روی آن می پاشند و یا می مالند، ساخته شده است.» **(ادبیات مزدیسنا، یشها، جلد دوم، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف، پور داود، بمبئی، ۱۹۲۸، صفحه ۵۲۳)**
باید تذکر داد که در روز های عید اینگونه چراغ ها به خاطر خوشنودی فرشته آذر و هنگام برگزاری مراسم تشریفات سنتی « چراغروشن»، جهت شادمان سازی فرشته سروش « وحی یزدانی » و فرشته آتش، به اشتعال در می اورند، زیرا محافظت روح انسانی در سه شب اول بعد از مرگ با فرشته سروش است. در صبح صادق بعد ا زمرگ سروش و فروهر» پاکان وایزدان مینوی دیگر به استقبال روح پاک مرده می شتایند و آن روح و روان جاویدانی با مسرا و شادمانی و به گونه خیلی ها سهل و دلبرانه از پل صراط المستقیم میگذرانند.» **(ادبیات مزدیسنا، یشها، جلد دوم، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف، پور داود، بمبئی، ۱۹۲۸، صفحه ۵۲۳)**
چراغ مقدس در همه حالت ها جفت است زیرا خداوند که بالا تر و والا تر ا زفهم و درک وهم و خیال و اندیشه های فکری و ذکری انسان ها است، همه موجودات روی زمین را جفت آفریده است و چراغ نیز به مثابه تجلی نور خداوندی و اسمان و خورشید و مهتاب جفت است که یکی رمز و رموز مرد و دیگری رمز و رموز زن است که در حقیقت امر دو جفت ابدی هستند. ا زاین دو نور آسمانی فرشته آذر به وجود آمده است. اکنون پیش از آنکه به بررسی مستقیم موضوع ، **« چراغ روشن»** به پردازیم، لازم است چند سخن در باره **« چراغدان» یا « مجمر»**، که از وسایل برگزاری مراسم تشریفات مذهبی **« چراغروشن»** است، به گفتمان نشینیم. چراغدان که در داخل آن روغن و فتیله چراغ گذاشته می شود، از سنگ ویژه ای که در میان مردمان محل به نام س سنگ **« سنگلیج»** ، یاد می شود که تراشیده و سیقل شده بوده و دارای ساختار ظاهری و شکل معین موزون می باشد، عبارت است از چراغدان. چهار اطراف چراغدان، هرگونه نقاشی های هندی حکاکی شده و صورت درخت شمشاد، **« هرچه» یا « ارچه»**، نیز ترسم و نقاشی و حکاکی و کندن کاری شده است. بعضاً با آیاتی از قرآنکریم نیز در چهار سو و اطراف آن به گونه خیلی ها زیبا و جلب کننده توجه با دست نویس و خطاطی خط نستعلیق حکاکی شده می باشد که بیشتر باعث اهمیت و بینش تقدس و اهمیت ساختار ظاهری چراغدان و احساس عزتمندی باورمندان و پیروان طریقه اسماعیلی در راستای تحقق برگزاری مراسم تشریفات مذهبی **« چراغروشن»** ، می گردد.
در ناحیه پیشروی چراغدان، فتیله پنج جویه و در ناحیه دستگیره آن صورت پنجه یا انگشتان دست و پنج سوراخ کندن کاری شده است که همانا رمز و راز پنج تن پاک یا پنج نور جاویدان در کیش و آئین اسماعیلی ، که محمد است و علی فاطمه حسن و حسین، پنج نور جاویدان و ماندگار که همواره از آن در آئین مهر پرستی و هم زردشتی ، یاد آور یها صورت گرفته است.» **(برنارد . ب.ب. و برتولد برشت، ترکستان در عهد یورش مغل ها ، ۱۹۶۳م)**
من نویسنده : « شاه خمارف» پیرامون تقدس درخت یاد شده در کتاب خود ، **« پامیر سرزمین آریایی ها»**، سخن گفته ام و افزون بر آن مشاهده می کنم که در دین مبین اسلام ، به این موضوع چگونه برخورد صورت گرفته تا سرچشمه ایده های بینش سنت پیدایش **« چراغروشن»**، را در کیش و آئین اسماعیلی بهتر ، ژرفتر و موزون تر ، مورد بررسی و تفهیم قرار دهیم. در تصور تعبیر و تفسیر اسلام، آتش نماد دوزخ و سوختن و سوزاندن است که در ان انسان گنهکارو عصیانگر به عذاب و عتاب ابدی گرفتار می شود. ولی با آنهم بعضاً در برخی از ایات قرآنکریم از آتش به مثابه نماد معجزات خداوندی یاد شده است. مثلن در سوره طه می خوانیم که :
خدایی که جز او معبودی نیست [و] نامهای نیکو به او اختصاص دارد) ۸(و آیا خبر موسی به تو رسید (۹) هنگامی که آتشی دید پس به خانواده خود گفت درنگ کنید زیرا منآتشی دیدم امید که پاره ای از آن برای شما بیاورم یا در پرتو آتش راه [خود را باز] یابم (۱۰)پس چون بدان رسید ندا داده شد که ای موسی (۱۱)این منم پروردگار تو پایپوش خویش

بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی (۱۲)و من تو را برگزیده ام پس بدانچه وحی می شود گوش فرا ده (۱۳) « طه، سوره ۲۰، آیه های ۸- ۱۲»

همین داستان به گو نه تکرار احسن و با تفصیل، تشریح، تعبیر و تفسیر ژرفتر ، در سوره « ۲۸ القصص، آیه های ۲۹-۳۰» ، نیز آمده است :

[موسی] گفت این [قرار داد] میان من و تو باشد که هر یك از دو مدت را به انجام رسانیدم بر من تعدی[روا] نباشد و خدا بر آنچه می گوییم وکیل است (۲۸) و چون موسی آن مدت را به پایان رسانید و همسرش را [همراه] برد آتشی را از دور در کنار طور مشاهده کرد به خانواده خود گفت [اینجا] بمانید که من آتشی از دور دیدم شاید خبری از آن یا شعله ای آتش برایتان بیاورم باشد که خود را گرم کنید (۲۹)پس چون به آن [آتش] رسید از جانب راست وادی در آن جایگاه مبارك از آن درخت ندا آمد که ای موسی منم من خداوند پروردگار جهانیان (۳۰)

بر بنیاد سیاق آیه های یاد شده قرآن کریم ، میتوان داور یکرد که خداوند هم به موسی و هم به حضرت محمد(ص)، بشارت داده که در کوه طور سینا، درختیست که نام مردم و آتش است که درحقیقت آن درخت منبع و سر چشمه نور ، روشنی و گرمی بنده های من است. این آیه ها می رسانند که ایده های خیلی ها قدیمی و باستانی هند و اروپایی در خصوص ارتباط مستقیم درخت و آتش به دین اسلام نیز وارد گردیده است.

در آیه نور به بهترین وجه سرایش، تعبیر و تفسیر نور و تصور و برداشت از آتش ، صورت گرفته است و بدین سبب اسماعیلیان آن را در همه مراسم تشریفات مذهبی ، اعم از چراغروشن، مراسم فاتحه خوانی و سایر همایش های مذهبی با حرارت و حلاوت ویژه می خوانند و مورد تلاوت قرار دهده و همیشه تعبیر و تفسیرش را سرمشف همه کار کرد های دینی خود قرار داده و میدهند. **(سوره ۲۳ النور، آیه ۳۵)**

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳۵﴾

«خدا نور آسمانها و زمین است مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه ای است آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی افروخته می شود نزدیك است که روغنش هر چند بدان آتشی نرسیده باشد روشنی بخشد روشنی بر روی روشنی است خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می کند و این مثلها را خدا برای مردم می زند و خدا به هر چیزی داناست.»

آنکه درخت مقدس در هستی فرهنگی و معیشتی همه مسلمان ها به شمول اسماعیلیان نقش مهمی را بازی می کند، از آثار و آفریده های پیر شاه ناصر خسرو هم هویدا است. حضرت پیر ناصر خسرو در مورد آرایش و آراستن خوان حضرت امام مستنصر بالله که خود حضور عینی و بالفعل داشته ، به تاریخ ۳۰ رمضان سال ۴۴۰ خورشیدی مطابق هشتم ماه مارس ۱۰۴۹م، خود عیناً در حضور امام قرار داشته و این گونه در زمینه می نگارد: « نحوه آرایش و آراستن خوان را در زیر درختی دیدم چون درخت « ترنج» و همه شاخ و برگ موجوده آن از شکر ساخته و اندر او هزار صورت و تمثال ساخته همه از شکر.» **(جلال الدین رومی، مثنوی معنوی مولوی، دفتر سوم، تهران ، ۱۳۳۹، صفحات ۴۴۴-۴۴۵)**

این عنعنه خیلی ها کهن هنوز در سرزمین ایران، یونان و روم باستان نیز مروج بوده است که بر بنیاد بازیافت های باستان شناسی « ارکیالوژی» نمونه های خیلی ها جالبی از درخت مقدس بدست آمده و در موزه های معروف و مشهور دنیا ، نگهداری می شوند. یعنی ارتباط درخت « مقدس» ، « هرچه» ، « ارچه» ، چراغدان و چراغ اسماعیلیان مناطق کوهستانی پامیر بدخشان افغانستان، تاجیکستان، مناطق شمال پاکستان و ترکستان شرقی، بدخشان ناحیه اویغور- سینکیانگ کشور چین ، هم تصادفی نبوده بلکه ادامه مستقیم و مستدام همه سنت های قدیم و باستانی دنیای آریایی ها است که به گونه کلاسک و باستانی اش نگهداری شده ، حفظ و حراست آن ادامه دارد. قول بر این است که گویی بینش چراغ و چراغدان به مثابه مظهر نور خداوندی توسط فرشته ها به پیامبران در عالم ظاهر تسلیم داده شده که دارای تعبیر و تفسیر معنوی، عرفانی و اخلاقی و اجتماعی بوده ، تا باشد پیامبران بنده های خداوند و امتان رسول را بسوی نور و روشنایی معنوی رهنمایی کنند. به این معنا حکیم ابوالقاسم فردوسی ، سخن گفته و اظهار می دارد که از زبان پیامبران سخن گفته است:

یکی مجمری آتش ةورد باز
بگفت از بهشت آفریدم فراز

البته حالا چراغ را نه به شکل مهر پرستی یعنی بینش پنجگانه ، بلکه از یک فتیله یکنواخت حدود سه متر با هم تافته و بافته و بعد قطع شده درست، تهیه و تدارک می بینند. خلیفه من حیث همکار روحانی پیر ، فتیله تازه بافته شده را با خواندن متن« چراغنامه» به نحو ویژه تاب داده سه مرتبه قطع می کنند تا کوتاه تر شود و مطابق نیازمندی چراغدان تهیه و ترتیب گردد.

با زمرحله دوم و حتا سوم هم همان کار را تکرار می کنند و بعد با مقراض قطع می کنند. در اثنای انجام این عمل متن قسمت های مربوطه **« چراغنامه»** را با آواز بلند و رسا می خوانند تا فضای روحانی، معنوی و عرفانی در میان باورمندان حاضر ، آفریده شود. اهل دعوت در پاسخ به گونه **« کورس»** یا همخوانی چراغنامه که اظهار درود بر محمد است، نیز با آواز بلند و رسا، میخوانند. بعدأ خلیفه فتیله را در داخل چراغدان گذاشته و بر رویش روغن می ریزد تا نرم شود و بهتر و زود تر روشن شود که این نیز خود یک نیت و قیاس دیگری دارد . همزمان متن **« چراغنامه»** را به گونه پوره می خوانند و هر بار سه قاشق روغن به آن اضافه می کنند و بعد ا زختم **« چراغنامه»** پسر بزرگ شخص متوفا، چراغ « مقدس» را سه بار زیارت کرده و بدست خود گرفته و بالای آتشدان و یا دیگدان بالا می شود تا هر یک و هر کدام ا زاعضای خانوداه مطابق سن و سال بر بنیاد اولویت ها چراغ را زیارت می کنند و در ختم ، آن را روی آتشدان ، دیگدان میگذارند تا چراغ آهسته و به نرمی و آرامی سوخته و در فرجام به خودی خود ختم شود. چنین است شکل ظاهری پیشبرد مراسم تشریفات سنت **« چراغروشن»** که هدف از روشن کردن این چراغ **« مقدس»** ، که دارای تعبیر، تفسیر، تشریح و توضیح معنوی، باطنی ، عرفانی،و روحانی، اخلاقی، فرهنگی ، اجتماعی و روان پزشکی است ، دیده بصیرت باطنی را بسوی جهان پنهان، نهفته و مکتوم باز می کندآنگونه که حضرت مولانا فرموده است:

گر نظر در شیشه داری گم شوی
زانکه از شیشه است اعداد دوپی
ور نظر بر روح داری وارهی
از دوپی و اعداد جسم منجهی
از نظر گاهست ای مرد وجود
اختلاف مومن و گبر و جهود

« برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحات ۹۶- ۱۲۱.»

ا زهمین سبب است که در قسمت مقدمه **« چراغنامه»،** یعنی از متن های قدیم مربوط به سده ۱۹ به گونه عمومی این چنین آمده است: « اگر پرسند که هست کردن چراغ از کی مانده است، و چراغ را کی روشن کرده است ، جواب بگو که حضرت محمد مصطفی ، زیرا وقتی که امام حنفیه برادر مادر جدای امامان حسن و حسین از عالم ناسوت رحلت نمود و جبرئیل مهتر در رسید و گفت : « یا محمد خدایت سلام می فرستد و بعد از سلام درود می فرستد و می گوید که برای امام حنفیه چراغ روشن کن تا بر او سنت شود. جبرئیل مهتر رفت و دوباره آمد و قندیل زمردین رنگ سبز را در دست داشت و رشته ای از بهشت و از درخت طوبا، با چوب دلیل آورد و به دست حضرت محمد داد و احکام ، ارکان و واجبات چراغ را به امر و فرمان و هدایت خداوند تبارک و تعالی داد و حضرت محمد مصطفی چراغ را روشن کرد .» اولین بار به گونه مفصل در مورد **« چراغنامه»،** عالم شهیر دوره اتحاد شوروی سابق، شادروان اندری ایوانویچ برتلس در همآیش بزرگ علمی که به مناسبت بزرگداشت از پیر شاه ناصر خسرو در آستان مشهد برگزار گردیده بود، ارایه کرد.» **« برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۱۰۷.»**

اما در خصوص آئین زرتشتی مرتبط دانستن آن قابل قبول نیست، زیرا بر اساس دست آورد های علمی امروز ، داوری این چنینی و قضاوت کردن ممکن نیست چونکه دین زرتشتی هیچ گاهی در سرزمین بدخشان رایج نبوده است و آنچه ما امروز به عنوان بقایای آئین آتش پرستی داریم، همه مربوط می شود به کیش و آئین قدیم تر و باستانی مهرپرستی که مقابل آئین زرتشتی قرار می گیرد. نقطه دیگر آن دانشمند فقید پیرامون مرتبط بودن **« چراغنامه»،** با کلام و بینش متصوف مشهور سده شانزدهم، شا نعمتالله ولی **(۱۳۳۰-۱۴۲۸)** ، نیز درست شمردن جایز نیست چونکه استفاده از اشعار و سروده های او در این اثرهرگز معنای آن را ندارد که گویا مولف اصلی شخص موصوف می باشد. زیرا بر اساس رسم و رواج مرسوم سنتی اسماعیلیان بدخشان متن **« چراغنامه»** نظر به تقاضا و نیازمندی هر دور از دیدانداز زمان و مکان ، دگر گون گردید، بهتر و موزون تر می شود و مطابق ضرورت و نیاز های مبرم سنتی بروز شدن را دارد که در ترکیب و ساختار آن از اشعار و سروده های شعرا و سراینده های مختلف استفاده صورت می گیرد تا مطابق نیازمندی ذهنی و باور های مذهبی باورمندان ترتیب و تنظیم گردیده باشد. از دیدانداز علمی، و پژوهشی و تاریخ ترتیب، تنظیم و نگارش متن اصلی و نخستین مولف **« چراغروشن»** کاملن غیر ممکن است دانسته شود چون گفته می شود که تاریخ آفریمش آن به چند هزار سال بر میگرد و بدست **آمدن « چراغدان»** در قبرستان های سکایی های پامیر دلیل نهایت قدیمی بودن سنت **«چراغروشن»،** و هم متن **«چراغنامه»** را بازتاب دهنده است. در شیرازه این مدت زمان بدون شک و تردید هم مراسم مذکور و هم متن **« چراغنامه»**

دچار دگر گونی و تحول کلی قرار گرفت، اما در شیرازه سپری شدن یک هزار سال اخیر که تاریخ انتشار مذهب اسماعلیلی در آستان ها و مناطق ناهمگون بدخشان است که مراسم تشریفات **« چراغ روشن»** ، نیز در جوار سایر سنت های مذهبی با نام و فعالیت ها و کار کرد های تبلیفاتی پیر شاه ناصر خسرو وابسته بوده است. موصوف من حیث بنیانگذار این راه و روش ویژه اسماعیلی در سرزمین های پامیر و بدخشانات چهارگانه، بدخشان افغانستان، تاجیکستان، علاقه جات شمال پاکستان و ترکستان شرقی یا همان سینکیانگ کنونی چین که اکثراً به نام اویغور یاد می شود، که در سیاق تاریخ به نام **« فرقه ناصریه، یا نصیریه »** یاد می شود ، در صورتی که این نام یک اشتباه محض است زیرا گروه ناصریه و یا نصیریه در مصر کسانی دیگری بودند و کار کرد های ناصر خسرو به انها ارتباطی ندارد ، چون خود در یکی از قصایدش می گوید که ، ناصری یم ناصری ناصری؟ بسیاری ها این واژه را با واژه ناصریه یا نصیریه به اشتباه گرفته اند.

از این سبب چه در اثار و آفریده های نسخه های خطی مذهبی و چه در میان مردمان و خلق های باورمند سرزمین های پیشتر ذکر شده ، ناصر خسرو من حیث مولف متن چراغروشن و چراغنامه و آغاز گر و به اجرا در آورنده مراسم تشریفات مذهبی سنت **« چراغروشن»** که به نام **« دعوت پیر شاه ناصر خسرو»** یاد می شود، شناخته می شود و بیشترینه ها به آن معترف هستند. این ادعا تا حدودی درست است چونکه بنا به گفته شخص ناصر خسرو ، کتابی را زیر عنوان **« مصباح»** که اندر تناسب تن و جان و بقای روح بعد از فنای جسد به تألیف گرفته است، گفتار به عمل آمده و تشریح و تفسیر و تعبیر گردیده است که در اثر پیر **« خوان الاخوان»،** نیز از آن ذکر به عمل آورده است. متأسفانه حالا این اثر در دسترس علاقه مندان، باورمندان و پژوهشگران کیش و آئین اسمیعیلی و غیر اسماعیلی ، اعم از تسنن و تشیع، قرار ندارد. احتمالاً « **چراغنامه»** در دوره زندگی ناصر خسرو مروج بوده و بعد ها بر اساس آن **« چراغنامه»** کنونی را مطابق خواست و نیازمندی زمان و مکان ، ترتیب و تنظیم نموده باشند.

چون چراغ را برای بقا و ادای احترام به روح شخص متوفا روشن می کنند، این جا لازم است تا یک موضوع خیلی پیچیده و بنیادی را روشن سازیم که آن عبارت از نظریه تناسخ و یا سیر ارواح در اجساد گوناگون است ، باید تأکید ورزید که فهمش بقا و زندگی روح در عالم بالا با نظریه تناسخ که مطابق آن روح می تواند از یک جسم به جسم دیگر و حتا از آدم به حیوان نیز گذرد، اختلاف کلی دارد. حکیم ناصر خسرو و سایر دانشمندان، متفکرین و انسان های صاحب اندیشه از آن آئین و کیش اسماعیلی نظریه تناسخ را اصولاً قبول ندارند بربنیاد تعلیمات و آموزش آنها ، هر شخص به گونه انفرادی ، یگانه و منحضر به فرد خود آفریده می شود و روح هر انسان بعدی جدا شده از تن، به عالم بالا – به آسمان میرود و دوباره هر گز به زمین بر نمیگردد. چونکه مطابق فلسفه اسماعیلی، هدف آمدن روح به این عالم ناسوت عبارت از آن است که در مدت بودن خود با جسم بسوی کمال معنوی در نمو، رشد و پیشرفت دایمی باشد، و بعد از جدا شدن از تن و جسم به عالم بالا رفته ، به عقل کلی می پیوندد که مرجع نهایی اوست. برای وی هدف نفس از برای رفتن به عالم عقل، رسیدن به عالی ترین مقام که نعمت ابدیست، می باشد.» . شرح این حال را در کتاب « مصباح» ، این چنین گفته است : « با برهان عقلی و بنیاد منش تیوری تناسخ نه بر دعوای بدون برهان .» . **(ناصر خسرو، » خوان الاخوان» ، کلیات ، جلد اول، دوشنبه ، سال ۱۹۹۱م، صفحه ۳۲۴)**

اکنون باز میگردیم به سخن اصلی خویش در مورد تاریخ پیدایش **« چراغنامه»،** که در کلیت خود چهار مرحله مختلف فرآیند انکشف و تحول سنت مذهبی را در بدخشان و نواحی همجوار آن ، سپری نموده است، میتوان قرار زیر بر شمرد:

۱. دوره ترویج آئین آریایی مهر پرستی در بدخشان از زمان قبل از هخامنشی ها، سده های ۴ و ۵ پیش از میلاد، الی انشتار دین اسلام در سده دهم میلادی .

۲. ا زمان پذیرفته شدن مذهب اسماعیلی و مواصلت و حضور پیر شاه ناصر خسرو به دیار خراسان و به ویژه سرزمین ادب پرور بدخشان ، در نیمه دوم سده نهم الی فروریزی آخرین سلسله پادشاهی خود مختار یو کشوری بدخشان- سلطان محمد بدخشی در سده چهاردهم میلادی.

۳. دوره استیلای حاکمیت بیگانگان تیموریان -صفویان ، سلاله یار بیک خان سمرقندی، افغان ها و بخارائیان.

۴. دوره جدید ، آغاز از سال ۱۹۲۳م بعد از گویا ختم اصلاحات و نوآوری های مشنری سبز علی ، در مراسم تشریفات مذهبی ، به ویزه سنت چراغ روشن توسط مشنری سبز علی فرستاده ویژه حضرت امام سلطان محمد شاه آقا خان سوم ، چهل و هشتمین امام موروثی اسماعیلیان ، و مشنری سید منیر بدخشانی که حدود بیست سال در دربار امام من حیث مشنری و مبلغ در خدمت جماعت آسیای مرکزی ا، افریقا، ترکستان شرقی چین، مناطق سند و پنجاب و بلوچستان پاکستان، بر بنیاد هدایت و سفارش امام وقت، قرار داشته است، در ختم این مبحث به گونه مفصل پیرامون کار کرد های سید منیر بدخشانی مطالب لازمی را با خواننده ها، علاقه مندان، مرور کننده ها و مریدان ایشان، سهیم خواهیم خواهیم ساخت. در همه

این دوره های مختلف که حاوی مدت بیشتر از سه هزار سال دارند، مراسم تشریفات مذهبی **« چراغروشن »** ، از دیدانداز برگزاری عملی خود ویژه گی های سنتی قدیمی آریایی را ، نگهداشته است.
موارد و شرایط اجرائیوی در زمان و مکان معین ، و روشن نمودن **« چراغ مقدس»،** و متبرک همانگونه است که در دوره های پیش از اسلام بوده است. یعنی در شب سوم پیش از دمیدن صبح صادق و شفق صبحدم با خوانش **« چراغنامه»،** آغاز میگردد. چراغدان هم تقریباً همان گونه است که در دوره های قدیم و باستانی کار برد داشته و مورد استفاده قرار گرفته است. تنها متن اثر آنگونه که پیشتر ذکر نمودیم، در هر زمان در برابر و همسویی با سایر مسایل مذهبی ، بر بنیاد امر، سفارش و هدایت کتبی و یا شفاهی امام زمان **« امام حاضر و ناظر روزگار»** ، تغییر داده می شود ، آنگونه که در این سال ها بعد از ایجاد و ساختار ادارات و نهاد های امامت و جماعتی در افغانستان و تاجیکستان و سایر مناطق همجوار مطابق لزوم دید ، نیازمندی های جماعت و سهولت های زمانی و مکانی ، دستخوش تغییرات مثبت و سودمند قرار گرفته و تا حدی از همه مولفه های دیگری که در شیرازه تاریخی نسبت شرایط دشوار جماعت و زیست مشترک شان با سایر برادران و خواهران مسلمان و بخاطر بقای خودی و فرآیند مراسم تشریفات مذهبی داخل مراسم اسماعیلیان مناطق یاد ذکر شده بود، سچه گردیده و هر انچه منطق رسای اسماعیلیسم فلسفی حکم می کند، منحیث مالکیت عقلانی اسماعیلیان ، به پیروان و مریدان پیشکش گردید. قابل یاد آوری است که از دو دوره نخست هیچگونه اسناد و مدارکی که ثبوت کنند برخی از مسایل یاد شده باشد، در اختیار نداریم، اما ا زدو دوره بعدی برخلاف نسخه های زیادی از **« چراغروشن»،** در دست داریم که خیلی هم از هم از دیدانداز متنی و سیاق و محتوا، ا زهم متفاوت هستند و تحول عملی **« دعوت ناصر خسرو»** یا ساده تر **« دعوت شاه ناصر»** را در چند صد سال اخیر نشان می دهد. از جمله دو **« متن تصحیح شده» « چراغنامه»،** وجود دارند که یکی از آنها مربوط سده ۱۹م، است و بیشتر ویژگی های سیاق و مراسم تشریفات بینش اثنا عشری – دوازده امامی را دارد و دیگری همان متن است که مشنری سبز علی در سال ۱۹۲۳م، در نتیجه همکاری شخصیت فرهیخته از میان اسماعیلیان شغنان، مرحوم سید منیر بدخشانی ، به نگارش گرفته شده بود. خلیفه ها تنها همین حالا همین نسخه را دارند و ا زآن در پیشبرد مراسم تشریفات مذهبی دعوت ناصر خسرو ، در هردو قسمت ناحیه پامیر شرقی و غربی ولایت بدخشان تاجیکستان و افغانستان ، مناطق علاقه جات شمال پاکستان و ایالت سریقول، منطقه ترکستان شرقی اویغور ، سینکیانگ چین مورد کار برد قرار میدهند. بنا بر این لازم میدانیم که اندکی پیرامون به اصطلاح و نوآور یهای مشنری سبز علی معلومات بدهیم.
سال ۱۹۲۳ م، از دربار امام سلطان محمد شاه ، آقا خان سوم، دو تن از مبلغین اسماعیلی جهت انجام برخی از نو آوری ها و ایجاد ساختار جدید نهاد ها و ادارات امامت ، هم در پیشبرد مسایل مذهبی و هم ساختار و یا طرح ایجاد و ساختار جدید وابسته به مسایل مذهبی کیش اسماعیلی در مناطق یاد شده ، به ویژه مراسم سنتی تشریفات مذهبی **« چراغ روشن»،** فرستاده شده بودند. سبب این اقدام، بنا به فرموده اندری برتلس شرق شناس اتحاد شوروی سابق، آن بود که اسماعیلیان هندستان**« گروه خوجه ها» ،** گویا عنعنات و رسوم اسماعیلیان بدخشان را که بر بنیاد کار کرد های حضرت پیر شاه ناصر خسرو که منحیث حجت حضرت امام مستنصر بالله، به سرزمین خراسان که یکی از جزایر دوازده گانه قلمرو اسماعیلیان به حساب میرفت، مورد پذیرش چندانی قرار نمیدادند، و شصت سال پیش مبلغین و مشنری ها را به بدخشان فرستادند تا آنها بتوانند در آن جا کار کرد هایی را به راه اندازند که از اهمیت و پیشبرد این مراسم که در میان اسماعیلیان بدخشا از همیت خیلی ها بالای تاریخی، معنوی ، عرفانی، اجتماعی و اخلاقی برخوردار بود، تا حدی اگر جلو گیری کرده نتوانند ، حد اقل از شدت و حدت آن باید بکاهند و مطابق هدایت و سفارش و ارشاد جدید امام وقت کار کنند. **« برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۹۸.»**
در صورتی که سرکار حضرت امام سلطان محمد شاه ، این ادعا را مورد تأئید قرار نداده و هیچ فرمانی و هدایتی به مثابه سند مستند، در زمینه وجود ندارد، چون امام در هر فرمان خود به مریدان و پیروانش هدایت میداد که به راه و روش و سنت های مرسوم آبا و اجداد تان ، صادق و ثابت قدم بمانید. به گونه مثال در فرمانی که به عنوانی **پیر سید مرسل،** در **ماه ذی القعده سال** ۱۳۲۵ هجری مطابق ماه حنوری **سال ۱۹۰۸م،** ارسال داشته چنین ارشاد فرموده است : « شما دوستان مولا، در راه و رسم پدران و پیشینیان خود ثابت قدم بوده و همه برادران دینی باید به گونه یکدلی و یک جهتی با هم رفتار نموده و با طن و ظاهر تان را با اخلاص و محبت مصفا داشته باشید. پیشینیان خود را بخاطر داشته باشید و همواره مورد احترام و اکرام قرار بدهید و دین قدیم و قویم گذشتگان تان را پایدار نگهداشته و آنگونه که برای شما فرمان داده ام مورد احترام و اکرام قرار داده ، آنگونه که ایشان آن را پایدار و ثابت نگهداشتند، نگهدارید و در راه و رسم تان ثابت قدم بمانید و همه برادران دینی به گونه یکدل، یک صدا و همصدا و همنوا و با یک جهتی زیبا رفتار کرده باطن و ظاهر خود را به اخلاص

و محبت ، با صداقت و ایمانداری خدمت گزاری سرکار تان، یعنی امام زمان ، نگهدارید و در راه راست و صراط المستقیم درست و متین قدم گذارید ، آنگونه که آنها پیموده بوده اند.»
اما مشنری سبز علی و داعی سید پنیر بدخشانی در سفر های خدمت گزارانه شان در اکثر مناطق اسماعیلیه نشین سرزمین بدخشان مردم را به آن دعوت نمودند، که گویا باید از رسوم و عنعنات قدیم و باستانی و مانای پیر ناصر خسرو که بنیان گذاشته بود، دست کشند، درست نبوده و من بعد امور مذهبی را به طریقی که در هندوستان مروج است انجام دهند، می خواهم بگویم که این اقدام و اراده پیر سبز علی سبب اختلاف ها و انشعاب ها و مناقشه های مذهبی در بدخشان گردیده و دستگاه حکومت آن دوره در بدخشان از این وضعیت به میان امده خیلی ها ماهرانه استفاده کرده ، هم شماری از پیر ها را به اتهام **« جاسوس امپیریالیسم بودن شان در میان پیروان و مریدان»** حذف فزیکی نموده و شماری از پیروان شان را که افراد کم سواد و بیسواد بودند نیز ، هم به جرم اسماعیلی بودن شان مورد پیگرد قرار گرفته شکنجه شدند. جنجال ها مناقشات مذهبی که از این نو آور ی و گویا نو آوری های به میان آمده بود، الی سال ۱۹۳۲ م، جریان داشت. بعد سپری شدن مدتی چند، از بازگشت مشنر یسبز علی به دربار امام زمان حضرت امام سرکار سلطان محمد شاه و ارایه گزارش پیرامون وضع ایجاد شده در میان جماعت بدخشان، مراسم تشریفات مردم و جماعت بدخشان ، حضرت امام فرمان شان که در سال ۱۳۴۲ هجری مطابق ماه مارس سال ۱۹۲۴م، عنوانی پیر سید مرسل هدایت داده بود که این چنین مرقوم شده است: « دستورالعملی که محب صادق الولا ، مشنری سبز علی با آن صداقت کیش سید مرسل و سایر امر برداران در شیوه تعلیم و اموزش جماعت و ترویج مسایل مهم و ارزشمند دینی و مذهبی به شمول مراسم تشریفات مذهبی ، دینی و دنیوی هدایت داده است ، بدان طریق رفتار نمایند و بعد وفات فرد و یا شخص، چراغ را باید روشن کنید و دعا را مطابق نسخه ای که با وصول و حصول فرمان شرف انفاذ خواهد یافت، بخوانند. و مزید بر آن تعلمیت قرآن را در هر منطقه ای و کشوری که تا کنون مروج و مرسوم بوده است، مورد اجرا قرار داده و دعوت بقا را نیز برگزار کنند. لا کن با کمال طهارت ظاهری و باطنی و دیانت نیک و مصارف کم و میانه بر خلاف تشویقات مشنری سبز علی سنت اجدادی و قدیمی مراسم تشریفات مذهبی سنت **« چراغ روشن»** را که به گونه رسمی از جانب امام هدایت داده شده بود و مجوز دانسته است، که مورد خوشنودی جماعت و امام هم گردیده به گونه زایدالوصفی مورد استقبال قرار گرفته بود، الی سال ۱۹۳۲م، مراسم **« چراغروشن»** مانند سایر امور مذهبی به گونه مخفی انجام داده می شد و مورد برگزاری و اجرا قرار میگرفت.
در ماه اگست سال ۱۹۳۲م، هنگامی که شیرین شاه ، شا تیمور بنیانگذار حقیقی جمهوری تاجیکستان به منطقه بدخشان آمده بود، یک دسته از روحانیون متنفذ شغنان که از خویشان و تباران نزدیک او بودند، با سردار خواجه باقر شاه به حضورش رهیاب شدند و با پافشاری زیاد، تقاضا و تمنا نمودند که انجام مراسم تشریفات مذهبی را به گونه آزاد و آشکارا اجازه فرمایند تا برگزار شوند. شیرین شاه شاه تیمور که در آن زمان منشی کمیته مرکزی حزب کمونست تاجیکستان و عضو هیأت رهبری ریاست حزب کمونست اتحاد شوروی سوسیالستی بود، و مزید بر آن یک سیاست مدار آگاه بود و مرد خردمند، به تاریخ سنت های مذهبی قوم و مردم خود ادای احترام و اکرام بزرگ قایل بود، به اشخاص یاد شده که حضورش رفته بودند به گونه رسمی و کتبی اجازه داد و فرمود تا ا زمیان خود به اتفاق آرا یک تن را منحیث خلیفه**« همکار روحانی پیر»**، انتخاب کنند و عنعنات و رسوم دینی خویش را مانند پیشینیان شان انجام دهند. در نتیجه آنها علی مدد شاه ابن هدایت شاه را منحیث خلیفه خویش انتخاب نموده اجرای مناسک مذهبی مراسم تشریفات مناسک مذهبی « **چراغروشن»** را جهت صلاحیت برگزاری به موصوف واگذار نمودند. در سال های ۵۰ و ۶۰ با زیکبار دیگر ، آنهایی که در سردمداری حاکمیت سیاسی بودند، و صلاحیت برنامه ریزی را برای پیشبرد مزاسم مذهبی را هم در اختیار داشتند، که در آن زمان آنها را به نام خلاف دینان یا دیگر دینان، **« کمونست های منتظم مسایل مذهبی»** یاد می کردند، کوشش می کردند تا در زیر پرده مبارزه غیر دین باورانه شان ، نقطه اساسی برنامه عملی نه شده نو آوری های مشنری سبز علی عاشق علی را برهم زده و به عوض آن تنها نماز دسته جمعی با تسبیحات را در همه حدود و صغور بدخشان ، حاری نمایند. خوشبختانه این بار هم چراغ چشم آنها را خیره کرد و کار کرد های شان را به پرتگاه تاریخ انداخت. این بود مسایلی که به گونه اختصار پیرامون تاریخ پیدایش ، تحول ، انکشاف و گسترش مراسم تشریفات مذهبی ماندگار **« چراغروشن»** ، و **« چراغنامه»** در میان اسماعیلیان آسیای میانه و بدخشانات .
هدف اساسی و بنیادین مراسم تشریفات سنتی **« چراغروشن»** ، پرورش، ستایش و پرستش روح و روان انسانی است. بر اساس آموزش، تعلیم و تعلم، داشته ها و انباشته های دینی، مذهبی و فلسفه آریایی ، همه انسان ها در زندگی دنیوی ، جسمانی ، زمینی ، روحانی و آسمانی شان ، دو بار در گهواره می خوابد: نخست هنگامی که چشم به جهان می گشایند الی زمان بهره ور شدن ا زنفس سخنگوی که همواره به پرورش جسمانی در قدم نخست نیازمند بوده و احتیاج دارد، تا دست و پا و همه اندام او به شمول قد و قامتش موزون به ساختار گرفته و شکل پذیر شود. این حال معمولن الی سن سی سالگی

ادامه پیدا می کند و آهسته آهسته طفل نوزاد را برای پذیرفتن آثار نفسانی و نفس ناطقه آماده می سازد تا سرود خوش آهنگ **« له له ئیک»** که سرود مقدماتی خیر مقدم و خوش آمدید است ، پذیرا شود. شنیدن آهنگ و موسیقی ارام و موزون که واژه گویشی و اصطلاحی موزون برای آفرینش اسایش نوزاد و رفتن به خواب آرام و آسوده است، هر مادر عزیز و مهربان طفل را با گرفت غذای معنوی و روانی ، وادار نموده و مورد تشویق و ترغیب اوایی قرار میدهد که در حقیقت آفرینش میلودی در ذهن و روان طفل نوزاد است ، همواره من حیث نماد خاطره ها در ذهنش باقی می ماند. به هر اندازه ای که طفل بزرگتر می شود، بر بنیاد همان نفس سخن گویش بر نفس حسی غالب میگردد و مرحله انکشاف معنوی انسان آغاز میگردد و الی آخرین لحظه زندگی اش انکشاف می یابد.

در دوام حیات ، نفس سخنگوی مرحله به مرحله نیرومند تر و قوی تر و بر عکس نفس حسی همانقدر کاهش می یابد و در نهایت روزی فرا می رسد که این جفت به حالت طبیعی ناگزیر هستند مطابق خواست ، ماهیت و هموبت طبیعی انسانی ، ا زهم جدا شوند. یعنی جسم و روح، تن و جان ا زاعتدال طبیعی خود که آن سبب زندگی تغییر پذیری انسان است، خارج می شود. حکیم ناصر خسرو این نکته را اینگونه توضیح و تفسیر می کند: « فنای حسد و حسمانی آن است که هر طبیعت از چهار عنصر و طبایع آغازین، خاک، باد، آتش و آب به میان آمده و دوباره به اصل خویش باز گردند، و ما مر باز شدن ایشان را فنی جسمانی و جسدی گفتیم.» **«برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۳۳۳»**

یعنی تا وقتی که همآهنگی این چهار طبع پایدار است، جسم به حالت درست خویش بر اثر نفس زنده است « باز شدن طبع هر یک به اصل خویش همی گواهی دهد که نفس نیز به اصل خویش باز گردد، چون جسد نادان به اصل های نادانی خود باز گشت و هر چیزی که به اصل خویش باز گردد، قوی تر شود و نه ضعیف تر. پس درست شد که نفس در آنوقت به قوت غایی خود می رسد که از جسد جدا گردد. پس درست کردیم و درست گفتیم که جسد فانیست و نفس باقیست.» **«برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۳۳۳»**

یعنی جسد چون کالبدی است، که توسط آن نفس انسانی به کمال نهایی خویش می رسد و باید گفت که به حدی می رسد که دیگر به جسم احتیاج ندارد و آنرا ترک می کند و زندگی روحانی و معنوی خود را که ابدی و باقیست، آغاز می نماید. چون نظر به گفتار حکیم ناصر خسرو: « غرض آفریدگار عالم از آفرینش این موجود سخن گوی و اندیشمند است که عبارت از مردم است. و چون این مردم در ذات خود یک صورت جسمی است و روحی است ، با نفس سخنگوی با هم بوده و باز مرگ سبب جدایی ایشان و جدا شدن شان از همدیگر می شود و دلیل بر این دارد که غرض آفریدیگار از این عالم ، این صورت جسمی بود که ویران شونده و ا زمیان رونده است، اما سیرت و صورت دیگر است که با میانجی آن صورت جسمی تمام شد و به صورت فعلی و ساختار کنونی صورت انسانی حاصل آمد. » « **اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۲۳۹»**

با در نظرداشت مطالب گفته **آمده** ، روح برای سفر کردن به عالم ارواح و جا گزین شدن در« فردوس برین »، نسبت هر شخص متوفا چند فرضیه مهم را باید انجام داد:

۱. خلیفه، ملا، شیخ و یا هر فرد دیگری که نزد بیمار نشسته است، از وی می پرسد که آیا کسی از شما و شما از کسی قرضدار هستید یا خیر؟ چون بر اساس اخلاق حمیده انسانی و هدایات و ارشادات مستدام دینی ، هر فرد کوشش می کند که هیچگاهی بدهکار کسی نباشد تا در روز قیامت مورد باز پرس قرار نگیرد و روحانیت اش خدشه دار نشود. معمولن بیمار پاسخ می دهد، **« نه من به کسی و نه کسی من بدهکار است ، بجز آنکه من در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی بدهکار هستم، که هیچ گاهی شاید آن را نتوانستم و شاید نتوانم ادا کنم و بپردازم و یا خواهم پرداخت.»** . بعد ملا یا خلیفه « **دستیار و همکار روحانی پیر»،** بر سر و روی بیمار که در حال جاندادن است ، سوره **« یاسن شریف» ، « تبارک»،** و سایر جزوه ها و پاره ها را از متن و سیاق قرآن شریف می خواند، یخن لباس جانش را پاره کرده و قفس سینه اش را آزاد می کند.

۲. بعد جان دادن جسد مرده را روی صوفه، یا برنده بطور متوازن راست می کنند و جسدش را با تکه سرخ می پوشانند. بانوان و دوشیزه گان اعم از اعضای خانواده و هم وابسته به خانواده های خویشاوند و اقارب دور و نزدیک بر بالای جسد، گریه و نوحه سرایی می کنند و باز هم همان سرود **« له له ئیک»** ، را با آهنگ موزون و بلند اما با میلودی دیگر که نوحه گونه است، گریه کنان می خوانند که خیلی غم انگیز و متأثر کننده است.

۳. بعد ختم این فرآیند جسد مرده را شست و شو می کنند و به آن کفن می پوشند و روی نردبان قرار میدهند چون یگانه وسیله برای استفاده است و دو شاخچه را از درخت بید می برند و به شکل کمان از طرف سر و پای مرده ، به نزد بان و پای

مرده وصل می کنند که در حقیقت شکل گهواره را به خود می گیرد و بعد تکه سرخ را پوشانده و بعد آن بر روی جسد یک تخته شال را هم میگذارند. بعد آن تابوت را ا زخانه بیرون نموده به اندازه هفت قدم دور تر از خانه بر زمین میگذارند و به دنبال آن مطابق رسم و رواج اسلامی نماز جنازه را می خوانند. بعد از ختم خوانش نما زجنازه که فرض کفایی است، تابوت را روی شانه ها گذاشته به منزل آخری و اصلی **« آخرت»**، برده و مراسم تدفین را به سر می رسانند و آن نوده های درخت بید را که به اندازه قد و قامت جسد مرده بریده بودند، مطابق به اندازه آنها برای جسد مرده، قبر می سازند.

یک جا با آن نوده هایی که برای ساختن **« گهواره خاک»**، استفاده شده بودند به شکل چهار گوشه یا به گونه چلی پا، شکسته و روی قبر میگذارند و خاک را بر بالای آنها توده نموده ، پر می کنند. از آبی که در آن جسد را شست و شو داده بودند، یک گیلاس از آن را بر سر خاک می آورند و به گونه دورانی بر روی قبر پاش میدهند و پیاله را با سنگ بر روی قبر می شکنانند و آن آب را به نام **« آب طهور»** یاد می کنند و می گویند که این همان سنت قدیم آریایی است که مطابق آن روح و روان مرده از زندگان بواسطه آن آب پاک جدا می شود و به عالم بالا شتابان روانه می شود و می پیوندد. از این جا است که بعد از وفات آدمی می گویند که **« پیمانه اش پر شد»**، و پیمانه عمر چون پر شود، کالبد و جسم بیجان او که پیاله شکل و گونه نمادین و تمثیلی آن است، بر زمین افتاده می شکند و آب ریخته بر زمین دیگر جمع نمی شود.» **(برنارد . ب.ب. و برتولد برشت، ترکستان در عهد یورش مغل ها ، ۱۹۶۳م)**

به این معنا حکیم عمر خیام فرموده است که : **« جسم تو پیاله و شرابش جان است .»** . به تعبیر اسماعیلیان ، این آب نماد و تمثیل همان شراب طهور است که در قرآن شریف از آن ذکر به عمل آمده است و به هر بنده مومن و مسلمان که بنا بر اعطای فیض الهی ، بهشتی می شود، حور و غلمان او را در بهشت، شراب سرمست و مسرت بار می نوشانند. در صورتی که اسماعیلیان به این باور نبوده و شاید این ادبیات را از سیاق کتب و اسناد و مدارک سایر برادران مسلمان شان که در میان آنها هستی داشته و از کتب و آفریده های امور دینی ، داشته ها و انباشته های فکری شان مستفید شده اند، بازتاب داده و تعبیر و تفسیر اسماعیلیان از دوره خلافت فاطمیان، نزاریان سوریه، ایران، دوره ناصر خسرو و دوره آقا خانی ها تا همین اکنون به گونه علمی، منطقی و فلسفی بوده و همواره مطابق شرایط زمان و مکان بروز می شود و نو تر میگردد، زیرا بر اساس فرموده خداوند تبارک و تعالی : **« مومنان در باغهای پر نعمت (۴۳) بر سریرها در برابر همدیگر می نشینند (۴۴) با جامی از باده ناب پیرامونشان به گردش درمی آیند (۴۵) باده ای سخت سپید که نوشندگان را لذتی خاص می دهد (۴۶)نه در آن فساد عقل است و نه ایشان از آن به بدمستی و فرسودگی می افتند (۴۷).»**

این سنت و عنعنه قدیم و باستانی و همچنان موجودیت قبرستان سکایی ها، اجداد پامیری های کنونی که قدامت تاریخی چهار الی پنجهزار ساله دارد، نشان میدهد که این مردم از آغاز تا امروز همواره مرده ها را در خاک دفن می نمودند و عادت زرتشتیان بعد آن که مرده های خویش را می سوزاندند یا به بالای دخمه ها و قله های کوه برای طعمه لاشخوران، جهت خوردن میگذاشتند، برایش بیگانه بوده و هیچگاهی در بدخشان مروج نبوده است.

۴. در سه شبانه روز مراسم ماتم داری در شامگاهی بعد از روشن کردن چراغ**« مقدس»** سنتی در بالای آتشدان، مراسم مدیحه خوانی **« مداح خوانی»**، برگزار میگردد که آن نیز **« مقدس»** بوده و حایز معنی و مفهوم ویژه است چونکه در آن ستایش و نیایش خداوند تبارک و تعالی ، شش پیامبر صاحب کتاب و اول العزم ، امامان معصوم، امام حاضر و ناظر، صورت می گیرد. چنین است در مجموع مراسم تشریفات سنت **« چراغروشن»** که به نام دعوت ناصر خسرو هم یا دعوت « چراغ روشن» یاد می شود. به گونه فشرده و فشرده باید گفت که هدف اساسی این مراسم خیلی ها مهم، بینش روحانی و تاریخی آن است که روح از بدن جدا شده را که در طی سه شبانه روز در محوطه خانه باقی است برای عزم سفر کردن به اصطلاح مروج سنتی **به « اسمان»** ا زعالم ناسوت به عالم ملکوت یا به دیار نور جاویدان ، به آفرینش و مقا ابدی خویش ، رهسپار میگردد. بر بنیاد اندیشه های قدیمی و سنتی آریایی و بینش فلسفی بعدی کیش و آئین اسماعیلی آدم در کلیت خود، من حیث بهترین و اشرف آفرینش متشکل است از سه مولفه **: معدن، نبات و حیوان.** یعنی دارای روح جمادی، نباتی و حیوانی. این دیدانداز از دوره های خیلی ها قدیم آریایی هم قدیم تر و به مرحله ابتدایی هند و اروپایی مربوط است که در آن دوره نیز همین اندیشه تقسمات سه گانه عالم و مبتنی بر آن **« تقدیس»** عدد سه مروج بوده است و در محیط و منطقه پامیر اکنون هم به همان شیوه زنده و باقی مانده است. راجع به این نکته دو تن از پژوهشگران مشهور تاریخ زبان ها و فرهنگ هندو اروپایی، نیز ابراز نظر مبسوط و موزون نموده است که عدد سه در بینش و تصور هندو اروپایی دارای معنای مقدس بوده و معمولن شمار واحد ها ی مهم سنتی و اسطوره شناسی را معین کرده و بر ملا می سازد. اهمیت ویژه عدد سه، در دیداندار و تصورات اسطوره شناسی هندوئیزم و به ویژه هندو اروپایی قدیم در سه گانگی قدیم **« تثلیث»** جهان و متناسباً در تقسیم درخت جهان به سه قسم**« جهان بالا»، « جهان میانه»، و « جهان تحتانی»** و زیرین است که به آن همه

موجودات زنده تناسب دارند و مطابق این سه مولفه ، جهان تقسیم بندی می شود. **«برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۹۸ »**
فلسفه اسماعیلی ادامه این اندیشه کیهان شناسی قدیم است که بر بنیاد آن عالم صغیر گفته می شود. از این نگاه ترکیبش به عالم کبیر یعنی طبیعت و کائنات شباهت و مطابقت دارد . یعنی آنهم از این سه جز ترکیبی، شکل گرفته و بر اثر روان آسمانی **« یزدانی»** و الهی زنده و سخنگوی باز حوینده عقول می شود، که یک مدتی معین در روی زمین زندگی می کند و بعد از رسیدن به کمال جسمانی و روحانی نقش جزوی او جهت وصل شدن به نفس کلی، تن خاکی را ترک می کند و روانه عالم بالا یعنی عالم ملکوت می شود تا در آن جا خوشنود و آرام و شادمان باشد. زنده گان باید به آن پیوند معنوی و روحانی داشته باشند و همواره **« تقدیس»** ارواح را پاس داشته باشند که ثبوت عالم روحانی بر این مدعا شاهد دقیق است. ا زاین نگاه انسان چون ترکیبی از مرکبات از جسم و روح ، یعنی ساختار مادی و معنوی است. بنا بر این در زندگانی این دو اصل لازم و ملزوم هم اند. ولی باز هم جهت معنوی و روحانی همانا بر احتیاجات مادی نفسانی ، افضل و برتر شمرده می شود، زیرا عالم موجودیست روحانی که با این ویژگی و خصوصیت خود ، از همه مخلوقات زنده دیگر فرق می کند چون عالیترین و کاملترین نوع آفرینش یزدانی پنداشته می شود. در کتاب اوستا آمده است که : « .... ما می ستائیم روان مردان و زنان پاک دین و دیانت را ، آنانی که وجدان نیک شان برای کامگاری و پیروزی آئین زرتشتی می کوشد* خواهد کوشید یا کوشیده است.».
یعنی چراغ مقدس وسیله ایست که میان جهان انسان و عالم ارواح رابطه گسست ناپذیر ، برقرار می کند و از این سبب ما را لازم است که آن ا زهرگونه گزند روزگار و باد جهالت ایمن بداریم، تا چشم بصیرت ما همیشه بینا و روشن باشد.

خدا یا تو آن کن که انجام کار
تو خوشنود باشی و ما رستگار

فشرده ای پیرامو ن هستی سید سهراب ولی مشنری « مبلغ» اسملعیلی : سید سهراب ولی در سرزمین ایران کنونی که در آنزمان از دیدگاه جغرافیای سیاسی جز خراسان کبیر بود، و از ایران امروزی بعنوان یک کشور مستقل هنوز نامی بر سر زبان‌ها

نبود،چشم به جهان کشوده است. روایت است که گویا در سن پنج‌سالگی بیمار می‌شود و درعالم رویا یک شخصیت روحانی در نبود وجود جسمانی به سید سهراب ولی قرین شده و برایش اظهارمی‌کند که طبیب جسمانی و روحانی شما در سرزمین کوهستانی بدخشان که دارای کوه‌های شامخ،دریاهای خروشان، آبشارهای زلال، دشت و دمن پهن، طبیعت گوارا و شفا-بخش، مردمان صاف‌دل، فرهنگ‌دوست، باصداقت و ایمان، باقول‌وقرار، معتقد و باورمند و انسان‌سالار،قرار دارد. سید سهراب ولی مادامی‌که به سن بلوغ می‌رسد، مبتنی بر رویاهایش مصمم می‌گردد تا سرزمین اصلی‌اش را ترک گفته و با شخصی موسوم به حیدری که به گمان اغلب اسم مستعار بوده و بحیث خادم سید سهراب ولی انجام خدمت می‌نموده، رهسپار کشوری می‌شود که اکنون افغانستان، یاد می‌شود. بعد از آن رهسپار منطقهٔ جُرم بدخشان به ویژه درهٔ یمگان رسیده و خدمت-گزاری و ملازمت آستان حجّت خراسان و سرزمین ادب‌پرور بدخشان، سید شاه ناصرخسرو، آن حکیم و دانشمند زمانه‌ها شرفیاب می‌گردد. موصوف در درهٔ یمگان زیر پرستاری حکیم دانا و طبیب معنوی، ناصر خسرو، شاعر و فیلسوف عصرهاقرار می‌گیرد. با رسیدن به کلبه و کاشانهٔ سیدنا از صحت و تندرستی کامل برخوردار گردیده و به مطالعه، تحقیق و خوانش آثار و آفریده‌های پیر مشغول می‌شود که منتج به نگارش صحیفه‌های بزرگ: "۳۶ صحیفه در عقاید دینی،علم یزدانی و آفاق و انفس" می‌شود. ایشان بعد از انجام خدمات شایان در آستان پیر ناصرخسرو، کار و فعالیت‌اش در امرتبلیغ و ترویج ماهیت اساسی عقیده و باور دینی کیش و طریقهٔ شیعه امامی اسماعیلی، به اخذ مقام و مرتبت ماذون اکبر که اصطلاح ویژه‌ای است در سلسلهٔ مراتب کیش اسماعیلی، از طرف پیر بزرگوار مفتخر می‌شود. سال وفات سید سهراب ولی در اسناد و مدارک دست‌داشته موجود نبوده و تنها آنقدر معلوم است که موصوف بعد از وفاتش در منطقهٔ جُرم بدخشان دردرهٔ یمگان در دهکدهٔ موسوم به اُشنگان مدفون گردیده است. قابل یاد آوری است که یکی از ویژگی‌های زندگی خانوادگی بابا و اجداد سید زمان‌الدین "عدیم" این بوده است که همواره در مناطق مختلف جهت خدمت دینی و عقیدتی به انسان‌ها و دنیای اسلام به لباس درویشی، قلندری و ملنگ منشانه سفر نموده و حقیقت دین و عقیده را تبلیغ و ترویج نموده و در تفکیک دین‌دوستان از دین ستیزان نقش رسالتمندانهٔ شانرا ادا نموده‌اند. زمانیکه هنوز از کشورکشایی‌های امپراتوران جهان نامی نبود، خطهٔ قطغن و بدخشان همواره درآتش اختلافات حاکمان و سرداران نظام و سیستم حکومت‌های ملوک‌الطوایفی می‌سوخت. خوانین و حکام در هر منطقه‌ای که از حاکمیت برخوردار بودند، بر متابعین خودظلم و استبداد را روا می‌داشتند. خانه‌جنگی‌های قومی همواره جریان داشت. اقوام قویپر ضعفا به تاخت و تاز می‌نشستند و آنها را مورد تاراج قرار می‌دادند. در حقیقت امر یک انقلاب گروهی و قومی با شدت خود جریان داشت. چنین حالات باعث فرار بسا افرادبادانش و شخصیت‌های روحانی می-گردید. از آنجایی که اخلاف "عدیم" در چنین اجتماعات پر از دشواری‌ها زندگی بسر می‌بردند، گزند حوادث و ناملایمات روزگار آنها رامتأثر می‌ساخت، و بر بنیاد چنین مسایل مجبور به ترک خانه و کاشانهٔ خود گردیده و به مناطق پرامن‌تر، مانند شغنان، اشکاشم، زیباک و واخان، قصد سفر می‌کردند. آنها درمسایل سیاسی- اجتماعی مردمان مداخلت نداشته و همواره در گوشه نشینی معقول و فارغ از هرگونه دسایس دسیسه‌بازان به دعا و ثنای باورمندان و پیروان شان می‌پرداختند. ازدغدغهٔ و کشمکش-های زمانه Tخویشتن را بدور نگه می‌داشتند و به شیوه‌های درویشی وبی‌طرفی، بحیث سادات منطقه نه تنها زیست داشتند، بلکه اسباب تنویر محیط پیرامون رابا معرفت خویش، فراهم می‌ساختند. درسال ۱۳۰۰ هجری قمری، حکومت‌های ملک-الطوایفی قطغن‌زمین و بدخشان الی مرزهایپامیرات تار و مار گردیده و هر دو طرف دریای آمو زیر سلطهٔ امیرعبدالرحمان خان قرار گرفت. حدود درواز که دو طرف رود جیحون - دریای آمو واقع است زیر تسلط امیربخارا قرار گرفت. اماهنوز هم مردمان مناطق یادشده در حقیقت امر تحت فرمان دو پادشاه قرار داشتند و ازهر دو طرف فرامین و هدایات بدست می‌آوردند. مادامی‌که امپراتوری روسیه به رهبری نیکولای روس با لشکر خود از راه فرغانه داخل فلات پامیر شد، دریای آمو اعتبار خط مرزی را پیدا کرد که در نتیجه ساحل شرق آن مربوط به امیر بخارا شد، و از منطقهٔ پامیر الی منطقهٔ درواز به شمول ساحل غربی آن به حکومت شاهی افغانستان تعلق گرفت. تزارروس با وصف آنکه ساحل شرق رود جیحون را در ظاهر امر به حکومت بخارا واگذار کرد،اما فرمان‌دهندگان نظامی‌اش با عساکر محدود خود در ناحیهٔ شغنان باقی ماندند و بعدازگذشت چند سال منطقهٔ مذکور را الی پامیر بطور کلی به تصرف خود در آورد. بعد ازبوجود آمدن شوروی، نسبت به وجود آمدن شرایط جدید، خانوادهٔ سید سهراب ولی این تغییراترا بر وفق مراد خود و اسلاف خود ندانسته و گویا جهت حفظ و حراست عقیده و باورهایدینی‌اش به ترک دیار اصلی خود، اقدام نموده و داخل خاک حکومت شاهی افغانستان،میگردد. بمنظور سپری نمودن مراحل ابتدایی زندگی، در دهکده‌ای موسوم به دهمرغان، ناحیهٔ شغنان بدخشان، مسکن‌گزین می‌شود. اما محیط پیرامون آنجا از نقطهٔ نظرزیست برایش چندان خوش به نظر نمی‌رسد و تصمیم می‌گیرد تا به آستان شیوه که از نقطهٔنظر اقتصادی و مالی تمایز نسبی داشت، رهسپار گردیده ودر آنجا مسکن گزین می‌شود. فشرده اینکه روزگار همواره بر خلاف تمایلات آنها بوده است.

"من، امام سلطان محمد شاه، از طریق نامه هذا، سید منیر فرزند سید محمد قاسم بدخشانی را که سی و هفت (۳۷)، سال عمر دارد، با تصویرش که بازتاب‌دهنده هویت موصوف بوده و نیز گوشه‌ای از این نامه را مزین ساخته است، به حیث نماینده باصلاحیت خود، به مناطق سند، بلوجستان، و منطقه "ماکران،"من من حیث مبلغ و مشنری در امر دعوت اسماعیلی، می‌فرستم و همکاری هرچه بیشتر از پیش جماعت و باورمندان را در زمینه مطالبه دارم." (کراچی، ۵ ماه می، سال ۱۹۲۰م.) مشنری سید منیرالدین فرزند سید محمد قاسم متخلص به "بدخشانی"، (۱۹۵۷-۱۸۸۲م.)درسال ۱۸۸۲م.، در دهکده روشان- شغنان بدخشان افغانستان دیده به جهان کشوده است. موصوف در میان قوم و مردم خویش به نام سید منیرالدین بیشتر و بهتر شناخته شده است. پدر بزرگ سید منیر بدخشانی، سید محمد قاسم که یکی از شخصیت‌های با علم، دانش، عرفان و فرهنگ زمان و مکان خود بود، از بازماندگان خانواده شخصیت روحانی، صاحب صلاحیت علمی و عرفانی، داعی دوران خود در میان جماعت آسیای میانه، عارف بی‌بدیل، سید سهراب ولی می‌باشد. سید سهراب ولی در زمان خود، من‌حیث کارمند عقیدتی، مشنری و آموزگار حکمت،علم و عرفان معنوی و باطنی به بسا کشورهای جهان، به ویژه کشورهای آسیای مرکزی و جنوبی، جهت تبلیغ، ترویج و تحقق عقیده و باور باطنیان، سفرهای زیادی داشته است. کارکردهای ماندگار او به گونه‌ای بوده است که تا امروز اماکن مقدسه، آستان‌ها، و زیارتگاه‌های خیلی‌ها معروف و مشهور به نام این شخصیت ماندگار و بی‌بدیل، نه تنها در میان پیروان عقیده و باور اسماعیلیان مناطق پامیر جمهوری تاجیکستان، بلکه در میان سایر اقوام و مردمان با ورهای ناهمگون کشورهای ایران، افغانستان، پاکستان، ترکستان تاریخی یا شنکیانک امروزی به ویژه، تاشقرغان، اویغور و کاشغر جمهوری خلق چین، از احترام و اکرام قابل وصفی برخوردار است. باید اذعان نمود که در مورد نظام خانوادگی، و ساختار و تشکیلات و بافت اجتماعی سید منیر بدخشانی معلومات چندانی در دست نیست و به هر منبع و مرجعی که سر زدیم تا بیش‌تر، خوب‌تر و دقیق‌تر و علمی‌تر و مستندتر، در مورد شخصیت فردی و خانوادگی موصوف بنویسیم، طورشاید و باید کامگار نه شدیم، زیرا حتی منابع، سرچشمه‌ها، نهادهای پژوهشی غنامند وابسته به اسماعیلیان، به ویژه انستیتوی مطالعات و پژوهش‌های اسماعیلی لندن، نیز چیزی را در زمینه تا هنوز در اختیار باورمندان نگذاشته است که اسباب اتکای علاقه‌مندان این عرصه را فراهم ساخته بتواند. تنها گفته می‌شود که دانشمند گران‌قدر، دکتور سید جلال بدخشانی که یکی از پژوهشگران نهاد یاد شده می‌باشد، در زمینه نگارشی دارند که با تأسف فراوان در آرشیف و داشته‌های قلمی و الکترونیک کتابخانه انستیتوت اسماعیلی، نیز موفق به دریافت آن نه شدیم. سید منیر بدخشانی، شخصیت روحانی، مشنری حقیقت و راه حقانیت، وافی دین محمدی و پیرو کیش و آئین باطنیه، که تا کنون لذت فهم عرفانی و دانش عقیدتی‌اش در فکر و ذکر باورمندان‌اش که اکثراً در مناطق سند، بلوچستان، علاقه‌جات شمال پاکستان مانند، چترال علیا و سفلی، لگت، هونزا، کریم آباد، غزر، اوچ، گاهکوچ و سایر دهکده‌های خورد و ریزه زندگی به سر می‌برند، زنده و ماندگار است. بر اساس اسناد و مدارک دست‌داشته دانسته می‌شود که آبا و اجداد سید منیر بدخشانی، یک زمانی از سرزمین خراسان به ویژه (ایران کنونی)،به مناطق پار دریا آمده و زندگی شان را در آنجا تا زمانی به پیش برده‌اند و بعدها روی دلایل معین و نامعین،به مهاجرت‌ها، و پناهگزینی‌ها، دست یازیده‌اند که بعضاً جبری و تا حدی هم اختیاری، به ویژه بخاطر، اشاعه، استقرار، گسترش و استحکام عقیدهو باور باطنیه، صورت گرفته است. مادامی که مشنری سبزعلی، به تاریخ ۳۱ماه اکتوبر سال ۱۹۲۳، جهت انجام وظیفه و انتقال پیام حضرت امام سلطان محمد شاه به جماعت آسیای میانه، رهسپار آن دیار گردیده است، در یکی از یاد داشت‌های شان، به ویژه (سفرنامه مشنری سبزعلی)، که به زبان انگلیسی در سایت‌های: "مواریث فرهنگی اسماعیلی"، "اسماعیلی نت"، "و وب سایت انستیتوت مطالعات اسماعیلی لندن"، اقبال نشر یافته است، ذکر شده است که پیر موصوف با یک تن از برادرن سید منیر بدخشانی که من‌حیث موکی (پیر- خلیفه) در ناحیه روشان - شغنان بدخشان جمهوری تاجیکستان ، در آن زمان ایفای وظیفه می‌نموده است، ملاقات کرده است. لطفاً به متن انگلیسی، "مشنری سبزعلی در بدخشان"، مراجعه نمائید.سید منیر بدخشانی در قدم نخست تعلیم و آموزش ابتدایی را در خانه و کاشانه‌ی پدری‌اش به آموزش نشست و بعد، پدر بزرگش موصوف را به آموزش زبان عربی، دری، و تا حدی زبان روسی که در آن زمانه‌ها در قلمرو و حاکمیت زیر تصرف شوروی سابق، خیلی‌ها معمول بود، بیشتر از پیش مورد تشویق و ترغیب قرار داد. بعد آن به تعلیم و آموزش ژرفتر امور اسلامی، عمکرد بر طریقه و عقیده، شریعت، حقیقت، طریقت و معرفت، پرداخت و همه آثار و آفریده‌های ادبا، شخصیت‌های عرفانی و فرهنگی کلاسیک مانند: حافظ، سعدی، عطار، ناصرخسرو، کاشانی، سلمان فارسی، اقبال، حضرت بیدل، قاآنی، کسایی مروزی، شمس، حمید الدین کرمانی، حسن صباح، مؤید فی‌الدین شیرازی، جامی، نسفی، و همه آثار ناصرخسرو، به ویژه وجه دین(هویت عقیدتی، عرفانی و باوری‌های اسماعیلی)، خوان‌الاخوان، سفرنامه و دیگران را خیلی‌ها نغز و ژرف به خوانش گرفته است.سید منیر بدخشانی روزهای نوجوانی و جوانی‌اش را در کشور ایران سپری نموده است، که در آن وقت به نام ایران کشوری وجود نداشته است، بلکه به نام پارس یاد می‌شد و نام ایران در سال ۱۳٤٥م.، در نتیجه پیشنهاد سفیر کبیر پارس (فارس به زبان عربی) توظیف در کشور آلمان، به ایران مسمی گردید. موصوف در ایران با یک تن از داعیان

اسماعیلی موسوم به فدایی خراسانی، (وفات سال ۱۹۲۵م.) معرفت حاصل می‌کند، و تا حدی که شرایط و امکانات دست-داشته آنجا، ورا را یاری رسان بود، از اندوخته‌های خراسانی و سایر شخصیت محیط پیرامون اسماعیلیان، بهره‌مند گردیده است. سید منیرالدین بدخشانی، در سال ۱۸۹۹م.،که۱٦ سال عمر داشت، با پدر بزرگش سید سهراب ولی، رهسپار بمبی - هندوستان شد و برای اولین بار توانست در منطقه "وادی"، به دست‌بوسی امام وقت، حضرت امام سلطان محمد شاه برسد. بر اساس استناد برخی از دانشمندانی که در انستیتوت مطالعات اسماعیلی مشغول تحقیقات و پژوهش هستند، اظهار می‌نمایند که کتابی از سید سهراب ولی به نام "الناظرین"، به نگارش گرفته شده است که به ۳٦ صحیفه تقسیم می‌شود. از این سبب برخی‌ها بر این عقیده هستند که گویا نگارش کتاب یاد شده بر بنیاد بینش ناصرخسرو که در اثر "شش فصل"، شان بازتاب گردیده است، به نگارش گرفته شده است. امام بعد از پذیرش سید منیر بدخشانی این چنین هدایت می‌دهد: "شما باید من‌حیث مشنری‌ام در راستای دعوت، انتشار و استحکام کیش و آئین اسماعیلی، به من خدمت گزاری نمائید". این بود که سید منیر بدخشانی بعد از سپری شدن زمان وخدمات معین به امام و به جماعت، در قطار مشنری‌ها، و داعیان معروف، صادق، و باعاطفه قرار گرفت.موصوف بر اساس هدایت امام، نخستین شخصیت روحانی و عقیدتی بود که از مناطق، هونزا، چترال، گلگت و کشمیر دیدن بعمل آورد و فعالیت‌های خیلی مؤثر و ماندگار را در مناطق یاد شده به سر رساند. بر اساس کارکردهای نهایت مؤثرش، امام سلطان محمد شاه، موصوف رابه مصر، عراق، و یمن، فرستاد تا بتواند دست‌نویس‌ها و نسخ خطی آثار و آفریده‌هایی را به جستجو و پژوهش ژرف‌تر نشیند که در مورد کارکردهای فاطمیان، کیش و آئین اسماعیلیسم، به رشته تحریر در آمده بودند. بدخشانی توانست که پژوهش گسترده‌ای را در زمینه‌های پالیسی‌های اداری و نظام حکومت‌داری اسماعیلیان و سایر اسناد و مدارک مورد نیاز را با خود به هندوستان انتقال داد، که خیلی‌ها مورد پسند و مسرّت امام سلطان محمد شاه، قرار گرفت.

سید منیر بدخشانی، در سال ۱۹۱۲م.، من حیث عضو اصلی دفتر مرکزی موسوم به "دفتر رسالت کاری برای بمبی"، که بعد به "کلوب احیای مجدد و آفرینش"، مسما گردید، من‌حیث آموزگار زبان و ادبیات فارسی- دری برای واعظین و مشنری‌های کشور هندوستان و مناطق همجوار ایفای وظیفه می‌کرد. سید منیر بدخشانی با وصف آنکه یک دانشمند بود، من‌حیث یک سخنور نهایت عالی نیز باعث جلب و جذب فکر، ذکر، ذهن، دل و احساس شنوندگان می‌شد. به تاریخ دهم اپریل سال۱۹۲۰م.، امام سلطان محمد شاه برای یک سفر۲۷ روزه، وارد کراچی شدند. اما قبل از آنکه دو باره به بمبی برگردند، سید منیر بدخشانی را جهت تبلیغ و ترویج امور دینی و عقیدتی، به مناطق، سند، بلوچستان و ناحیه "ماکران"، بخاطر کار جدّی در میان دسته‌نژاد تباری موسوم به "ذکری- ذکریه"، فرستاد و نامه‌ای را هم با محتوی و سیاق زیرین، ضمیمه ساختند تا برای مردمان آنجا برسد و ایشان با سید منیر بدخشانی همکاری دقیق نمایند:"من، امام سلطان محمد شاه، از طریق نامه هذا، سید منیر فرزند سید محمد قاسم بدخشانی را که سی وهفت (۳۷)، سال عمر دارد، با تصویرش که بازتاب دهنده هویت موصوف بوده و نیز گوشه‌ای از این نامه را مزین ساخته است، به حیث نماینده باصلاحیت خود، به مناطق سند، بلوجستان، و منطقه ماکران، من‌حیث مُبَلّغ و مشنری در امر دعوت اسماعیلی، می‌فرستم و همکاری هرچه بیشتر از پیش جماعت و باورمندان را در زمینه مطالبه دارم." (کراچی، ۵ ماه می، سال ۱۹۲۰م.)امام سلطان محمد شاه جهت شناسایی بهتر و بیش‌تر سید منیر بدخشانی توسط مردم محل و منطقه تصویر شان را نیز روی برگه نامه ارسالی شان برای جماعت و سایرین، نصب فرموده بودند که فعلاً با وصف تلاش‌های خیلی‌ها ممتد، موفق به دستیابی آن نشدیم. به امید اینکه اگر دوستان، خویشاوندان، اقارب و یا سایر پژوهشگران و علاقه‌مندان بدخشانی، دسترسی داشته باشند، بدونتردید با همه ما سهیم خواهند ساخت. امام سلطان محمد شاه بدخشانی را به مسؤلیتی مؤظف ساختند که در آن زمانه‌ها خیلی‌ها دشوار، مشحون از خطرات و از نقطه مادی و مالی کاملاً طاقت فرسا بود. سید منیر در زمینه کاری‌اش با بسا دشواری‌ها سر دچار گردید، اما چون عقیده و ایمان راسخ داشت هر گونه دشواری و شرایط نامساعد محیطی و مخالفین خود را با پیشانی باز، خرد و منطق رسا، مرفوع می‌ساخت. بدخشانی به رسالت کاری و عقیدتی‌اش در مناطق، "توربات"، لسبیله"، "مکران"، " گوادر"، " مسکات"، "پاسانی"، و"اورمادا"، ادامه داد. در نتیجه این گونه کارهای از خودگذرانه، فلسفی و منطقی، توانست یکی از باشندگان سر شناس منطقه "اور مادا، موسوم به کریم‌داد را که دارای پیروان خیلی‌ها زیاد در میان خانواده‌های "ذکری"، به ویژه خانواده‌های عالیجاه دل‌مراد خان سنجر، علی بلوچ، صالح محمد جواد، و عالیجاه نورالدین، که به منطقه کراچی جهت بودوباش مقیم شده بودند، به آئین اسماعیلی در آورد. سید منیر بدخشانی یکی از چهره‌های سرشناس در راستای تبلیغ، ترویج، اشاعه و گسترش عقیده و ایمان باطنی بوده و به نسبت کارهای نهایت مؤثرش توسط امام سلطان محمد شاه، در سال ۱۹۲۵م.، به شرق افریقا فرستاده شد تا کار با جماعت را به پیش ببرد. همچنان در سال ۱۹۳٦م.، بار مجدد یک جا با عالیجاه علی بابی نانجی، من‌حیث هیأت کنترول و بررسی امورعقیدتی و دینی، به شرق افریقا فرستاده شد. سید منیر بدخشان پیر سبزعلی را در کارهای تبلیغات دینی و عقیدتی در بمبئ و کراچی، در میان پیروان و سایر انسان‌های محیط پیرامون شان،

یاری و همکاری می‌نمود. بر اساس اقوال برخی‌ها، چنین گفته می شود که سید منیر بدخشانی مشنری سبزعلی را در سفر آسیای میانه، به ویژه مناطق پامیر و بدخشانات، همراهی نموده است. سید منیر بدخشانی، یک مُبَلغ آگاه، دانشمند، و یک اسماعیلی متعهد، وفادار به نظام باطنیه بود. موصوف آنقدر به کارزار تبلیغاتی، مصروف شده بود که حتی زمینه ازدواج برایش مساعد نه شده بود، و الی آخرین مراحل زندگی‌اش من‌حیث یک روحانی متعهد مجرد، باقی ماند. امام سلطان محمد شاه بخاطر کارهای بی‌نظیرش، موصوف را در سال ۱۹۵٤م.، با لقب "مشنری ومبلغ رضاکار متعهد و صادق" مفتخر ساخته و مورد نوازش پدرانه ومادرانه قرار داد. سید منیر بدخشانی، روز پنجشنبه، هشتم ماه اکتوبر سال ۱۹۵۷م.، در شهر کراچی، دیده از جهان فروبست. موصوف به نسبت مصروفیت‌های کاری و تبلیغی، موفق به نگارش کتب نه شده است، اما با وصف آنهم دو اثر خیلی‌ها خوب از ایشان به ودیعه گذاشته شده‌اند که یکیزیر عنوان، "گلدسته فلسفه"، که در سال ۱۹۵۸م.، در شهر کراچی پاکستان اقبال چاپ یافته است، و بر مبنای قول یکی از پژوهشگران اداره طریقه بورد کراچی، در کتابخانه آن نهاد جنساً موجود هست. در منابع نه چندان معتبر و تا حدی خصوصی، اظهار می‌شود که دو تن از شخصیت های دیگری: به نام‌های سید منیر حسین "گیلانی"، و سید حسین "ولی"، که نه تنها اسما و تخلص شان تا حدی با هویت خانوادگی سید سهراب ولی، و به ویژه سید منیر بدخشانی، در قرابت و شباهت خیلی‌ها زیاد هستند، بلکه کارکردهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آنها نیز تا حدی با ویژگی‌های این خانواده دارای همخوانی است، که اینک جهت وضاحت بیشتر و هم کمی به منظور تحلیل و تجزیه زندگی شخصیت‌های یاد شده و هم‌آهنگی خانوادگی میان شان، بهشرح مختصر زندگی شان می‌پردازم: سید منیر حسین گیلانی- سید منیر حسین " گیلانی"، یکی از شخصیت‌های معروف سیاسی و اجتماعی در کشور پاکستان است که زندگی‌اش را در راستای مبارزه برای دموکراسی، عدالت اجتماعی و حقوق انسانی، به ویژه تساوی حقوق زنان، سپری نموده است. موصوف در مقامات بلند پایه دولتی و حکومتی نیز کارکرد هایی داشته است. موصوف بخاطر اشاعه، پخش و استقرار نظام دموکراتیک و انسان‌سالار، چندین‌بار از طریق نظام‌های آشوبگر پاکستان، به ویژه سیستم استخبارات، به زندان افکنده شده است. بعد آن که جنرال ضیأالحق بر سر حاکمیت آمد، برای ملت و مردم پاکستان وعده انتخابات آزاد و دموکراتیک، مطبوعات آزاد، تساوی حقوق شهروندی، تشکیل احزاب سیاسی و دموکراتیک، و ساختار نظام مستقل داوری و قضاوت را سپرد، اما همه مسایل تنها در برگه‌های کاغذ و طرح‌ها باقی ماند، و هیچ کاری در زمینه صورت نگرفت، و به عوض آن نظام دیکتاتوری خشن و مردم‌ستیز به وجود آمد. بخاطرعدم اعتنای رژیم دیکتاتوری نظامیان پاکستان، احزاب سیاسی، ائتلافی را بر خلاف حکومت سازمان‌دهی نمودند، که نقش سید منیر حسین گیلانی در آن خیلی‌ها برازنده و نقش‌آفرین از دید گاه سیاسی بود. از همین سبب بود که سید منیر حسین گیلانی، بازداشت و به زندان افگنده شد. هنگامی که نظام ائتلاف مردمان دموکراتیک در اواسط سال های ۱۹۹۰م.، تأسیس یافت، که از "حزب مردم پاکستان"، حزب " تحریک استقلال"، و حزب "تحریک نفاذ فقه جعفری"، " دسته مسلم‌لیک"، به ویژه دسته آقای قاسم، و "حزب قومی پشتون‌خواه"، تشکیل گردیده بود، سید منیرحسین گیلانی، در امر استحکام گونه‌های هر چه بهتر و دموکراتیک آن، سهم خارق را بدوش داشت. بعدها سید منیر حسین گیلانی، در سال ۱۹۹٦م.، به تأسیس حزب خودی به نام "جبهه دموکراتیک اسلامی"، عملاً اقدام نمود، و همواره بر خلاف نظام‌های دیکتاتوری به منظور ایجاد و استقرار حاکمیت انسانی وعدالت‌پسند، به مبارزه خود ادامه می‌داد. سید منیر حسین گیلانی، با ذوالفقار علی بوتو، میانه‌ای خوبی داشت، از همین سبب بود که با برگشت مجدد بی‌نظیر بوتو، بخاطر ادای احترام به پدرش، میل داشت تا با وی نیز در راستای استقرار حاکمیت دموکراتیک همکاری نماید، اما بعد از مدت زمان معین مشاهدات و بررسی‌ها، خویشتن را از حلقه بی‌نظیر دور ساخت، و هنوز هم به مبارزه خویش درمیان مردمان مناطق سند، بلوچستان، و حیدر آباد ادامه داده و همواره بر خلاف سیاست پاکستان در برابر افغانستان بود، و همیشه سعی می‌ورزید ، مناسبات ایران و پاکستان را هر چه معقول‌تر و بهتر از پیش سازد.

سید حسن ولی: در یکی از دهکده‌های کشور ایران به نام "نیاک"، مزاری است که آستان متبرکه و منوره، فیض آثار بارگاه یزدانی و نورانی، از سید حسین "ولی"، یا بهتر گفته شود، درویش صادق، متفکر و اندیشمند عالم حقیقت و حقانیت، تاج‌الدین سید حسن ولی، و آرامگاهی است از برادرش، درویش سید علی، و قبری دیگری از یکی از دراویش و اساتید،حضرت سید حسن ولی، سید سهراب ولی که آرامگاه این بزرگواران، در زمانه‌های ناهمگون به بازسازی گرفته شده‌اند و در میان مردم از تکریم و تقدیس خیلی‌ها عالی، برخوردار هستند. صندوق چوبین مرقد درویش سید حسن ولی را پوشانده است که بر برنده شرق آن این عباره‌ها نوشته شده هستند. " نذر کرد امیر اعظم امیر حسین امیر داؤد و درویش تاج‌االدین سید حسن ولی، مسجدی بزرگ تازه ساز بود که رختخواب‌ها و سماوارهای متعددی جهت رفع دشواری‌های زوار و پارسایان، وقف این مسجد کرده‌اند. درویش تاج‌الدین سید حسن ولی خود، از پارسایان و عارفان محیط و منطقه به شمار می‌رفته است، و از دودمان همین گروه بوده است، که موصوف را ولی یا ولی‌الله خوانده‌اند، و به چنین صفت او را متصف نموده‌اند:

"سرکار با برکات تقوی شعاری سالک راه یقین خداوند و مخدوم سلالةالزهاد و العباد حضرت مفخر العرفا والفقرا والصالحین قدوة الفقرا، قطب‌العارفین‌السالکین و المحققین زبدة المشایخ والصلحاء و المتشرعیین والمتورعین تاج‌الملت والحق والدین افتخار والمتورعین قدوةالعارفین والسالکین الخصوص بنظر رب‌العالمین درویش حسن ابوالحسین." سید حسن ولی، مالک روستای نیاک بوده و به گواهی اسناد و مدارک‌دست داشته، زمین و باغ‌های و چراگاه‌های زیادی را خریداری نموده و همواره از آن طریق در خدمت انسان‌ها، مسافران و نیازمندان قرار داشته است. یکي از وجوه مصارف موقوفات درویش حسن ولي "اطاق سرا" که هر کسي به قریه نیاك مي‌آمده، سه شبانه روز در آنجا سکنی می‌گزید و مهمان آستانه مبارکه بوده است. مرحوم تاج‌الدین سید حسن ولی، پسر حسن، پسر پیرزاد، پسر حسن، پسرعبدالله، پسر تاج‌الدین لطف‌الله، پسر فضل‌الله، پسر محمد، پسر حمزه، پسر ابن‌الهول محمد، پسر حمزه سراهنك، پسر علی، پسر زید، پسر عبدالرحمن شجری، پسر قاسم، پسر حسن، پسر زید، پسر امام حسن مجتبی علیه السّلام، پسر امام علی علیه‌السلام می‌باشد. سید حسن ولي در۷۲ سالگي درگذشته است، و آثاری هم از موصوف که نمایندگی از افکار، بینش و تصورات عقیدتی‌اش، نماید، در دسترس نداریم. به امید پیروزی، بهروزی و همکاری دوستان در زمینه‌های یاد شده.

بنازم جان روح افزای سیّد
بنازم صورت زیبای سیّد
همه اسرار او دارد کماهی
بنازم آن دل دانای سیّد
توان دید آفتاب هر دو عالم
به نور دیده دانای سیّد
سر افرازی کنی در دین و دنیا
گرت در سر بُود سودای سیّد
به نزد همت ما هفت دریا
بود یک قطره از دریای سیّد
دو چشم نعمت‌الله نور از او
دید که باشد روز و شب مأوای سیّد (شاه نعمت‌الله)

سفر تاریخی مشنری سبز علی، نماینده امام وقت به آسیای میانه! !

در شرایطی که **مشنری سبز علی** حیات بسر می برد، از هر نقطه نظر، به شمول مصؤنیت، امنیت، وسایل حمل و نقل، خوار و بار ، ایجاد مناسبات و رهنمود برگه ای، یا نقشه، دور بین راه و سایر وسایل یاری رسان تا حدی وجود نداشتند و برای هر کسی که این گونه اقدام را میکرد، دقیقن همه این کوتاهی ها و نارسایی ها را از نظر خود و حامیان شان مورد ارزیابی های دقیق و سنجیده قرار میدادند. پیر سبز علی، در سال **1923م**، رهسپار مناطق مختلف آسیای میانه شدند و همواره سعی می ورزید تا بهترین و شایسته ترین معلومات را پیرامون عملکرد عقیدتی اسماعیلیان آسیای مرکزی که از سنت ماندگار پیر سترگ ، ناصر خسرو پیروی میکردند، بدست آورده و آن را در اختیار امام زمان گذارد تا برای آینده ها درایجاد فرآیند معقول مناسبات با جماعت یاد شده بعد از درگذشت پیر ناصر خسرو ، سعی بیدیغ را بخرج داده باشند. پیر سبز علی بعد از برگشت شان در سال **1923م**، با درایت و حافظه ی خوبی که داشت همه مسایل را در ذهن حفظ نموده بود و خیلی ها کم سعی نموده بود تا برگه های یاد داشتی را در زمینه داشته باشد، زیرا

عبور و مرور از برخی مناطق که حاکمیت کلی آن در اختیار سایر بردران اهل اسلام قرار داشت، حمل و نقل این گونه یادداشت ها بر دشواری های بعدی کار کرد ها در زمینه های یاد شده را می افزود. ایشان مادامی که به هندوستان رسیدند، یاد داشت های سفر با اهمیت و تاریخی شان به زبان " گجراتی"، زیر عنوان " سفر با اهمیت عالیجاه مشنری سبز علی"، در روز هفته نامه **" اسماعیلی بمبئ"**، به تاریخ هفده هم فبروری سال **1924م**، بدست نشر سپرده شد. قرار یاد داشت برخی از افراد آن زمان و به ویژه کار مندان فنسل امامت هندوستان، گفته میشود که در شیوه های گزارشدهی پیر سبزعلی و یا بهتر گفته شود در گزارش اصلی شان اغییراتی به وجود آوردند که در حقیقت باعث کم رنگ شدن گزارش اصلی مشنری سبز علی گردید و زیبایی خود را تا حدی از دست داد.

زیست نامه فشره مشنری سبز علی فرزند رمضان علی : پیر سبز علی رمضان علی ، در سال **1871م**، در **" موندره کوچ" هندوستان** ، دیده به جهان گشوده است. پدر شان در سال **1889م**، در بمبئ دار فانی را پدرود گفتند، و مادر شان مسؤلیت بزرگ کردن فرزند شان را در همه فراز و فرود زندگی مشقت بار شان و مشحون از دشواری های ناشی از زندگی دشوار آفرین روزوار، بدوش داشتند. از قراین معلوم میشود که موصوف هیچ گونه علاقه ای به دبیرستان و دبستان نداشته و همواره در

حلقه **" دوستان، رفقا، و عزیزان"** ، در روی جاده ها در گشت و گذار بود و همواره مردمان رهگذر و بی دفاع را مورد ازیت و آزار قرار میداد. برادر بزرگ پیر سبز علی، محمد جعفر علی، وی را نزد وارس محمد ریمو**(1860-1924م)**، در گوادر فرستاد، و بعد به آستان کراچی فستاده شد تا در یکی از شرکت های فرد اسماعیلی کار کند. مادامی که در شهر کراچی قرار داشت، بخاطر کمبود آب در محلی که کار میکرد، لازم دید تا بخاطر نوشیدن آب به داخل نزدیکترین جماعت خانه محل مراجعه نماید و آب بنوشد. در داخل جماعت خانه بانویی به نام **" سونه بابی"، (خواهر آب رسان)، یا سقاوه ،** مسؤلیت توزیع و تقسیم آب نوشیدنی در داخل جماعت خانه را داشت. مادامی که سبزعلی داخل جماعت شد و لوان آب را گرفت و نوشید، صدایش توسط سونه بابی شنیده شد، و صدا زد که گیلاس را کثیف نمودی. سبز علی پرسید چرا کثیف شد، سونه بابی گفت، قراری که من معلومات دارم خودت سیگار دود میکنی و لبان کثیفت به آن در تماس شد و از این سبب کثیف شد. این سخن سبز علی را خیلی ها نا امید ساخت و بعد آن تصمیم گرفت دیگر سیگاری را هم نباید دود کند، و این در حقیقت چرخشی بود عظیم در زندگی فردی اش. پیر با وارس محمد ریمو همه روز ه نزدیک تر میشود و با وصف آنکه وی را در امور بازرگانی مدد و یاری میرساند، در کار های عقیده و باور، به ویژه تعلیم و آموزش مذهبی نیز یاری و یاورش میگردد. وقتی که کار کرد هایش در زمینه جدی تر میشوند، وارس وی را من حیث کمادیا/ کامریای یکی از جماعت خانه ها، به نام **" جماعت خانه پاسانی"،** توظیف میکند. چون جماعت خانه یاد شده مشنری ای نداشت که مسؤلیت تبلیغ و ترویج امور مذهبی را به پیش ببرد، مشنری سبز علی من حیث شخص نو آغاز مسؤلیت یاد شده را بدوش میگیرد. مادامی حضرت امام سلطان محمد شاه ، برای بار دوم ، ماه اپریل سال **1905م،** از جماعت خانه یاد شده

دیدن به عمل آورد، به پیر گفت : **" باید به مثل و مانند جماعت گوادر زندگی کنی".** پیر سبز علی در سال **1907م،** من حیث مکی جماعت خانه **" پسانی"،** تعیین و توظیف شد. پیر با وصف آنکه همه کار کرد های بازرگانی وارس را به پیش می برد، و الی سال **1912م،** جماعت را من حیث مکی مورد خدمت قرار میداد، وارس محمد وی را من حیث نماینده ویژه خود در همه امور روزوار تعیین و توظیف کرد، در همان سال وی را من حیث مکی جماعت خانه **" اومادا"،** تعیین نمود که در حقیقت مرحله ی سوم تغییرات در زندگی شخصی و فردی پیر تلقی می شد و وی را به یک شخص با مسؤلیت و منظم در همه امور روزوار جماعت، در امور بازرگانی، در خدمت گزاری برای جماعت و یک مشنری و سخنور متعهد، روزگار تبدیل ساخت.

جنگ دوم جهانی**(1914-1919م)،** به گونه خیلی ها نا مناسبی فرآیند بازرگانی کشور هندوستان را مانند سایر کشور های جهان برای مدت زمان خیلی ها دراز به زلزله در آورد. بسا از مواد بازرگانی پیر سبز علی در قطار واگون های کشور انگلستان در نیمه راه توقف نمودند. در همان روز ها، وزیر رحیم بصریه (1885- 1927م)، پیر را آگاه ساخت تا در برابر آرزوی نیک خواهانه امام وقت، حضرت امام سلطان محمد شاه ، به سفر منطقه چنج آب**(پنجاب)،** و مناطق مرزی شمال شرقی کشور، به سفر خویش آغازگر شود. در اثنا بود که پیر سبز علی در مورد نحوه شکست و تشویش بازرگانی خود، هیچ چیزی را به امام زمان نگفت، و رهسپار محیط و منطقه ای شد که امام هدایت داده بود. پیر همه دار و ندار خود را که در میان قطار های انگلیسی به گونه ای توقف کرده بود، به توکل خدا گذاشت و به رسالت خویش در راستای تحقق و تطبیق هدایت مرشد خویش ، آستان کراچی را به قصد آستان کویته ، ترک نمود. بدون در نظر داشت شرایط دشوار و مناطق دشوار گذر، مشنری دیگری **(الواعظه)،** فاطمه منوط به خانواده غلام وابسته به علاقه **" گوجران والا"،** نیز مشنری سبز علی را در راستای تبلیغ و ترویج عقیده و باور باطنی، نیز همراهی میکرد.

حضرت امام سلطان محمد شاه برای یک سفر ***27*** روزه، دهم اپریل سال **1920م،** وارد شهر کراچی شدند. در 29 ام، اپریل سال **1920م،** مکی عمومی عقیدتی ، آقای رحمت الله فرزند لطف علی**، (1914-1928م)** ، هنگام تشریف آوری حضرت امام این چنین فرمودند: **" حضرتا، باید خدمت شما به عرض رسانم، اینکه حضور عینی و عملی مشنری پیر سبز علی، مفاد زیادی را به جماعت و ما، به ارمغان آورده است".** اما از شنیدن این چنین حرف خیلی ها مسرور شدند و اظهار فرمودند که **: " من ، از همه این مسایل آگاهی دقیق دارم، و ایشان نه تنها اینکه در آستان کراچی خدمات شایانی را به سر رسانیده اند، بلکه کار های طاقت فرسایی را در آستان بمبئی، کتی وار و ماکران ، نیز به سر رسانیده اند. "** در همان زمان بود که ، پیر سبز علی حضرت امام سلطان محمد شاه را به خانه شان مهمان نمودند، و امام در همان اثنا به مشنری گفت:

" شما کار خیلی ها طاقت فرسا را انجام میدهید، شما در منطقه کارادار زندگی میکنید، تبلیغ میکنید و دانش معنوی و روحانی به اذهان جماعت و مردمان منطقه میدهید، از این سبب لازم دانسته میشود که شما باید به منطقه گاردن نیز بروید و برای جماعت آنجا نیز تلبیغ نمائید، من برای شما برکات بیشتری را میدهیم. **خانه آبادان.** بعد آن امام دست شان را بر دوش پیر سبز علی گذاشته، تبریکات خود را برایش تقدیم کرد و در ضمن وی را با دعا و برکات خود، بیشتر از پیش متبرک ساخت. کارمندان اداری، مکی ها و همه دست اندرکاران جماعت خانه ها، لقب **" بلبل سند"،** را به مشنری سبز علی تفویض نموده بودند. مزید بر آن امام الوقت فرمودند: من، شما را بار مجدد مورد تقدیر و تمجید قرار داده، و بجای آنکه لقب **" بلبل سند**

"، را کمایی کنید، من شما را لقب " **طوطی باغ بهشت**"، میدهم . پیر سبز علی در شهر کراچی قرار داشت و همه فعالیت های خود را در آنجا متمرکز ساخته بود، و در همه فعالیت های امور اجتماعی و جماعتی سهم فعال داشت. هفتم مارس، **1923**، امام سلطان محمد شاه سخاوتمندان منظور فرمودند تا به جماعت بدخشان(**نماینده های فرستاده شده جماعت بدخشان**)، در منطق " **پونا**"، دیدار دهند، و پیر سبز علی نیز در این دیدار حضور داشتند. در همان اثنا امام، به ایشان فرمودند: " **من، خیلی مسرور خواهم شد اگر شما برای سفر به آسیای میانه ، آمادگی تان را هر چه زود تر بگیرید**" . موصوف با اشاره سر به زمین من حیث نماد ادای احترام و منظوری فرمایش امام، لبیک گفتند. امام فرمودند: " **شما آمادگی تان را به منطقه یاد شده بگیرید و من شما به جماعت معرفی میکنم و در ضمن آن جماعت نیز را با فرمانم از طریق شما مورد نوازش قرار خواهم داد.** " **پیر سبز علی** ، از سفر دراز مدت خویش که حدود هشت ماه و پنج روز را در بر گرفت، به تاریخ دوازدهم دسامبر سال **1923م**، دوباره به آستان کراچی برگشت نمود. **پیر سبز علی** با صمیمیت خیلی ها عالی از طرف رهبری جماعتی در ایستگاه قطار(**ریل**)، کراچی مورد پذیرایی با شکوهی قرار گرفت. **پیر سبز علی**، به تاریخ بیست و نهم ماه دسامبر **1923م**، به آستان بمبئی رسید. در همان وقت بود که امام سلطان محمد شاه نیز، از سفر اروپایی اش ، روز یک شنبه ، سیزدهم جنوری **سال 1924م**، برگشت، و پیر سبز علی گزارش مکمل سفر دراز مدت خویش را حضور امام تقدیم نمود. امام پیر سبز علی را مورد ستایش و تمجید بی پایان قرار داد و موصوف را به تاریخ بیست و نهم جنوری سال **1924م**، با لقب عالیجاه، مفتخر ساخت و در ضمن مدال طلا را نیز به پیر تفویض نمود.

مادامی که حضرت امام سلطان محمد شاه از سفر اروپایی شان در سال **1923م**، وارد هندوستان شدند، در مدت زمان اقامت شان در هند پیر سبز علی را نزد خود خواستند و برایش وظیفه سپردند تا به سفر خویش به سوی آسیای میانه ، آمادگی دقیق و کامل بگیرند. امام در محضر همگان اظهار کرد، در میان شما یک تن باید به بدخشان برد، و روی خود را بطرف پیر سبز علی کرد، و فرمود: " **آیا شما آماده هستید تا به این سفر آغاز گر شوید؟**" **پیر سبز علی میگوید: " من ، نوکر شما هستم و هر آنچه را که شما هدایت می فرمائید، مطابق آن و متناسب به قوت و نیروی بشری خویش، به آن اقدام بی چون و چرا خواهم نمود**" امام افسر و یا محافظ شخصی اش را خواست و برایش هدایت داد تا گواهی نامه " **جوازنامه** "، ای را برای پیر تدارک نماید. و لی افسر مذکور نتوانست آن را به گونه فوری تهیه و تدارک کند. بعد از سپری شدن چند روز امام، از پیر پرسید : "**چه زمانی به سفر خویش آغاز خواهی کرد؟**" پیر گفت که، چون به مناطق فرامرزی میروم، لذا ایجاب اسناد و مدارک دقیقی را خواهد کرد. امام بار ثانی مأمور را خواست و برایش گفت که هر چه زود تر باید اسناد را تهیه کند. افسر گفت ، آقا پیر از سفر خود در هراس است. برای روز فردا، مادامی که امام پیر را مورد پرسش قرار داد که اگر برای سفر خویش آماده است، پیر اظهار آمادگی نمود و لی گفت که مأموری که برای تهیه و تدارک اسناد توظیف شده بود، هنوز به دریاف اسناد مورد نیاز کامگار نه شده است. پیر سبز علی ، فرمان امام را که به زبان دری ارشاد شده بود و در آن جماعت بدخشان مورد خطاب قرار داده شده بود، به تاریخ پنجم اپریل سال **1923م**، بدست آورد. پیر سبز علی در زمینه می نویسید: " **من از هدایت امام خیلی ها خورسند شدم و همواره باب مسرت بر رخم باز می شد. این پیام آنقدر در میان مردم پخش شده بود که حتی من حیث عنوان روزنامه ها بکار برده میشد. حتی اگر چند تن باهم در همآیشی قرار میگرفتند، سخن از سفر من بود. من از دوستان خویش می شنیدم که همه مناطق آسیای میانه کاملن کوهستانی و دشوار گذر است. مصؤنیت نیز قابل تشویش است . مزید برآن برایم گفته می شد که هیچ کسی در آنجا به زبان های هندی و اردو، سخنی هم بر زبان نمی رانند و باید به زبان دری و سایر زبان های پامیری سخن زده شود. من با وصف هزاران گونه دشواری، به این اندیشه شدم که ولو این سفر به قیمت جانم هم تمام شود، به آن اقدام خواهم نمود زیرا، باید حرف امام را بر زمین نزنم و هم بر عقیده و ایمان خود در برابر آئین وکیش اسماعیلی ثابت قدم باقی بمانم. با شنیدن این همه حرف ها به ویژه موضوع زبان، خیلی ها به تشویش و اظطراب قرار گرفتم.**"

پیر **سبز علی**، می نویسید : " **من، از وظیفه ای که برایم سپرده شده بود، خیلی ها مسرور بودم و در انتظار آن به گونه ای بودم که شاید یک روز برایم مانند سال سپری می شد. مسئله در میان مردم عامه نیز انتشار پیدا کرد. همواره در مورد چالش های ناهمگون، از قبیل محیط جدید، زبان های تازه، فرهنگ و تهذیب دیگر، راه و رسم و مراسم تشریفات عقیدتی و اجتماعی جداگانه ، و غیره. همواره با افراد و اشخاص ناهمگون در تماس می شدم و در مورد هر موضوع و مسئله از ایشان می پرسیدم تا بتوانم یک تصور درستی را از اوضاع و احوال آسیای میانه بدست بیاورم و خودم را با آن در مطابقت جدی و دقیق قرار دهم.**" امام پیر را دوباره می خواهد و از وی می پرسد هنوز هم اگر تشویشی در دل داری برایم بگو، پیر اظهار نمود که هیچ چیزی را در ذهن خود به گونه منفی جای نمیدهم. بعد امام اظهار فرمودند که شما باید بدانید که **پیر صدرالدین** و **پیر شمس** را من توظیف نمودم و آنها در کارزار خویش کامگار بودند زیرا به هر جایی که رفتند و سفر نمودند، فقط نام من و هدایت من بر زبان شان بود و از این سبب همواره کامگار و پیروز بودند و هم شما باید از سفر

پیر ناصر خسرو بیاموزید که چگونه در سفر طولانی تاریخی و عقیدتی خویش موفق شد و در فرجام با پذیرش هر گونه چالش های فردی، عقیدتی، سیاسی، اجتماعی و مالی ،خویشتن را به آستان امام زمان برساند و بعد ها چسان مصدر خدمات شایان تاریخی برای جماعت خراسان زمین و امام گردید. امام پیر سبز علی با فرمان خویش نواز کرد و برایش گفت: **" امروز من بسوی اروپا میروم و شما بسوی دیگری که آسیای میانه است" .** پیر سبز علی و همراهانش به تاریخ هفتم اپریل، سال **1923م،** دهلی را به قصد سفر آسیای میانه ، با هم سفرانش ، رمضان علی، غلام علی،سید مراد علی بدخشانی که اغلبن من حیث محافظ امام در داخل ماشین امام سفر میکرد،ملا قربان و پنج تن بدخشانی دیگر، ترک نمودند. **پیر سبز علی** و همراهانش به هر جایی که رسیدند جماعت را با دانش و فهم شان مستفید می ساختند، و با تبلیغات شان جماعت را بسوی وحدت و یکپارچگی، دعوت می نمودند که تا هنوز خاطرات کاری و عقیدتی شان در ذهن، افکار و اندیشه های کافه جماعتی که با ایشان و همراهانش شانس ملاقات و دید و وادید را پیدا نموده بودند، با مصؤنیت عام و تام حفظ نموده اند.

پیر سبز علی، با همسفرانش به آستان پشاور رسیدند و برای اینکه در پشاور مصؤن بوده باشند، امام سلطان محمد شاه نامه ای را عنوانی کمشنرنظامی آن ولا برای دسته مسافرین تفویض نموده بود تا باشد آنها از هرگونه گزند و آسیب در امان باشند. در ضمن امام برای پیر سبز علی مشوره داده بود تا نحوه لباسی را که امام استفاده می نماید باید به تن کند و هم دستار سر را نیز مانند اما م به سر کند تا باشد مورد ادای احترام من حیث نماینده با صلاحیت امام مورد پذیرش قرار گیرد. مادامی که هیأت داخل شهر پشاور شد، شرایط در آنجا تا حدی درست به نظر نمی رسید، زیرا یک تن از باشندگان منطقه پشاور طی حمله ناگهانی بانوی یک تن از اروپائیان مقیم پشاور را به قتل رسانده بود و دوشیزه جوانش را نیز اختطاف کرده بود. در این زمان مادامی که پیر به نزد کمیشنر رفت، دربان اجازه ورود را برای پیر نداد. **پیر سبز علی** تنها نامه فرستاده امام را در اختیار دربان گذاشت و خود دوباره به مقر خود برگشت. مادامی که کمیشنر نامه را مطالعه نمود پریشان شد و از دربان خواست تا شخص ای که نامه را آورده باید هر چه زود تر نزد کمیشنر منطقه حضور یابد. برای فردا، وقتی که پیر بار مجدد وارد مقر زندگانی کمیشنر شد، دربان به طور خیلی ها عجولانه موصوف را اجازه ورود داد و بعد آن که با کمیشنر دیدار کرد، کمیشنر از پیر خیلی ها عذر خواهی کرد و برایش گفت که ، بعد از این تا زمانی که در این جا مهمان هستید، هر زمانی که خواستید مرا ببینید، بدون اجازه همگان میتوانید داخل شوید. **پیر سبز علی** به همین سان به مناطق مختلف چترال، گلگت، هونزا، کریم آباد و سایر مناطقی که نام از یاد رفته اند، دیدن کرد و هم همه مکی های منطقه را به شمول شخصیت های سیاسی و اجتماعی منطقه، از قبیل مهتر چترال را نیز ملاقات نموده و به سفر خویش ادامه دادند. همگان بخاطر نامه های امام و هدایتی که به کارکنان و شخصیت های مختلف ارسال نموده بود، هیأت را به نحو خیلی ها مورد پذیرایی قرار دادند. پیر در مورد آستان چترال سخن میگوید و اظهار میکند که اکثر مردمانی را که در چترال دیدم، **بدخشانی ها بودند،** و آنها سعی می نمودند تا از طریق کشمیر و دره بروغیل واخان به هندوستان رفته و بعد آن بخاطر ادای حج به مکه معظمه روانه شوند. در ضمن بسا از مردمان بدخشان در این منطقه آمده مصروف بازرگانی ها بودند و همواره روپیه کابلی را خود داشتند و از چترال مواد مختلف از قبیل، چای، البسه باب، نمک ، گوگرد و غیره نیازمندی های شان را بدست آورده و به بدخشان رهسپار می شدند. **پیر سبز علی،** و هیأت معیتی شان بعد از آنکه همه مناطق علاقه جات شمال پاکستان را درنوردیدند، جهت دیدار با جماعت اسماعیلی ترکستان – سینکیانگ چین، میل داشتند وارد منطقه شوند. افسر سرحدی بعد از مطالعه اسناد و مدارک دست داشته شان ایشان را اجازه ورود به داخل خاک چین دادند. آنها روز شنبه ، چهارم آگست **1923م،** وارد ترکستان شدند. واضح است که کاروان شان از طریق دره ها و کوهسار های خیلی شامخ پامیر، داخل ترکستان شدند. مادامی که پیر با همراهان شان به منطقه مزدحم اسماعیلی نشین رسیدند، میخواستند به نشست ها و مجالس معمولی شان ادامه دهند، اما جماعت بخاطر علاقه مندی وافر به شنیدن هدایت و فرمان امام زمان، از پیر خواستند تا در قدم نخست فرمان را باید بشنوانند و بعد میتوانیم روی سایر مسایل بحث و سخن رانی کنیم. پیر فرمان را بیرون را مهیا ساختند، جماعت هر کدام شان به نوبه خود فرمان مبارک را مورد زیارت و بوسیدن قرار دادند و برخی ها اشکریزان شدند و احساس سعادت و مسرت برای شان رخ داد. در این جا میل دارم خواننده را به سایر مطالب ای که آنقدر در دگر گونی عقیدتی جماعت آسیای میانه نقشی نداشته و تنها داستان گونه منطقه به منطقه از سفر تعریف و توصیف شده نام افراد و اشخاص بسیاری گرته شده که با آنها ملاقات صورت گرفته است، ابا ورزم و تنها به این اکتفا کنم که پیر الی مناطق ترکستا، قاشغر، قوقند، سریقول، خارق و غیره مناطق سفر نموده و بعد آن رهسپار هندوستان میشود و گزارش را حضور امام تقدیم میکند و از طرف امام زمان مدال طلا برایش تفویض میشود. آنچه که همواره از این سفر سخن ها به میان می آمد و برایش اهمیت خیلی هیاد قایل شده بودند، در واقعیت امر آنچه که باید صورت میگرفت، و برای جماعت مفید واقع می شو نظام جدید عقیدتی به میان می آمد تا جماعت بسوی ترقی و تعالی حرکت کند، هرگز به میان نه آمد و به امید به میان آمدن آن در اینده ها !!

نظریات و بینش فکری ایوانف و برتلس پیرامون حیات پربار ناصر خسرو، و اسماعیلیسم !! : با وصف آنکه فرآیند پژوهش پیرامون کیش و آئین اسماعیلیسم، بعد از فروپاشی شوروی سوسیالستی اسبق، تا حد زیادی به نقطه شامخ خود رسیده است، با آنهم شخصیت های معروف و سر شناس عرصه تحقیق در راستای اندیشه های کیش اسماعیلی، ایوانف و برتلس تا هنوز هم من حیث کار شناسان نخستین ، بنیادین و ماندگار آئین اسماعیلیسم که مکتب فکری عقلانی و عقیدتی است، در حافظه تاریخ ، نویسنده ها و پژوهشگران زمان معاصر ، باقی خواهند ماند. باید گفت که حضور سیاسی و دنیای انقطاب شده ایدیولوژیک جهانی که آنها در آن حیات بسر می بردند، معه نا هنجاری ها و دشواری های سیاسی، اجتماعی و عقیدتی آن زمان ، بازهم مصدر خدمات و کار کرد های شایسته تاریخی ، اکادمیک گردیده ولی تحقیق و پژوهش آنها در عرصه شناخت هر چه بیشتر و ژرفتر اسماعیلیسم ، و اسلام شناسی که بنیاد مستحکم را برای پژوهشگران نسل های بعد تر ، به شمول محققان مدرن تشکیل دهنده است، هنوز هم به نحو شایسته و بایسته مورد تقدیر و تکریم قرار نگرفته است.

در این برگه مساعی فراوان بخرج داده خواهد شد ، نظریان و اندیشه های هر دو پژوهشگر را که زیر اثر بینش و ایدیولوژی حاکم سیاسی آن وقت پیرامون ناصر خسرو و اسماعیلیسم به نگارش گرفته شده است ، مورد قضاوت و آسیب شناسی نقادانه و داوری صادقانه اکادمیک و دانش پژوهانه، قرار خواهیم داد. عنوان مشابه متنی هر دو شخصیت، ایوانف و برتلس،، زیر عنوان " ناصر خسرو ، و اسماعیلیسم" بازتاب دهنده نمونه های فکری و بینش مستقلانه شان را نشان دهنده است. هر دو شخصیت به مثابه شخصیت های متعهد و مستقل پژوهشی و اکادمیک، نتایج و فرآورد کار کرد های شان رابه گونه مذاکره، مفاهمه، گفتمان، و همدیگر فهمانه، که در نتیجه داشتن فهم گسترده از از ارزش های والای انسانی، و زمان مشحون از بینش و تصور ایدیولوژیک، فشار های وارده ساختار سیاسی و زمینه ها و امکانات دست داشته به میان آمده بود، ترتیبو تنظیم نموده اند. می خواهم کار شناسانه و اکادمیک اظهار عقیده و ابراز نظر کنم که خوانش و تحلیل پژوهشی مقایسی آثار و آفریده های هر دو دانشمند، که زمینه های خیلی وسیع و گسترده اسماعیلیسم شناسی را برای علاقه مندان، پیروان و باورمندان راه و اندیشه های ناصر خسرو، مساعد ساخته است، در حقیقت فرآیندعمیق و ژرف بازنگری، بازخوانی و باز آفرینی فکری جدید را در راستای نقش ناصر خسرو در معرفی و شناسایی بینش اسماعیلیسم مساعد ساخته و تصور ساختگرایانه، اصولی و کثرت گرایانه و تعدد پسندانه آئین اسماعیلیسم را نیز به گونه خیلی ژرف، به معرفی می گیرد.

بدون در نظر داشت ادعاها، گفتمان ها و بحث های افراد و شخصیت های متعدد که در بسا جا ها بازتاب داده شده اند، نگارش موجود در واقعیت امر تعبیر، تحلیل و تفسیر غیر جانبدارانه متون و سیاق نگارشی، (ایوانف 1948م)، و (برتلس 1959م)، خواهد بود . در این برگه مناسبات، اختلافات، افتراقات و همگونی های متون فکری و نگارشی هردو دانشمند و کار شناس را مورد تحلیل و تجزیه قرار داده و ساختار سیاق ، محتوا و بینش فکری شیوه های کار برد واژه های زبانی، و ادبیات فکری غیر حزبی ، مؤلفه ها و موضوعات اصلی و بنیادی، پدیده های اصلی و فرعی و دیدگاه ها و جهان بینی و جهان شناسی اساسی آنها را ، فارغ از هر گونه بینش جانبدارانه، به شمول شیرازه های ساختاری ایدیولوژیک و ایدیولوژیک سازی ، تصور گرایانه، میتودولوژی و کج نگاری و کج اندیشی، تشابهات، افتراقات، مشترکات و ناهنگونی ها، میان این دو نویسنده معروف ، سر شناس و متعهد را پیرامون معرفی شخصیت ناصر خسرو و پژوهش پیرامون آئین و کیش اسماعیلیسم را مورد بررسی و گفتمان اکادمیک قرار خواهیم داد.

بر تلس و ایوانف، هردو به گونه اکادمیک و شایسته سالارانه، روی مواریث ماندگار ادبی و عقلانی ناصر خسرو و حضور اسماعیلیسم من حیث آئین و کیش عقلانی در میحط ادبیات تاریخی آسیای مرکزی ، کار کرده و شایسته خواهد بود اگر آثار و آفریده های این دو دانشمند از یک طرف مورد مرور و باز اندیشی جدید قرار گیرند و با زبانهای متداول محیط و منطقه بازتاب داده شوند، و از جانبی هم باید آثار و آفریده های ادبی آنها جز نصاب آموزشی دانش آموزان دوره های مختلف آموزش مذهبی و عقیدتی، به تدریس و تعلیم گرفته شوند. انگیزه نگارش موجود را نوشته دو مقالت نشر شده توسط دو تن از کار شناسان و پژوهشگران جوان تاجیکستان پیرامون مطالعات اسماعیلی در آسیای مرکزی تشکیل می دهد. این دو پژوهشگر جوان که گرفتاری و مصروفیت سازنده و متداوم پژوهشگران دوره شوروی سابق و دانشمندان کشور های باختر زمین را در نوشته های شان خیلی ها برازنده و قابل ستایش و تمجید دانسته اند و مورد تعریف و توصیف بدون دغدغه قرار داده اند. انگیزه دیگری که باعث گردیده تا به نگارش این اثر اقدام کنم، نوشته ها و پژوهش های جداگانه دانشمندان ایوانف و برتلس است، تا بتوانیم نظریات و داشته های بیشتر، سودمند تر، و ارزشمند تری را در زمینه مطالعات و پژوهش های عرصه اسماعیلیسم، به ویژه بعد از اضمحلال شوروی سابق در منطقه و به میان آمدن جمهوریت های جداگانه و مستقل، آفرینش فضای جدید تحقیقی وپژوهشی در روسیه امروز و جمهوریت های جدیداً جدا شده و یا به اصطلاح دیگران به استقلال رسیده به میان آمده است، تشکیل می دهد. قابل یاد آوری است که متود جدید نگارشی و پژوهشی پیرامون فراز و فرود تاریخ

اسماعیلیان در دوره های ناهمگون، در این اواخر در شیرازه علمی و اکادمیک انستیتوی مطالعات اسماعیلی لندن ، انگلستان، به میان آمده است. انستیتوی یاد شده کار کرد های علمی خود را در سال 2002م، در آسیای مرکزی به ویژه در تاجیکستان، قرغزستان، و ترکمنستان، آغاز کرد. این انستیتوی پیرامون کار کرد های اکادمیک دانشمندان روس تبار و سایر تبار ها و اقوام آسیای مرکزی در دوره شوروی سابق و بعد آن، و هم کار برد و استفاده از دست نویس ها و سرمایه های موجود نسخ خطی ای که در میان مردمان این مرز وبوم وجود دارد، نیز فعالیت ها و کار آموزی ها دارد. از این سبب مصروف نگهداری دانشمندان برون مرزی، و داخلی و مراکز دست داشته در آسیای میانه جهت تحقیقات و پژوهش پیرامون باور های تاریخی اسماعیلیان و هم شناخت بهتر و ژرفتر تهذیب و فرهنگ کهنبار و کثرت گرای مردمان این سرزمین، یکی از کار های نیک و شیوه نو آوری در زمینه به حساب میرود. در این نگارش در قدم نخست باید پیرامون زندگی و کار کرد های دو دانشمند و پژوهشگر روس تبار که هر دوی شان از جمله افراد بومی سن پترزبورگ بودند، که زمانی به نام های لیننگراد و ستالینگراد نیز مسما بود، یکی از جمله سفیدپوستان و دیگری هم از سرخپوستان که هرگز همدیگر شان را در زندگی ندیده اند، نه شناخته اند ، نه هم سخن و یا هم کلام هم نه شده اند و هردو زیر سایه پرده های آهنین فرهنگ و تهذیب جنگ سرد حیات بسر می بردند. از دیدگاه تاریخی، اسماعیلیان آسیای مرکزی همواره دارای فرهنگ عقیدتی و باورهای کثرت گرایی بوده اند و در میان شان شخصیت های خیلی نامداری به میان آمده اند که باعث استحکام روابط نه تنها میان اسماعیلیان شده اند، بلکه اسباب همایش های بزرگ علمی و عقیدتی را در میان سایر باورمندان و ابسته به سایر مکاتب فکری و مسلمانان همجوار شان به آفرینش نشسته اند و در میان شان روابط حسنه به حدی رسیده است که دیگر شاخه و دسته های باوری برای شان دیگر مطرح نبوده و در شیرازه اخلاقیات عقیدتی اسلامی و اسماعیلی در زیست باهمی قرار گرفته اند. گسترش اسلام در محیط پهنا ور و دشوارگذر آسیای میانه باعث به میان آمدن تعدد گرایی و کثرت گرایی در میان همه باورمندان گردیده و از جانبی هم باعث معرفی کثرت فرهنگی در راستای پذیرش و معرفی دین مبین اسلام گردیده است. مزید برآن برخی از مکاتب نیرومند صوفیسیم نیز در میان این مردمان باورمند شایع گردیده است که می توان از، نقش بندیه، قادریه، یسویه، باطنیه، قلندریه، و غیره که هر کدام شان دارای چشم انداز تاریخی و فرهنگی وعرفانی خودی هستند، یاد آور شد. مزید بر آن، روال تاریخی، فرهنگ های نامتجانس، فتوحات و اشغالات متعدد، جنگ ها و گرفتاری های دیگر، از یک طرف باعث ایجاد درد سر به اسماعیلیان بوده و از جانبی هم باعث غنامندی فرهنگی، زبانی، سنّتی و عقیدتی در میان پیروان گردیده است. با وصف آنکه هم در میان جماعت اصول و شیوه های ارزشمند کارهای مذهبی شان به گونه ای که بوده است باقی مانده و هم در راستای معرفی نظریات و بینش های کثرت گرا و سلم نواز، نقش بنیادی را به بازی نشسته اند. با وصف این همه گیر و دارها، باز هم اسماعیلیان آسیای میانه مانند سایر هم کیشان شان در نقاط مختلف دنیا به نام های مناسب و غیر مناسب، از قبیل: شیعه ها، شیه های علی، رافضی ها، باطنیه، تعلیمیه، اهل حق، پیروان راه راست، پنج تنی ها، پنج پیره ها،علی پرستان ، سبعیه، قرمطی ها، غالیان، چراغداران و غیره یاد شده‌اند. در مورد آسیای میانه، شخصیت های فراوانی نوشته و نگارش های خیلی ها ژوهشگرانه، تاریخی و مؤثر دارند که می توان من حیث ذخایر گران سنگ عقیدتی و فرهنگی این جماعت به حساب آورد. در میان این همگان دو تن از شخصیت های فراموش‌ناشدنی شوروی سابق، ایوانف و برتلس کسانی هستند که باید من حیث سردمداران و آغازگران نگارش برگه های عقیدتی اسماعیلیان به حساب آیند که همه پژوهش‌های بعدی مدیون کارکردهای ماندگاراین شخصیت ها باید باشند. با وصف پیش رفت های چشم گیر دوره شوروی سابق و بعد فروپاشی اتحاد شوروی سوسیالستی، ایوانف و برتلس هنوز هم من حیث آغازگران آغازگر در این زمینه‌ها و در سایر ستون‌ها و مجالس، برای همیش و بااعتبار باقی مانده و نقش خویش را برای همیشه حفظ خواهند نمود. شاید تا حدی هم به میان آمدن دبیرستان‌های ایدیولوژیک، انقطاب‌های سیاسی، پراگندگی‌های سیاسی و فرهنگی، فشارهای زبانی و فرهنگی و به میان آمدن فرآیند فضای زشت جنگ سرد، بر نگار و بینش نویسنده‌ها نیز اثر گذاشت و برای آنها آنقدر فضای نویسندگی را مساعد نساخت تا آزادانه و بدون سانسور، داشته‌های شان را با امانت‌داری با خواننده‌های شان در میان بگذارند. ایوانف و برتلس، هر دوی شان به گونه مشترک سعی ورزیدند تا ساختار فکری شان را در مورد ناصرخسرو با در نظرداشت زبان کاربردی شان بازتاب‌دهنده تا از یک طرف سرچشمه‌ای باشد برای آنهایی که در مورد ابعاد ناهمگون شخصیت عقیدتی و فرهنگی او در تکاپو هستند. هر دو نویسنده در کارکردهای پژوهشی شان سعی نموده‌اند تا در مورد ناصر بر بنیاد مذاکرات، سخنرانی و گفتمان شان بینش سازندگی اسماعیلیسم را که ناصرخسرو در سردمداری تبلیغ و ترویج آن قرار داشت، بازتاب دهند و هم‌کاستی‌ها، رسایی‌ها و نارسایی‌های آن زمان را در راستای فهم حقیقت و حقانیت عقیدتی، به بازتاب گیرند. وقتی که به متون و سیاق کاری و آثار این هردو دانشمند نظر اندازیم، و به زبان بازتابی شان با در نظرداشت ارزش های مروج در آن زمان ، بذل توجه نمائیم، دیده می‌شوند که هر دو سعی ورزیده‌اند تا بهترین وغنی‌ترین مواد پژوهشی را در اختیار خواننده قرار دهند تا من‌حیث منبع و سرچشمه لایزال در راستای معرفی اسماعیلیم من‌حیث فلسفه حقیقت و حقانیت و باورهای دینی، در آینده‌ها بکار برده شود. ایوانف ولادمیر

الکسیویچ ،۱۹٤۸م.: ولادمیرالکسیویچ ایوانف، در نتیجه نگارش‌ها و پژوهش‌های خویش در هر ساحه و به ویژه اسماعیلیسم، در میان کارشناسان خاوری و باختری، از شهرت خیلی‌ها مناسبی و قابل‌وصف برخوردار است. بر اساس منابع دست‌داشته ایوانف در سال ۱۸۸٦م.، به دنیا آمده و در سال ۱۹۷۰م.، با دنیای فانی را در ایران وداع کرد. موصوف در سال ۱۹۰۷م.، از دبستان فارغ گردید و بعد آن شامل دانشکده شرق‌شناسی دانشگاه "پترز بورگ"، گردید. بعد از پیروزی انقلاب بلشویکی، در سال ۱۹۱۷م.، من‌حیث یک روسی سفیدپوست به ایران پناه‌گزین شد. در آنجا از تابعیت و شهروندی انگلیس برخوردار گردید و این زمینه‌ای را در اختیارش گذاشت تا به هند برتانوی رهسپار گردد، جایی که قیادت مرکز اسماعیلیان نزاری قرار داشت. ایوانف درهندوستان با اکثر اسماعیلیان رابطه پیدا کرد و بعدها در دربار حضرت آقا سلطان محمد شاه، آقاخان سوم راه یافت. ایوانف در آنجا با همکاری دوستان اسماعیلی خود، در سال ۱۹٤۸ م.، "انجمن اسماعیلی"، را بنیان گذاشت. مقصد این انجمن، آنگونه که در دیباچه آن بازتاب یافته بود، عبارت بود از بررسی و نگارش آزاد و انتقادآمیز و معیاری در مورد طرز فکر و بینش اسماعیلیسم بدون هیچگونه دخالت سیاسی، پروپاگند بی‌معنی و گفتارها و بازتاب‌های ضد و نقیضی که هرگز به درد جماعت و سایر انسان‌های محیط پیرامون مان، نخواهد خورد. نکات اساسی آن انجمن قرار زیر بودند:

- پژوهش آزاد و انتقادی روی همه مسایل مربوط به بینش اسماعیلیسم
- ابا ورزیدن از هر گونه تبلیغات و پروپاگندهای مذهبی و سیاسی
- ابا ورزیدن از بازتاب وانعکاس مکتب فکری جداگانه و خاص
- پذیرش کارکردهای شایسته سالارانه و خدمت‌گزاری به دنیای اسماعیلیسم
- تبادل نظریات و ایده‌های سالم (ایوانف، ناصرخسرو، ص. ۱)

از طریق این انجمن، ایوانف توانست تعداد زیادی از نوشته‌ها، آثار و آفریده‌هایش را وقف بینش و تصور اسماعیلیسم نزاری سازد. فرهاد دفتری، ایوانف را یک خاورشناس معروف، خادم بزرگ مدرنیتی، و اسماعیلیسم معاصر یاد می‌نماید. "(دفتری)، "ایوانف"، یاد داشت‌های زیست‌نامه‌گونه، پژوهش‌های خاورشناسی، مجلد ۸، شماره ۲، ۱۹۷۲، صص، ۲٤۲-۲٤۱) " باید مشکور کارکردهای ایوانف باشیم زیرا در نتیجه آن همه زحمات وی امروز دارای سطح معین دانش و فهم آن مسایلی، مانند ماهیت و تکامل انکشافی و جهان بینی اسماعیلیسم هستیم که در دهه‌های گذشته چندان قابل دسترس نبود. باید اظهار کرد اینکه، این از برکت پژوهش ایوانف است که امروز دیگر اسماعیلیان از گزند نظریات غیرمسؤلانه بی‌جا در امان مانده‌اند و دیگر من‌حیث حشاشیون که توسط "همر پرگستال ۱۸۵٦-۱۷۷٤م."، به نگارش گرفته بود، به قضاوت های خالی از مفهوم و عاری از حقیقت قرار نمی‌گیرند. (دفتری، عابد، ص.، ۲٤٤.)

ایوانف ولادمیر الکساندرویچ: ایوانف شخصیتی است که زیر سایه این تخلص در اقلیم شوروی سابق و دنیای باختر و حتی خاور، شناخته شده است. پیرامون شخصیت و نحوه زیست او نگارش های سه گانه و ناهمگون وجود دارند. موصوف در سال *1886م*، در امپراتوری روسیه به دنیا آمده و در سال *1970م*، در ایران کنونی دیده از جهان بست. وی در سال *1907م*، از دبیرستان فارغ شده و داخل انستیتوت زبانهای شرق وابسته به دانشگاه سن پترزبورگ گردید. موصوف بعد از انقلاب بلشویک ها در سال *1917م*، من حیث روستبار سفید پوست به کشور ایران پناهگزین شد. و در همان وقت در این کشور شهروندی انگلستان را کمایی کردو این موضوع زمینه را به وی مساعد ساخت تا از طریقی به آستان ممبئ کشور هندوستان برسد که در آنجا شامل مرکز حلقه جمعیت اسماعیلیان شاخه نزاری که حیثیت مرکز قیادت و رهبری آنها را به سرکردگی حضرت سرکار سلطان محمد شاه را داشت، به ادامه زندگی خود آغاز گر شد. ایوانف در آنجا (ممبئ)، در نتیجه همکاری برخی از افراد و اشخاص، دوستان و علاقهمندان عرصه فرهنگ و ادبیات عقیدتی اسماعیلیان به بر بنیاد هدایت حضرت امام سلطان محمد شاه، در سال 1946م، انجمن اسماعیلان را بنیانگذاری کرد که مسؤلیت و رسالت انجمن یاد شده بر اساس محتوای آئین نامه اش، مسایل زیر را در برداشت:

- مطالعه و پژوهش مستقلانه و آزاد همه مسایل مربوط و وابسته به آئین اسماعیلیسم.
- عدم کار برد هرگونه تبلیغات مذهبی- سیاسی، و یا هم مسایل متضاد و ناهمگون و جنجال بر انگیز.
- ابا ورزیدن از هر گونه تحقیر و توهین نظریات دیگران به ویژه مکاتب فکری بیرون از شاخه اسماعیلیسم.
- کار کرد ها روی اصول شایسته سالاری و خدمتگزاری صادقانه به پروسه و فرآیند پژوهش ها پیرامون بینش و جهان بینی اسماعیلیسم.
- تبادل نظریات مثبت، افکار و بینش بشر دوستانه در شیرازه اصول جامعه اسماعیلی .

ایوانف تعداد بیشمار مقاله ها، جزوه ها و کتب را پیرامون دیدانداز های اسماعیلیسم به ویژه شاخه نزاری را ، به نگارش گرفته بود. دکتور فرهات دفتری ایوانف را " شرق شناس برجسته، بزرگترین خادم اکادمیک پژوهش های اسماعیلی و بنیان گذارفرآیند تحقیق ژرف پیرامون اسماعیلیان شاخه نزاری قلم داد می کند." (صفه 241-244)

سپاس فراوان نثار ایوانف باد که که در نتیجه و بنیاد پژوهش های شخصیت یاد شده پیرامون اسماعیلیان نزاری، هم میتوانیم از تاریخ گذشته آگاهی داشته باشیم و هم فرایندنگارش را بهتر ساخته ایم و هم دیگر زمینه انتساب و کار برد واژه " حشاشین" ، که توسط " هامر پورگتال 17774-1856م"، قضاوت بی بنیاد را به میان آورد یاد نمی شود و هویت تاریخ عقلانی این جمعیت بزرگ مسلمان با گذشت زمان و روزوار، بهتر و ، واضح تر می شود. داکتر فرهاد دفتری بار مجدد پیرامون ویژگی های شخصیت فردی و اکادمیک دانشمند عرصه اسماعیلیسم، ایوانف سخن نیکو گفته و اظهار می کند که : " ایوانف هر گز نه شرایط کاری اکادمیک داشت و نه هم مقام کار کرد های اکادمیک و نهم آرزوی آن را ، و شخصی بوده است که هیچگاهی در تکاپوی مقام و منزلت خود ساخته نبوده و هم از افتخارات ساخته و بافته و تصنعی هم بیزار بوده است." دقیق است که ایوانف از کار کرد های اکادمیک و علمی خود و هم از نحوه زندگی در هندوستان راضی نبوده است و علت آن نیز واضح است به ویژه برای آنانی که درتاریخ اسماعیلیان مطالعه و پژوهش گسترده دارند. ایوانف بعد ها شاهد آزادی هندوستان بوده و می بیند که چسان کشور بزرگ مانند هندوستان بر بنیاد خط فکری و عقیدتی، به دو بخش تقسیم می شود. در سال های 1960م، ایوانف به شاه ایران مراجعه نموده و از شاه ایران بار مجدد تقاضای اقامت می کند، که در فرجام در آنجا مقیم می شود و فرجامین مراحل زندگی خود را در فقر، غربت، بیچارگی و مشحون از درد سر، سپری کرده و در فقر جان داد.

با وصف آنکه همه مکاتب فکری اسماعیلیسم چه در گذشته و تا حدی امروز نیز از دانش و فهم ایوانف استفاده اعظمی و درخور ستایش نموده اند، به شمول برتلس، دانشمند دیگر عرصه پژوهش های اسماعیلی. اما تاکنون تا حدی هیچ کسی هنوز به آثار، نگارش ها، مقالات ، کتب و داشته های نگارشی موصوف دسترسی قابل ملاحظه ندارند، و حتی گفته میتوانیم که اثری از آنها در میان همه اسماعیلیان جهان و به ویژه اسماعیلیان آسیای مرکزی وجود ندارد. از لابلای سخنان برخی از دانشمندان اسماعیلی و حتی برون از آن هویداست ، با وصف خدمات ماندگار و فراموش ناشدنی این دوشخصیت سرشناس نه تنها عرصه تحقیقات اسماعیلیسم، بلکه دنیا اسلام، درمیان اسماعیلیان هندوستان و برای کافه جامعه اسماعیلی، آنگونه که لازم بوده است نه قیادت اسماعیلی در هندوستان و نه هم جماعت هندوستان بخاطر حضور ناهمگونی های زبانی ، فرهنگی، تباری و سلیقه ای، ایوانف و همه فعالیت های بی بدیل او را مورد تقدیر و تکریم قرار نداده و ناگذیر به برگشت به ایران می شود و در آنجا در آستان و دربار شاه ایران چند صباح دیگری را در فقر، غربت، به ویژه فقر ذهنی و فرهنگی سپری نموده و در فرجام جان خود را به جانان می سپارد.

"پرسشی که مطرح می شود این است ، آیا این چنین با نصیرالدین طوسی واقع نه شد؟ و در شرایط کنونی نیز در میان جماعت اسماعیلی هنوز هم شخصیت های با فهم و با ادراک خلاف خواست و آرزوی امام زمان و نیازمندی های جماعت، به ویژه جماعت آسیای میانه مورد تقدیر و تکریم قرار نمی گیرند و باید همواره زیر اثر مشوره های دیگران، با نام مشاورین، دانشمندان، کار شناسان مکلف هستندکار کنند، حرف نزنند، انتقاد نکنند، پیش نروند، ارتقا نکنند و ساکت باشند تا صادق و شایسته پنداشته شوند، و این موضوع آنگونه که در گذشته ها قابل تشویش بوده است اکنون نیز باید بود." (نگارنده)

حتی بسا از کار شناسان آسیای میانه در زمان هستی نظام اتحاد شوروی سابق، مانند عرب زاده، بزرگزاده، شاه خمارف، نیازف، نذری اف، و غیره از داشته های فکری ایوانف و برتلس کمتر چیزی را در اختیار دارند. حتی دادد خدایف، نیز مبنی بر بینش ایدیولوژیک خود، ایوانف را به نقر گرفته و اظهار نظر منفی نموده است. و علت برخورد سطحی و خلاف روحیه اکادمیک در برابر ایوانف شاید فقدان صحلاحیت و اختیار، و شایستگی زبان انگلیسی در میان کار شناسان تجیک تبار بوده و هم عدم دسترسی به مسایل که در نتیجه سانسور از دیدانداز ها پنهان شده باشند، و دیگر حیثیت منابع معتبر را از دست داده اند که در فراورد حضور فرآیند خیلی ها داغ شرایط جنگ سرد که بازار جنگ زبانی، سیاسی و لفظی خیلی ها گرم داشت، به میان آمده است.

برتلس اندری ایفگینویچ : باید اعتراف کرد که معلومات در مورد اندری برتلس، خیلی ها کم و محدود است ، به ویژه در شیوه ها و پالیسی های نگارشی کشور های باختر، از موصوف کمترین یاد آوری صورت گرفته و هنوز هم صورت می گیرد. اندری برتلس فرزند یکی از بهترین شخصیت های عرصه شرق شناسی روسیه، افگین ادواردویچ برتلس است که هم عصر و زمان ایوانف به شمار می رود. پدر اندری بر خلاف ایوانف تصمیم گرفت در روسیه باقی بماند و با حاکمیت و نظام سیاسی بلشویک ها، یاری و همکاری داشته باشد. ا ندری خود در سال *1926م*، چهل سال بعد از ایوانف، در آستان لیننگراد دیده به جهان کشوده و در سال *1949م*، از انستیتوت شرق شناسی مسکو از تیزس دکتوری خود ، در رشته علوم فلولوژی (علم ادبیات و فلسفه شناسی)، زیر عنوان " ناصر خسرو و اسماعیلیسم" ، در سال 1958م، دفاع نمود و آن را به پایه اکمال رساند.

اندری در واقعیت امر در قطار نخست شرق شناسان دوره شوروی سابق بود که دارای سابقه و پس منظر خیلی ها ژرف در راستای شرق شناسی زمان امپراتوری روسیه تزاری و شرق شناسی باختر داشت. برتلس ، مزید بر آن دارای صلاحیت و ظرفیت پژوهشی در راستای شرق شناسی جدیددوران شوروی سوسیالستی بود که انکشاف و ارتقای این فرایند در نتیجه کار برد و مطالعه آثار پژوهشگران و دانشمندان سنتی مانند، بارتولد برشت، کراچکافسکا، سیمنوف و غیره، بود. برتلس مانند ایوانف با زبان انگلیس آشنایی خیلی ها خوبی داشت و علاوه برآن با زبان فرانسه، فارسی- دری، و غربی نیز بلدیت بلندی داشت. برتلس مانند ایوانف در دوران جنگ سرد زندگی می کرد و آثار می آفرید. او شاهد ساختار نظام سیاسی سوسیالستی در بدخشان تاجکستان بود.

برتلس نسبت به ایوانف دسترسی بهتری به اسماعیلیان بدخشان تاجکستان و دستنویس های شان داشت. در صورتی که مناسبات ایوانف تنها در شیرازه مناسبات چتن تن رفیق و دوست نزدیک پامیری اش باقی مانده بود. برتلس در فرجام در انستیوی شرق شناسی مسکو بکار گماشته شده (79-1953م) و من حیث پروفیسور همکار دانشگاه ملی تاجکستان(1972-1966م)، کار کرد و سیاحت علمی اتنوگرافی را به نواحی مختلف پامیر در سال(1960 - 1959م)، انجام داد و حتی قیادت آن را نیز بدوش داشت. در مراحل فرجامین دوره شوروی سویالستی، اندری من حیث کار شناس اداره یونسکو در پاریس،(1986-1980م)،کار می کرد و موقف اکادمیک و پژوهش علمی اش را با کار در انستیتوی پژوهشی بین المللی شوروی در شیرازه وزارت فرهنگ،(1987-1995م)، ختم کرد. بر علاوه آن برتلس کار آموزی و باز آموزی خود رابا تنی چند از اسماعیلیان بومی(کار شناسان)، پامیر آغاز کرد و سیاحت علمی خود را در این منطقه از بدخشان کوهستانی تاجیکستان و افغانستان ادامه داد، و حتی سفر علمی خود را الی منطقه جرم بدخشان افغانستان به شمول آرامگاه ناصر خسرو، پیگیری کرد. برتلس برخی از آثار خود را وقف ساختار زندگی اسماعیلیان منطقه پامیر بدخشان کرده بود. داد خدایف دانشمند تاجکستان دوره شوروی سابق در عرصه اسماعیلیسم شناسی، کار و آفریده های علمی برتلس را که زیر نام " ناصر خسرو و اسماعیلیان"، نگاشته شده است، از جمله بهترین کار کرد های علمی اش بحساب آورده و می گوید:

" طرز تفکر اسماعیلیسم را که از تصور و بینش آفرینش خداوند و شناخت ژرف و دقیق آن به شمول تعریف و توصیف علم و حکمت و فلسفه از دیدانداز اسماعیلیان آغاز می گردد، و هم رسیدن به شناخت ژرف معنی و مفهوم شریعت، طریقت، حقیقت، و معرفت و تصور امام شناسی که بینش و جهان بینی فکری و فلسفی آنها را تشکیل دهنده است،فرآیند رسیدن به این همه ها را تنها از طریق دسترسی به آثار و آفریده های برتلس، به ویژه اثر معروف شان " ناصر خسرو اسماعیلیان"، میسر می داند ، زیرا موصوف در این اثر از طریق مطالعه و پژوهش همه آفریده های دست داشته ناصر خسرو سعی ورزیده است تا کلید شناخت بینش و تفکر اسماعیلیسم را من حیث کیش و آئین عقلانی و با سابقه با مقام تاریخی اش در اختیار علاقه مندان، باور مندان و رهروان ناصر خسرو، قرار دهد."

برتلس می گوید که شخصیت واقعی و تاریخی پیر ناصر خسرو، مقام و اعتبار نگارشی اش به شمول سرایش شعر، قصیده و مناجات وابسته به باور های اسماعیلی که درج تاریخ و فرآیند تاریخ نگاری شده است، گویا تا حد زیادی خلاف واقعیت های عینی زندگی اش بوده است. وی می افزاید که حتی پیرامون کار کرد های ناصر خسرو ، از غلو و شیوه عارف منشانه، رومانتیک و تخیل آمیز تعریف و تفسیر صورت گرفته است که نقش برخی از پژوهشگران باختر زمین در آن خیلی ها برازنده است. ایوانف در پژوهش های اکادمیک خود، سعی ورزیده است ، آن همه افسانه نگاری ها و افسانه سازی های شیوه زندگی ناصر خسرو ، تصور و بینش نادرستی که در مورد او بازتاب شده است، همه را واضح، معین، دقیق و و صاف و ستره بازتاب دهد و هم شخصیت و سیمای عینی و واقعی ناصر خسرو را با داشته های فکری و فلسفی اش را به شنونده ها، خواننده ها، پیروان، علاقه مندان و دانش آموزان امروزی ناصر خسرو، به شمول پژوهشپران دنیای خاور و باختر، به تعبیر و تفسیر گیرد. با آنهم، شخصیت ناصر خسرو ، آنگونه که باید باشد، هنوز هم در پژوهش های تکاپو گران اکادمیک شوروی سابق و هم دانشمندان و جستجو گران اروپای خاوری و باختری(شرق و غرب)، اضافه گویی ها، مبالغه و اغراق گویی ها که از جانبی با نحوه زندگی ناصر خسرو همآهنگ نیست و از سویی هم مطابق مکتب فکری عقلانی و فلسفی ناصر نبوده و هرگز نخواهد بود. با آنهم همگی، ایوانف، برتلس و سایر پژوهگران به هر سطح و پیمانه ای که هستند ، بودند و خواهند بود، سعی نموده اند تا شخصیت ناصر خسرو را من حیث سیمای عینی و ، و اقعی زمان خود بازتاب دهند، و لی هنوز در همه آثار و آفریده های آن زمان و امروز نیز جای برای اضافه گویی ها، ابهامات، مشکوکیت ها و پرسش های ناهمگون باقی خواهد بود.

برتلس اندری ایفگینویچ : ناصر خسرو من حیث قله شامخ فرآیند گفتمان اسماعیلیان فاطمی:

اثر ایوانف در مورد ناصر، به ویژهزیست نامه اش، با برخی از دشواری هاو ضد و نقیض گویی هاکه خود ابهام آفرین و دشوار فهم است، رو برو است. اظهار نظر ها پیرامون حیات پر بار ناصر خسرو را میتوان به سه دسته تقسیم بندی کرد:

1.حضور افسانه های شفاهی که در میان اسماعیلیان بدخشان تاجیکستان و افغانستان برای سالیان متمادی قرائتداشته اند ، که از دید ایوانف دلچسپ تر و سود مند تر از زیست نامه واقعی و عینی اش می باشند. اما ایوانف بار مجدد در اثر بازدرست شده اش، در سال 1956م، کار برد و استفاده منابع یاد شده که در بر دارنده اسطورها، افسانه ها، و مبالغه گویی های مروج در میان پیروانش اسماعیلیان بدخشانات بوده اند، گناه نا بخشودنی دانسته و استفرده از آنها را درست قلم داد نمی کند. موصوف همه گفته ها و سخنان یاد شده شفاهی موجود در میان مردم و توده های عظیم محیطی در راستای معرفی و شناساندن ناصر خسرو را، هرگز مورد قبول و مطمح نظر نمی داند و مشوره می دهد که این اظهار ها و بیانات شفاهی دست داشته در میان مردم پیرامون ناصر خسرو باید هر چه ژرفتر و بهتر از پیش، مورد تحقیق، تکاپو، و پژوهش قرار گیرد.
2.منابع اهل سنت و جماعت است که اکثرأ ناصر خسرو را دهری، ملحد، جادوگر، کافر، منکر دین، و سرچشمه خطر برای دین اسلام و یا هم به گونه مثبت من حیث شیخ سنی، متصوف کار دان و درست کاردانی که تا هنوز درست شناخته نه شده است، بازتاب داده شده است. ایوانف بعد ها خود این منابع و سرچشمه های دست داشته های شفاهی و نگارشی را انعکاس داده و اظهار نموده است که با آنهم این گونه مؤلفه های نگارشی با وصف آنکه دارای دشواری های پذیرشی بوده و بآنکه بعضن مسایل وموضوعات حقیقی به گونه وارونه و غیر عادلانه بازتاب داده شدهاند، هنوز هم دارای اعتبار و اختیار خیلی زیاد و قابل تقدیر و تکریم اند .
3.مرحله سوم، زمانی است که ناصر خسرو در فرآین سیاق نگارشی پژوهشگران باختر و خاور زمین، مانند: گوارد، بلوسیت، سگنون، برون، و هیتی، من حیث سیمای عینی و واقعی، شاعر و سراینده معروف ابیات و ادبیات عرفامی، سیاح چیره دست، دارنده حکمت و فلسفه شرق، حکیم والا مقام شرق، و یکی از نخبگان و بزرگان متفکر و اندیشمند زمان خود ، دانسته شده است. ایوانف نگارنده های و پژوهشگران باختر زمین را مورد انتقاد سالم قرار داده و اظهار می کند،، که آنها ناصر خسرو را نه گونه رومانتیک و تخیل آمیز تصویر برداری می کنند و این موضوع را خیلی ها با اهمیت برای سرزمین ایران جلوه می دهند زیرا ایران در مورد ناصر خسرو با وصف همه کار کرد هایش نا شناخته مانده بود، و تنها بربنیاد چند قصیده و سروده معروفش به شمول سفر نامه اش ناصر را به شناسایی می گرفتند. ایوانف اظهار می کند که باختری ها ناصر خسرو را از یک فرد عادی به یک چهره و سیمای سر شناس ، دانشمند و یکی از نخبگان زمان اش، قرار داده اند. غربی ها ناصر خسرو را ملهم حکمت و فلسفه شرق در میان باورمندان، علاقه مندان و پژوهشگران دسته های ناهمگون، معرفی کرده اند. (ایوانف، صفحه، 3)
ایوانف بر این باور است که ناصر خسرو را باید از طریق محتوای شعری، سیاق نگارش فلسفی ، بینش و طرز تفکر خودی اش شناخت و جایگاه اش را در برگه های تاریخ اسلام و به ویژه اسماعیلیسم، معین کرد. ایوانف حتی مشکوک است که کتاب" شش فصل"، ناصر خسرو که بازتاب دهنده روش و بینش دعوت اسماعیلیسم است، از ناصر خسرو نه بوده و حتی پیرامون " کلام پیر"، و " گهر ریز"، نیز نظر مشابه و همگون دارد. ایوانف کیفیت شعری و ترکیب آنها را نمی پذیرد و اظهار می کند که آنها همه در سطح پائین ساختاری و صنایع شعری قرار دارند و علاوه بر آن اظهار می کند که گویا ناصر خسرو پیرو آئین اسماعیلیسم نیز ، نخواهد باشد. ایوانف با بازتاب این همه سخنان ، پیشتر رفته و با نگارش بیوگرافی ناصر خسرو، ابراز عقیده و باور می کند که چرا ناصر خسرو، خویشتن را مروزی، قبادیانی و بلخی، معرفی می کند و از نام اصلی اش یادی نمی کند.(باید دانست که ناصر خسرو در کدام شرایط زمانی زندگی می کرد؟ با چه کسانی کار می کرد؟ آیا دبیر بود یا کبیر؟ شاعر بود یا فیلسوف؟ از بلخ بود یا از قبادیان؟ سید بود یا سادات، آنگونه که تقی زاده از او یاد می کند؟ دارای چه آئینی ای قبل از تغیر عقیده و باور خود بود؟ شاه بود یا گدا؟ در دربار کار میکرد و یا در درگاه؟ باید این همه شرایط را دانست و بعد می توان پیرامون شخصیت ناصر خسرو، قضاوت کرد و باید گفت که ناصر نیز در کار کرد های عقیدتی، شعری، فلسفی و دینی خود در واقعیت امر، در فرآیند قوی تقیه قرار داشت تا بتواند آرمان و مقدساتیی را که در ذهن خود می پرورید، به پایه اکمال رساند و خوش بختانه که رساند و از این سبب است که ما امروز میتوانیم پیرامون اسماعیلیسم، به ویژه در اسیای میانه، سخن به میان بیاوریم. مترجم)
" ایوانف سعی می کند که ناصر خسرو را به گونه ای معرفی کند که گویا دارای استقرار و استقامت دقیق نیست، از اصلیت پیدایش خود آگاهی ندارد، و با شخصت های عقلانی و فکری اسماعیلی قبل از زمان و در زمان خود ، همتایی کرده نمی تواند، و همه داشته های فکری و فلسفی ناصر خسرو دارای سطح پائین فلسفی بوده در همه جا ها تکراری به میان می آیند و هر گز روی مسایل اصلی و بنیادی فلسفی، مکث نمی کند و از آنها به گونه سطحی می گذرد. ایوانف اظهار می کند که ناصر خسرو را نمیتوان با متبحرین و دانشمندان مانند، ابو حاتم رازی که دارای تبحر و صلاحیت بالا در تیولوژی و الهیات شناسی بود و یا مانند حمید الدین کرمانی دارای بینش فلسفی عالی باشد، و حتی نه هم مانند کارشناس درجه دوم ابو یعقوب سجستانی و یا سکزی و یا سجزی، باشد که بعضن از طرف ناصر خسرو مورد تنقید قرار می گیرد. و حتی از معلم و آموز گار خود، المؤید فی الدین شیرازی که با دیپلوماسی دقیق خودی از وی آموخته بود، نیز نمی تواند برابری کند." (ایوانف، صفحه

های 10-11) ایوانف ناصر خسرو این گونه تعریف و ستایش می کند: " شخص قوی هیکل، روستایی و دهاتی منش، که این همه ویژگی ها را با خود شامل کار کردها، نگارش ها، تعبیر ها و تفسیر های خود می کند و یک فضای خیلی ها ساده و علایمی را از خود بجا می گذارد که تمیتوان همه آنها را به سادگی زدود، و ناصر خود همواره زمخت، خام باقی مانده و حتی در راستای بازتاب ساده ترین مسایل عقیدتی و فلسفی در جدال و مبارزه باقی می ماند" (Ibid, P.11)

ناصر در دیدانداز ایوانف" حیثیت شخصیت پیشگام در نگارش و بازتاب مسایل فلسفی در سرزمین فارس نمی باشد، در صورتی که خود شخصیت دیگری را که در این عرصه پیشگام بوده باشد ذکر نمی کند. شیوه کاری و نگارش ناصر خسرو برای ایوانف مطلقن غیر هنرمندانه، مشحون ار تکراری های غیر ضروری، بدون تبارز ایده های جدید، و نو آوری ها، و نبود انعکاز اصلیت ها و فروعات، و تنها ذکر مسایل ، موضوعات، اماکن و مؤلفه های ابتدایی، می باشد. " (همان، صفحه، 11) .

" ایوانف می گوید که، ناصر خسرو در مباحثات و مذاکرات لفظی خود با سایر افراد و یا دارنده گان عقاید و باور مانند عیسیوت و ناصبی ها، داخل گفتمان دقیق و فیلسوفانه نمی شود و تنها بخاطر تبارز نظریات خود، که تنها به خود موصوف دلپذیر هستند انعکاس می دهد. وی می گوید تغیر و تبدیل عقیده و باور های دینی در آن زمان آنقدر دشوار و مشحون از دغدغه نبود و در ضمن ناصر خسرو با دیدن خواب خود میل پیدا می کند تا بسوی قبله برود و یا گویا کسی او را در خواب رهنمون شده است، در صورتی برای ناصر خسرو مانند هر فرد پخته دیگر در آنزمان این حرف واضح بود که بکدام سو باید برود، و یا هم خود شخصی سنی بنیاد گرایی بوده باشد که نیت حج رفتن را داشته است. و در ضمن باید گفت همراز و نیازش در این سفر تنها برادر و خادم اش می باشد و هم در همه این سفر طولانی بدون سفر زاد، این چنین سفر طولانی را سپری می کند و در همه جا و از همه کس دریافت یاری و همکاری می کند، و زمانی که به مصر می رسد بعد آن آئین و کیش آسماعیلیسم را پذیرا می شود. (همان، صفحه، 15)

ایوانف در باب پنجم اثر خود، کار کرد های ناصر خسرو را من حیث مشنری ،داعی و حجت خراسان که در مناطق مازندران، خراسان و بدخشان ایفای وظیفه می کند، مورد قدر دانی قرار داده و پرسش خیلی ها مهم ای را که کنون پاسخ نیافته است، به میان آورده و اظهار می کند که چگونه نوانست شرایط گریز را برای خود به وجود آورد و در فرجام بدون هیچگونه دشواری به ناحیه یمگان بدخشان افغانستان می رسد. چرا یمگان را انتخاب نموده است؟ و تا چه حدی ناصر خسرو مردمان این مناطق را به کیش اسماعیلیسم در آورده است؟ آیا مردمان شغنان، واخان آشکاشم و سایر مناطق مردمان بومی این سر زمین بوده اند و یا اینکه زرفشانی ها، سعذی ها و سایرین که دارای عملکرد مختلط عقیدتی اسلامی و زردشتی بوده اند که " ام الکتاب"، را نیز با خود آورده اند؟ آیا ناصر خسرو شاه یمگان بود و یا اینکه در زندان یمگان قرار داشت؟ چرا آرامگاه اش در یمگان است و محل باقدر و قیمت برای اهل تسنن بوده و ناصر خسرو را من حیث شخصیت اکادمیک دانسته و هر گز شیوه حج اسماعیلیان را نیز نمی پذیرند و او را من حیث یکی از صوفی های معروف اهل بیت رسول می دانند؟ چگونه ناصر راه بسوی قاهره را دریافت و چگونه توانست با آن همه دشواری ها مدیریت کند و چسان توانست این همه آثر و آفریده های گران بها را در محیط تنگ و تاریک یمگان به نگارش گیرد؟ آیا ناصر خسرو امکانات این را داشت تا به همه مناطق بدخشان سفر کند و اقدام به نگارش " سفر نامه شرق"، کند که سر زبان مردمان این مناطق است؟ چگونه و چرا ناصر مورد انزجار، نفرت ، توهین و تحقیر اکثر زمام داران این مناطق شد؟ ایوانف از شخص ناصر خسرو نقل قول کرده و می نگارد: " امیر یمگان او را نمی پذیرفت. ترک ها وی را از خراسان بیرون ساختند. نه امیر خراسان وی را می پذیرفت و نه هم شاه سجستان، یا شهزاده غزنوی تبار. ونه هم امیر منطقه ختن با او میانه خوبی داشت." (اثر ویراستار شده ایوانف، ناصر خسرو و اسماعیلیسم، که ایوانف مراجعه به اثر " فلسفه مشرق" که شاید توسط دانش آموزش " گهرریز"، زیر عنوان سفر ناصر خسرو در بدخشان به نگارش گرفته شده است، مشوره می دهد.)

چرا ناصر خسرو در میان اکثر تاریخ نگاران عرب، به شمول دسته مستعلی، من حیث کار شناس دوره فاطمیان شناخته نه نمی شود ، به سبب اینکه ناصر خسرو خود در بدخشان حیات بسر می برد که اسماعیلیان نزاری فعالیت داشتند و هم تنها به زبان فارسی می نوشت و موضوع هویت خودی را من حیث یک عجم و نه عرب، مورد تقدیر و قدسیت قرار می داد. از این سبب، با مخالفت های بیشتری از جوانب یاد شده ، رو برو می شد. ایوانف می گوید در هیچ یکی از آثار و آفریده های فاطمیان واژه حجت ذکر نه شده است و یا اگر هم حجتانی بوده اند، در قاهره زندگی نموده اند و یا بیرون از آن. ایوانف از این لقب انکار نمی کند و در بسا از منابع اسماعیلی نیز از آن تذکر به عمل آمده است. مثلن در اثر قاضی نعمتن" اساس التأویل"، ایوانف می گوید که او یقین ندارد که این گونه شخصیت ها در قاهره و یا ایالت آن به نام های حجت، داعی و یا داعی الداعات، یاد می شدند و چرا ناصر خسرو، شخصی و فردی که جدیدن به طریقه و کیش اسماعیلی گروید و به زود ترین فرصت شخصیت قابل قدر در دیدانداز رهبران و امامت قرار قرا گرفت و به این چنین منطقه دور افتاده مانند خراسان و یا ویژتن بدخشان، برای انجام این چنین رسالت سترگ، فرستاده می شود. وی می افزاید که ناصر خسرو در آثار همه آن واژه ها

و نظام واژه هایی را که ذکر می کند، کمتر در ادبیات اسماعیلی دوره فاطمیان جا داشته و بیشتر در میان اهل سنت و جماعت مروج بوده و ناصر خسرو تنها آنها را به زبان فارسی- دری نگاشته است مانند: زاد، خان، گشایش، سفر نامه، خدمت، فردوس، جنت، برزخ، دوزخ، و غیره می باشند. ایوانف اثر ناصر خسرو، " وجه دین"، را نمونه مثال گرفته و می گوید که این اثر به سبک و شیوه فاطمی نوشته شده است و حیثیت کتاب آموزشی دعوت را دارد که از زبان عربی ترجمه شده ، و یا بهتر گفته شود از اثر قاضی نعما ن دعائم الاسلام، یا اساس التأویل ، که توسط جعفر بن منصور الیمن نوشته شده ، گرفته شده و دارای اشتباهات و نارسایی های بی شمار بوده و نیازمند ویرایش دوباره است.

اندری برتلس: ناصر خسرو در اوج گفتمان اسماعیلیان فاطمی : اندری برتلس اثرش را یازده سال بعد از ایوانف زیر نام " ناصر خسرو و اسماعیلیان"، نوشت. وی همه داشته های فکری ایوانف را به شمول اثر 258 برگه ای اش در مورد ناصر خسرو و اسماعیلیسم مورد مطالعه و غور قرار داده و بعد مونوگرافش اش را زیر عنوان مشابه نوشت. اثر یاد شده در حقیقت حیثیت پاسخ میتود شناسانه و ایدیولوژی گرایانه در برابر اثر ایوانف ، ناصر خسرو و اسماعیلیسم را دارد. متن یاد شده در سراسر سیاق اش حامل فرآیند تقدیر، تمجید و انتقاد از شخصیت ایوانف می باشد. در این جا سعی خواهیم ورزید تا در قدم نخست ایوانف را از دیدانداز برتلس به معرفی نشینیم و بعد کار کرد ها ، نوشته ها، شخصیت و بینش فلسفی ناصر خسرو را از دیدانداز برتلس به برسی می شینیم. بر تلس در مورد نقش ناصر خسرو من حیث دانشمند در گسترش آئین و کیش اسماعیلیسم ، نه تنها در بدخشان بلکه در سراسر آسیای مرکزی به شمول شرق دور، سخن می گوید. برتلس بر خلاف ایوانف اثرش را پیرامون کار کرد های ناصر خسرو ، زیست نامه و مواریث عقیدتی اش را در 148 صفحه محدود می سازد. موصوف قبل از آنکه در مورد زیست نامه ناصر خسرو سخنی به میان آورد، در قدم نخست نظریات، داشته ها و بینش اسماعیلیان آسیای میانه به شمول برداشت های شان را آغاز می کند. وی در مورد تاریخ عقیدتی، سیاسی و اجتماعی مردمان آسیای میانه سخن می گوید و بعد روش و مردانگی مردمان سرزمین آسیای میانه به تعریف و توصیف می نشیند و بعد اضافه می کند، باوصف آنکه دین اسلام را مردمان این مناطق جغرافیای سیاسی پذیرفتند، اما داشته های فرهنگی، زبان، ادبیات و تهذیب ماندگار خراسان زمین را هنوز نگهداشته اند و از آن در احیای باور های مذهبی شان، استفاده معقول و درست می کنند. وی در ضمن پیرامون ماهیت فرهنگ کثرت گرای مردمان این سرزمین که راه ابریشم حیثیت کریدور رشد و انکشاف آن را داشته است، به ستایش می نشیند. برتلس در مورد فراز و فرود تاریخ و کار کرد های اسماعیلیان آسیای میانه در سده های گذشته حرف هایی را به میان می آورد و دوشواری هایی را که این مردمان در شیرازه عقیدتی و باور های مذهبی شان متحمل شده اند، بر ملا می سازد.

برتلس اعتراف می کند که بسا از کار های علمی، پژوهشی و تاریخی که پیرامون اسماعیلیان آسیای میانه آفریده شده اند، مدیون کار کرد ها و زحمات فراوان ایوانف می باشند. در ضمن روابط نزدیک کاری و پژوهشی ایوانف را با سایر شخصیت های محیط اکادمیک مردمان آسیای میانه می ستاید و بعد به گونه فوری برخی از مسایل را پیرامون کاستی های کاری و پژوهشی اش را آغاز گر می شود، و اظهار می کند همه نوشته هایش از مناسبات با افراد محیط پیرامونش ، یعنی اسماعیلیان آسیای مرکزی، دوستان، مشاورین ، همکاران و یاران متأثر است.

باید گفت که در مورد شخصیت و مناسبات فردی و اکادمیک برتلس آنقدر که لازم باشد معلومات و شناسایی‌ها در اختیار نیست، چه در کشورهای شرق و چه دنیای غرب. اندری فرزند یکی از معروف‌ترین شرق‌شناسان روسی، افگینی ادواردویچ برتلس می‌باشد که از جمله معاصران ایوانف بود و بر خلاف ایوانف تصمیم گرفت در روسیه باقی ماند و با نظام و حکومت بلشویک‌ها به همکاری آغازگر شد. اندری خود در سال ۱۹۲۶م.، چهل سال بعد از ایوانف در آستان لیننگراد به دنیا آمد. در سال ۱۹۴۹م.، از انستیتوت خاورشناسی آستان لیننگراد از پایان نامه خویش من‌حیث کاندیدعلوم فلولوژی که پیرامون "ناصرخسرو و اسماعیلیسم"، گزارش شده بود، در سال ۱۹۴۸م.، دفاع نمود. برتلس در واقعیت امر مربوط به نسل نخستین خاورشناسان شوروی سابق به حساب می‌رود. مزید بر آن دارای حس قوی پویایی در راستای ادبیات جهان و خاورشناسی غربی و ادبیات اشرافیت اروپایی دست خیلی‌ها بالایی داشت. مزید بر آن در همکاری با شخصیت‌های فرهنگی و خاورشناس، بارتولد و کرچکافسکی، برتلس، سیمنوف، و دیگران سنّت خاورشناسی دوره شوروی را به وجه احسن انکشاف دادند. برتلس مانند ایوانف، زبان‌های انگلیسی و فرانسوی را خوب می‌دانست، تکلم می‌کرد، می‌نوشت و خوب می‌خواند. مزید بر آن به زبان‌های عربی و فارسی- دری نیز گفتمان مناسب داشتند. ایوانف و برتلس در حقیت در زمان جنگ سرد بسر می‌بردند. وی شاهد ساختار اداری‌ئ سیستم شوروی در جمهوری تاجیکستان بود. علاوه بر آن از شیوه‌های کاری شوروی در تاجکستان که به گونه نمایشی بخاطر بازتاب نمونه‌ای این منطق من‌حیث جمهوری سوسیالستی از راه رشد غیرسرمایه‌داری تنظیم و ترتیب گردیده بود، رنج می‌برد و میل داشت همه امور را باید مطابق واقعیت‌های عینی آن جوامع به مشاهده می‌نشست. (مایر. و. اسلام و کلونیالیسم در آسیای میانه، دیدانداز غرب‌نگری در آسیای میانه، روتلیج، ۲۰۰۲م.). برتلس و ایوانف هر

دو به گونه خیلی‌ها ساده به دست نویس‌ها و آثار دست‌نویس‌شده در بدخشان دسترسی قابل ملاحظه‌ای داشتند. ایوانف تنها از طریق چند تن از دوستان خود رابطه را با بدخشانی‌ها برقرار نمود، اما برتلس بعد از فراغت و اکمال پایان‌نامه آموزشی-اش، در انستیتوت خاورشناسی مسکو توظیف گردید، و در آن محیط در میان سال‌های ۱۹۷۹ - ۱۹۵۳م.،من حیث پروفیسور همکار در دانشگاه دولتی تاجیکستان، در خلال سال‌های ۱۹۷۲-۱۹٦٦م.، ایفای وظیفه می‌کرد و سیاحت‌های علمی تبارشناسی را به مناطق پامیرزمین در سال‌های ۱۹٦۰- ۱۹۵۹م.، سازماندهی می‌کرد و هم من‌حیث کارشناس و برنامه‌ریز اداره یونسکو در شهر پاریس در خلال سال‌های ۱۹۸٦- ۱۹۸۰م.، ایفای وظیفه نموده است. برتلس در ساحات مختلف دیگر نیز با اداره و حاکمیت شوروی سابق همکاری داشته و مناطق بدخشان افغانستان، به ویژه ولسوالی جرم بدخشان نیز، سفر نموده و از آرامگاه ناصرخسرو نیز دیدن نموده است. ایوانف درهمه نوشته‌های خویش تلاش ورزیده است تا ناصرخسرو را به گونه دقیق مورد مطالعه قرار دهد و بعد آن مقام و شخصیت معنوی و علمی و فلسفی او را در میان اسماعیلیان و سایر انسان‌هایی که در میان شان حیات بسر می‌برند، معرفی کند و هم درحقیقت سعی می ورزید تا از نوآوری‌ها، نظریات و بینش عقلانی ناصرخسرو و هم آثر و آفریده‌هایش که باعث تنویر ذهنیت نه تنها اسماعیلیان بلکه سایر باورمندان و پژوهشگران گردیده است، به معرفی گیرد و زندگی و علایق شخصی خود را وقف این‌گونه بررسی‌ها سازد. در ضمن ایوانف اضافه می‌کند، که ناصرخسرو سخت سعی ورزیده است تا از پیشینیان خود کمتر تقلید کند و مسایل مطروحه آنها را رونویسی کند، از فلسفه و منطق شخصی و برداشت‌های تاریخی خویش استفاده نموده و در تنویر اذهان عامه نقش خیلی‌ها بلند تاریخی را به بازی می‌نشیند. حتی ایوانف به این باور است که شاید ناصرخسرو از جمله شخصیت‌های تاریخی است که برای نخستین بار فلسفه‌نگاری و فلسفه‌شناسی را در ذهنیت سایر پژوهشگران معاصران خود، تزریق می‌کند و آنها را بسوی باطنیت و گرایش معنوی مورد تشویق و ترغیب قلمی قرار می‌دهد. ایوانف با ترجمه یکی از قصاید ناصرخسرو از زبان فارسی - دری به زبان انگلیسی و روسی، نشان‌دهنده حاکمیت دقیق وی بر زبان فارسی و افکار فلسفی ناصرخسرو می‌باشد. وی می‌افزاید: "پژوهش‌ها و کاوش‌های فلسفی، علمی و اخلاق ناصرخسرو، نشان‌دهنده کارکردهای فردی خودی او می‌باشد. وی در همه گفتمان‌ها خیلی‌ها طولانی سخن می‌راند و بحث و فحص می‌نماید. وی به مسایل مطروحه عادی و فارغ از بینش منطقی وقعی نمی‌گذارد و همواره میل دارد خویشتن را با نظریات فلسفی و عقلانی‌اش در ژرفای گفتمان‌ها به مشاهده نشیند. ناصر، همواره پیرامون عقل کل، نفس کل، هیولا، اختیار، جبر، صلاحیت، دانش، بینش و گرایش انسانی و جمع‌گرایانه، سخن گفته و در مورد جبر، اختیار، تقدیر، تدبیر نیز به بحث می‌نشیند. حتی بعضن بدون در نظرداشت فهم دقیق از بینش آفرینش آفریدگار خویش را مورد پرس و پاس قرار می‌دهد و این البته نشان‌دهنده بی‌اعتنایی او نیست، بلکه نشان‌دهنده ژرفای علاقه و دلچسپی‌اش به مسایل مطروحه است. همه نوشته‌ها و آفرینش ادبی، علمی و فلسفی‌اش همواره من‌حیث مواد خیلی‌ها بلند آموزشی به میان آمده و شکل کتب فلسفی را به خود گرفته است." (ایوانف، ص. ۳۳)

ایوانف، در قسمت پنجم اثر خویش در مورد کارکردهای مسیونری "مشنری، مبلّغ"، ناصرخسرو در مناطق مازندران، خراسان، و مناطق مختلف بدخشان، سخن می‌گوید، ناصر پرسش خیلی اهم غیرقابل پاسخ را مطرح می‌سازد که در بسا آثار و آفریده‌های بعدی اسماعیلیان، مانند (اساس‌التأویل، قاضی نعمان نیز مطرح شده است. ایوانف می‌خواهد بپرسد که چرا، با وصف آنهمه حجّتان، داعیان، و مبلّغان، ناصر من‌حیث یک شخصیت جداگانه و بدون اندوخته‌های گذشته از تاریخ و فرآیند کاری شخصیت‌های علمی و اکادمیک اسماعیلی که جدیدن به کیش و آئین اسماعیلی رو آورده است، به سطح خیلی‌ها عالی و کامگاری های بی‌بدیل در مدت زمان کوتاه، دست یازیده است. ایوانف اظهار می‌دارد که ناصرخسرو شاید در شیوه های نگارشی خود، در مسایل ابراز بینش و نظریات خویش از طریق زبان و یا هم اشعار و سروده‌های ناصر به شمول قصاید شان، تا حدی دلتنگ‌کننده باشند و سلاست درستی نداشته باشند ولی تصور و تفکر شان مطابق زمان و مکان بوده و همواره پیرامون فلسفه زندگی، حیات و ممات، دانش و بینش، ازل و ابد و غیره سخن می‌راند و شاید هم تا حدی آنگونه هنری کاربن می‌گوید، ناصرخسرو می‌تواند همه کاره باشد ولی باید گفت که ناصر خسرو شخصت و نویسنده خسته‌کننده نیست. به مرور زمان مادامی که برتلس، با نوشته‌ها و آثار مخالفین بینش اسماعیلیسم، از قبیل ابن رزام، "کتابی در ردّ اسماعیلیه"، اثر تبن ندیم، "فهرستی پیرامون تاریخ بغدادی"، ابو معلا، "بنیان‌الادیان، نظام الملک، "سیاست نامه"، شهرستانی، "الفرق‌البین‌الفرق"، و سایرین که بینش و تاریخ و کارکردهای اسماعیلیسم به بینش‌ها و تصورات ممکنه و غیرممکنه بازتاب یافته است، آشنا می‌شود که در آن نام‌های مانند، شعوبیه، مزدکیه، مُغیسم، مُغ پرستان، کافر، الحادیون، ذندیقیه، قرمطیه، و غیره به آنها داده می شود، تصورات خودی‌اش را بر بنیاد حقایق و وقایع و نگارش‌های ضد و نقیض یاد شده انعکاس می‌دهد. وی علاوه بر آن خاورشناسان غربی، مانند، "کاره"، "بلاکت"، "گوارد"، و غیره را بخاطر حمایت شان از نگارش‌های غیرمسئولانه افراد شده و بینش ضد اسماعیلیسم‌بودن شان را به باد ملامتی گرفته و آنها را در قطار شرکای جرم در نوشتارهای ضد اسماعیلی می‌داند.حتی برخی از این خاورشناسان غربی بدون در نظرداشت تحقیق و پژوهش دقیق در زمینه، اسماعیلیسم را منبع اضداد

با گرایش اسلامی دانسته و آنرا زاده بینش فرسیان و پارسان دانسته و یک جنبش انقلابی و ضد اصول عقیدتی می‌دانند. برتلس کمی هم پیش‌تر رفته و ایوانف را ملامت می‌کند مبنی بر اینکه وی اسماعیلیسم را یک پدیده ضد عرب، ضد نشنلیسم و ملت‌گرایی تنگ‌نظریانه ترکیسم و بهتر گفته شود پان‌ترکیسم معرفی می‌کند. ایوانف می‌گوید، اگر خواسته باشیم تا در خدمت اختیار و صلاحیت یزدانی باشیم، در آنصورت باید مانند ناصرخسرو از مقام شامخ و عالی معنویتی که انسان را بار مجدد با اصل پیدایش او ارتباط می‌دهد، برخوردار بود و هر کسی به گونه عادی نمی‌تواند از این چنین جایگاه برخوردار باشد. بلکه باید در شمار و قطار مردمان ویژه از هر نقطه نظر باشد. و آنهایی که دارای حمایت ویژه یزدانی‌بودن در راستای خدمت انسان و کافه بشریت و آنها شخصیت‌ها و دسته مرمانی بودند که به نام "اهل تأئید"، یاد می‌شوند و کسانی هستند که مقام شان از فلاسفه و سایر دانشمندان، شامخ‌تر و بااعتبارتر است. برتلس مسایل ناصر را از طریق سیاق اشعار و قصیده‌اش مورد بررسی قرار داده و می‌گوید که شخصیت وی بالاتر از فلاسفه، دانشمندان، عرفا، افلاطون و سایرین بوده و زمانی خواهد رسید که همچو افراد و اشخاص در برابر آرامگاه ناصر خواهند ایستاد و اشک افشانی خواهند کرد زیرا وی دارای چنین اثر ژرف‌آفرینی در میان همه انسان‌های محیط پیرامون خود می‌باشد. او می‌گوید، این گونه ادعای ناصرخسرو بخاطر این بوده است که وی به خانواده بزرگ تاریخی که حضرت محمد(ص)، در قیادت آن قرار داشت و اهل بیت آن حضرت این همه نیکی و محسنات را ادامه دادند، منسوب است. ناصرخسرو معتقد است و عملن نشان داد که وی در راستای علم و حکمت حرکت می‌کند، و دارای نه تنها دانش است بلکه بالاتر از آن دارای جهان‌بینی و دیدانداز گسترده و بینش عقلانی است که می‌تواند از آن در امر شناخت ذات سبحانه و تعالی از طریق دانش و آموزش معلم صادق، برسد و می‌گوید که چون علم در ذات خود از سوی خداوند و افراد و شخصیت‌ها دارای این علم و دانش به ویژه علم لدنّی، که از سوی خداوند است، دانستن‌اش فرآیندی است که انسان را در راستای قربت به روح عالی و ماندگار یزدانی رهنمون می‌شود. (برتلس، ص.، ۲۲۹). برتلس می‌گوید که، ناصرخسرو دارای علم و حکمت جداگانه بود، و این دانش در نتیجه شناخت روح القدس و روح الیقین، کمایی گردید، در صورتی علم و دانش فلسفی در نتیجه مراجعه به دانش آفرینش به میان می‌آید، در صورتی که با وصف این همه سخن‌ها، هنوز ناصرخسرو در تقسیم‌بندی حکمت‌ها و دانش معمل دچار پریشانی و تکلیف است. او می‌گوید برای وی همه دانش‌ها در حقیقت دارای منبع واحد هستند، و تنها در سطح و نحوه‌های کاربردی شان ناهمگون هستند. برخی‌ها، به ویژه داکتر سرفراز نیازوف کار شناس دانشگاه تورنتوی کانادا، به این باور است که ایوانف در فرآیند پژوهش خویش پیرامون بازتاب نکات اساسی کارکردهای تاریخی و فلسفی ناصرخسرو، ناکام مانده است. وی اضافه می‌کند و هم استدلالش این است که ایوانف آنچه را که هنری کاربن در نوشته‌هایش ناصرخسرو را معرفی نموده است، ایوانف حتی آنها را نیز در نظر نگرفته و اظهار می‌دارد که آثار و آفریده‌های ناصر در یک حلقه بزرگ علاقه‌مندان و خوانندگان در یک دایره بزرگ و قابل تمجید قرار ندارد. برتلس در همه نوشته‌های خویش نه تنها روی داشته‌های فکری، فلسفی و عقیدتی ناصرخسرو اتکا می‌کند، بلکه همه مواریث فرهنگی، ادبی، عقیدتی و فلسفی او را به شمول اصول بنیادین عقیده و باور شیوه‌های کاری و شناخت ژرف امور اجتماعی آن زمان به شمول امور ایدیولوژیک، به گونه عادلانه مکث می‌نماید و خواننده را با ابعاد ناهمگون بینش و تصور ناصرخسرو در راستای عرصه-های مختلف زندگی، آشنا می‌سازد. برتلس روی همه پرسش‌هایی که ایوانف مطرح می‌کند، سخن گفته و داشته‌های فکری‌اش را بازتاب می‌دهد. وی زیست‌نامه ناصرخسرو، حالت و چگونگی وضعیت زندگی، روش و شیوه‌های کاری و شخصی، شیرازه‌های اخلاقی‌ای که ناصر در آن حیات بسر می‌برد، افکار و بینش ناصرخسرو، زبان و ادبیات ناصرخسرو، و طرز تفکر منطقی و عقلانی ناصرخسرو را مورد پویایی دقیق و ژرف قرار داده و در مورد آن از تحلیل و تجزیه خودی استفاده می‌کند. همزمان به آن برتلس در مورد نیاز حتمی انسان به دنیای جسمانی، اصول آموزش و دانش، وحدت شیوه‌های استراتیژیک دانش و بینش، فرآیند دعوت اسماعیلی، من‌حیث آئین‌نامه عقلانی زیست اجتماعی و وسیله پیشرفت، ترقی و تعالی عالم انسانی، سخن‌های فراوانی دارد که هر خواننده و شنونده را با عالمی از تفکرات ژرف عقلانی و عقیدتی همنوا می سازد. در صورتی که ایوانف آنچه را که برتلس در مورد ناصر می‌گوید، به ویژه در مورد بینش ناصرخسرو به اصطلاح برتلس، بینش اقتصاد سیاسی او در راه پیشرفت دنیا بسوی تمدن جدید و مدرن، کمتر مورد بحث و ارزیابی قرار می‌دهد.

برتلس می‌گوید، کمتر کسی را در دنیا می‌توان یافت که مانند ناصرخسرو، قهر، غضب، نگرانی، تشویش و زشت‌گویی را در برابر بی‌عدالتی‌های عقیدتی، اجتماعی و انسانی‌ای که از سوی حاکمان ظالم بر مردم و باورمندان روا داشته است، بازتاب نموده باشد و حتی آنقدر به غضب می‌آید که برخی‌ها را حیوان‌ها، ستوران و غیره یاد می‌کند و می‌فرماید که آنها چگونه روح انسانی را از دست داده‌اند و بسوی تقویه و استحکام روح حیوانی روانه هستند. باید گفت که ایوانف و برتلس، هردوی شان من‌حیث پژوهشگران برون‌مرزی و تا حدی بیگانه با مسایل فرهنگی اسماعیلی و نبود شرایط رفت‌وآمد در میان اسماعیلیان آنگونه که لازم باشد، توانسته‌اند دریچه خیلی‌ها بزرگی را برای علاقه‌مندان و خوانندگان آثار و آفریده های ناصرخسرو به شمول تاریخ و ادبیات اسماعیلیسم، گشوده‌اند و تا امروز کارکردهای شان در میان همگان من‌حیث منابع دست اول شناخته شده‌اند. هر

دو دانشمند اعتراف نموده‌اند که کارکردهای پژوهشی شان در مورد ناصرخسرو و اسماعیلیسم من‌حیث سنّت و عقیده عقلانی در آسیای میانه، بکرترین و تاب ترین کارها نبوده بلکه مطابق امکانات دست داشته می‌توانند مسیرکشا باشند. برای پژوهش‌ها و کارکرد های مؤثر بعدی مطابق به شرایط واقعی زمان و مکان و انکشاف شیرازه پژوهش‌های علمی و تاریخی در میان این جمعیت تاریخی و پربار از دیدگاه دانش و فرهنگ غنامند علمی و تحقیقی. (سرفراز نیازوف، ناصرخسرو، دیروز، امروز و فردا. سایت انستیتوت لندن - انگلستان)

ایوانف در نوشته هایش، یمگان را که ناصر خسرو در آن حیات بسر برده و به کار کرد های پژوهشی و نگارشی مصروف بوده است، بهای کم داده و آنقدر به ستایش نمی نشیند، اما برتلس برخلاف ایوانف مکان کاری ناصر خسرو را به قصر ها و دژها تعبیر و تفسیر نموده و یمگان را به فردوس برین و مکان شاهانه و دبیرانه تشبیه می کند ، آنگونه که قزوینی در داستان کوچک اش در مورد ناصر خسرو یمگان را محل شاهی، دارای باغستان ها، قصر ها، خدمه ها ، نوکران و ناصر خسرو را شاه آن مکان می داند. بدون تردید هدف اش بیشتر مقام معنوی ناصر خسرو باشد که این گونه به ستایش گرفته است، و آثارش را به قصر ها، و بینش و افکارش را به باغستان ها، و پیروان و علاقه مندانش را به خدمه و نوکر و چاکر، تشبیه کرده است. برتلس ناصر خسرو را تنها در شیرازه نگارشی، ساختار شعری، فلسفی و عقیدتی مورد برسی قرار نمی دهد بلکه بیشتر شخصیت اش در سیاق و محتوای نگارشی مخالفین و موافقین مورد بررسی ژرف و بدون دغدغه قرار میدهد و ناصر خسرو را من حیث یک شخصیت کثیر البعاد حماسه آفرین معرفی می کند. برتلس علا رغم ایوانف، تصدیق می کند که ناصر خسرو حجت بود و لی ناصر خسرو به این مقان در مصر نه رسیده بود بلکه بعد آنکه به زادگاهش بلخ برگشت و بعد از کار کرد های خستگی ناپذیر و پیشبرد رسالت دعوت و بلیغ در مناطق بلخ، مازندران، نیشاپور، ختن و سیستان، این مقام عالی را کمایی نموده در در ذهنیت ، بینش و دیدانداز همگان، به ویژه علاقه مندان و شخصیت های فرهنگی و عقیدتی، به یک تصویر سترگ تبدیل شد. و این لقب و عنوان را از طریق نهاد علمی و عقیدتی " دارالعلم"، که من حیث مرکز تبلیغ و ترویج باور های حاکمیت فاطمی و اسماعیلیسم اجرای وظیفه می کرد، کمایی نمود.

برتلس می گوید ،یکی دیگر از نارسایی های نگارشی ایوانف نداشت معلومات کافی پیرامون کار کرد های عقیدتی، تبلیغاتی، سیاسی و دین داعی ها، حجت ها، مشنری ها، ماذونان و مستجبان، زمان فاظمیان و به ویژه دوران پیر ناصر خسرو ، در آسیای مرکزی است. وی می گوید انجام این گونه مسؤلیت و رسالت که دعوا نامیده اند، ناصر خسرو آن را بسر رسانده است، تنها شخصیت هایی از عهده آن بر آمده می توانند که دارای نیروی پشتیبان و حمایتی یزدانی باشند که اکثر آنها را " اهل تأئید"، می نامند. و این ها اشخاصی بوده اند که مقام شان بالاتر و والاتر از دانشمندان ، فلاسفه و تیوریسن ها، است. برتلس برای ثبوت این ادعا سروده ای را از دیوان ناصر خسرو اقتباس و بعد تفسیر و تشریح می کند که گویا ناصر خسرو در آن اظهار کرده است و می گوید که :" فلاسفه و دانشمندان مانند افلاطون در پیشروی آرامگاه ناصر خشرو اشک خواهند ریخت، و دیگران ادعیه هایی را برای ماندگار بودن روح و روان ناصر خسرو ، نثار خواهند کرد "، او می گوید که ناصر خسرو خود گفته است که دانش و علم، به ویژه علم " لدنی"، و خداداد از سوی آفریدگار عالمیان به برخی ها من محیث موهبت الهی نصیب می شود و تدریس، تطبیق و تکمیل آن توسط اهل تأئید در واقعیت امر برگشت فرجامین و هدفمند بسوی آن روح و روان خداوندی است که انسان من حیث بهترین آفرینش و کافه بشریت در کلیت امر ، از آن برخوردار گردیده است.

برتلس می گوید ناصر خسرو علم و دانش ویژه " روح القدس"، یا " روح الیقین"، را می گستراند و به تعلیم و آموزش می گرفت . در دیدانداز ناصر خسرو گونه های ناهمگون دانش، علم و حکمت، دارای اصول حیثیت واحد هستند اما درجات، کار برد آنها و استفاده گیری ها از آن ها ناهمگون و بوقلمون است. باید گفت که همه دانش ها از یک منبع سرچشمه می گیرند و در خدمت هدف واحد که شناخت تصور آفرینش کائنات و خدمت گزاری به انسان این کره خاکی است، را در بر دارنده است، قرار باید گیرند.

برتلس می گوید که، ناصر خسرو دانش و علم و حکمت را این گونه تعریف و تشریح می کند : علم و فهم حقیقی آن است که اشیا و مؤلفه ها و پدید های مادی و اشیایی و معنوی را با اصلیت و منبع پیدایش آنها را به شناخت واقعی و عقلانی گیرد. و می افزاید که عقل و خرد انسان،" جوهر بسیط"، وسیله است که انسان به وسیله آن مسایل مادی و معنوی را مطابق ظرفیت عقلانی اش به شناخت می نشیند. موجودیت جسم برای حفاظت روح است و نه برای ایجاد دشواری و رنج برای روح. با وصف آن که عقل انسانی بالاتر از همه چیز است اما در فرجام در زیر صلاحیت و اختیار یزدانی است، و آفریدگار بر همه عقول محیط است. عقل و خرد انسانی با وصف داشتن این چنین مقام شامخ، هرگز نخواهد توانست آفریدگار خود را تفسیر، تعبیر و تشریح کند و یا در مورد حضور و عدم حضور اش سخن بر زبان راند. یعنی خداوند فرا فکری و فرا عقلی است. آنها یی که دارندگان علم و فهم و درک بیشتر اند، نزدیکتر و قرین تر به آفریدگار خود هستند.

نتیجه گیری : اثر اندری برتلس در واقعیت امر پیرامون سیاق اثر ایوانف " ناصر خسرو و اسماعیلیسم "، می چرخد و نه اینکه مختص به ناصر خسرو باشد. برتلس در اثرش سعی ورزیده است روی همه پرسش هایی کار کند که ایوانف در اثرش مطرح نموده است. به شمول زیست نامه ناصر خسرو ، موقعیت و چگونگی حال و احوال، روش ها، شیوه ها ، برخورد ها ، برداشت ها، افکار، جهان بینی و دیدانداز فلسفی، زبان کار بردی، شخصیت فردی و علمی، ماهیت کاری و خدمتگزاری های تاریخی ، علمی ، فلسفی، و مقام و موقف زمانی و تاریخی ناصر خسرو. برتلس پیرامون ضرورت و نیازمندی انسان به زندگی مادی و معنوی، دنیایی، اهمیت وحدت علوم و دانش ها، آموزش متداوم، و سایر مسایل را که شیرازه و نظام آموزشی خلفا و امامان فاطمی را تشکیل دهنده است، توضیح داده و مورد تمجید و تقدیر قرار می دهد. برتلس بر خلاف ایوانف که خیلی ها ساده ، بدون تعمق و ژرفنگری همه داشته های تاریخ فاطمیان را بازتاب دادهاست،، زمان کاری و دعوت خلفای فاطمی و اسماعیلیسم را من حیث جنبش فراگیر عقیدتی و فلسفی مورد تقدیر و تکریم قرار داده و آن را رنسانس آن دوران می نامد.

" برتلس می گوید ایوانف در راستای معرفی ناصر خسرو و دکترین اسماعیلیسم با ناکامی روبرو شده و همه مسایل آنزمان ناصر و شخصیت فردی او را بدون در نظرداشت تحلیل و تجزیه محیط پیرامونی که ناصر خسرو و دکترین اسماعیلیم در آن قرار داشت و بسوی رشد و انکشاف عقلانی ژرف می رفت، به نگارش و پژوهش گرفته است. برتلس می گوید اسماعیلیسم تنها آئین و کیش عقیدتی نیست، بلکه گفتمان سیاسی و ایدیولوژیک در سطح مهارت های جهانی است. و ناصر خسرو تنها دانمشند، سیاح،داعی، شاعر و فیلسوف نیست، بلکه وی چهره و شخصیت سیاسی، فلسفی و عقیدتی جنبش جهانشومل اسماعیلیسم من حیث دکترین انسان سالار و زندگی ساز است. برتلس مانند داکتر الیس هینسبرگر، ناصر خسرو را انسانی می داند که زندگی هدفمندی را سپری نموده و شصخیتی بوده است که بر مبنای مرور گذشته اش، آینده خود را تعیین و در آن دگرگونی های شگرفی را به وجود آورده است. او می گوید که شخصیت ناصر بالاتر و بیشتر و عالی تر از آن است که ایوانف او را ترسیم نموده است. او کسی بوده است که با همه فراز و فرود ابعاد زندگی اش سازش نموده و هرگز تسلیم نه شده است " (دادی خدایف،، عابد، ص، 71)

ابو سعید شاه خمارف: « چراغ روشن» سنت آریایی و اسماعیلی مردمان بدخشان : پیدایش آتش و استفاده از آن توسط مردمان و انسان های اولیه ، آنها را به گونه کامل دگرگون ساخت. امروز انسان ها از آتش در حالات ناهمگون مانند گرم نمودن منازل، روشن کردن اماکن، فرآیند پخت و پز خوراک و سایر مولفه های مورد نیاز استفاده می کنند، که این فرآیند خود باعث بقا و تکامل هستی روزوار مردمان و کافه بشریت در روی زمین گردیده است.

کشف آتش چگونه زندگی انسان را تغییر داد و چه تاثیری بر زندگی انسان گذاشت؟: اگر در زندگی امروز ما آتش وجود نداشته باشد، چه مشکلاتی به وجود می‌آید؟ شواهدی از بر پا شدن آتش در بیش از یک تا یک و نیم میلیون سال پیش در آفریقای جنوبی و حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار سال پیش در اسرائیل وجود دارد اما با توجه به روباز بودن این مناطق ممکن است این آتش ها محصول صاعقه بوده باشند. به این طریق که زمانی صاعقه ای باعث پدید آمدن آتش شده و انسان تا قبل از خاموش شدن آن آتش به وسیله ی یک تکه چوب یا برگ های خشک این آتش را به جای دیگر انتقال داده اند و به همین طریق نگذاشته اند که این آتش خاموش شود. در سال ۲۰۱۲ بقایای آتشی که حدود یک میلیون سال پیش افروخته شده بود پیدا شد. این آتش در غار واندرورک در آفریقای جنوبی توسط گونه ای از انسان ها ساخته شده بود. اما نخستین مدارک از وجود یک نظام پخت و پز غذا که شامل آتش، آتشدان و اجاق شود به حدود ۴۰۰ هزار سال قبل برمی گردد. چرا کشف آتش زندگی انسان را تغییر داد؟ با کشف آتش گروه‌های انسانی در روی کره زمین گسترش بیشتری پیدا کردند، و از مناطق گرم مهاجرت کرده، و به‌سوی سرزمین‌های معتدل و سرد کوچ کردند. آتش انسان را در فرار از سرما و رهائی از اسارت محیط طبیعی یاری داد. روشنائی آتش در شب سلطهٔ انسان را بر مناطق بیشتری سبب شد و حیوانات وحشی و خشن را از اطراف او فراری داد. آتش سبب پختن و هضم بهتر غذا شد. مدتی بعد انسان توانست او را از جائی به‌جای دیگر منتقل کند و از تبعیت مطلق غرایز، یعنی عالم حیوانی، خارج شود و به خودسازی و زایش فرهنگی بیشتری بپردازد. کشف آتش در هریک از این موارد چه تأثیری گذاشت؟

تاثیر کشف آتش در پخت غذا: پختن غذا تاثیر بسزایی در رشد و تکامل انسان داشته است. آتش باعث شد تا مواد غذایی خام را پخته و به راحتی مصرف کنیم. اگر به خاطر غذای پخته نبود، یک فرد معمولی باید روزانه حدود پنج کیلوگرم مواد

خام مصرف می کرد تا کالری لازم برای بقا را جذب کند. این مدت یعنی شش ساعت در روز را صرف جویدن کنیم. همین صرفه جویی در زمان منجر به پیشرفت بشر گردید.

تاثیر کشف آتش در مسکن : سفر از مناطق گرمسیر به مناطق خنک و سرد با پیدایش آتش امکان پذیر شد. انسان از محدودیتی که در آن قرار گرفت رهایی پیدا کرد و توانست مکان‌های بهتری برای زندگی پیدا کند. همچنین با استفاده از آتش، گلی که از خاک بدست می‌آمد محکم و استوار گردید و بشر توانست از این تبدیل برای ساخت خانه و مسکن استفاده کند.

تاثیر کشف آتش در امنیت : رهایی از تاریکی شب، پیدایش وسیله‌ای برای گرم کردن، ساخت وسایل مختلف دفاعی و شکاری با استفاده از آتش همگی باعث افزایش امنیت انسان بدوی گردید.

تاثیر کشف آتش در ساخت و تهیه ابزار و وسایل : آتش در تغییر صورت و کیفیت مواد وسیله‌ای ضروری و اساسی است. تبدیل ساخته‌های گلی به سفالی، زمینه را برای یادگیری صنایع جدیدی که مستلزم استفاده از فلزات بود، آماده کرد. ابتدا به ذوب فلزاتی مانند مس و قلع پرداختند و پس از آن آهن را کشف و آن را به وسیله آتش ذوب کردند. استفاده از فلزات در وسایل و ابزارآلات یکی از بزرگترین تاثیرات آتش بر زندگی بشر از ابتدا تا کنون بوده است.

کشف آتش چگونه زندگی انسان را تغییر داد و چه تاثیری بر زندگی انسان گذاشت؟ : کمی به اطراف خود نگاه کنید. آیا وسیله‌ای مشاهده می کنید که آتش در ساخت آن دخیل نباشد؟ انسان بدون آتش نمی‌تواند غذا بخورد، امکان ساخت وسایل مورد نظرش را ندارد، در معرض سرما و انواع بیماری‌ها قرار می‌گیرد، امنیت خود را نسبت به پدیده‌های طبیعی از دست می‌دهد و در یک کلام، انسان بدون آتش قادر به زندگی نخواهد بود.

چگونگی روشن کردن آتش توسط انسان های اولیه : انسان ها برای اینکه این شعله سوزان را از دست ندهند تلاش کردند که خودشان بتوانند آتشی روشن کنند. تا این که به صورت اتفاق فهمیدند که از سابیدن یک چوب به روی چوبِ دیگر و با درست شدن گرما، آتش به وجود می آید و یا اینکه با پیدا کردن سنگ هایی خاص (سنگ چخماخ - چقماق) توانستند با به هم کوبیدن این نوع سنگ ها جرقه تولید کنند و به وسیله برگ های خشک شده ای که جمع کرده بودند، توانستند خودشان آتش درست کنند.

مدت ها بعد انسان به وسیله آتش ذوب و آب کردن فلزات قیمتی را آغاز نمود و یاد گرفت و آموخت و سایر مسایل را ایجاد کرد و همه این فرآیند انکشاف اجتماعی و هستی روزوار فردی، خانوادگی ، اقتصادی و فرهنگی میان انسان ها و کافه بشریت کردید . بعد از چند هزار سال در اثر عوامل ناهمگون عینی و ذهنی در کیش و آئین مهرپرستی ، جدایی به عمل آمد و شاخه ای جدا شده از آن به عنوان آئین زرتشتی رواج گردید و آهسته آهسته انکشاف پیدا کرد که در عصر و زمان حاکمیت ساسانیان از دیدانداز نظری و عملی بصورت یک جهان بینی و ایدیولوژی منظم، مرتب و موزون در آمد و جهت و سیطره شاهنشاهی آن در میان خانواده ها ، حیثیت و مقام و منزلت دولتی و مراسم تشریفات مذهبی را به خود گرفت. در شاخه دولتی آریایی-مهرپرستی و زرتشتی اگر چه از جهات و جوانب بسیاری، از هم متناقض، ناهمگون و متفاوت بودند، لیکن در عین حال در مورد مناسبت به آتش هردو متکی بر همان اصل آغاز و سرچشمه آتش به مثابه تجلی نور خداوند و مقدس ترین جوهری می شمردند و بنیاد اندیشه مذهبی و فلسفی خود را بر این پایه استوار نموده بودند. حالا از بحث روی موضوعات یاد شده از دیدانداز پیدایش و سیر تکامل تاریخی اش، صرف نظر می کنیم و به گونه مشخص با برسی و بیان مهم ترین رسم و مراسم تشریفات آئین مهر پرستی یعنی**« چراغروشن»** می پردازیم. این سنت و مراسم تشریفات مذهبی آریایی های سرزمین بدخشان است که در درازای چندین هزار سال در آن سرزمین مروج و معمول بوده و بعد از انتشار و گسترش مذهب و آئین و کیش اسماعیلی در سده دهم میلادی ، نیز نگهداراری و ادامه پیدا کرده است. شرح ظاهری مراسم **« چراغروشن»** ، اینگونه توضیح میگردد: **« چراغروشن»**، مراسمی است که در شب سوم بعد از مرگ از هر شخص متوفا ، به عنوان **« دعوت پیر شاه ناصر خسرو»** ، برگزار میگردد که در حقیقت دربردارنده سنت و مراسم چند گونه که منطقاً با هم در موافقت و توافق بافت متنی و سیاق قرار گرفته که بدون تردید از هم در تناقض قرار ندارند، مورد اجرا و برگزاری منظم قرار میگیرد.

آنگونه که قبلاً یاد آور شدیم، در منزل شخص متوفا برای سه شبانه روز مراسم ماتم داری است و همسایه ها، خویشاوندان و همتباران ماتم دار روحاً و جسماً و فکراً مورد حمایت همه جانبه قرار میدهند غذا را تهیه و ترتیب نموده به خانه شان می برند و بعد از سه روز طبق سنت های مرسوم جماعت صبحگاهان روز چهارم جهت پاک کاری و تمیز منزل مرده دار را با ذبح یک قطعه خروس ، گویا خانه را پاک و تمیز می کنند و بر اساس هدایت مقام روحانی و یا بر بنیاد فیصله اجتماعی، گوشت خروس نباید خورده شود و مکمل آن را در گوشه ای دور تر از خانه و کاشانه مرده دار برده و زیر خاک می کنند و یا در میدان باز میگذارند تا سایر جانوران نیازمند از آن مستفید شوند. چرا خروس را ذبح می کنند، بر اساس روایت های مرسوم و داستان های موجود در میان جماعت که از گذشتگان باقی مانده ، اظهار شده است، هر آن بیماری که شخص متوفا داشت و بقایای بیماری و یا اثرات اش اگر ساری و سرایت کننده بوده باشد، با دیگران سرایت نکند و یا هم گویا با ذبح و حلال

نمودن خروس در حقیقت همه بیماری های متوفا ، داخل وجود خروس شده و بعد از ذبح آن مکمل از میان برداشته می شود و دیگر اثری از آن در خانه و کاشانه باقی نمی ماند و همه اش از میان برداشته می شود و دیگر در منزل نو رفته باقی نمی ماند و ا زاین سبب گوشت اش را نمی خورند، بلکه به محل دور تر میگذارند تا بدور از همه آسیب های متصور دراینده باشند. لازم به تکرار است که در شرایط کنونی ، با در نظرداشت دگر گونی های ژرف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ، سنت یاد شده به همان گونه پیشینش که در میان مردم رواج داشت، وجود نداشته و همه مسایل اسطوره ای موضوع یاد شده مورد تحلیل و ارزیابی دقیق و ژرف قرار گرفته و دیگر به همان گونه گذشته ، مورد کار برد قرار ندارد. حالا در همه مناطق ، جایی که اسماعیلیان هستی دارند و از سنت و آئین ناصر خسرو پیروی می کنند و به جای ذبح خروس ، گوسفند را حلال می کنند، که بدون تردید این عمل نیز واجب نیست، زیرا مقصد از این گونه کار کرد ها سیری معده خانواده نبوده و مهمانی هم نیست، بلکه ابزار و وسیله گویا تمیز و پاکیزگی منزل متوفا است و در حقیقت یک حرکت اضافی خلاف اصول آئین است و هم یک مصرف اضافی است که خداوند تبارک و تعالی نیز در قرآن عظیم الشأن فرموده است که با اصراف کننده ها دست دوستی را دراز نمی کند و مطلب نهایی اینگونه عملکرد زمانی که هدف اصلی از تمیز کاری و پاکی منزل متوفا باشد، پس بهتر است که همه چیز ساده و عادی باشد و نه هم کمر شکن برای خانواده متوفا، با در نظرداشت شرایط اقتصادی که جماعت در ان حیات بسر می برد.

بعد انجام این کار کرد در منزل شخص متوفا و خانواده ماتم دیده ، پخت و پز غذا امکان پذیر می شود و لی تا آنگاه برای اهل خانواده و مردم محیط پیرامون شان که جهت ابراز تسلیت و غم شریکی و حمایت و تقویت روحی و فکری و روانی حضور می یابند، همسایه ها، دوستان و خویشاوندان غذا پخته می کنند و به منزل می آورند. یعنی ساکنان دهات به سه دسته یا گروپ تقسیم می شوند و با در نظرداشت موقعیت جغرافیایی شان نوبت را مراعات نموده و همه روزه الی ختم روز سوم ، به منزل نو رفته طعام می آورند. همسایه ها و ساکنان دهکده هر کدام شان مطابق امکانات دست داشته و زمینه ها و شرایط اقتصادی موجوده خویش، در تهیه و تدارک آن داخل اقدام می شوند.

بعد از سپری شدن نیمه دوم سال های ۲۰ ، گویا بعد ختم مرحله وارد نمودن اصلاحات توسط مشنری سبز علی، رسم و رواج ذبح خروس ، عوض گردید و خیلی کم تکرار گردید. اگر از دیدانداز تاریخی به این موضوع برخورد داشته باشیم و آن را نیز چون سایر مراسم دیگر مردمی از بقایای سنت مهر پرستی مورد بررسی قرار دهیم، دیده می شود که خروس در آئین مهرپرستی و زرتشتی، به مثابه رساننده پیام و وحی خداوندی به همه عالمیان روی زمین و کافه بشریت ، تعبیر و تفسیر میگردد که همه انسان ها را هنگام صبح برای انجام طاعت و عبادت، نیایش و ستایش خداوند تبارک و تعالی از خواب سنگین و غفلت ، بیدار می نماید. بنا بر این این حیوان خود نیز گویا مقدس به حساب می رود. اما موضوع قربانی کردن خروس ، به سیاوش ارتباط دارد و طوری که مهر شاهی ، در تاریخ بخارا آورده است : **« در نزدیکی قبر سیاوش ، در شهرستان بخارا ، آتش پرستان در روز نوروز ، پیش از دمیدن آفتاب خروس را قربانی میکردند .» (تاریخ بخارا، صفحه ۱۵۸).** ظاهراً در آن دوره هم گوشت خروس قربانی شده را نمی خوردند، زیرا پارسیان کشور هند، همین اکنون هم از خوردن گوشت خروس که سحر گاهان بانگ زند و مردم را از خواب بیدار کند تا برای ستایش خداوند و برای کار های خانوادگی فرا می خواند، امتناع می ورزند.» **(ادبیات مزدیسنا، یشها، جلد دوم، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف، پور داود، بمبئی، ۱۹۲۸، صفحه ۳۷۷)**

پس از انجام این همه کار کرد ها، زمانی که همسایه ها لباس های تن شخص متوفا را به شمول بستری که در آن خواب بوده به شمول سایر مولفه های ضروری اش را مورد شست و شو قرار می دهند و به وقت شام پیش از آنکه خلیفه **« شخصت روحانی همکار پیر»**، مراسم **« چراغروشن»** را آغاز گر شود، لباس های تمیز شده و پاکیزه را در پیشروی خلیفه میگذارند تا ایشان آنها را نظر به ضرورت و لزوم دید خود و حتا بعضن مطابق دیدانداز و نظر اطرافیانش که در مراسم تشریفات چراغروشن حضور عینی و فزیکی دارند، تحویل میدهد. قابل یاد آوری است که خلیفه ها هیچگاهی هر انچه مربوط به شخص متوفا باشد، به خود و خانواده شان لازم نمی بینند و علاوه بر آن بر بنیاد هدایت بزرگان کیش و آئین طریقت اسماعیلی روا نمی دانستند. چون در ذهن مردم و باورمندان آئین اسماعیلی ، پیروان، مریدان و رهروان به اصطلاح محلی« **مرده خوار»** به حساب می رفتند و ایشان مایل نبودند در میان مردم به این نام یاد شوند و اصول طریقه را زیر پا کنند. اکنون این سنت هم در میان مردم و باورمندان دگر گون شده و تغییر یافته است و شخص خلیفه معمولاً یک اندازه لباس تن و کفش پای مرده و شخص متوفا را به صاحب خانه، مرده دار و یا خانواده ماتم دیده سفارش می کند، که البته این موضوع تا حدی در میان مردم و پیروان کمال بی انصافی و خلاف مراسم تشریفات و سنت های های مرسوم دینی و اخلاقی به شمار میرود زیرا این گونه فرد و یا اعضای خانواده ماتم دارد همواره با دیدن و مشاهده مولفه های مربوط به متوفا ، ذهنیت قبلی شان را تازه نگهداشته و گاهی هم از غم و غصه فارغ نخواهند شد و ذهنیت شان مخدوش باقی خواهد ماند. اما در زمینه

برای خلیفه خانواده ها تحفه ای را لازم می بینند که در زبان و اصطلاح محلی **« پا چراغی»** ، یاد می شود که البته با این سنت و مراسم کمتر ارتباط داشته بلکه نماد ادای احترام و اکرام به خلیفه و یا شخص روحانی دیگر است که مراسم را به گونه رسمی و سنتی برگزار می کند.

هنگام شام شب سوم ، مانند دو شب پیشین نخست در بالای آتش دان یا **« دیگ دان خانه»** ، دو دانه چراغ سنتی که با دست از مواد محلی ساخته شده و به زبان محلی **« سیاه چراغ»** یا **« سوته چراغ»** یاد می شود و از نوده های خشک درخت **«هرچه» یا « ارچه »** که با پنبه **« پخته»** پاکیزه پیچانده شده و با روغن زرد نرم و روغنی و چرب ساخته شده و نمناک میگردد تا بهتر و روشن تر بسوزد و روشنی و نور تولید کند، تهیه و تدارک دیده می شود. این سنت در میان مردمان سرزمین پامیر ، از زمانه های قدیم مروج بوده و بدون تردید که یکی از سنت های آریایی در خراسان زمین بوده و از طریق سرزمین ایران کنونی و خراسان تاریخی به میراث مانده که بسیاری ها آن را در نگارش ها و پژوهش های تاریخی و سنتی ، سنت مهر پرستی و زرتشتی هم میدانند. یکی ا زتاریخ نویسات یونان باستان به نام **« تتریون»** در زمینه این چنین نوشته است : « **« فدیه»** ای را که ایرانی ها برای فرشته آذر انجام میدهند، عبارت از چراغیست که از چوب خشک « ارچه» « هرچه» و روغنی را که بر روی آن می پاشند و یا می مالند، ساخته شده است.» **(ادبیات مزدیسنا، یشها، جلد دوم، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف، پور داود، بمبئی، ۱۹۲۸، صفحه ۵۲۳)**

باید تذکر داد که در روز های عید اینگونه چراغ ها به خاطر خوشنودی فرشته آذر و هنگام برگزاری مراسم تشریفات سنتی « چراغروشن»، جهت شادمان سازی فرشته سروش « وحی یزدانی » و فرشته آتش، به اشتعال در می اورند، زیرا محافظت روح انسانی در سه شب اول بعد از مرگ با فرشته سروش است. در صبح صادق بعد ا زمرگ سروش و فروهر» پاکان وایزدان مینوی دیگر به استقبال روح پاک مرده می شتایند و آن روح و روان جاویدانی با مسرا و شادمانی و به گونه خیلی ها سهل و دلبرانه از پل صراط المستقیم میگذرانند.» **(ادبیات مزدیسنا، یشها، جلد دوم، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف، پور داود، بمبئی، ۱۹۲۸، صفحه ۵۲۳)**

چراغ مقدس در همه حالت ها جفت است زیرا خداوند که بالا تر و والا تر ا زفهم و درک وهم و خیال و اندیشه های فکری و ذکری انسان ها است، همه موجودات روی زمین را جفت آفریده است و چراغ نیز به مثابه تجلی نور خداوندی و اسمان و خورشید و مهتاب جفت است که یکی رمز و رموز مرد و دیگری رمز و رموز زن است که در حقیقت امر دو جفت ابدی هستند. ا زاین دو نور آسمانی فرشته آذر به وجود آمده است. اکنون پیش از آنکه به بررسی مستقیم موضوع ، **« چراغ روشن»** به پردازیم، لازم است چند سخن در باره **« چراغدان» یا « مجمر»**، که از وسایل برگزاری مراسم تشریفات مذهبی **« چراغروشن»** است، به گفتمان نشینیم. چراغدان که در داخل آن روغن و فتیله چراغ گذاشته می شود، از سنگ ویژه ای که در میان مردمان محل به نام س سنگ **« سنگلیج»** ، یاد می شود که تراشیده و سیقل شده بوده و دارای ساختار ظاهری و شکل معین موزون می باشد، عبارت است از چراغدان. چهار اطراف چراغدان، هرگونه نقاشی های هندی حکاکی شده و صورت درخت شمشاد، **« هرچه» یا « ارچه»**، نیز ترسم و نقاشی و حکاکی و کندن کاری شده است. بعضاً با آیاتی از قرآنکریم نیز در چهار سو و اطراف آن به گونه خیلی ها زیبا و جلب کننده توجه با دست نویس و خطاطی خط نستعلیق حکاکی شده می باشد که بیشتر باعث اهمیت و بینش تقدس و اهمیت ساختار ظاهری چراغدان و احساس عزتمندی باورمندان و پیروان طریقه اسماعیلی در راستای تحقق برگزاری مراسم تشریفات مذهبی **« چراغروشن»** ، می گردد.

در ناحیه پیشروی چراغدان، فتیله پنج جویه و در ناحیه دستگیره آن صورت پنجه یا انگشتان دست و پنج سوراخ کندن کاری شده است که همانا رمز و راز پنج تن پاک یا پنج نور جاویدان در کیش و آئین اسماعیلی ، که محمد است و علی فاطمه حسن و حسین، پنج نور جاویدان و ماندگار که همواره از آن در آئین مهر پرستی و هم زردشتی ، یاد آور یها صورت گرفته است.» **(برنارد . ب.ب. و برتولد برشت، ترکستان در عهد یورش مغل ها ، ۱۹۶۳م)**

من نویسنده : « شاه خمارف» پیرامون تقدس درخت یاد شده در کتاب خود ، **« پامیر سرزمین آریایی ها»**، سخن گفته ام و افزون بر آن مشاهده می کنم که در دین مبین اسلام ، به این موضوع چگونه برخورد صورت گرفته تا سرچشمه ایده های بینش سنت پیدایش **« چراغروشن»**، را در کیش و آئین اسماعیلی بهتر ، ژرفتر و موزون تر ، مورد بررسی و تفهیم قرار دهیم. در تصور تعبیر و تفسیر اسلام، آتش نماد دوزخ و سوختن و سوزاندن است که در ان انسان گنهکارو عصیانگر به عذاب و عتاب ابدی گرفتار می شود. ولی با آنهم بعضاً در برخی از ایات قرآنکریم از آتش به مثابه نماد معجزات خداوندی یاد شده است. مثلن در سوره طه می خوانیم که :

خدایی که جز او معبودی نیست [و] نامهای نیکو به او اختصاص دارد) ۸(و آیا خبر موسی به تو رسید (۹) هنگامی که آتشی دید پس به خانواده خود گفت درنگ کنید زیرا منآتشی دیدم امید که پاره ای از آن برای شما بیاورم یا در پرتو آتش راه [خود را باز] یابم (۱۰)پس چون بدان رسید ندا داده شد که ای موسی (۱۱)این منم پروردگار تو پایپوش خویش

بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی (۱۲)و من تو را برگزیده ام پس بدانچه وحی می شود گوش فرا ده (۱۳) « طه، سوره ۲۰، آیه های ۸- ۱۲»

همین داستان به گو نه تکرار احسن و با تفصیل، تشریح، تعبیر و تفسیر ژرفتر ، در سوره « ۲۸ القصص، آیه های ۲۹-۳۰» ، نیز آمده است :

[موسی] گفت این [قرار داد] میان من و تو باشد که هر یك از دو مدت را به انجام رسانیدم بر من تعدی[روا] نباشد و خدا بر آنچه می گوییم وکیل است (۲۸) و چون موسی آن مدت را به پایان رسانید و همسرش را [همراه] برد آتشی را از دور در کنار طور مشاهده کرد به خانواده خود گفت [اینجا] بمانید که من آتشی از دور دیدم شاید خبری از آن یا شعله ای آتش برایتان بیاورم باشد که خود را گرم کنید (۲۹)پس چون به آن [آتش] رسید از جانب راست وادی در آن جایگاه مبارك از آن درخت ندا آمد که ای موسی منم من خداوند پروردگار جهانیان (۳۰)

بر بنیاد سیاق آیه های یاد شده قرآن کریم ، میتوان داور یکرد که خداوند هم به موسی و هم به حضرت محمد(ص)، بشارت داده که در کوه طور سینا، درختیست که نام مردم و آتش است که درحقیقت آن درخت منبع و سر چشمه نور ، روشنی و گرمی بنده های من است. این آیه ها می رسانند که ایده های خیلی ها قدیمی و باستانی هند و اروپایی در خصوص ارتباط مستقیم درخت و آتش به دین اسلام نیز وارد گردیده است.

در آیه نور به بهترین وجه سرایش، تعبیر و تفسیر نور و تصور و برداشت از آتش ، صورت گرفته است و بدین سبب اسماعیلیان آن را در همه مراسم تشریفات مذهبی ، اعم از چراغروشن، مراسم فاتحه خوانی و سایر همایش های مذهبی با حرارت و حلاوت ویژه می خوانند و مورد تلاوت قرار دهده و همیشه تعبیر و تفسیرش را سرمشف همه کار کرد های دینی خود قرار داده و میدهند. **(سوره ۲۳ النور، آیه ۳۵)**

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳۵﴾

«خدا نور آسمانها و زمین است مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه ای است آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی افروخته می شود نزدیك است که روغنش هر چند بدان آتشی نرسیده باشد روشنی بخشد روشنی بر روی روشنی است خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می کند و این مثلها را خدا برای مردم می زند و خدا به هر چیزی داناست.»

آنکه درخت مقدس در هستی فرهنگی و معیشتی همه مسلمان ها به شمول اسماعیلیان نقش مهمی را بازی می کند، از آثار و آفریده های پیر شاه ناصر خسرو هم هویدا است. حضرت پیر ناصر خسرو در مورد آرایش و آراستن خوان حضرت امام مستنصر بالله که خود حضور عینی و بالفعل داشته ، به تاریخ ۳۰ رمضان سال ۴۴۰ خورشیدی مطابق هشتم ماه مارس ۱۰۴۹م، خود عیناً در حضور امام قرار داشته و این گونه در زمینه می نگارد: « نحوه آرایش و آراستن خوان را در زیر درختی دیدم چون درخت « ترنج» و همه شاخ و برگ موجوده آن از شکر ساخته و اندر او هزار صورت و تمثال ساخته همه از شکر.» **(جلال الدین رومی، مثنوی معنوی مولوی، دفتر سوم، تهران ، ۱۳۳۹، صفحات ۴۴۴-۴۴۵)**

این عنعنه خیلی ها کهن هنوز در سرزمین ایران، یونان و روم باستان نیز مروج بوده است که بر بنیاد بازیافت های باستان شناسی « ارکیالوژی» نمونه های خیلی ها جالبی از درخت مقدس بدست آمده و در موزه های معروف و مشهور دنیا ، نگهداری می شوند. یعنی ارتباط درخت « مقدس» ، « هرچه» ، « ارچه» ، چراغدان و چراغ اسماعیلیان مناطق کوهستانی پامیر بدخشان افغانستان، تاجیکستان، مناطق شمال پاکستان و ترکستان شرقی، بدخشان ناحیه اویغور- سینکیانگ کشور چین ، هم تصادفی نبوده بلکه ادامه مستقیم و مستدام همه سنت های قدیم و باستانی دنیای آریایی ها است که به گونه کلاسک و باستانی اش نگهداری شده ، حفظ و حراست آن ادامه دارد. قول بر این است که گویی بینش چراغ و چراغدان به مثابه مظهر نور خداوندی توسط فرشته ها به پیامبران در عالم ظاهر تسلیم داده شده که دارای تعبیر و تفسیر معنوی، عرفانی و اخلاقی و اجتماعی بوده ، تا باشد پیامبران بنده های خداوند و امتان رسول را بسوی نور و روشنایی معنوی رهنمایی کنند. به این معنا حکیم ابوالقاسم فردوسی ، سخن گفته و اظهار می دارد که از زبان پیامبران سخن گفته است:

یکی مجمری آتش ةورد باز
بگفت از بهشت آفریدم فراز

البته حالا چراغ را نه به شکل مهر پرستی یعنی بینش پنجگانه ، بلکه از یک فتیله یکنواخت حدود سه متر با هم تافته و بافته و بعد قطع شده درست، تهیه و تدارک می بینند. خلیفه من حیث همکار روحانی پیر ، فتیله تازه بافته شده را با خواندن متن« چراغنامه» به نحو ویژه تاب داده سه مرتبه قطع می کنند تا کوتاه تر شود و مطابق نیازمندی چراغدان تهیه و ترتیب گردد.

با زمرحله دوم و حتا سوم هم همان کار را تکرار می کنند و بعد با مقراض قطع می کنند. در اثنای انجام این عمل متن قسمت های مربوطه **« چراغنامه»** را با آواز بلند و رسا می خوانند تا فضای روحانی، معنوی و عرفانی در میان باورمندان حاضر ، آفریده شود. اهل دعوت در پاسخ به گونه **« کورس»** یا همخوانی چراغنامه که اظهار درود بر محمد است، نیز با آواز بلند و رسا، میخوانند. بعدأ خلیفه فتیله را در داخل چراغدان گذاشته و بر رویش روغن می ریزد تا نرم شود و بهتر و زود تر روشن شود که این نیز خود یک نیت و قیاس دیگری دارد . همزمان متن **« چراغنامه»** را به گونه پوره می خوانند و هر بار سه قاشق روغن به آن اضافه می کنند و بعد ا زختم **« چراغنامه»** پسر بزرگ شخص متوفا، چراغ « مقدس» را سه بار زیارت کرده و بدست خود گرفته و بالای آتشدان و یا دیگدان بالا می شود تا هر یک و هر کدام ا زاعضای خانوداه مطابق سن و سال بر بنیاد اولویت ها چراغ را زیارت می کنند و در ختم ، آن را روی آتشدان ، دیگدان میگذارند تا چراغ آهسته و به نرمی و آرامی سوخته و در فرجام به خودی خود ختم شود. چنین است شکل ظاهری پیشبرد مراسم تشریفات سنت **« چراغروشن»** که هدف از روشن کردن این چراغ **« مقدس»** ، که دارای تعبیر، تفسیر، تشریح و توضیح معنوی، باطنی ، عرفانی،و روحانی، اخلاقی، فرهنگی ، اجتماعی و روان پزشکی است ، دیده بصیرت باطنی را بسوی جهان پنهان، نهفته و مکتوم باز می کندآنگونه که حضرت مولانا فرموده است:

گر نظر در شیشه داری گم شوی
زانکه از شیشه است اعداد دوپی
ور نظر بر روح داری وارهی
از دوپی و اعداد جسم منجهی
از نظر گاهست ای مرد وجود
اختلاف مومن و گبر و جهود

« برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحات ۹۶- ۱۲۱.»

ا زهمین سبب است که در قسمت مقدمه **« چراغنامه»،** یعنی از متن های قدیم مربوط به سده ۱۹ به گونه عمومی این چنین آمده است: « اگر پرسند که هست کردن چراغ از کی مانده است، و چراغ را کی روشن کرده است ، جواب بگو که حضرت محمد مصطفی ، زیرا وقتی که امام حنفیه برادر مادر جدای امامان حسن و حسین از عالم ناسوت رحلت نمود و جبرئیل مهتر در رسید و گفت : « یا محمد خدایت سلام می فرستد و بعد از سلام درود می فرستد و می گوید که برای امام حنفیه چراغ روشن کن تا بر او سنت شود. جبرئیل مهتر رفت و دوباره آمد و قندیل زمردین رنگ سبز را در دست داشت و رشته ای از بهشت و از درخت طوبا، با چوب دلیل آورد و به دست حضرت محمد داد و احکام ، ارکان و واجبات چراغ را به امر و فرمان و هدایت خداوند تبارک و تعالی داد و حضرت محمد مصطفی چراغ را روشن کرد .» اولین بار به گونه مفصل در مورد **« چراغنامه»،** عالم شهیر دوره اتحاد شوروی سابق، شادروان اندری ایوانویچ برتلس در همآیش بزرگ علمی که به مناسبت بزرگداشت از پیر شاه ناصر خسرو در آستان مشهد برگزار گردیده بود، ارایه کرد.» **« برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۱۰۷.»**

اما در خصوص آئین زرتشتی مرتبط دانستن آن قابل قبول نیست، زیرا بر اساس دست آورد های علمی امروز ، داوری این چنینی و قضاوت کردن ممکن نیست چونکه دین زرتشتی هیچ گاهی در سرزمین بدخشان رایج نبوده است و آنچه ما امروز به عنوان بقایای آئین آتش پرستی داریم، همه مربوط می شود به کیش و آئین قدیم تر و باستانی مهرپرستی که مقابل آئین زرتشتی قرار می گیرد. نقطه دیگر آن دانشمند فقید پیرامون مرتبط بودن **« چراغنامه»،** با کلام و بینش متصوف مشهور سده شانزدهم، شا نعمتالله ولی **(۱۳۳۰-۱۴۲۸)** ، نیز درست شمردن جایز نیست چونکه استفاده از اشعار و سروده های او در این اثرهرگز معنای آن را ندارد که گویا مولف اصلی شخص موصوف می باشد. زیرا بر اساس رسم و رواج مرسوم سنتی اسماعیلیان بدخشان متن **« چراغنامه»** نظر به تقاضا و نیازمندی هر دور از دیدانداز زمان و مکان ، دگر گون گردید، بهتر و موزون تر می شود و مطابق ضرورت و نیاز های مبرم سنتی بروز شدن را دارد که در ترکیب و ساختار آن از اشعار و سروده های شعرا و سراینده های مختلف استفاده صورت می گیرد تا مطابق نیازمندی ذهنی و باور های مذهبی باورمندان ترتیب و تنظیم گردیده باشد. از دیدانداز علمی، و پژوهشی و تاریخ ترتیب، تنظیم و نگارش متن اصلی و نخستین مولف **« چراغروشن»** کاملن غیر ممکن است دانسته شود چون گفته می شود که تاریخ آفریمش آن به چند هزار سال بر میگرد و بدست **آمدن « چراغدان»** در قبرستان های سکایی های پامیر دلیل نهایت قدیمی بودن سنت **«چراغروشن»،** و هم متن **«چراغنامه»** را بازتاب دهنده است. در شیرازه این مدت زمان بدون شک و تردید هم مراسم مذکور و هم متن **« چراغنامه»**

دچار دگر گونی و تحول کلی قرار گرفت، اما در شیرازه سپری شدن یک هزار سال اخیر که تاریخ انتشار مذهب اسماعلیلی در آستان ها و مناطق ناهمگون بدخشان است که مراسم تشریفات **« چراغ روشن»** ، نیز در جوار سایر سنت های مذهبی با نام و فعالیت ها و کار کرد های تبلیفاتی پیر شاه ناصر خسرو وابسته بوده است. موصوف من حیث بنیانگذار این راه و روش ویژه اسماعیلی در سرزمین های پامیر و بدخشانات چهارگانه، بدخشان افغانستان، تاجیکستان، علاقه جات شمال پاکستان و ترکستان شرقی یا همان سینکیانگ کنونی چین که اکثراً به نام اویغور یاد می شود، که در سیاق تاریخ به نام **« فرقه ناصریه، یا نصیریه »** یاد می شود ، در صورتی که این نام یک اشتباه محض است زیرا گروه ناصریه و یا نصیریه در مصر کسانی دیگری بودند و کار کرد های ناصر خسرو به انها ارتباطی ندارد ، چون خود در یکی از قصایدش می گوید که ، ناصری یم ناصری ناصری؟ بسیاری ها این واژه را با واژه ناصریه یا نصیریه به اشتباه گرفته اند.

از این سبب چه در اثار و آفریده های نسخه های خطی مذهبی و چه در میان مردمان و خلق های باورمند سرزمین های پیشتر ذکر شده ، ناصر خسرو من حیث مولف متن چراغروشن و چراغنامه و آغاز گر و به اجرا در آورنده مراسم تشریفات مذهبی سنت **« چراغروشن»** که به نام **« دعوت پیر شاه ناصر خسرو»** یاد می شود، شناخته می شود و بیشترینه ها به آن معترف هستند. این ادعا تا حدودی درست است چونکه بنا به گفته شخص ناصر خسرو ، کتابی را زیر عنوان **« مصباح»** که اندر تناسب تن و جان و بقای روح بعد از فنای جسد به تألیف گرفته است، گفتار به عمل آمده و تشریح و تفسیر و تعبیر گردیده است که در اثر پیر **« خوان الاخوان»،** نیز از آن ذکر به عمل آورده است. متأسفانه حالا این اثر در دسترس علاقه مندان، باورمندان و پژوهشگران کیش و آئین اسمیعیلی و غیر اسماعیلی ، اعم از تسنن و تشیع، قرار ندارد. احتمالاً « **چراغنامه»** در دوره زندگی ناصر خسرو مروج بوده و بعد ها بر اساس آن **« چراغنامه»** کنونی را مطابق خواست و نیازمندی زمان و مکان ، ترتیب و تنظیم نموده باشند.

چون چراغ را برای بقا و ادای احترام به روح شخص متوفا روشن می کنند، این جا لازم است تا یک موضوع خیلی پیچیده و بنیادی را روشن سازیم که آن عبارت از نظریه تناسخ و یا سیر ارواح در اجساد گوناگون است ، باید تأکید ورزید که فهمش بقا و زندگی روح در عالم بالا با نظریه تناسخ که مطابق آن روح می تواند از یک جسم به جسم دیگر و حتا از آدم به حیوان نیز گذرد، اختلاف کلی دارد. حکیم ناصر خسرو و سایر دانشمندان، متفکرین و انسان های صاحب اندیشه از آن آئین و کیش اسماعیلی نظریه تناسخ را اصولاً قبول ندارند بربنیاد تعلیمات و آموزش آنها ، هر شخص به گونه انفرادی ، یگانه و منحضر به فرد خود آفریده می شود و روح هر انسان بعدی جدا شده از تن، به عالم بالا – به آسمان میرود و دوباره هر گز به زمین بر نمیگردد. چونکه مطابق فلسفه اسماعیلی، هدف آمدن روح به این عالم ناسوت عبارت از آن است که در مدت بودن خود با جسم بسوی کمال معنوی در نمو، رشد و پیشرفت دایمی باشد، و بعد از جدا شدن از تن و جسم به عالم بالا رفته ، به عقل کلی می پیوندد که مرجع نهایی اوست. برای وی هدف نفس از برای رفتن به عالم عقل، رسیدن به عالی ترین مقام که نعمت ابدیست، می باشد.» . شرح این حال را در کتاب « مصباح» ، این چنین گفته است : « با برهان عقلی و بنیاد منش تیوری تناسخ نه بر دعوای بدون برهان .» . **(ناصر خسرو، » خوان الاخوان» ، کلیات ، جلد اول، دوشنبه ، سال ۱۹۹۱م، صفحه ۳۲۴)**

اکنون باز میگردیم به سخن اصلی خویش در مورد تاریخ پیدایش **« چراغنامه»،** که در کلیت خود چهار مرحله مختلف فرآیند انکشف و تحول سنت مذهبی را در بدخشان و نواحی همجوار آن ، سپری نموده است، میتوان قرار زیر بر شمرد:

۱. دوره ترویج آئین آریایی مهر پرستی در بدخشان از زمان قبل از هخامنشی ها، سده های ۴ و ۵ پیش از میلاد، الی انشتار دین اسلام در سده دهم میلادی .

۲. ا زمان پذیرفته شدن مذهب اسماعیلی و مواصلت و حضور پیر شاه ناصر خسرو به دیار خراسان و به ویژه سرزمین ادب پرور بدخشان ، در نیمه دوم سده نهم الی فروریزی آخرین سلسله پادشاهی خود مختار یو کشوری بدخشان- سلطان محمد بدخشی در سده چهاردهم میلادی.

۳. دوره استیلای حاکمیت بیگانگان تیموریان -صفویان ، سلاله یار بیک خان سمرقندی، افغان ها و بخارائیان.

۴. دوره جدید ، آغاز از سال ۱۹۲۳م بعد از گویا ختم اصلاحات و نوآوری های مشنری سبز علی ، در مراسم تشریفات مذهبی ، به ویزه سنت چراغ روشن توسط مشنری سبز علی فرستاده ویژه حضرت امام سلطان محمد شاه آقا خان سوم ، چهل و هشتمین امام موروثی اسماعیلیان ، و مشنری سید منیر بدخشانی که حدود بیست سال در دربار امام من حیث مشنری و مبلغ در خدمت جماعت آسیای مرکزی ا، افریقا، ترکستان شرقی چین، مناطق سند و پنجاب و بلوچستان پاکستان، بر بنیاد هدایت و سفارش امام وقت، قرار داشته است، در ختم این مبحث به گونه مفصل پیرامون کار کرد های سید منیر بدخشانی مطالب لازمی را با خواننده ها، علاقه مندان، مرور کننده ها و مریدان ایشان، سهیم خواهیم خواهیم ساخت. در همه

این دوره های مختلف که حاوی مدت بیشتر از سه هزار سال دارند، مراسم تشریفات مذهبی **« چراغروشن »** ، از دیدانداز برگزاری عملی خود ویژه گی های سنتی قدیمی آریایی را ، نگهداشته است.
موارد و شرایط اجرائیوی در زمان و مکان معین ، و روشن نمودن **« چراغ مقدس»،** و متبرک همانگونه است که در دوره های پیش از اسلام بوده است. یعنی در شب سوم پیش از دمیدن صبح صادق و شفق صبحدم با خوانش **« چراغنامه»،** آغاز میگردد. چراغدان هم تقریباً همان گونه است که در دوره های قدیم و باستانی کار برد داشته و مورد استفاده قرار گرفته است. تنها متن اثر آنگونه که پیشتر ذکر نمودیم، در هر زمان در برابر و همسویی با سایر مسایل مذهبی ، بر بنیاد امر، سفارش و هدایت کتبی و یا شفاهی امام زمان **« امام حاضر و ناظر روزگار»** ، تغییر داده می شود ، آنگونه که در این سال ها بعد از ایجاد و ساختار ادارات و نهاد های امامت و جماعتی در افغانستان و تاجیکستان و سایر مناطق همجوار مطابق لزوم دید ، نیازمندی های جماعت و سهولت های زمانی و مکانی ، دستخوش تغییرات مثبت و سودمند قرار گرفته و تا حدی از همه مولفه های دیگری که در شیرازه تاریخی نسبت شرایط دشوار جماعت و زیست مشترک شان با سایر برادران و خواهران مسلمان و بخاطر بقای خودی و فرآیند مراسم تشریفات مذهبی داخل مراسم اسماعیلیان مناطق یاد ذکر شده بود، سچه گردیده و هر انچه منطق رسای اسماعیلیسم فلسفی حکم می کند، منحیث مالکیت عقلانی اسماعیلیان ، به پیروان و مریدان پیشکش گردید. قابل یاد آوری است که از دو دوره نخست هیچگونه اسناد و مدارکی که ثبوت کنند برخی از مسایل یاد شده باشد، در اختیار نداریم، اما ا زدو دوره بعدی برخلاف نسخه های زیادی از **« چراغروشن»،** در دست داریم که خیلی هم از هم از دیدانداز متنی و سیاق و محتوا، ا زهم متفاوت هستند و تحول عملی **« دعوت ناصر خسرو»** یا ساده تر **« دعوت شاه ناصر»** را در چند صد سال اخیر نشان می دهد. از جمله دو **« متن تصحیح شده» « چراغنامه»،** وجود دارند که یکی از آنها مربوط سده ۱۹م، است و بیشتر ویژگی های سیاق و مراسم تشریفات بینش اثنا عشری – دوازده امامی را دارد و دیگری همان متن است که مشنری سبز علی در سال ۱۹۲۳م، در نتیجه همکاری شخصیت فرهیخته از میان اسماعیلیان شغنان، مرحوم سید منیر بدخشانی ، به نگارش گرفته شده بود. خلیفه ها تنها همین حالا همین نسخه را دارند و ا زآن در پیشبرد مراسم تشریفات مذهبی دعوت ناصر خسرو ، در هردو قسمت ناحیه پامیر شرقی و غربی ولایت بدخشان تاجیکستان و افغانستان ، مناطق علاقه جات شمال پاکستان و ایالت سریقول، منطقه ترکستان شرقی اویغور ، سینکیانگ چین مورد کار برد قرار میدهند. بنا بر این لازم میدانیم که اندکی پیرامون به اصطلاح و نوآور یهای مشنری سبز علی معلومات بدهیم.
سال ۱۹۲۳ م، از دربار امام سلطان محمد شاه ، آقا خان سوم، دو تن از مبلغین اسماعیلی جهت انجام برخی از نو آوری ها و ایجاد ساختار جدید نهاد ها و ادارات امامت ، هم در پیشبرد مسایل مذهبی و هم ساختار و یا طرح ایجاد و ساختار جدید وابسته به مسایل مذهبی کیش اسماعیلی در مناطق یاد شده ، به ویژه مراسم سنتی تشریفات مذهبی **« چراغ روشن»،** فرستاده شده بودند. سبب این اقدام، بنا به فرموده اندری برتلس شرق شناس اتحاد شوروی سابق، آن بود که اسماعیلیان هندستان**« گروه خوجه ها» ،** گویا عنعنات و رسوم اسماعیلیان بدخشان را که بر بنیاد کار کرد های حضرت پیر شاه ناصر خسرو که منحیث حجت حضرت امام مستنصر بالله، به سرزمین خراسان که یکی از جزایر دوازده گانه قلمرو اسماعیلیان به حساب میرفت، مورد پذیرش چندانی قرار نمیدادند، و شصت سال پیش مبلغین و مشنری ها را به بدخشان فرستادند تا آنها بتوانند در آن جا کار کرد هایی را به راه اندازند که از اهمیت و پیشبرد این مراسم که در میان اسماعیلیان بدخشا از همیت خیلی ها بالای تاریخی، معنوی ، عرفانی، اجتماعی و اخلاقی برخوردار بود، تا حدی اگر جلو گیری کرده نتوانند ، حد اقل از شدت و حدت آن باید بکاهند و مطابق هدایت و سفارش و ارشاد جدید امام وقت کار کنند. **« برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۹۸.»**
در صورتی که سرکار حضرت امام سلطان محمد شاه ، این ادعا را مورد تأئید قرار نداده و هیچ فرمانی و هدایتی به مثابه سند مستند، در زمینه وجود ندارد، چون امام در هر فرمان خود به مریدان و پیروانش هدایت میداد که به راه و روش و سنت های مرسوم آبا و اجداد تان ، صادق و ثابت قدم بمانید. به گونه مثال در فرمانی که به عنوانی **پیر سید مرسل،** در **ماه ذی القعده سال** ۱۳۲۵ هجری مطابق ماه حنوری **سال ۱۹۰۸م،** ارسال داشته چنین ارشاد فرموده است : « شما دوستان مولا، در راه و رسم پدران و پیشینیان خود ثابت قدم بوده و همه برادران دینی باید به گونه یکدلی و یک جهتی با هم رفتار نموده و با طن و ظاهر تان را با اخلاص و محبت مصفا داشته باشید. پیشینیان خود را بخاطر داشته باشید و همواره مورد احترام و اکرام قرار بدهید و دین قدیم و قویم گذشتگان تان را پایدار نگهداشته و آنگونه که برای شما فرمان داده ام مورد احترام و اکرام قرار داده ، آنگونه که ایشان آن را پایدار و ثابت نگهداشتند، نگهدارید و در راه و رسم تان ثابت قدم بمانید و همه برادران دینی به گونه یکدل، یک صدا و همصدا و همنوا و با یک جهتی زیبا رفتار کرده باطن و ظاهر خود را به اخلاص

و محبت ، با صداقت و ایمانداری خدمت گزاری سرکار تان، یعنی امام زمان ، نگهدارید و در راه راست و صراط المستقیم درست و متین قدم گذارید ، آنگونه که آنها پیموده بوده اند.»
اما مشنری سبز علی و داعی سید پنیر بدخشانی در سفر های خدمت گزارانه شان در اکثر مناطق اسماعیلیه نشین سرزمین بدخشان مردم را به آن دعوت نمودند، که گویا باید از رسوم و عنعنات قدیم و باستانی و مانای پیر ناصر خسرو که بنیان گذاشته بود، دست کشند، درست نبوده و من بعد امور مذهبی را به طریقی که در هندوستان مروج است انجام دهند، می خواهم بگویم که این اقدام و اراده پیر سبز علی سبب اختلاف ها و انشعاب ها و مناقشه های مذهبی در بدخشان گردیده و دستگاه حکومت آن دوره در بدخشان از این وضعیت به میان امده خیلی ها ماهرانه استفاده کرده ، هم شماری از پیر ها را به اتهام **« جاسوس امپیریالیسم بودن شان در میان پیروان و مریدان»** حذف فزیکی نموده و شماری از پیروان شان را که افراد کم سواد و بیسواد بودند نیز ، هم به جرم اسماعیلی بودن شان مورد پیگرد قرار گرفته شکنجه شدند. جنجال ها مناقشات مذهبی که از این نو آور ی و گویا نو آوری های به میان آمده بود، الی سال ۱۹۳۲ م، جریان داشت. بعد سپری شدن مدتی چند، از بازگشت مشنر یسبز علی به دربار امام زمان حضرت امام سرکار سلطان محمد شاه و ارایه گزارش پیرامون وضع ایجاد شده در میان جماعت بدخشان، مراسم تشریفات مردم و جماعت بدخشان ، حضرت امام فرمان شان که در سال ۱۳۴۲ هجری مطابق ماه مارس سال ۱۹۲۴م، عنوانی پیر سید مرسل هدایت داده بود که این چنین مرقوم شده است: « دستورالعملی که محب صادق الولا ، مشنری سبز علی با آن صداقت کیش سید مرسل و سایر امر برداران در شیوه تعلیم و اموزش جماعت و ترویج مسایل مهم و ارزشمند دینی و مذهبی به شمول مراسم تشریفات مذهبی ، دینی و دنیوی هدایت داده است ، بدان طریق رفتار نمایند و بعد وفات فرد و یا شخص، چراغ را باید روشن کنید و دعا را مطابق نسخه ای که با وصول و حصول فرمان شرف انفاذ خواهد یافت، بخوانند. و مزید بر آن تعلمیت قرآن را در هر منطقه ای و کشوری که تا کنون مروج و مرسوم بوده است، مورد اجرا قرار داده و دعوت بقا را نیز برگزار کنند. لا کن با کمال طهارت ظاهری و باطنی و دیانت نیک و مصارف کم و میانه بر خلاف تشویقات مشنری سبز علی سنت اجدادی و قدیمی مراسم تشریفات مذهبی سنت **« چراغ روشن»** را که به گونه رسمی از جانب امام هدایت داده شده بود و مجوز دانسته است، که مورد خوشنودی جماعت و امام هم گردیده به گونه زایدالوصفی مورد استقبال قرار گرفته بود، الی سال ۱۹۳۲م، مراسم **« چراغروشن»** مانند سایر امور مذهبی به گونه مخفی انجام داده می شد و مورد برگزاری و اجرا قرار میگرفت.
در ماه اگست سال ۱۹۳۲م، هنگامی که شیرین شاه ، شا تیمور بنیانگذار حقیقی جمهوری تاجیکستان به منطقه بدخشان آمده بود، یک دسته از روحانیون متنفذ شغنان که از خویشان و تباران نزدیک او بودند، با سردار خواجه باقر شاه به حضورش رهیاب شدند و با پافشاری زیاد، تقاضا و تمنا نمودند که انجام مراسم تشریفات مذهبی را به گونه آزاد و آشکارا اجازه فرمایند تا برگزار شوند. شیرین شاه شاه تیمور که در آن زمان منشی کمیته مرکزی حزب کمونست تاجیکستان و عضو هیأت رهبری ریاست حزب کمونست اتحاد شوروی سوسیالستی بود، و مزید بر آن یک سیاست مدار آگاه بود و مرد خردمند، به تاریخ سنت های مذهبی قوم و مردم خود ادای احترام و اکرام بزرگ قایل بود، به اشخاص یاد شده که حضورش رفته بودند به گونه رسمی و کتبی اجازه داد و فرمود تا ا زمیان خود به اتفاق آرا یک تن را منحیث خلیفه**« همکار روحانی پیر»**، انتخاب کنند و عنعنات و رسوم دینی خویش را مانند پیشینیان شان انجام دهند. در نتیجه آنها علی مدد شاه ابن هدایت شاه را منحیث خلیفه خویش انتخاب نموده اجرای مناسک مذهبی مراسم تشریفات مناسک مذهبی « **چراغروشن»** را جهت صلاحیت برگزاری به موصوف واگذار نمودند. در سال های ۵۰ و ۶۰ با زیکبار دیگر ، آنهایی که در سردمداری حاکمیت سیاسی بودند، و صلاحیت برنامه ریزی را برای پیشبرد مزاسم مذهبی را هم در اختیار داشتند، که در آن زمان آنها را به نام خلاف دینان یا دیگر دینان، **« کمونست های منتظم مسایل مذهبی»** یاد می کردند، کوشش می کردند تا در زیر پرده مبارزه غیر دین باورانه شان ، نقطه اساسی برنامه عملی نه شده نو آوری های مشنری سبز علی عاشق علی را برهم زده و به عوض آن تنها نماز دسته جمعی با تسبیحات را در همه حدود و صغور بدخشان ، حاری نمایند. خوشبختانه این بار هم چراغ چشم آنها را خیره کرد و کار کرد های شان را به پرتگاه تاریخ انداخت. این بود مسایلی که به گونه اختصار پیرامون تاریخ پیدایش ، تحول ، انکشاف و گسترش مراسم تشریفات مذهبی ماندگار **« چراغروشن»** ، و **« چراغنامه»** در میان اسماعیلیان آسیای میانه و بدخشانات .
هدف اساسی و بنیادین مراسم تشریفات سنتی **« چراغروشن»** ، پرورش، ستایش و پرستش روح و روان انسانی است. بر اساس آموزش، تعلیم و تعلم، داشته ها و انباشته های دینی، مذهبی و فلسفه آریایی ، همه انسان ها در زندگی دنیوی ، جسمانی ، زمینی ، روحانی و آسمانی شان ، دو بار در گهواره می خوابد: نخست هنگامی که چشم به جهان می گشایند الی زمان بهره ور شدن ا زنفس سخنگوی که همواره به پرورش جسمانی در قدم نخست نیازمند بوده و احتیاج دارد، تا دست و پا و همه اندام او به شمول قد و قامتش موزون به ساختار گرفته و شکل پذیر شود. این حال معمولن الی سن سی سالگی

ادامه پیدا می کند و آهسته آهسته طفل نوزاد را برای پذیرفتن آثار نفسانی و نفس ناطقه آماده می سازد تا سرود خوش آهنگ **« له له ئیک»** که سرود مقدماتی خیر مقدم و خوش آمدید است ، پذیرا شود. شنیدن آهنگ و موسیقی ارام و موزون که واژه گویشی و اصطلاحی موزون برای آفرینش اسایش نوزاد و رفتن به خواب آرام و آسوده است، هر مادر عزیز و مهربان طفل را با گرفت غذای معنوی و روانی ، وادار نموده و مورد تشویق و ترغیب اوایی قرار میدهد که در حقیقت آفرینش میلودی در ذهن و روان طفل نوزاد است ، همواره من حیث نماد خاطره ها در ذهنش باقی می ماند. به هر اندازه ای که طفل بزرگتر می شود، بر بنیاد همان نفس سخن گویش بر نفس حسی غالب میگردد و مرحله انکشاف معنوی انسان آغاز میگردد و الی آخرین لحظه زندگی اش انکشاف می یابد.

در دوام حیات ، نفس سخنگوی مرحله به مرحله نیرومند تر و قوی تر و بر عکس نفس حسی همانقدر کاهش می یابد و در نهایت روزی فرا می رسد که این جفت به حالت طبیعی ناگزیر هستند مطابق خواست ، ماهیت و هموبت طبیعی انسانی ، ا زهم جدا شوند. یعنی جسم و روح، تن و جان ا زاعتدال طبیعی خود که آن سبب زندگی تغییر پذیری انسان است، خارج می شود. حکیم ناصر خسرو این نکته را اینگونه توضیح و تفسیر می کند: « فنای حسد و حسمانی آن است که هر طبیعت از چهار عنصر و طبایع آغازین، خاک، باد، آتش و آب به میان آمده و دوباره به اصل خویش باز گردند، و ما مر باز شدن ایشان را فنی جسمانی و جسدی گفتیم.» **«برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۳۳۳»**

یعنی تا وقتی که همآهنگی این چهار طبع پایدار است، جسم به حالت درست خویش بر اثر نفس زنده است « باز شدن طبع هر یک به اصل خویش همی گواهی دهد که نفس نیز به اصل خویش باز گردد، چون جسد نادان به اصل های نادانی خود باز گشت و هر چیزی که به اصل خویش باز گردد، قوی تر شود و نه ضعیف تر. پس درست شد که نفس در آنوقت به قوت غایی خود می رسد که از جسد جدا گردد. پس درست کردیم و درست گفتیم که جسد فانیست و نفس باقیست.» **«برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۳۳۳»**

یعنی جسد چون کالبدی است، که توسط آن نفس انسانی به کمال نهایی خویش می رسد و باید گفت که به حدی می رسد که دیگر به جسم احتیاج ندارد و آنرا ترک می کند و زندگی روحانی و معنوی خود را که ابدی و باقیست، آغاز می نماید. چون نظر به گفتار حکیم ناصر خسرو: « غرض آفریدگار عالم از آفرینش این موجود سخن گوی و اندیشمند است که عبارت از مردم است. و چون این مردم در ذات خود یک صورت جسمی است و روحی است ، با نفس سخنگوی با هم بوده و باز مرگ سبب جدایی ایشان و جدا شدن شان از همدیگر می شود و دلیل بر این دارد که غرض آفریدیگار از این عالم ، این صورت جسمی بود که ویران شونده و ا زمیان رونده است، اما سیرت و صورت دیگر است که با میانجی آن صورت جسمی تمام شد و به صورت فعلی و ساختار کنونی صورت انسانی حاصل آمد. » « **اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۲۳۹»**

با در نظرداشت مطالب گفته **آمده** ، روح برای سفر کردن به عالم ارواح و جا گزین شدن در« فردوس برین »، نسبت هر شخص متوفا چند فرضیه مهم را باید انجام داد:

۱. خلیفه، ملا، شیخ و یا هر فرد دیگری که نزد بیمار نشسته است، از وی می پرسد که آیا کسی از شما و شما از کسی قرضدار هستید یا خیر؟ چون بر اساس اخلاق حمیده انسانی و هدایات و ارشادات مستدام دینی ، هر فرد کوشش می کند که هیچگاهی بدهکار کسی نباشد تا در روز قیامت مورد باز پرس قرار نگیرد و روحانیت اش خدشه دار نشود. معمولن بیمار پاسخ می دهد، **« نه من به کسی و نه کسی من بدهکار است ، بجز آنکه من در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی بدهکار هستم، که هیچ گاهی شاید آن را نتوانستم و شاید نتوانم ادا کنم و بپردازم و یا خواهم پرداخت.»** . بعد ملا یا خلیفه « **دستیار و همکار روحانی پیر»،** بر سر و روی بیمار که در حال جاندادن است ، سوره **« یاسن شریف» ، « تبارک»،** و سایر جزوه ها و پاره ها را از متن و سیاق قرآن شریف می خواند، یخن لباس جانش را پاره کرده و قفس سینه اش را آزاد می کند.

۲. بعد جان دادن جسد مرده را روی صوفه، یا برنده بطور متوازن راست می کنند و جسدش را با تکه سرخ می پوشانند. بانوان و دوشیزه گان اعم از اعضای خانواده و هم وابسته به خانواده های خویشاوند و اقارب دور و نزدیک بر بالای جسد، گریه و نوحه سرایی می کنند و باز هم همان سرود **« له له ئیک»** ، را با آهنگ موزون و بلند اما با میلودی دیگر که نوحه گونه است، گریه کنان می خوانند که خیلی غم انگیز و متأثر کننده است.

۳. بعد ختم این فرآیند جسد مرده را شست و شو می کنند و به آن کفن می پوشند و روی نردبان قرار میدهند چون یگانه وسیله برای استفاده است و دو شاخچه را از درخت بید می برند و به شکل کمان از طرف سر و پای مرده ، به نزد بان و پای

مرده وصل می کنند که در حقیقت شکل گهواره را به خود می گیرد و بعد تکه سرخ را پوشانده و بعد آن بر روی جسد یک تخته شال را هم میگذارند. بعد آن تابوت را ا زخانه بیرون نموده به اندازه هفت قدم دور تر از خانه بر زمین میگذارند و به دنبال آن مطابق رسم و رواج اسلامی نماز جنازه را می خوانند. بعد از ختم خوانش نما زجنازه که فرض کفایی است، تابوت را روی شانه ها گذاشته به منزل آخری و اصلی **« آخرت»**، برده و مراسم تدفین را به سر می رسانند و آن نوده های درخت بید را که به اندازه قد و قامت جسد مرده بریده بودند، مطابق به اندازه آنها برای جسد مرده، قبر می سازند.

یک جا با آن نوده هایی که برای ساختن **« گهواره خاک»**، استفاده شده بودند به شکل چهار گوشه یا به گونه چلی پا، شکسته و روی قبر میگذارند و خاک را بر بالای آنها توده نموده ، پر می کنند. از آبی که در آن جسد را شست و شو داده بودند، یک گیلاس از آن را بر سر خاک می آورند و به گونه دورانی بر روی قبر پاش میدهند و پیاله را با سنگ بر روی قبر می شکنانند و آن آب را به نام **« آب طهور»** یاد می کنند و می گویند که این همان سنت قدیم آریایی است که مطابق آن روح و روان مرده از زندگان بواسطه آن آب پاک جدا می شود و به عالم بالا شتابان روانه می شود و می پیوندد. از این جا است که بعد از وفات آدمی می گویند که **« پیمانه اش پر شد»**، و پیمانه عمر چون پر شود، کالبد و جسم بیجان او که پیاله شکل و گونه نمادین و تمثیلی آن است، بر زمین افتاده می شکند و آب ریخته بر زمین دیگر جمع نمی شود.» **(برنارد . ب.ب. و برتولد برشت، ترکستان در عهد یورش مغل ها ، ۱۹۶۳م)**

به این معنا حکیم عمر خیام فرموده است که : **« جسم تو پیاله و شرابش جان است .»** . به تعبیر اسماعیلیان ، این آب نماد و تمثیل همان شراب طهور است که در قرآن شریف از آن ذکر به عمل آمده است و به هر بنده مومن و مسلمان که بنا بر اعطای فیض الهی ، بهشتی می شود، حور و غلمان او را در بهشت، شراب سرمست و مسرت بار می نوشانند. در صورتی که اسماعیلیان به این باور نبوده و شاید این ادبیات را از سیاق کتب و اسناد و مدارک سایر برادران مسلمان شان که در میان آنها هستی داشته و از کتب و آفریده های امور دینی ، داشته ها و انباشته های فکری شان مستفید شده اند، بازتاب داده و تعبیر و تفسیر اسماعیلیان از دوره خلافت فاطمیان، نزاریان سوریه، ایران، دوره ناصر خسرو و دوره آقا خانی ها تا همین اکنون به گونه علمی، منطقی و فلسفی بوده و همواره مطابق شرایط زمان و مکان بروز می شود و نو تر میگردد، زیرا بر اساس فرموده خداوند تبارک و تعالی : **« مومنان در باغهای پر نعمت (۴۳) بر سریرها در برابر همدیگر می نشینند (۴۴) با جامی از باده ناب پیرامونشان به گردش درمی آیند (۴۵) باده ای سخت سپید که نوشندگان را لذتی خاص می دهد (۴۶)نه در آن فساد عقل است و نه ایشان از آن به بدمستی و فرسودگی می افتند (۴۷).»**

این سنت و عنعنه قدیم و باستانی و همچنان موجودیت قبرستان سکایی ها، اجداد پامیری های کنونی که قدامت تاریخی چهار الی پنجهزار ساله دارد، نشان میدهد که این مردم از آغاز تا امروز همواره مرده ها را در خاک دفن می نمودند و عادت زرتشتیان بعد آن که مرده های خویش را می سوزاندند یا به بالای دخمه ها و قله های کوه برای طعمه لاشخوران، جهت خوردن میگذاشتند، برایش بیگانه بوده و هیچگاهی در بدخشان مروج نبوده است.

۴. در سه شبانه روز مراسم ماتم داری در شامگاهی بعد از روشن کردن چراغ**« مقدس»** سنتی در بالای آتشدان، مراسم مدیحه خوانی **« مداح خوانی»**، برگزار میگردد که آن نیز **« مقدس»** بوده و حایز معنی و مفهوم ویژه است چونکه در آن ستایش و نیایش خداوند تبارک و تعالی ، شش پیامبر صاحب کتاب و اول العزم ، امامان معصوم، امام حاضر و ناظر، صورت می گیرد. چنین است در مجموع مراسم تشریفات سنت **« چراغروشن»** که به نام دعوت ناصر خسرو هم یا دعوت « چراغ روشن» یاد می شود. به گونه فشرده و فشرده باید گفت که هدف اساسی این مراسم خیلی ها مهم، بینش روحانی و تاریخی آن است که روح از بدن جدا شده را که در طی سه شبانه روز در محوطه خانه باقی است برای عزم سفر کردن به اصطلاح مروج سنتی **به « اسمان»** ا زعالم ناسوت به عالم ملکوت یا به دیار نور جاویدان ، به آفرینش و مقا ابدی خویش ، رهسپار میگردد. بر بنیاد اندیشه های قدیمی و سنتی آریایی و بینش فلسفی بعدی کیش و آئین اسماعیلی آدم در کلیت خود، من حیث بهترین و اشرف آفرینش متشکل است از سه مولفه **: معدن، نبات و حیوان.** یعنی دارای روح جمادی، نباتی و حیوانی. این دیدانداز از دوره های خیلی ها قدیم آریایی هم قدیم تر و به مرحله ابتدایی هند و اروپایی مربوط است که در آن دوره نیز همین اندیشه تقسمات سه گانه عالم و مبتنی بر آن **« تقدیس»** عدد سه مروج بوده است و در محیط و منطقه پامیر اکنون هم به همان شیوه زنده و باقی مانده است. راجع به این نکته دو تن از پژوهشگران مشهور تاریخ زبان ها و فرهنگ هندو اروپایی، نیز ابراز نظر مبسوط و موزون نموده است که عدد سه در بینش و تصور هندو اروپایی دارای معنای مقدس بوده و معمولن شمار واحد ها ی مهم سنتی و اسطوره شناسی را معین کرده و بر ملا می سازد. اهمیت ویژه عدد سه، در دیداندار و تصورات اسطوره شناسی هندوئیزم و به ویژه هندو اروپایی قدیم در سه گانگی قدیم **« تثلیث»** جهان و متناسباً در تقسیم درخت جهان به سه قسم**« جهان بالا»، « جهان میانه»، و « جهان تحتانی»** و زیرین است که به آن همه

موجودات زنده تناسب دارند و مطابق این سه مولفه ، جهان تقسیم بندی می شود. **«برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۹۸ »**
فلسفه اسماعیلی ادامه این اندیشه کیهان شناسی قدیم است که بر بنیاد آن عالم صغیر گفته می شود. از این نگاه ترکیبش به عالم کبیر یعنی طبیعت و کائنات شباهت و مطابقت دارد . یعنی آنهم از این سه جز ترکیبی، شکل گرفته و بر اثر روان آسمانی **« یزدانی»** و الهی زنده و سخنگوی باز حوینده عقول می شود، که یک مدتی معین در روی زمین زندگی می کند و بعد از رسیدن به کمال جسمانی و روحانی نقش جزوی او جهت وصل شدن به نفس کلی، تن خاکی را ترک می کند و روانه عالم بالا یعنی عالم ملکوت می شود تا در آن جا خوشنود و آرام و شادمان باشد. زنده گان باید به آن پیوند معنوی و روحانی داشته باشند و همواره **« تقدیس»** ارواح را پاس داشته باشند که ثبوت عالم روحانی بر این مدعا شاهد دقیق است. ا زاین نگاه انسان چون ترکیبی از مرکبات از جسم و روح ، یعنی ساختار مادی و معنوی است. بنا بر این در زندگانی این دو اصل لازم و ملزوم هم اند. ولی باز هم جهت معنوی و روحانی همانا بر احتیاجات مادی نفسانی ، افضل و برتر شمرده می شود، زیرا عالم موجودیست روحانی که با این ویژگی و خصوصیت خود ، از همه مخلوقات زنده دیگر فرق می کند چون عالیترین و کاملترین نوع آفرینش یزدانی پنداشته می شود. در کتاب اوستا آمده است که : « .... ما می ستائیم روان مردان و زنان پاک دین و دیانت را ، آنانی که وجدان نیک شان برای کامگاری و پیروزی آئین زرتشتی می کوشد* خواهد کوشید یا کوشیده است.».
یعنی چراغ مقدس وسیله ایست که میان جهان انسان و عالم ارواح رابطه گسست ناپذیر ، برقرار می کند و از این سبب ما را لازم است که آن ا زهرگونه گزند روزگار و باد جهالت ایمن بداریم، تا چشم بصیرت ما همیشه بینا و روشن باشد.

خدا یا تو آن کن که انجام کار
تو خوشنود باشی و ما رستگار

فشرده ای پیرامو ن هستی سید سهراب ولی مشنری « مبلغ» اسملعیلی : سید سهراب ولی در سرزمین ایران کنونی که در آنزمان از دیدگاه جغرافیای سیاسی جز خراسان کبیر بود، و از ایران امروزی بعنوان یک کشور مستقل هنوز نامی بر سر زبان‌ها

نبود،چشم به جهان کشوده است. روایت است که گویا در سن پنج‌سالگی بیمار می‌شود و درعالم رویا یک شخصیت روحانی در نبود وجود جسمانی به سید سهراب ولی قرین شده و برایش اظهارمی‌کند که طبیب جسمانی و روحانی شما در سرزمین کوهستانی بدخشان که دارای کوه‌های شامخ،دریاهای خروشان، آبشارهای زلال، دشت و دمن پهن، طبیعت گوارا و شفا-بخش، مردمان صاف‌دل، فرهنگ‌دوست، باصداقت و ایمان، باقول‌وقرار، معتقد و باورمند و انسان‌سالار،قرار دارد. سید سهراب ولی مادامی‌که به سن بلوغ می‌رسد، مبتنی بر رویاهایش مصمم می‌گردد تا سرزمین اصلی‌اش را ترک گفته و با شخصی موسوم به حیدری که به گمان اغلب اسم مستعار بوده و بحیث خادم سید سهراب ولی انجام خدمت می‌نموده، رهسپار کشوری می‌شود که اکنون افغانستان، یاد می‌شود. بعد از آن رهسپار منطقهٔ جُرم بدخشان به ویژه درهٔ یمگان رسیده و خدمت-گزاری و ملازمت آستان حجّت خراسان و سرزمین ادب‌پرور بدخشان، سید شاه ناصرخسرو، آن حکیم و دانشمند زمانه‌ها شرفیاب می‌گردد. موصوف در درهٔ یمگان زیر پرستاری حکیم دانا و طبیب معنوی، ناصر خسرو، شاعر و فیلسوف عصرهاقرار می‌گیرد. با رسیدن به کلبه و کاشانهٔ سیدنا از صحت و تندرستی کامل برخوردار گردیده و به مطالعه، تحقیق و خوانش آثار و آفریده‌های پیر مشغول می‌شود که منتج به نگارش صحیفه‌های بزرگ: "۳۶ صحیفه در عقاید دینی،علم یزدانی و آفاق و انفس" می‌شود. ایشان بعد از انجام خدمات شایان در آستان پیر ناصرخسرو، کار و فعالیت‌اش در امرتبلیغ و ترویج ماهیت اساسی عقیده و باور دینی کیش و طریقهٔ شیعه امامی اسماعیلی، به اخذ مقام و مرتبت ماذون اکبر که اصطلاح ویژه‌ای است در سلسلهٔ مراتب کیش اسماعیلی، از طرف پیر بزرگوار مفتخر می‌شود. سال وفات سید سهراب ولی در اسناد و مدارک دست‌داشته موجود نبوده و تنها آنقدر معلوم است که موصوف بعد از وفاتش در منطقهٔ جُرم بدخشان دردرهٔ یمگان در دهکدهٔ موسوم به اُشنگان مدفون گردیده است. قابل یاد آوری است که یکی از ویژگی‌های زندگی خانوادگی بابا و اجداد سید زمان‌الدین "عدیم" این بوده است که همواره در مناطق مختلف جهت خدمت دینی و عقیدتی به انسان‌ها و دنیای اسلام به لباس درویشی، قلندری و ملنگ منشانه سفر نموده و حقیقت دین و عقیده را تبلیغ و ترویج نموده و در تفکیک دین‌دوستان از دین ستیزان نقش رسالتمندانهٔ شانرا ادا نموده‌اند. زمانیکه هنوز از کشورکشایی‌های امپراتوران جهان نامی نبود، خطهٔ قطغن و بدخشان همواره درآتش اختلافات حاکمان و سرداران نظام و سیستم حکومت‌های ملوک‌الطوایفی می‌سوخت. خوانین و حکام در هر منطقه‌ای که از حاکمیت برخوردار بودند، بر متابعین خودظلم و استبداد را روا می‌داشتند. خانه‌جنگی‌های قومی همواره جریان داشت. اقوام قویپر ضعفا به تاخت و تاز می‌نشستند و آنها را مورد تاراج قرار می‌دادند. در حقیقت امر یک انقلاب گروهی و قومی با شدت خود جریان داشت. چنین حالات باعث فرار بسا افرادبادانش و شخصیت‌های روحانی می-گردید. از آنجایی که اخلاف "عدیم" در چنین اجتماعات پر از دشواری‌ها زندگی بسر می‌بردند، گزند حوادث و ناملایمات روزگار آنها رامتأثر می‌ساخت، و بر بنیاد چنین مسایل مجبور به ترک خانه و کاشانهٔ خود گردیده و به مناطق پرامن‌تر، مانند شغنان، اشکاشم، زیباک و واخان، قصد سفر می‌کردند. آنها درمسایل سیاسی- اجتماعی مردمان مداخلت نداشته و همواره در گوشه نشینی معقول و فارغ از هرگونه دسایس دسیسه‌بازان به دعا و ثنای باورمندان و پیروان شان می‌پرداختند. ازدغدغهٔ و کشمکش-های زمانه Tخویشتن را بدور نگه می‌داشتند و به شیوه‌های درویشی وبی‌طرفی، بحیث سادات منطقه نه تنها زیست داشتند، بلکه اسباب تنویر محیط پیرامون رابا معرفت خویش، فراهم می‌ساختند. درسال ۱۳۰۰ هجری قمری، حکومت‌های ملک-الطوایفی قطغن‌زمین و بدخشان الی مرزهایپامیرات تار و مار گردیده و هر دو طرف دریای آمو زیر سلطهٔ امیرعبدالرحمان خان قرار گرفت. حدود درواز که دو طرف رود جیحون - دریای آمو واقع است زیر تسلط امیربخارا قرار گرفت. اماهنوز هم مردمان مناطق یادشده در حقیقت امر تحت فرمان دو پادشاه قرار داشتند و ازهر دو طرف فرامین و هدایات بدست می‌آوردند. مادامی‌که امپراتوری روسیه به رهبری نیکولای روس با لشکر خود از راه فرغانه داخل فلات پامیر شد، دریای آمو اعتبار خط مرزی را پیدا کرد که در نتیجه ساحل شرق آن مربوط به امیر بخارا شد، و از منطقهٔ پامیر الی منطقهٔ درواز به شمول ساحل غربی آن به حکومت شاهی افغانستان تعلق گرفت. تزارروس با وصف آنکه ساحل شرق رود جیحون را در ظاهر امر به حکومت بخارا واگذار کرد،اما فرمان‌دهندگان نظامی‌اش با عساکر محدود خود در ناحیهٔ شغنان باقی ماندند و بعدازگذشت چند سال منطقهٔ مذکور را الی پامیر بطور کلی به تصرف خود در آورد. بعد ازبوجود آمدن شوروی، نسبت به وجود آمدن شرایط جدید، خانوادهٔ سید سهراب ولی این تغییراترا بر وفق مراد خود و اسلاف خود ندانسته و گویا جهت حفظ و حراست عقیده و باورهایدینی‌اش به ترک دیار اصلی خود، اقدام نموده و داخل خاک حکومت شاهی افغانستان،میگردد. بمنظور سپری نمودن مراحل ابتدایی زندگی، در دهکده‌ای موسوم به دهمرغان، ناحیهٔ شغنان بدخشان، مسکن‌گزین می‌شود. اما محیط پیرامون آنجا از نقطهٔ نظرزیست برایش چندان خوش به نظر نمی‌رسد و تصمیم می‌گیرد تا به آستان شیوه که از نقطهٔنظر اقتصادی و مالی تمایز نسبی داشت، رهسپار گردیده ودر آنجا مسکن گزین می‌شود. فشرده اینکه روزگار همواره بر خلاف تمایلات آنها بوده است.

"من، امام سلطان محمد شاه، از طریق نامه هذا، سید منیر فرزند سید محمد قاسم بدخشانی را که سی و هفت (۳۷)، سال عمر دارد، با تصویرش که بازتاب‌دهنده هویت موصوف بوده و نیز گوشه‌ای از این نامه را مزین ساخته است، به حیث نماینده باصلاحیت خود، به مناطق سند، بلوجستان، و منطقه "ماکران،"من من حیث مبلغ و مشنری در امر دعوت اسماعیلی، می‌فرستم و همکاری هرچه بیشتر از پیش جماعت و باورمندان را در زمینه مطالبه دارم." (کراچی، ۵ ماه می، سال ۱۹۲۰م.) مشنری سید منیرالدین فرزند سید محمد قاسم متخلص به "بدخشانی"، (۱۹۵۷-۱۸۸۲م.)درسال ۱۸۸۲م.، در دهکده روشان- شغنان بدخشان افغانستان دیده به جهان کشوده است. موصوف در میان قوم و مردم خویش به نام سید منیرالدین بیشتر و بهتر شناخته شده است. پدر بزرگ سید منیر بدخشانی، سید محمد قاسم که یکی از شخصیت‌های با علم، دانش، عرفان و فرهنگ زمان و مکان خود بود، از بازماندگان خانواده شخصیت روحانی، صاحب صلاحیت علمی و عرفانی، داعی دوران خود در میان جماعت آسیای میانه، عارف بی‌بدیل، سید سهراب ولی می‌باشد. سید سهراب ولی در زمان خود، من‌حیث کارمند عقیدتی، مشنری و آموزگار حکمت،علم و عرفان معنوی و باطنی به بسا کشورهای جهان، به ویژه کشورهای آسیای مرکزی و جنوبی، جهت تبلیغ، ترویج و تحقق عقیده و باور باطنیان، سفرهای زیادی داشته است. کارکردهای ماندگار او به گونه‌ای بوده است که تا امروز اماکن مقدسه، آستان‌ها، و زیارتگاه‌های خیلی‌ها معروف و مشهور به نام این شخصیت ماندگار و بی‌بدیل، نه تنها در میان پیروان عقیده و باور اسماعیلیان مناطق پامیر جمهوری تاجیکستان، بلکه در میان سایر اقوام و مردمان با ورهای ناهمگون کشورهای ایران، افغانستان، پاکستان، ترکستان تاریخی یا شنکیانک امروزی به ویژه، تاشقرغان، اویغور و کاشغر جمهوری خلق چین، از احترام و اکرام قابل وصفی برخوردار است. باید اذعان نمود که در مورد نظام خانوادگی، و ساختار و تشکیلات و بافت اجتماعی سید منیر بدخشانی معلومات چندانی در دست نیست و به هر منبع و مرجعی که سر زدیم تا بیش‌تر، خوب‌تر و دقیق‌تر و علمی‌تر و مستندتر، در مورد شخصیت فردی و خانوادگی موصوف بنویسیم، طورشاید و باید کامگار نه شدیم، زیرا حتی منابع، سرچشمه‌ها، نهادهای پژوهشی غنامند وابسته به اسماعیلیان، به ویژه انستیتوی مطالعات و پژوهش‌های اسماعیلی لندن، نیز چیزی را در زمینه تا هنوز در اختیار باورمندان نگذاشته است که اسباب اتکای علاقه‌مندان این عرصه را فراهم ساخته بتواند. تنها گفته می‌شود که دانشمند گران‌قدر، دکتور سید جلال بدخشانی که یکی از پژوهشگران نهاد یاد شده می‌باشد، در زمینه نگارشی دارند که با تأسف فراوان در آرشیف و داشته‌های قلمی و الکترونیک کتابخانه انستیتوت اسماعیلی، نیز موفق به دریافت آن نه شدیم. سید منیر بدخشانی، شخصیت روحانی، مشنری حقیقت و راه حقانیت، وافی دین محمدی و پیرو کیش و آئین باطنیه، که تا کنون لذت فهم عرفانی و دانش عقیدتی‌اش در فکر و ذکر باورمندان‌اش که اکثراً در مناطق سند، بلوچستان، علاقه‌جات شمال پاکستان مانند، چترال علیا و سفلی، لگت، هونزا، کریم آباد، غزر، اوچ، گاهکوچ و سایر دهکده‌های خورد و ریزه زندگی به سر می‌برند، زنده و ماندگار است. بر اساس اسناد و مدارک دست‌داشته دانسته می‌شود که آبا و اجداد سید منیر بدخشانی، یک زمانی از سرزمین خراسان به ویژه (ایران کنونی)،به مناطق پار دریا آمده و زندگی شان را در آنجا تا زمانی به پیش برده‌اند و بعدها روی دلایل معین و نامعین،به مهاجرت‌ها، و پناهگزینی‌ها، دست یازیده‌اند که بعضاً جبری و تا حدی هم اختیاری، به ویژه بخاطر، اشاعه، استقرار، گسترش و استحکام عقیدهو باور باطنیه، صورت گرفته است. مادامی که مشنری سبزعلی، به تاریخ ۳۱ماه اکتوبر سال ۱۹۲۳، جهت انجام وظیفه و انتقال پیام حضرت امام سلطان محمد شاه به جماعت آسیای میانه، رهسپار آن دیار گردیده است، در یکی از یاد داشت‌های شان، به ویژه (سفرنامه مشنری سبزعلی)، که به زبان انگلیسی در سایت‌های: "مواریث فرهنگی اسماعیلی"، "اسماعیلی نت"، "و وب سایت انستیتوت مطالعات اسماعیلی لندن"، اقبال نشر یافته است، ذکر شده است که پیر موصوف با یک تن از برادرن سید منیر بدخشانی که من‌حیث موکی (پیر- خلیفه) در ناحیه روشان - شغنان بدخشان جمهوری تاجیکستان ، در آن زمان ایفای وظیفه می‌نموده است، ملاقات کرده است. لطفاً به متن انگلیسی، "مشنری سبزعلی در بدخشان"، مراجعه نمائید.سید منیر بدخشانی در قدم نخست تعلیم و آموزش ابتدایی را در خانه و کاشانه‌ی پدری‌اش به آموزش نشست و بعد، پدر بزرگش موصوف را به آموزش زبان عربی، دری، و تا حدی زبان روسی که در آن زمانه‌ها در قلمرو و حاکمیت زیر تصرف شوروی سابق، خیلی‌ها معمول بود، بیشتر از پیش مورد تشویق و ترغیب قرار داد. بعد آن به تعلیم و آموزش ژرفتر امور اسلامی، عمکرد بر طریقه و عقیده، شریعت، حقیقت، طریقت و معرفت، پرداخت و همه آثار و آفریده‌های ادبا، شخصیت‌های عرفانی و فرهنگی کلاسیک مانند: حافظ، سعدی، عطار، ناصرخسرو، کاشانی، سلمان فارسی، اقبال، حضرت بیدل، قاآنی، کسایی مروزی، شمس، حمید الدین کرمانی، حسن صباح، مؤید فی‌الدین شیرازی، جامی، نسفی، و همه آثار ناصرخسرو، به ویژه وجه دین(هویت عقیدتی، عرفانی و باوری‌های اسماعیلی)، خوان‌الاخوان، سفرنامه و دیگران را خیلی‌ها نغز و ژرف به خوانش گرفته است.سید منیر بدخشانی روزهای نوجوانی و جوانی‌اش را در کشور ایران سپری نموده است، که در آن وقت به نام ایران کشوری وجود نداشته است، بلکه به نام پارس یاد می‌شد و نام ایران در سال ۱۳٤٥م.، در نتیجه پیشنهاد سفیر کبیر پارس (فارس به زبان عربی) توظیف در کشور آلمان، به ایران مسمی گردید. موصوف در ایران با یک تن از داعیان

اسماعیلی موسوم به فدایی خراسانی، (وفات سال ۱۹۲۵م.) معرفت حاصل می‌کند، و تا حدی که شرایط و امکانات دست-داشته آنجا، ورا را یاری رسان بود، از اندوخته‌های خراسانی و سایر شخصیت محیط پیرامون اسماعیلیان، بهره‌مند گردیده است. سید منیرالدین بدخشانی، در سال ۱۸۹۹م.،که۱٦ سال عمر داشت، با پدر بزرگش سید سهراب ولی، رهسپار بمبی - هندوستان شد و برای اولین بار توانست در منطقه "وادی"، به دست‌بوسی امام وقت، حضرت امام سلطان محمد شاه برسد. بر اساس استناد برخی از دانشمندانی که در انستیتوت مطالعات اسماعیلی مشغول تحقیقات و پژوهش هستند، اظهار می‌نمایند که کتابی از سید سهراب ولی به نام "الناظرین"، به نگارش گرفته شده است که به ۳٦ صحیفه تقسیم می‌شود. از این سبب برخی‌ها بر این عقیده هستند که گویا نگارش کتاب یاد شده بر بنیاد بینش ناصرخسرو که در اثر "شش فصل"، شان بازتاب گردیده است، به نگارش گرفته شده است. امام بعد از پذیرش سید منیر بدخشانی این چنین هدایت می‌دهد: "شما باید من‌حیث مشنری‌ام در راستای دعوت، انتشار و استحکام کیش و آئین اسماعیلی، به من خدمت گزاری نمائید". این بود که سید منیر بدخشانی بعد از سپری شدن زمان وخدمات معین به امام و به جماعت، در قطار مشنری‌ها، و داعیان معروف، صادق، و باعاطفه قرار گرفت.موصوف بر اساس هدایت امام، نخستین شخصیت روحانی و عقیدتی بود که از مناطق، هونزا، چترال، گلگت و کشمیر دیدن بعمل آورد و فعالیت‌های خیلی مؤثر و ماندگار را در مناطق یاد شده به سر رساند. بر اساس کارکردهای نهایت مؤثرش، امام سلطان محمد شاه، موصوف رابه مصر، عراق، و یمن، فرستاد تا بتواند دست‌نویس‌ها و نسخ خطی آثار و آفریده‌هایی را به جستجو و پژوهش ژرف‌تر نشیند که در مورد کارکردهای فاطمیان، کیش و آئین اسماعیلیسم، به رشته تحریر در آمده بودند. بدخشانی توانست که پژوهش گسترده‌ای را در زمینه‌های پالیسی‌های اداری و نظام حکومت‌داری اسماعیلیان و سایر اسناد و مدارک مورد نیاز را با خود به هندوستان انتقال داد، که خیلی‌ها مورد پسند و مسرّت امام سلطان محمد شاه، قرار گرفت.

سید منیر بدخشانی، در سال ۱۹۱۲م.، من حیث عضو اصلی دفتر مرکزی موسوم به "دفتر رسالت کاری برای بمبی"، که بعد به "کلوب احیای مجدد و آفرینش"، مسما گردید، من‌حیث آموزگار زبان و ادبیات فارسی- دری برای واعظین و مشنری‌های کشور هندوستان و مناطق همجوار ایفای وظیفه می‌کرد. سید منیر بدخشانی با وصف آنکه یک دانشمند بود، من‌حیث یک سخنور نهایت عالی نیز باعث جلب و جذب فکر، ذکر، ذهن، دل و احساس شنوندگان می‌شد. به تاریخ دهم اپریل سال۱۹۲۰م.، امام سلطان محمد شاه برای یک سفر۲۷ روزه، وارد کراچی شدند. اما قبل از آنکه دو باره به بمبی برگردند، سید منیر بدخشانی را جهت تبلیغ و ترویج امور دینی و عقیدتی، به مناطق، سند، بلوچستان و ناحیه "ماکران"، بخاطر کار جدّی در میان دسته‌نژاد تباری موسوم به "ذکری- ذکریه"، فرستاد و نامه‌ای را هم با محتوی و سیاق زیرین، ضمیمه ساختند تا برای مردمان آنجا برسد و ایشان با سید منیر بدخشانی همکاری دقیق نمایند:"من، امام سلطان محمد شاه، از طریق نامه هذا، سید منیر فرزند سید محمد قاسم بدخشانی را که سی وهفت (۳۷)، سال عمر دارد، با تصویرش که بازتاب دهنده هویت موصوف بوده و نیز گوشه‌ای از این نامه را مزین ساخته است، به حیث نماینده باصلاحیت خود، به مناطق سند، بلوجستان، و منطقه ماکران، من‌حیث مُبَلّغ و مشنری در امر دعوت اسماعیلی، می‌فرستم و همکاری هرچه بیشتر از پیش جماعت و باورمندان را در زمینه مطالبه دارم." (کراچی، ۵ ماه می، سال ۱۹۲۰م.)امام سلطان محمد شاه جهت شناسایی بهتر و بیش‌تر سید منیر بدخشانی توسط مردم محل و منطقه تصویر شان را نیز روی برگه نامه ارسالی شان برای جماعت و سایرین، نصب فرموده بودند که فعلاً با وصف تلاش‌های خیلی‌ها ممتد، موفق به دستیابی آن نشدیم. به امید اینکه اگر دوستان، خویشاوندان، اقارب و یا سایر پژوهشگران و علاقه‌مندان بدخشانی، دسترسی داشته باشند، بدونتردید با همه ما سهیم خواهند ساخت. امام سلطان محمد شاه بدخشانی را به مسؤلیتی مؤظف ساختند که در آن زمانه‌ها خیلی‌ها دشوار، مشحون از خطرات و از نقطه مادی و مالی کاملاً طاقت فرسا بود. سید منیر در زمینه کاری‌اش با بسا دشواری‌ها سر دچار گردید، اما چون عقیده و ایمان راسخ داشت هر گونه دشواری و شرایط نامساعد محیطی و مخالفین خود را با پیشانی باز، خرد و منطق رسا، مرفوع می‌ساخت. بدخشانی به رسالت کاری و عقیدتی‌اش در مناطق، "توربات"، لسبیله"، "مکران"، " گوادر"، " مسکات"، "پاسانی"، و"اورمادا"، ادامه داد. در نتیجه این گونه کارهای از خودگذرانه، فلسفی و منطقی، توانست یکی از باشندگان سر شناس منطقه "اور مادا، موسوم به کریم‌داد را که دارای پیروان خیلی‌ها زیاد در میان خانواده‌های "ذکری"، به ویژه خانواده‌های عالیجاه دل‌مراد خان سنجر، علی بلوچ، صالح محمد جواد، و عالیجاه نورالدین، که به منطقه کراچی جهت بودوباش مقیم شده بودند، به آئین اسماعیلی در آورد. سید منیر بدخشانی یکی از چهره‌های سرشناس در راستای تبلیغ، ترویج، اشاعه و گسترش عقیده و ایمان باطنی بوده و به نسبت کارهای نهایت مؤثرش توسط امام سلطان محمد شاه، در سال ۱۹۲۵م.، به شرق افریقا فرستاده شد تا کار با جماعت را به پیش ببرد. همچنان در سال ۱۹۳٦م.، بار مجدد یک جا با عالیجاه علی بابی نانجی، من‌حیث هیأت کنترول و بررسی امورعقیدتی و دینی، به شرق افریقا فرستاده شد. سید منیر بدخشان پیر سبزعلی را در کارهای تبلیغات دینی و عقیدتی در بمبئ و کراچی، در میان پیروان و سایر انسان‌های محیط پیرامون شان،

یاری و همکاری می‌نمود. بر اساس اقوال برخی‌ها، چنین گفته می شود که سید منیر بدخشانی مشنری سبزعلی را در سفر آسیای میانه، به ویژه مناطق پامیر و بدخشانات، همراهی نموده است. سید منیر بدخشانی، یک مُبَلغ آگاه، دانشمند، و یک اسماعیلی متعهد، وفادار به نظام باطنیه بود. موصوف آنقدر به کارزار تبلیغاتی، مصروف شده بود که حتی زمینه ازدواج برایش مساعد نه شده بود، و الی آخرین مراحل زندگی‌اش من‌حیث یک روحانی متعهد مجرد، باقی ماند. امام سلطان محمد شاه بخاطر کارهای بی‌نظیرش، موصوف را در سال ۱۹۵٤م.، با لقب "مشنری ومبلغ رضاکار متعهد و صادق" مفتخر ساخته و مورد نوازش پدرانه ومادرانه قرار داد. سید منیر بدخشانی، روز پنجشنبه، هشتم ماه اکتوبر سال ۱۹۵۷م.، در شهر کراچی، دیده از جهان فروبست. موصوف به نسبت مصروفیت‌های کاری و تبلیغی، موفق به نگارش کتب نه شده است، اما با وصف آنهم دو اثر خیلی‌ها خوب از ایشان به ودیعه گذاشته شده‌اند که یکیزیر عنوان، "گلدسته فلسفه"، که در سال ۱۹۵۸م.، در شهر کراچی پاکستان اقبال چاپ یافته است، و بر مبنای قول یکی از پژوهشگران اداره طریقه بورد کراچی، در کتابخانه آن نهاد جنساً موجود هست. در منابع نه چندان معتبر و تا حدی خصوصی، اظهار می‌شود که دو تن از شخصیت های دیگری: به نام‌های سید منیر حسین "گیلانی"، و سید حسین "ولی"، که نه تنها اسما و تخلص شان تا حدی با هویت خانوادگی سید سهراب ولی، و به ویژه سید منیر بدخشانی، در قرابت و شباهت خیلی‌ها زیاد هستند، بلکه کارکردهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آنها نیز تا حدی با ویژگی‌های این خانواده دارای همخوانی است، که اینک جهت وضاحت بیشتر و هم کمی به منظور تحلیل و تجزیه زندگی شخصیت‌های یاد شده و هم‌آهنگی خانوادگی میان شان، بهشرح مختصر زندگی شان می‌پردازم: سید منیر حسین گیلانی- سید منیر حسین " گیلانی"، یکی از شخصیت‌های معروف سیاسی و اجتماعی در کشور پاکستان است که زندگی‌اش را در راستای مبارزه برای دموکراسی، عدالت اجتماعی و حقوق انسانی، به ویژه تساوی حقوق زنان، سپری نموده است. موصوف در مقامات بلند پایه دولتی و حکومتی نیز کارکرد هایی داشته است. موصوف بخاطر اشاعه، پخش و استقرار نظام دموکراتیک و انسان‌سالار، چندین‌بار از طریق نظام‌های آشوبگر پاکستان، به ویژه سیستم استخبارات، به زندان افکنده شده است. بعد آن که جنرال ضیأالحق بر سر حاکمیت آمد، برای ملت و مردم پاکستان وعده انتخابات آزاد و دموکراتیک، مطبوعات آزاد، تساوی حقوق شهروندی، تشکیل احزاب سیاسی و دموکراتیک، و ساختار نظام مستقل داوری و قضاوت را سپرد، اما همه مسایل تنها در برگه‌های کاغذ و طرح‌ها باقی ماند، و هیچ کاری در زمینه صورت نگرفت، و به عوض آن نظام دیکتاتوری خشن و مردم‌ستیز به وجود آمد. بخاطرعدم اعتنای رژیم دیکتاتوری نظامیان پاکستان، احزاب سیاسی، ائتلافی را بر خلاف حکومت سازمان‌دهی نمودند، که نقش سید منیر حسین گیلانی در آن خیلی‌ها برازنده و نقش‌آفرین از دید گاه سیاسی بود. از همین سبب بود که سید منیر حسین گیلانی، بازداشت و به زندان افگنده شد. هنگامی که نظام ائتلاف مردمان دموکراتیک در اواسط سال های ۱۹۹۰م.، تأسیس یافت، که از "حزب مردم پاکستان"، حزب " تحریک استقلال"، و حزب "تحریک نفاذ فقه جعفری"، " دسته مسلم‌لیک"، به ویژه دسته آقای قاسم، و "حزب قومی پشتون‌خواه"، تشکیل گردیده بود، سید منیرحسین گیلانی، در امر استحکام گونه‌های هر چه بهتر و دموکراتیک آن، سهم خارق را بدوش داشت. بعدها سید منیر حسین گیلانی، در سال ۱۹۹٦م.، به تأسیس حزب خودی به نام "جبهه دموکراتیک اسلامی"، عملاً اقدام نمود، و همواره بر خلاف نظام‌های دیکتاتوری به منظور ایجاد و استقرار حاکمیت انسانی وعدالت‌پسند، به مبارزه خود ادامه می‌داد. سید منیر حسین گیلانی، با ذوالفقار علی بوتو، میانه‌ای خوبی داشت، از همین سبب بود که با برگشت مجدد بی‌نظیر بوتو، بخاطر ادای احترام به پدرش، میل داشت تا با وی نیز در راستای استقرار حاکمیت دموکراتیک همکاری نماید، اما بعد از مدت زمان معین مشاهدات و بررسی‌ها، خویشتن را از حلقه بی‌نظیر دور ساخت، و هنوز هم به مبارزه خویش درمیان مردمان مناطق سند، بلوچستان، و حیدر آباد ادامه داده و همواره بر خلاف سیاست پاکستان در برابر افغانستان بود، و همیشه سعی می‌ورزید ، مناسبات ایران و پاکستان را هر چه معقول‌تر و بهتر از پیش سازد.

سید حسن ولی: در یکی از دهکده‌های کشور ایران به نام "نیاک"، مزاری است که آستان متبرکه و منوره، فیض آثار بارگاه یزدانی و نورانی، از سید حسین "ولی"، یا بهتر گفته شود، درویش صادق، متفکر و اندیشمند عالم حقیقت و حقانیت، تاج‌الدین سید حسن ولی، و آرامگاهی است از برادرش، درویش سید علی، و قبری دیگری از یکی از دراویش و اساتید،حضرت سید حسن ولی، سید سهراب ولی که آرامگاه این بزرگواران، در زمانه‌های ناهمگون به بازسازی گرفته شده‌اند و در میان مردم از تکریم و تقدیس خیلی‌ها عالی، برخوردار هستند. صندوق چوبین مرقد درویش سید حسن ولی را پوشانده است که بر برنده شرق آن این عباره‌ها نوشته شده هستند. " نذر کرد امیر اعظم امیر حسین امیر داؤد و درویش تاج‌االدین سید حسن ولی، مسجدی بزرگ تازه ساز بود که رختخواب‌ها و سماوارهای متعددی جهت رفع دشواری‌های زوار و پارسایان، وقف این مسجد کرده‌اند. درویش تاج‌الدین سید حسن ولی خود، از پارسایان و عارفان محیط و منطقه به شمار می‌رفته است، و از دودمان همین گروه بوده است، که موصوف را ولی یا ولی‌الله خوانده‌اند، و به چنین صفت او را متصف نموده‌اند:

"سرکار با برکات تقوی شعاری سالک راه یقین خداوند و مخدوم سلالةالزهاد و العباد حضرت مفخر العرفا والفقرا والصالحین قدوة الفقرا، قطب‌العارفین‌السالکین و المحققین زبدة المشایخ والصلحاء و المتشرعیین والمتورعین تاج‌الملت والحق والدین افتخار والمتورعین قدوةالعارفین والسالکین الخصوص بنظر رب‌العالمین درویش حسن ابوالحسین." سید حسن ولی، مالک روستای نیاک بوده و به گواهی اسناد و مدارک‌دست داشته، زمین و باغ‌های و چراگاه‌های زیادی را خریداری نموده و همواره از آن طریق در خدمت انسان‌ها، مسافران و نیازمندان قرار داشته است. یکي از وجوه مصارف موقوفات درویش حسن ولي "اطاق سرا" که هر کسي به قریه نیاك مي‌آمده، سه شبانه روز در آنجا سکنی می‌گزید و مهمان آستانه مبارکه بوده است. مرحوم تاج‌الدین سید حسن ولی، پسر حسن، پسر پیرزاد، پسر حسن، پسرعبدالله، پسر تاج‌الدین لطف‌الله، پسر فضل‌الله، پسر محمد، پسر حمزه، پسر ابن‌الهول محمد، پسر حمزه سراهنك، پسر علی، پسر زید، پسر عبدالرحمن شجری، پسر قاسم، پسر حسن، پسر زید، پسر امام حسن مجتبی علیه السّلام، پسر امام علی علیه‌السلام می‌باشد. سید حسن ولي در۷۲ سالگي درگذشته است، و آثاری هم از موصوف که نمایندگی از افکار، بینش و تصورات عقیدتی‌اش، نماید، در دسترس نداریم. به امید پیروزی، بهروزی و همکاری دوستان در زمینه‌های یاد شده.

بنازم جان روح افزای سیّد
بنازم صورت زیبای سیّد
همه اسرار او دارد کماهی
بنازم آن دل دانای سیّد
توان دید آفتاب هر دو عالم
به نور دیده دانای سیّد
سر افرازی کنی در دین و دنیا
گرت در سر بُود سودای سیّد
به نزد همت ما هفت دریا
بود یک قطره از دریای سیّد
دو چشم نعمت‌الله نور از او
دید که باشد روز و شب مأوای سیّد **(شاه نعمت‌الله)**

سفر تاریخی مشنری سبز علی، نماینده امام وقت به آسیای میانه! !

در شرایطی که **مشنری سبز علی** حیات بسر می برد، از هر نقطه نظر، به شمول مصؤنیت، امنیت، وسایل حمل و نقل، خوار و بار ، ایجاد مناسبات و رهنمود برگه ای، یا نقشه، دور بین راه و سایر وسایل یاری رسان تا حدی وجود نداشتند و برای هر کسی که این گونه اقدام را میکرد، دقیقن همه این کوتاهی ها و نارسایی ها را از نظر خود و حامیان شان مورد ارزیابی های دقیق و سنجیده قرار میدادند. پیر سبز علی، در سال **1923م**، رهسپار مناطق مختلف آسیای میانه شدند و همواره سعی می ورزید تا بهترین و شایسته ترین معلومات را پیرامون عملکرد عقیدتی اسماعیلیان آسیای مرکزی که از سنت ماندگار پیر سترگ ، ناصر خسرو پیروی میکردند، بدست آورده و آن را در اختیار امام زمان گذارد تا برای آینده ها درایجاد فرآیند معقول مناسبات با جماعت یاد شده بعد از درگذشت پیر ناصر خسرو ، سعی بیدیغ را بخرج داده باشند. پیر سبز علی بعد از برگشت شان در سال **1923م**، با درایت و حافظه ی خوبی که داشت همه مسایل را در ذهن حفظ نموده بود و خیلی ها کم سعی نموده بود تا برگه های یاد داشتی را در زمینه داشته باشد، زیرا

عبور و مرور از برخی مناطق که حاکمیت کلی آن در اختیار سایر بردران اهل اسلام قرار داشت، حمل و نقل این گونه یادداشت ها بر دشواری های بعدی کار کرد ها در زمینه های یاد شده را می افزود. ایشان مادامی که به هندوستان رسیدند، یاد داشت های سفر با اهمیت و تاریخی شان به زبان " گجراتی"، زیر عنوان " سفر با اهمیت عالیجاه مشنری سبز علی"، در روز هفته نامه **" اسماعیلی بمبئ"**، به تاریخ هفده هم فبروری سال **1924م**، بدست نشر سپرده شد. قرار یاد داشت برخی از افراد آن زمان و به ویژه کار مندان فنسل امامت هندوستان، گفته میشود که در شیوه های گزارشدهی پیر سبزعلی و یا بهتر گفته شود در گزارش اصلی شان اغییراتی به وجود آوردند که در حقیقت باعث کم رنگ شدن گزارش اصلی مشنری سبز علی گردید و زیبایی خود را تا حدی از دست داد.

زیست نامه فشره مشنری سبز علی فرزند رمضان علی : پیر سبز علی رمضان علی ، در سال **1871م**، در **" موندره کوچ" هندوستان** ، دیده به جهان گشوده است. پدر شان در سال **1889م**، در بمبئ دار فانی را پدرود گفتند، و مادر شان مسؤلیت

بزرگ کردن فرزند شان را در همه فراز و فرود زندگی مشقت بار شان و مشحون از دشواری های ناشی از زندگی دشوار آفرین روزوار، بدوش داشتند. از قراین معلوم میشود که موصوف هیچ گونه علاقه ای به دبیرستان و دبستان نداشته و همواره در حلقه **" دوستان، رفقا، و عزیزان"** ، در روی جاده ها در گشت و گذار بود و همواره مردمان رهگذر و بی دفاع را مورد ازیت و آزار قرار میداد. برادر بزرگ پیر سبز علی، محمد جعفر علی، وی را نزد وارس محمد ریمو**(1860-1924م)**، در گوادر فرستاد، و بعد به آستان کراچی فستاده شد تا در یکی از شرکت های فرد اسماعیلی کار کند. مادامی که در شهر کراچی قرار داشت، بخاطر کمبود آب در محلی که کار میکرد، لازم دید تا بخاطر نوشیدن آب به داخل نزدیکترین جماعت خانه محل مراجعه نماید و آب بنوشد. در داخل جماعت خانه بانویی به نام **" سونه بابی"، (خواهر آب رسان)، یا سقاوه ،** مسؤلیت توزیع و تقسیم آب نوشیدنی در داخل جماعت خانه را داشت. مادامی که سبزعلی داخل جماعت شد و لوان آب را گرفت و نوشید، صدایش توسط سونه بابی شنیده شد، و صدا زد که گیلاس را کثیف نمودی. سبز علی پرسید چرا کثیف شد، سونه بابی گفت، قراری که من معلومات دارم خودت سیگار دود میکنی و لبان کثیفت به آن در تماس شد و از این سبب کثیف شد. این سخن سبز علی را خیلی ها نا امید ساخت و بعد آن تصمیم گرفت دیگر سیگاری را هم نباید دود کند، و این در حقیقت چرخشی بود عظیم در زندگی فردی اش. پیر با وارس محمد ریمو همه روز ه نزدیک تر میشود و با وصف آنکه وی را در امور بازرگانی مدد و یاری میرساند، در کار های عقیده و باور، به ویژه تعلیم و آموزش مذهبی نیز یاری و یاورش میگردد. وقتی که کار کرد هایش در زمینه جدی تر میشوند، وارس وی را من حیث کمادیا/ کامریای یکی از جماعت خانه ها، به نام **" جماعت خانه پاسانی"،** توظیف میکند. چون جماعت خانه یاد شده مشنری ای نداشت که مسؤلیت تبلیغ و ترویج امور مذهبی را به پیش ببرد، مشنری سبز علی من حیث شخص نو آغاز مسؤلیت یاد شده را بدوش میگیرد. مادامی حضرت امام سلطان محمد شاه ، برای بار دوم ، ماه اپریل سال **1905م،** از جماعت خانه یاد شده
دیدن به عمل آورد، به پیر گفت : **" باید به مثل و مانند جماعت گوادر زندگی کنی".** پیر سبز علی در سال **1907م،** من حیث مکی جماعت خانه **" پسانی"،** تعیین و توظیف شد. پیر با وصف آنکه همه کار کرد های بازرگانی وارس را به پیش می برد، و الی سال **1912م،** جماعت را من حیث مکی مورد خدمت قرار میداد، وارس محمد وی را من حیث نماینده ویژه خود در همه امور روزوار تعیین و توظیف کرد، در همان سال وی را من حیث مکی جماعت خانه **" اومادا"،** تعیین نمود که در حقیقت مرحله ی سوم تغییرات در زندگی شخصی و فردی پیر تلقی می شد و وی را به یک شخص با مسؤلیت و منظم در همه امور روزوار جماعت، در امور بازرگانی، در خدمت گزاری برای جماعت و یک مشنری و سخنور متعهد، روزگار تبدیل ساخت.
جنگ دوم جهانی**(1914-1919م)،** به گونه خیلی ها نا مناسبی فرآیند بازرگانی کشور هندوستان را مانند سایر کشور های جهان برای مدت زمان خیلی ها دراز به زلزله در آورد. بسا از مواد بازرگانی پیر سبز علی در قطار واگون های کشور انگلستان در نیمه راه توقف نمودند. در همان روز ها، وزیر رحیم بصریه (1885- 1927م)، پیر را آگاه ساخت تا در برابر آرزوی نیک خواهانه امام وقت، حضرت امام سلطان محمد شاه ، به سفر منطقه چنج آب**(پنجاب)،** و مناطق مرزی شمال شرقی کشور، به سفر خویش آغازگر شود. در اثنا بود که پیر سبز علی در مورد نحوه شکست و تشویش بازرگانی خود، هیچ چیزی را به امام زمان نگفت، و رهسپار محیط و منطقه ای شد که امام هدایت داده بود. پیر همه دار و ندار خود را که در میان قطار های انگلیسی به گونه ای توقف کرده بود، به توکل خدا گذاشت و به رسالت خویش در راستای تحقق و تطبیق هدایت مرشد خویش ، آستان کراچی را به قصد آستان کویته ، ترک نمود. بدون در نظر داشت شرایط دشوار و مناطق دشوار گذر، مشنری دیگری **(الواعظه)،** فاطمه منوط به خانواده غلام وابسته به علاقه **" گوجران والا"،** نیز مشنری سبز علی را در راستای تبلیغ و ترویج عقیده و باور باطنی، نیز همراهی میکرد.
حضرت امام سلطان محمد شاه برای یک سفر ***27*** روزه، دهم اپریل سال **1920م،** وارد شهر کراچی شدند. در 29 ام، اپریل سال **1920م،** مکی عمومی عقیدتی ، آقای رحمت الله فرزند لطف علی**، (1914-1928م)** ، هنگام تشریف آوری حضرت امام این چنین فرمودند: **" حضرتا، باید خدمت شما به عرض رسانم، اینکه حضور عینی و عملی مشنری پیر سبز علی، مفاد زیادی را به جماعت و ما، به ارمغان آورده است".** اما از شنیدن این چنین حرف خیلی ها مسرور شدند و اظهار فرمودند که **: " من ، از همه این مسایل آگاهی دقیق دارم، و ایشان نه تنها اینکه در آستان کراچی خدمات شایانی را به سر رسانیده اند، بلکه کار های طاقت فرسایی را در آستان بمبئی، کتی وار و ماکران ، نیز به سر رسانیده اند. "** در همان زمان بود که ، پیر سبز علی حضرت امام سلطان محمد شاه را به خانه شان مهمان نمودند، و امام در همان اثنا به مشنری گفت:
" شما کار خیلی ها طاقت فرسا را انجام میدهید، شما در منطقه کارادار زندگی میکنید، تبلیغ میکنید و دانش معنوی و روحانی به اذهان جماعت و مردمان منطقه میدهید، از این سبب لازم دانسته میشود که شما باید به منطقه گاردن نیز بروید و برای جماعت آنجا نیز تلبیغ نمائید، من برای شما برکات بیشتری را میدهیم. **خانه آبادان.** بعد آن امام دست شان را بر دوش پیر سبز علی گذاشته، تبریکات خود را برایش تقدیم کرد و در ضمن وی را با دعا و برکات خود، بیشتر از پیش متبرک ساخت.

کارمندان اداری، مکی ها و همه دست اندرکاران جماعت خانه ها، لقب **" بلبل سند"،** را به مشنری سبز علی تفویض نموده بودند. مزید بر آن امام الوقت فرمودند: من، شما را بار مجدد مورد تقدیر و تمجید قرار داده، و بجای آنکه لقب **" بلبل سند "،** را کمایی کنید، من شما را لقب **" طوطی باغ بهشت"،** میدهم . پیر سبز علی در شهر کراچی قرار داشت و همه فعالیت های خود را در آنجا متمرکز ساخته بود، و در همه فعالیت های امور اجتماعی و جماعتی سهم فعال داشت. هفتم مارس، **1923،** امام سلطان محمد شاه سخاوتمندان منظور فرمودند تا به جماعت بدخشان**(نماینده های فرستاده شده جماعت بدخشان)،** در منطق **" پونا"،** دیدار دهند، و پیر سبز علی نیز در این دیدار حضور داشتند. در همان اثنا امام، به ایشان فرمودند: **" من، خیلی مسرور خواهم شد اگر شما برای سفر به آسیای میانه ، آمادگی تان را هر چه زود تر بگیرید"** . موصوف با اشاره سر به زمین من حیث نماد ادای احترام و منظوری فرمایش امام، لبیک گفتند. امام فرمودند: **" شما آمادگی تان را به منطقه یاد شده بگیرید و من شما به جماعت معرفی میکنم و در ضمن آن جماعت نیز را با فرمانم از طریق شما مورد نوازش قرار خواهم داد. " پیر سبز علی** ، از سفر دراز مدت خویش که حدود هشت ماه و پنج روز را در بر گرفت، به تاریخ دوازدهم دسامبر سال **1923م،** دوباره به آستان کراچی برگشت نمود**. پیر سبز علی** با صمیمیت خیلی ها عالی از طرف رهبری جماعتی در ایستگاه قطار**(ریل)،** کراچی مورد پذیرایی با شکوهی قرار گرفت**. پیر سبز علی،** به تاریخ بیست و نهم ماه دسامبر **1923م،** به آستان بمبئی رسید. در همان وقت بود که امام سلطان محمد شاه نیز، از سفر اروپایی اش ، روز یک شنبه ، سیزدهم جنوری **سال 1924م،** برگشت، و پیر سبز علی گزارش مکمل سفر دراز مدت خویش را حضور امام تقدیم نمود. امام پیر سبز علی را مورد ستایش و تمجید بی پایان قرار داد و موصوف را به تاریخ بیست و نهم جنوری سال **1924م،** با لقب عالیجاه، مفتخر ساخت و در ضمن مدال طلا را نیز به پیر تفویض نمود.

مادامی که حضرت امام سلطان محمد شاه از سفر اروپایی شان در سال **1923م،** وارد هندوستان شدند، در مدت زمان اقامت شان در هند پیر سبز علی را نزد خود خواستند و برایش وطیفه سپردند تا به سفر خویش به سوی آسیای میانه ، آمادگی دقیق و کامل بگیرند. امام در محضر همگان اظهار کرد، در میان شما یک تن باید به بدخشان برد، و روی خود را بطرف پیر سبز علی کرد، و فرمود: **" آیا شما آماده هستید تا به این سفر آغاز گر شوید؟" پیر سبز علی میگوید: " من ، نوکر شما هستم و هر آنچه را که شما هدایت می فرمائید، مطابق آن و متناسب به قوت و نیروی بشری خویش، به آن اقدام بی چون و چرا خواهم نمود"** امام افسر و یا محافظ شخصی اش را خواست و برایش هدایت داد تا گواهی نامه **" جوازنامه "،** ای را برای پیر تدارک نماید. و لی افسر مذکور نتوانست آن را به گونه فوری تهیه و تدارک کند. بعد از سپری شدن چند روز امام، از پیر پرسید : **"چه زمانی به سفر خویش آغاز خواهی کرد؟"** پیر گفت که، چون به مناطق فرامرزی میروم، لذا ایجاب اسناد و مدارک دقیقی را خواهد کرد. امام بار ثانی مأمور را خواست و برایش گفت که هر چه زود تر باید اسناد را تهیه کند. افسر گفت ، آقا پیر از سفر خود در هراس است. برای روز فردا، مادامی که امام پیر را مورد پرسش قرار داد که اگر برای سفر خویش آماده است، پیر اظهار آمادگی نمود و لی گفت که مأموری که برای تهیه و تدارک اسناد توظیف شده بود، هنوز به دریاف اسناد مورد نیاز کامگار نه شده است. پیر سبز علی ، فرمان امام را که به زبان دری ارشاد شده بود و در آن جماعت بدخشان مورد خطاب قرار داده شده بود، به تاریخ پنجم اپریل سال **1923م،** بدست آورد. پیر سبز علی در زمینه می نویسید: **" من از هدایت امام خیلی ها خورسند شدم و همواره باب مسرت بر رخم باز می شد. این پیام آنقدر در میان مردم پخش شده بود که حتی من حیث عنوان روزنامه ها بکار برده میشد. حتی اگر چند تن باهم در همآیشی قرار میگرفتند، سخن از سفر من بود. من از دوستان خویش می شنیدم که همه مناطق آسیای میانه کاملن کوهستانی و دشوار گذر است. مصؤنیت نیز قابل تشویش است . مزید برآن برایم گفته می شد که هیچ کسی در آنجا به زبان های هندی و اردو، سخنی هم بر زبان نمی رانند و باید به زبان دری و سایر زبان های پامیری سخن زده شود. من با وصف هزاران گونه دشواری، به این اندیشه شدم که ولو این سفر به قیمت جانم هم تمام شود، به آن اقدام خواهم نمود زیرا، باید حرف امام را بر زمین نزنم و هم بر عقیده و ایمان خود در برابر آئین وکیش اسماعیلی ثابت قدم باقی بمانم. با شنیدن این همه حرف ها به ویژه موضوع زبان، خیلی ها به تشویش و اظطراب قرار گرفتم."**

پیر **سبز علی،** می نویسید : **" من، از وظیفه ای که برایم سپرده شده بود، خیلی ها مسرور بودم و در انتظار آن به گونه ای بودم که شاید یک روز برایم مانند سال سپری می شد. مسئله در میان مردم عامه نیز انتشار پیدا کرد. همواره در مورد چالش های ناهمگون، از قبیل محیط جدید، زبان های تازه، فرهنگ و تهذیب دیگر، راه و رسم و مراسم تشریفات عقیدتی و اجتماعی جداگانه ، و غیره. همواره با افراد و اشخاص ناهمگون در تماس می شدم و در مورد هر موضوع و مسئله از ایشان می پرسیدم تا بتوانم یک تصور درستی را از اوضاع و احوال آسیای میانه بدست بیاورم و خودم را با آن در مطابقت جدی و دقیق قرار دهم."** امام پیر را دوباره می خواهد و از وی می پرسد هنوز هم اگر تشویشی در دل داری برایم بگو، پیر اظهار نمود که هیچ چیزی را در ذهن خود به گونه منفی جای نمیدهم. بعد امام اظهار فرمودند که شما باید

بدانید که **پیر صدرالدین** و **پیر شمس** را من توظیف نمودم و آنها در کارزار خویش کامگار بودند زیرا به هر جایی که رفتند و سفر نمودند، فقط نام من و هدایت من بر زبان شان بود و از این سبب همواره کامگار و پیروز بودند و هم شما باید از سفر پیر ناصر خسرو بیاموزید که چگونه در سفر طولانی تاریخی و عقیدتی خویش موفق شد و در فرجام با پذیرش هر گونه چالش های فردی، عقیدتی، سیاسی، اجتماعی و مالی ،خویشتن را به آستان امام زمان برساند و بعد ها چسان مصدر خدمات شایان تاریخی برای جماعت خراسان زمین و امام گردید. امام پیر سبز علی با فرمان خویش نواز کرد و برایش گفت: **" امروز من بسوی اروپا میروم و شما بسوی دیگری که آسیای میانه است"** . پیر سبز علی و همراهانش به تاریخ هفتم اپریل، سال **1923م،** دهلی را به قصد سفر آسیای میانه ، با هم سفرانش ، رمضان علی، غلام علی،سید مراد علی بدخشانی که اغلبن من حیث محافظ امام در داخل ماشین امام سفر میکرد،ملا قربان و پنج تن بدخشانی دیگر، ترک نمودند. **پیر سبز علی** و همراهانش به هر جایی که رسیدند جماعت را با دانش و فهم شان مستفید می ساختند، و با تبلیغات شان جماعت را بسوی وحدت و یکپارچگی، دعوت می نمودند که تا هنوز خاطرات کاری و عقیدتی شان در ذهن، افکار و اندیشه های کافه جماعتی که با ایشان و همراهانش شانس ملاقات و دید و وادید را پیدا نموده بودند، با مصؤنیت عام و تام حفظ نموده اند.

پیر سبز علی، با همسفرانش به آستان پشاور رسیدند و برای اینکه در پشاور مصؤن بوده باشند، امام سلطان محمد شاه نامه ای را عنوانی کمشنرنظامی آن ولا برای دسته مسافرین تفویض نموده بود تا باشد آنها از هرگونه گزند و آسیب در امان باشند. در ضمن امام برای پیر سبز علی مشوره داده بود تا نحوه لباسی را که امام استفاده می نماید باید به تن کند و هم دستار سر را نیز مانند اما م به سر کند تا باشد مورد ادای احترام من حیث نماینده با صلاحیت امام مورد پذیرش قرار گیرد. مادامی که هیأت داخل شهر پشاور شد، شرایط در آنجا تا حدی درست به نظر نمی رسید، زیرا یک تن از باشندگان منطقه پشاور طی حمله ناگهانی بانوی یک تن از اروپائیان مقیم پشاور را به قتل رسانده بود و دوشیزه جوانش را نیز اختطاف کرده بود. در این زمان مادامی که پیر به نزد کمیشنر رفت، دربان اجازه ورود را برای پیر نداد. **پیر سبز علی** تنها نامه فرستاده امام را در اختیار دربان گذاشت و خود دوباره به مقر خود برگشت. مادامی که کمیشنر نامه را مطالعه نمود پریشان شد و از دربان خواست تا شخص ای که نامه را آورده باید هر چه زود تر نزد کمیشنر منطقه حضور یابد. برای فردا، وقتی که پیر بار مجدد وارد مقر زندگانی کمیشنر شد، دربان به طور خیلی ها عجولانه موصوف را اجازه ورود داد و بعد آن که با کمیشنر دیدار کرد، کمیشنر از پیر خیلی ها عذر خواهی کرد و برایش گفت که ، بعد از این تا زمانی که در این جا مهمان هستید، هر زمانی که خواستید مرا ببینید، بدون اجازه همگان میتوانید داخل شوید. **پیر سبز علی** به همین سان به مناطق مختلف چترال، گلگت، هونزا، کریم آباد و سایر مناطقی که نام از یاد رفته اند، دیدن کرد و هم همه مکی های منطقه را به شمول شخصیت های سیاسی و اجتماعی منطقه، از قبیل مهتر چترال را نیز ملاقات نموده و به سفر خویش ادامه دادند. همگان بخاطر نامه های امام و هدایتی که به کارکنان و شخصیت های مختلف ارسال نموده بود، هیأت را به نحو خیلی ها مورد پذیرایی قرار دادند. پیر در مورد آستان چترال سخن میگوید و اظهار میکند که اکثر مردمانی را که در چترال دیدم، **بدخشانی ها بودند،** و آنها سعی می نمودند تا از طریق کشمیر و دره بروغیل واخان به هندوستان رفته و بعد آن بخاطر ادای حج به مکه معظمه روانه شوند. در ضمن بسا از مردمان بدخشان در این منطقه آمده مصروف بازرگانی ها بودند و همواره روپیه کابلی را خود داشتند و از چترال مواد مختلف از قبیل، چای، البسه باب، نمک ، گوگرد و غیره نیازمندی های شان را بدست آورده و به بدخشان رهسپار می شدند.

پیر سبز علی، و هیأت معیتی شان بعد از آنکه همه مناطق علاقه جات شمال پاکستان را درنوردیدند، جهت دیدار با جماعت اسماعیلی ترکستان – سینکیانگ چین، میل داشتند وارد منطقه شوند. افسر سرحدی بعد از مطالعه اسناد و مدارک دست داشته شان ایشان را اجازه ورود به داخل خاک چین دادند. آنها روز شنبه ، چهارم آگست **1923م،** وارد ترکستان شدند. واضح است که کاروان شان از طریق دره ها و کوهسار های خیلی شامخ پامیر، داخل ترکستان شدند. مادامی که پیر با همراهان شان به منطقه مزدحم اسماعیلی نشین رسیدند، میخواستند به نشست ها و مجالس معمولی شان ادامه دهند، اما جماعت بخاطر علاقه مندی وافر به شنیدن هدایت و فرمان امام زمان، از پیر خواستند تا در قدم نخست فرمان را باید یشنوانند و بعد میتوانیم روی سایر مسایل بحث و سخن رانی کنیم. پیر فرمان را بیرون را مهیا ساختند، جماعت هر کدام شان به نوبه خود فرمان مبارک را مورد زیارت و بوسیدن قرار دادند و برخی ها اشکریزان شدند و احساس سعادت و مسرت برای شان رخ داد. در این جا میل دارم خواننده را به سایر مطالب ای که آنقدر در دگر گونی عقیدتی جماعت آسیای میانه نقشی نداشته و تنها داستان گونه منطقه به منطقه از سفر تعریف و توصیف شده نام افراد و اشخاص بسیاری گرته شده که با آنها ملاقات صورت گرفته است، ابا ورزم و تنها به این اکتفا کنم که پیر الی مناطق ترکستا، قاشغر، قوقند، سریقول، خارق و غیره مناطق سفر نموده و بعد آن رهسپار هندوستان میشود و گزارش را حضور امام تقدیم میکند و از طرف امام زمان مدال طلا برایش تفویض میشود. آنچه که همواره از این سفر سخن ها به میان می آمد و برایش اهمیت خیلی هیاد قایل شده بودند، در

واقعیت امر آنچه که باید صورت میگرفت، و برای جماعت مفید واقع می شو نظام جدید عقیدتی به میان می آمد تا جماعت بسوی ترقی و تعالی حرکت کند، هرگز به میان نه آمد و به امید به میان آمدن آن در اینده ها !!

نظریات و بینش فکری ایوانف و برتلس پیرامون حیات پربار ناصر خسرو، و اسماعیلیسم !! : با وصف آنکه فرآیند پژوهش پیرامون کیش و آئین اسماعیلیسم، بعد از فروپاشی شوروی سوسیالستی اسبق، تا حد زیادی به نقطه شامخ خود رسیده است، با آنهم شخصیت های معروف و سر شناس عرصه تحقیق در راستای اندیشه های کیش اسماعیلی، ایوانف و برتلس تا هنوز هم من حیث کار شناسان نخستین ، بنیادین و ماندگار آئین اسماعیلیسم که مکتب فکری عقلانی و عقیدتی است، در حافظه تاریخ ، نویسنده ها و پژوهشگران زمان معاصر ، باقی خواهند ماند. باید گفت که حضور سیاسی و دنیای انقطاب شده ایدیولوژیک جهانی که آنها در آن حیات بسر می بردند، معه نا هنجاری ها و دشواری های سیاسی، اجتماعی و عقیدتی آن زمان ، بازهم مصدر خدمات و کار کرد های شایسته تاریخی ، اکادمیک گردیده ولی تحقیق و پژوهش آنها در عرصه شناخت هر چه بیشتر و ژرفتر اسماعیلیسم ، و اسلام شناسی که بنیاد مستحکم را برای پژوهشگران نسل های بعد تر ، به شمول محققان مدرن تشکیل دهنده است، هنوز هم به نحو شایسته و بایسته مورد تقدیر و تکریم قرار نگرفته است.

در این برگه مساعی فراوان بخرج داده خواهد شد ، نظریان و اندیشه های هر دو پژوهشگر را که زیر اثر بینش و ایدیولوژی حاکم سیاسی آن وقت پیرامون ناصر خسرو و اسماعیلیسم به نگارش گرفته شده است ، مورد قضاوت و آسیب شناسی نقادانه و داوری صادقانه اکادمیک و دانش پژوهانه، قرار خواهیم داد. عنوان مشابه متنی هر دو شخصیت، ایوانف و برتلس،، زیر عنوان " ناصر خسرو ، و اسماعیلیسم" بازتاب دهنده نمونه های فکری و بینش مستقلانه شان را نشان دهنده است. هر دو شخصیت به مثابه شخصیت های متعهد و مستقل پژوهشی و اکادمیک، نتایج و فرآورد کار کرد های شان رابه گونه مذاکره، مفاهمه، گفتمان، و همدیگر فهمانه، که در نتیجه داشتن فهم گسترده از از ارزش های والای انسانی، و زمان مشحون از بینش و تصور ایدیولوژیک، فشار های وارده ساختار سیاسی و زمینه ها و امکانات دست داشته به میان آمده بود، ترتیبو تنظیم نموده اند. می خواهم کار شناسانه و اکادمیک اظهار عقیده و ابراز نظر کنم که خوانش و تحلیل پژوهشی مقایسی آثار و آفریده های هر دو دانشمند، که زمینه های خیلی وسیع و گسترده اسماعیلیسم شناسی را برای علاقه مندان، پیروان و باورمندان راه و اندیشه های ناصر خسرو، مساعد ساخته است، در حقیقت فرآیندعمیق و ژرف بازنگری، بازخوانی و باز آفرینی فکری جدید را در راستای نقش ناصر خسرو در معرفی و شناسایی بینش اسماعیلیسم مساعد ساخته و تصور ساختگرایانه، اصولی و کثرت گرایانه و تعدد پسندانه آئین اسماعیلیسم را نیز به گونه خیلی ژرف، به معرفی می گیرد.

بدون در نظر داشت ادعاها، گفتمان ها و بحث های افراد و شخصیت های متعدد که در بسا جا ها بازتاب داده شده اند، نگارش موجود در واقعیت امر تعبیر، تحلیل و تفسیر غیر جانبدارانه متون و سیاق نگارشی، (ایوانف 1948م)، و (برتلس 1959م)، خواهد بود . در این برگه مناسبات، اختلافات، افتراقات و همگونی های متون فکری و نگارشی هردو دانشمند و کار شناس را مورد تحلیل و تجزیه قرار داده و ساختار سیاق ، محتوا و بینش فکری شیوه های کار برد واژه های زبانی، و ادبیات فکری غیر حزبی ، مؤلفه ها و موضوعات اصلی و بنیادی، پدیده های اصلی و فرعی و دیدگاه ها و جهان بینی و جهان شناسی اساسی آنها را ، فارغ از هر گونه بینش جانبدارانه، به شمول شیرازه های ساختاری ایدیولوژیک و ایدیولوژیک سازی ، تصور گرایانه، میتودولوژی و کج نگاری و کج اندیشی، تشابهات، افتراقات، مشترکات و ناهنگونی ها، میان این دو نویسنده معروف ، سر شناس و متعهد را پیرامون معرفی شخصیت ناصر خسرو و پژوهش پیرامون آئین و کیش اسماعیلیسم را مورد بررسی و گفتمان اکادمیک قرار خواهیم داد.

بر تلس و ایوانف، هردو به گونه اکادمیک و شایسته سالارانه، روی مواریث ماندگار ادبی و عقلانی ناصر خسرو و حضور اسماعیلیسم من حیث آئین و کیش عقلانی در میحط ادبیات تاریخی آسیای مرکزی ، کار کرده و شایسته خواهد بود اگر آثار و آفریده های این دو دانشمند از یک طرف مورد مرور و باز اندیشی جدید قرار گیرند و با زبانهای متداول محیط و منطقه بازتاب داده شوند، و از جانبی هم باید آثار و آفریده های ادبی آنها جز نصاب آموزشی دانش آموزان دوره های مختلف آموزش مذهبی و عقیدتی، به تدریس و تعلیم گرفته شوند. انگیزه نگارش موجود را نوشته دو مقالت نشر شده توسط دو تن از کار شناسان و پژوهشگران جوان تاجیکستان پیرامون مطالعات اسماعیلی در آسیای مرکزی تشکیل می دهد. این دو پژوهشگر جوان که گرفتاری و مصروفیت سازنده و متداوم پژوهشگران دوره شوروی سابق و دانشمندان کشور های باختر زمین را در نوشته های شان خیلی ها برازنده و قابل ستایش و تمجید دانسته اند و مورد تعریف و توصیف بدون دغدغه قرار داده اند. انگیزه دیگری که باعث گردیده تا به نگارش این اثر اقدام کنم، نوشته ها و پژوهش های جداگانه دانشمندان ایوانف و برتلس است، تا بتوانیم نظریات و داشته های بیشتر، سودمند تر، و ارزشمند تری را در زمینه مطالعات و پژوهش های عرصه

اسماعیلیسم، به ویژه بعد از اضمحلال شوروی سابق در منطقه و به میان آمدن جمهوریت های جداگانه و مستقل، آفرینش فضای جدید تحقیقی وپژوهشی در روسیه امروز و جمهوریت های جدیداً جدا شده و یا به اصطلاح دیگران به استقلال رسیده به میان آمده است، تشکیل می دهد. قابل یاد آوری است که متود جدید نگارشی و پژوهشی پیرامون فراز و فرود تاریخ اسماعیلیان در دوره های ناهمگون، در این اواخر در شیرازه علمی و اکادمیک انستیتوی مطالعات اسماعیلی لندن ، انگلستان، به میان آمده است. انستیتوی یاد شده کار کرد های علمی خود را در سال 2002م، در آسیای مرکزی به ویژه در تاجیکستان، قرغزستان، و ترکمنستان، آغاز کرد. این انستیتوی پیرامون کار کرد های اکادمیک دانشمندان روس تبار و سایر تبار ها و اقوام آسیای مرکزی در دوره شوروی سابق و بعد آن، و هم کار برد و استفاده از دست نویس ها و سرمایه های موجود نسخ خطی ای که در میان مردمان این مرز وبوم وجود دارد، نیز فعالیت ها و کار آموزی ها دارد. از این سبب مصروف نگهداری دانشمندان برون مرزی، و داخلی و مراکز دست داشته در آسیای میانه جهت تحقیقات و پژوهش پیرامون باور های تاریخی اسماعیلیان و هم شناخت بهتر و ژرفتر تهذیب و فرهنگ کهنبار و کثرت گرای مردمان این سرزمین، یکی از کار های نیک و شیوه نو آوری در زمینه به حساب میرود. در این نگارش در قدم نخست باید پیرامون زندگی و کار کرد های دو دانشمند و پژوهشگر روس تبار که هر دوی شان از جمله افراد بومی سن پترزبورگ بودند، که زمانی به نام های لیننگراد و ستالینگراد نیز مسما بود، یکی از جمله سفیدپوستان و دیگری هم از سرخپوستان که هرگز همدیگر شان را در زندگی ندیده اند، نه شناخته اند ، نه هم سخن و یا هم کلام هم نه شده اند و هردو زیر سایه پرده های آهنین فرهنگ و تهذیب جنگ سرد حیات بسر می بردند. از دیدگاه تاریخی، اسماعیلیان آسیای مرکزی همواره دارای فرهنگ عقیدتی و باورهای کثرت گرایی بوده اند و در میان شان شخصیت های خیلی نامداری به میان آمده اند که باعث استحکام روابط نه تنها میان اسماعیلیان شده اند، بلکه اسباب همایش های بزرگ علمی و عقیدتی را در میان سایر باورمندان و ابسته به سایر مکاتب فکری و مسلمانان همجوار شان به آفرینش نشسته اند و در میان شان روابط حسنه به حدی رسیده است که دیگر شاخه و دسته های باوری برای شان دیگر مطرح نبوده و در شیرازه اخلاقیات عقیدتی اسلامی و اسماعیلی در زیست باهمی قرار گرفته اند. گسترش اسلام در محیط پهنا ور و دشوارگذر آسیای میانه باعث به میان آمدن تعدد گرایی و کثرت گرایی در میان همه باورمندان گردیده و از جانبی هم باعث معرفی کثرت فرهنگی در راستای پذیرش و معرفی دین مبین اسلام گردیده است. مزید برآن برخی از مکاتب نیرومند صوفیسیم نیز در میان این مردمان باورمند شایع گردیده است که می توان از، نقش بندیه، قادریه، یسویه، باطنیه، قلندریه، و غیره که هر کدام شان دارای چشم انداز تاریخی و فرهنگی وعرفانی خودی هستند، یاد آور شد. مزید بر آن، روال تاریخی، فرهنگ های نامتجانس، فتوحات و اشغالات متعدد، جنگ ها و گرفتاری های دیگر، از یک طرف باعث ایجاد درد سر به اسماعیلیان بوده و از جانبی هم باعث غنامندی فرهنگی، زبانی، سنّتی و عقیدتی در میان پیروان گردیده است. با وصف آنکه هم در میان جماعت اصول و شیوه های ارزشمند کارهای مذهبی شان به گونه ای که بوده است باقی مانده و هم در راستای معرفی نظریات و بینش های کثرت گرا و سلم نواز، نقش بنیادی را به بازی نشسته اند. با وصف این همه گیر و دارها، باز هم اسماعیلیان آسیای میانه مانند سایر هم کیشان شان در نقاط مختلف دنیا به نام های مناسب و غیر مناسب، از قبیل: شیعه ها، شیه های علی، رافضی ها، باطنیه، تعلیمیه، اهل حق، پیروان راه راست، پنج تنی ها، پنج پیره ها،علی پرستان ، سبعیه، قرمطی ها، غالیان، چراغداران و غیره یاد شده‌اند. در مورد آسیای میانه، شخصیت های فراوانی نوشته و نگارش های خیلی ها ژوهشگرانه، تاریخی و مؤثر دارند که می توان من حیث ذخایر گران سنگ عقیدتی و فرهنگی این جماعت به حساب آورد. در میان این همگان دو تن از شخصیت های فراموش‌ناشدنی شوروی سابق، ایوانف و برتلس کسانی هستند که باید من حیث سردمداران و آغازگران نگارش برگه های عقیدتی اسماعیلیان به حساب آیند که همه پژوهش‌های بعدی مدیون کارکردهای ماندگاراین شخصیت ها باید باشند. با وصف پیش رفت های چشم گیر دوره شوروی سابق و بعد فروپاشی اتحاد شوروی سوسیالستی، ایوانف و برتلس هنوز هم من حیث آغازگران آغازگر در این زمینه‌ها و در سایر ستون‌ها و مجالس، برای همیش و بااعتبار باقی مانده و نقش خویش را برای همیشه حفظ خواهند نمود. شاید تا حدی هم به میان آمدن دبیرستان‌های ایدیولوژیک، انقطاب‌های سیاسی، پراگندگی‌های سیاسی و فرهنگی، فشارهای زبانی و فرهنگی و به میان آمدن فرآیند فضای زشت جنگ سرد، بر نگار و بینش نویسنده‌ها نیز اثر گذاشت و برای آنها آنقدر فضای نویسندگی را مساعد نساخت تا آزادانه و بدون سانسور، داشته‌های شان را با امانت‌داری با خواننده‌های شان در میان بگذارند. ایوانف و برتلس، هر دوی شان به گونه مشترک سعی ورزیدند تا ساختار فکری شان را در مورد ناصرخسرو با در نظرداشت زبان کاربردی شان بازتاب‌دهنده تا از یک طرف سرچشمه‌ای باشد برای آنهایی که در مورد ابعاد ناهمگون شخصیت عقیدتی و فرهنگی او در تکاپو هستند. هر دو نویسنده در کارکردهای پژوهشی شان سعی نموده‌اند تا در مورد ناصر بر بنیاد مذاکرات، سخنرانی و گفتمان شان بینش سازندگی اسماعیلیسم را که ناصرخسرو در سردمداری تبلیغ و ترویج آن قرار داشت، بازتاب دهند و هم‌کاستی‌ها، رسایی‌ها و نارسایی‌های آن زمان را در راستای فهم حقیقت و حقانیت عقیدتی، به بازتاب گیرند. وقتی که به متون و سیاق کاری و آثار این هردو

دانشمند نظر اندازیم، و به زبان بازتابی شان با در نظرداشت ارزش های مروج در آن زمان ، بذل توجه نمائیم، دیده می‌شوند که هر دو سعی ورزیده‌اند تا بهترین وغنی‌ترین مواد پژوهشی را در اختیار خواننده قرار دهند تا من‌حیث منبع و سرچشمه لایزال در راستای معرفی اسماعیلیم من‌حیث فلسفه حقیقت و حقانیت و باورهای دینی، در آینده‌ها بکار برده شود. ایوانف ولادمیر الکسیویچ ،۱۹٤۸م.: ولادمیرالکسیویچ ایوانف، در نتیجه نگارش‌ها و پژوهش‌های خویش در هر ساحه و به ویژه اسماعیلیسم، در میان کارشناسان خاوری و باختری، از شهرت خیلی‌ها مناسبی و قابل‌وصف برخوردار است. بر اساس منابع دست‌داشته ایوانف در سال ۱۸۸٦م.، به دنیا آمده و در سال ۱۹۷۰م.، با دنیای فانی را در ایران وداع کرد. موصوف در سال ۱۹۰۷م.، از دبستان فارغ گردید و بعد آن شامل دانشکده شرق‌شناسی دانشگاه "پترز بورگ"، گردید. بعد از پیروزی انقلاب بلشویکی، در سال ۱۹۱۷م.، من‌حیث یک روسی سفیدپوست به ایران پناه‌گزین شد. در آنجا از تابعیت و شهروندی انگلیس برخوردار گردید و این زمینه‌ای را در اختیارش گذاشت تا به هند برتانوی رهسپار گردد، جایی که قیادت مرکز اسماعیلیان نزاری قرار داشت. ایوانف درهندوستان با اکثر اسماعیلیان رابطه پیدا کرد و بعدها در دربار حضرت آقا سلطان محمد شاه، آقاخان سوم راه یافت. ایوانف در آنجا با همکاری دوستان اسماعیلی خود، در سال ۱۹٤۸ م.، "انجمن اسماعیلی"، را بنیان گذاشت. مقصد این انجمن، آنگونه که در دیباچه آن بازتاب یافته بود، عبارت بود از بررسی و نگارش آزاد و انتقادآمیز و معیاری در مورد طرز فکر و بینش اسماعیلیسم بدون هیچگونه دخالت سیاسی، پروپاگند بی‌معنی و گفتارها و بازتاب‌های ضد و نقیضی که هرگز به درد جماعت و سایر انسان‌های محیط پیرامون مان، نخواهد خورد. نکات اساسی آن انجمن قرار زیر بودند:

- پژوهش آزاد و انتقادی روی همه مسایل مربوط به بینش اسماعیلیسم
- ابا ورزیدن از هر گونه تبلیغات و پروپاگندهای مذهبی و سیاسی
- ابا ورزیدن از بازتاب وانعکاس مکتب فکری جداگانه و خاص
- پذیرش کارکردهای شایسته سالارانه و خدمت‌گزاری به دنیای اسماعیلیسم
- تبادل نظریات و ایده‌های سالم (ایوانف، ناصرخسرو، ص. ۱)

از طریق این انجمن، ایوانف توانست تعداد زیادی از نوشته‌ها، آثار و آفریده‌هایش را وقف بینش و تصور اسماعیلیسم نزاری سازد. فرهاد دفتری، ایوانف را یک خاورشناس معروف، خادم بزرگ مدرنیتی، و اسماعیلیسم معاصر یاد می‌نماید. "(دفتری)، "ایوانف"، یاد داشت‌های زیست‌نامه‌گونه، پژوهش‌های خاورشناسی، مجلد ۸، شماره ۲، ۱۹۷۲، صص، ۲٤۲-۲٤۱) " باید مشکور کارکردهای ایوانف باشیم زیرا در نتیجه آن همه زحمات وی امروز دارای سطح معین دانش و فهم آن مسایلی، مانند ماهیت و تکامل انکشافی و جهان بینی اسماعیلیسم هستیم که در دهه‌های گذشته چندان قابل دسترس نبود. باید اظهار کرد اینکه، این از برکت پژوهش ایوانف است که امروز دیگر اسماعیلیان از گزند نظریات غیرمسؤلانه بی‌جا در امان مانده‌اند و دیگر من‌حیث حشاشیون که توسط "همر پرگستال ۱۸۵٦-۱۷۷٤م."، به نگارش گرفته بود، به قضاوت های خالی از مفهوم و عاری از حقیقت قرار نمی‌گیرند. (دفتری، عابد، ص.، ۲٤٤.)

ایوانف ولادمیر الکساندرویچ: ایوانف شخصیتی است که زیر سایه این تخلص در اقلیم شوروی سابق و دنیای باختر و حتی خاور، شناخته شده است. پیرامون شخصیت و نحوه زیست او نگارش های سه گانه و ناهمگون وجود دارند. موصوف در سال *1886م*، در امپراتوری روسیه به دنیا آمده و در سال *1970م*، در ایران کنونی دیده از جهان بست. وی در سال *1907م*، از دبیرستان فارغ شده و داخل انستیتوت زبانهای شرقی وابسته به دانشگاه سن پترزبورگ گردید. موصوف بعد از انقلاب بلشویک ها در سال *1917م*، من حیث روستبار سفید پوست به کشور ایران پناهگزین شد. و در همان وقت در این کشور شهروندی انگلستان را کمایی کردو این موضوع زمینه را به وی مساعد ساخت تا از طریقی به آستان ممبئ کشور هندوستان برسد که در آنجا شامل مرکز حلقه جمعیت اسماعیلیان شاخه نزاری که حیثیت مرکز قیادت و رهبری آنها را به سرکردگی حضرت سرکار سلطان محمد شاه را داشت، به ادامه زندگی خود آغاز گر شد. ایوانف در آنجا (ممبئ)، در نتیجه همکاری برخی از افراد و اشخاص، دوستان و علاقهمندان عرصه فرهنگ و ادبیات عقیدتی اسماعیلیان به بر بنیاد هدایت حضرت امام سلطان محمد شاه، در سال 1946م، انجمن اسماعیلان را بنیانگذاری کرد که مسؤلیت و رسالت انجمن یاد شده بر اساس محتوای آئین نامه اش، مسایل زیر را در برداشت:

- مطالعه و پژوهش مستقلانه و آزاد همه مسایل مربوط و وابسته به آئین اسماعیلیسم.
- عدم کار برد هرگونه تبلیغات مذهبی- سیاسی، و یا هم مسایل متضاد و ناهمگون و جنجال بر انگیز.
- ابا ورزیدن از هر گونه تحقیر و توهین نظریات دیگران به ویژه مکاتب فکری بیرون از شاخه اسماعیلیسم.

- کار کرد ها روی اصول شایسته سالاری و خدمتگزاری صادقانه به پروسه و فرآیند پژوهش ها پیرامون بینش و جهان بینی اسماعیلیسم.
- تبادل نظریات مثبت، افکار و بینش بشر دوستانه در شیرازه اصول جامعه اسماعیلی .

ایوانف تعداد بیشمار مقاله ها، جزوه ها و کتب را پیرامون دیدانداز های اسماعیلیسم به ویژه شاخه نزاری را ، به نگارش گرفته بود. دکتور فرهات دفتری ایوانف را " شرق شناس برجسته، بزرگترین خادم اکادمیک پژوهش های اسماعیلی و بنیان گذارفرآیند تحقیق ژرف پیرامون اسماعیلیان شاخه نزاری قلم داد می کند." (صفه 241-244)

سپاس فراوان نثار ایوانف باد که که در نتیجه و بنیاد پژوهش های شخصیت یاد شده پیرامون اسماعیلیان نزاری، هم میتوانیم از تاریخ گذشته آگاهی داشته باشیم و هم فرایندنگارش را بهتر ساخته ایم و هم دیگر زمینه انتساب و کار برد واژه " حشاشین" ، که توسط " هامر پورگتال 17774-1856م"، قضاوت بی بنیاد را به میان آورد یاد نمی شود و هویت تاریخ عقلانی این جمعیت بزرگ مسلمان با گذشت زمان و روزوار، بهتر و ، واضح تر می شود. داکتر فرهاد دفتری بار مجدد پیرامون ویژگی های شخصیت فردی و اکادمیک دانشمند عرصه اسماعیلیسم، ایوانف سخن نیکو گفته و اظهار می کند که : " ایوانف هر گز نه شرایط کاری اکادمیک داشت و نه هم مقام کار کرد های اکادمیک و نهم آرزوی آن را ، و شخصی بوده است که هیچگاهی در تکاپوی مقام و منزلت خود ساخته نبوده و هم از افتخارات ساخته و بافته و تصنعی هم بیزار بوده است." دقیق است که ایوانف از کار کرد های اکادمیک و علمی خود و هم از نحوه زندگی در هندوستان راضی نبوده است و علت آن نیز واضح است به ویژه برای آنانی که درتاریخ اسماعیلیان مطالعه و پژوهش گسترده دارند. ایوانف بعد ها شاهد آزادی هندوستان بوده و می بیند که چسان کشور بزرگ مانند هندوستان بر بنیاد خط فکری و عقیدتی، به دو بخش تقسیم می شود. در سال های 1960م، ایوانف به شاه ایران مراجعه نموده و از شاه ایران بار مجدد تقاضای اقامت می کند، که در فرجام در آنجا مقیم می شود و فرجامین مراحل زندگی خود را در فقر، غربت، بیچارگی و مشحون از درد سر، سپری کرده و در فقر جان داد.

با وصف آنکه همه مکاتب فکری اسماعیلیسم چه در گذشته و تا حدی امروز نیز از دانش و فهم ایوانف استفاده اعظمی و درخور ستایش نموده اند، به شمول برتلس، دانشمند دیگر عرصه پژوهش های اسماعیلی. اما تاکنون تا حدی هیچ کسی هنوز به آثار، نگارش ها، مقالات ، کتب و داشته های نگارشی موصوف دسترسی قابل ملاحظه ندارند، و حتی گفته میتوانیم که اثری از آنها در میان همه اسماعیلیان جهان و به ویژه اسماعیلیان آسیای مرکزی وجود ندارد. از لابلای سخنان برخی از دانشمندان اسماعیلی و حتی برون از آن هویداست ، با وصف خدمات ماندگار و فراموش ناشدنی این دوشخصیت سرشناس نه تنها عرصه تحقیقات اسماعیلیسم، بلکه دنیا اسلام، درمیان اسماعیلیان هندوستان و برای کافه جامعه اسماعیلی، آنگونه که لازم بوده است نه قیادت اسماعیلی در هندوستان و نه هم جماعت هندوستان بخاطر حضور ناهمگونی های زبانی ، فرهنگی، تباری و سلیقه ای، ایوانف و همه فعالیت های بی بدیل او را مورد تقدیر و تکریم قرار نداده و ناگذیر به برگشت به ایران می شود و در آنجا در آستان و دربار شاه ایران چند صباح دیگری را در فقر، غربت، به ویژه فقر ذهنی و فرهنگی سپری نموده و در فرجام جان خود را به جانان می سپارد.

"پرسشی که مطرح می شود این است ، آیا این چنین با نصیرالدین طوسی واقع نه شد؟ و در شرایط کنونی نیز در میان جماعت اسماعیلی هنوز هم شخصیت های با فهم و با ادراک خلاف خواست و آرزوی امام زمان و نیازمندی های جماعت، به ویژه جماعت آسیای میانه مورد تقدیر و تکریم قرار نمی گیرند و باید همواره زیر اثر مشوره های دیگران، با نام مشاورین، دانشمندان، کار شناسان مکلف هستندکار کنند، حرف نزنند، انتقاد نکنند، پیش نروند، ارتقا نکنند و ساکت باشند تا صادق و شایسته پنداشته شوند، و این موضوع آنگونه که در گذشته ها قابل تشویش بوده است اکنون نیز باید بود." (نگارنده)

حتی بسا از کار شناسان آسیای میانه در زمان هستی نظام اتحاد شوروی سابق، مانند عرب زاده، بزرگزاده، شاه خمارف، نیازف، نذری اف، و غیره از داشته های فکری ایوانف و برتلس کمتر چیزی را در اختیار دارند. حتی دادد خدایف، نیز مبنی بر بینش ایدیولوژیک خود، ایوانف را به نقر گرفته و اظهار نظر منفی نموده است. و علت برخورد سطحی و خلاف روحیه اکادمیک در برابر ایوانف شاید فقدان صحلاحیت و اختیار، و شایستگی زبان انگلیسی در میان کار شناسان تجیک تبار بوده و هم عدم دسترسی به مسایل که در نتیجه سانسور از دیدانداز ها پنهان شده باشند، و دیگر حیثیت منابع معتبر را از دست داده اند که در فراورد حضور فرآیند خیلی ها داغ شرایط جنگ سرد که بازار جنگ زبانی، سیاسی و لفظی خیلی ها گرم داشت، به میان آمده است.

برتلس اندری ایفگینویچ : باید اعتراف کرد که معلومات در مورد اندری برتلس، خیلی ها کم و محدود است ، به ویژه در شیوه ها و پالیسی های نگارشی کشور های باختر، از موصوف کمترین یاد آوری صورت گرفته و هنوز هم صورت می گیرد. اندری برتلس فرزند یکی از بهترین شخصیت های عرصه شرق شناسی روسیه، افگین ادواردویچ برتلس است که هم عصر و زمان ایوانف به شمار می رود. پدر اندری بر خلاف ایوانف تصمیم گرفت در روسیه باقی بماند و با حاکمیت و نظام سیاسی

بلشویک ها، یاری و همکاری داشته باشد. ا ندری خود در سال *1926م*، چهل سال بعد از ایوانف، در آستان لیننگراد دیده به جهان کشوده و در سال *1949م*، از انستیتوت شرق شناسی مسکو از تیزس دکتوری خود ، در رشته علوم فلولوژی (علم ادبیات و فلسفه شناسی)، زیر عنوان " ناصر خسرو و اسماعیلیسم" ، در سال 1958م، دفاع نمود و آن را به پایه اکمال رساند. اندری در واقعیت امر در قطار نخست شرق شناسان دوره شوروی سابق بود که دارای سابقه و پس منظر خیلی ها ژرف در راستای شرق شناسی زمان امپراتوری روسیه تزاری و شرق شناسی باختر داشت. برتلس ، مزید بر آن دارای صلاحیت و ظرفیت پژوهشی در راستای شرق شناسی جدیددوران شوروی سوسیالستی بود که انکشاف و ارتقای این فرایند در نتیجه کار برد و مطالعه آثار پژوهشگران و دانشمندان سنتی مانند، بارتولد برشت، کراچکافسکا، سیمنوف و غیره، بود. برتلس مانند ایوانف با زبان انگلیس آشنایی خیلی ها خوبی داشت و علاوه برآن با زبان فرانسه، فارسی- دری، و غربی نیز بلدیت بلندی داشت. برتلس مانند ایوانف در دوران جنگ سرد زندگی می کرد و آثار می آفرید. او شاهد ساختار نظام سیاسی سوسیالستی در بدخشان تاجکستان بود.

برتلس نسبت به ایوانف دسترسی بهتری به اسماعیلیان بدخشان تاجکستان و دستنویس های شان داشت. در صورتی که مناسبات ایوانف تنها در شیرازه مناسبات چتن تن رفیق و دوست نزدیک پامیری اش باقی مانده بود. برتلس در فرجام در انستیوی شرق شناسی مسکو بکار گماشته شده (79-1953م) و من حیث پروفیسور همکار دانشگاه ملی تاجکستان(1972-1966م)، کار کرد و سیاحت علمی اتنوگرافی را به نواحی مختلف پامیر در سال(1960 - 1959م)، انجام داد و حتی قیادت آن را نیز بدوش داشت. در مراحل فرجامین دوره شوروی سویالستی، اندری من حیث کار شناس اداره یونسکو در پاریس،(1986-1980م)،کار می کرد و موقف اکادمیک و پژوهش علمی اش را با کار در انستیتوی پژوهشی بین المللی شوروی در شیرازه وزارت فرهنگ،(1987-1995م)، ختم کرد. بر علاوه آن برتلس کار آموزی و باز آموزی خود رابا تنی چند از اسماعیلیان بومی(کار شناسان)، پامیر آغاز کرد و سیاحت علمی خود را در این منطقه از بدخشان کوهستانی تاجیکستان و افغانستان ادامه داد، و حتی سفر علمی خود را الی منطقه جرم بدخشان افغانستان به شمول آرامگاه ناصر خسرو، پیگیری کرد. برتلس برخی از آثار خود را وقف ساختار زندگی اسماعیلیان منطقه پامیر بدخشان کرده بود. داد خدایف دانشمند تاجکستان دوره شوروی سابق در عرصه اسماعیلیسم شناسی، کار و آفریده های علمی برتلس را که زیر نام " ناصر خسرو و اسماعیلیان"، نگاشته شده است، از جمله بهترین کار کرد های علمی اش بحساب آورده و می گوید:

" طرز تفکر اسماعیلیسم را که از تصور و بینش آفرینش خداوند و شناخت ژرف و دقیق آن به شمول تعریف و توصیف علم و حکمت و فلسفه از دیدانداز اسماعیلیان آغاز می گردد، و هم رسیدن به شناخت ژرف معنی و مفهوم شریعت، طریقت، حقیقت، و معرفت و تصور امام شناسی که بینش و جهان بینی فکری و فلسفی آنها را تشکیل دهنده است،فرآیند رسیدن به این همه ها را تنها از طریق دسترسی به آثار و آفریده های برتلس، به ویژه اثر معروف شان " ناصر خسرو اسماعیلیان"، میسر می داند ، زیرا موصوف در این اثر از طریق مطالعه و پژوهش همه آفریده های دست داشته ناصر خسرو سعی ورزیده است تا کلید شناخت بینش و تفکر اسماعیلیسم را من حیث کیش و آئین عقلانی و با سابقه با مقام تاریخی اش در اختیار علاقه مندان، باور مندان و رهروان ناصر خسرو، قرار دهد."

برتلس می گوید که شخصیت واقعی و تاریخی پیر ناصر خسرو، مقام و اعتبار نگارشی اش به شمول سرایش شعر، قصیده و مناجات وابسته به باور های اسماعیلی که درج تاریخ و فرآیند تاریخ نگاری شده است، گویا تا حد زیادی خلاف واقعیت های عینی زندگی اش بوده است. وی می افزاید که حتی پیرامون کار کرد های ناصر خسرو ، از غلو و شیوه عارف منشانه، رومانتیک و تخیل آمیز تعریف و تفسیر صورت گرفته است که نقش برخی از پژوهشگران باختر زمین در آن خیلی ها برازنده است. ایوانف در پژوهش های اکادمیک خود، سعی ورزیده است ، آن همه افسانه نگاری ها و افسانه سازی های شیوه زندگی ناصر خسرو ، تصور و بینش نادرستی که در مورد او بازتاب شده است، همه را واضح، معین، دقیق و و صاف و ستره بازتاب دهد و هم شخصیت و سیمای عینی و واقعی ناصر خسرو را با داشته های فکری و فلسفی اش را به شنونده ها، خواننده ها، پیروان، علاقه مندان و دانش آموزان امروزی ناصر خسرو، به شمول پژوهشپران دنیای خاور و باختر، به تعبیر و تفسیر گیرد. با آنهم، شخصیت ناصر خسرو ، آنگونه که باید باشد، هنوز هم در پژوهش های تکاپو گران اکادمیک شوروی سابق و هم دانشمندان و جستجو گران اروپای خاوری و باختری(شرق و غرب)، اضافه گویی ها، مبالغه و اغراق گویی ها که از جانبی با نحوه زندگی ناصر خسرو همآهنگ نیست و از سویی هم مطابق مکتب فکری عقلانی و فلسفی ناصر نبوده و هرگز نخواهد بود. با آنهم همگی، ایوانف، برتلس و سایر پژوهگران به هر سطح و پیمانه ای که هستند ، بودند و خواهند بود، سعی نموده اند تا شخصیت ناصر خسرو را من حیث سیمای عینی و ، و اقعی زمان خود بازتاب دهند، و لی هنوز در همه آثار و آفریده های آن زمان و امروز نیز جای برای اضافه گویی ها، ابهامات، مشکوکیت ها و پرسش های ناهمگون باقی خواهد بود.

برتلس اندری ایفگینویچ : ناصر خسرو من حیث قله شامخ فرآیند گفتمان اسماعیلیان فاطمی:
اثر ایوانف در مورد ناصر، به ویژهزیست نامه اش، با برخی از دشواری هاو ضد و نقیض گویی هاکه خود ابهام آفرین و دشوار فهم است، رو برو است. اظهار نظر ها پیرامون حیات پر بار ناصر خسرو را میتوان به سه دسته تقسیم بندی کرد:
1.حضور افسانه های شفاهی که در میان اسماعیلیان بدخشان تاجیکستان و افغانستان برای سالیان متمادی قرائتداشته اند ، که از دید ایوانف دلچسپ تر و سود مند تر از زیست نامه واقعی و عینی اش می باشند. اما ایوانف بار مجدد در اثر بازدرست شده اش، در سال 1956م، کار برد و استفاده منابع یاد شده که در بر دارنده اسطورها، افسانه ها، و مبالغه گویی های مروج در میان پیروانش اسماعیلیان بدخشانات بوده اند، گناه نا بخشودنی دانسته و استفرده از آنها را درست قلم داد نمی کند. موصوف همه گفته ها و سخنان یاد شده شفاهی موجود در میان مردم و توده های عظیم محیطی در راستای معرفی و شناساندن ناصر خسرو را، هرگز مورد قبول و مطمح نظر نمی داند و مشوره می دهد که این اظهار ها و بیانات شفاهی دست داشته در میان مردم پیرامون ناصر خسرو باید هر چه ژرفتر و بهتر از پیش، مورد تحقیق، تکاپو، و پژوهش قرار گیرد.
2.منابع اهل سنت و جماعت است که اکثرأ ناصر خسرو را دهری، ملحد، جادوگر، کافر، منکر دین، و سرچشمه خطر برای دین اسلام و یا هم به گونه مثبت من حیث شیخ سنی، متصوف کار دان و درست کاردانی که تا هنوز درست شناخته نه شده است، بازتاب داده شده است. ایوانف بعد ها خود این منابع و سرچشمه های دست داشته های شفاهی و نگارشی را انعکاس داده و اظهار نموده است که با آنهم این گونه مؤلفه های نگارشی با وصف آنکه دارای دشواری های پذیرشی بوده و بآنکه بعضن مسایل وموضوعات حقیقی به گونه وارونه و غیر عادلانه بازتاب داده شدهاند، هنوز هم دارای اعتبار و اختیار خیلی زیاد و قابل تقدیر و تکریم اند .
3.مرحله سوم، زمانی است که ناصر خسرو در فرآین سیاق نگارشی پژوهشگران باختر و خاور زمین، مانند: گوارد، بلوسیت، سگنون، برون، و هیتی، من حیث سیمای عینی و واقعی، شاعر و سراینده معروف ابیات و ادبیات عرفامی، سیاح چیره دست، دارنده حکمت و فلسفه شرق، حکیم والا مقام شرق، و یکی از نخبگان و بزرگان متفکر و اندیشمند زمان خود ، دانسته شده است. ایوانف نگارنده های و پژوهشگران باختر زمین را مورد انتقاد سالم قرار داده و اظهار می کند،، که آنها ناصر خسرو را نه گونه رومانتیک و تخیل آمیز تصویر برداری می کنند و این موضوع را خیلی ها با اهمیت برای سرزمین ایران جلوه می دهند زیرا ایران در مورد ناصر خسرو با وصف همه کار کرد هایش نا شناخته مانده بود، و تنها بربنیاد چند قصیده و سروده معروفش به شمول سفر نامه اش ناصر را به شناسایی می گرفتند. ایوانف اظهار می کند که باختری ها ناصر خسرو را از یک فرد عادی به یک چهره و سیمای سر شناس ، دانشمند و یکی از نخبگان زمان اش، قرار داده اند. غربی ها ناصر خسرو را ملهم حکمت و فلسفه شرق در میان باورمندان، علاقه مندان و پژوهشگران دسته های ناهمگون، معرفی کرده اند. (ایوانف، صفحه، 3)
ایوانف بر این باور است که ناصر خسرو را باید از طریق محتوای شعری، سیاق نگارش فلسفی ، بینش و طرز تفکر خودی اش شناخت و جایگاه اش را در برگه های تاریخ اسلام و به ویژه اسماعیلیسم، معین کرد. ایوانف حتی مشکوک است که کتاب" شش فصل"، ناصر خسرو که بازتاب دهنده روش و بینش دعوت اسماعیلیسم است، از ناصر خسرو نه بوده و حتی پیرامون " کلام پیر"، و " گهر ریز"، نیز نظر مشابه و همگون دارد. ایوانف کیفیت شعری و ترکیب آنها را نمی پذیرد و اظهار می کند که آنها همه در سطح پائین ساختاری و صنایع شعری قرار دارند و علاوه بر آن اظهار می کند که گویا ناصر خسرو پیرو آئین اسماعیلیسم نیز ، نخواهد باشد. ایوانف با بازتاب این همه سخنان ، پیشتر رفته و با نگارش بیوگرافی ناصر خسرو، ابراز عقیده و باور می کند که چرا ناصر خسرو، خویشتن را مروزی، قبادیانی و بلخی، معرفی می کند و از نام اصلی اش یادی نمی کند.(باید دانست که ناصر خسرو در کدام شرایط زمانی زندگی می کرد؟ با چه کسانی کار می کرد؟ آیا دبیر بود یا کبیر؟ شاعر بود یا فیلسوف؟ از بلخ بود یا از قبادیان؟ سید بود یا سادات، آنگونه که تقی زاده از او یاد می کند؟ دارای چه آئینی ای قبل از تغیر عقیده و باور خود بود؟ شاه بود یا گدا؟ در دربار کار میکرد و یا در درگاه؟ باید این همه شرایط را دانست و بعد می توان پیرامون شخصیت ناصر خسرو، قضاوت کرد و باید گفت که ناصر نیز در کار کرد های عقیدتی، شعری، فلسفی و دینی خود در واقعیت امر، در فرآیند قوی تقیه قرار داشت تا بتواند آرمان و مقدساتیی را که در ذهن خود می پرورید، به پایه اکمال رساند و خوش بختانه که رساند و از این سبب است که ما امروز میتوانیم پیرامون اسماعیلیسم، به ویژه در اسیای میانه، سخن به میان بیاوریم. مترجم)
" ایوانف سعی می کند که ناصر خسرو را به گونه ای معرفی کند که گویا دارای استقرار و استقامت دقیق نیست، از اصلیت پیدایش خود آگاهی ندارد، و با شخصت های عقلانی و فکری اسماعیلی قبل از زمان و در زمان خود ، همتایی کرده نمی تواند، و همه داشته های فکری و فلسفی ناصر خسرو دارای سطح پائین فلسفی بوده در همه جا ها تکراری به میان می آیند و هر گز روی مسایل اصلی و بنیادی فلسفی، مکث نمی کند و از آنها به گونه سطحی می گذرد. ایوانف اظهار می کند که ناصر خسرو را نمیتوان با متبحرین و دانشمندان مانند، ابو حاتم رازی که دارای تبحر و صلاحیت بالا در تیولوژی و الهیات شناسی

بود و یا مانند حمید الدین کرمانی دارای بینش فلسفی عالی باشد، و حتی نه هم مانند کارشناس درجه دوم ابو یعقوب سجستانی و یا سکزی و یا سجزی، باشد که بعضن از طرف ناصر خسرو مورد تنقید قرار می گیرد. و حتی از معلم و آموز گار خود، المؤید فی الدین شیرازی که با دیلوماسی دقیق خودی از وی آموخته بود، نیز نمی تواند برابری کند." (ایوانف، صفحه های 10-11) ایوانف ناصر خسرو این گونه تعریف و ستایش می کند: " شخص قوی هیکل، روستایی و دهاتی منش، که این همه ویژگی ها را با خود شامل کار کردها، نگارش ها، تعبیر ها و تفسیر های خود می کند و یک فضای خیلی ها ساده و علایمی را از خود بجا می گذارد که تمیتوان همه آنها را به سادگی زدود، و ناصر خود همواره زمخت، خام باقی مانده و حتی در راستای بازتاب ساده ترین مسایل عقیدتی و فلسفی در جدال و مبارزه باقی می ماند" (Ibid, P.11)

ناصر در دیدانداز ایوانف" حیثیت شخصیت پیشگام در نگارش و بازتاب مسایل فلسفی در سرزمین فارس نمی باشد، در صورتی که خود شخصیت دیگری را که در این عرصه پیشگام بوده باشد ذکر نمی کند. شیوه کاری و نگارش ناصر خسرو برای ایوانف مطلقن غیر هنرمندانه، مشحون ار تکراری های غیر ضروری، بدون تبارز ایده های جدید، و نو آوری ها، و نبود انعکاز اصلیت ها و فروعات، و تنها ذکر مسایل ، موضوعات، اماکن و مؤلفه های ابتدایی، می باشد. " (همان، صفحه، 11) .

" ایوانف می گوید که، ناصر خسرو در مباحثات و مذاکرات لفظی خود با سایر افراد و یا دارنده گان عقاید و باور مانند عیسیوت و ناصبی ها، داخل گفتمان دقیق و فیلسوفانه نمی شود و تنها بخاطر تبارز نظریات خود، که تنها به خود موصوف دلپذیر هستند انعکاس می دهد. وی می گوید تغیر و تبدیل عقیده و باور های دینی در آن زمان آنقدر دشوار و مشحون از دغدغه نبود و در ضمن ناصر خسرو با دیدن خواب خود میل پیدا می کند تا بسوی قبله برود و یا گویا کسی او را در خواب رهنمون شده است، در صورتی برای ناصر خسرو مانند هر فرد پخته دیگر در آنزمان این حرف واضح بود که بکدام سو باید برود، و یا هم خود شخصی سنی بنیاد گرایی بوده باشد که نیت حج رفتن را داشته است. و در ضمن باید گفت همراز و نیازش در این سفر تنها برادر و خادم اش می باشد و هم در همه این سفر طولانی بدون سفر زاد، این چنین سفر طولانی را سپری می کند و در همه جا و از همه کس دریافت یاری و همکاری می کند، و زمانی که به مصر می رسد بعد آن آئین و کیش آسماعیلیسم را پذیرا می شود. (همان، صفحه، 15)

ایوانف در باب پنجم اثر خود، کار کرد های ناصر خسرو را من حیث مشنری ،داعی و حجت خراسان که در مناطق مازندران، خراسان و بدخشان ایفای وظیفه می کند، مورد قدر دانی قرار داده و پرسش خیلی ها مهم ای را که کنون پاسخ نیافته است، به میان آورده و اظهار می کند که چگونه نوانست شرایط گریز را برای خود به وجود آورد و در فرجام بدون هیچگونه دشواری به ناحیه یمگان بدخشان افغانستان می رسد. چرا یمگان را انتخاب نموده است؟ و تا چه حدی ناصر خسرو مردمان این مناطق را به کیش اسماعیلیسم در آورده است؟ آیا مردمان شغنان، واخان آشکاشم و سایر مناطق مردمان بومی این سر زمین بوده اند و یا اینکه زرفشانی ها، سعذی ها و سایرین که دارای عملکرد مختلط عقیدتی اسلامی و زردشتی بوده اند که " ام الکتاب"، را نیز با خود آورده اند؟ آیا ناصر خسرو شاه یمگان بود و یا اینکه در زندان یمگان قرار داشت؟ چرا آرامگاه اش در یمگان است و محل باقدر و قیمت برای اهل تسنن بوده و ناصر خسرو را من حیث شخصیت اکادمیک دانسته و هر گز شیوه حج اسماعیلیان را نیز نمی پذیرند و او را من حیث یکی از صوفی های معروف اهل بیت رسول می دانند؟ چگونه ناصر راه بسوی قاهره را دریافت و چگونه توانست با آن همه دشواری ها مدیریت کند و چسان توانست این همه آثر و آفریده های گران بها را در محیط تنگ و تاریک یمگان به نگارش گیرد؟ آیا ناصر خسرو امکانات این را داشت تا به همه مناطق بدخشان سفر کند و اقدام به نگارش " سفر نامه شرق"، کند که سر زبان مردمان این مناطق است؟ چگونه و چرا ناصر مورد انزجار، نفرت ، توهین و تحقیر اکثر زمام داران این مناطق شد؟ ایوانف از شخص ناصر خسرو نقل قول کرده و می نگارد: " امیر یمگان او را نمی پذیرفت. ترک ها وی را از خراسان بیرون ساختند. نه امیر خراسان وی را می پذیرفت و نه هم شاه سجستان، یا شهزاده غزنوی تبار. ونه هم امیر منطقه ختن با او میانه خوبی داشت." (اثر ویراستار شده ایوانف، ناصر خسرو و اسماعیلیسم، که ایوانف مراجعه به اثر " فلسفه مشرق" که شاید توسط دانش آموزش " گهرریز"، زیر عنوان سفر ناصر خسرو در بدخشان به نگارش گرفته شده است، مشوره می دهد.)

چرا ناصر خسرو در میان اکثر تاریخ نگاران عرب، به شمول دسته مستعلی، من حیث کار شناس دوره فاطمیان شناخته نه نمی شود ، به سبب اینکه ناصر خسرو خود در بدخشان حیات بسر می برد که اسماعیلیان نزاری فعالیت داشتند و هم تنها به زبان فارسی می نوشت و موضوع هویت خودی را من حیث یک عجم و نه عرب، مورد تقدیر و قدسیت قرار می داد. از این سبب، با مخالفت های بیشتری از جوانب یاد شده ، رو برو می شد. ایوانف می گوید در هیچ یکی از آثار و آفریده های فاطمییان واژه حجت ذکر نه شده است و یا اگر هم حجتانی بوده اند، در قاهره زندگی نموده اند و یا بیرون از آن. ایوانف از این لقب انکار نمی کند و در بسا از منابع اسماعیلی نیز از آن تذکر به عمل آمده است. مثلن در اثر قاضی نعمتن" اساس التأویل"، ایوانف می گوید که او یقین ندارد که این گونه شخصیت ها در قاهره و یا ایالت آن به نام های حجت، داعی و یا

داعی الداعات، یاد می شدند و چرا ناصر خسرو، شخصی و فردی که جدیدن به طریقه و کیش اسماعیلی گروید و به زود ترین فرصت شخصیت قابل قدر در دیدانداز رهبران و امامت قرار قرا گرفت و به این چنین منطقه دور افتاده مانند خراسان و یا ویژتن بدخشان، برای انجام این چنین رسالت سترگ، فرستاده می شود. وی می افزاید که ناصر خسرو در آثار همه آن واژه ها و نظام واژه هایی را که ذکر می کند، کمتر در ادبیات اسماعیلی دوره فاطمیان جا داشته و بیشتر در میان اهل سنت و جماعت مروج بوده و ناصر خسرو تنها آنها را به زبان فارسی- دری نگاشته است مانند: زاد، خان، گشایش، سفر نامه، خدمت، فردوس، جنت، برزخ، دوزخ، و غیره می باشند. ایوانف اثر ناصر خسرو، " وجه دین"، را نمونه مثال گرفته و می گوید که این اثر به سبک و شیوه فاطمی نوشته شده است و حیثیت کتاب آموزشی دعوت را دارد که از زبان عربی ترجمه شده ، و یا بهتر گفته شود از اثر قاضی نعما ن دعائم الاسلام، یا اساس التأویل ، که توسط جعفر بن منصور الیمن نوشته شده ، گرفته شده و دارای اشتباهات و نارسایی های بی شمار بوده و نیازمند ویرایش دوباره است.

اندری برتلس: ناصر خسرو در اوج گفتمان اسماعیلیان فاطمی : اندری برتلس اثرش را یازده سال بعد از ایوانف زیر نام " ناصر خسرو و اسماعیلیان"، نوشت. وی همه داشته های فکری ایوانف را به شمول اثر 258 برگه ای اش در مورد ناصر خسرو و اسماعیلیسم مورد مطالعه و غور قرار داده و بعد مونوگرافش اش را زیر عنوان مشابه نوشت. اثر یاد شده در حقیقت حیثیت پاسخ میتود شناسانه و ایدیولوژی گرایانه در برابر اثر ایوانف ، ناصر خسرو و اسماعیلیسم را دارد. متن یاد شده در سراسر سیاق اش حامل فرآیند تقدیر، تمجید و انتقاد از شخصیت ایوانف می باشد. در این جا سعی خواهیم ورزید تا در قدم نخست ایوانف را از دیداندا ز برتلس به معرفی نشینیم و بعد کار کرد ها ، نوشته ها، شخصیت و بینش فلسفی ناصر خسرو را از دیداندا ز برتلس به برسی می شینیم. بر تلس در مورد نقش ناصر خسرو من حیث دانشمند در گسترش آئین و کیش اسماعیلیسم ، نه تنها در بدخشان بلکه در سراسر آسیای مرکزی به شمول شرق دور، سخن می گوید. برتلس بر خلاف ایوانف اثرش را پیرامون کار کرد های ناصر خسرو ، زیست نامه و مواریث عقیدتی اش را در 148 صفحه محدود می سازد. موصوف قبل از آنکه در مورد زیست نامه ناصر خسرو سخنی به میان آورد، در قدم نخست نظریات، داشته ها و بینش اسماعیلیان آسیای میانه به شمول برداشت های شان را آغاز می کند. وی در مورد تاریخ عقیدتی، سیاسی و اجتماعی مردمان آسیای میانه سخن می گوید و بعد روش و مردانگی مردمان سرزمین آسیای میانه به تعریف و توصیف می نشیند و بعد اضافه می کند، باوصف آنکه دین اسلام را مردمان این مناطق جغرافیای سیاسی پذیرفتند، اما داشته های فرهنگی، زبان، ادبیات و تهذیب ماندگار خراسان زمین را هنوز نگهداشته اند و از آن در احیای باور های مذهبی شان، استفاده معقول و درست می کنند. وی در ضمن پیرامون ماهیت فرهنگ کثرت گرای مردمان این سرزمین که راه ابریشم حیثیت کریدور رشد و انکشاف آن را داشته است، به ستایش می نشیند. برتلس در مورد فراز و فرود تاریخ و کار کرد های اسماعیلیان آسیای میانه در سده های گذشته حرف هایی را به میان می آورد و دوشواری هایی را که این مردمان در شیرازه عقیدتی و باور های مذهبی شان متحمل شده اند، بر ملا می سازد.

برتلس اعتراف می کند که بسا از کار های علمی، پژوهشی و تاریخی که پیرامون اسماعیلیان آسیای میانه آفریده شده اند، مدیون کار کرد ها و زحمات فراوان ایوانف می باشند. در ضمن روابط نزدیک کاری و پژوهشی ایوانف را با سایر شخصیت های محیط اکادمیک مردمان آسیای میانه می ستاید و بعد به گونه فوری برخی از مسایل را پیرامون کاستی های کاری و پژوهشی اش را آغاز گر می شود، و اظهار می کند همه نوشته هایش از مناسبات با افراد محیط پیرامونش ، یعنی اسماعیلیان آسیای مرکزی، دوستان، مشاورین ، همکاران و یاران متأثر است.

باید گفت که در مورد شخصیت و مناسبات فردی و اکادمیک برتلس آنقدر که لازم باشد معلومات و شناسایی‌ها در اختیار نیست، چه در کشورهای شرق و چه دنیای غرب. اندری فرزند یکی از معروف‌ترین شرق‌شناسان روسی، افگینی ادواروویچ برتلس می‌باشد که از جمله معاصران ایوانف بود و بر خلاف ایوانف تصمیم گرفت در روسیه باقی ماند و با نظام و حکومت بلشویک‌ها به همکاری آغازگر شد. اندری خود در سال ۱۹۲۶م.، چهل سال بعد از ایوانف در آستان لیننگراد به دنیا آمد. در سال ۱۹۴۹م.، از انستیتوت خاورشناسی آستان لیننگراد از پایان نامه خویش من‌حیث کاندیدعلوم فلولوژی که پیرامون "ناصرخسرو و اسماعیلیسم"، گزارش شده بود، در سال ۱۹۴۸م.، دفاع نمود. برتلس در واقعیت امر مربوط به نسل نخستین خاورشناسان شوروی سابق به حساب می‌رود. مزید بر آن دارای حس قوی پویایی در راستای ادبیات جهان و خاورشناسی غربی و ادبیات اشرافیت اروپایی دست خیلی‌ها بالایی داشت. مزید بر آن در همکاری با شخصیت‌های فرهنگی و خاورشناس، بارتولد و کرچکافسکی، برتلس، سیمنوف، و دیگران سنّت خاورشناسی دوره شوروی را به وجه احسن انکشاف دادند. برتلس مانند ایوانف، زبان‌های انگلیسی و فرانسوی را خوب می‌دانست، تکلم می‌کرد، می‌نوشت و خوب می‌خواند. مزید بر آن به زبان‌های عربی و فارسی- دری نیز گفتمان مناسب داشتند. ایوانف و برتلس در حقیت در زمان جنگ سرد بسر می‌بردند. وی شاهد ساختار اداری‌ئ سیستم شوروی در جمهوری تاجیکستان بود. علاوه بر آن از شیوه‌های کاری شوروی در تاجکستان

که به گونه نمایشی بخاطر بازتاب نمونه‌ای این منطق من‌حیث جمهوری سوسیالستی از راه رشد غیرسرمایه‌داری تنظیم و ترتیب گردیده بود، رنج می‌برد و میل داشت همه امور را باید مطابق واقعیت‌های عینی آن جوامع به مشاهده می‌نشست. (مایر. و. اسلام و کلونیالیسم در آسیای میانه، دیدانداز غرب‌نگری در آسیای میانه، روتلیج، ۲۰۰۲م.). برتلس و ایوانف هر دو به گونه خیلی‌ها ساده به دست نویس‌ها و آثار دست‌نویس‌شده در بدخشان دسترسی قابل ملاحظه‌ای داشتند. ایوانف تنها از طریق چند تن از دوستان خود رابطه را با بدخشانی‌ها برقرار نمود، اما برتلس بعد از فراغت و اکمال پایان‌نامه آموزشی-اش، در انستیتوت خاورشناسی مسکو توظیف گردید، و در آن محیط در میان سال‌های ۱۹۷۹ - ۱۹۵۳م.،من حیث پروفیسور همکار در دانشگاه دولتی تاجیکستان، در خلال سال‌های ۱۹۷۲-۱۹٦٦م.، ایفای وظیفه می‌کرد و سیاحت‌های علمی تبارشناسی را به مناطق پامیرزمین در سال‌های ۱۹٦۰- ۱۹۵۹م.، سازماندهی می‌کرد و هم من‌حیث کارشناس و برنامه‌ریز اداره یونسکو در شهر پاریس در خلال سال‌های ۱۹۸٦- ۱۹۸۰م.، ایفای وظیفه نموده است. برتلس در ساحات مختلف دیگر نیز با اداره و حاکمیت شوروی سابق همکاری داشته و مناطق بدخشان افغانستان، به ویژه ولسوالی جرم بدخشان نیز، سفر نموده و از آرامگاه ناصرخسرو نیز دیدن نموده است. ایوانف درهمه نوشته‌های خویش تلاش ورزیده است تا ناصرخسرو را به گونه دقیق مورد مطالعه قرار دهد و بعد آن مقام و شخصیت معنوی و علمی و فلسفی او را در میان اسماعیلیان و سایر انسان‌هایی که در میان شان حیات بسر می‌برند، معرفی کند و هم درحقیقت سعی می ورزید تا از نوآوری‌ها، نظریات و بینش عقلانی ناصرخسرو و هم آثر و آفریده‌هایش که باعث تنویر ذهنیت نه تنها اسماعیلیان بلکه سایر باورمندان و پژوهشگران گردیده است، به معرفی گیرد و زندگی و علایق شخصی خود را وقف این‌گونه بررسی‌ها سازد. در ضمن ایوانف اضافه می‌کند، که ناصرخسرو سخت سعی ورزیده است تا از پیشینیان خود کمتر تقلید کند و مسایل مطروحه آنها را رونویسی کند، از فلسفه و منطق شخصی و برداشت‌های تاریخی خویش استفاده نموده و در تنویر اذهان عامه نقش خیلی‌ها بلند تاریخی را به بازی می‌نشیند. حتی ایوانف به این باور است که شاید ناصرخسرو از جمله شخصیت‌های تاریخی است که برای نخستین بار فلسفه‌نگاری و فلسفه‌شناسی را در ذهنیت سایر پژوهشگران معاصران خود، تزریق می‌کند و آنها را بسوی باطنیت و گرایش معنوی مورد تشویق و ترغیب قلمی قرار می‌دهد. ایوانف با ترجمه یکی از قصاید ناصرخسرو از زبان فارسی - دری به زبان انگلیسی و روسی، نشان‌دهنده حاکمیت دقیق وی بر زبان فارسی و افکار فلسفی ناصرخسرو می‌باشد. وی می‌افزاید: "پژوهش‌ها و کاوش‌های فلسفی، علمی و اخلاقی ناصرخسرو، نشان‌دهنده کارکردهای فردی خودی او می‌باشد. وی در همه گفتمان‌ها خیلی‌ها طولانی سخن می‌راند و بحث و فحص می‌نماید. وی به مسایل مطروحه عادی و فارغ از بینش منطقی وقعی نمی‌گذارد و همواره میل دارد خویشتن را با نظریات فلسفی و عقلانی‌اش در ژرفای گفتمان‌ها به مشاهده نشیند. ناصر، همواره پیرامون عقل کل، نفس کل، هیولا، اختیار، جبر، صلاحیت، دانش، بینش و گرایش انسانی و جمع‌گرایانه، سخن گفته و در مورد جبر، اختیار، تقدیر، تدبیر نیز به بحث می‌نشیند. حتی بعضن بدون در نظرداشت فهم دقیق از بینش آفرینش آفریدگار خویش را مورد پرس و پاس قرار می‌دهد و این البته نشان‌دهنده بی‌اعتنایی او نیست، بلکه نشان‌دهنده ژرفای علاقه و دلچسپی‌اش به مسایل مطروحه است. همه نوشته‌ها و آفرینش ادبی، علمی و فلسفی‌اش همواره من‌حیث مواد خیلی‌ها بلند آموزشی به میان آمده و شکل کتب فلسفی را به خود گرفته است." (ایوانف، ص. ۳۳)

ایوانف، در قسمت پنجم اثر خویش در مورد کارکردهای مسیونری "مشنری، مبلّغ"، ناصرخسرو در مناطق مازندران، خراسان، و مناطق مختلف بدخشان، سخن می‌گوید، ناصر پرسش خیلی اهم غیرقابل پاسخ را مطرح می‌سازد که در بسا آثار و آفریده‌های بعدی اسماعیلیان، مانند (اساس‌التأویل، قاضی نعمان نیز مطرح شده است. ایوانف می‌خواهد بپرسد که چرا، با وصف آنهمه حجّتان، داعیان، و مبلّغان، ناصر من‌حیث یک شخصیت جداگانه و بدون اندوخته‌های گذشته از تاریخ و فرآیند کاری شخصیت‌های علمی و اکادمیک اسماعیلی که جدیدن به کیش و آئین اسماعیلی رو آورده است، به سطح خیلی‌ها عالی و کامگاری های بی‌بدیل در مدت زمان کوتاه، دست یازیده است. ایوانف اظهار می‌دارد که ناصرخسرو شاید در شیوه های نگارشی خود، در مسایل ابراز بینش و نظریات خویش از طریق زبان و یا هم اشعار و سروده‌های ناصر به شمول قصاید شان، تا حدی دلتنگ‌کننده باشند و سلاست درستی نداشته باشند ولی تصور و تفکر شان مطابق زمان و مکان بوده و همواره پیرامون فلسفه زندگی، حیات و ممات، دانش و بینش، ازل و ابد و غیره سخن می‌راند و شاید هم تا حدی آنگونه هنری کاربن می‌گوید، ناصرخسرو می‌تواند همه کاره باشد ولی باید گفت که ناصر خسرو شخصت و نویسنده خسته‌کننده نیست. به مرور زمان مادامی که برتلس، با نوشته‌ها و آثار مخالفین بینش اسماعیلیسم، از قبیل ابن رزام، "کتابی در ردّ اسماعیلیه"، اثر تبن ندیم، "فهرستی پیرامون تاریخ بغدادی"، ابو معلا، "بنیان‌الادیان، نظام الملک، "سیاست نامه"، شهرستانی، "الفرق‌البین‌الفرق"، و سایرین که بینش و تاریخ و کارکردهای اسماعیلیسم به بینش‌ها و تصورات ممکنه و غیرممکنه بازتاب یافته است، آشنا می‌شود که در آن نام‌های مانند، شعوبیه، مزدکیه، مُغیسم، مُغ پرستان، کافر، الحادیون، ذندیقیه، قرمطیه، و غیره به آنها داده می شود، تصورات خودی‌اش را بر بنیاد حقایق و وقایع و نگارش‌های ضد و نقیض یاد شده انعکاس می‌دهد. وی علاوه بر آن

خاورشناسان غربی، مانند، "کاره"، "بلاکت"، "گوارد"، و غیره را بخاطر حمایت شان از نگارش‌های غیرمسئولانه افراد شده و بینش ضد اسماعیلیسم‌بودن شان را به باد ملامتی گرفته و آنها را در قطار شرکای جرم در نوشتارهای ضد اسماعیلی می‌داند.حتی برخی از این خاورشناسان غربی بدون در نظرداشت تحقیق و پژوهش دقیق در زمینه، اسماعیلیسم را منبع اضداد با گرایش اسلامی دانسته و آنرا زاده بینش فرسیان و پارسان دانسته و یک جنبش انقلابی و ضد اصول عقیدتی می‌دانند. برتلس کمی هم پیش‌تر رفته و ایوانف را ملامت می‌کند مبنی بر اینکه وی اسماعیلیسم را یک پدیده ضد عرب، ضد نشنلیسم و ملت‌گرایی تنگ‌نظریانه ترکیسم و بهتر گفته شود پان‌ترکیسم معرفی می‌کند. ایوانف می‌گوید، اگر خواسته باشیم تا در خدمت اختیار و صلاحیت یزدانی باشیم، در آنصورت باید مانند ناصرخسرو از مقام شامخ و عالی معنویتی که انسان را بار مجدد با اصل پیدایش او ارتباط می‌دهد، برخوردار بود و هر کسی به گونه عادی نمی‌تواند از این چنین جایگاه برخوردار باشد. بلکه باید در شمار و قطار مردمان ویژه از هر نقطه نظر باشد. و آنهایی که دارای حمایت ویژه یزدانی‌بودن در راستای خدمت انسان و کافه بشریت و آنها شخصیت‌ها و دسته مرمانی بودند که به نام "اهل تأئید"، یاد می‌شوند و کسانی هستند که مقام شان از فلاسفه و سایر دانشمندان، شامخ‌تر و بااعتبارتر است. برتلس مسایل ناصر را از طریق سیاق اشعار و قصیده‌اش مورد بررسی قرار داده و می‌گوید که شخصیت وی بالاتر از فلاسفه، دانشمندان، عرفا، افلاطون و سایرین بوده و زمانی خواهد رسید که همچو افراد و اشخاص در برابر آرامگاه ناصر خواهند ایستاد و اشک افشانی خواهند کرد زیرا وی دارای چنین اثر ژرف‌آفرینی در میان همه انسان‌های محیط پیرامون خود می‌باشد. او می‌گوید، این گونه ادعای ناصرخسرو بخاطر این بوده است که وی به خانواده بزرگ تاریخی که حضرت محمد(ص)، در قیادت آن قرار داشت و اهل بیت آن حضرت این همه نیکی و محسنات را ادامه دادند، منسوب است. ناصرخسرو معتقد است و عملن نشان داد که وی در راستای علم و حکمت حرکت می‌کند، و دارای نه تنها دانش است بلکه بالاتر از آن دارای جهان‌بینی و دیدانداز گسترده و بینش عقلانی است که می‌تواند از آن در امر شناخت ذات سبحانه و تعالی از طریق دانش و آموزش معلم صادق، برسد و می‌گوید که چون علم در ذات خود از سوی خداوند و افراد و شخصیت‌ها دارای این علم و دانش به ویژه علم لدنّی، که از سوی خداوند است، دانستن‌اش فرآیندی است که انسان را در راستای قربت به روح عالی و ماندگار یزدانی رهنمون می‌شود. (برتلس، ص.، ۲۲۹). برتلس می‌گوید که، ناصرخسرو دارای علم و حکمت جداگانه بود، و این دانش در نتیجه شناخت روح القدس و روح الیقین، کمایی گردید، در صورتی علم و دانش فلسفی در نتیجه مراجعه به دانش آفرینش به میان می‌آید، در صورتی که با وصف این همه سخن‌ها، هنوز ناصرخسرو در تقسیم‌بندی حکمت‌ها و دانش معمل دچار پریشانی و تکلیف است. او می‌گوید برای وی همه دانش‌ها در حقیقت دارای منبع واحد هستند، و تنها در سطح و نحوه‌های کاربردی شان ناهمگون هستند. برخی‌ها، به ویژه داکتر سرفراز نیازوف کار شناس دانشگاه تورنتوی کانادا، به این باور است که ایوانف در فرآیند پژوهش خویش پیرامون بازتاب نکات اساسی کارکردهای تاریخی و فلسفی ناصرخسرو، ناکام مانده است. وی اضافه می‌کند و هم استدلالش این است که ایوانف آنچه را که هنری کاربن در نوشته‌هایش ناصرخسرو را معرفی نموده است، ایوانف حتی آنها را نیز در نظر نگرفته و اظهار می‌دارد که آثار و آفریده‌های ناصر در یک حلقه بزرگ علاقه‌مندان و خوانندگان در یک دایره بزرگ و قابل تمجید قرار ندارد. برتلس در همه نوشته‌های خویش نه تنها روی داشته‌های فکری، فلسفی و عقیدتی ناصرخسرو اتکا می‌کند، بلکه همه مواریث فرهنگی، ادبی، عقیدتی و فلسفی او را به شمول اصول بنیادین عقیده و باور شیوه‌های کاری و شناخت ژرف امور اجتماعی آن زمان به شمول امور ایدیولوژیک، به گونه عادلانه مکث می‌نماید و خواننده را با ابعاد ناهمگون بینش و تصور ناصرخسرو در راستای عرصه-های مختلف زندگی، آشنا می‌سازد. برتلس روی همه پرسش‌هایی که ایوانف مطرح می‌کند، سخن گفته و داشته‌های فکری‌اش را بازتاب می‌دهد. وی زیست‌نامه ناصرخسرو، حالت و چگونگی وضعیت زندگی، روش و شیوه‌های کاری و شخصی، شیرازه‌های اخلاقی‌ای که ناصر در آن حیات بسر می‌برد، افکار و بینش ناصرخسرو، زبان و ادبیات ناصرخسرو، و طرز تفکر منطقی و عقلانی ناصرخسرو را مورد پویایی دقیق و ژرف قرار داده و در مورد آن از تحلیل و تجزیه خودی استفاده می‌کند. همزمان به آن برتلس در مورد نیاز حتمی انسان به دنیای جسمانی، اصول آموزش و دانش، وحدت شیوه‌های استراتیژیک دانش و بینش، فرآیند دعوت اسماعیلی، من‌حیث آئین‌نامه عقلانی زیست اجتماعی و وسیله پیشرفت، ترقی و تعالی عالم انسانی، سخن‌های فراوانی دارد که هر خواننده و شنونده را با عالمی از تفکرات ژرف عقلانی و عقیدتی همنوا می سازد. در صورتی که ایوانف آنچه را که برتلس در مورد ناصر می‌گوید، به ویژه در مورد بینش ناصرخسرو به اصطلاح برتلس، بینش اقتصاد سیاسی او در راه پیشرفت دنیا بسوی تمدن جدید و مدرن، کمتر مورد بحث و ارزیابی قرار می‌دهد.

برتلس می‌گوید، کمتر کسی را در دنیا می‌توان یافت که مانند ناصرخسرو، قهر، غضب، نگرانی، تشویش و زشت‌گویی را در برابر بی‌عدالتی‌های عقیدتی، اجتماعی و انسانی‌ای که از سوی حاکمان ظالم بر مردم و باورمندان روا داشته است، بازتاب نموده باشد و حتی آنقدر به غضب می‌آید که برخی‌ها را حیوان‌ها، ستوران و غیره یاد می‌کند و می‌فرماید که آنها چگونه روح انسانی را از دست داده‌اند و بسوی تقویه و استحکام روح حیوانی روانه هستند. باید گفت که ایوانف و برتلس، هردوی شان من‌حیث

پژوهشگران برون‌مرزی و تا حدی بیگانه با مسایل فرهنگی اسماعیلی و نبود شرایط رفت‌وآمد در میان اسماعیلیان آنگونه که لازم باشد، توانسته‌اند دریچه خیلی‌ها بزرگی را برای علاقه‌مندان و خوانندگان آثار و آفریده های ناصرخسرو به شمول تاریخ و ادبیات اسماعیلیسم، گشوده‌اند و تا امروز کارکردهای شان در میان همگان من‌حیث منابع دست اول شناخته شده‌اند. هر دو دانشمند اعتراف نموده‌اند که کارکردهای پژوهشی شان در مورد ناصرخسرو و اسماعیلیسم من‌حیث سنّت و عقیده عقلانی در آسیای میانه، بکرترین و تاب ترین کارها نبوده بلکه مطابق امکانات دست داشته می‌توانند مسیرکشا باشند. برای پژوهش‌ها و کارکرد های مؤثر بعدی مطابق به شرایط واقعی زمان و مکان و انکشاف شیرازه پژوهش‌های علمی و تاریخی در میان این جمعیت تاریخی و پربار از دیدگاه دانش و فرهنگ غنامند علمی و تحقیقی. (سرفراز نیازوف، ناصرخسرو، دیروز، امروز و فردا. سایت انستیتوت لندن - انگلستان)

ایوانف در نوشته هایش، یمگان را که ناصر خسرو در آن حیات بسر برده و به کار کرد های پژوهشی و نگارشی مصروف بوده است، بهای کم داده و آنقدر به ستایش نمی نشیند، اما برتلس برخلاف ایوانف مکان کاری ناصر خسرو را به قصر ها و دژها تعبیر و تفسیر نموده و یمگان را به فردوس برین و مکان شاهانه و دبیرانه تشبیه می کند ، آنگونه که قزوینی در داستان کوچک اش در مورد ناصر خسرو یمگان را محل شاهی، دارای باغستان ها، قصر ها، خدمه ها ، نوکران و ناصر خسرو را شاه آن مکان می داند. بدون تردید هدف اش بیشتر مقام معنوی ناصر خسرو باشد که این گونه به ستایش گرفته است، و آثارش را به قصر ها، و بینش و افکارش را به باغستان ها، و پیروان و علاقه مندانش را به خدمه و نوکر و چاکر، تشبیه کرده است. برتلس ناصر خسرو را تنها در شیرازه نگارشی، ساختار شعری، فلسفی و عقیدتی مورد برسی قرار نمی دهد بلکه بیشتر شخصیت اش در سیاق و محتوای نگارشی مخالفین و موافقین مورد بررسی ژرف و بدون دغدغه قرار میدهد و ناصر خسرو را من حیث یک شخصیت کثیر البعاد حماسه آفرین معرفی می کند. برتلس علا رغم ایوانف، تصدیق می کند که ناصر خسرو حجت بود و لی ناصر خسرو به این مقان در مصر نه رسیده بود بلکه بعد آنکه به زادگاهش بلخ برگشت و بعد از کار کرد های خستگی ناپذیر و پیشبرد رسالت دعوت و بلیغ در مناطق بلخ، مازندران، نیشاپور، ختن و سیستان، این مقام عالی را کمایی نموده در در ذهنیت ، بینش و دیدانداز همگان، به ویژه علاقه مندان و شخصیت های فرهنگی و عقیدتی، به یک تصویر سترگ تبدیل شد. و این لقب و عنوان را از طریق نهاد علمی و عقیدتی " دارالعلم"، که من حیث مرکز تبلیغ و ترویج باور های حاکمیت فاطمی و اسماعیلیسم اجرای وظیفه می کرد، کمایی نمود.

برتلس می گوید ،یکی دیگر از نارسایی های نگارشی ایوانف نداشت معلومات کافی پیرامون کار کرد های عقیدتی، تبلیغاتی، سیاسی و دین داعی ها، حجت ها، مشنری ها، ماذونان و مستجبان، زمان فاظمیان و به ویژه دوران پیر ناصر خسرو ، در آسیای مرکزی است. وی می گوید انجام این گونه مسؤلیت و رسالت که دعوا نامیده اند، ناصر خسرو آن را بسر رسانده است، تنها شخصیت هایی از عهده آن بر آمده می توانند که دارای نیروی پشتیبان و حمایتی یزدانی باشند که اکثر آنها را " اهل تأئید"، می نامند. و این ها اشخاصی بوده اند که مقام شان بالاتر و والاتر از دانشمندان ، فلاسفه و تیوریسن ها، است. برتلس برای ثبوت این ادعا سروده ای را از دیوان ناصر خسرو اقتباس و بعد تفسیر و تشریح می کند که گویا ناصر خسرو در آن اظهار کرده است و می گوید که :" فلاسفه و دانشمندان مانند افلاطون در پیشروی آرامگاه ناصر خشرو اشک خواهند ریخت، و دیگران ادعیه هایی را برای ماندگار بودن روح و روان ناصر خسرو ، نثار خواهند کرد "، او می گوید که ناصر خسرو خود گفته است که دانش و علم، به ویژه علم " لدنی"، و خداداد از سوی آفریدگار عالمیان به برخی ها من محیث موهبت الهی نصیب می شود و تدریس، تطبیق و تکمیل آن توسط اهل تأئید در واقعیت امر برگشت فرجامین و هدفمند بسوی آن روح و روان خداوندی است که انسان من حیث بهترین آفرینش و کافه بشریت در کلیت امر ، از آن برخوردار گردیده است.

برتلس می گوید ناصر خسرو علم و دانش ویژه " روح القدس"، یا " روح الیقین"، را می گستراند و به تعلیم و آموزش می گرفت . در دیدانداز ناصر خسرو گونه های ناهمگون دانش، علم و حکمت، دارای اصول حیثیت واحد هستند اما درجات، کار برد آنها و استفاده گیری ها از آن ها ناهمگون و بوقلمون است. باید گفت که همه دانش ها از یک منبع سرچشمه می گیرند و در خدمت هدف واحد که شناخت تصور آفرینش کائنات و خدمت گزاری به انسان این کره خاکی است، را در بر دارنده است، قرار باید گیرند.

برتلس می گوید که، ناصر خسرو دانش و علم و حکمت را این گونه تعریف و تشریح می کند : علم و فهم حقیقی آن است که اشیا و مؤلفه ها و پدید های مادی و اشیایی و معنوی را با اصلیت و منبع پیدایش آنها را به شناخت واقعی و عقلانی گیرد. و می افزاید که عقل و خرد انسان،" جوهر بسیط"، وسیله است که انسان به وسیله آن مسایل مادی و معنوی را مطابق ظرفیت عقلانی اش به شناخت می نشیند. موجودیت جسم برای حفاظت روح است و نه برای ایجاد دشواری و رنج برای روح. با وصف آن که عقل انسانی بالاتر از همه چیز است اما در فرجام در زیر صلاحیت و اختیار یزدانی است، و آفریدگار بر

همه عقول محیط است. عقل و خرد انسانی با وصف داشتن این چنین مقام شامخ، هر گز نخواهد توانست آفریدگار خود را تفسیر، تعبیر و تشریح کند و یا در مورد حضور و عدم حضور اش سخن بر زبان راند. یعنی خداوند فرا فکری و فرا عقلی است. آنها یی که دارندگان علم و فهم و درک بیشتر اند، نزدیکتر و قرین تر به آفریدگار خود هستند.

نتیجه گیری : اثر اندری برتلس در واقعیت امر پیرامون سیاق اثر ایوانف " ناصر خسرو و اسماعیلیسم "، می چرخد و نه اینکه مختص به ناصر خسرو باشد. برتلس در اثرش سعی ورزیده است روی همه پرسش هایی کار کند که ایوانف در اثرش مطرح نموده است. به شمول زیست نامه ناصر خسرو ، موقعیت و چگونگی حال و احوال، روش ها، شیوه ها ، برخورد ها ، برداشت ها، افکار، جهان بینی و دیدانداز فلسفی، زبان کار بردی، شخصیت فردی و علمی، ماهیت کاری و خدمتگزاری های تاریخی ، علمی ، فلسفی، و مقام و موقف زمانی و تاریخی ناصر خسرو. برتلس پیرامون ضرورت و نیازمندی انسان به زندگی مادی و معنوی، دنیایی، اهمیت وحدت علوم و دانش ها، آموزش متداوم، و سایر مسایل را که شیرازه و نظام آموزشی خلفا و امامان فاطمی را تشکیل دهنده است، توضیح داده و مورد تمجید و تقدیر قرار می دهد. برتلس بر خلاف ایوانف که خیلی ها ساده ، بدون تعمق و ژرفنگری همه داشته های تاریخ فاطمیان را بازتاب دادهاست،، زمان کاری و دعوت خلفای فاطمی و اسماعیلیسم را من حیث جنبش فراگیر عقیدتی و فلسفی مورد تقدیر و تکریم قرار داده و آن را رنسانس آن دوران می نامد.

" برتلس می گوید ایوانف در راستای معرفی ناصر خسرو و دکترین اسماعیلیسم با ناکامی روبرو شده و همه مسایل آنزمان ناصر و شخصیت فردی او را بدون در نظرداشت تحلیل و تجزیه محیط پیرامونی که ناصر خسرو و دکترین اسماعیلیم در آن قرار داشت و بسوی رشد و انکشاف عقلانی ژرف می رفت، به نگارش و پژوهش گرفته است. برتلس می گوید اسماعیلیسم تنها آئین و کیش عقیدتی نیست، بلکه گفتمان سیاسی و ایدیولوژیک در سطح مهارت های جهانی است. و ناصر خسرو تنها دانمشند، سیاح،داعی، شاعر و فیلسوف نیست، بلکه وی چهره و شخصیت سیاسی، فلسفی و عقیدتی جنبش جهانشومل اسماعیلیسم من حیث دکترین انسان سالار و زندگی ساز است. برتلس مانند داکتر الیس هینسبرگر، ناصر خسرو را انسانی می داند که زندگی هدفمندی را سپری نموده و شصخیتی بوده است که بر مبنای مرور گذشته اش، آینده خود را تعیین و در آن دگرگونی های شگرفی را به وجود آورده است. او می گوید که شخصیت ناصر بالاتر و بیشتر و عالی تر از آن است که ایوانف او را ترسیم نموده است. او کسی بوده است که با همه فراز و فرود ابعاد زندگی اش سازش نموده و هرگز تسلیم نه شده است " (دادی خدایف،، عابد، ص، 71)

ابو سعید شاه خمارف: « چراغ روشن» سنت آریایی و اسماعیلی مردمان بدخشان : پیدایش آتش و استفاده از آن توسط مردمان و انسان های اولیه ، آنها را به گونه کامل دگرگون ساخت. امروز انسان ها از آتش در حالات ناهمگون مانند گرم نمودن منازل، روشن کردن اماکن، فرآیند پخت و پز خوراک و سایر مولفه های مورد نیاز استفاده می کنند، که این فرآیند خود باعث بقا و تکامل هستی روزوار مردمان و کافه بشریت در روی زمین گردیده است.

کشف آتش چگونه زندگی انسان را تغییر داد و چه تاثیری بر زندگی انسان گذاشت؟: اگر در زندگی امروز ما آتش وجود نداشته باشد، چه مشکلاتی به وجود می‌آید؟ شواهدی از بر پا شدن آتش در بیش از یک تا یک و نیم میلیون سال پیش در آفریقای جنوبی و حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار سال پیش در اسرائیل وجود دارد اما با توجه به روباز بودن این مناطق ممکن است این آتش ها محصول صاعقه بوده باشند. به این طریق که زمانی صاعقه ای باعث پدید آمدن آتش شده و انسان تا قبل از خاموش شدن آن آتش به وسیله ی یک تکه چوب یا برگ های خشک این آتش را به جای دیگر انتقال داده اند و به همین طریق نگذاشته اند که این آتش خاموش شود. در سال ۲۰۱۲ بقایای آتشی که حدود یک میلیون سال پیش افروخته شده بود پیدا شد. این آتش در غار واندرورک در آفریقای جنوبی توسط گونه ای از انسان ها ساخته شده بود. اما نخستین مدارک از وجود یک نظام پخت و پز غذا که شامل آتش، آتشدان و اجاق شود به حدود ۴۰۰ هزار سال قبل برمی گردد. چرا کشف آتش زندگی انسان را تغییر داد؟ با کشف آتش گروه‌های انسانی در روی کره زمین گسترش بیشتری پیدا کردند، و از مناطق گرم مهاجرت کرده، و به‌سوی سرزمین‌های معتدل و سرد کوچ کردند. آتش انسان را در فرار از سرما و رهائی از اسارت محیط طبیعی یاری داد. روشنائی آتش در شب سلطهٔ انسان را بر مناطق بیشتری سبب شد و حیوانات وحشی و خشن را از اطراف او فراری داد. آتش سبب پختن و هضم بهتر غذا شد. مدتی بعد انسان توانست او را از جائی به‌جای دیگر منتقل کند و از تبعیت مطلق غرایز، یعنی عالم حیوانی، خارج شود و به خودسازی و زایش فرهنگی بیشتری بپردازد. کشف آتش در هریک از این موارد چه تأثیری گذاشت؟

تاثیر کشف آتش در پخت غذا: پختن غذا تاثیر بسزایی در رشد و تکامل انسان داشته است. آتش باعث شد تا مواد غذایی خام را پخته و به راحتی مصرف کنیم. اگر به خاطر غذای پخته نبود، یک فرد معمولی باید روزانه حدود پنج کیلوگرم مواد خام مصرف می کرد تا کالری لازم برای بقا را جذب کند. این مدت یعنی شش ساعت در روز را صرف جویدن کنیم. همین صرفه جویی در زمان منجر به پیشرفت بشر گردید.

تاثیر کشف آتش در مسکن : سفر از مناطق گرمسیر به مناطق خنک و سرد با پیدایش آتش امکان پذیر شد. انسان از محدودیتی که در آن قرار گرفت رهایی پیدا کرد و توانست مکان‌های بهتری برای زندگی پیدا کند. همچنین با استفاده از آتش، گلی که از خاک بدست می‌آمد محکم و استوار گردید و بشر توانست از این تبدیل برای ساخت خانه و مسکن استفاده کند.
تاثیر کشف آتش در امنیت : رهایی از تاریکی شب، پیدایش وسیله‌ای برای گرم کردن، ساخت وسایل مختلف دفاعی و شکاری با استفاده از آتش همگی باعث افزایش امنیت انسان بدوی گردید.
تاثیر کشف آتش در ساخت و تهیه ابزار و وسایل : آتش در تغییر صورت و کیفیت مواد وسیله‌ای ضروری و اساسی است. تبدیل ساخته‌های گلی به سفالی، زمینه را برای یادگیری صنایع جدیدی که مستلزم استفاده از فلزات بود، آماده کرد. ابتدا به ذوب فلزاتی مانند مس و قلع پرداختند و پس از آن آهن را کشف و آن را به وسیله آتش ذوب کردند. استفاده از فلزات در وسایل و ابزارآلات یکی از بزرگترین تاثیرات آتش بر زندگی بشر از ابتدا تا کنون بوده است.
کشف آتش چگونه زندگی انسان را تغییر داد و چه تاثیری بر زندگی انسان گذاشت؟ : کمی به اطراف خود نگاه کنید. آیا وسیله‌ای مشاهده می‌کنید که آتش در ساخت آن دخیل نباشد؟ انسان بدون آتش نمی‌تواند غذا بخورد، امکان ساخت وسایل مورد نظرش را ندارد، در معرض سرما و انواع بیماری‌ها قرار می‌گیرد، امنیت خود را نسبت به پدیده‌های طبیعی از دست می‌دهد و در یک کلام، انسان بدون آتش قادر به زندگی نخواهد بود.
چگونگی روشن کردن آتش توسط انسان های اولیه : انسان ها برای اینکه این شعله سوزان را از دست ندهند تلاش کردند که خودشان بتوانند آتشی روشن کنند. تا این که به صورت اتفاق فهمیدند که از سابیدن یک چوب به روی چوبِ دیگر و با درست شدن گرما، آتش به وجود می آید و یا اینکه با پیدا کردن سنگ هایی خاص (سنگ چخماخ - چقماق) توانستند با به هم کوبیدن این نوع سنگ ها جرقه تولید کنند و به وسیله برگ های خشک شده ای که جمع کرده بودند، توانستند خودشان آتش درست کنند.
مدت ها بعد انسان به وسیله آتش ذوب و آب کردن فلزات قیمتی را آغاز نمود و یاد گرفت و آموخت و سایر مسایل را ایجاد کرد و همه این فرآیند انکشاف اجتماعی و هستی روزوار فردی، خانوادگی ، اقتصادی و فرهنگی میان انسان ها و کافه بشریت کردید . بعد از چند هزار سال در اثر عوامل ناهمگون عینی و ذهنی در کیش و آئین مهرپرستی ، جدایی به عمل آمد و شاخه ای جدا شده از آن به عنوان آئین زرتشتی رواج گردید و آهسته آهسته انکشاف پیدا کرد که در عصر و زمان حاکمیت ساسانیان از دیدانداز نظری و عملی بصورت یک جهان بینی و ایدیولوژی منظم، مرتب و موزون در آمد و جهت و سیطره شاهنشاهی آن در میان خانواده ها ، حیثیت و مقام و منزلت دولتی و مراسم تشریفات مذهبی را به خود گرفت. در شاخه دولتی آریایی-مهرپرستی و زرتشتی اگر چه از جهات و جوانب بسیاری، از هم متناقض، ناهمگون و متفاوت بودند، لیکن در عین حال در مورد مناسبت به آتش هردو متکی بر همان اصل آغاز و سرچشمه آتش به مثابه تجلی نور خداوند و مقدس ترین جوهری می شمردند و بنیاد اندیشه مذهبی و فلسفی خود را بر این پایه استوار نموده بودند. حالا از بحث روی موضوعات یاد شده از دیدانداز پیدایش و سیر تکامل تاریخی اش، صرف نظر می کنیم و به گونه مشخص با برسی و بیان مهم ترین رسم و مراسم تشریفات آئین مهر پرستی یعنی**« چراغروشن»** می پردازیم. این سنت و مراسم تشریفات مذهبی آریایی های سرزمین بدخشان است که در درازای چندین هزار سال در آن سرزمین مروج و معمول بوده و بعد از انتشار و گسترش مذهب و آئین و کیش اسماعیلی در سده دهم میلادی ، نیز نگهداراری و ادامه پیدا کرده است. شرح ظاهری مراسم **« چراغروشن»** ، اینگونه توضیح میگردد: **« چراغروشن»**، مراسمی است که در شب سوم بعد از مرگ از هر شخص متوفا ، به عنوان **« دعوت پیر شاه ناصر خسرو»** ، برگزار میگردد که در حقیقت دربردارنده سنت و مراسم چند گونه که منطقاً با هم در موافقت و توافق بافت متنی و سیاق قرار گرفته که بدون تردید از هم در تناقض قرار ندارند، مورد اجرا و برگزاری منظم قرار میگیرد.
آنگونه که قبلاً یاد آور شدیم، در منزل شخص متوفا برای سه شبانه روز مراسم ماتم داری است و همسایه ها، خویشاوندان و همتباران ماتم دار روحاً و جسماً و فکراً مورد حمایت همه جانبه قرار میدهند غذا را تهیه و ترتیب نموده به خانه شان می برند و بعد از سه روز طبق سنت های مرسوم جماعت صبحگاهان روز چهارم جهت پاک کاری و تمیز منزل مرده دار را با ذبح یک قطعه خروس ، گویا خانه را پاک و تمیز می کنند و بر اساس هدایت مقام روحانی و یا بر بنیاد فیصله اجتماعی، گوشت خروس نباید خورده شود و مکمل آن را در گوشه ای دور تر از خانه و کاشانه مرده دار برده و زیر خاک می کنند و یا در میدان باز میگذارند تا سایر جانوران نیازمند از آن مستفید شوند. چرا خروس را ذبح می کنند، بر اساس روایت های مرسوم و داستان های موجود در میان جماعت که از گذشتگان باقی مانده ، اظهار شده است، هر آن بیماری که شخص متوفا داشت و بقایای بیماری و یا اثرات اش اگر ساری و سرایت کننده بوده باشد، با دیگران سرایت نکند و یا هم گویا با ذبح و حلال نمودن خروس در حقیقت همه بیماری های متوفا ، داخل وجود خروس شده و بعد از ذبح آن مکمل از میان برداشته می شود و دیگر اثری از آن در خانه و کاشانه باقی نمی ماند و همه اش از میان برداشته می شود و دیگر در منزل نو رفته باقی نمی

ماند و ا زاین سبب گوشت اش را نمی خورند، بلکه به محل دور تر میگذارند تا بدور از همه آسیب های متصور دراینده باشند. لازم به تکرار است که در شرایط کنونی ، با در نظرداشت دگر گونی های ژرف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ، سنت یاد شده به همان گونه پیشینش که در میان مردم رواج داشت، وجود نداشته و همه مسایل اسطوره ای موضوع یاد شده مورد تحلیل و ارزیابی دقیق و ژرف قرار گرفته و دیگر به همان گونه گذشته ، مورد کار برد قرار ندارد. حالا در همه مناطق ، جایی که اسماعیلیان هستی دارند و از سنت و آئین ناصر خسرو پیروی می کنند و به جای ذبح خروس ، گوسفند را حلال می کنند، که بدون تردید این عمل نیز واجب نیست، زیرا مقصد از این گونه کار کرد ها سیری معده خانواده نبوده و مهمانی هم نیست، بلکه ابزار و وسیله گویا تمیز و پاکیزگی منزل متوفا است و در حقیقت یک حرکت اضافی خلاف اصول آئین است و هم یک مصرف اضافی است که خداوند تبارک و تعالی نیز در قرآن عظیم الشأن فرموده است که با اصراف کننده ها دست دوستی را دراز نمی کند و مطلب نهایی اینگونه عملکرد زمانی که هدف اصلی از تمیز کاری و پاکی منزل متوفا باشد، پس بهتر است که همه چیز ساده و عادی باشد و نه هم کمر شکن برای خانواده متوفا، با در نظرداشت شرایط اقتصادی که جماعت در ان حیات بسر می برد.

بعد انجام این کار کرد در منزل شخص متوفا و خانواده ماتم دیده ، پخت و پز غذا امکان پذیر می شود و لی تا آنگاه برای اهل خانواده و مردم محیط پیرامون شان که جهت ابراز تسلیت و غم شریکی و حمایت و تقویت روحی و فکری و روانی حضور می یابند، همسایه ها، دوستان و خویشاوندان غذا پخته می کنند و به منزل می آورند. یعنی ساکنان دهات به سه دسته یا گروپ تقسیم می شوند و با در نظرداشت موقعیت جغرافیایی شان نوبت را مراعات نموده و همه روزه الی ختم روز سوم ، به منزل نو رفته طعام می آورند. همسایه ها و ساکنان دهکده هر کدام شان مطابق امکانات دست داشته و زمینه ها و شرایط اقتصادی موجوده خویش، در تهیه و تدارک آن داخل اقدام می شوند.

بعد از سپری شدن نیمه دوم سال های ۲۰ ، گویا بعد ختم مرحله وارد نمودن اصلاحات توسط مشنری سبز علی، رسم و رواج ذبح خروس ، عوض گردید و خیلی کم تکرار گردید. اگر از دیدانداز تاریخی به این موضوع برخورد داشته باشیم و آن را نیز چون سایر مراسم دیگر مردمی از بقایای سنت مهر پرستی مورد بررسی قرار دهیم، دیده می شود که خروس در آئین مهرپرستی و زرتشتی، به مثابه رساننده پیام و وحی خداوندی به همه عالمیان روی زمین و کافه بشریت ، تعبیر و تفسیر میگردد که همه انسان ها را هنگام صبح برای انجام طاعت و عبادت، نیایش و ستایش خداوند تبارک و تعالی از خواب سنگین و غفلت ، بیدار می نماید. بنا بر این این حیوان خود نیز گویا مقدس به حساب می رود. اما موضوع قربانی کردن خروس ، به سیاوش ارتباط دارد و طوری که مهر شاهی ، در تاریخ بخارا آورده است : **« در نزدیکی قبر سیاوش ، در شهرستان بخارا ، آتش پرستان در روز نوروز ، پیش از دمیدن آفتاب خروس را قربانی میکردند .» (تاریخ بخارا، صفحه ۱۵۸).** ظاهراً در آن دوره هم گوشت خروس قربانی شده را نمی خوردند، زیرا پارسیان کشور هند، همین اکنون هم از خوردن گوشت خروس که سحر گاهان بانگ زند و مردم را از خواب بیدار کند تا برای ستایش خداوند و برای کار های خانوادگی فرا می خواند، امتناع می ورزند.» **(ادبیات مزدیسنا، یشها، جلد دوم، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف، پور داود، بمبئی، ۱۹۲۸، صفحه ۳۷۷)**

پس از انجام این همه کار کرد ها، زمانی که همسایه ها لباس های تن شخص متوفا را به شمول بستری که در آن خواب بوده به شمول سایر مولفه های ضروری اش را مورد شست و شو قرار می دهند و به وقت شام پیش از آنکه خلیفه **« شخصت روحانی همکار پیر»**، مراسم **« چراغروشن»** را آغاز گر شود، لباس های تمیز شده و پاکیزه را در پیشروی خلیفه میگذارند تا ایشان آنها را نظر به ضرورت و لزوم دید خود و حتا بعضن مطابق دیداندازو نظر اطرافیانش که در مراسم تشریفات چراغروشن حضور عینی و فزیکی دارند، تحویل میدهد. قابل یاد آوری است که خلیفه ها هیچگاهی هر انچه مربوط به شخص متوفا باشد، به خود و خانواده شان لازم نمی بینند و علاوه بر آن بر بنیاد هدایت بزرگان کیش و آئین طریقت اسماعیلی روا نمی دانستند. چون در ذهن مردم و باورمندان آئین اسماعیلی ، پیروان، مریدان و رهروان به اصطلاح محلی**« مرده خوار»** به حساب می رفتند و ایشان مایل نبودند در میان مردم به این نام یاد شوند و اصول طریقه را زیر پا کنند. اکنون این سنت هم در میان مردم و باورمندان دگر گون شده و تغییر یافته است و شخص خلیفه معمولاً یک اندازه لباس تن و کفش پای مرده و شخص متوفا را به صاحب خانه، مرده دار و یا خانواده ماتم دیده سفارش می کند، که البته این موضوع تا حدی در میان مردم و پیروان کمال بی انصافی و خلاف مراسم تشریفات و سنت های های مرسوم دینی و اخلاقی به شمار میرود زیرا این گونه فرد و یا اعضای خانواده ماتم دارد همواره با دیدن و مشاهده مولفه های مربوط به متوفا ، ذهنیت قبلی شان را تازه نگهداشته و گاهی هم از غم و غصه فارغ نخواهند شد و ذهنیت شان مخدوش باقی خواهد ماند. اما در زمینه برای خلیفه خانواده ها تحفه ای را لازم می بینند که در زبان و اصطلاح محلی **« پا چراغی»** ، یاد می شود که البته با این سنت

و مراسم کمتر ارتباط داشته بلکه نماد ادای احترام و اکرام به خلیفه و یا شخص روحانی دیگر است که مراسم را به گونه رسمی و سنتی برگزار می کند.
هنگام شام شب سوم ، مانند دو شب پیشین نخست در بالای آتش دان یا **« دیگ دان خانه»** ، دو دانه چراغ سنتی که با دست از مواد محلی ساخته شده و به زبان محلی **« سیاه چراغ»** یا **« سوته چراغ»** یاد می شود و از نوده های خشک درخت **«هرچه» یا « ارچه »** که با پنبه **« پخته»** پاکیزه پیچانده شده و با روغن زرد نرم و روغنی و چرب ساخته شده و نمناک میگردد تا بهتر و روشن تر بسوزد و روشنی و نور تولید کند، تهیه و تدارک دیده می شود. این سنت در میان مردمان سرزمین پامیر ، از زمانه های قدیم مروج بوده و بدون تردید که یکی از سنت های آریایی در خراسان زمین بوده و از طریق سرزمین ایران کنونی و خراسان تاریخی به میراث مانده که بسیاری ها آن را در نگارش ها و پژوهش های تاریخی و سنتی ، سنت مهر پرستی و زرتشتی هم میدانند. یکی ا زتاریخ نویسات یونان باستان به نام **« تتریون»** در زمینه این چنین نوشته است : « **« فدیه»** ای را که ایرانی ها برای فرشته آذر انجام میدهند، عبارت از چراغیست که از چوب خشک « ارچه» « هرچه» و روغنی را که بر روی آن می پاشند و یا می مالند، ساخته شده است.» **(ادبیات مزدیسنا، یشها، جلد دوم، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف، پور داود، بمبئی، ۱۹۲۸، صفحه ۵۲۳)**
باید تذکر داد که در روز های عید اینگونه چراغ ها به خاطر خوشنودی فرشته آذر و هنگام برگزاری مراسم تشریفات سنتی « چراغروشن»، جهت شادمان سازی فرشته سروش « وحی یزدانی » و فرشته آتش، به اشتعال در می اورند، زیرا محافظت روح انسانی در سه شب اول بعد از مرگ با فرشته سروش است. در صبح صادق بعد ا زمرگ سروش و فروهر» پاکان وایزدان مینوی دیگر به استقبال روح پاک مرده می شتایند و آن روح و روان جاویدانی با مسرا و شادمانی و به گونه خیلی ها سهل و دلبرانه از پل صراط المستقیم میگذرانند.» **(ادبیات مزدیسنا، یشها، جلد دوم، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف، پور داود، بمبئی، ۱۹۲۸، صفحه ۵۲۳)**
چراغ مقدس در همه حالت ها جفت است زیرا خداوند که بالا تر و والا تر ا زفهم و درک وهم و خیال و اندیشه های فکری و ذکری انسان ها است، همه موجودات روی زمین را جفت آفریده است و چراغ نیز به مثابه تجلی نور خداوندی و اسمان و خورشید و مهتاب جفت است که یکی رمز و رموز مرد و دیگری رمز و رموز زن است که در حقیقت امر دو جفت ابدی هستند. ا زاین دو نور آسمانی فرشته آذر به وجود آمده است. اکنون پیش از آنکه به بررسی مستقیم موضوع ، **« چراغ روشن»** به پردازیم، لازم است چند سخن در باره **« چراغدان» یا « مجمر»**، که از وسایل برگزاری مراسم تشریفات مذهبی **« چراغروشن»** است، به گفتمان نشینیم. چراغدان که در داخل آن روغن و فتیله چراغ گذاشته می شود، از سنگ ویژه ای که در میان مردمان محل به نام س سنگ **« سنگلیج»** ، یاد می شود که تراشیده و سیقل شده بوده و دارای ساختار ظاهری و شکل معین موزون می باشد، عبارت است از چراغدان. چهار اطراف چراغدان، هرگونه نقاشی های هندی حکاکی شده و صورت درخت شمشاد، **« هرچه» یا « ارچه»**، نیز ترسم و نقاشی و حکاکی و کندن کاری شده است. بعضاً با آیاتی از قرآنکریم نیز در چهار سو و اطراف آن به گونه خیلی ها زیبا و جلب کننده توجه با دست نویس و خطاطی خط نستعلیق حکاکی شده می باشد که بیشتر باعث اهمیت و بینش تقدس و اهمیت ساختار ظاهری چراغدان و احساس عزتمندی باورمندان و پیروان طریقه اسماعیلی در راستای تحقق برگزاری مراسم تشریفات مذهبی **« چراغروشن»** ، می گردد.
در ناحیه پیشروی چراغدان، فتیله پنج جویه و در ناحیه دستگیره آن صورت پنجه یا انگشتان دست و پنج سوراخ کندن کاری شده است که همانا رمز و راز پنج تن پاک یا پنج نور جاویدان در کیش و آئین اسماعیلی ، که محمد است و علی فاطمه حسن و حسین، پنج نور جاویدان و ماندگار که همواره از آن در آئین مهر پرستی و هم زردشتی ، یاد آور یها صورت گرفته است.» **(برنارد . ب.ب. و برتولد برشت، ترکستان در عهد یورش مغل ها ، ۱۹۶۳م)**
من نویسنده : « شاه خمارف» پیرامون تقدس درخت یاد شده در کتاب خود ، **« پامیر سرزمین آریایی ها»**، سخن گفته ام و افزون بر آن مشاهده می کنم که در دین مبین اسلام ، به این موضوع چگونه برخورد صورت گرفته تا سرچشمه ایده های بینش سنت پیدایش **« چراغروشن»**، را در کیش و آئین اسماعیلی بهتر ، ژرفتر و موزون تر ، مورد بررسی و تفهیم قرار دهیم. در تصور تعبیر و تفسیر اسلام، آتش نماد دوزخ و سوختن و سوزاندن است که در ان انسان گنهکارو عصیانگر به عذاب و عتاب ابدی گرفتار می شود. ولی با آنهم بعضاً در برخی از ایات قرآنکریم از آتش به مثابه نماد معجزات خداوندی یاد شده است. مثلن در سوره طه می خوانیم که :
خدایی که جز او معبودی نیست [و] نامهای نیکو به او اختصاص دارد) ۸(و آیا خبر موسی به تو رسید (۹) هنگامی که آتشی دید پس به خانواده خود گفت درنگ کنید زیرا منآتشی دیدم امید که پاره ای از آن برای شما بیاورم یا در پرتو آتش راه [خود را باز] یابم (۱۰)پس چون بدان رسید ندا داده شد که ای موسی (۱۱)این منم پروردگار تو پایپوش خویش

بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی (۱۲)و من تو را برگزیده ام پس بدانچه وحی می شود گوش فرا ده (۱۳) « طه، سوره ۲۰، آیه های ۸- ۱۲»

همین داستان به گو نه تکرار احسن و با تفصیل، تشریح، تعبیر و تفسیر ژرفتر ، در سوره « ۲۸ القصص، آیه های ۲۹-۳۰» ، نیز آمده است :

[موسی] گفت این [قرار داد] میان من و تو باشد که هر یك از دو مدت را به انجام رسانیدم بر من تعدی[روا] نباشد و خدا بر آنچه می گوییم وکیل است (۲۸) و چون موسی آن مدت را به پایان رسانید و همسرش را [همراه] برد آتشی را از دور در کنار طور مشاهده کرد به خانواده خود گفت [اینجا] بمانید که من آتشی از دور دیدم شاید خبری از آن یا شعله ای آتش برایتان بیاورم باشد که خود را گرم کنید (۲۹)پس چون به آن [آتش] رسید از جانب راست وادی در آن جایگاه مبارك از آن درخت ندا آمد که ای موسی منم من خداوند پروردگار جهانیان (۳۰)

بر بنیاد سیاق آیه های یاد شده قرآن کریم ، میتوان داور یکرد که خداوند هم به موسی و هم به حضرت محمد(ص)، بشارت داده که در کوه طور سینا، درختیست که نام مردم و آتش است که درحقیقت آن درخت منبع و سر چشمه نور ، روشنی و گرمی بنده های من است. این آیه ها می رسانند که ایده های خیلی ها قدیمی و باستانی هند و اروپایی در خصوص ارتباط مستقیم درخت و آتش به دین اسلام نیز وارد گردیده است.

در آیه نور به بهترین وجه سرایش، تعبیر و تفسیر نور و تصور و برداشت از آتش ، صورت گرفته است و بدین سبب اسماعیلیان آن را در همه مراسم تشریفات مذهبی ، اعم از چراغروشن، مراسم فاتحه خوانی و سایر همایش های مذهبی با حرارت و حلاوت ویژه می خوانند و مورد تلاوت قرار دهده و همیشه تعبیر و تفسیرش را سرمشف همه کار کرد های دینی خود قرار داده و میدهند. **(سوره ۲۳ النور، آیه ۳۵)**

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳۵﴾

«خدا نور آسمانها و زمین است مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه ای است آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی افروخته می شود نزدیك است که روغنش هر چند بدان آتشی نرسیده باشد روشنی بخشد روشنی بر روی روشنی است خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می کند و این مثلها را خدا برای مردم می زند و خدا به هر چیزی داناست.»

آنکه درخت مقدس در هستی فرهنگی و معیشتی همه مسلمان ها به شمول اسماعیلیان نقش مهمی را بازی می کند، از آثار و آفریده های پیر شاه ناصر خسرو هم هویدا است. حضرت پیر ناصر خسرو در مورد آرایش و آراستن خوان حضرت امام مستنصر بالله که خود حضور عینی و بالفعل داشته ، به تاریخ ۳۰ رمضان سال ۴۴۰ خورشیدی مطابق هشتم ماه مارس ۱۰۴۹م، خود عیناً در حضور امام قرار داشته و این گونه در زمینه می نگارد: « نحوه آرایش و آراستن خوان را در زیر درختی دیدم چون درخت « ترنج» و همه شاخ و برگ موجوده آن از شکر ساخته و اندر او هزار صورت و تمثال ساخته همه از شکر.» **(جلال الدین رومی، مثنوی معنوی مولوی، دفتر سوم، تهران ، ۱۳۳۹، صفحات ۴۴۴-۴۴۵)**

این عنعنه خیلی ها کهن هنوز در سرزمین ایران، یونان و روم باستان نیز مروج بوده است که بر بنیاد بازیافت های باستان شناسی « ارکیالوژی» نمونه های خیلی ها جالبی از درخت مقدس بدست آمده و در موزه های معروف و مشهور دنیا ، نگهداری می شوند. یعنی ارتباط درخت « مقدس» ، « هرچه» ، « ارچه» ، چراغدان و چراغ اسماعیلیان مناطق کوهستانی پامیر بدخشان افغانستان، تاجیکستان، مناطق شمال پاکستان و ترکستان شرقی، بدخشان ناحیه اویغور- سینکیانگ کشور چین ، هم تصادفی نبوده بلکه ادامه مستقیم و مستدام همه سنت های قدیم و باستانی دنیای آریایی ها است که به گونه کلاسک و باستانی اش نگهداری شده ، حفظ و حراست آن ادامه دارد. قول بر این است که گویی بینش چراغ و چراغدان به مثابه مظهر نور خداوندی توسط فرشته ها به پیامبران در عالم ظاهر تسلیم داده شده که دارای تعبیر و تفسیر معنوی، عرفانی و اخلاقی و اجتماعی بوده ، تا باشد پیامبران بنده های خداوند و امتان رسول را بسوی نور و روشنایی معنوی رهنمایی کنند. به این معنا حکیم ابوالقاسم فردوسی ، سخن گفته و اظهار می دارد که از زبان پیامبران سخن گفته است:

یکی مجمری آتش ةورد باز
بگفت از بهشت آفریدم فراز

البته حالا چراغ را نه به شکل مهر پرستی یعنی بینش پنجگانه ، بلکه از یک فتیله یکنواخت حدود سه متر با هم تافته و بافته و بعد قطع شده درست، تهیه و تدارک می بینند. خلیفه من حیث همکار روحانی پیر ، فتیله تازه بافته شده را با خواندن متن« چراغنامه» به نحو ویژه تاب داده سه مرتبه قطع می کنند تا کوتاه تر شود و مطابق نیازمندی چراغدان تهیه و ترتیب گردد.

با زمرحله دوم و حتا سوم هم همان کار را تکرار می کنند و بعد با مقراض قطع می کنند. در اثنای انجام این عمل متن قسمت های مربوطه **« چراغنامه»** را با آواز بلند و رسا می خوانند تا فضای روحانی، معنوی و عرفانی در میان باورمندان حاضر ، آفریده شود. اهل دعوت در پاسخ به گونه **« کورس»** یا همخوانی چراغنامه که اظهار درود بر محمد است، نیز با آواز بلند و رسا، میخوانند. بعدأ خلیفه فتیله را در داخل چراغدان گذاشته و بر رویش روغن می ریزد تا نرم شود و بهتر و زود تر روشن شود که این نیز خود یک نیت و قیاس دیگری دارد . همزمان متن **« چراغنامه»** را به گونه پوره می خوانند و هر بار سه قاشق روغن به آن اضافه می کنند و بعد ا زختم **« چراغنامه»** پسر بزرگ شخص متوفا، چراغ « مقدس» را سه بار زیارت کرده و بدست خود گرفته و بالای آتشدان و یا دیگدان بالا می شود تا هر یک و هر کدام ا زاعضای خانوداه مطابق سن و سال بر بنیاد اولویت ها چراغ را زیارت می کنند و در ختم ، آن را روی آتشدان ، دیگدان میگذارند تا چراغ آهسته و به نرمی و آرامی سوخته و در فرجام به خودی خود ختم شود. چنین است شکل ظاهری پیشبرد مراسم تشریفات سنت **« چراغروشن»** که هدف از روشن کردن این چراغ **« مقدس»** ، که دارای تعبیر، تفسیر، تشریح و توضیح معنوی، باطنی ، عرفانی،و روحانی، اخلاقی، فرهنگی ، اجتماعی و روان پزشکی است ، دیده بصیرت باطنی را بسوی جهان پنهان، نهفته و مکتوم باز می کندآنگونه که حضرت مولانا فرموده است:

گر نظر در شیشه داری گم شوی
زانکه از شیشه است اعداد دوپی
ور نظر بر روح داری وارهی
از دوپی و اعداد جسم منجهی
از نظر گاهست ای مرد وجود
اختلاف مومن و گبر و جهود

« برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحات ۹۶- ۱۲۱.»

ا زهمین سبب است که در قسمت مقدمه **« چراغنامه»،** یعنی از متن های قدیم مربوط به سده ۱۹ به گونه عمومی این چنین آمده است: « اگر پرسند که هست کردن چراغ از کی مانده است، و چراغ را کی روشن کرده است ، جواب بگو که حضرت محمد مصطفی ، زیرا وقتی که امام حنفیه برادر مادر جدای امامان حسن و حسین از عالم ناسوت رحلت نمود و جبرئیل مهتر در رسید و گفت : « یا محمد خدایت سلام می فرستد و بعد از سلام درود می فرستد و می گوید که برای امام حنفیه چراغ روشن کن تا بر او سنت شود. جبرئیل مهتر رفت و دوباره آمد و قندیل زمردین رنگ سبز را در دست داشت و رشته ای از بهشت و از درخت طوبا، با چوب دلیل آورد و به دست حضرت محمد داد و احکام ، ارکان و واجبات چراغ را به امر و فرمان و هدایت خداوند تبارک و تعالی داد و حضرت محمد مصطفی چراغ را روشن کرد .» اولین بار به گونه مفصل در مورد **« چراغنامه»،** عالم شهیر دوره اتحاد شوروی سابق، شادروان اندری ایوانویچ برتلس در همآیش بزرگ علمی که به مناسبت بزرگداشت از پیر شاه ناصر خسرو در آستان مشهد برگزار گردیده بود، ارایه کرد.» **« برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۱۰۷.»**

اما در خصوص آئین زرتشتی مرتبط دانستن آن قابل قبول نیست، زیرا بر اساس دست آورد های علمی امروز ، داوری این چنینی و قضاوت کردن ممکن نیست چونکه دین زرتشتی هیچ گاهی در سرزمین بدخشان رایج نبوده است و آنچه ما امروز به عنوان بقایای آئین آتش پرستی داریم، همه مربوط می شود به کیش و آئین قدیم تر و باستانی مهرپرستی که مقابل آئین زرتشتی قرار می گیرد. نقطه دیگر آن دانشمند فقید پیرامون مرتبط بودن **« چراغنامه»،** با کلام و بینش متصوف مشهور سده شانزدهم، شا نعمتالله ولی **(۱۳۳۰-۱۴۲۸)** ، نیز درست شمردن جایز نیست چونکه استفاده از اشعار و سروده های او در این اثرهرگز معنای آن را ندارد که گویا مولف اصلی شخص موصوف می باشد. زیرا بر اساس رسم و رواج مرسوم سنتی اسماعیلیان بدخشان متن **« چراغنامه»** نظر به تقاضا و نیازمندی هر دور از دیدانداز زمان و مکان ، دگر گون گردید، بهتر و موزون تر می شود و مطابق ضرورت و نیاز های مبرم سنتی بروز شدن را دارد که در ترکیب و ساختار آن از اشعار و سروده های شعرا و سراینده های مختلف استفاده صورت می گیرد تا مطابق نیازمندی ذهنی و باور های مذهبی باورمندان ترتیب و تنظیم گردیده باشد. از دیدانداز علمی، و پژوهشی و تاریخ ترتیب، تنظیم و نگارش متن اصلی و نخستین مولف **« چراغروشن»** کاملن غیر ممکن است دانسته شود چون گفته می شود که تاریخ آفریمش آن به چند هزار سال بر میگرد و بدست **آمدن « چراغدان»** در قبرستان های سکایی های پامیر دلیل نهایت قدیمی بودن سنت **«چراغروشن»،** و هم متن **«چراغنامه»** را بازتاب دهنده است. در شیرازه این مدت زمان بدون شک و تردید هم مراسم مذکور و هم متن **« چراغنامه»**

دچار دگر گونی و تحول کلی قرار گرفت، اما در شیرازه سپری شدن یک هزار سال اخیر که تاریخ انتشار مذهب اسماعلیلی در آستان ها و مناطق ناهمگون بدخشان است که مراسم تشریفات **« چراغ روشن»** ، نیز در جوار سایر سنت های مذهبی با نام و فعالیت ها و کار کرد های تبلیفاتی پیر شاه ناصر خسرو وابسته بوده است. موصوف من حیث بنیانگذار این راه و روش ویژه اسماعیلی در سرزمین های پامیر و بدخشانات چهارگانه، بدخشان افغانستان، تاجیکستان، علاقه جات شمال پاکستان و ترکستان شرقی یا همان سینکیانگ کنونی چین که اکثراً به نام اویغور یاد می شود، که در سیاق تاریخ به نام **« فرقه ناصریه، یا نصیریه »** یاد می شود ، در صورتی که این نام یک اشتباه محض است زیرا گروه ناصریه و یا نصیریه در مصر کسانی دیگری بودند و کار کرد های ناصر خسرو به انها ارتباطی ندارد ، چون خود در یکی از قصایدش می گوید که ، ناصری یم ناصری ناصری؟ بسیاری ها این واژه را با واژه ناصریه یا نصیریه به اشتباه گرفته اند.

از این سبب چه در اثار و آفریده های نسخه های خطی مذهبی و چه در میان مردمان و خلق های باورمند سرزمین های پیشتر ذکر شده ، ناصر خسرو من حیث مولف متن چراغروشن و چراغنامه و آغاز گر و به اجرا در آورنده مراسم تشریفات مذهبی سنت **« چراغروشن»** که به نام **« دعوت پیر شاه ناصر خسرو»** یاد می شود، شناخته می شود و بیشترینه ها به آن معترف هستند. این ادعا تا حدودی درست است چونکه بنا به گفته شخص ناصر خسرو ، کتابی را زیر عنوان **« مصباح»** که اندر تناسب تن و جان و بقای روح بعد از فنای جسد به تألیف گرفته است، گفتار به عمل آمده و تشریح و تفسیر و تعبیر گردیده است که در اثر پیر **« خوان الاخوان»،** نیز از آن ذکر به عمل آورده است. متأسفانه حالا این اثر در دسترس علاقه مندان، باورمندان و پژوهشگران کیش و آئین اسمیعیلی و غیر اسماعیلی ، اعم از تسنن و تشیع، قرار ندارد. احتمالاً « **چراغنامه»** در دوره زندگی ناصر خسرو مروج بوده و بعد ها بر اساس آن **« چراغنامه»** کنونی را مطابق خواست و نیازمندی زمان و مکان ، ترتیب و تنظیم نموده باشند.

چون چراغ را برای بقا و ادای احترام به روح شخص متوفا روشن می کنند، این جا لازم است تا یک موضوع خیلی پیچیده و بنیادی را روشن سازیم که آن عبارت از نظریه تناسخ و یا سیر ارواح در اجساد گوناگون است ، باید تأکید ورزید که فهمش بقا و زندگی روح در عالم بالا با نظریه تناسخ که مطابق آن روح می تواند از یک جسم به جسم دیگر و حتا از آدم به حیوان نیز گذرد، اختلاف کلی دارد. حکیم ناصر خسرو و سایر دانشمندان، متفکرین و انسان های صاحب اندیشه از آن آئین و کیش اسماعیلی نظریه تناسخ را اصولاً قبول ندارند بربنیاد تعلیمات و آموزش آنها ، هر شخص به گونه انفرادی ، یگانه و منحضر به فرد خود آفریده می شود و روح هر انسان بعدی جدا شده از تن، به عالم بالا – به آسمان میرود و دوباره هر گز به زمین بر نمیگردد. چونکه مطابق فلسفه اسماعیلی، هدف آمدن روح به این عالم ناسوت عبارت از آن است که در مدت بودن خود با جسم بسوی کمال معنوی در نمو، رشد و پیشرفت دایمی باشد، و بعد از جدا شدن از تن و جسم به عالم بالا رفته ، به عقل کلی می پیوندد که مرجع نهایی اوست. برای وی هدف نفس از برای رفتن به عالم عقل، رسیدن به عالی ترین مقام که نعمت ابدیست، می باشد.» . شرح این حال را در کتاب « مصباح» ، این چنین گفته است : « با برهان عقلی و بنیاد منش تیوری تناسخ نه بر دعوای بدون برهان .» . **(ناصر خسرو، » خوان الاخوان» ، کلیات ، جلد اول، دوشنبه ، سال ۱۹۹۱م، صفحه ۳۲۴)**

اکنون باز میگردیم به سخن اصلی خویش در مورد تاریخ پیدایش **« چراغنامه»،** که در کلیت خود چهار مرحله مختلف فرآیند انکشف و تحول سنت مذهبی را در بدخشان و نواحی همجوار آن ، سپری نموده است، میتوان قرار زیر بر شمرد:

۱. دوره ترویج آئین آریایی مهر پرستی در بدخشان از زمان قبل از هخامنشی ها، سده های ۴ و ۵ پیش از میلاد، الی انشتار دین اسلام در سده دهم میلادی .

۲. ا زمان پذیرفته شدن مذهب اسماعیلی و مواصلت و حضور پیر شاه ناصر خسرو به دیار خراسان و به ویژه سرزمین ادب پرور بدخشان ، در نیمه دوم سده نهم الی فروریزی آخرین سلسله پادشاهی خود مختار یو کشوری بدخشان- سلطان محمد بدخشی در سده چهاردهم میلادی.

۳. دوره استیلای حاکمیت بیگانگان تیموریان -صفویان ، سلاله یار بیک خان سمرقندی، افغان ها و بخارائیان.

۴. دوره جدید ، آغاز از سال ۱۹۲۳م بعد از گویا ختم اصلاحات و نوآوری های مشنری سبز علی ، در مراسم تشریفات مذهبی ، به ویزه سنت چراغ روشن توسط مشنری سبز علی فرستاده ویژه حضرت امام سلطان محمد شاه آقا خان سوم ، چهل و هشتمین امام موروثی اسماعیلیان ، و مشنری سید منیر بدخشانی که حدود بیست سال در دربار امام من حیث مشنری و مبلغ در خدمت جماعت آسیای مرکزی ا، افریقا، ترکستان شرقی چین، مناطق سند و پنجاب و بلوچستان پاکستان، بر بنیاد هدایت و سفارش امام وقت، قرار داشته است، در ختم این مبحث به گونه مفصل پیرامون کار کرد های سید منیر بدخشانی مطالب لازمی را با خواننده ها، علاقه مندان، مرور کننده ها و مریدان ایشان، سهیم خواهیم خواهیم ساخت. در همه

این دوره های مختلف که حاوی مدت بیشتر از سه هزار سال دارند، مراسم تشریفات مذهبی **« چراغروشن »** ، از دیدانداز برگزاری عملی خود ویژه گی های سنتی قدیمی آریایی را ، نگهداشته است.
موارد و شرایط اجرائیوی در زمان و مکان معین ، و روشن نمودن **« چراغ مقدس»،** و متبرک همانگونه است که در دوره های پیش از اسلام بوده است. یعنی در شب سوم پیش از دمیدن صبح صادق و شفق صبحدم با خوانش **« چراغنامه»،** آغاز میگردد. چراغدان هم تقریباً همان گونه است که در دوره های قدیم و باستانی کار برد داشته و مورد استفاده قرار گرفته است. تنها متن اثر آنگونه که پیشتر ذکر نمودیم، در هر زمان در برابر و همسویی با سایر مسایل مذهبی ، بر بنیاد امر، سفارش و هدایت کتبی و یا شفاهی امام زمان **« امام حاضر و ناظر روزگار»** ، تغییر داده می شود ، آنگونه که در این سال ها بعد از ایجاد و ساختار ادارات و نهاد های امامت و جماعتی در افغانستان و تاجیکستان و سایر مناطق همجوار مطابق لزوم دید ، نیازمندی های جماعت و سهولت های زمانی و مکانی ، دستخوش تغییرات مثبت و سودمند قرار گرفته و تا حدی از همه مولفه های دیگری که در شیرازه تاریخی نسبت شرایط دشوار جماعت و زیست مشترک شان با سایر برادران و خواهران مسلمان و بخاطر بقای خودی و فرآیند مراسم تشریفات مذهبی داخل مراسم اسماعیلیان مناطق یاد ذکر شده بود، سچه گردیده و هر انچه منطق رسای اسماعیلیسم فلسفی حکم می کند، منحیث مالکیت عقلانی اسماعیلیان ، به پیروان و مریدان پیشکش گردید. قابل یاد آوری است که از دو دوره نخست هیچگونه اسناد و مدارکی که ثبوت کنند برخی از مسایل یاد شده باشد، در اختیار نداریم، اما ا زدو دوره بعدی برخلاف نسخه های زیادی از **« چراغروشن»،** در دست داریم که خیلی هم از هم از دیدانداز متنی و سیاق و محتوا، ا زهم متفاوت هستند و تحول عملی **« دعوت ناصر خسرو»** یا ساده تر **« دعوت شاه ناصر»** را در چند صد سال اخیر نشان می دهد. از جمله دو **« متن تصحیح شده» « چراغنامه»،** وجود دارند که یکی از آنها مربوط سده ۱۹م، است و بیشتر ویژگی های سیاق و مراسم تشریفات بینش اثنا عشری – دوازده امامی را دارد و دیگری همان متن است که مشنری سبز علی در سال ۱۹۲۳م، در نتیجه همکاری شخصیت فرهیخته از میان اسماعیلیان شغنان، مرحوم سید منیر بدخشانی ، به نگارش گرفته شده بود. خلیفه ها تنها همین حالا همین نسخه را دارند و ا زآن در پیشبرد مراسم تشریفات مذهبی دعوت ناصر خسرو ، در هردو قسمت ناحیه پامیر شرقی و غربی ولایت بدخشان تاجیکستان و افغانستان ، مناطق علاقه جات شمال پاکستان و ایالت سریقول، منطقه ترکستان شرقی اویغور ، سینکیانگ چین مورد کار برد قرار میدهند. بنا بر این لازم میدانیم که اندکی پیرامون به اصطلاح و نوآور یهای مشنری سبز علی معلومات بدهیم.
سال ۱۹۲۳ م، از دربار امام سلطان محمد شاه ، آقا خان سوم، دو تن از مبلغین اسماعیلی جهت انجام برخی از نو آوری ها و ایجاد ساختار جدید نهاد ها و ادارات امامت ، هم در پیشبرد مسایل مذهبی و هم ساختار و یا طرح ایجاد و ساختار جدید وابسته به مسایل مذهبی کیش اسماعیلی در مناطق یاد شده ، به ویژه مراسم سنتی تشریفات مذهبی **« چراغ روشن»،** فرستاده شده بودند. سبب این اقدام، بنا به فرموده اندری برتلس شرق شناس اتحاد شوروی سابق، آن بود که اسماعیلیان هندستان**« گروه خوجه ها» ،** گویا عنعنات و رسوم اسماعیلیان بدخشان را که بر بنیاد کار کرد های حضرت پیر شاه ناصر خسرو که منحیث حجت حضرت امام مستنصر بالله، به سرزمین خراسان که یکی از جزایر دوازده گانه قلمرو اسماعیلیان به حساب میرفت، مورد پذیرش چندانی قرار نمیدادند، و شصت سال پیش مبلغین و مشنری ها را به بدخشان فرستادند تا آنها بتوانند در آن جا کار کرد هایی را به راه اندازند که از اهمیت و پیشبرد این مراسم که در میان اسماعیلیان بدخشا از همیت خیلی ها بالای تاریخی، معنوی ، عرفانی، اجتماعی و اخلاقی برخوردار بود، تا حدی اگر جلو گیری کرده نتوانند ، حد اقل از شدت و حدت آن باید بکاهند و مطابق هدایت و سفارش و ارشاد جدید امام وقت کار کنند. **« برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۹۸.»**
در صورتی که سرکار حضرت امام سلطان محمد شاه ، این ادعا را مورد تأئید قرار نداده و هیچ فرمانی و هدایتی به مثابه سند مستند، در زمینه وجود ندارد، چون امام در هر فرمان خود به مریدان و پیروانش هدایت میداد که به راه و روش و سنت های مرسوم آبا و اجداد تان ، صادق و ثابت قدم بمانید. به گونه مثال در فرمانی که به عنوانی **پیر سید مرسل،** در **ماه ذی القعده سال** ۱۳۲۵ هجری مطابق ماه حنوری **سال ۱۹۰۸م،** ارسال داشته چنین ارشاد فرموده است : « شما دوستان مولا، در راه و رسم پدران و پیشینیان خود ثابت قدم بوده و همه برادران دینی باید به گونه یکدلی و یک جهتی با هم رفتار نموده و با طن و ظاهر تان را با اخلاص و محبت مصفا داشته باشید. پیشینیان خود را بخاطر داشته باشید و همواره مورد احترام و اکرام قرار بدهید و دین قدیم و قویم گذشتگان تان را پایدار نگهداشته و آنگونه که برای شما فرمان داده ام مورد احترام و اکرام قرار داده ، آنگونه که ایشان آن را پایدار و ثابت نگهداشتند، نگهدارید و در راه و رسم تان ثابت قدم بمانید و همه برادران دینی به گونه یکدل، یک صدا و همصدا و همنوا و با یک جهتی زیبا رفتار کرده باطن و ظاهر خود را به اخلاص

و محبت ، با صداقت و ایمانداری خدمت گزاری سرکار تان، یعنی امام زمان ، نگهدارید و در راه راست و صراط المستقیم درست و متین قدم گذارید ، آنگونه که آنها پیموده بوده اند.»
اما مشنری سبز علی و داعی سید پنیر بدخشانی در سفر های خدمت گزارانه شان در اکثر مناطق اسماعیلیه نشین سرزمین بدخشان مردم را به آن دعوت نمودند، که گویا باید از رسوم و عنعنات قدیم و باستانی و مانای پیر ناصر خسرو که بنیان گذاشته بود، دست کشند، درست نبوده و من بعد امور مذهبی را به طریقی که در هندوستان مروج است انجام دهند، می خواهم بگویم که این اقدام و اراده پیر سبز علی سبب اختلاف ها و انشعاب ها و مناقشه های مذهبی در بدخشان گردیده و دستگاه حکومت آن دوره در بدخشان از این وضعیت به میان امده خیلی ها ماهرانه استفاده کرده ، هم شماری از پیر ها را به اتهام **« جاسوس امپیریالیسم بودن شان در میان پیروان و مریدان»** حذف فزیکی نموده و شماری از پیروان شان را که افراد کم سواد و بیسواد بودند نیز ، هم به جرم اسماعیلی بودن شان مورد پیگرد قرار گرفته شکنجه شدند. جنجال ها مناقشات مذهبی که از این نو آور ی و گویا نو آوری های به میان آمده بود، الی سال ۱۹۳۲ م، جریان داشت. بعد سپری شدن مدتی چند، از بازگشت مشنر یسبز علی به دربار امام زمان حضرت امام سرکار سلطان محمد شاه و ارایه گزارش پیرامون وضع ایجاد شده در میان جماعت بدخشان، مراسم تشریفات مردم و جماعت بدخشان ، حضرت امام فرمان شان که در سال ۱۳۴۲ هجری مطابق ماه مارس سال ۱۹۲۴م، عنوانی پیر سید مرسل هدایت داده بود که این چنین مرقوم شده است: « دستورالعملی که محب صادق الولا ، مشنری سبز علی با آن صداقت کیش سید مرسل و سایر امر برداران در شیوه تعلیم و اموزش جماعت و ترویج مسایل مهم و ارزشمند دینی و مذهبی به شمول مراسم تشریفات مذهبی ، دینی و دنیوی هدایت داده است ، بدان طریق رفتار نمایند و بعد وفات فرد و یا شخص، چراغ را باید روشن کنید و دعا را مطابق نسخه ای که با وصول و حصول فرمان شرف انفاذ خواهد یافت، بخوانند. و مزید بر آن تعلمیت قرآن را در هر منطقه ای و کشوری که تا کنون مروج و مرسوم بوده است، مورد اجرا قرار داده و دعوت بقا را نیز برگزار کنند. لا کن با کمال طهارت ظاهری و باطنی و دیانت نیک و مصارف کم و میانه بر خلاف تشویقات مشنری سبز علی سنت اجدادی و قدیمی مراسم تشریفات مذهبی سنت **« چراغ روشن»** را که به گونه رسمی از جانب امام هدایت داده شده بود و مجوز دانسته است، که مورد خوشنودی جماعت و امام هم گردیده به گونه زایدالوصفی مورد استقبال قرار گرفته بود، الی سال ۱۹۳۲م، مراسم **« چراغروشن»** مانند سایر امور مذهبی به گونه مخفی انجام داده می شد و مورد برگزاری و اجرا قرار میگرفت.
در ماه اگست سال ۱۹۳۲م، هنگامی که شیرین شاه ، شا تیمور بنیانگذار حقیقی جمهوری تاجیکستان به منطقه بدخشان آمده بود، یک دسته از روحانیون متنفذ شغنان که از خویشان و تباران نزدیک او بودند، با سردار خواجه باقر شاه به حضورش رهیاب شدند و با پافشاری زیاد، تقاضا و تمنا نمودند که انجام مراسم تشریفات مذهبی را به گونه آزاد و آشکارا اجازه فرمایند تا برگزار شوند. شیرین شاه شاه تیمور که در آن زمان منشی کمیته مرکزی حزب کمونست تاجیکستان و عضو هیأت رهبری ریاست حزب کمونست اتحاد شوروی سوسیالستی بود، و مزید بر آن یک سیاست مدار آگاه بود و مرد خردمند، به تاریخ سنت های مذهبی قوم و مردم خود ادای احترام و اکرام بزرگ قایل بود، به اشخاص یاد شده که حضورش رفته بودند به گونه رسمی و کتبی اجازه داد و فرمود تا ا زمیان خود به اتفاق آرا یک تن را منحیث خلیفه**« همکار روحانی پیر»**، انتخاب کنند و عنعنات و رسوم دینی خویش را مانند پیشینیان شان انجام دهند. در نتیجه آنها علی مدد شاه ابن هدایت شاه را منحیث خلیفه خویش انتخاب نموده اجرای مناسک مذهبی مراسم تشریفات مناسک مذهبی « **چراغروشن»** را جهت صلاحیت برگزاری به موصوف واگذار نمودند. در سال های ۵۰ و ۶۰ با زیکبار دیگر ، آنهایی که در سردمداری حاکمیت سیاسی بودند، و صلاحیت برنامه ریزی را برای پیشبرد مزاسم مذهبی را هم در اختیار داشتند، که در آن زمان آنها را به نام خلاف دینان یا دیگر دینان، **« کمونست های منتظم مسایل مذهبی»** یاد می کردند، کوشش می کردند تا در زیر پرده مبارزه غیر دین باورانه شان ، نقطه اساسی برنامه عملی نه شده نو آوری های مشنری سبز علی عاشق علی را برهم زده و به عوض آن تنها نماز دسته جمعی با تسبیحات را در همه حدود و صغور بدخشان ، حاری نمایند. خوشبختانه این بار هم چراغ چشم آنها را خیره کرد و کار کرد های شان را به پرتگاه تاریخ انداخت. این بود مسایلی که به گونه اختصار پیرامون تاریخ پیدایش ، تحول ، انکشاف و گسترش مراسم تشریفات مذهبی ماندگار **« چراغروشن»** ، و **« چراغنامه»** در میان اسماعیلیان آسیای میانه و بدخشانات .
هدف اساسی و بنیادین مراسم تشریفات سنتی **« چراغروشن»** ، پرورش، ستایش و پرستش روح و روان انسانی است. بر اساس آموزش، تعلیم و تعلم، داشته ها و انباشته های دینی، مذهبی و فلسفه آریایی ، همه انسان ها در زندگی دنیوی ، جسمانی ، زمینی ، روحانی و آسمانی شان ، دو بار در گهواره می خوابد: نخست هنگامی که چشم به جهان می گشایند الی زمان بهره ور شدن ا زنفس سخنگوی که همواره به پرورش جسمانی در قدم نخست نیازمند بوده و احتیاج دارد، تا دست و پا و همه اندام او به شمول قد و قامتش موزون به ساختار گرفته و شکل پذیر شود. این حال معمولن الی سن سی سالگی

ادامه پیدا می کند و آهسته آهسته طفل نوزاد را برای پذیرفتن آثار نفسانی و نفس ناطقه آماده می سازد تا سرود خوش آهنگ **« له له ئیک»** که سرود مقدماتی خیر مقدم و خوش آمدید است ، پذیرا شود. شنیدن آهنگ و موسیقی ارام و موزون که واژه گویشی و اصطلاحی موزون برای آفرینش اسایش نوزاد و رفتن به خواب آرام و آسوده است، هر مادر عزیز و مهربان طفل را با گرفت غذای معنوی و روانی ، وادار نموده و مورد تشویق و ترغیب اوایی قرار میدهد که در حقیقت آفرینش میلودی در ذهن و روان طفل نوزاد است ، همواره من حیث نماد خاطره ها در ذهنش باقی می ماند. به هر اندازه ای که طفل بزرگتر می شود، بر بنیاد همان نفس سخن گویش بر نفس حسی غالب میگردد و مرحله انکشاف معنوی انسان آغاز میگردد و الی آخرین لحظه زندگی اش انکشاف می یابد.

در دوام حیات ، نفس سخنگوی مرحله به مرحله نیرومند تر و قوی تر و بر عکس نفس حسی همانقدر کاهش می یابد و در نهایت روزی فرا می رسد که این جفت به حالت طبیعی ناگزیر هستند مطابق خواست ، ماهیت و هموبت طبیعی انسانی ، ا زهم جدا شوند. یعنی جسم و روح، تن و جان ا زاعتدال طبیعی خود که آن سبب زندگی تغییر پذیری انسان است، خارج می شود. حکیم ناصر خسرو این نکته را اینگونه توضیح و تفسیر می کند: « فنای حسد و حسمانی آن است که هر طبیعت از چهار عنصر و طبایع آغازین، خاک، باد، آتش و آب به میان آمده و دوباره به اصل خویش باز گردند، و ما مر باز شدن ایشان را فنی جسمانی و جسدی گفتیم.» **«برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۳۳۳»**

یعنی تا وقتی که همآهنگی این چهار طبع پایدار است، جسم به حالت درست خویش بر اثر نفس زنده است « باز شدن طبع هر یک به اصل خویش همی گواهی دهد که نفس نیز به اصل خویش باز گردد، چون جسد نادان به اصل های نادانی خود باز گشت و هر چیزی که به اصل خویش باز گردد، قوی تر شود و نه ضعیف تر. پس درست شد که نفس در آنوقت به قوت غایی خود می رسد که از جسد جدا گردد. پس درست کردیم و درست گفتیم که جسد فانیست و نفس باقیست.» **«برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۳۳۳»**

یعنی جسد چون کالبدی است، که توسط آن نفس انسانی به کمال نهایی خویش می رسد و باید گفت که به حدی می رسد که دیگر به جسم احتیاج ندارد و آنرا ترک می کند و زندگی روحانی و معنوی خود را که ابدی و باقیست، آغاز می نماید. چون نظر به گفتار حکیم ناصر خسرو: « غرض آفریدگار عالم از آفرینش این موجود سخن گوی و اندیشمند است که عبارت از مردم است. و چون این مردم در ذات خود یک صورت جسمی است و روحی است ، با نفس سخنگوی با هم بوده و باز مرگ سبب جدایی ایشان و جدا شدن شان از همدیگر می شود و دلیل بر این دارد که غرض آفریدیگار از این عالم ، این صورت جسمی بود که ویران شونده و ا زمیان رونده است، اما سیرت و صورت دیگر است که با میانجی آن صورت جسمی تمام شد و به صورت فعلی و ساختار کنونی صورت انسانی حاصل آمد. » « **اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۲۳۹»**

با در نظرداشت مطالب گفته **آمده** ، روح برای سفر کردن به عالم ارواح و جا گزین شدن در« فردوس برین »، نسبت هر شخص متوفا چند فرضیه مهم را باید انجام داد:

۱. خلیفه، ملا، شیخ و یا هر فرد دیگری که نزد بیمار نشسته است، از وی می پرسد که آیا کسی از شما و شما از کسی قرضدار هستید یا خیر؟ چون بر اساس اخلاق حمیده انسانی و هدایات و ارشادات مستدام دینی ، هر فرد کوشش می کند که هیچگاهی بدهکار کسی نباشد تا در روز قیامت مورد باز پرس قرار نگیرد و روحانیت اش خدشه دار نشود. معمولن بیمار پاسخ می دهد، **« نه من به کسی و نه کسی من بدهکار است ، بجز آنکه من در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی بدهکار هستم، که هیچ گاهی شاید آن را نتوانستم و شاید نتوانم ادا کنم و بپردازم و یا خواهم پرداخت.»** . بعد ملا یا خلیفه « **دستیار و همکار روحانی پیر»،** بر سر و روی بیمار که در حال جاندادن است ، سوره **« یاسن شریف» ، « تبارک»،** و سایر جزوه ها و پاره ها را از متن و سیاق قرآن شریف می خواند، یخن لباس جانش را پاره کرده و قفس سینه اش را آزاد می کند.

۲. بعد جان دادن جسد مرده را روی صوفه، یا برنده بطور متوازن راست می کنند و جسدش را با تکه سرخ می پوشانند. بانوان و دوشیزه گان اعم از اعضای خانواده و هم وابسته به خانواده های خویشاوند و اقارب دور و نزدیک بر بالای جسد، گریه و نوحه سرایی می کنند و باز هم همان سرود **« له له ئیک»** ، را با آهنگ موزون و بلند اما با میلودی دیگر که نوحه گونه است، گریه کنان می خوانند که خیلی غم انگیز و متأثر کننده است.

۳. بعد ختم این فرآیند جسد مرده را شست و شو می کنند و به آن کفن می پوشند و روی نردبان قرار میدهند چون یگانه وسیله برای استفاده است و دو شاخچه را از درخت بید می برند و به شکل کمان از طرف سر و پای مرده ، به نزد بان و پای

مرده وصل می کنند که در حقیقت شکل گهواره را به خود می گیرد و بعد تکه سرخ را پوشانده و بعد آن بر روی جسد یک تخته شال را هم میگذارند. بعد آن تابوت را ا زخانه بیرون نموده به اندازه هفت قدم دور تر از خانه بر زمین میگذارند و به دنبال آن مطابق رسم و رواج اسلامی نماز جنازه را می خوانند. بعد از ختم خوانش نما زجنازه که فرض کفایی است، تابوت را روی شانه ها گذاشته به منزل آخری و اصلی **« آخرت»**، برده و مراسم تدفین را به سر می رسانند و آن نوده های درخت بید را که به اندازه قد و قامت جسد مرده بریده بودند، مطابق به اندازه آنها برای جسد مرده، قبر می سازند.

یک جا با آن نوده هایی که برای ساختن **« گهواره خاک»**، استفاده شده بودند به شکل چهار گوشه یا به گونه چلی پا، شکسته و روی قبر میگذارند و خاک را بر بالای آنها توده نموده ، پر می کنند. از آبی که در آن جسد را شست و شو داده بودند، یک گیلاس از آن را بر سر خاک می آورند و به گونه دورانی بر روی قبر پاش میدهند و پیاله را با سنگ بر روی قبر می شکنانند و آن آب را به نام **« آب طهور»** یاد می کنند و می گویند که این همان سنت قدیم آریایی است که مطابق آن روح و روان مرده از زندگان بواسطه آن آب پاک جدا می شود و به عالم بالا شتابان روانه می شود و می پیوندد. از این جا است که بعد از وفات آدمی می گویند که **« پیمانه اش پر شد»**، و پیمانه عمر چون پر شود، کالبد و جسم بیجان او که پیاله شکل و گونه نمادین و تمثیلی آن است، بر زمین افتاده می شکند و آب ریخته بر زمین دیگر جمع نمی شود.» **(برنارد . ب.ب. و برتولد برشت، ترکستان در عهد یورش مغل ها ، ۱۹۶۳م)**

به این معنا حکیم عمر خیام فرموده است که : **« جسم تو پیاله و شرابش جان است .»** . به تعبیر اسماعیلیان ، این آب نماد و تمثیل همان شراب طهور است که در قرآن شریف از آن ذکر به عمل آمده است و به هر بنده مومن و مسلمان که بنا بر اعطای فیض الهی ، بهشتی می شود، حور و غلمان او را در بهشت، شراب سرمست و مسرت بار می نوشانند. در صورتی که اسماعیلیان به این باور نبوده و شاید این ادبیات را از سیاق کتب و اسناد و مدارک سایر برادران مسلمان شان که در میان آنها هستی داشته و از کتب و آفریده های امور دینی ، داشته ها و انباشته های فکری شان مستفید شده اند، بازتاب داده و تعبیر و تفسیر اسماعیلیان از دوره خلافت فاطمیان، نزاریان سوریه، ایران، دوره ناصر خسرو و دوره آقا خانی ها تا همین اکنون به گونه علمی، منطقی و فلسفی بوده و همواره مطابق شرایط زمان و مکان بروز می شود و نو تر میگردد، زیرا بر اساس فرموده خداوند تبارک و تعالی : **« مومنان در باغهای پر نعمت (۴۳) بر سریرها در برابر همدیگر می نشینند (۴۴) با جامی از باده ناب پیرامونشان به گردش درمی آیند (۴۵) باده ای سخت سپید که نوشندگان را لذتی خاص می دهد (۴۶)نه در آن فساد عقل است و نه ایشان از آن به بدمستی و فرسودگی می افتند (۴۷).»**

این سنت و عنعنه قدیم و باستانی و همچنان موجودیت قبرستان سکایی ها، اجداد پامیری های کنونی که قدامت تاریخی چهار الی پنجهزار ساله دارد، نشان میدهد که این مردم از آغاز تا امروز همواره مرده ها را در خاک دفن می نمودند و عادت زرتشتیان بعد آن که مرده های خویش را می سوزاندند یا به بالای دخمه ها و قله های کوه برای طعمه لاشخوران، جهت خوردن میگذاشتند، برایش بیگانه بوده و هیچگاهی در بدخشان مروج نبوده است.

۴. در سه شبانه روز مراسم ماتم داری در شامگاهی بعد از روشن کردن چراغ**« مقدس»** سنتی در بالای آتشدان، مراسم مدیحه خوانی **« مداح خوانی»**، برگزار میگردد که آن نیز **« مقدس»** بوده و حایز معنی و مفهوم ویژه است چونکه در آن ستایش و نیایش خداوند تبارک و تعالی ، شش پیامبر صاحب کتاب و اول العزم ، امامان معصوم، امام حاضر و ناظر، صورت می گیرد. چنین است در مجموع مراسم تشریفات سنت **« چراغروشن»** که به نام دعوت ناصر خسرو هم یا دعوت « چراغ روشن» یاد می شود. به گونه فشرده و فشرده باید گفت که هدف اساسی این مراسم خیلی ها مهم، بینش روحانی و تاریخی آن است که روح از بدن جدا شده را که در طی سه شبانه روز در محوطه خانه باقی است برای عزم سفر کردن به اصطلاح مروج سنتی **به « اسمان»** ا زعالم ناسوت به عالم ملکوت یا به دیار نور جاویدان ، به آفرینش و مقا ابدی خویش ، رهسپار میگردد. بر بنیاد اندیشه های قدیمی و سنتی آریایی و بینش فلسفی بعدی کیش و آئین اسماعیلی آدم در کلیت خود، من حیث بهترین و اشرف آفرینش متشکل است از سه مولفه **: معدن، نبات و حیوان.** یعنی دارای روح جمادی، نباتی و حیوانی. این دیدانداز از دوره های خیلی ها قدیم آریایی هم قدیم تر و به مرحله ابتدایی هند و اروپایی مربوط است که در آن دوره نیز همین اندیشه تقسمات سه گانه عالم و مبتنی بر آن **« تقدیس»** عدد سه مروج بوده است و در محیط و منطقه پامیر اکنون هم به همان شیوه زنده و باقی مانده است. راجع به این نکته دو تن از پژوهشگران مشهور تاریخ زبان ها و فرهنگ هندو اروپایی، نیز ابراز نظر مبسوط و موزون نموده است که عدد سه در بینش و تصور هندو اروپایی دارای معنای مقدس بوده و معمولن شمار واحد ها ی مهم سنتی و اسطوره شناسی را معین کرده و بر ملا می سازد. اهمیت ویژه عدد سه، در دیداندار و تصورات اسطوره شناسی هندوئیزم و به ویژه هندو اروپایی قدیم در سه گانگی قدیم **« تثلیث»** جهان و متناسباً در تقسیم درخت جهان به سه قسم**« جهان بالا»، « جهان میانه»، و « جهان تحتانی»** و زیرین است که به آن همه

موجودات زنده تناسب دارند و مطابق این سه مولفه ، جهان تقسیم بندی می شود. **«برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۹۸ »**
فلسفه اسماعیلی ادامه این اندیشه کیهان شناسی قدیم است که بر بنیاد آن عالم صغیر گفته می شود. از این نگاه ترکیبش به عالم کبیر یعنی طبیعت و کائنات شباهت و مطابقت دارد . یعنی آنهم از این سه جز ترکیبی، شکل گرفته و بر اثر روان آسمانی **« یزدانی»** و الهی زنده و سخنگوی باز حوینده عقول می شود، که یک مدتی معین در روی زمین زندگی می کند و بعد از رسیدن به کمال جسمانی و روحانی نقش جزوی او جهت وصل شدن به نفس کلی، تن خاکی را ترک می کند و روانه عالم بالا یعنی عالم ملکوت می شود تا در آن جا خوشنود و آرام و شادمان باشد. زنده گان باید به آن پیوند معنوی و روحانی داشته باشند و همواره **« تقدیس»** ارواح را پاس داشته باشند که ثبوت عالم روحانی بر این مدعا شاهد دقیق است. ا زاین نگاه انسان چون ترکیبی از مرکبات از جسم و روح ، یعنی ساختار مادی و معنوی است. بنا بر این در زندگانی این دو اصل لازم و ملزوم هم اند. ولی باز هم جهت معنوی و روحانی همانا بر احتیاجات مادی نفسانی ، افضل و برتر شمرده می شود، زیرا عالم موجودیست روحانی که با این ویژگی و خصوصیت خود ، از همه مخلوقات زنده دیگر فرق می کند چون عالیترین و کاملترین نوع آفرینش یزدانی پنداشته می شود. در کتاب اوستا آمده است که : « .... ما می ستائیم روان مردان و زنان پاک دین و دیانت را ، آنانی که وجدان نیک شان برای کامگاری و پیروزی آئین زرتشتی می کوشد* خواهد کوشید یا کوشیده است.».
یعنی چراغ مقدس وسیله ایست که میان جهان انسان و عالم ارواح رابطه گسست ناپذیر ، برقرار می کند و از این سبب ما را لازم است که آن ا زهرگونه گزند روزگار و باد جهالت ایمن بداریم، تا چشم بصیرت ما همیشه بینا و روشن باشد.

خدا یا تو آن کن که انجام کار
تو خوشنود باشی و ما رستگار

فشرده ای پیرامو ن هستی سید سهراب ولی مشنری « مبلغ» اسملعیلی : سید سهراب ولی در سرزمین ایران کنونی که در آنزمان از دیدگاه جغرافیای سیاسی جز خراسان کبیر بود، و از ایران امروزی بعنوان یک کشور مستقل هنوز نامی بر سر زبان‌ها

نبود،چشم به جهان کشوده است. روایت است که گویا در سن پنج‌سالگی بیمار می‌شود و درعالم رویا یک شخصیت روحانی در نبود وجود جسمانی به سید سهراب ولی قرین شده و برایش اظهارمی‌کند که طبیب جسمانی و روحانی شما در سرزمین کوهستانی بدخشان که دارای کوه‌های شامخ،دریاهای خروشان، آبشارهای زلال، دشت و دمن پهن، طبیعت گوارا و شفا-بخش، مردمان صاف‌دل، فرهنگ‌دوست، باصداقت و ایمان، باقول‌وقرار، معتقد و باورمند و انسان‌سالار،قرار دارد. سید سهراب ولی مادامی‌که به سن بلوغ می‌رسد، مبتنی بر رویاهایش مصمم می‌گردد تا سرزمین اصلی‌اش را ترک گفته و با شخصی موسوم به حیدری که به گمان اغلب اسم مستعار بوده و بحیث خادم سید سهراب ولی انجام خدمت می‌نموده، رهسپار کشوری می‌شود که اکنون افغانستان، یاد می‌شود. بعد از آن رهسپار منطقهٔ جُرم بدخشان به ویژه درهٔ یمگان رسیده و خدمت-گزاری و ملازمت آستان حجّت خراسان و سرزمین ادب‌پرور بدخشان، سید شاه ناصرخسرو، آن حکیم و دانشمند زمانه‌ها شرفیاب می‌گردد. موصوف در درهٔ یمگان زیر پرستاری حکیم دانا و طبیب معنوی، ناصر خسرو، شاعر و فیلسوف عصرهاقرار می‌گیرد. با رسیدن به کلبه و کاشانهٔ سیدنا از صحت و تندرستی کامل برخوردار گردیده و به مطالعه، تحقیق و خوانش آثار و آفریده‌های پیر مشغول می‌شود که منتج به نگارش صحیفه‌های بزرگ: "۳۶ صحیفه در عقاید دینی،علم یزدانی و آفاق و انفس" می‌شود. ایشان بعد از انجام خدمات شایان در آستان پیر ناصرخسرو، کار و فعالیت‌اش در امرتبلیغ و ترویج ماهیت اساسی عقیده و باور دینی کیش و طریقهٔ شیعه امامی اسماعیلی، به اخذ مقام و مرتبت ماذون اکبر که اصطلاح ویژه‌ای است در سلسلهٔ مراتب کیش اسماعیلی، از طرف پیر بزرگوار مفتخر می‌شود. سال وفات سید سهراب ولی در اسناد و مدارک دست‌داشته موجود نبوده و تنها آنقدر معلوم است که موصوف بعد از وفاتش در منطقهٔ جُرم بدخشان دردرهٔ یمگان در دهکدهٔ موسوم به اُشنگان مدفون گردیده است. قابل یاد آوری است که یکی از ویژگی‌های زندگی خانوادگی بابا و اجداد سید زمان‌الدین "عدیم" این بوده است که همواره در مناطق مختلف جهت خدمت دینی و عقیدتی به انسان‌ها و دنیای اسلام به لباس درویشی، قلندری و ملنگ منشانه سفر نموده و حقیقت دین و عقیده را تبلیغ و ترویج نموده و در تفکیک دین‌دوستان از دین ستیزان نقش رسالتمندانهٔ شانرا ادا نموده‌اند. زمانیکه هنوز از کشورکشایی‌های امپراتوران جهان نامی نبود، خطهٔ قطغن و بدخشان همواره درآتش اختلافات حاکمان و سرداران نظام و سیستم حکومت‌های ملوک‌الطوایفی می‌سوخت. خوانین و حکام در هر منطقه‌ای که از حاکمیت برخوردار بودند، بر متابعین خودظلم و استبداد را روا می‌داشتند. خانه‌جنگی‌های قومی همواره جریان داشت. اقوام قویپر ضعفا به تاخت و تاز می‌نشستند و آنها را مورد تاراج قرار می‌دادند. در حقیقت امر یک انقلاب گروهی و قومی با شدت خود جریان داشت. چنین حالات باعث فرار بسا افرادبادانش و شخصیت‌های روحانی می-گردید. از آنجایی که اخلاف "عدیم" در چنین اجتماعات پر از دشواری‌ها زندگی بسر می‌بردند، گزند حوادث و ناملایمات روزگار آنها رامتأثر می‌ساخت، و بر بنیاد چنین مسایل مجبور به ترک خانه و کاشانهٔ خود گردیده و به مناطق پرامن‌تر، مانند شغنان، اشکاشم، زیباک و واخان، قصد سفر می‌کردند. آنها درمسایل سیاسی- اجتماعی مردمان مداخلت نداشته و همواره در گوشه نشینی معقول و فارغ از هرگونه دسایس دسیسه‌بازان به دعا و ثنای باورمندان و پیروان شان می‌پرداختند. ازدغدغهٔ و کشمکش-های زمانه Tخویشتن را بدور نگه می‌داشتند و به شیوه‌های درویشی وبی‌طرفی، بحیث سادات منطقه نه تنها زیست داشتند، بلکه اسباب تنویر محیط پیرامون رابا معرفت خویش، فراهم می‌ساختند. درسال ۱۳۰۰ هجری قمری، حکومت‌های ملک-الطوایفی قطغن‌زمین و بدخشان الی مرزهایپامیرات تار و مار گردیده و هر دو طرف دریای آمو زیر سلطهٔ امیرعبدالرحمان خان قرار گرفت. حدود درواز که دو طرف رود جیحون - دریای آمو واقع است زیر تسلط امیربخارا قرار گرفت. اماهنوز هم مردمان مناطق یادشده در حقیقت امر تحت فرمان دو پادشاه قرار داشتند و ازهر دو طرف فرامین و هدایات بدست می‌آوردند. مادامی‌که امپراتوری روسیه به رهبری نیکولای روس با لشکر خود از راه فرغانه داخل فلات پامیر شد، دریای آمو اعتبار خط مرزی را پیدا کرد که در نتیجه ساحل شرق آن مربوط به امیر بخارا شد، و از منطقهٔ پامیر الی منطقهٔ درواز به شمول ساحل غربی آن به حکومت شاهی افغانستان تعلق گرفت. تزارروس با وصف آنکه ساحل شرق رود جیحون را در ظاهر امر به حکومت بخارا واگذار کرد،اما فرمان‌دهندگان نظامی‌اش با عساکر محدود خود در ناحیهٔ شغنان باقی ماندند و بعدازگذشت چند سال منطقهٔ مذکور را الی پامیر بطور کلی به تصرف خود در آورد. بعد ازبوجود آمدن شوروی، نسبت به وجود آمدن شرایط جدید، خانوادهٔ سید سهراب ولی این تغییراترا بر وفق مراد خود و اسلاف خود ندانسته و گویا جهت حفظ و حراست عقیده و باورهایدینی‌اش به ترک دیار اصلی خود، اقدام نموده و داخل خاک حکومت شاهی افغانستان،میگردد. بمنظور سپری نمودن مراحل ابتدایی زندگی، در دهکده‌ای موسوم به دهمرغان، ناحیهٔ شغنان بدخشان، مسکن‌گزین می‌شود. اما محیط پیرامون آنجا از نقطهٔ نظرزیست برایش چندان خوش به نظر نمی‌رسد و تصمیم می‌گیرد تا به آستان شیوه که از نقطهٔنظر اقتصادی و مالی تمایز نسبی داشت، رهسپار گردیده ودر آنجا مسکن گزین می‌شود. فشرده اینکه روزگار همواره بر خلاف تمایلات آنها بوده است.

"من، امام سلطان محمد شاه، از طریق نامه هذا، سید منیر فرزند سید محمد قاسم بدخشانی را که سی و هفت (۳۷)، سال عمر دارد، با تصویرش که بازتاب‌دهنده هویت موصوف بوده و نیز گوشه‌ای از این نامه را مزین ساخته است، به حیث نماینده باصلاحیت خود، به مناطق سند، بلوجستان، و منطقه "ماکران،"من من حیث مبلغ و مشنری در امر دعوت اسماعیلی، می‌فرستم و همکاری هرچه بیشتر از پیش جماعت و باورمندان را در زمینه مطالبه دارم." (کراچی، ۵ ماه می، سال ۱۹۲۰م.) مشنری سید منیرالدین فرزند سید محمد قاسم متخلص به "بدخشانی"، (۱۹۵۷-۱۸۸۲م.)درسال ۱۸۸۲م.، در دهکده روشان- شغنان بدخشان افغانستان دیده به جهان کشوده است. موصوف در میان قوم و مردم خویش به نام سید منیرالدین بیشتر و بهتر شناخته شده است. پدر بزرگ سید منیر بدخشانی، سید محمد قاسم که یکی از شخصیت‌های با علم، دانش، عرفان و فرهنگ زمان و مکان خود بود، از بازماندگان خانواده شخصیت روحانی، صاحب صلاحیت علمی و عرفانی، داعی دوران خود در میان جماعت آسیای میانه، عارف بی‌بدیل، سید سهراب ولی می‌باشد. سید سهراب ولی در زمان خود، من‌حیث کارمند عقیدتی، مشنری و آموزگار حکمت،علم و عرفان معنوی و باطنی به بسا کشورهای جهان، به ویژه کشورهای آسیای مرکزی و جنوبی، جهت تبلیغ، ترویج و تحقق عقیده و باور باطنیان، سفرهای زیادی داشته است. کارکردهای ماندگار او به گونه‌ای بوده است که تا امروز اماکن مقدسه، آستان‌ها، و زیارتگاه‌های خیلی‌ها معروف و مشهور به نام این شخصیت ماندگار و بی‌بدیل، نه تنها در میان پیروان عقیده و باور اسماعیلیان مناطق پامیر جمهوری تاجیکستان، بلکه در میان سایر اقوام و مردمان با ورهای ناهمگون کشورهای ایران، افغانستان، پاکستان، ترکستان تاریخی یا شنکیانک امروزی به ویژه، تاشقرغان، اویغور و کاشغر جمهوری خلق چین، از احترام و اکرام قابل وصفی برخوردار است. باید اذعان نمود که در مورد نظام خانوادگی، و ساختار و تشکیلات و بافت اجتماعی سید منیر بدخشانی معلومات چندانی در دست نیست و به هر منبع و مرجعی که سر زدیم تا بیش‌تر، خوب‌تر و دقیق‌تر و علمی‌تر و مستندتر، در مورد شخصیت فردی و خانوادگی موصوف بنویسیم، طورشاید و باید کامگار نه شدیم، زیرا حتی منابع، سرچشمه‌ها، نهادهای پژوهشی غنامند وابسته به اسماعیلیان، به ویژه انستیتوی مطالعات و پژوهش‌های اسماعیلی لندن، نیز چیزی را در زمینه تا هنوز در اختیار باورمندان نگذاشته است که اسباب اتکای علاقه‌مندان این عرصه را فراهم ساخته بتواند. تنها گفته می‌شود که دانشمند گران‌قدر، دکتور سید جلال بدخشانی که یکی از پژوهشگران نهاد یاد شده می‌باشد، در زمینه نگارشی دارند که با تأسف فراوان در آرشیف و داشته‌های قلمی و الکترونیک کتابخانه انستیتوت اسماعیلی، نیز موفق به دریافت آن نه شدیم. سید منیر بدخشانی، شخصیت روحانی، مشنری حقیقت و راه حقانیت، وافی دین محمدی و پیرو کیش و آئین باطنیه، که تا کنون لذت فهم عرفانی و دانش عقیدتی‌اش در فکر و ذکر باورمندان‌اش که اکثراً در مناطق سند، بلوچستان، علاقه‌جات شمال پاکستان مانند، چترال علیا و سفلی، لگت، هونزا، کریم آباد، غزر، اوچ، گاهکوچ و سایر دهکده‌های خورد و ریزه زندگی به سر می‌برند، زنده و ماندگار است. بر اساس اسناد و مدارک دست‌داشته دانسته می‌شود که آبا و اجداد سید منیر بدخشانی، یک زمانی از سرزمین خراسان به ویژه (ایران کنونی)،به مناطق پار دریا آمده و زندگی شان را در آنجا تا زمانی به پیش برده‌اند و بعدها روی دلایل معین و نامعین،به مهاجرت‌ها، و پناهگزینی‌ها، دست یازیده‌اند که بعضاً جبری و تا حدی هم اختیاری، به ویژه بخاطر، اشاعه، استقرار، گسترش و استحکام عقیدهو باور باطنیه، صورت گرفته است. مادامی که مشنری سبزعلی، به تاریخ ۳۱ماه اکتوبر سال ۱۹۲۳، جهت انجام وظیفه و انتقال پیام حضرت امام سلطان محمد شاه به جماعت آسیای میانه، رهسپار آن دیار گردیده است، در یکی از یاد داشت‌های شان، به ویژه (سفرنامه مشنری سبزعلی)، که به زبان انگلیسی در سایت‌های: "مواریث فرهنگی اسماعیلی"، "اسماعیلی نت"، "و وب سایت انستیتوت مطالعات اسماعیلی لندن"، اقبال نشر یافته است، ذکر شده است که پیر موصوف با یک تن از برادرن سید منیر بدخشانی که من‌حیث موکی (پیر- خلیفه) در ناحیه روشان - شغنان بدخشان جمهوری تاجیکستان ، در آن زمان ایفای وظیفه می‌نموده است، ملاقات کرده است. لطفاً به متن انگلیسی، "مشنری سبزعلی در بدخشان"، مراجعه نمائید.سید منیر بدخشانی در قدم نخست تعلیم و آموزش ابتدایی را در خانه و کاشانه‌ی پدری‌اش به آموزش نشست و بعد، پدر بزرگش موصوف را به آموزش زبان عربی، دری، و تا حدی زبان روسی که در آن زمانه‌ها در قلمرو و حاکمیت زیر تصرف شوروی سابق، خیلی‌ها معمول بود، بیشتر از پیش مورد تشویق و ترغیب قرار داد. بعد آن به تعلیم و آموزش ژرفتر امور اسلامی، عمکرد بر طریقه و عقیده، شریعت، حقیقت، طریقت و معرفت، پرداخت و همه آثار و آفریده‌های ادبا، شخصیت‌های عرفانی و فرهنگی کلاسیک مانند: حافظ، سعدی، عطار، ناصرخسرو، کاشانی، سلمان فارسی، اقبال، حضرت بیدل، قاآنی، کسایی مروزی، شمس، حمید الدین کرمانی، حسن صباح، مؤید فی‌الدین شیرازی، جامی، نسفی، و همه آثار ناصرخسرو، به ویژه وجه دین(هویت عقیدتی، عرفانی و باوری‌های اسماعیلی)، خوان‌الاخوان، سفرنامه و دیگران را خیلی‌ها نغز و ژرف به خوانش گرفته است.سید منیر بدخشانی روزهای نوجوانی و جوانی‌اش را در کشور ایران سپری نموده است، که در آن وقت به نام ایران کشوری وجود نداشته است، بلکه به نام پارس یاد می‌شد و نام ایران در سال ۱۳٤٥م.، در نتیجه پیشنهاد سفیر کبیر پارس (فارس به زبان عربی) توظیف در کشور آلمان، به ایران مسمی گردید. موصوف در ایران با یک تن از داعیان

اسماعیلی موسوم به فدایی خراسانی، (وفات سال ۱۹۲۵م.) معرفت حاصل می‌کند، و تا حدی که شرایط و امکانات دست-داشته آنجا، ورا را یاری رسان بود، از اندوخته‌های خراسانی و سایر شخصیت محیط پیرامون اسماعیلیان، بهره‌مند گردیده است. سید منیرالدین بدخشانی، در سال ۱۸۹۹م.،که۱٦ سال عمر داشت، با پدر بزرگش سید سهراب ولی، رهسپار بمبی - هندوستان شد و برای اولین بار توانست در منطقه "وادی"، به دست‌بوسی امام وقت، حضرت امام سلطان محمد شاه برسد. بر اساس استناد برخی از دانشمندانی که در انستیتوت مطالعات اسماعیلی مشغول تحقیقات و پژوهش هستند، اظهار می‌نمایند که کتابی از سید سهراب ولی به نام "الناظرین"، به نگارش گرفته شده است که به ۳٦ صحیفه تقسیم می‌شود. از این سبب برخی‌ها بر این عقیده هستند که گویا نگارش کتاب یاد شده بر بنیاد بینش ناصرخسرو که در اثر "شش فصل"، شان بازتاب گردیده است، به نگارش گرفته شده است. امام بعد از پذیرش سید منیر بدخشانی این چنین هدایت می‌دهد: "شما باید من‌حیث مشنری‌ام در راستای دعوت، انتشار و استحکام کیش و آئین اسماعیلی، به من خدمت گزاری نمائید". این بود که سید منیر بدخشانی بعد از سپری شدن زمان وخدمات معین به امام و به جماعت، در قطار مشنری‌ها، و داعیان معروف، صادق، و باعاطفه قرار گرفت.موصوف بر اساس هدایت امام، نخستین شخصیت روحانی و عقیدتی بود که از مناطق، هونزا، چترال، گلگت و کشمیر دیدن بعمل آورد و فعالیت‌های خیلی مؤثر و ماندگار را در مناطق یاد شده به سر رساند. بر اساس کارکردهای نهایت مؤثرش، امام سلطان محمد شاه، موصوف رابه مصر، عراق، و یمن، فرستاد تا بتواند دست‌نویس‌ها و نسخ خطی آثار و آفریده‌هایی را به جستجو و پژوهش ژرف‌تر نشیند که در مورد کارکردهای فاطمیان، کیش و آئین اسماعیلیسم، به رشته تحریر در آمده بودند. بدخشانی توانست که پژوهش گسترده‌ای را در زمینه‌های پالیسی‌های اداری و نظام حکومت‌داری اسماعیلیان و سایر اسناد و مدارک مورد نیاز را با خود به هندوستان انتقال داد، که خیلی‌ها مورد پسند و مسرّت امام سلطان محمد شاه، قرار گرفت.

سید منیر بدخشانی، در سال ۱۹۱۲م.، من حیث عضو اصلی دفتر مرکزی موسوم به "دفتر رسالت کاری برای بمبی"، که بعد به "کلوب احیای مجدد و آفرینش"، مسما گردید، من‌حیث آموزگار زبان و ادبیات فارسی- دری برای واعظین و مشنری‌های کشور هندوستان و مناطق همجوار ایفای وظیفه می‌کرد. سید منیر بدخشانی با وصف آنکه یک دانشمند بود، من‌حیث یک سخنور نهایت عالی نیز باعث جلب و جذب فکر، ذکر، ذهن، دل و احساس شنوندگان می‌شد. به تاریخ دهم اپریل سال۱۹۲۰م.، امام سلطان محمد شاه برای یک سفر۲۷ روزه، وارد کراچی شدند. اما قبل از آنکه دو باره به بمبی برگردند، سید منیر بدخشانی را جهت تبلیغ و ترویج امور دینی و عقیدتی، به مناطق، سند، بلوچستان و ناحیه "ماکران"، بخاطر کار جدّی در میان دسته‌نژاد تباری موسوم به "ذکری- ذکریه"، فرستاد و نامه‌ای را هم با محتوی و سیاق زیرین، ضمیمه ساختند تا برای مردمان آنجا برسد و ایشان با سید منیر بدخشانی همکاری دقیق نمایند:"من، امام سلطان محمد شاه، از طریق نامه هذا، سید منیر فرزند سید محمد قاسم بدخشانی را که سی وهفت (۳۷)، سال عمر دارد، با تصویرش که بازتاب دهنده هویت موصوف بوده و نیز گوشه‌ای از این نامه را مزین ساخته است، به حیث نماینده باصلاحیت خود، به مناطق سند، بلوجستان، و منطقه ماکران، من‌حیث مُبَلّغ و مشنری در امر دعوت اسماعیلی، می‌فرستم و همکاری هرچه بیشتر از پیش جماعت و باورمندان را در زمینه مطالبه دارم." (کراچی، ۵ ماه می، سال ۱۹۲۰م.)امام سلطان محمد شاه جهت شناسایی بهتر و بیش‌تر سید منیر بدخشانی توسط مردم محل و منطقه تصویر شان را نیز روی برگه نامه ارسالی شان برای جماعت و سایرین، نصب فرموده بودند که فعلاً با وصف تلاش‌های خیلی‌ها ممتد، موفق به دستیابی آن نشدیم. به امید اینکه اگر دوستان، خویشاوندان، اقارب و یا سایر پژوهشگران و علاقه‌مندان بدخشانی، دسترسی داشته باشند، بدونتردید با همه ما سهیم خواهند ساخت. امام سلطان محمد شاه بدخشانی را به مسؤلیتی مؤظف ساختند که در آن زمانه‌ها خیلی‌ها دشوار، مشحون از خطرات و از نقطه مادی و مالی کاملاً طاقت فرسا بود. سید منیر در زمینه کاری‌اش با بسا دشواری‌ها سر دچار گردید، اما چون عقیده و ایمان راسخ داشت هر گونه دشواری و شرایط نامساعد محیطی و مخالفین خود را با پیشانی باز، خرد و منطق رسا، مرفوع می‌ساخت. بدخشانی به رسالت کاری و عقیدتی‌اش در مناطق، "توربات"، لسبیله"، "مکران"، " گوادر"، " مسکات"، "پاسانی"، و"اورمادا"، ادامه داد. در نتیجه این گونه کارهای از خودگذرانه، فلسفی و منطقی، توانست یکی از باشندگان سر شناس منطقه "اور مادا، موسوم به کریم‌داد را که دارای پیروان خیلی‌ها زیاد در میان خانواده‌های "ذکری"، به ویژه خانواده‌های عالیجاه دل‌مراد خان سنجر، علی بلوچ، صالح محمد جواد، و عالیجاه نورالدین، که به منطقه کراچی جهت بودوباش مقیم شده بودند، به آئین اسماعیلی در آورد. سید منیر بدخشانی یکی از چهره‌های سرشناس در راستای تبلیغ، ترویج، اشاعه و گسترش عقیده و ایمان باطنی بوده و به نسبت کارهای نهایت مؤثرش توسط امام سلطان محمد شاه، در سال ۱۹۲۵م.، به شرق افریقا فرستاده شد تا کار با جماعت را به پیش ببرد. همچنان در سال ۱۹۳٦م.، بار مجدد یک جا با عالیجاه علی بابی نانجی، من‌حیث هیأت کنترول و بررسی امورعقیدتی و دینی، به شرق افریقا فرستاده شد. سید منیر بدخشان پیر سبزعلی را در کارهای تبلیغات دینی و عقیدتی در بمبئ و کراچی، در میان پیروان و سایر انسان‌های محیط پیرامون شان،

یاری و همکاری می‌نمود. بر اساس اقوال برخی‌ها، چنین گفته می شود که سید منیر بدخشانی مشنری سبزعلی را در سفر آسیای میانه، به ویژه مناطق پامیر و بدخشانات، همراهی نموده است. سید منیر بدخشانی، یک مُبَلغ آگاه، دانشمند، و یک اسماعیلی متعهد، وفادار به نظام باطنیه بود. موصوف آنقدر به کارزار تبلیغاتی، مصروف شده بود که حتی زمینه ازدواج برایش مساعد نه شده بود، و الی آخرین مراحل زندگی‌اش من‌حیث یک روحانی متعهد مجرد، باقی ماند. امام سلطان محمد شاه بخاطر کارهای بی‌نظیرش، موصوف را در سال ۱۹۵٤م.، با لقب "مشنری ومبلغ رضاکار متعهد و صادق" مفتخر ساخته و مورد نوازش پدرانه ومادرانه قرار داد. سید منیر بدخشانی، روز پنجشنبه، هشتم ماه اکتوبر سال ۱۹۵۷م.، در شهر کراچی، دیده از جهان فروبست. موصوف به نسبت مصروفیت‌های کاری و تبلیغی، موفق به نگارش کتب نه شده است، اما با وصف آنهم دو اثر خیلی‌ها خوب از ایشان به ودیعه گذاشته شده‌اند که یکیزیر عنوان، "گلدسته فلسفه"، که در سال ۱۹۵۸م.، در شهر کراچی پاکستان اقبال چاپ یافته است، و بر مبنای قول یکی از پژوهشگران اداره طریقه بورد کراچی، در کتابخانه آن نهاد جنساً موجود هست. در منابع نه چندان معتبر و تا حدی خصوصی، اظهار می‌شود که دو تن از شخصیت های دیگری: به نام‌های سید منیر حسین "گیلانی"، و سید حسین "ولی"، که نه تنها اسما و تخلص شان تا حدی با هویت خانوادگی سید سهراب ولی، و به ویژه سید منیر بدخشانی، در قرابت و شباهت خیلی‌ها زیاد هستند، بلکه کارکردهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آنها نیز تا حدی با ویژگی‌های این خانواده دارای همخوانی است، که اینک جهت وضاحت بیشتر و هم کمی به منظور تحلیل و تجزیه زندگی شخصیت‌های یاد شده و هم‌آهنگی خانوادگی میان شان، بهشرح مختصر زندگی شان می‌پردازم: سید منیر حسین گیلانی- سید منیر حسین " گیلانی"، یکی از شخصیت‌های معروف سیاسی و اجتماعی در کشور پاکستان است که زندگی‌اش را در راستای مبارزه برای دموکراسی، عدالت اجتماعی و حقوق انسانی، به ویژه تساوی حقوق زنان، سپری نموده است. موصوف در مقامات بلند پایه دولتی و حکومتی نیز کارکرد هایی داشته است. موصوف بخاطر اشاعه، پخش و استقرار نظام دموکراتیک و انسان‌سالار، چندین‌بار از طریق نظام‌های آشوبگر پاکستان، به ویژه سیستم استخبارات، به زندان افکنده شده است. بعد آن که جنرال ضیأالحق بر سر حاکمیت آمد، برای ملت و مردم پاکستان وعده انتخابات آزاد و دموکراتیک، مطبوعات آزاد، تساوی حقوق شهروندی، تشکیل احزاب سیاسی و دموکراتیک، و ساختار نظام مستقل داوری و قضاوت را سپرد، اما همه مسایل تنها در برگه‌های کاغذ و طرح‌ها باقی ماند، و هیچ کاری در زمینه صورت نگرفت، و به عوض آن نظام دیکتاتوری خشن و مردم‌ستیز به وجود آمد. بخاطرعدم اعتنای رژیم دیکتاتوری نظامیان پاکستان، احزاب سیاسی، ائتلافی را بر خلاف حکومت سازمان‌دهی نمودند، که نقش سید منیر حسین گیلانی در آن خیلی‌ها برازنده و نقش‌آفرین از دید گاه سیاسی بود. از همین سبب بود که سید منیر حسین گیلانی، بازداشت و به زندان افگنده شد. هنگامی که نظام ائتلاف مردمان دموکراتیک در اواسط سال های ۱۹۹۰م.، تأسیس یافت، که از "حزب مردم پاکستان"، حزب " تحریک استقلال"، و حزب "تحریک نفاذ فقه جعفری"، " دسته مسلم‌لیک"، به ویژه دسته آقای قاسم، و "حزب قومی پشتون‌خواه"، تشکیل گردیده بود، سید منیرحسین گیلانی، در امر استحکام گونه‌های هر چه بهتر و دموکراتیک آن، سهم خارق را بدوش داشت. بعدها سید منیر حسین گیلانی، در سال ۱۹۹٦م.، به تأسیس حزب خودی به نام "جبهه دموکراتیک اسلامی"، عملاً اقدام نمود، و همواره بر خلاف نظام‌های دیکتاتوری به منظور ایجاد و استقرار حاکمیت انسانی وعدالت‌پسند، به مبارزه خود ادامه می‌داد. سید منیر حسین گیلانی، با ذوالفقار علی بوتو، میانه‌ای خوبی داشت، از همین سبب بود که با برگشت مجدد بی‌نظیر بوتو، بخاطر ادای احترام به پدرش، میل داشت تا با وی نیز در راستای استقرار حاکمیت دموکراتیک همکاری نماید، اما بعد از مدت زمان معین مشاهدات و بررسی‌ها، خویشتن را از حلقه بی‌نظیر دور ساخت، و هنوز هم به مبارزه خویش درمیان مردمان مناطق سند، بلوچستان، و حیدر آباد ادامه داده و همواره بر خلاف سیاست پاکستان در برابر افغانستان بود، و همیشه سعی می‌ورزید ، مناسبات ایران و پاکستان را هر چه معقول‌تر و بهتر از پیش سازد.

سید حسن ولی: در یکی از دهکده‌های کشور ایران به نام "نیاک"، مزاری است که آستان متبرکه و منوره، فیض آثار بارگاه یزدانی و نورانی، از سید حسین "ولی"، یا بهتر گفته شود، درویش صادق، متفکر و اندیشمند عالم حقیقت و حقانیت، تاج‌الدین سید حسن ولی، و آرامگاهی است از برادرش، درویش سید علی، و قبری دیگری از یکی از دراویش و اساتید،حضرت سید حسن ولی، سید سهراب ولی که آرامگاه این بزرگواران، در زمانه‌های ناهمگون به بازسازی گرفته شده‌اند و در میان مردم از تکریم و تقدیس خیلی‌ها عالی، برخوردار هستند. صندوق چوبین مرقد درویش سید حسن ولی را پوشانده است که بر برنده شرق آن این عباره‌ها نوشته شده هستند. " نذر کرد امیر اعظم امیر حسین امیر داؤد و درویش تاج‌االدین سید حسن ولی، مسجدی بزرگ تازه ساز بود که رختخواب‌ها و سماوارهای متعددی جهت رفع دشواری‌های زوار و پارسایان، وقف این مسجد کرده‌اند. درویش تاج‌الدین سید حسن ولی خود، از پارسایان و عارفان محیط و منطقه به شمار می‌رفته است، و از دودمان همین گروه بوده است، که موصوف را ولی یا ولی‌الله خوانده‌اند، و به چنین صفت او را متصف نموده‌اند:

"سرکار با برکات تقوی شعاری سالک راه یقین خداوند و مخدوم سلالةالزهاد و العباد حضرت مفخر العرفا والفقرا والصالحین قدوة الفقرا، قطب‌العارفین‌السالکین و المحققین زبدة المشایخ والصلحاء و المتشرعیین والمتورعین تاج‌الملت والحق والدین افتخار والمتورعین قدوةالعارفین والسالکین الخصوص بنظر رب‌العالمین درویش حسن ابوالحسین." سید حسن ولی، مالک روستای نیاک بوده و به گواهی اسناد و مدارک‌دست داشته، زمین و باغ‌های و چراگاه‌های زیادی را خریداری نموده و همواره از آن طریق در خدمت انسان‌ها، مسافران و نیازمندان قرار داشته است. یکي از وجوه مصارف موقوفات درویش حسن ولي "اطاق سرا" که هر کسي به قريه نياك مي‌آمده، سه شبانه روز در آنجا سکنی می‌گزید و مهمان آستانه مبارکه بوده است. مرحوم تاج‌الدین سید حسن ولی، پسر حسن، پسر پیرزاد، پسر حسن، پسرعبدالله، پسر تاج‌الدین لطف‌الله، پسر فضل‌الله، پسر محمد، پسر حمزه، پسر ابن‌الهول محمد، پسر حمزه سراهنك، پسر علی، پسر زید، پسر عبدالرحمن شجری، پسر قاسم، پسر حسن، پسر زید، پسر امام حسن مجتبی علیه السّلام، پسر امام علی علیه‌السلام می‌باشد. سید حسن ولي در۷۲ سالگي درگذشته است، و آثاری هم از موصوف که نمایندگی از افکار، بینش و تصورات عقیدتی‌اش، نماید، در دسترس نداریم. به امید پیروزی، بهروزی و همکاری دوستان در زمینه‌های یاد شده.

بنازم جان روح افزای سیّد
بنازم صورت زیبای سیّد
همه اسرار او دارد کماهی
بنازم آن دل دانای سیّد
توان دید آفتاب هر دو عالم
به نور دیده دانای سیّد
سر افرازی کنی در دین و دنیا
گرت در سر بُود سودای سیّد
به نزد همت ما هفت دریا
بود یک قطره از دریای سیّد
دو چشم نعمت‌الله نور از او
دید که باشد روز و شب مأوای سیّد **(شاه نعمت‌الله)**

سفر تاریخی مشنری سبز علی، نماینده امام وقت به آسیای میانه! !

در شرایطی که **مشنری سبز علی** حیات بسر می برد، از هر نقطه نظر، به شمول مصؤنیت، امنیت، وسایل حمل و نقل، خوار و بار ، ایجاد مناسبات و رهنمود برگه ای، یا نقشه، دور بین راه و سایر وسایل یاری رسان تا حدی وجود نداشتند و برای هر کسی که این گونه اقدام را میکرد، دقیقن همه این کوتاهی ها و نارسایی ها را از نظر خود و حامیان شان مورد ارزیابی های دقیق و سنجیده قرار میدادند. پیر سبز علی، در سال **1923م**، رهسپار مناطق مختلف آسیای میانه شدند و همواره سعی می ورزید تا بهترین و شایسته ترین معلومات را پیرامون عملکرد عقیدتی اسماعیلیان آسیای مرکزی که از سنت ماندگار پیر سترگ ، ناصر خسرو پیروی میکردند، بدست آورده و آن را در اختیار امام زمان گذارد تا برای آینده ها درایجاد فرآیند معقول مناسبات با جماعت یاد شده بعد از درگذشت پیر ناصر خسرو ، سعی بیدیغ را بخرج داده باشند. پیر سبز علی بعد از برگشت شان در سال **1923م**، با درایت و حافظه ی خوبی که داشت همه مسایل را در ذهن حفظ نموده بود و خیلی ها کم سعی نموده بود تا برگه های یاد داشتی را در زمینه داشته باشد، زیرا

عبور و مرور از برخی مناطق که حاکمیت کلی آن در اختیار سایر بردران اهل اسلام قرار داشت، حمل و نقل این گونه یادداشت ها بر دشواری های بعدی کار کرد ها در زمینه های یاد شده را می افزود. ایشان مادامی که به هندوستان رسیدند، یاد داشت های سفر با اهمیت و تاریخی شان به زبان " گجراتی"، زیر عنوان " سفر با اهمیت عالیجاه مشنری سبز علی"، در روز هفته نامه **" اسماعیلی بمبئ"**، به تاریخ هفده هم فبروری سال **1924م**، بدست نشر سپرده شد. قرار یاد داشت برخی از افراد آن زمان و به ویژه کار مندان فنسل امامت هندوستان، گفته میشود که در شیوه های گزارشدهی پیر سبزعلی و یا بهتر گفته شود در گزارش اصلی شان اغییراتی به وجود آوردند که در حقیقت باعث کم رنگ شدن گزارش اصلی مشنری سبز علی گردید و زیبایی خود را تا حدی از دست داد.

زیست نامه فشره مشنری سبز علی فرزند رمضان علی : پیر سبز علی رمضان علی ، در سال **1871م**، در **" موندره کوچ" هندوستان** ، دیده به جهان گشوده است. پدر شان در سال **1889م**، در بمبئ دار فانی را پدرود گفتند، و مادر شان مسؤلیت بزرگ کردن فرزند شان را در همه فراز و فرود زندگی مشقت بار شان و مشحون از دشواری های ناشی از زندگی دشوار آفرین روزوار، بدوش داشتند. از قراین معلوم میشود که موصوف هیچ گونه علاقه ای به دبیرستان و دبستان نداشته و همواره در

حلقه **" دوستان، رفقا، و عزیزان"** ، در روی جاده ها در گشت و گذار بود و همواره مردمان رهگذر و بی دفاع را مورد ازیت و آزار قرار میداد. برادر بزرگ پیر سبز علی، محمد جعفر علی، وی را نزد وارس محمد ریمو**(1860-1924م)**، در گوادر فرستاد، و بعد به آستان کراچی فستاده شد تا در یکی از شرکت های فرد اسماعیلی کار کند. مادامی که در شهر کراچی قرار داشت، بخاطر کمبود آب در محلی که کار میکرد، لازم دید تا بخاطر نوشیدن آب به داخل نزدیکترین جماعت خانه محل مراجعه نماید و آب بنوشد. در داخل جماعت خانه بانویی به نام **" سونه بایی"، (خواهر آب رسان)، یا سقاوه ،** مسؤلیت توزیع و تقسیم آب نوشیدنی در داخل جماعت خانه را داشت. مادامی که سبزعلی داخل جماعت شد و لوان آب را گرفت و نوشید، صدایش توسط سونه بایی شنیده شد، و صدا زد که گیلاس را کثیف نمودی. سبز علی پرسید چرا کثیف شد، سونه بایی گفت، قراری که من معلومات دارم خودت سیگار دود میکنی و لبان کثیفت به آن در تماس شد و از این سبب کثیف شد. این سخن سبز علی را خیلی ها نا امید ساخت و بعد آن تصمیم گرفت دیگر سیگاری را هم نباید دود کند، و این در حقیقت چرخشی بود عظیم در زندگی فردی اش. پیر با وارس محمد ریمو همه روز ه نزدیک تر میشود و با وصف آنکه وی را در امور بازرگانی مدد و یاری میرساند، در کار های عقیده و باور، به ویژه تعلیم و آموزش مذهبی نیز یاری و یاورش میگردد. وقتی که کار کرد هایش در زمینه جدی تر میشوند، وارس وی را من حیث کمادیا/ کامریای یکی از جماعت خانه ها، به نام **" جماعت خانه پاسانی"،** توظیف میکند. چون جماعت خانه یاد شده مشنری ای نداشت که مسؤلیت تبلیغ و ترویج امور مذهبی را به پیش ببرد، مشنری سبز علی من حیث شخص نو آغاز مسؤلیت یاد شده را بدوش میگیرد. مادامی حضرت امام سلطان محمد شاه ، برای بار دوم ، ماه اپریل سال **1905م،** از جماعت خانه یاد شده

دیدن به عمل آورد، به پیر گفت : **" باید به مثل و مانند جماعت گوادر زندگی کنی".** پیر سبز علی در سال **1907م،** من حیث مکی جماعت خانه **" پسانی"،** تعیین و توظیف شد. پیر با وصف آنکه همه کار کرد های بازرگانی وارس را به پیش می برد، و الی سال **1912م،** جماعت را من حیث مکی مورد خدمت قرار میداد، وارس محمد وی را من حیث نماینده ویژه خود در همه امور روزوار تعیین و توظیف کرد، در همان سال وی را من حیث مکی جماعت خانه **" اومادا"،** تعیین نمود که در حقیقت مرحله ی سوم تغییرات در زندگی شخصی و فردی پیر تلقی می شد و وی را به یک شخص با مسؤلیت و منظم در همه امور روزوار جماعت، در امور بازرگانی، در خدمت گزاری برای جماعت و یک مشنری و سخنور متعهد، روزگار تبدیل ساخت.

جنگ دوم جهانی**(1914-1919م)،** به گونه خیلی ها نا مناسبی فرآیند بازرگانی کشور هندوستان را مانند سایر کشور های جهان برای مدت زمان خیلی ها دراز به زلزله در آورد. بسا از مواد بازرگانی پیر سبز علی در قطار واگون های کشور انگلستان در نیمه راه توقف نمودند. در همان روز ها، وزیر رحیم بصریه (1885- 1927م)، پیر را آگاه ساخت تا در برابر آرزوی نیک خواهانه امام وقت، حضرت امام سلطان محمد شاه ، به سفر منطقه چنج آب**(پنجاب)،** و مناطق مرزی شمال شرقی کشور، به سفر خویش آغازگر شود. در اثنا بود که پیر سبز علی در مورد نحوه شکست و تشویش بازرگانی خود، هیچ چیزی را به امام زمان نگفت، و رهسپار محیط و منطقه ای شد که امام هدایت داده بود. پیر همه دار و ندار خود را که در میان قطار های انگلیسی به گونه ای توقف کرده بود، به توکل خدا گذاشت و به رسالت خویش در راستای تحقق و تطبیق هدایت مرشد خویش ، آستان کراچی را به قصد آستان کویته ، ترک نمود. بدون در نظر داشت شرایط دشوار و مناطق دشوار گذر، مشنری دیگری **(الواعظه)،** فاطمه منوط به خانواده غلام وابسته به علاقه **" گوجران والا"،** نیز مشنری سبز علی را در راستای تبلیغ و ترویج عقیده و باور باطنی، نیز همراهی میکرد.

حضرت امام سلطان محمد شاه برای یک سفر ***27*** روزه، دهم اپریل سال **1920م،** وارد شهر کراچی شدند. در 29 ام، اپریل سال **1920م،** مکی عمومی عقیدتی ، آقای رحمت الله فرزند لطف علی**، (1914-1928م)** ، هنگام تشریف آوری حضرت امام این چنین فرمودند: **" حضرتا، باید خدمت شما به عرض رسانم، اینکه حضور عینی و عملی مشنری پیر سبز علی، مفاد زیادی را به جماعت و ما، به ارمغان آورده است".** اما از شنیدن این چنین حرف خیلی ها مسرور شدند و اظهار فرمودند که **: " من ، از همه این مسایل آگاهی دقیق دارم، و ایشان نه تنها اینکه در آستان کراچی خدمات شایانی را به سر رسانیده اند، بلکه کار های طاقت فرسایی را در آستان بمبئی، کتی وار و ماکران ، نیز به سر رسانیده اند. "** در همان زمان بود که ، پیر سبز علی حضرت امام سلطان محمد شاه را به خانه شان مهمان نمودند، و امام در همان اثنا به مشنری گفت:

" شما کار خیلی ها طاقت فرسا را انجام میدهید، شما در منطقه کارادار زندگی میکنید، تبلیغ میکنید و دانش معنوی و روحانی به اذهان جماعت و مردمان منطقه میدهید، از این سبب لازم دانسته میشود که شما باید به منطقه گاردن نیز بروید و برای جماعت آنجا نیز تلبیغ نمائید، من برای شما برکات بیشتری را میدهیم. **خانه آبادان.** بعد آن امام دست شان را بر دوش پیر سبز علی گذاشته، تبریکات خود را برایش تقدیم کرد و در ضمن وی را با دعا و برکات خود، بیشتر از پیش متبرک ساخت. کارمندان اداری، مکی ها و همه دست اندرکاران جماعت خانه ها، لقب **" بلبل سند"،** را به مشنری سبز علی تفویض نموده بودند. مزید بر آن امام الوقت فرمودند: من، شما را بار مجدد مورد تقدیر و تمجید قرار داده، و بجای آنکه لقب **" بلبل سند**

"، را کمایی کنید، من شما را لقب " **طوطی باغ بهشت**"، میدهم . پیر سبز علی در شهر کراچی قرار داشت و همه فعالیت های خود را در آنجا متمرکز ساخته بود، و در همه فعالیت های امور اجتماعی و جماعتی سهم فعال داشت. هفتم مارس، **1923**، امام سلطان محمد شاه سخاوتمندان منظور فرمودند تا به جماعت بدخشان(**نماینده های فرستاده شده جماعت بدخشان**)، در منطق " **پونا**"، دیدار دهند، و پیر سبز علی نیز در این دیدار حضور داشتند. در همان اثنا امام، به ایشان فرمودند: " **من، خیلی مسرور خواهم شد اگر شما برای سفر به آسیای میانه ، آمادگی تان را هر چه زود تر بگیرید**" . موصوف با اشاره سر به زمین من حیث نماد ادای احترام و منظوری فرمایش امام، لبیک گفتند. امام فرمودند: " **شما آمادگی تان را به منطقه یاد شده بگیرید و من شما به جماعت معرفی میکنم و در ضمن آن جماعت نیز را با فرمانم از طریق شما مورد نوازش قرار خواهم داد.** " **پیر سبز علی** ، از سفر دراز مدت خویش که حدود هشت ماه و پنج روز را در بر گرفت، به تاریخ دوازدهم دسامبر سال **1923م**، دوباره به آستان کراچی برگشت نمود. **پیر سبز علی** با صمیمیت خیلی ها عالی از طرف رهبری جماعتی در ایستگاه قطار(**ریل**)، کراچی مورد پذیرایی با شکوهی قرار گرفت. **پیر سبز علی**، به تاریخ بیست و نهم ماه دسامبر **1923م**، به آستان بمبئی رسید. در همان وقت بود که امام سلطان محمد شاه نیز، از سفر اروپایی اش ، روز یک شنبه ، سیزدهم جنوری **سال 1924م**، برگشت، و پیر سبز علی گزارش مکمل سفر دراز مدت خویش را حضور امام تقدیم نمود. امام پیر سبز علی را مورد ستایش و تمجید بی پایان قرار داد و موصوف را به تاریخ بیست و نهم جنوری سال **1924م**، با لقب عالیجاه، مفتخر ساخت و در ضمن مدال طلا را نیز به پیر تفویض نمود.

مادامی که حضرت امام سلطان محمد شاه از سفر اروپایی شان در سال **1923م**، وارد هندوستان شدند، در مدت زمان اقامت شان در هند پیر سبز علی را نزد خود خواستند و برایش وظیفه سپردند تا به سفر خویش به سوی آسیای میانه ، آمادگی دقیق و کامل بگیرند. امام در محضر همگان اظهار کرد، در میان شما یک تن باید به بدخشان برد، و روی خود را بطرف پیر سبز علی کرد، و فرمود: " **آیا شما آماده هستید تا به این سفر آغاز گر شوید؟**" **پیر سبز علی میگوید: " من ، نوکر شما هستم و هر آنچه را که شما هدایت می فرمائید، مطابق آن و متناسب به قوت و نیروی بشری خویش، به آن اقدام بی چون و چرا خواهم نمود**" امام افسر و یا محافظ شخصی اش را خواست و برایش هدایت داد تا گواهی نامه " **جوازنامه** "، ای را برای پیر تدارک نماید. و لی افسر مذکور نتوانست آن را به گونه فوری تهیه و تدارک کند. بعد از سپری شدن چند روز امام، از پیر پرسید : "**چه زمانی به سفر خویش آغاز خواهی کرد؟**" پیر گفت که، چون به مناطق فرامرزی میروم، لذا ایجاب اسناد و مدارک دقیقی را خواهد کرد. امام بار ثانی مأمور را خواست و برایش گفت که هر چه زود تر باید اسناد را تهیه کند. افسر گفت ، آقا پیر از سفر خود در هراس است. برای روز فردا، مادامی که امام پیر را مورد پرسش قرار داد که اگر برای سفر خویش آماده است، پیر اظهار آمادگی نمود و لی گفت که مأموری که برای تهیه و تدارک اسناد توظیف شده بود، هنوز به دریاف اسناد مورد نیاز کامگار نه شده است. پیر سبز علی ، فرمان امام را که به زبان دری ارشاد شده بود و در آن جماعت بدخشان مورد خطاب قرار داده شده بود، به تاریخ پنجم اپریل سال **1923م**، بدست آورد. پیر سبز علی در زمینه می نویسید: " **من از هدایت امام خیلی ها خورسند شدم و همواره باب مسرت بر رخم باز می شد. این پیام آنقدر در میان مردم پخش شده بود که حتی من حیث عنوان روزنامه ها بکار برده میشد. حتی اگر چند تن باهم در همآیشی قرار میگرفتند، سخن از سفر من بود. من از دوستان خویش می شنیدم که همه مناطق آسیای میانه کاملن کوهستانی و دشوار گذر است. مصؤنیت نیز قابل تشویش است . مزید برآن برایم گفته می شد که هیچ کسی در آنجا به زبان های هندی و اردو، سخنی هم بر زبان نمی رانند و باید به زبان دری و سایر زبان های پامیری سخن زده شود. من با وصف هزاران گونه دشواری، به این اندیشه شدم که ولو این سفر به قیمت جانم هم تمام شود، به آن اقدام خواهم نمود زیرا، باید حرف امام را بر زمین نزنم و هم بر عقیده و ایمان خود در برابر آئین وکیش اسماعیلی ثابت قدم باقی بمانم. با شنیدن این همه حرف ها به ویژه موضوع زبان، خیلی ها به تشویش و اظطراب قرار گرفتم.**"

پیر **سبز علی**، می نویسید : " **من، از وظیفه ای که برایم سپرده شده بود، خیلی ها مسرور بودم و در انتظار آن به گونه ای بودم که شاید یک روز برایم مانند سال سپری می شد. مسئله در میان مردم عامه نیز انتشار پیدا کرد. همواره در مورد چالش های ناهمگون، از قبیل محیط جدید، زبان های تازه، فرهنگ و تهذیب دیگر، راه و رسم و مراسم تشریفات عقیدتی و اجتماعی جداگانه ، و غیره. همواره با افراد و اشخاص ناهمگون در تماس می شدم و در مورد هر موضوع و مسئله از ایشان می پرسیدم تا بتوانم یک تصور درستی را از اوضاع و احوال آسیای میانه بدست بیاورم و خودم را با آن در مطابقت جدی و دقیق قرار دهم.**" امام پیر را دوباره می خواهد و از وی می پرسد هنوز هم اگر تشویشی در دل داری برایم بگو، پیر اظهار نمود که هیچ چیزی را در ذهن خود به گونه منفی جای نمیدهم. بعد امام اظهار فرمودند که شما باید بدانید که **پیر صدرالدین** و **پیر شمس** را من توظیف نمودم و آنها در کارزار خویش کامگار بودند زیرا به هر جایی که رفتند و سفر نمودند، فقط نام من و هدایت من بر زبان شان بود و از این سبب همواره کامگار و پیروز بودند و هم شما باید از سفر

پیر ناصر خسرو بیاموزید که چگونه در سفر طولانی تاریخی و عقیدتی خویش موفق شد و در فرجام با پذیرش هر گونه چالش های فردی، عقیدتی، سیاسی، اجتماعی و مالی ،خویشتن را به آستان امام زمان برساند و بعد ها چسان مصدر خدمات شایان تاریخی برای جماعت خراسان زمین و امام گردید. امام پیر سبز علی با فرمان خویش نواز کرد و برایش گفت: **" امروز من بسوی اروپا میروم و شما بسوی دیگری که آسیای میانه است" .** پیر سبز علی و همراهانش به تاریخ هفتم اپریل، سال **1923م،** دهلی را به قصد سفر آسیای میانه ، با هم سفرانش ، رمضان علی، غلام علی،سید مراد علی بدخشانی که اغلبن من حیث محافظ امام در داخل ماشین امام سفر میکرد،ملا قربان و پنج تن بدخشانی دیگر، ترک نمودند. **پیر سبز علی** و همراهانش به هر جایی که رسیدند جماعت را با دانش و فهم شان مستفید می ساختند، و با تبلیغات شان جماعت را بسوی وحدت و یکپارچگی، دعوت می نمودند که تا هنوز خاطرات کاری و عقیدتی شان در ذهن، افکار و اندیشه های کافه جماعتی که با ایشان و همراهانش شانس ملاقات و دید و وادید را پیدا نموده بودند، با مصؤنیت عام و تام حفظ نموده اند.

پیر سبز علی، با همسفرانش به آستان پشاور رسیدند و برای اینکه در پشاور مصؤن بوده باشند، امام سلطان محمد شاه نامه ای را عنوانی کمشنرنظامی آن ولا برای دسته مسافرین تفویض نموده بود تا باشد آنها از هرگونه گزند و آسیب در امان باشند. در ضمن امام برای پیر سبز علی مشوره داده بود تا نحوه لباسی را که امام استفاده می نماید باید به تن کند و هم دستار سر را نیز مانند اما م به سر کند تا باشد مورد ادای احترام من حیث نماینده با صلاحیت امام مورد پذیرش قرار گیرد. مادامی که هیأت داخل شهر پشاور شد، شرایط در آنجا تا حدی درست به نظر نمی رسید، زیرا یک تن از باشندگان منطقه پشاور طی حمله ناگهانی بانوی یک تن از اروپائیان مقیم پشاور را به قتل رسانده بود و دوشیزه جوانش را نیز اختطاف کرده بود. در این زمان مادامی که پیر به نزد کمیشنر رفت، دربان اجازه ورود را برای پیر نداد. **پیر سبز علی** تنها نامه فرستاده امام را در اختیار دربان گذاشت و خود دوباره به مقر خود برگشت. مادامی که کمیشنر نامه را مطالعه نمود پریشان شد و از دربان خواست تا شخص ای که نامه را آورده باید هر چه زود تر نزد کمیشنر منطقه حضور یابد. برای فردا، وقتی که پیر بار مجدد وارد مقر زندگانی کمیشنر شد، دربان به طور خیلی ها عجولانه موصوف را اجازه ورود داد و بعد آن که با کمیشنر دیدار کرد، کمیشنر از پیر خیلی ها عذر خواهی کرد و برایش گفت که ، بعد از این تا زمانی که در این جا مهمان هستید، هر زمانی که خواستید مرا ببینید، بدون اجازه همگان میتوانید داخل شوید. **پیر سبز علی** به همین سان به مناطق مختلف چترال، گلگت، هونزا، کریم آباد و سایر مناطقی که نام از یاد رفته اند، دیدن کرد و هم همه مکی های منطقه را به شمول شخصیت های سیاسی و اجتماعی منطقه، از قبیل مهتر چترال را نیز ملاقات نموده و به سفر خویش ادامه دادند. همگان بخاطر نامه های امام و هدایتی که به کارکنان و شخصیت های مختلف ارسال نموده بود، هیأت را به نحو خیلی ها مورد پذیرایی قرار دادند. پیر در مورد آستان چترال سخن میگوید و اظهار میکند که اکثر مردمانی را که در چترال دیدم، **بدخشانی ها بودند،** و آنها سعی می نمودند تا از طریق کشمیر و دره بروغیل واخان به هندوستان رفته و بعد آن بخاطر ادای حج به مکه معظمه روانه شوند. در ضمن بسا از مردمان بدخشان در این منطقه آمده مصروف بازرگانی ها بودند و همواره روپیه کابلی را خود داشتند و از چترال مواد مختلف از قبیل، چای، البسه باب، نمک ، گوگرد و غیره نیازمندی های شان را بدست آورده و به بدخشان رهسپار می شدند.

پیر سبز علی، و هیأت معیتی شان بعد از آنکه همه مناطق علاقه جات شمال پاکستان را درنوردیدند، جهت دیدار با جماعت اسماعیلی ترکستان – سینکیانگ چین، میل داشتند وارد منطقه شوند. افسر سرحدی بعد از مطالعه اسناد و مدارک دست داشته شان ایشان را اجازه ورود به داخل خاک چین دادند. آنها روز شنبه ، چهارم آگست **1923م،** وارد ترکستان شدند. واضح است که کاروان شان از طریق دره ها و کوهسار های خیلی شامخ پامیر، داخل ترکستان شدند. مادامی که پیر با همراهان شان به منطقه مزدحم اسماعیلی نشین رسیدند، میخواستند به نشست ها و مجالس معمولی شان ادامه دهند، اما جماعت بخاطر علاقه مندی وافر به شنیدن هدایت و فرمان امام زمان، از پیر خواستند تا در قدم نخست فرمان را باید بشنوانند و بعد میتوانیم روی سایر مسایل بحث و سخن رانی کنیم. پیر فرمان را بیرون را مهیا ساختند، جماعت هر کدام شان به نوبه خود فرمان مبارک را مورد زیارت و بوسیدن قرار دادند و برخی ها اشکریزان شدند و احساس سعادت و مسرت برای شان رخ داد. در این جا میل دارم خواننده را به سایر مطالب ای که آنقدر در دگر گونی عقیدتی جماعت آسیای میانه نقشی نداشته و تنها داستان گونه منطقه به منطقه از سفر تعریف و توصیف شده نام افراد و اشخاص بسیاری گرته شده که با آنها ملاقات صورت گرفته است، ابا ورزم و تنها به این اکتفا کنم که پیر الی مناطق ترکستا، قاشغر، قوقند، سریقول، خارق و غیره مناطق سفر نموده و بعد آن رهسپار هندوستان میشود و گزارش را حضور امام تقدیم میکند و از طرف امام زمان مدال طلا برایش تفویض میشود. آنچه که همواره از این سفر سخن ها به میان می آمد و برایش اهمیت خیلی هیاد قایل شده بودند، در واقعیت امر آنچه که باید صورت میگرفت، و برای جماعت مفید واقع می شو نظام جدید عقیدتی به میان می آمد تا جماعت بسوی ترقی و تعالی حرکت کند، هرگز به میان نه آمد و به امید به میان آمدن آن در اینده ها !!

نظریات و بینش فکری ایوانف و برتلس پیرامون حیات پربار ناصر خسرو، و اسماعیلیسم !! : با وصف آنکه فرآیند پژوهش پیرامون کیش و آئین اسماعیلیسم، بعد از فروپاشی شوروی سوسیالستی اسبق، تا حد زیادی به نقطه شامخ خود رسیده است، با آنهم شخصیت های معروف و سر شناس عرصه تحقیق در راستای اندیشه های کیش اسماعیلی، ایوانف و برتلس تا هنوز هم من حیث کار شناسان نخستین ، بنیادین و ماندگار آئین اسماعیلیسم که مکتب فکری عقلانی و عقیدتی است، در حافظه تاریخ ، نویسنده ها و پژوهشگران زمان معاصر ، باقی خواهند ماند. باید گفت که حضور سیاسی و دنیای انقطاب شده ایدیولوژیک جهانی که آنها در آن حیات بسر می بردند، معه نا هنجاری ها و دشواری های سیاسی، اجتماعی و عقیدتی آن زمان ، بازهم مصدر خدمات و کار کرد های شایسته تاریخی ، اکادمیک گردیده ولی تحقیق و پژوهش آنها در عرصه شناخت هر چه بیشتر و ژرفتر اسماعیلیسم ، و اسلام شناسی که بنیاد مستحکم را برای پژوهشگران نسل های بعد تر ، به شمول محققان مدرن تشکیل دهنده است، هنوز هم به نحو شایسته و بایسته مورد تقدیر و تکریم قرار نگرفته است.

در این برگه مساعی فراوان بخرج داده خواهد شد ، نظریان و اندیشه های هر دو پژوهشگر را که زیر اثر بینش و ایدیولوژی حاکم سیاسی آن وقت پیرامون ناصر خسرو و اسماعیلیسم به نگارش گرفته شده است ، مورد قضاوت و آسیب شناسی نقادانه و داوری صادقانه اکادمیک و دانش پژوهانه، قرار خواهیم داد. عنوان مشابه متنی هر دو شخصیت، ایوانف و برتلس،، زیر عنوان " ناصر خسرو ، و اسماعیلیسم" بازتاب دهنده نمونه های فکری و بینش مستقلانه شان را نشان دهنده است. هر دو شخصیت به مثابه شخصیت های متعهد و مستقل پژوهشی و اکادمیک، نتایج و فرآورد کار کرد های شان رابه گونه مذاکره، مفاهمه، گفتمان، و همدیگر فهمانه، که در نتیجه داشتن فهم گسترده از از ارزش های والای انسانی، و زمان مشحون از بینش و تصور ایدیولوژیک، فشار های وارده ساختار سیاسی و زمینه ها و امکانات دست داشته به میان آمده بود، ترتیبو تنظیم نموده اند. می خواهم کار شناسانه و اکادمیک اظهار عقیده و ابراز نظر کنم که خوانش و تحلیل پژوهشی مقایسی آثار و آفریده های هر دو دانشمند، که زمینه های خیلی وسیع و گسترده اسماعیلیسم شناسی را برای علاقه مندان، پیروان و باورمندان راه و اندیشه های ناصر خسرو، مساعد ساخته است، در حقیقت فرآیندعمیق و ژرف بازنگری، بازخوانی و باز آفرینی فکری جدید را در راستای نقش ناصر خسرو در معرفی و شناسایی بینش اسماعیلیسم مساعد ساخته و تصور ساختگرایانه، اصولی و کثرت گرایانه و تعدد پسندانه آئین اسماعیلیسم را نیز به گونه خیلی ژرف، به معرفی می گیرد.

بدون در نظر داشت ادعاها، گفتمان ها و بحث های افراد و شخصیت های متعدد که در بسا جا ها بازتاب داده شده اند، نگارش موجود در واقعیت امر تعبیر، تحلیل و تفسیر غیر جانبدارانه متون و سیاق نگارشی، (ایوانف 1948م)، و (برتلس 1959م)، خواهد بود . در این برگه مناسبات، اختلافات، افتراقات و همگونی های متون فکری و نگارشی هردو دانشمند و کار شناس را مورد تحلیل و تجزیه قرار داده و ساختار سیاق ، محتوا و بینش فکری شیوه های کار برد واژه های زبانی، و ادبیات فکری غیر حزبی ، مؤلفه ها و موضوعات اصلی و بنیادی، پدیده های اصلی و فرعی و دیدگاه ها و جهان بینی و جهان شناسی اساسی آنها را ، فارغ از هر گونه بینش جانبدارانه، به شمول شیرازه های ساختاری ایدیولوژیک و ایدیولوژیک سازی ، تصور گرایانه، میتودولوژی و کج نگاری و کج اندیشی، تشابهات، افتراقات، مشترکات و ناهنگونی ها، میان این دو نویسنده معروف ، سر شناس و متعهد را پیرامون معرفی شخصیت ناصر خسرو و پژوهش پیرامون آئین و کیش اسماعیلیسم را مورد بررسی و گفتمان اکادمیک قرار خواهیم داد.

بر تلس و ایوانف، هردو به گونه اکادمیک و شایسته سالارانه، روی مواریث ماندگار ادبی و عقلانی ناصر خسرو و حضور اسماعیلیسم من حیث آئین و کیش عقلانی در میحط ادبیات تاریخی آسیای مرکزی ، کار کرده و شایسته خواهد بود اگر آثار و آفریده های این دو دانشمند از یک طرف مورد مرور و باز اندیشی جدید قرار گیرند و با زبانهای متداول محیط و منطقه بازتاب داده شوند، و از جانبی هم باید آثار و آفریده های ادبی آنها جز نصاب آموزشی دانش آموزان دوره های مختلف آموزش مذهبی و عقیدتی، به تدریس و تعلیم گرفته شوند. انگیزه نگارش موجود را نوشته دو مقالت نشر شده توسط دو تن از کار شناسان و پژوهشگران جوان تاجیکستان پیرامون مطالعات اسماعیلی در آسیای مرکزی تشکیل می دهد. این دو پژوهشگر جوان که گرفتاری و مصروفیت سازنده و متداوم پژوهشگران دوره شوروی سابق و دانشمندان کشور های باختر زمین را در نوشته های شان خیلی ها برازنده و قابل ستایش و تمجید دانسته اند و مورد تعریف و توصیف بدون دغدغه قرار داده اند. انگیزه دیگری که باعث گردیده تا به نگارش این اثر اقدام کنم، نوشته ها و پژوهش های جداگانه دانشمندان ایوانف و برتلس است، تا بتوانیم نظریات و داشته های بیشتر، سودمند تر، و ارزشمند تری را در زمینه مطالعات و پژوهش های عرصه اسماعیلیسم، به ویژه بعد از اضمحلال شوروی سابق در منطقه و به میان آمدن جمهوریت های جداگانه و مستقل، آفرینش فضای جدید تحقیقی وپژوهشی در روسیه امروز و جمهوریت های جدیداً جدا شده و یا به اصطلاح دیگران به استقلال رسیده به میان آمده است، تشکیل می دهد. قابل یاد آوری است که متود جدید نگارشی و پژوهشی پیرامون فراز و فرود تاریخ

اسماعیلیان در دوره های ناهمگون، در این اواخر در شیرازه علمی و اکادمیک انستیتوی مطالعات اسماعیلی لندن ، انگلستان، به میان آمده است. انستیتوی یاد شده کار کرد های علمی خود را در سال 2002م، در آسیای مرکزی به ویژه در تاجیکستان، قرغزستان، و ترکمنستان، آغاز کرد. این انستیتوی پیرامون کار کرد های اکادمیک دانشمندان روس تبار و سایر تبار ها و اقوام آسیای مرکزی در دوره شوروی سابق و بعد آن، و هم کار برد و استفاده از دست نویس ها و سرمایه های موجود نسخ خطی ای که در میان مردمان این مرز وبوم وجود دارد، نیز فعالیت ها و کار آموزی ها دارد. از این سبب مصروف نگهداری دانشمندان برون مرزی، و داخلی و مراکز دست داشته در آسیای میانه جهت تحقیقات و پژوهش پیرامون باور های تاریخی اسماعیلیان و هم شناخت بهتر و ژرفتر تهذیب و فرهنگ کهنبار و کثرت گرای مردمان این سرزمین، یکی از کار های نیک و شیوه نو آوری در زمینه به حساب میرود. در این نگارش در قدم نخست باید پیرامون زندگی و کار کرد های دو دانشمند و پژوهشگر روس تبار که هر دوی شان از جمله افراد بومی سن پترزبورگ بودند، که زمانی به نام های لیننگراد و ستالینگراد نیز مسما بود، یکی از جمله سفیدپوستان و دیگری هم از سرخپوستان که هرگز همدیگر شان را در زندگی ندیده اند، نه شناخته اند ، نه هم سخن و یا هم کلام هم نه شده اند و هردو زیر سایه پرده های آهنین فرهنگ و تهذیب جنگ سرد حیات بسر می بردند. از دیدگاه تاریخی، اسماعیلیان آسیای مرکزی همواره دارای فرهنگ عقیدتی و باورهای کثرت گرایی بوده اند و در میان شان شخصیت های خیلی نامداری به میان آمده اند که باعث استحکام روابط نه تنها میان اسماعیلیان شده اند، بلکه اسباب همایش های بزرگ علمی و عقیدتی را در میان سایر باورمندان و ابسته به سایر مکاتب فکری و مسلمانان همجوار شان به آفرینش نشسته اند و در میان شان روابط حسنه به حدی رسیده است که دیگر شاخه و دسته های باوری برای شان دیگر مطرح نبوده و در شیرازه اخلاقیات عقیدتی اسلامی و اسماعیلی در زیست باهمی قرار گرفته اند. گسترش اسلام در محیط پهنا ور و دشوارگذر آسیای میانه باعث به میان آمدن تعدد گرایی و کثرت گرایی در میان همه باورمندان گردیده و از جانبی هم باعث معرفی کثرت فرهنگی در راستای پذیرش و معرفی دین مبین اسلام گردیده است. مزید برآن برخی از مکاتب نیرومند صوفیسیم نیز در میان این مردمان باورمند شایع گردیده است که می توان از، نقش بندیه، قادریه، یسویه، باطنیه، قلندریه، و غیره که هر کدام شان دارای چشم انداز تاریخی و فرهنگی وعرفانی خودی هستند، یاد آور شد. مزید بر آن، روال تاریخی، فرهنگ های نامتجانس، فتوحات و اشغالات متعدد، جنگ ها و گرفتاری های دیگر، از یک طرف باعث ایجاد درد سر به اسماعیلیان بوده و از جانبی هم باعث غنامندی فرهنگی، زبانی، سنّتی و عقیدتی در میان پیروان گردیده است. با وصف آنکه هم در میان جماعت اصول و شیوه های ارزشمند کارهای مذهبی شان به گونه ای که بوده است باقی مانده و هم در راستای معرفی نظریات و بینش های کثرت گرا و سلم نواز، نقش بنیادی را به بازی نشسته اند. با وصف این همه گیر و دارها، باز هم اسماعیلیان آسیای میانه مانند سایر هم کیشان شان در نقاط مختلف دنیا به نام های مناسب و غیر مناسب، از قبیل: شیعه ها، شیه های علی، رافضی ها، باطنیه، تعلیمیه، اهل حق، پیروان راه راست، پنج تنی ها، پنج پیره ها،علی پرستان ، سبعیه، قرمطی ها، غالیان، چراغداران و غیره یاد شده‌اند. در مورد آسیای میانه، شخصیت های فراوانی نوشته و نگارش های خیلی ها ژوهشگرانه، تاریخی و مؤثر دارند که می توان من حیث ذخایر گران سنگ عقیدتی و فرهنگی این جماعت به حساب آورد. در میان این همگان دو تن از شخصیت های فراموش‌ناشدنی شوروی سابق، ایوانف و برتلس کسانی هستند که باید من حیث سردمداران و آغازگران نگارش برگه های عقیدتی اسماعیلیان به حساب آیند که همه پژوهش‌های بعدی مدیون کارکردهای ماندگاراین شخصیت ها باید باشند. با وصف پیش رفت های چشم گیر دوره شوروی سابق و بعد فروپاشی اتحاد شوروی سوسیالستی، ایوانف و برتلس هنوز هم من حیث آغازگران آغازگر در این زمینه‌ها و در سایر ستون‌ها و مجالس، برای همیش و بااعتبار باقی مانده و نقش خویش را برای همیشه حفظ خواهند نمود. شاید تا حدی هم به میان آمدن دبیرستان‌های ایدیولوژیک، انقطاب‌های سیاسی، پراگندگی‌های سیاسی و فرهنگی، فشارهای زبانی و فرهنگی و به میان آمدن فرآیند فضای زشت جنگ سرد، بر نگار و بینش نویسنده‌ها نیز اثر گذاشت و برای آنها آنقدر فضای نویسندگی را مساعد نساخت تا آزادانه و بدون سانسور، داشته‌های شان را با امانت‌داری با خواننده‌های شان در میان بگذارند. ایوانف و برتلس، هر دوی شان به گونه مشترک سعی ورزیدند تا ساختار فکری شان را در مورد ناصرخسرو با در نظرداشت زبان کاربردی شان بازتاب‌دهنده تا از یک طرف سرچشمه‌ای باشد برای آنهایی که در مورد ابعاد ناهمگون شخصیت عقیدتی و فرهنگی او در تکاپو هستند. هر دو نویسنده در کارکردهای پژوهشی شان سعی نموده‌اند تا در مورد ناصر بر بنیاد مذاکرات، سخنرانی و گفتمان شان بینش سازندگی اسماعیلیسم را که ناصرخسرو در سردمداری تبلیغ و ترویج آن قرار داشت، بازتاب دهند و هم‌کاستی‌ها، رسایی‌ها و نارسایی‌های آن زمان را در راستای فهم حقیقت و حقانیت عقیدتی، به بازتاب گیرند. وقتی که به متون و سیاق کاری و آثار این هردو دانشمند نظر اندازیم، و به زبان بازتابی شان با در نظرداشت ارزش های مروج در آن زمان ، بذل توجه نمائیم، دیده می‌شوند که هر دو سعی ورزیده‌اند تا بهترین وغنی‌ترین مواد پژوهشی را در اختیار خواننده قرار دهند تا من‌حیث منبع و سرچشمه لایزال در راستای معرفی اسماعیلیم من‌حیث فلسفه حقیقت و حقانیت و باورهای دینی، در آینده‌ها بکار برده شود. ایوانف ولادمیر

الکسیویچ ،۱۹٤۸م.: ولادمیرالکسیویچ ایوانف، در نتیجه نگارش‌ها و پژوهش‌های خویش در هر ساحه و به ویژه اسماعیلیسم، در میان کارشناسان خاوری و باختری، از شهرت خیلی‌ها مناسبی و قابل‌وصف برخوردار است. بر اساس منابع دست‌داشته ایوانف در سال ۱۸۸٦م.، به دنیا آمده و در سال ۱۹۷۰م.، با دنیای فانی را در ایران وداع کرد. موصوف در سال ۱۹۰۷م.، از دبستان فارغ گردید و بعد آن شامل دانشکده شرق‌شناسی دانشگاه "پترز بورگ"، گردید. بعد از پیروزی انقلاب بلشویکی، در سال ۱۹۱۷م.، من‌حیث یک روسی سفیدپوست به ایران پناه‌گزین شد. در آنجا از تابعیت و شهروندی انگلیس برخوردار گردید و این زمینه‌ای را در اختیارش گذاشت تا به هند برتانوی رهسپار گردد، جایی که قیادت مرکز اسماعیلیان نزاری قرار داشت. ایوانف درهندوستان با اکثر اسماعیلیان رابطه پیدا کرد و بعدها در دربار حضرت آقا سلطان محمد شاه، آقاخان سوم راه یافت. ایوانف در آنجا با همکاری دوستان اسماعیلی خود، در سال ۱۹٤۸ م.، "انجمن اسماعیلی"، را بنیان گذاشت. مقصد این انجمن، آنگونه که در دیباچه آن بازتاب یافته بود، عبارت بود از بررسی و نگارش آزاد و انتقادآمیز و معیاری در مورد طرز فکر و بینش اسماعیلیسم بدون هیچگونه دخالت سیاسی، پروپاگند بی‌معنی و گفتارها و بازتاب‌های ضد و نقیضی که هرگز به درد جماعت و سایر انسان‌های محیط پیرامون مان، نخواهد خورد. نکات اساسی آن انجمن قرار زیر بودند:

- پژوهش آزاد و انتقادی روی همه مسایل مربوط به بینش اسماعیلیسم
- ابا ورزیدن از هر گونه تبلیغات و پروپاگندهای مذهبی و سیاسی
- ابا ورزیدن از بازتاب وانعکاس مکتب فکری جداگانه و خاص
- پذیرش کارکردهای شایسته سالارانه و خدمت‌گزاری به دنیای اسماعیلیسم
- تبادل نظریات و ایده‌های سالم (ایوانف، ناصرخسرو، ص. ۱)

از طریق این انجمن، ایوانف توانست تعداد زیادی از نوشته‌ها، آثار و آفریده‌هایش را وقف بینش و تصور اسماعیلیسم نزاری سازد. فرهاد دفتری، ایوانف را یک خاورشناس معروف، خادم بزرگ مدرنیتی، و اسماعیلیسم معاصر یاد می‌نماید. "(دفتری)، "ایوانف"، یاد داشت‌های زیست‌نامه‌گونه، پژوهش‌های خاورشناسی، مجلد ۸، شماره ۲، ۱۹۷۲، صص، ۲٤۲-۲٤۱) " باید مشکور کارکردهای ایوانف باشیم زیرا در نتیجه آن همه زحمات وی امروز دارای سطح معین دانش و فهم آن مسایلی، مانند ماهیت و تکامل انکشافی و جهان بینی اسماعیلیسم هستیم که در دهه‌های گذشته چندان قابل دسترس نبود. باید اظهار کرد اینکه، این از برکت پژوهش ایوانف است که امروز دیگر اسماعیلیان از گزند نظریات غیرمسؤلانه بی‌جا در امان مانده‌اند و دیگر من‌حیث حشاشیون که توسط "همر پرگستال ۱۸۵٦-۱۷۷٤م."، به نگارش گرفته بود، به قضاوت های خالی از مفهوم و عاری از حقیقت قرار نمی‌گیرند. (دفتری، عابد، ص.، ۲٤٤.)

ایوانف ولادمیر الکساندرویچ: ایوانف شخصیتی است که زیر سایه این تخلص در اقلیم شوروی سابق و دنیای باختر و حتی خاور، شناخته شده است. پیرامون شخصیت و نحوه زیست او نگارش های سه گانه و ناهمگون وجود دارند. موصوف در سال *1886م*، در امپراتوری روسیه به دنیا آمده و در سال *1970م*، در ایران کنونی دیده از جهان بست. وی در سال *1907م*، از دبیرستان فارغ شده و داخل انستیتوت زبانهای شرق وابسته به دانشگاه سن پترزبورگ گردید. موصوف بعد از انقلاب بلشویک ها در سال *1917م*، من حیث روستبار سفید پوست به کشور ایران پناهگزین شد. و در همان وقت در این کشور شهروندی انگلستان را کمایی کردو این موضوع زمینه را به وی مساعد ساخت تا از طریقی به آستان ممبئ کشور هندوستان برسد که در آنجا شامل مرکز حلقه جمعیت اسماعیلیان شاخه نزاری که حیثیت مرکز قیادت و رهبری آنها را به سرکردگی حضرت سرکار سلطان محمد شاه را داشت، به ادامه زندگی خود آغاز گر شد. ایوانف در آنجا (ممبئ)، در نتیجه همکاری برخی از افراد و اشخاص، دوستان و علاقهمندان عرصه فرهنگ و ادبیات عقیدتی اسماعیلیان به بر بنیاد هدایت حضرت امام سلطان محمد شاه، در سال 1946م، انجمن اسماعیلان را بنیانگذاری کرد که مسؤلیت و رسالت انجمن یاد شده بر اساس محتوای آئین نامه اش، مسایل زیر را در برداشت:

- مطالعه و پژوهش مستقلانه و آزاد همه مسایل مربوط و وابسته به آئین اسماعیلیسم.
- عدم کار برد هرگونه تبلیغات مذهبی- سیاسی، و یا هم مسایل متضاد و ناهمگون و جنجال بر انگیز.
- ابا ورزیدن از هر گونه تحقیر و توهین نظریات دیگران به ویژه مکاتب فکری بیرون از شاخه اسماعیلیسم.
- کار کرد ها روی اصول شایسته سالاری و خدمتگزاری صادقانه به پروسه و فرآیند پژوهش ها پیرامون بینش و جهان بینی اسماعیلیسم.
- تبادل نظریات مثبت، افکار و بینش بشر دوستانه در شیرازه اصول جامعه اسماعیلی .

ایوانف تعداد بیشمار مقاله ها، جزوه ها و کتب را پیرامون دیدانداز های اسماعیلیسم به ویژه شاخه نزاری را ، به نگارش گرفته بود. دکتور فرهات دفتری ایوانف را " شرق شناس برجسته، بزرگترین خادم اکادمیک پژوهش های اسماعیلی و بنیان گذارفرآیند تحقیق ژرف پیرامون اسماعیلیان شاخه نزاری قلم داد می کند." (صفه 241-244)

سپاس فراوان نثار ایوانف باد که که در نتیجه و بنیاد پژوهش های شخصیت یاد شده پیرامون اسماعیلیان نزاری، هم میتوانیم از تاریخ گذشته آگاهی داشته باشیم و هم فرایندنگارش را بهتر ساخته ایم و هم دیگر زمینه انتساب و کار برد واژه " حشاشین" ، که توسط " هامر پورگتال 17774-1856م"، قضاوت بی بنیاد را به میان آورد یاد نمی شود و هویت تاریخ عقلانی این جمعیت بزرگ مسلمان با گذشت زمان و روزوار، بهتر و ، واضح تر می شود. داکتر فرهاد دفتری بار مجدد پیرامون ویژگی های شخصیت فردی و اکادمیک دانشمند عرصه اسماعیلیسم، ایوانف سخن نیکو گفته و اظهار می کند که : " ایوانف هر گز نه شرایط کاری اکادمیک داشت و نه هم مقام کار کرد های اکادمیک و نهم آرزوی آن را ، و شخصی بوده است که هیچگاهی در تکاپوی مقام و منزلت خود ساخته نبوده و هم از افتخارات ساخته و بافته و تصنعی هم بیزار بوده است." دقیق است که ایوانف از کار کرد های اکادمیک و علمی خود و هم از نحوه زندگی در هندوستان راضی نبوده است و علت آن نیز واضح است به ویژه برای آنانی که درتاریخ اسماعیلیان مطالعه و پژوهش گسترده دارند. ایوانف بعد ها شاهد آزادی هندوستان بوده و می بیند که چسان کشور بزرگ مانند هندوستان بر بنیاد خط فکری و عقیدتی، به دو بخش تقسیم می شود. در سال های 1960م، ایوانف به شاه ایران مراجعه نموده و از شاه ایران بار مجدد تقاضای اقامت می کند، که در فرجام در آنجا مقیم می شود و فرجامین مراحل زندگی خود را در فقر، غربت، بیچارگی و مشحون از درد سر، سپری کرده و در فقر جان داد.

با وصف آنکه همه مکاتب فکری اسماعیلیسم چه در گذشته و تا حدی امروز نیز از دانش و فهم ایوانف استفاده اعظمی و درخور ستایش نموده اند، به شمول برتلس، دانشمند دیگر عرصه پژوهش های اسماعیلی. اما تاکنون تا حدی هیچ کسی هنوز به آثار، نگارش ها، مقالات ، کتب و داشته های نگارشی موصوف دسترسی قابل ملاحظه ندارند، و حتی گفته میتوانیم که اثری از آنها در میان همه اسماعیلیان جهان و به ویژه اسماعیلیان آسیای مرکزی وجود ندارد. از لابلای سخنان برخی از دانشمندان اسماعیلی و حتی برون از آن هویداست ، با وصف خدمات ماندگار و فراموش ناشدنی این دوشخصیت سرشناس نه تنها عرصه تحقیقات اسماعیلیسم، بلکه دنیا اسلام، درمیان اسماعیلیان هندوستان و برای کافه جامعه اسماعیلی، آنگونه که لازم بوده است نه قیادت اسماعیلی در هندوستان و نه هم جماعت هندوستان بخاطر حضور ناهمگونی های زبانی ، فرهنگی، تباری و سلیقه ای، ایوانف و همه فعالیت های بی بدیل او را مورد تقدیر و تکریم قرار نداده و ناگذیر به برگشت به ایران می شود و در آنجا در آستان و دربار شاه ایران چند صباح دیگری را در فقر، غربت، به ویژه فقر ذهنی و فرهنگی سپری نموده و در فرجام جان خود را به جانان می سپارد.

"پرسشی که مطرح می شود این است ، آیا این چنین با نصیرالدین طوسی واقع نه شد؟ و در شرایط کنونی نیز در میان جماعت اسماعیلی هنوز هم شخصیت های با فهم و با ادراک خلاف خواست و آرزوی امام زمان و نیازمندی های جماعت، به ویژه جماعت آسیای میانه مورد تقدیر و تکریم قرار نمی گیرند و باید همواره زیر اثر مشوره های دیگران، با نام مشاورین، دانشمندان، کار شناسان مکلف هستندکار کنند، حرف نزنند، انتقاد نکنند، پیش نروند، ارتقا نکنند و ساکت باشند تا صادق و شایسته پنداشته شوند، و این موضوع آنگونه که در گذشته ها قابل تشویش بوده است اکنون نیز باید بود." (نگارنده)

حتی بسا از کار شناسان آسیای میانه در زمان هستی نظام اتحاد شوروی سابق، مانند عرب زاده، بزرگزاده، شاه خمارف، نیازف، نذری اف، و غیره از داشته های فکری ایوانف و برتلس کمتر چیزی را در اختیار دارند. حتی دادد خدایف، نیز مبنی بر بینش ایدیولوژیک خود، ایوانف را به نقر گرفته و اظهار نظر منفی نموده است. و علت برخورد سطحی و خلاف روحیه اکادمیک در برابر ایوانف شاید فقدان صحلاحیت و اختیار، و شایستگی زبان انگلیسی در میان کار شناسان تجیک تبار بوده و هم عدم دسترسی به مسایل که در نتیجه سانسور از دیداندار ها پنهان شده باشند، و دیگر حیثیت منابع معتبر را از دست داده اند که در فراورد حضور فرآیند خیلی ها داغ شرایط جنگ سرد که بازار جنگ زبانی، سیاسی و لفظی خیلی ها گرم داشت، به میان آمده است.

برتلس اندری ایفگینویچ : باید اعتراف کرد که معلومات در مورد اندری برتلس، خیلی ها کم و محدود است ، به ویژه در شیوه ها و پالیسی های نگارشی کشور های باختر، از موصوف کمترین یاد آوری صورت گرفته و هنوز هم صورت می گیرد. اندری برتلس فرزند یکی از بهترین شخصیت های عرصه شرق شناسی روسیه، افگین ادواردویچ برتلس است که هم عصر و زمان ایوانف به شمار می رود. پدر اندری بر خلاف ایوانف تصمیم گرفت در روسیه باقی بماند و با حاکمیت و نظام سیاسی بلشویک ها، یاری و همکاری داشته باشد. ا ندری خود در سال *1926م*، چهل سال بعد از ایوانف، در آستان لیننگراد دیده به جهان کشوده و در سال *1949م*، از انستیتوت شرق شناسی مسکو از تیزس دکتوری خود ، در رشته علوم فلولوژی (علم ادبیات و فلسفه شناسی)، زیر عنوان " ناصر خسرو و اسماعیلیسم" ، در سال 1958م، دفاع نمود و آن را به پایه اکمال رساند.

اندری در واقعیت امر در قطار نخست شرق شناسان دوره شوروی سابق بود که دارای سابقه و پس منظر خیلی ها ژرف در راستای شرق شناسی زمان امپراتوری روسیه تزاری و شرق شناسی باختر داشت. برتلس ، مزید بر آن دارای صلاحیت و ظرفیت پژوهشی در راستای شرق شناسی جدیددوران شوروی سوسیالستی بود که انکشاف و ارتقای این فرایند در نتیجه کار برد و مطالعه آثار پژوهشگران و دانشمندان سنتی مانند، بارتولد برشت، کراچکافسکا، سیمنوف و غیره، بود. برتلس مانند ایوانف با زبان انگلیس آشنایی خیلی ها خوبی داشت و علاوه برآن با زبان فرانسه، فارسی- دری، و غربی نیز بلدیت بلندی داشت. برتلس مانند ایوانف در دوران جنگ سرد زندگی می کرد و آثار می آفرید. او شاهد ساختار نظام سیاسی سوسیالستی در بدخشان تاجکستان بود.

برتلس نسبت به ایوانف دسترسی بهتری به اسماعیلیان بدخشان تاجکستان و دستنویس های شان داشت. در صورتی که مناسبات ایوانف تنها در شیرازه مناسبات چتن تن رفیق و دوست نزدیک پامیری اش باق مانده بود. برتلس در فرجام در انستیوی شرق شناسی مسکو بکار گماشته شده (79-1953م) و من حیث پروفیسور همکار دانشگاه ملی تاجکستان(1972-1966م)، کار کرد و سیاحت علمی اتنوگرافی را به نواحی مختلف پامیر در سال(1960 - 1959م)، انجام داد و حتی قیادت آن را نیز بدوش داشت. در مراحل فرجامین دوره شوروی سویالستی، اندری من حیث کار شناس اداره یونسکو در پاریس،(1986-1980م)،کار می کرد و موقف اکادمیک و پژوهش علمی اش را با کار در انستیتوی پژوهشی بین المللی شوروی در شیرازه وزارت فرهنگ،(1987-1995م)، ختم کرد. بر علاوه آن برتلس کار آموزی و باز آموزی خود رابا تنی چند از اسماعیلیان بومی(کار شناسان)، پامیر آغاز کرد و سیاحت علمی خود را در این منطقه از بدخشان کوهستانی تاجیکستان و افغانستان ادامه داد، و حتی سفر علمی خود را الی منطقه جرم بدخشان افغانستان به شمول آرامگاه ناصر خسرو، پیگیری کرد. برتلس برخی از آثار خود را وقف ساختار زندگی اسماعیلیان منطقه پامیر بدخشان کرده بود. داد خدایف دانشمند تاجکستان دوره شوروی سابق در عرصه اسماعیلیسم شناسی، کار و آفریده های علمی برتلس را که زیر نام " ناصر خسرو و اسماعیلیان"، نگاشته شده است، از جمله بهترین کار کرد های علمی اش بحساب آورده و می گوید:

" طرز تفکر اسماعیلیسم را که از تصور و بینش آفرینش خداوند و شناخت ژرف و دقیق آن به شمول تعریف و توصیف علم و حکمت و فلسفه از دیدانداز اسماعیلیان آغاز می گردد، و هم رسیدن به شناخت ژرف معنی و مفهوم شریعت، طریقت، حقیقت، و معرفت و تصور امام شناسی که بینش و جهان بینی فکری و فلسفی آنها را تشکیل دهنده است،فرآیند رسیدن به این همه ها را تنها از طریق دسترسی به آثار و آفریده های برتلس، به ویژه اثر معروف شان " ناصر خسرو اسماعیلیان"، میسر می داند ، زیرا موصوف در این اثر از طریق مطالعه و پژوهش همه آفریده های دست داشته ناصر خسرو سعی ورزیده است تا کلید شناخت بینش و تفکر اسماعیلیسم را من حیث کیش و آئین عقلانی و با سابقه با مقام تاریخی اش در اختیار علاقه مندان، باور مندان و رهروان ناصر خسرو، قرار دهد."

برتلس می گوید که شخصیت واقعی و تاریخی پیر ناصر خسرو، مقام و اعتبار نگارشی اش به شمول سرایش شعر، قصیده و مناجات وابسته به باور های اسماعیلی که درج تاریخ و فرآیند تاریخ نگاری شده است، گویا تا حد زیادی خلاف واقعیت های عینی زندگی اش بوده است. وی می افزاید که حتی پیرامون کار کرد های ناصر خسرو ، از غلو و شیوه عارف منشانه، رومانتیک و تخیل آمیز تعریف و تفسیر صورت گرفته است که نقش برخی از پژوهشگران باختر زمین در آن خیلی ها برازنده است. ایوانف در پژوهش های اکادمیک خود، سعی ورزیده است ، آن همه افسانه نگاری ها و افسانه سازی های شیوه زندگی ناصر خسرو ، تصور و بینش نادرستی که در مورد او بازتاب شده است، همه را واضح، معین، دقیق و و صاف و ستره بازتاب دهد و هم شخصیت و سیمای عینی و واقعی ناصر خسرو را با داشته های فکری و فلسفی اش را به شنونده ها، خواننده ها، پیروان، علاقه مندان و دانش آموزان امروزی ناصر خسرو، به شمول پژوهشپران دنیای خاور و باختر، به تعبیر و تفسیر گیرد. با آنهم، شخصیت ناصر خسرو ، آنگونه که باید باشد، هنوز هم در پژوهش های تکاپو گران اکادمیک شوروی سابق و هم دانشمندان و جستجو گران اروپای خاوری و باختری(شرق و غرب)، اضافه گویی ها، مبالغه و اغراق گویی ها که از جانبی با نحوه زندگی ناصر خسرو همآهنگ نیست و از سویی هم مطابق مکتب فکری عقلانی و فلسفی ناصر نبوده و هرگز نخواهد بود. با آنهم همگی، ایوانف، برتلس و سایر پژوهگران به هر سطح و پیمانه ای که هستند ، بودند و خواهند بود، سعی نموده اند تا شخصیت ناصر خسرو را من حیث سیمای عینی و ، و اقعی زمان خود بازتاب دهند، و لی هنوز در همه آثار و آفریده های آن زمان و امروز نیز جای برای اضافه گویی ها، ابهامات، مشکوکیت ها و پرسش های ناهمگون باق خواهد بود.

برتلس اندری ایفگینویچ : ناصر خسرو من حیث قله شامخ فرآیند گفتمان اسماعیلیان فاطمی:

اثر ایوانف در مورد ناصر، به ویژهزیست نامه اش، با برخی از دشواری هاو ضد و نقیض گویی هاکه خود ابهام آفرین و دشوار فهم است، رو برو است. اظهار نظر ها پیرامون حیات پر بار ناصر خسرو را میتوان به سه دسته تقسیم بندی کرد:

1.حضور افسانه های شفاهی که در میان اسماعیلیان بدخشان تاجیکستان و افغانستان برای سالیان متمادی قرائتداشته اند ، که از دید ایوانف دلچسپ تر و سود مند تر از زیست نامه واقعی و عینی اش می باشند. اما ایوانف بار مجدد در اثر بازدرست شده اش، در سال 1956م، کار برد و استفاده منابع یاد شده که در بر دارنده اسطورها، افسانه ها، و مبالغه گویی های مروج در میان پیروانش اسماعیلیان بدخشانات بوده اند، گناه نا بخشودنی دانسته و استفرده از آنها را درست قلم داد نمی کند. موصوف همه گفته ها و سخنان یاد شده شفاهی موجود در میان مردم و توده های عظیم محیطی در راستای معرفی و شناساندن ناصر خسرو را، هرگز مورد قبول و مطمح نظر نمی داند و مشوره می دهد که این اظهار ها و بیانات شفاهی دست داشته در میان مردم پیرامون ناصر خسرو باید هر چه ژرفتر و بهتر از پیش، مورد تحقیق، تکاپو، و پژوهش قرار گیرد.
2.منابع اهل سنت و جماعت است که اکثرأ ناصر خسرو را دهری، ملحد، جادوگر، کافر، منکر دین، و سرچشمه خطر برای دین اسلام و یا هم به گونه مثبت من حیث شیخ سنی، متصوف کار دان و درست کاردانی که تا هنوز درست شناخته نه شده است، بازتاب داده شده است. ایوانف بعد ها خود این منابع و سرچشمه های دست داشته های شفاهی و نگارشی را انعکاس داده و اظهار نموده است که با آنهم این گونه مؤلفه های نگارشی با وصف آنکه دارای دشواری های پذیرشی بوده و بآنکه بعضن مسایل وموضوعات حقیقی به گونه وارونه و غیر عادلانه بازتاب داده شدهاند، هنوز هم دارای اعتبار و اختیار خیلی زیاد و قابل تقدیر و تکریم اند .
3.مرحله سوم، زمانی است که ناصر خسرو در فرآین سیاق نگارشی پژوهشگران باختر و خاور زمین، مانند: گوارد، بلوسیت، سگنون، برون، و هیتی، من حیث سیمای عینی و واقعی، شاعر و سراینده معروف ابیات و ادبیات عرفامی، سیاح چیره دست، دارنده حکمت و فلسفه شرق، حکیم والا مقام شرق، و یکی از نخبگان و بزرگان متفکر و اندیشمند زمان خود ، دانسته شده است. ایوانف نگارنده های و پژوهشگران باختر زمین را مورد انتقاد سالم قرار داده و اظهار می کند،، که آنها ناصر خسرو را نه گونه رومانتیک و تخیل آمیز تصویر برداری می کنند و این موضوع را خیلی ها با اهمیت برای سرزمین ایران جلوه می دهند زیرا ایران در مورد ناصر خسرو با وصف همه کار کرد هایش نا شناخته مانده بود، و تنها بربنیاد چند قصیده و سروده معروفش به شمول سفر نامه اش ناصر را به شناسایی می گرفتند. ایوانف اظهار می کند که باختری ها ناصر خسرو را از یک فرد عادی به یک چهره و سیمای سر شناس ، دانشمند و یکی از نخبگان زمان اش، قرار داده اند. غربی ها ناصر خسرو را ملهم حکمت و فلسفه شرق در میان باورمندان، علاقه مندان و پژوهشگران دسته های ناهمگون، معرفی کرده اند. (ایوانف، صفحه، 3)
ایوانف بر این باور است که ناصر خسرو را باید از طریق محتوای شعری، سیاق نگارش فلسفی ، بینش و طرز تفکر خودی اش شناخت و جایگاه اش را در برگه های تاریخ اسلام و به ویژه اسماعیلیسم، معین کرد. ایوانف حتی مشکوک است که کتاب" شش فصل"، ناصر خسرو که بازتاب دهنده روش و بینش دعوت اسماعیلیسم است، از ناصر خسرو نه بوده و حتی پیرامون " کلام پیر"، و " گهر ریز"، نیز نظر مشابه و همگون دارد. ایوانف کیفیت شعری و ترکیب آنها را نمی پذیرد و اظهار می کند که آنها همه در سطح پائین ساختاری و صنایع شعری قرار دارند و علاوه بر آن اظهار می کند که گویا ناصر خسرو پیرو آئین اسماعیلیسم نیز ، نخواهد باشد. ایوانف با بازتاب این همه سخنان ، پیشتر رفته و با نگارش بیوگرافی ناصر خسرو، ابراز عقیده و باور می کند که چرا ناصر خسرو، خویشتن را مروزی، قبادیانی و بلخی، معرفی می کند و از نام اصلی اش یادی نمی کند.(باید دانست که ناصر خسرو در کدام شرایط زمانی زندگی می کرد؟ با چه کسانی کار می کرد؟ آیا دبیر بود یا کبیر؟ شاعر بود یا فیلسوف؟ از بلخ بود یا از قبادیان؟ سید بود یا سادات، آنگونه که تقی زاده از او یاد می کند؟ دارای چه آئینی ای قبل از تغیر عقیده و باور خود بود؟ شاه بود یا گدا؟ در دربار کار میکرد و یا در درگاه؟ باید این همه شرایط را دانست و بعد می توان پیرامون شخصیت ناصر خسرو، قضاوت کرد و باید گفت که ناصر نیز در کار کرد های عقیدتی، شعری، فلسفی و دینی خود در واقعیت امر، در فرآیند قوی تقیه قرار داشت تا بتواند آرمان و مقدساتیی را که در ذهن خود می پرورید، به پایه اکمال رساند و خوش بختانه که رساند و از این سبب است که ما امروز میتوانیم پیرامون اسماعیلیسم، به ویژه در اسیای میانه، سخن به میان بیاوریم. مترجم)
" ایوانف سعی می کند که ناصر خسرو را به گونه ای معرفی کند که گویا دارای استقرار و استقامت دقیق نیست، از اصلیت پیدایش خود آگاهی ندارد، و با شخصت های عقلانی و فکری اسماعیلی قبل از زمان و در زمان خود ، همتایی کرده نمی تواند، و همه داشته های فکری و فلسفی ناصر خسرو دارای سطح پائین فلسفی بوده در همه جا ها تکراری به میان می آیند و هر گز روی مسایل اصلی و بنیادی فلسفی، مکث نمی کند و از آنها به گونه سطحی می گذرد. ایوانف اظهار می کند که ناصر خسرو را نمیتوان با متبحرین و دانشمندان مانند، ابو حاتم رازی که دارای تبحر و صلاحیت بالا در تیولوژی و الهیات شناسی بود و یا مانند حمید الدین کرمانی دارای بینش فلسفی عالی باشد، و حتی نه هم مانند کارشناس درجه دوم ابو یعقوب سجستانی و یا سکزی و یا سجزی، باشد که بعضن از طرف ناصر خسرو مورد تنقید قرار می گیرد. و حتی از معلم و آموزگار خود، المؤید فی الدین شیرازی که با دیپلوماسی دقیق خودی از وی آموخته بود، نیز نمی تواند برابری کند." (ایوانف، صفحه

های 10-11) ایوانف ناصر خسرو این گونه تعریف و ستایش می کند: " شخص قوی هیکل، روستایی و دهاتی منش، که این همه ویژگی ها را با خود شامل کار کردها، نگارش ها، تعبیر ها و تفسیر های خود می کند و یک فضای خیلی ها ساده و علایمی را از خود بجا می گذارد که تمیتوان همه آنها را به سادگی زدود، و ناصر خود همواره زمخت، خام باقی مانده و حتی در راستای بازتاب ساده ترین مسایل عقیدتی و فلسفی در جدال و مبارزه باقی می ماند" (Ibid, P.11)

ناصر در دیدانداز ایوانف" حیثیت شخصیت پیشگام در نگارش و بازتاب مسایل فلسفی در سرزمین فارس نمی باشد، در صورتی که خود شخصیت دیگری را که در این عرصه پیشگام بوده باشد ذکر نمی کند. شیوه کاری و نگارش ناصر خسرو برای ایوانف مطلقن غیر هنرمندانه، مشحون ار تکراری های غیر ضروری، بدون تبارز ایده های جدید، و نو آوری ها، و نبود انعکاز اصلیت ها و فروعات، و تنها ذکر مسایل ، موضوعات، اماکن و مؤلفه های ابتدایی، می باشد. " (همان، صفحه، 11) .

" ایوانف می گوید که، ناصر خسرو در مباحثات و مذاکرات لفظی خود با سایر افراد و یا دارنده گان عقاید و باور مانند عیسیوت و ناصبی ها، داخل گفتمان دقیق و فیلسوفانه نمی شود و تنها بخاطر تبارز نظریات خود، که تنها به خود موصوف دلپذیر هستند انعکاس می دهد. وی می گوید تغیر و تبدیل عقیده و باور های دینی در آن زمان آنقدر دشوار و مشحون از دغدغه نبود و در ضمن ناصر خسرو با دیدن خواب خود میل پیدا می کند تا بسوی قبله برود و یا گویا کسی او را در خواب رهنمون شده است، در صورتی برای ناصر خسرو مانند هر فرد پخته دیگر در آنزمان این حرف واضح بود که بکدام سو باید برود، و یا هم خود شخصی سنی بنیاد گرایی بوده باشد که نیت حج رفتن را داشته است. و در ضمن باید گفت همراز و نیازش در این سفر تنها برادر و خادم اش می باشد و هم در همه این سفر طولانی بدون سفر زاد، این چنین سفر طولانی را سپری می کند و در همه جا و از همه کس دریافت یاری و همکاری می کند، و زمانی که به مصر می رسد بعد آن آئین و کیش آسماعیلیسم را پذیرا می شود. (همان، صفحه، 15)

ایوانف در باب پنجم اثر خود، کار کرد های ناصر خسرو را من حیث مشنری ،داعی و حجت خراسان که در مناطق مازندران، خراسان و بدخشان ایفای وظیفه می کند، مورد قدر دانی قرار داده و پرسش خیلی ها مهم ای را که کنون پاسخ نیافته است، به میان آورده و اظهار می کند که چگونه نوانست شرایط گریز را برای خود به وجود آورد و در فرجام بدون هیچگونه دشواری به ناحیه یمگان بدخشان افغانستان می رسد. چرا یمگان را انتخاب نموده است؟ و تا چه حدی ناصر خسرو مردمان این مناطق را به کیش اسماعیلیسم در آورده است؟ آیا مردمان شغنان، واخان آشکاشم و سایر مناطق مردمان بومی این سر زمین بوده اند و یا اینکه زرفشانی ها، سغدی ها و سایرین که دارای عملکرد مختلط عقیدتی اسلامی و زردشتی بوده اند که " ام الکتاب"، را نیز با خود آورده اند؟ آیا ناصر خسرو شاه یمگان بود و یا اینکه در زندان یمگان قرار داشت؟ چرا آرامگاه اش در یمگان است و محل باقدر و قیمت برای اهل تسنن بوده و ناصر خسرو را من حیث شخصیت اکادمیک دانسته و هر گز شیوه حج اسماعیلیان را نیز نمی پذیرند و او را من حیث یکی از صوفی های معروف اهل بیت رسول می دانند؟ چگونه ناصر راه بسوی قاهره را دریافت و چگونه توانست با آن همه دشواری ها مدیریت کند و چسان توانست این همه آثر و آفریده های گران بها را در محیط تنگ و تاریک یمگان به نگارش گیرد؟ آیا ناصر خسرو امکانات این را داشت تا به همه مناطق بدخشان سفر کند و اقدام به نگارش " سفر نامه شرق"، کند که سر زبان مردمان این مناطق است؟ چگونه و چرا ناصر مورد انزجار، نفرت ، توهین و تحقیر اکثر زمام داران این مناطق شد؟ ایوانف از شخص ناصر خسرو نقل قول کرده و می نگارد: " امیر یمگان او را نمی پذیرفت. ترک ها وی را از خراسان بیرون ساختند. نه امیر خراسان وی را می پذیرفت و نه هم شاه سجستان، یا شهزاده غزنوی تبار. ونه هم امیر منطقه ختن با او میانه خوبی داشت." (اثر ویراستار شده ایوانف، ناصر خسرو و اسماعیلیسم، که ایوانف مراجعه به اثر " فلسفه مشرق" که شاید توسط دانش آموزش " گهرریز"، زیر عنوان سفر ناصر خسرو در بدخشان به نگارش گرفته شده است، مشوره می دهد.)

چرا ناصر خسرو در میان اکثر تاریخ نگاران عرب، به شمول دسته مستعلی، من حیث کار شناس دوره فاطمیان شناخته نه نمی شود ، به سبب اینکه ناصر خسرو خود در بدخشان حیات بسر می برد که اسماعیلیان نزاری فعالیت داشتند و هم تنها به زبان فارسی می نوشت و موضوع هویت خودی را من حیث یک عجم و نه عرب، مورد تقدیر و قدسیت قرار می داد. از این سبب، با مخالفت های بیشتری از جوانب یاد شده ، رو برو می شد. ایوانف می گوید در هیچ یکی از آثار و آفریده های فاطمیان واژه حجت ذکر نه شده است و یا اگر هم حجتانی بوده اند، در قاهره زندگی نموده اند و یا بیرون از آن. ایوانف از این لقب انکار نمی کند و در بسا از منابع اسماعیلی نیز از آن تذکر به عمل آمده است. مثلن در اثر قاضی نعمتن" اساس التأویل"، ایوانف می گوید که او یقین ندارد که این گونه شخصیت ها در قاهره و یا ایالت آن به نام های حجت، داعی و یا داعی الداعات، یاد می شدند و چرا ناصر خسرو، شخصی و فردی که جدیدن به طریقه و کیش اسماعیلی گروید و به زود ترین فرصت شخصیت قابل قدر در دیدانداز رهبران و امامت قرار قرا گرفت و به این چنین منطقه دور افتاده مانند خراسان و یا ویژتن بدخشان، برای انجام این چنین رسالت سترگ، فرستاده می شود. وی می افزاید که ناصر خسرو در آثار همه آن واژه ها

و نظام واژه هایی را که ذکر می کند، کمتر در ادبیات اسماعیلی دوره فاطمیان جا داشته و بیشتر در میان اهل سنت و جماعت مروج بوده و ناصر خسرو تنها آنها را به زبان فارسی- دری نگاشته است مانند: زاد، خان، گشایش، سفر نامه، خدمت، فردوس، جنت، برزخ، دوزخ، و غیره می باشند. ایوانف اثر ناصر خسرو، " وجه دین"، را نمونه مثال گرفته و می گوید که این اثر به سبک و شیوه فاطمی نوشته شده است و حیثیت کتاب آموزشی دعوت را دارد که از زبان عربی ترجمه شده ، و یا بهتر گفته شود از اثر قاضی نعما ن دعائم الاسلام، یا اساس التأویل ، که توسط جعفر بن منصور الیمن نوشته شده ، گرفته شده و دارای اشتباهات و نارسایی های بی شمار بوده و نیازمند ویرایش دوباره است.

اندری برتلس: ناصر خسرو در اوج گفتمان اسماعیلیان فاطمی : اندری برتلس اثرش را یازده سال بعد از ایوانف زیر نام " ناصر خسرو و اسماعیلیان"، نوشت. وی همه داشته های فکری ایوانف را به شمول اثر 258 برگه ای اش در مورد ناصر خسرو و اسماعیلیسم مورد مطالعه و غور قرار داده و بعد مونوگرافش اش را زیر عنوان مشابه نوشت. اثر یاد شده در حقیقت حیثیت پاسخ میتود شناسانه و ایدیولوژی گرایانه در برابر اثر ایوانف ، ناصر خسرو و اسماعیلیسم را دارد. متن یاد شده در سراسر سیاق اش حامل فرآیند تقدیر، تمجید و انتقاد از شخصیت ایوانف می باشد. در این جا سعی خواهیم ورزید تا در قدم نخست ایوانف را از دیدانداز برتلس به معرفی نشینیم و بعد کار کرد ها ، نوشته ها، شخصیت و بینش فلسفی ناصر خسرو را از دیدانداز برتلس به برسی می شینیم. بر تلس در مورد نقش ناصر خسرو من حیث دانشمند در گسترش آئین و کیش اسماعیلیسم ، نه تنها در بدخشان بلکه در سراسر آسیای مرکزی به شمول شرق دور، سخن می گوید. برتلس بر خلاف ایوانف اثرش را پیرامون کار کرد های ناصر خسرو ، زیست نامه و مواریث عقیدتی اش را در 148 صفحه محدود می سازد. موصوف قبل از آنکه در مورد زیست نامه ناصر خسرو سخنی به میان آورد، در قدم نخست نظریات، داشته ها و بینش اسماعیلیان آسیای میانه به شمول برداشت های شان را آغاز می کند. وی در مورد تاریخ عقیدتی، سیاسی و اجتماعی مردمان آسیای میانه سخن می گوید و بعد روش و مردانگی مردمان سرزمین آسیای میانه به تعریف و توصیف می نشیند و بعد اضافه می کند، باوصف آنکه دین اسلام را مردمان این مناطق جغرافیای سیاسی پذیرفتند، اما داشته های فرهنگی، زبان، ادبیات و تهذیب ماندگار خراسان زمین را هنوز نگهداشته اند و از آن در احیای باور های مذهبی شان، استفاده معقول و درست می کنند. وی در ضمن پیرامون ماهیت فرهنگ کثرت گرای مردمان این سرزمین که راه ابریشم حیثیت کریدور رشد و انکشاف آن را داشته است، به ستایش می نشیند. برتلس در مورد فراز و فرود تاریخ و کار کرد های اسماعیلیان آسیای میانه در سده های گذشته حرف هایی را به میان می آورد و دوشواری هایی را که این مردمان در شیرازه عقیدتی و باور های مذهبی شان متحمل شده اند، بر ملا می سازد.

برتلس اعتراف می کند که بسا از کار های علمی، پژوهشی و تاریخی که پیرامون اسماعیلیان آسیای میانه آفریده شده اند، مدیون کار کرد ها و زحمات فراوان ایوانف می باشند. در ضمن روابط نزدیک کاری و پژوهشی ایوانف را با سایر شخصیت های محیط اکادمیک مردمان آسیای میانه می ستاید و بعد به گونه فوری برخی از مسایل را پیرامون کاستی های کاری و پژوهشی اش را آغاز گر می شود، و اظهار می کند همه نوشته هایش از مناسبات با افراد محیط پیرامونش ، یعنی اسماعیلیان آسیای مرکزی، دوستان، مشاورین ، همکاران و یاران متأثر است.

باید گفت که در مورد شخصیت و مناسبات فردی و اکادمیک برتلس آنقدر که لازم باشد معلومات و شناسایی‌ها در اختیار نیست، چه در کشورهای شرق و چه دنیای غرب. اندری فرزند یکی از معروف‌ترین شرق‌شناسان روسی، افگینی ادواروویچ برتلس می‌باشد که از جمله معاصران ایوانف بود و بر خلاف ایوانف تصمیم گرفت در روسیه باقی ماند و با نظام و حکومت بلشویک‌ها به همکاری آغازگر شد. اندری خود در سال ۱۹۲۶م.، چهل سال بعد از ایوانف در آستان لیننگراد به دنیا آمد. در سال ۱۹۴۹م.، از انستیتوت خاورشناسی آستان لیننگراد از پایان نامه خویش من‌حیث کاندیدعلوم فلولوژی که پیرامون "ناصرخسرو و اسماعیلیسم"، گزارش شده بود، در سال ۱۹۴۸م.، دفاع نمود. برتلس در واقعیت امر مربوط به نسل نخستین خاورشناسان شوروی سابق به حساب می‌رود. مزید بر آن دارای حس قوی پویایی در راستای ادبیات جهان و خاورشناسی غربی و ادبیات اشرافیت اروپایی دست خیلی‌ها بالایی داشت. مزید بر آن در همکاری با شخصیت‌های فرهنگی و خاورشناس، بارتولد و کرچکافسکی، برتلس، سیمنوف، و دیگران سنّت خاورشناسی دوره شوروی را به وجه احسن انکشاف دادند. برتلس مانند ایوانف، زبان‌های انگلیسی و فرانسوی را خوب می‌دانست، تکلم می‌کرد، می‌نوشت و خوب می‌خواند. مزید بر آن به زبان‌های عربی و فارسی- دری نیز گفتمان مناسب داشتند. ایوانف و برتلس در حقیت در زمان جنگ سرد بسر می‌بردند. وی شاهد ساختار اداری‌ئ سیستم شوروی در جمهوری تاجیکستان بود. علاوه بر آن از شیوه‌های کاری شوروی در تاجکستان که به گونه نمایشی بخاطر بازتاب نمونه‌ای این منطق من‌حیث جمهوری سوسیالستی از راه رشد غیرسرمایه‌داری تنظیم و ترتیب گردیده بود، رنج می‌برد و میل داشت همه امور را باید مطابق واقعیت‌های عینی آن جوامع به مشاهده می‌نشست. (مایر. و. اسلام و کلونیالیسم در آسیای میانه، دیدانداز غرب‌نگری در آسیای میانه، روتلیج، ۲۰۰۲م.). برتلس و ایوانف هر

دو به گونه خیلی‌ها ساده به دست نویس‌ها و آثار دست‌نویس‌شده در بدخشان دسترسی قابل ملاحظه‌ای داشتند. ایوانف تنها از طریق چند تن از دوستان خود رابطه را با بدخشانی‌ها برقرار نمود، اما برتلس بعد از فراغت و اکمال پایان‌نامه آموزشی-اش، در انستیتوت خاورشناسی مسکو توظیف گردید، و در آن محیط در میان سال‌های ۱۹۷۹ - ۱۹۵۳م.،من حیث پروفیسور همکار در دانشگاه دولتی تاجیکستان، در خلال سال‌های ۱۹۷۲-۱۹٦٦م.، ایفای وظیفه می‌کرد و سیاحت‌های علمی تبارشناسی را به مناطق پامیرزمین در سال‌های ۱۹٦۰- ۱۹۵۹م.، سازماندهی می‌کرد و هم من‌حیث کارشناس و برنامه‌ریز اداره یونسکو در شهر پاریس در خلال سال‌های ۱۹۸٦- ۱۹۸۰م.، ایفای وظیفه نموده است. برتلس در ساحات مختلف دیگر نیز با اداره و حاکمیت شوروی سابق همکاری داشته و مناطق بدخشان افغانستان، به ویژه ولسوالی جرم بدخشان نیز، سفر نموده و از آرامگاه ناصرخسرو نیز دیدن نموده است. ایوانف درهمه نوشته‌های خویش تلاش ورزیده است تا ناصرخسرو را به گونه دقیق مورد مطالعه قرار دهد و بعد آن مقام و شخصیت معنوی و علمی و فلسفی او را در میان اسماعیلیان و سایر انسان‌هایی که در میان شان حیات بسر می‌برند، معرفی کند و هم درحقیقت سعی می ورزید تا از نوآوری‌ها، نظریات و بینش عقلانی ناصرخسرو و هم آثر و آفریده‌هایش که باعث تنویر ذهنیت نه تنها اسماعیلیان بلکه سایر باورمندان و پژوهشگران گردیده است، به معرفی گیرد و زندگی و علایق شخصی خود را وقف این‌گونه بررسی‌ها سازد. در ضمن ایوانف اضافه می‌کند، که ناصرخسرو سخت سعی ورزیده است تا از پیشینیان خود کمتر تقلید کند و مسایل مطروحه آنها را رونویسی کند، از فلسفه و منطق شخصی و برداشت‌های تاریخی خویش استفاده نموده و در تنویر اذهان عامه نقش خیلی‌ها بلند تاریخی را به بازی می‌نشیند. حتی ایوانف به این باور است که شاید ناصرخسرو از جمله شخصیت‌های تاریخی است که برای نخستین بار فلسفه‌نگاری و فلسفه‌شناسی را در ذهنیت سایر پژوهشگران معاصران خود، تزریق می‌کند و آنها را بسوی باطنیت و گرایش معنوی مورد تشویق و ترغیب قلمی قرار می‌دهد. ایوانف با ترجمه یکی از قصاید ناصرخسرو از زبان فارسی - دری به زبان انگلیسی و روسی، نشان‌دهنده حاکمیت دقیق وی بر زبان فارسی و افکار فلسفی ناصرخسرو می‌باشد. وی می‌افزاید: "پژوهش‌ها و کاوش‌های فلسفی، علمی و اخلاق ناصرخسرو، نشان‌دهنده کارکردهای فردی خودی او می‌باشد. وی در همه گفتمان‌ها خیلی‌ها طولانی سخن می‌راند و بحث و فحص می‌نماید. وی به مسایل مطروحه عادی و فارغ از بینش منطقی وقعی نمی‌گذارد و همواره میل دارد خویشتن را با نظریات فلسفی و عقلانی‌اش در ژرفای گفتمان‌ها به مشاهده نشیند. ناصر، همواره پیرامون عقل کل، نفس کل، هیولا، اختیار، جبر، صلاحیت، دانش، بینش و گرایش انسانی و جمع‌گرایانه، سخن گفته و در مورد جبر، اختیار، تقدیر، تدبیر نیز به بحث می‌نشیند. حتی بعضن بدون در نظرداشت فهم دقیق از بینش آفرینش آفریدگار خویش را مورد پرس و پاس قرار می‌دهد و این البته نشان‌دهنده بی‌اعتنایی او نیست، بلکه نشان‌دهنده ژرفای علاقه و دلچسپی‌اش به مسایل مطروحه است. همه نوشته‌ها و آفرینش ادبی، علمی و فلسفی‌اش همواره من‌حیث مواد خیلی‌ها بلند آموزشی به میان آمده و شکل کتب فلسفی را به خود گرفته است." (ایوانف، ص. ۳۳)

ایوانف، در قسمت پنجم اثر خویش در مورد کارکردهای مسیونری "مشنری، مبلّغ"، ناصرخسرو در مناطق مازندران، خراسان، و مناطق مختلف بدخشان، سخن می‌گوید، ناصر پرسش خیلی اهم غیرقابل پاسخ را مطرح می‌سازد که در بسا آثار و آفریده‌های بعدی اسماعیلیان، مانند (اساس‌التأویل، قاضی نعمان نیز مطرح شده است. ایوانف می‌خواهد بپرسد که چرا، با وصف آنهمه حجّتان، داعیان، و مبلّغان، ناصر من‌حیث یک شخصیت جداگانه و بدون اندوخته‌های گذشته از تاریخ و فرآیند کاری شخصیت‌های علمی و اکادمیک اسماعیلی که جدیدن به کیش و آئین اسماعیلی رو آورده است، به سطح خیلی‌ها عالی و کامگاری های بی‌بدیل در مدت زمان کوتاه، دست یازیده است. ایوانف اظهار می‌دارد که ناصرخسرو شاید در شیوه های نگارشی خود، در مسایل ابراز بینش و نظریات خویش از طریق زبان و یا هم اشعار و سروده‌های ناصر به شمول قصاید شان، تا حدی دلتنگ‌کننده باشند و سلاست درستی نداشته باشند ولی تصور و تفکر شان مطابق زمان و مکان بوده و همواره پیرامون فلسفه زندگی، حیات و ممات، دانش و بینش، ازل و ابد و غیره سخن می‌راند و شاید هم تا حدی آنگونه هنری کاربن می‌گوید، ناصرخسرو می‌تواند همه کاره باشد ولی باید گفت که ناصر خسرو شخصت و نویسنده خسته‌کننده نیست. به مرور زمان مادامی که برتلس، با نوشته‌ها و آثار مخالفین بینش اسماعیلیسم، از قبیل ابن رزام، "کتابی در ردّ اسماعیلیه"، اثر تبن ندیم، "فهرستی پیرامون تاریخ بغدادی"، ابو معلا، "بنیان‌الادیان، نظام الملک، "سیاست نامه"، شهرستانی، "الفرق‌البین‌الفرق"، و سایرین که بینش و تاریخ و کارکردهای اسماعیلیسم به بینش‌ها و تصورات ممکنه و غیرممکنه بازتاب یافته است، آشنا می‌شود که در آن نام‌های مانند، شعوبیه، مزدکیه، مُغیسم، مُغ پرستان، کافر، الحادیون، ذندیقیه، قرمطیه، و غیره به آنها داده می شود، تصورات خودی‌اش را بر بنیاد حقایق و وقایع و نگارش‌های ضد و نقیض یاد شده انعکاس می‌دهد. وی علاوه بر آن خاورشناسان غربی، مانند، "کاره"، "بلاکت"، "گوارد"، و غیره را بخاطر حمایت شان از نگارش‌های غیرمسئولانه افراد شده و بینش ضد اسماعیلیسم‌بودن شان را به باد ملامتی گرفته و آنها را در قطار شرکای جرم در نوشتارهای ضد اسماعیلی می‌داند.حتی برخی از این خاورشناسان غربی بدون در نظرداشت تحقیق و پژوهش دقیق در زمینه، اسماعیلیسم را منبع اضداد

با گرایش اسلامی دانسته و آنرا زاده بینش فرسیان و پارسان دانسته و یک جنبش انقلابی و ضد اصول عقیدتی می‌دانند. برتلس کمی هم پیش‌تر رفته و ایوانف را ملامت می‌کند مبنی بر اینکه وی اسماعیلیسم را یک پدیده ضد عرب، ضد نشنلیسم و ملت‌گرایی تنگ‌نظریانه ترکیسم و بهتر گفته شود پان‌ترکیسم معرفی می‌کند. ایوانف می‌گوید، اگر خواسته باشیم تا در خدمت اختیار و صلاحیت یزدانی باشیم، در آنصورت باید مانند ناصرخسرو از مقام شامخ و عالی معنویتی که انسان را بار مجدد با اصل پیدایش او ارتباط می‌دهد، برخوردار بود و هر کسی به گونه عادی نمی‌تواند از این چنین جایگاه برخوردار باشد. بلکه باید در شمار و قطار مردمان ویژه از هر نقطه نظر باشد. و آنهایی که دارای حمایت ویژه یزدانی‌بودن در راستای خدمت انسان و کافه بشریت و آنها شخصیت‌ها و دسته مرمانی بودند که به نام "اهل تأئید"، یاد می‌شوند و کسانی هستند که مقام شان از فلاسفه و سایر دانشمندان، شامخ‌تر و بااعتبارتر است. برتلس مسایل ناصر را از طریق سیاق اشعار و قصیده‌اش مورد بررسی قرار داده و می‌گوید که شخصیت وی بالاتر از فلاسفه، دانشمندان، عرفا، افلاطون و سایرین بوده و زمانی خواهد رسید که همچو افراد و اشخاص در برابر آرامگاه ناصر خواهند ایستاد و اشک افشانی خواهند کرد زیرا وی دارای چنین اثر ژرف‌آفرینی در میان همه انسان‌های محیط پیرامون خود می‌باشد. او می‌گوید، این گونه ادعای ناصرخسرو بخاطر این بوده است که وی به خانواده بزرگ تاریخی که حضرت محمد(ص)، در قیادت آن قرار داشت و اهل بیت آن حضرت این همه نیکی و محسنات را ادامه دادند، منسوب است. ناصرخسرو معتقد است و عملن نشان داد که وی در راستای علم و حکمت حرکت می‌کند، و دارای نه تنها دانش است بلکه بالاتر از آن دارای جهان‌بینی و دیدانداز گسترده و بینش عقلانی است که می‌تواند از آن در امر شناخت ذات سبحانه و تعالی از طریق دانش و آموزش معلم صادق، برسد و می‌گوید که چون علم در ذات خود از سوی خداوند و افراد و شخصیت‌ها دارای این علم و دانش به ویژه علم لدنّی، که از سوی خداوند است، دانستن‌اش فرآیندی است که انسان را در راستای قربت به روح عالی و ماندگار یزدانی رهنمون می‌شود. (برتلس، ص.، ۲۲۹). برتلس می‌گوید که، ناصرخسرو دارای علم و حکمت جداگانه بود، و این دانش در نتیجه شناخت روح القدس و روح الیقین، کمایی گردید، در صورتی علم و دانش فلسفی در نتیجه مراجعه به دانش آفرینش به میان می‌آید، در صورتی که با وصف این همه سخن‌ها، هنوز ناصرخسرو در تقسیم‌بندی حکمت‌ها و دانش معمل دچار پریشانی و تکلیف است. او می‌گوید برای وی همه دانش‌ها در حقیقت دارای منبع واحد هستند، و تنها در سطح و نحوه‌های کاربردی شان ناهمگون هستند. برخی‌ها، به ویژه داکتر سرفراز نیازوف کار شناس دانشگاه تورنتوی کانادا، به این باور است که ایوانف در فرآیند پژوهش خویش پیرامون بازتاب نکات اساسی کارکردهای تاریخی و فلسفی ناصرخسرو، ناکام مانده است. وی اضافه می‌کند و هم استدلالش این است که ایوانف آنچه را که هنری کاربن در نوشته‌هایش ناصرخسرو را معرفی نموده است، ایوانف حتی آنها را نیز در نظر نگرفته و اظهار می‌دارد که آثار و آفریده‌های ناصر در یک حلقه بزرگ علاقه‌مندان و خوانندگان در یک دایره بزرگ و قابل تمجید قرار ندارد. برتلس در همه نوشته‌های خویش نه تنها روی داشته‌های فکری، فلسفی و عقیدتی ناصرخسرو اتکا می‌کند، بلکه همه مواریث فرهنگی، ادبی، عقیدتی و فلسفی او را به شمول اصول بنیادین عقیده و باور شیوه‌های کاری و شناخت ژرف امور اجتماعی آن زمان به شمول امور ایدیولوژیک، به گونه عادلانه مکث می‌نماید و خواننده را با ابعاد ناهمگون بینش و تصور ناصرخسرو در راستای عرصه-های مختلف زندگی، آشنا می‌سازد. برتلس روی همه پرسش‌هایی که ایوانف مطرح می‌کند، سخن گفته و داشته‌های فکری‌اش را بازتاب می‌دهد. وی زیست‌نامه ناصرخسرو، حالت و چگونگی وضعیت زندگی، روش و شیوه‌های کاری و شخصی، شیرازه‌های اخلاقی‌ای که ناصر در آن حیات بسر می‌برد، افکار و بینش ناصرخسرو، زبان و ادبیات ناصرخسرو، و طرز تفکر منطقی و عقلانی ناصرخسرو را مورد پویایی دقیق و ژرف قرار داده و در مورد آن از تحلیل و تجزیه خودی استفاده می‌کند. همزمان به آن برتلس در مورد نیاز حتمی انسان به دنیای جسمانی، اصول آموزش و دانش، وحدت شیوه‌های استراتیژیک دانش و بینش، فرآیند دعوت اسماعیلی، من‌حیث آئین‌نامه عقلانی زیست اجتماعی و وسیله پیشرفت، ترقی و تعالی عالم انسانی، سخن‌های فراوانی دارد که هر خواننده و شنونده را با عالمی از تفکرات ژرف عقلانی و عقیدتی همنوا می سازد. در صورتی که ایوانف آنچه را که برتلس در مورد ناصر می‌گوید، به ویژه در مورد بینش ناصرخسرو به اصطلاح برتلس، بینش اقتصاد سیاسی او در راه پیشرفت دنیا بسوی تمدن جدید و مدرن، کمتر مورد بحث و ارزیابی قرار می‌دهد.

برتلس می‌گوید، کمتر کسی را در دنیا می‌توان یافت که مانند ناصرخسرو، قهر، غضب، نگرانی، تشویش و زشت‌گویی را در برابر بی‌عدالتی‌های عقیدتی، اجتماعی و انسانی‌ای که از سوی حاکمان ظالم بر مردم و باورمندان روا داشته است، بازتاب نموده باشد و حتی آنقدر به غضب می‌آید که برخی‌ها را حیوان‌ها، ستوران و غیره یاد می‌کند و می‌فرماید که آنها چگونه روح انسانی را از دست داده‌اند و بسوی تقویه و استحکام روح حیوانی روانه هستند. باید گفت که ایوانف و برتلس، هردوی شان من‌حیث پژوهشگران برون‌مرزی و تا حدی بیگانه با مسایل فرهنگی اسماعیلی و نبود شرایط رفت‌وآمد در میان اسماعیلیان آنگونه که لازم باشد، توانسته‌اند دریچه خیلی‌ها بزرگی را برای علاقه‌مندان و خوانندگان آثار و آفریده های ناصرخسرو به شمول تاریخ و ادبیات اسماعیلیسم، گشوده‌اند و تا امروز کارکردهای شان در میان همگان من‌حیث منابع دست اول شناخته شده‌اند. هر

دو دانشمند اعتراف نموده‌اند که کارکردهای پژوهشی شان در مورد ناصرخسرو و اسماعیلیسم من‌حیث سنّت و عقیده عقلانی در آسیای میانه، بکرترین و تاب ترین کارها نبوده بلکه مطابق امکانات دست داشته می‌توانند مسیرکشا باشند. برای پژوهش‌ها و کارکرد های مؤثر بعدی مطابق به شرایط واقعی زمان و مکان و انکشاف شیرازه پژوهش‌های علمی و تاریخی در میان این جمعیت تاریخی و پربار از دیدگاه دانش و فرهنگ غنامند علمی و تحقیقی. (سرفراز نیازوف، ناصرخسرو، دیروز، امروز و فردا. سایت انستیتوت لندن - انگلستان)

ایوانف در نوشته هایش، یمگان را که ناصر خسرو در آن حیات بسر برده و به کار کرد های پژوهشی و نگارشی مصروف بوده است، بهای کم داده و آنقدر به ستایش نمی نشیند، اما برتلس برخلاف ایوانف مکان کاری ناصر خسرو را به قصر ها و دژها تعبیر و تفسیر نموده و یمگان را به فردوس برین و مکان شاهانه و دبیرانه تشبیه می کند ، آنگونه که قزوینی در داستان کوچک اش در مورد ناصر خسرو یمگان را محل شاهی، دارای باغستان ها، قصر ها، خدمه ها ، نوکران و ناصر خسرو را شاه آن مکان می داند. بدون تردید هدف اش بیشتر مقام معنوی ناصر خسرو باشد که این گونه به ستایش گرفته است، و آثارش را به قصر ها، و بینش و افکارش را به باغستان ها، و پیروان و علاقه مندانش را به خدمه و نوکر و چاکر، تشبیه کرده است. برتلس ناصر خسرو را تنها در شیرازه نگارشی، ساختار شعری، فلسفی و عقیدتی مورد برسی قرار نمی دهد بلکه بیشتر شخصیت اش در سیاق و محتوای نگارشی مخالفین و موافقین مورد بررسی ژرف و بدون دغدغه قرار میدهد و ناصر خسرو را من حیث یک شخصیت کثیر البعاد حماسه آفرین معرفی می کند. برتلس علا رغم ایوانف، تصدیق می کند که ناصر خسرو حجت بود و لی ناصر خسرو به این مقان در مصر نه رسیده بود بلکه بعد آنکه به زادگاهش بلخ برگشت و بعد از کار کرد های خستگی ناپذیر و پیشبرد رسالت دعوت و بلیغ در مناطق بلخ، مازندران، نیشاپور، ختن و سیستان، این مقام عالی را کمایی نموده در در ذهنیت ، بینش و دیدانداز همگان، به ویژه علاقه مندان و شخصیت های فرهنگی و عقیدتی، به یک تصویر سترگ تبدیل شد. و این لقب و عنوان را از طریق نهاد علمی و عقیدتی " دارالعلم"، که من حیث مرکز تبلیغ و ترویج باور های حاکمیت فاطمی و اسماعیلیسم اجرای وظیفه می کرد، کمایی نمود.

برتلس می گوید ،یکی دیگر از نارسایی های نگارشی ایوانف نداشت معلومات کافی پیرامون کار کرد های عقیدتی، تبلیغاتی، سیاسی و دین داعی ها، حجت ها، مشنری ها، ماذونان و مستجبان، زمان فاظمیان و به ویژه دوران پیر ناصر خسرو ، در آسیای مرکزی است. وی می گوید انجام این گونه مسؤلیت و رسالت که دعوا نامیده اند، ناصر خسرو آن را بسر رسانده است، تنها شخصیت هایی از عهده آن بر آمده می توانند که دارای نیروی پشتیبان و حمایتی یزدانی باشند که اکثر آنها را " اهل تأئید"، می نامند. و این ها اشخاصی بوده اند که مقام شان بالاتر و والاتر از دانشمندان ، فلاسفه و تیوریسن ها، است. برتلس برای ثبوت این ادعا سروده ای را از دیوان ناصر خسرو اقتباس و بعد تفسیر و تشریح می کند که گویا ناصر خسرو در آن اظهار کرده است و می گوید که :" فلاسفه و دانشمندان مانند افلاطون در پیشروی آرامگاه ناصر خشرو اشک خواهند ریخت، و دیگران ادعیه هایی را برای ماندگار بودن روح و روان ناصر خسرو ، نثار خواهند کرد "، او می گوید که ناصر خسرو خود گفته است که دانش و علم، به ویژه علم " لدنی"، و خداداد از سوی آفریدگار عالمیان به برخی ها من محیث موهبت الهی نصیب می شود و تدریس، تطبیق و تکمیل آن توسط اهل تأئید در واقعیت امر برگشت فرجامین و هدفمند بسوی آن روح و روان خداوندی است که انسان من حیث بهترین آفرینش و کافه بشریت در کلیت امر ، از آن برخوردار گردیده است.

برتلس می گوید ناصر خسرو علم و دانش ویژه " روح القدس"، یا " روح الیقین"، را می گستراند و به تعلیم و آموزش می گرفت . در دیدانداز ناصر خسرو گونه های ناهمگون دانش، علم و حکمت، دارای اصول حیثیت واحد هستند اما درجات، کار برد آنها و استفاده گیری ها از آن ها ناهمگون و بوقلمون است. باید گفت که همه دانش ها از یک منبع سرچشمه می گیرند و در خدمت هدف واحد که شناخت تصور آفرینش کائنات و خدمت گزاری به انسان این کره خاکی است، را در بر دارنده است، قرار باید گیرند.

برتلس می گوید که، ناصر خسرو دانش و علم و حکمت را این گونه تعریف و تشریح می کند : علم و فهم حقیقی آن است که اشیا و مؤلفه ها و پدید های مادی و اشیایی و معنوی را با اصلیت و منبع پیدایش آنها را به شناخت واقعی و عقلانی گیرد. و می افزاید که عقل و خرد انسان،" جوهر بسیط"، وسیله است که انسان به وسیله آن مسایل مادی و معنوی را مطابق ظرفیت عقلانی اش به شناخت می نشیند. موجودیت جسم برای حفاظت روح است و نه برای ایجاد دشواری و رنج برای روح. با وصف آن که عقل انسانی بالاتر از همه چیز است اما در فرجام در زیر صلاحیت و اختیار یزدانی است، و آفریدگار بر همه عقول محیط است. عقل و خرد انسانی با وصف داشتن این چنین مقام شامخ، هرگز نخواهد توانست آفریدگار خود را تفسیر، تعبیر و تشریح کند و یا در مورد حضور و عدم حضور اش سخن بر زبان راند. یعنی خداوند فرا فکری و فرا عقلی است. آنها یی که دارندگان علم و فهم و درک بیشتر اند، نزدیکتر و قرین تر به آفریدگار خود هستند.

نتیجه گیری : اثر اندری برتلس در واقعیت امر پیرامون سیاق اثر ایوانف " ناصر خسرو و اسماعیلیسم "، می چرخد و نه اینکه مختص به ناصر خسرو باشد. برتلس در اثرش سعی ورزیده است روی همه پرسش هایی کار کند که ایوانف در اثرش مطرح نموده است. به شمول زیست نامه ناصر خسرو ، موقعیت و چگونگی حال و احوال، روش ها، شیوه ها ، برخورد ها ، برداشت ها، افکار، جهان بینی و دیدانداز فلسفی، زبان کار بردی، شخصیت فردی و علمی، ماهیت کاری و خدمتگزاری های تاریخی ، علمی ، فلسفی، و مقام و موقف زمانی و تاریخی ناصر خسرو. برتلس پیرامون ضرورت و نیازمندی انسان به زندگی مادی و معنوی، دنیایی، اهمیت وحدت علوم و دانش ها، آموزش متداوم، و سایر مسایل را که شیرازه و نظام آموزشی خلفا و امامان فاطمی را تشکیل دهنده است، توضیح داده و مورد تمجید و تقدیر قرار می دهد. برتلس بر خلاف ایوانف که خیلی ها ساده ، بدون تعمق و ژرفنگری همه داشته های تاریخ فاطمیان را بازتاب دادهاست،، زمان کاری و دعوت خلفای فاطمی و اسماعیلیسم را من حیث جنبش فراگیر عقیدتی و فلسفی مورد تقدیر و تکریم قرار داده و آن را رنسانس آن دوران می نامد.

" برتلس می گوید ایوانف در راستای معرفی ناصر خسرو و دکترین اسماعیلیسم با ناکامی روبرو شده و همه مسایل آنزمان ناصر و شخصیت فردی او را بدون در نظرداشت تحلیل و تجزیه محیط پیرامونی که ناصر خسرو و دکترین اسماعیلیم در آن قرار داشت و بسوی رشد و انکشاف عقلانی ژرف می رفت، به نگارش و پژوهش گرفته است. برتلس می گوید اسماعیلیسم تنها آئین و کیش عقیدتی نیست، بلکه گفتمان سیاسی و ایدیولوژیک در سطح مهارت های جهانی است. و ناصر خسرو تنها دانمشند، سیاح،داعی، شاعر و فیلسوف نیست، بلکه وی چهره و شخصیت سیاسی، فلسفی و عقیدتی جنبش جهانشومل اسماعیلیسم من حیث دکترین انسان سالار و زندگی ساز است. برتلس مانند داکتر الیس هینسبرگر، ناصر خسرو را انسانی می داند که زندگی هدفمندی را سپری نموده و شصخیتی بوده است که بر مبنای مرور گذشته اش، آینده خود را تعیین و در آن دگرگونی های شگرفی را به وجود آورده است. او می گوید که شخصیت ناصر بالاتر و بیشتر و عالی تر از آن است که ایوانف او را ترسیم نموده است. او کسی بوده است که با همه فراز و فرود ابعاد زندگی اش سازش نموده و هرگز تسلیم نه شده است " (دادی خدایف،، عابد، ص، 71)

ابو سعید شاه خمارف: « چراغ روشن» سنت آریایی و اسماعیلی مردمان بدخشان : پیدایش آتش و استفاده از آن توسط مردمان و انسان های اولیه ، آنها را به گونه کامل دگرگون ساخت. امروز انسان ها از آتش در حالات ناهمگون مانند گرم نمودن منازل، روشن کردن اماکن، فرآیند پخت و پز خوراک و سایر مولفه های مورد نیاز استفاده می کنند، که این فرآیند خود باعث بقا و تکامل هستی روزوار مردمان و کافه بشریت در روی زمین گردیده است.

کشف آتش چگونه زندگی انسان را تغییر داد و چه تاثیری بر زندگی انسان گذاشت؟: اگر در زندگی امروز ما آتش وجود نداشته باشد، چه مشکلاتی به وجود می‌آید؟ شواهدی از بر پا شدن آتش در بیش از یک تا یک و نیم میلیون سال پیش در آفریقای جنوبی و حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار سال پیش در اسرائیل وجود دارد اما با توجه به روباز بودن این مناطق ممکن است این آتش ها محصول صاعقه بوده باشند. به این طریق که زمانی صاعقه ای باعث پدید آمدن آتش شده و انسان تا قبل از خاموش شدن آن آتش به وسیله ی یک تکه چوب یا برگ های خشک این آتش را به جای دیگر انتقال داده اند و به همین طریق نگذاشته اند که این آتش خاموش شود. در سال ۲۰۱۲ بقایای آتشی که حدود یک میلیون سال پیش افروخته شده بود پیدا شد. این آتش در غار واندرورک در آفریقای جنوبی توسط گونه ای از انسان ها ساخته شده بود. اما نخستین مدارک از وجود یک نظام پخت و پز غذا که شامل آتش، آتشدان و اجاق شود به حدود ۴۰۰ هزار سال قبل برمی گردد. چرا کشف آتش زندگی انسان را تغییر داد؟ با کشف آتش گروه‌های انسانی در روی کره زمین گسترش بیشتری پیدا کردند، و از مناطق گرم مهاجرت کرده، و به‌سوی سرزمین‌های معتدل و سرد کوچ کردند. آتش انسان را در فرار از سرما و رهائی از اسارت محیط طبیعی یاری داد. روشنائی آتش در شب سلطهٔ انسان را بر مناطق بیشتری سبب شد و حیوانات وحشی و خشن را از اطراف او فراری داد. آتش سبب پختن و هضم بهتر غذا شد. مدتی بعد انسان توانست او را از جائی به‌جای دیگر منتقل کند و از تبعیت مطلق غرایز، یعنی عالم حیوانی، خارج شود و به خودسازی و زایش فرهنگی بیشتری بپردازد. کشف آتش در هریک از این موارد چه تأثیری گذاشت؟

تاثیر کشف آتش در پخت غذا: پختن غذا تاثیر بسزایی در رشد و تکامل انسان داشته است. آتش باعث شد تا مواد غذایی خام را پخته و به راحتی مصرف کنیم. اگر به خاطر غذای پخته نبود، یک فرد معمولی باید روزانه حدود پنج کیلوگرم مواد

خام مصرف می کرد تا کالری لازم برای بقا را جذب کند. این مدت یعنی شش ساعت در روز را صرف جویدن کنیم. همین صرفه جویی در زمان منجر به پیشرفت بشر گردید.

تاثیر کشف آتش در مسکن : سفر از مناطق گرمسیر به مناطق خنک و سرد با پیدایش آتش امکان پذیر شد. انسان از محدودیتی که در آن قرار گرفت رهایی پیدا کرد و توانست مکان‌های بهتری برای زندگی پیدا کند. همچنین با استفاده از آتش، گلی که از خاک بدست می‌آمد محکم و استوار گردید و بشر توانست از این تبدیل برای ساخت خانه و مسکن استفاده کند.

تاثیر کشف آتش در امنیت : رهایی از تاریکی شب، پیدایش وسیله‌ای برای گرم کردن، ساخت وسایل مختلف دفاعی و شکاری با استفاده از آتش همگی باعث افزایش امنیت انسان بدوی گردید.

تاثیر کشف آتش در ساخت و تهیه ابزار و وسایل : آتش در تغییر صورت و کیفیت مواد وسیله‌ای ضروری و اساسی است. تبدیل ساخته‌های گلی به سفالی، زمینه را برای یادگیری صنایع جدیدی که مستلزم استفاده از فلزات بود، آماده کرد. ابتدا به ذوب فلزاتی مانند مس و قلع پرداختند و پس از آن آهن را کشف و آن را به وسیله آتش ذوب کردند. استفاده از فلزات در وسایل و ابزارآلات یکی از بزرگترین تاثیرات آتش بر زندگی بشر از ابتدا تا کنون بوده است.

کشف آتش چگونه زندگی انسان را تغییر داد و چه تاثیری بر زندگی انسان گذاشت؟ : کمی به اطراف خود نگاه کنید. آیا وسیله‌ای مشاهده می کنید که آتش در ساخت آن دخیل نباشد؟ انسان بدون آتش نمی‌تواند غذا بخورد، امکان ساخت وسایل مورد نظرش را ندارد، در معرض سرما و انواع بیماری‌ها قرار می‌گیرد، امنیت خود را نسبت به پدیده‌های طبیعی از دست می‌دهد و در یک کلام، انسان بدون آتش قادر به زندگی نخواهد بود.

چگونگی روشن کردن آتش توسط انسان های اولیه : انسان ها برای اینکه این شعله سوزان را از دست ندهند تلاش کردند که خودشان بتوانند آتشی روشن کنند. تا این که به صورت اتفاق فهمیدند که از سابیدن یک چوب به روی چوبِ دیگر و با درست شدن گرما، آتش به وجود می آید و یا اینکه با پیدا کردن سنگ هایی خاص (سنگ چخماخ - چقماق) توانستند با به هم کوبیدن این نوع سنگ ها جرقه تولید کنند و به وسیله برگ های خشک شده ای که جمع کرده بودند، توانستند خودشان آتش درست کنند.

مدت ها بعد انسان به وسیله آتش ذوب و آب کردن فلزات قیمتی را آغاز نمود و یاد گرفت و آموخت و سایر مسایل را ایجاد کرد و همه این فرآیند انکشاف اجتماعی و هستی روزوار فردی، خانوادگی ، اقتصادی و فرهنگی میان انسان ها و کافه بشریت کردید . بعد از چند هزار سال در اثر عوامل ناهمگون عینی و ذهنی در کیش و آئین مهرپرستی ، جدایی به عمل آمد و شاخه ای جدا شده از آن به عنوان آئین زرتشتی رواج گردید و آهسته آهسته انکشاف پیدا کرد که در عصر و زمان حاکمیت ساسانیان از دیدانداز نظری و عملی بصورت یک جهان بینی و ایدیولوژی منظم، مرتب و موزون در آمد و جهت و سیطره شاهنشاهی آن در میان خانواده ها ، حیثیت و مقام و منزلت دولتی و مراسم تشریفات مذهبی را به خود گرفت. در شاخه دولتی آریایی-مهرپرستی و زرتشتی اگر چه از جهات و جوانب بسیاری، از هم متناقض، ناهمگون و متفاوت بودند، لیکن در عین حال در مورد مناسبت به آتش هردو متکی بر همان اصل آغاز و سرچشمه آتش به مثابه تجلی نور خداوند و مقدس ترین جوهری می شمردند و بنیاد اندیشه مذهبی و فلسفی خود را بر این پایه استوار نموده بودند. حالا از بحث روی موضوعات یاد شده از دیدانداز پیدایش و سیر تکامل تاریخی اش، صرف نظر می کنیم و به گونه مشخص با برسی و بیان مهم ترین رسم و مراسم تشریفات آئین مهر پرستی یعنی**« چراغروشن»** می پردازیم. این سنت و مراسم تشریفات مذهبی آریایی های سرزمین بدخشان است که در درازای چندین هزار سال در آن سرزمین مروج و معمول بوده و بعد از انتشار و گسترش مذهب و آئین و کیش اسماعیلی در سده دهم میلادی ، نیز نگهداراری و ادامه پیدا کرده است. شرح ظاهری مراسم **« چراغروشن»** ، اینگونه توضیح میگردد: **« چراغروشن»**، مراسمی است که در شب سوم بعد از مرگ از هر شخص متوفا ، به عنوان **« دعوت پیر شاه ناصر خسرو»** ، برگزار میگردد که در حقیقت دربردارنده سنت و مراسم چند گونه که منطقاً با هم در موافقت و توافق بافت متنی و سیاق قرار گرفته که بدون تردید از هم در تناقض قرار ندارند، مورد اجرا و برگزاری منظم قرار میگیرد.

آنگونه که قبلاً یاد آور شدیم، در منزل شخص متوفا برای سه شبانه روز مراسم ماتم داری است و همسایه ها، خویشاوندان و همتباران ماتم دار روحاً و جسماً و فکراً مورد حمایت همه جانبه قرار میدهند غذا را تهیه و ترتیب نموده به خانه شان می برند و بعد از سه روز طبق سنت های مرسوم جماعت صبحگاهان روز چهارم جهت پاک کاری و تمیز منزل مرده دار را با ذبح یک قطعه خروس ، گویا خانه را پاک و تمیز می کنند و بر اساس هدایت مقام روحانی و یا بر بنیاد فیصله اجتماعی، گوشت خروس نباید خورده شود و مکمل آن را در گوشه ای دور تر از خانه و کاشانه مرده دار برده و زیر خاک می کنند و یا در میدان باز میگذارند تا سایر جانوران نیازمند از آن مستفید شوند. چرا خروس را ذبح می کنند، بر اساس روایت های مرسوم و داستان های موجود در میان جماعت که از گذشتگان باقی مانده ، اظهار شده است، هر آن بیماری که شخص متوفا داشت و بقایای بیماری و یا اثرات اش اگر ساری و سرایت کننده بوده باشد، با دیگران سرایت نکند و یا هم گویا با ذبح و حلال

نمودن خروس در حقیقت همه بیماری های متوفا ، داخل وجود خروس شده و بعد از ذبح آن مکمل از میان برداشته می شود و دیگر اثری از آن در خانه و کاشانه باقی نمی ماند و همه اش از میان برداشته می شود و دیگر در منزل نو رفته باقی نمی ماند و ا زاین سبب گوشت اش را نمی خورند، بلکه به محل دور تر میگذارند تا بدور از همه آسیب های متصور درایندە باشند. لازم به تکرار است که در شرایط کنونی ، با در نظرداشت دگر گونی های ژرف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ، سنت یاد شده به همان گونه پیشینش که در میان مردم رواج داشت، وجود نداشته و همه مسایل اسطوره ای موضوع یاد شده مورد تحلیل و ارزیابی دقیق و ژرف قرار گرفته و دیگر به همان گونه گذشته ، مورد کار برد قرار ندارد. حالا در همه مناطق ، جایی که اسماعیلیان هستی دارند و از سنت و آئین ناصر خسرو پیروی می کنند و به جای ذبح خروس ، گوسفند را حلال می کنند، که بدون تردید این عمل نیز واجب نیست، زیرا مقصد از این گونه کار کرد ها سیری معده خانواده نبوده و مهمانی هم نیست، بلکه ابزار و وسیله گویا تمیز و پاکیزگی منزل متوفا است و در حقیقت یک حرکت اضافی خلاف اصول آئین است و هم یک مصرف اضافی است که خداوند تبارک و تعالی نیز در قرآن عظیم الشأن فرموده است که با اصراف کننده ها دست دوستی را دراز نمی کند و مطلب نهایی اینگونه عملکرد زمانی که هدف اصلی از تمیز کاری و پاکی منزل متوفا باشد، پس بهتر است که همه چیز ساده و عادی باشد و نه هم کمر شکن برای خانواده متوفا، با در نظرداشت شرایط اقتصادی که جماعت در ان حیات بسر می برد.

بعد انجام این کار کرد در منزل شخص متوفا و خانواده ماتم دیده ، پخت و پز غذا امکان پذیر می شود و لی تا آنگاه برای اهل خانواده و مردم محیط پیرامون شان که جهت ابراز تسلیت و غم شریکی و حمایت و تقویت روحی و فکری و روانی حضور می یابند، همسایه ها، دوستان و خویشاوندان غذا پخته می کنند و به منزل می آورند. یعنی ساکنان دهات به سه دسته یا گروپ تقسیم می شوند و با در نظرداشت موقعیت جغرافیایی شان نوبت را مراعات نموده و همه روزه الی ختم روز سوم ، به منزل نو رفته طعام می آورند. همسایه ها و ساکنان دهکده هر کدام شان مطابق امکانات دست داشته و زمینه ها و شرایط اقتصادی موجوده خویش، در تهیه و تدارک آن داخل اقدام می شوند.

بعد از سپری شدن نیمه دوم سال های ۲۰ ، گویا بعد ختم مرحله وارد نمودن اصلاحات توسط مشنری سبز علی، رسم و رواج ذبح خروس ، عوض گردید و خیلی کم تکرار گردید. اگر از دیدانداز تاریخی به این موضوع برخورد داشته باشیم و آن را نیز چون سایر مراسم دیگر مردمی از بقایای سنت مهر پرستی مورد بررسی قرار دهیم، دیده می شود که خروس در آئین مهرپرستی و زرتشتی، به مثابه رساننده پیام و وحی خداوندی به همه عالمیان روی زمین و کافه بشریت ، تعبیر و تفسیر میگردد که همه انسان ها را هنگام صبح برای انجام طاعت و عبادت، نیایش و ستایش خداوند تبارک و تعالی از خواب سنگین و غفلت ، بیدار می نماید. بنا بر این این حیوان خود نیز گویا مقدس به حساب می رود. اما موضوع قربانی کردن خروس ، به سیاوش ارتباط دارد و طوری که مهر شاهی ، در تاریخ بخارا آورده است : **« در نزدیکی قبر سیاوش ، در شهرستان بخارا ، آتش پرستان در روز نوروز ، پیش از دمیدن آفتاب خروس را قربانی میکردند .» (تاریخ بخارا، صفحه ۱۵۸).** ظاهراً در آن دوره هم گوشت خروس قربانی شده را نمی خوردند، زیرا پارسیان کشور هند، همین اکنون هم از خوردن گوشت خروس که سحر گاهان بانگ زند و مردم را از خواب بیدار کند تا برای ستایش خداوند و برای کار های خانوادگی فرا می خواند، امتناع می ورزند.» **(ادبیات مزدیسنا، یشها، جلد دوم، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف، پور داود، بمبئی، ۱۹۲۸، صفحه ۳۷۷)**

پس از انجام این همه کار کرد ها، زمانی که همسایه ها لباس های تن شخص متوفا را به شمول بستری که در آن خواب بوده به شمول سایر مولفه های ضروری اش را مورد شست و شو قرار می دهند و به وقت شام پیش از آنکه خلیفه **« شخصت روحانی همکار پیر»**، مراسم **« چراغروشن»** را آغاز گر شود، لباس های تمیز شده و پاکیزه را در پیشروی خلیفه میگذارند تا ایشان آنها را نظر به ضرورت و لزوم دید خود و حتا بعضن مطابق دیدانداز و نظر اطرافیانش که در مراسم تشریفات چراغروشن حضور عینی و فزیکی دارند، تحویل میدهد. قابل یاد آوری است که خلیفه ها هیچگاهی هر انچه مربوط به شخص متوفا باشد، به خود و خانواده شان لازم نمی بینند و علاوه بر آن بر بنیاد هدایت بزرگان کیش و آئین طریقت اسماعیلی روا نمی دانستند. چون در ذهن مردم و باورمندان آئین اسماعیلی ، پیروان، مریدان و رهروان به اصطلاح محلی« **مرده خوار»** به حساب می رفتند و ایشان مایل نبودند در میان مردم به این نام یاد شوند و اصول طریقه را زیر پا کنند. اکنون این سنت هم در میان مردم و باورمندان دگر گون شده و تغییر یافته است و شخص خلیفه معمولاً یک اندازه لباس تن و کفش پای مرده و شخص متوفا را به صاحب خانه، مرده دار و یا خانواده ماتم دیده سفارش می کند، که البته این موضوع تا حدی در میان مردم و پیروان کمال بی انصافی و خلاف مراسم تشریفات و سنت های های مرسوم دینی و اخلاقی به شمار میرود زیرا این گونه فرد و یا اعضای خانواده ماتم دارد همواره با دیدن و مشاهده مولفه های مربوط به متوفا ، ذهنیت قبلی شان را تازه نگهداشته و گاهی هم از غم و غصه فارغ نخواهند شد و ذهنیت شان مخدوش باقی خواهد ماند. اما در زمینه

برای خلیفه خانواده ها تحفه ای را لازم می بینند که در زبان و اصطلاح محلی **« پا چراغی»** ، یاد می شود که البته با این سنت و مراسم کمتر ارتباط داشته بلکه نماد ادای احترام و اکرام به خلیفه و یا شخص روحانی دیگر است که مراسم را به گونه رسمی و سنتی برگزار می کند.
هنگام شام شب سوم ، مانند دو شب پیشین نخست در بالای آتش دان یا **« دیگ دان خانه»** ، دو دانه چراغ سنتی که با دست از مواد محلی ساخته شده و به زبان محلی **« سیاه چراغ»** یا **« سوته چراغ»** یاد می شود و از نوده های خشک درخت **«هرچه» یا « ارچه »** که با پنبه **« پخته»** پاکیزه پیچانده شده و با روغن زرد نرم و روغنی و چرب ساخته شده و نمناک میگردد تا بهتر و روشن تر بسوزد و روشنی و نور تولید کند، تهیه و تدارک دیده می شود. این سنت در میان مردمان سرزمین پامیر ، از زمانه های قدیم مروج بوده و بدون تردید که یکی از سنت های آریایی در خراسان زمین بوده و از طریق سرزمین ایران کنونی و خراسان تاریخی به میراث مانده که بسیاری ها آن را در نگارش ها و پژوهش های تاریخی و سنتی ، سنت مهر پرستی و زرتشتی هم میدانند. یکی ا زتاریخ نویسات یونان باستان به نام **« تتریون»** در زمینه این چنین نوشته است : « **« فدیه»** ای را که ایرانی ها برای فرشته آذر انجام میدهند، عبارت از چراغیست که از چوب خشک « ارچه» « هرچه» و روغنی را که بر روی آن می پاشند و یا می مالند، ساخته شده است.» **(ادبیات مزدیسنا، یشها، جلد دوم، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف، پور داود، بمبئی، ۱۹۲۸، صفحه ۵۲۳)**
باید تذکر داد که در روز های عید اینگونه چراغ ها به خاطر خوشنودی فرشته آذر و هنگام برگزاری مراسم تشریفات سنتی « چراغروشن»، جهت شادمان سازی فرشته سروش « وحی یزدانی » و فرشته آتش، به اشتعال در می اورند، زیرا محافظت روح انسانی در سه شب اول بعد از مرگ با فرشته سروش است. در صبح صادق بعد ا زمرگ سروش و فروهر» پاکان وایزدان مینوی دیگر به استقبال روح پاک مرده می شتایند و آن روح و روان جاویدانی با مسرا و شادمانی و به گونه خیلی ها سهل و دلبرانه از پل صراط المستقیم میگذرانند.» **(ادبیات مزدیسنا، یشها، جلد دوم، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف، پور داود، بمبئی، ۱۹۲۸، صفحه ۵۲۳)**
چراغ مقدس در همه حالت ها جفت است زیرا خداوند که بالا تر و والا تر ا زفهم و درک وهم و خیال و اندیشه های فکری و ذکری انسان ها است، همه موجودات روی زمین را جفت آفریده است و چراغ نیز به مثابه تجلی نور خداوندی و اسمان و خورشید و مهتاب جفت است که یکی رمز و رموز مرد و دیگری رمز و رموز زن است که در حقیقت امر دو جفت ابدی هستند. ا زاین دو نور آسمانی فرشته آذر به وجود آمده است. اکنون پیش از آنکه به بررسی مستقیم موضوع ، **« چراغ روشن»** به پردازیم، لازم است چند سخن در باره **« چراغدان» یا « مجمر»**، که از وسایل برگزاری مراسم تشریفات مذهبی **« چراغروشن»** است، به گفتمان نشینیم. چراغدان که در داخل آن روغن و فتیله چراغ گذاشته می شود، از سنگ ویژه ای که در میان مردمان محل به نام س سنگ **« سنگلیج»** ، یاد می شود که تراشیده و سیقل شده بوده و دارای ساختار ظاهری و شکل معین موزون می باشد، عبارت است از چراغدان. چهار اطراف چراغدان، هرگونه نقاشی های هندی حکاکی شده و صورت درخت شمشاد، **« هرچه» یا « ارچه»**، نیز ترسم و نقاشی و حکاکی و کندن کاری شده است. بعضاً با آیاتی از قرآنکریم نیز در چهار سو و اطراف آن به گونه خیلی ها زیبا و جلب کننده توجه با دست نویس و خطاطی خط نستعلیق حکاکی شده می باشد که بیشتر باعث اهمیت و بینش تقدس و اهمیت ساختار ظاهری چراغدان و احساس عزتمندی باورمندان و پیروان طریقه اسماعیلی در راستای تحقق برگزاری مراسم تشریفات مذهبی **« چراغروشن»** ، می گردد.
در ناحیه پیشروی چراغدان، فتیله پنج جویه و در ناحیه دستگیره آن صورت پنجه یا انگشتان دست و پنج سوراخ کندن کاری شده است که همانا رمز و راز پنج تن پاک یا پنج نور جاویدان در کیش و آئین اسماعیلی ، که محمد است و علی فاطمه حسن و حسین، پنج نور جاویدان و ماندگار که همواره از آن در آئین مهر پرستی و هم زردشتی ، یاد آور یها صورت گرفته است.» **(برنارد . ب.ب. و برتولد برشت، ترکستان در عهد یورش مغل ها ، ۱۹۶۳م)**
من نویسنده : « شاه خمارف» پیرامون تقدس درخت یاد شده در کتاب خود ، **« پامیر سرزمین آریایی ها»**، سخن گفته ام و افزون بر آن مشاهده می کنم که در دین مبین اسلام ، به این موضوع چگونه برخورد صورت گرفته تا سرچشمه ایده های بینش سنت پیدایش **« چراغروشن»**، را در کیش و آئین اسماعیلی بهتر ، ژرفتر و موزون تر ، مورد بررسی و تفهیم قرار دهیم. در تصور تعبیر و تفسیر اسلام، آتش نماد دوزخ و سوختن و سوزاندن است که در ان انسان گنهکارو عصیانگر به عذاب و عتاب ابدی گرفتار می شود. ولی با آنهم بعضاً در برخی از ایات قرآنکریم از آتش به مثابه نماد معجزات خداوندی یاد شده است. مثلن در سوره طه می خوانیم که :
خدایی که جز او معبودی نیست [و] نامهای نیکو به او اختصاص دارد) ۸(و آیا خبر موسی به تو رسید (۹) هنگامی که آتشی دید پس به خانواده خود گفت درنگ کنید زیرا منآتشی دیدم امید که پاره ای از آن برای شما بیاورم یا در پرتو آتش راه [خود را باز] یابم (۱۰)پس چون بدان رسید ندا داده شد که ای موسی (۱۱)این منم پروردگار تو پایپوش خویش

بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی (۱۲)و من تو را برگزیده ام پس بدانچه وحی می شود گوش فرا ده (۱۳) « طه، سوره ۲۰، آیه های ۸- ۱۲»

همین داستان به گو نه تکرار احسن و با تفصیل، تشریح، تعبیر و تفسیر ژرفتر ، در سوره « ۲۸ القصص، آیه های ۲۹-۳۰» ، نیز آمده است :

[موسی] گفت این [قرار داد] میان من و تو باشد که هر یك از دو مدت را به انجام رسانیدم بر من تعدی[روا] نباشد و خدا بر آنچه می گوییم وکیل است (۲۸) و چون موسی آن مدت را به پایان رسانید و همسرش را [همراه] برد آتشی را از دور در کنار طور مشاهده کرد به خانواده خود گفت [اینجا] بمانید که من آتشی از دور دیدم شاید خبری از آن یا شعله ای آتش برایتان بیاورم باشد که خود را گرم کنید (۲۹)پس چون به آن [آتش] رسید از جانب راست وادی در آن جایگاه مبارك از آن درخت ندا آمد که ای موسی منم من خداوند پروردگار جهانیان (۳۰)

بر بنیاد سیاق آیه های یاد شده قرآن کریم ، میتوان داور یکرد که خداوند هم به موسی و هم به حضرت محمد(ص)، بشارت داده که در کوه طور سینا، درختیست که نام مردم و آتش است که درحقیقت آن درخت منبع و سر چشمه نور ، روشنی و گرمی بنده های من است. این آیه ها می رسانند که ایده های خیلی ها قدیمی و باستانی هند و اروپایی در خصوص ارتباط مستقیم درخت و آتش به دین اسلام نیز وارد گردیده است.

در آیه نور به بهترین وجه سرایش، تعبیر و تفسیر نور و تصور و برداشت از آتش ، صورت گرفته است و بدین سبب اسماعیلیان آن را در همه مراسم تشریفات مذهبی ، اعم از چراغروشن، مراسم فاتحه خوانی و سایر همایش های مذهبی با حرارت و حلاوت ویژه می خوانند و مورد تلاوت قرار دهده و همیشه تعبیر و تفسیرش را سرمشف همه کار کرد های دینی خود قرار داده و میدهند. **(سوره ۲۳ النور، آیه ۳۵)**

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳۵﴾

«خدا نور آسمانها و زمین است مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه ای است آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی افروخته می شود نزدیك است که روغنش هر چند بدان آتشی نرسیده باشد روشنی بخشد روشنی بر روی روشنی است خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می کند و این مثلها را خدا برای مردم می زند و خدا به هر چیزی داناست.»

آنکه درخت مقدس در هستی فرهنگی و معیشتی همه مسلمان ها به شمول اسماعیلیان نقش مهمی را بازی می کند، از آثار و آفریده های پیر شاه ناصر خسرو هم هویدا است. حضرت پیر ناصر خسرو در مورد آرایش و آراستن خوان حضرت امام مستنصر بالله که خود حضور عینی و بالفعل داشته ، به تاریخ ۳۰ رمضان سال ۴۴۰ خورشیدی مطابق هشتم ماه مارس ۱۰۴۹م، خود عیناً در حضور امام قرار داشته و این گونه در زمینه می نگارد: « نحوه آرایش و آراستن خوان را در زیر درختی دیدم چون درخت « ترنج» و همه شاخ و برگ موجوده آن از شکر ساخته و اندر او هزار صورت و تمثال ساخته همه از شکر.» **(جلال الدین رومی، مثنوی معنوی مولوی، دفتر سوم، تهران ، ۱۳۳۹، صفحات ۴۴۴-۴۴۵)**

این عنعنه خیلی ها کهن هنوز در سرزمین ایران، یونان و روم باستان نیز مروج بوده است که بر بنیاد بازیافت های باستان شناسی « ارکیالوژی» نمونه های خیلی ها جالبی از درخت مقدس بدست آمده و در موزه های معروف و مشهور دنیا ، نگهداری می شوند. یعنی ارتباط درخت « مقدس» ، « هرچه» ، « ارچه» ، چراغدان و چراغ اسماعیلیان مناطق کوهستانی پامیر بدخشان افغانستان، تاجیکستان، مناطق شمال پاکستان و ترکستان شرقی، بدخشان ناحیه اویغور- سینکیانگ کشور چین ، هم تصادفی نبوده بلکه ادامه مستقیم و مستدام همه سنت های قدیم و باستانی دنیای آریایی ها است که به گونه کلاسک و باستانی اش نگهداری شده ، حفظ و حراست آن ادامه دارد. قول بر این است که گویی بینش چراغ و چراغدان به مثابه مظهر نور خداوندی توسط فرشته ها به پیامبران در عالم ظاهر تسلیم داده شده که دارای تعبیر و تفسیر معنوی، عرفانی و اخلاقی و اجتماعی بوده ، تا باشد پیامبران بنده های خداوند و امتان رسول را بسوی نور و روشنایی معنوی رهنمایی کنند. به این معنا حکیم ابوالقاسم فردوسی ، سخن گفته و اظهار می دارد که از زبان پیامبران سخن گفته است:

یکی مجمری آتش ةورد باز
بگفت از بهشت آفریدم فراز

البته حالا چراغ را نه به شکل مهر پرستی یعنی بینش پنجگانه ، بلکه از یک فتیله یکنواخت حدود سه متر با هم تافته و بافته و بعد قطع شده درست، تهیه و تدارک می بینند. خلیفه من حیث همکار روحانی پیر ، فتیله تازه بافته شده را با خواندن متن« چراغنامه» به نحو ویژه تاب داده سه مرتبه قطع می کنند تا کوتاه تر شود و مطابق نیازمندی چراغدان تهیه و ترتیب گردد.

با زمرحله دوم و حتا سوم هم همان کار را تکرار می کنند و بعد با مقراض قطع می کنند. در اثنای انجام این عمل متن قسمت های مربوطه **« چراغنامه»** را با آواز بلند و رسا می خوانند تا فضای روحانی، معنوی و عرفانی در میان باورمندان حاضر ، آفریده شود. اهل دعوت در پاسخ به گونه **« کورس»** یا همخوانی چراغنامه که اظهار درود بر محمد است، نیز با آواز بلند و رسا، میخوانند. بعدأ خلیفه فتیله را در داخل چراغدان گذاشته و بر رویش روغن می ریزد تا نرم شود و بهتر و زود تر روشن شود که این نیز خود یک نیت و قیاس دیگری دارد . همزمان متن **« چراغنامه»** را به گونه پوره می خوانند و هر بار سه قاشق روغن به آن اضافه می کنند و بعد ا زختم **« چراغنامه»** پسر بزرگ شخص متوفا، چراغ « مقدس» را سه بار زیارت کرده و بدست خود گرفته و بالای آتشدان و یا دیگدان بالا می شود تا هر یک و هر کدام ا زاعضای خانوداه مطابق سن و سال بر بنیاد اولویت ها چراغ را زیارت می کنند و در ختم ، آن را روی آتشدان ، دیگدان میگذارند تا چراغ آهسته و به نرمی و آرامی سوخته و در فرجام به خودی خود ختم شود. چنین است شکل ظاهری پیشبرد مراسم تشریفات سنت **« چراغروشن»** که هدف از روشن کردن این چراغ **« مقدس»** ، که دارای تعبیر، تفسیر، تشریح و توضیح معنوی، باطنی ، عرفانی،و روحانی، اخلاقی، فرهنگی ، اجتماعی و روان پزشکی است ، دیده بصیرت باطنی را بسوی جهان پنهان، نهفته و مکتوم باز می کندآنگونه که حضرت مولانا فرموده است:

گر نظر در شیشه داری گم شوی
زانکه از شیشه است اعداد دوپی
ور نظر بر روح داری وارهی
از دوپی و اعداد جسم منجهی
از نظر گاهست ای مرد وجود
اختلاف مومن و گبر و جهود

« برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحات ۹۶- ۱۲۱.»

ا زهمین سبب است که در قسمت مقدمه **« چراغنامه»،** یعنی از متن های قدیم مربوط به سده ۱۹ به گونه عمومی این چنین آمده است: « اگر پرسند که هست کردن چراغ از کی مانده است، و چراغ را کی روشن کرده است ، جواب بگو که حضرت محمد مصطفی ، زیرا وقتی که امام حنفیه برادر مادر جدای امامان حسن و حسین از عالم ناسوت رحلت نمود و جبرئیل مهتر در رسید و گفت : « یا محمد خدایت سلام می فرستد و بعد از سلام درود می فرستد و می گوید که برای امام حنفیه چراغ روشن کن تا بر او سنت شود. جبرئیل مهتر رفت و دوباره آمد و قندیل زمردین رنگ سبز را در دست داشت و رشته ای از بهشت و از درخت طوبا، با چوب دلیل آورد و به دست حضرت محمد داد و احکام ، ارکان و واجبات چراغ را به امر و فرمان و هدایت خداوند تبارک و تعالی داد و حضرت محمد مصطفی چراغ را روشن کرد .» اولین بار به گونه مفصل در مورد **« چراغنامه»،** عالم شهیر دوره اتحاد شوروی سابق، شادروان اندری ایوانویچ برتلس در همآیش بزرگ علمی که به مناسبت بزرگداشت از پیر شاه ناصر خسرو در آستان مشهد برگزار گردیده بود، ارایه کرد.» **« برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۱۰۷.»**

اما در خصوص آئین زرتشتی مرتبط دانستن آن قابل قبول نیست، زیرا بر اساس دست آورد های علمی امروز ، داوری این چنینی و قضاوت کردن ممکن نیست چونکه دین زرتشتی هیچ گاهی در سرزمین بدخشان رایج نبوده است و آنچه ما امروز به عنوان بقایای آئین آتش پرستی داریم، همه مربوط می شود به کیش و آئین قدیم تر و باستانی مهرپرستی که مقابل آئین زرتشتی قرار می گیرد. نقطه دیگر آن دانشمند فقید پیرامون مرتبط بودن **« چراغنامه»،** با کلام و بینش متصوف مشهور سده شانزدهم، شا نعمتالله ولی **(۱۳۳۰-۱۴۲۸)** ، نیز درست شمردن جایز نیست چونکه استفاده از اشعار و سروده های او در این اثرهرگز معنای آن را ندارد که گویا مولف اصلی شخص موصوف می باشد. زیرا بر اساس رسم و رواج مرسوم سنتی اسماعیلیان بدخشان متن **« چراغنامه»** نظر به تقاضا و نیازمندی هر دور از دیدانداز زمان و مکان ، دگر گون گردید، بهتر و موزون تر می شود و مطابق ضرورت و نیاز های مبرم سنتی بروز شدن را دارد که در ترکیب و ساختار آن از اشعار و سروده های شعرا و سراینده های مختلف استفاده صورت می گیرد تا مطابق نیازمندی ذهنی و باور های مذهبی باورمندان ترتیب و تنظیم گردیده باشد. از دیدانداز علمی، و پژوهشی و تاریخ ترتیب، تنظیم و نگارش متن اصلی و نخستین مولف **« چراغروشن»** کاملن غیر ممکن است دانسته شود چون گفته می شود که تاریخ آفریمش آن به چند هزار سال بر میگرد و بدست **آمدن « چراغدان»** در قبرستان های سکایی های پامیر دلیل نهایت قدیمی بودن سنت **«چراغروشن»،** و هم متن **«چراغنامه»** را بازتاب دهنده است. در شیرازه این مدت زمان بدون شک و تردید هم مراسم مذکور و هم متن **« چراغنامه»**

دچار دگر گونی و تحول کلی قرار گرفت، اما در شیرازه سپری شدن یک هزار سال اخیر که تاریخ انتشار مذهب اسماعلیلی در آستان ها و مناطق ناهمگون بدخشان است که مراسم تشریفات **« چراغ روشن»** ، نیز در جوار سایر سنت های مذهبی با نام و فعالیت ها و کار کرد های تبلیفاتی پیر شاه ناصر خسرو وابسته بوده است. موصوف من حیث بنیانگذار این راه و روش ویژه اسماعیلی در سرزمین های پامیر و بدخشانات چهارگانه، بدخشان افغانستان، تاجیکستان، علاقه جات شمال پاکستان و ترکستان شرقی یا همان سینکیانگ کنونی چین که اکثراً به نام اویغور یاد می شود، که در سیاق تاریخ به نام **« فرقه ناصریه، یا نصیریه »** یاد می شود ، در صورتی که این نام یک اشتباه محض است زیرا گروه ناصریه و یا نصیریه در مصر کسانی دیگری بودند و کار کرد های ناصر خسرو به انها ارتباطی ندارد ، چون خود در یکی از قصایدش می گوید که ، ناصری یم ناصری ناصری؟ بسیاری ها این واژه را با واژه ناصریه یا نصیریه به اشتباه گرفته اند.

از این سبب چه در اثار و آفریده های نسخه های خطی مذهبی و چه در میان مردمان و خلق های باورمند سرزمین های پیشتر ذکر شده ، ناصر خسرو من حیث مولف متن چراغروشن و چراغنامه و آغاز گر و به اجرا در آورنده مراسم تشریفات مذهبی سنت **« چراغروشن»** که به نام **« دعوت پیر شاه ناصر خسرو»** یاد می شود، شناخته می شود و بیشترینه ها به آن معترف هستند. این ادعا تا حدودی درست است چونکه بنا به گفته شخص ناصر خسرو ، کتابی را زیر عنوان **« مصباح»** که اندر تناسب تن و جان و بقای روح بعد از فنای جسد به تألیف گرفته است، گفتار به عمل آمده و تشریح و تفسیر و تعبیر گردیده است که در اثر پیر **« خوان الاخوان»،** نیز از آن ذکر به عمل آورده است. متأسفانه حالا این اثر در دسترس علاقه مندان، باورمندان و پژوهشگران کیش و آئین اسمیعیلی و غیر اسماعیلی ، اعم از تسنن و تشیع، قرار ندارد. احتمالاً « **چراغنامه»** در دوره زندگی ناصر خسرو مروج بوده و بعد ها بر اساس آن **« چراغنامه»** کنونی را مطابق خواست و نیازمندی زمان و مکان ، ترتیب و تنظیم نموده باشند.

چون چراغ را برای بقا و ادای احترام به روح شخص متوفا روشن می کنند، این جا لازم است تا یک موضوع خیلی پیچیده و بنیادی را روشن سازیم که آن عبارت از نظریه تناسخ و یا سیر ارواح در اجساد گوناگون است ، باید تأکید ورزید که فهمش بقا و زندگی روح در عالم بالا با نظریه تناسخ که مطابق آن روح می تواند از یک جسم به جسم دیگر و حتا از آدم به حیوان نیز گذرد، اختلاف کلی دارد. حکیم ناصر خسرو و سایر دانشمندان، متفکرین و انسان های صاحب اندیشه از آن آئین و کیش اسماعیلی نظریه تناسخ را اصولاً قبول ندارند بربنیاد تعلیمات و آموزش آنها ، هر شخص به گونه انفرادی ، یگانه و منحضر به فرد خود آفریده می شود و روح هر انسان بعدی جدا شده از تن، به عالم بالا – به آسمان میرود و دوباره هر گز به زمین بر نمیگردد. چونکه مطابق فلسفه اسماعیلی، هدف آمدن روح به این عالم ناسوت عبارت از آن است که در مدت بودن خود با جسم بسوی کمال معنوی در نمو، رشد و پیشرفت دایمی باشد، و بعد از جدا شدن از تن و جسم به عالم بالا رفته ، به عقل کلی می پیوندد که مرجع نهایی اوست. برای وی هدف نفس از برای رفتن به عالم عقل، رسیدن به عالی ترین مقام که نعمت ابدیست، می باشد.» . شرح این حال را در کتاب « مصباح» ، این چنین گفته است : « با برهان عقلی و بنیاد منش تیوری تناسخ نه بر دعوای بدون برهان .» . **(ناصر خسرو، » خوان الاخوان» ، کلیات ، جلد اول، دوشنبه ، سال ۱۹۹۱م، صفحه ۳۲۴)**

اکنون باز میگردیم به سخن اصلی خویش در مورد تاریخ پیدایش **« چراغنامه»،** که در کلیت خود چهار مرحله مختلف فرآیند انکشف و تحول سنت مذهبی را در بدخشان و نواحی همجوار آن ، سپری نموده است، میتوان قرار زیر بر شمرد:

۱. دوره ترویج آئین آریایی مهر پرستی در بدخشان از زمان قبل از هخامنشی ها، سده های ۴ و ۵ پیش از میلاد، الی انشتار دین اسلام در سده دهم میلادی .

۲. ا زمان پذیرفته شدن مذهب اسماعیلی و مواصلت و حضور پیر شاه ناصر خسرو به دیار خراسان و به ویژه سرزمین ادب پرور بدخشان ، در نیمه دوم سده نهم الی فروریزی آخرین سلسله پادشاهی خود مختار یو کشوری بدخشان- سلطان محمد بدخشی در سده چهاردهم میلادی.

۳. دوره استیلای حاکمیت بیگانگان تیموریان -صفویان ، سلاله یار بیک خان سمرقندی، افغان ها و بخارائیان.

۴. دوره جدید ، آغاز از سال ۱۹۲۳م بعد از گویا ختم اصلاحات و نوآوری های مشنری سبز علی ، در مراسم تشریفات مذهبی ، به ویزه سنت چراغ روشن توسط مشنری سبز علی فرستاده ویژه حضرت امام سلطان محمد شاه آقا خان سوم ، چهل و هشتمین امام موروثی اسماعیلیان ، و مشنری سید منیر بدخشانی که حدود بیست سال در دربار امام من حیث مشنری و مبلغ در خدمت جماعت آسیای مرکزی ا، افریقا، ترکستان شرقی چین، مناطق سند و پنجاب و بلوچستان پاکستان، بر بنیاد هدایت و سفارش امام وقت، قرار داشته است، در ختم این مبحث به گونه مفصل پیرامون کار کرد های سید منیر بدخشانی مطالب لازمی را با خواننده ها، علاقه مندان، مرور کننده ها و مریدان ایشان، سهیم خواهیم خواهیم ساخت. در همه

این دوره های مختلف که حاوی مدت بیشتر از سه هزار سال دارند، مراسم تشریفات مذهبی **« چراغروشن »** ، از دیدانداز برگزاری عملی خود ویژه گی های سنتی قدیمی آریایی را ، نگهداشته است.
موارد و شرایط اجرائیوی در زمان و مکان معین ، و روشن نمودن **« چراغ مقدس»،** و متبرک همانگونه است که در دوره های پیش از اسلام بوده است. یعنی در شب سوم پیش از دمیدن صبح صادق و شفق صبحدم با خوانش **« چراغنامه»،** آغاز میگردد. چراغدان هم تقریباً همان گونه است که در دوره های قدیم و باستانی کار برد داشته و مورد استفاده قرار گرفته است. تنها متن اثر آنگونه که پیشتر ذکر نمودیم، در هر زمان در برابر و همسویی با سایر مسایل مذهبی ، بر بنیاد امر، سفارش و هدایت کتبی و یا شفاهی امام زمان **« امام حاضر و ناظر روزگار»** ، تغییر داده می شود ، آنگونه که در این سال ها بعد از ایجاد و ساختار ادارات و نهاد های امامت و جماعتی در افغانستان و تاجیکستان و سایر مناطق همجوار مطابق لزوم دید ، نیازمندی های جماعت و سهولت های زمانی و مکانی ، دستخوش تغییرات مثبت و سودمند قرار گرفته و تا حدی از همه مولفه های دیگری که در شیرازه تاریخی نسبت شرایط دشوار جماعت و زیست مشترک شان با سایر برادران و خواهران مسلمان و بخاطر بقای خودی و فرآیند مراسم تشریفات مذهبی داخل مراسم اسماعیلیان مناطق یاد ذکر شده بود، سچه گردیده و هر انچه منطق رسای اسماعیلیسم فلسفی حکم می کند، منحیث مالکیت عقلانی اسماعیلیان ، به پیروان و مریدان پیشکش گردید. قابل یاد آوری است که از دو دوره نخست هیچگونه اسناد و مدارکی که ثبوت کنند برخی از مسایل یاد شده باشد، در اختیار نداریم، اما ا زدو دوره بعدی برخلاف نسخه های زیادی از **« چراغروشن»،** در دست داریم که خیلی هم از هم از دیداندا ز متنی و سیاق و محتوا، ا زهم متفاوت هستند و تحول عملی **« دعوت ناصر خسرو»** یا ساده تر **« دعوت شاه ناصر»** را در چند صد سال اخیر نشان می دهد. از جمله دو **« متن تصحیح شده» « چراغنامه»،** وجود دارند که یکی از آنها مربوط سده ۱۹م، است و بیشتر ویژگی های سیاق و مراسم تشریفات بینش اثنا عشری – دوازده امامی را دارد و دیگری همان متن است که مشنری سبز علی در سال ۱۹۲۳م، در نتیجه همکاری شخصیت فرهیخته از میان اسماعیلیان شغنان، مرحوم سید منیر بدخشانی ، به نگارش گرفته شده بود. خلیفه ها تنها همین حالا همین نسخه را دارند و ا زآن در پیشبرد مراسم تشریفات مذهبی دعوت ناصر خسرو ، در هردو قسمت ناحیه پامیر شرقی و غربی ولایت بدخشان تاجیکستان و افغانستان ، مناطق علاقه جات شمال پاکستان و ایالت سریقول، منطقه ترکستان شرقی اویغور ، سینکیانگ چین مورد کار برد قرار میدهند. بنا بر این لازم میدانیم که اندکی پیرامون به اصطلاح و نوآور یهای مشنری سبز علی معلومات بدهیم.
سال ۱۹۲۳ م، از دربار امام سلطان محمد شاه ، آقا خان سوم، دو تن از مبلغین اسماعیلی جهت انجام برخی از نو آوری ها و ایجاد ساختار جدید نهاد ها و ادارات امامت ، هم در پیشبرد مسایل مذهبی و هم ساختار و یا طرح ایجاد و ساختار جدید وابسته به مسایل مذهبی کیش اسماعیلی در مناطق یاد شده ، به ویژه مراسم سنتی تشریفات مذهبی **« چراغ روشن»،** فرستاده شده بودند. سبب این اقدام، بنا به فرموده اندری برتلس شرق شناس اتحاد شوروی سابق، آن بود که اسماعیلیان هندستان**« گروه خوجه ها» ،** گویا عنعنات و رسوم اسماعیلیان بدخشان را که بر بنیاد کار کرد های حضرت پیر شاه ناصر خسرو که منحیث حجت حضرت امام مستنصر بالله، به سرزمین خراسان که یکی از جزایر دوازده گانه قلمرو اسماعیلیان به حساب میرفت، مورد پذیرش چندانی قرار نمیدادند، و شصت سال پیش مبلغین و مشنری ها را به بدخشان فرستادند تا آنها بتوانند در آن جا کار کرد هایی را به راه اندازند که از اهمیت و پیشبرد این مراسم که در میان اسماعیلیان بدخشا از همیت خیلی ها بالای تاریخی، معنوی ، عرفانی، اجتماعی و اخلاقی برخوردار بود، تا حدی اگر جلو گیری کرده نتوانند ، حد اقل از شدت و حدت آن باید بکاهند و مطابق هدایت و سفارش و ارشاد جدید امام وقت کار کنند. **« برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۹۸.»**
در صورتی که سرکار حضرت امام سلطان محمد شاه ، این ادعا را مورد تأئید قرار نداده و هیچ فرمانی و هدایتی به مثابه سند مستند، در زمینه وجود ندارد، چون امام در هر فرمان خود به مریدان و پیروانش هدایت میداد که به راه و روش و سنت های مرسوم آبا و اجداد تان ، صادق و ثابت قدم بمانید. به گونه مثال در فرمانی که به عنوانی **پیر سید مرسل،** در **ماه ذی القعده سال** ۱۳۲۵ هجری مطابق ماه حنوری **سال ۱۹۰۸م،** ارسال داشته چنین ارشاد فرموده است : « شما دوستان مولا، در راه و رسم پدران و پیشینیان خود ثابت قدم بوده و همه برادران دینی باید به گونه یکدلی و یک جهتی با هم رفتار نموده و با طن و ظاهر تان را با اخلاص و محبت مصفا داشته باشید. پیشینیان خود را بخاطر داشته باشید و همواره مورد احترام و اکرام قرار بدهید و دین قدیم و قویم گذشتگان تان را پایدار نگهداشته و آنگونه که برای شما فرمان داده ام مورد احترام و اکرام قرار داده ، آنگونه که ایشان آن را پایدار و ثابت نگهداشتند، نگهدارید و در راه و رسم تان ثابت قدم بمانید و همه برادران دینی به گونه یکدل، یک صدا و همصدا و همنوا و با یک جهتی زیبا رفتار کرده باطن و ظاهر خود را به اخلاص

و محبت ، با صداقت و ایمانداری خدمت گزاری سرکار تان، یعنی امام زمان ، نگهدارید و در راه راست و صراط المستقیم درست و متین قدم گذارید ، آنگونه که آنها پیموده بوده اند.»
اما مشنری سبز علی و داعی سید پنیر بدخشانی در سفر های خدمت گزارانه شان در اکثر مناطق اسماعیلیه نشین سرزمین بدخشان مردم را به آن دعوت نمودند، که گویا باید از رسوم و عنعنات قدیم و باستانی و مانای پیر ناصر خسرو که بنیان گذاشته بود، دست کشند، درست نبوده و من بعد امور مذهبی را به طریقی که در هندوستان مروج است انجام دهند، می خواهم بگویم که این اقدام و اراده پیر سبز علی سبب اختلاف ها و انشعاب ها و مناقشه های مذهبی در بدخشان گردیده و دستگاه حکومت آن دوره در بدخشان از این وضعیت به میان امده خیلی ها ماهرانه استفاده کرده ، هم شماری از پیر ها را به اتهام **« جاسوس امپیریالیسم بودن شان در میان پیروان و مریدان»** حذف فزیکی نموده و شماری از پیروان شان را که افراد کم سواد و بیسواد بودند نیز ، هم به جرم اسماعیلی بودن شان مورد پیگرد قرار گرفته شکنجه شدند. جنجال ها مناقشات مذهبی که از این نو آور ی و گویا نو آوری های به میان آمده بود، الی سال ۱۹۳۲ م، جریان داشت. بعد سپری شدن مدتی چند، از بازگشت مشنر یسبز علی به دربار امام زمان حضرت امام سرکار سلطان محمد شاه و ارایه گزارش پیرامون وضع ایجاد شده در میان جماعت بدخشان، مراسم تشریفات مردم و جماعت بدخشان ، حضرت امام فرمان شان که در سال ۱۳۴۲ هجری مطابق ماه مارس سال ۱۹۲۴م، عنوانی پیر سید مرسل هدایت داده بود که این چنین مرقوم شده است: « دستورالعملی که محب صادق الولا ، مشنری سبز علی با آن صداقت کیش سید مرسل و سایر امر برداران در شیوه تعلیم و اموزش جماعت و ترویج مسایل مهم و ارزشمند دینی و مذهبی به شمول مراسم تشریفات مذهبی ، دینی و دنیوی هدایت داده است ، بدان طریق رفتار نمایند و بعد وفات فرد و یا شخص، چراغ را باید روشن کنید و دعا را مطابق نسخه ای که با وصول و حصول فرمان شرف انفاذ خواهد یافت، بخوانند. و مزید بر آن تعلمیت قرآن را در هر منطقه ای و کشوری که تا کنون مروج و مرسوم بوده است، مورد اجرا قرار داده و دعوت بقا را نیز برگزار کنند. لا کن با کمال طهارت ظاهری و باطنی و دیانت نیک و مصارف کم و میانه بر خلاف تشویقات مشنری سبز علی سنت اجدادی و قدیمی مراسم تشریفات مذهبی سنت **« چراغ روشن»** را که به گونه رسمی از جانب امام هدایت داده شده بود و مجوز دانسته است، که مورد خوشنودی جماعت و امام هم گردیده به گونه زایدالوصفی مورد استقبال قرار گرفته بود، الی سال ۱۹۳۲م، مراسم **« چراغروشن»** مانند سایر امور مذهبی به گونه مخفی انجام داده می شد و مورد برگزاری و اجرا قرار میگرفت.
در ماه اگست سال ۱۹۳۲م، هنگامی که شیرین شاه ، شا تیمور بنیانگذار حقیقی جمهوری تاجیکستان به منطقه بدخشان آمده بود، یک دسته از روحانیون متنفذ شغنان که از خویشان و تباران نزدیک او بودند، با سردار خواجه باقر شاه به حضورش رهیاب شدند و با پافشاری زیاد، تقاضا و تمنا نمودند که انجام مراسم تشریفات مذهبی را به گونه آزاد و آشکارا اجازه فرمایند تا برگزار شوند. شیرین شاه شاه تیمور که در آن زمان منشی کمیته مرکزی حزب کمونست تاجیکستان و عضو هیأت رهبری ریاست حزب کمونست اتحاد شوروی سوسیالستی بود، و مزید بر آن یک سیاست مدار آگاه بود و مرد خردمند، به تاریخ سنت های مذهبی قوم و مردم خود ادای احترام و اکرام بزرگ قایل بود، به اشخاص یاد شده که حضورش رفته بودند به گونه رسمی و کتبی اجازه داد و فرمود تا ا زمیان خود به اتفاق آرا یک تن را منحیث خلیفه**« همکار روحانی پیر»**، انتخاب کنند و عنعنات و رسوم دینی خویش را مانند پیشینیان شان انجام دهند. در نتیجه آنها علی مدد شاه ابن هدایت شاه را منحیث خلیفه خویش انتخاب نموده اجرای مناسک مذهبی مراسم تشریفات مناسک مذهبی « **چراغروشن»** را جهت صلاحیت برگزاری به موصوف واگذار نمودند. در سال های ۵۰ و ۶۰ با زیکبار دیگر ، آنهایی که در سردمداری حاکمیت سیاسی بودند، و صلاحیت برنامه ریزی را برای پیشبرد مزاسم مذهبی را هم در اختیار داشتند، که در آن زمان آنها را به نام خلاف دینان یا دیگر دینان، **« کمونست های منتظم مسایل مذهبی»** یاد می کردند، کوشش می کردند تا در زیر پرده مبارزه غیر دین باورانه شان ، نقطه اساسی برنامه عملی نه شده نو آوری های مشنری سبز علی عاشق علی را برهم زده و به عوض آن تنها نماز دسته جمعی با تسبیحات را در همه حدود و صغور بدخشان ، حاری نمایند. خوشبختانه این بار هم چراغ چشم آنها را خیره کرد و کار کرد های شان را به پرتگاه تاریخ انداخت. این بود مسایلی که به گونه اختصار پیرامون تاریخ پیدایش ، تحول ، انکشاف و گسترش مراسم تشریفات مذهبی ماندگار **« چراغروشن»** ، و **« چراغنامه»** در میان اسماعیلیان آسیای میانه و بدخشانات .
هدف اساسی و بنیادین مراسم تشریفات سنتی **« چراغروشن»** ، پرورش، ستایش و پرستش روح و روان انسانی است. بر اساس آموزش، تعلیم و تعلم، داشته ها و انباشته های دینی، مذهبی و فلسفه آریایی ، همه انسان ها در زندگی دنیوی ، جسمانی ، زمینی ، روحانی و آسمانی شان ، دو بار در گهواره می خوابد: نخست هنگامی که چشم به جهان می گشایند الی زمان بهره ور شدن ا زنفس سخنگوی که همواره به پرورش جسمانی در قدم نخست نیازمند بوده و احتیاج دارد، تا دست و پا و همه اندام او به شمول قد و قامتش موزون به ساختار گرفته و شکل پذیر شود. این حال معمولن الی سن سی سالگی

ادامه پیدا می کند و آهسته آهسته طفل نوزاد را برای پذیرفتن آثار نفسانی و نفس ناطقه آماده می سازد تا سرود خوش آهنگ **« له له ئیک»** که سرود مقدماتی خیر مقدم و خوش آمدید است ، پذیرا شود. شنیدن آهنگ و موسیقی ارام و موزون که واژه گویشی و اصطلاحی موزون برای آفرینش اسایش نوزاد و رفتن به خواب آرام و آسوده است، هر مادر عزیز و مهربان طفل را با گرفت غذای معنوی و روانی ، وادار نموده و مورد تشویق و ترغیب اوایی قرار میدهد که در حقیقت آفرینش میلودی در ذهن و روان طفل نوزاد است ، همواره من حیث نماد خاطره ها در ذهنش باقی می ماند. به هر اندازه ای که طفل بزرگتر می شود، بر بنیاد همان نفس سخن گویش بر نفس حسی غالب میگردد و مرحله انکشاف معنوی انسان آغاز میگردد و الی آخرین لحظه زندگی اش انکشاف می یابد.

در دوام حیات ، نفس سخنگوی مرحله به مرحله نیرومند تر و قوی تر و بر عکس نفس حسی همانقدر کاهش می یابد و در نهایت روزی فرا می رسد که این جفت به حالت طبیعی ناگزیر هستند مطابق خواست ، ماهیت و هموبت طبیعی انسانی ، ا زهم جدا شوند. یعنی جسم و روح، تن و جان ا زاعتدال طبیعی خود که آن سبب زندگی تغییر پذیری انسان است، خارج می شود. حکیم ناصر خسرو این نکته را اینگونه توضیح و تفسیر می کند: « فنای حسد و حسمانی آن است که هر طبیعت از چهار عنصر و طبایع آغازین، خاک، باد، آتش و آب به میان آمده و دوباره به اصل خویش باز گردند، و ما مر باز شدن ایشان را فنی جسمانی و جسدی گفتیم.» **«برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۳۳۳»**

یعنی تا وقتی که همآهنگی این چهار طبع پایدار است، جسم به حالت درست خویش بر اثر نفس زنده است « باز شدن طبع هر یک به اصل خویش همی گواهی دهد که نفس نیز به اصل خویش باز گردد، چون جسد نادان به اصل های نادانی خود باز گشت و هر چیزی که به اصل خویش باز گردد، قوی تر شود و نه ضعیف تر. پس درست شد که نفس در آنوقت به قوت غایی خود می رسد که از جسد جدا گردد. پس درست کردیم و درست گفتیم که جسد فانیست و نفس باقیست.» **«برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۳۳۳»**

یعنی جسد چون کالبدی است، که توسط آن نفس انسانی به کمال نهایی خویش می رسد و باید گفت که به حدی می رسد که دیگر به جسم احتیاج ندارد و آنرا ترک می کند و زندگی روحانی و معنوی خود را که ابدی و باقیست، آغاز می نماید. چون نظر به گفتار حکیم ناصر خسرو: « غرض آفریدگار عالم از آفرینش این موجود سخن گوی و اندیشمند است که عبارت از مردم است. و چون این مردم در ذات خود یک صورت جسمی است و روحی است ، با نفس سخنگوی با هم بوده و باز مرگ سبب جدایی ایشان و جدا شدن شان از همدیگر می شود و دلیل بر این دارد که غرض آفریدیگار از این عالم ، این صورت جسمی بود که ویران شونده و ا زمیان رونده است، اما سیرت و صورت دیگر است که با میانجی آن صورت جسمی تمام شد و به صورت فعلی و ساختار کنونی صورت انسانی حاصل آمد. » « **اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۲۳۹»**

با در نظرداشت مطالب گفته **آمده** ، روح برای سفر کردن به عالم ارواح و جا گزین شدن در« فردوس برین »، نسبت هر شخص متوفا چند فرضیه مهم را باید انجام داد:

۱. خلیفه، ملا، شیخ و یا هر فرد دیگری که نزد بیمار نشسته است، از وی می پرسد که آیا کسی از شما و شما از کسی قرضدار هستید یا خیر؟ چون بر اساس اخلاق حمیده انسانی و هدایات و ارشادات مستدام دینی ، هر فرد کوشش می کند که هیچگاهی بدهکار کسی نباشد تا در روز قیامت مورد باز پرس قرار نگیرد و روحانیت اش خدشه دار نشود. معمولن بیمار پاسخ می دهد، **« نه من به کسی و نه کسی من بدهکار است ، بجز آنکه من در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی بدهکار هستم، که هیچ گاهی شاید آن را نتوانستم و شاید نتوانم ادا کنم و بپردازم و یا خواهم پرداخت.»** . بعد ملا یا خلیفه « **دستیار و همکار روحانی پیر»،** بر سر و روی بیمار که در حال جاندادن است ، سوره **« یاسن شریف» ، « تبارک»،** و سایر جزوه ها و پاره ها را از متن و سیاق قرآن شریف می خواند، یخن لباس جانش را پاره کرده و قفس سینه اش را آزاد می کند.

۲. بعد جان دادن جسد مرده را روی صوفه، یا برنده بطور متوازن راست می کنند و جسدش را با تکه سرخ می پوشانند. بانوان و دوشیزه گان اعم از اعضای خانواده و هم وابسته به خانواده های خویشاوند و اقارب دور و نزدیک بر بالای جسد، گریه و نوحه سرایی می کنند و باز هم همان سرود **« له له ئیک»** ، را با آهنگ موزون و بلند اما با میلودی دیگر که نوحه گونه است، گریه کنان می خوانند که خیلی غم انگیز و متأثر کننده است.

۳. بعد ختم این فرآیند جسد مرده را شست و شو می کنند و به آن کفن می پوشند و روی نردبان قرار میدهند چون یگانه وسیله برای استفاده است و دو شاخچه را از درخت بید می برند و به شکل کمان از طرف سر و پای مرده ، به نزد بان و پای

مرده وصل می کنند که در حقیقت شکل گهواره را به خود می گیرد و بعد تکه سرخ را پوشانده و بعد آن بر روی جسد یک تخته شال را هم میگذارند. بعد آن تابوت را ا زخانه بیرون نموده به اندازه هفت قدم دور تر از خانه بر زمین میگذارند و به دنبال آن مطابق رسم و رواج اسلامی نماز جنازه را می خوانند. بعد از ختم خوانش نما زجنازه که فرض کفایی است، تابوت را روی شانه ها گذاشته به منزل آخری و اصلی **« آخرت»**، برده و مراسم تدفین را به سر می رسانند و آن نوده های درخت بید را که به اندازه قد و قامت جسد مرده بریده بودند، مطابق به اندازه آنها برای جسد مرده، قبر می سازند.

یک جا با آن نوده هایی که برای ساختن **« گهواره خاک»**، استفاده شده بودند به شکل چهار گوشه یا به گونه چلی پا، شکسته و روی قبر میگذارند و خاک را بر بالای آنها توده نموده ، پر می کنند. از آبی که در آن جسد را شست و شو داده بودند، یک گیلاس از آن را بر سر خاک می آورند و به گونه دورانی بر روی قبر پاش میدهند و پیاله را با سنگ بر روی قبر می شکنانند و آن آب را به نام **« آب طهور»** یاد می کنند و می گویند که این همان سنت قدیم آریایی است که مطابق آن روح و روان مرده از زندگان بواسطه آن آب پاک جدا می شود و به عالم بالا شتابان روانه می شود و می پیوندد. از این جا است که بعد از وفات آدمی می گویند که **« پیمانه اش پر شد»**، و پیمانه عمر چون پر شود، کالبد و جسم بیجان او که پیاله شکل و گونه نمادین و تمثیلی آن است، بر زمین افتاده می شکند و آب ریخته بر زمین دیگر جمع نمی شود.» **(برنارد . ب.ب. و برتولد برشت، ترکستان در عهد یورش مغل ها ، ۱۹۶۳م)**

به این معنا حکیم عمر خیام فرموده است که : **« جسم تو پیاله و شرابش جان است .»** . به تعبیر اسماعیلیان ، این آب نماد و تمثیل همان شراب طهور است که در قرآن شریف از آن ذکر به عمل آمده است و به هر بنده مومن و مسلمان که بنا بر اعطای فیض الهی ، بهشتی می شود، حور و غلمان او را در بهشت، شراب سرمست و مسرت بار می نوشانند. در صورتی که اسماعیلیان به این باور نبوده و شاید این ادبیات را از سیاق کتب و اسناد و مدارک سایر برادران مسلمان شان که در میان آنها هستی داشته و از کتب و آفریده های امور دینی ، داشته ها و انباشته های فکری شان مستفید شده اند، بازتاب داده و تعبیر و تفسیر اسماعیلیان از دوره خلافت فاطمیان، نزاریان سوریه، ایران، دوره ناصر خسرو و دوره آقا خانی ها تا همین اکنون به گونه علمی، منطقی و فلسفی بوده و همواره مطابق شرایط زمان و مکان بروز می شود و نو تر میگردد، زیرا بر اساس فرموده خداوند تبارک و تعالی : **« مومنان در باغهای پر نعمت (۴۳) بر سریرها در برابر همدیگر می نشینند (۴۴) با جامی از باده ناب پیرامونشان به گردش درمی آیند (۴۵) باده ای سخت سپید که نوشندگان را لذتی خاص می دهد (۴۶)نه در آن فساد عقل است و نه ایشان از آن به بدمستی و فرسودگی می افتند (۴۷).»**

این سنت و عنعنه قدیم و باستانی و همچنان موجودیت قبرستان سکایی ها، اجداد پامیری های کنونی که قدامت تاریخی چهار الی پنجهزار ساله دارد، نشان میدهد که این مردم از آغاز تا امروز همواره مرده ها را در خاک دفن می نمودند و عادت زرتشتیان بعد آن که مرده های خویش را می سوزاندند یا به بالای دخمه ها و قله های کوه برای طعمه لاشخوران، جهت خوردن میگذاشتند، برایش بیگانه بوده و هیچگاهی در بدخشان مروج نبوده است.

۴. در سه شبانه روز مراسم ماتم داری در شامگاهی بعد از روشن کردن چراغ**« مقدس»** سنتی در بالای آتشدان، مراسم مدیحه خوانی **« مداح خوانی»**، برگزار میگردد که آن نیز **« مقدس»** بوده و حایز معنی و مفهوم ویژه است چونکه در آن ستایش و نیایش خداوند تبارک و تعالی ، شش پیامبر صاحب کتاب و اول العزم ، امامان معصوم، امام حاضر و ناظر، صورت می گیرد. چنین است در مجموع مراسم تشریفات سنت **« چراغروشن»** که به نام دعوت ناصر خسرو هم یا دعوت « چراغ روشن» یاد می شود. به گونه فشرده و فشرده باید گفت که هدف اساسی این مراسم خیلی ها مهم، بینش روحانی و تاریخی آن است که روح از بدن جدا شده را که در طی سه شبانه روز در محوطه خانه باقی است برای عزم سفر کردن به اصطلاح مروج سنتی **به « اسمان»** ا زعالم ناسوت به عالم ملکوت یا به دیار نور جاویدان ، به آفرینش و مقا ابدی خویش ، رهسپار میگردد. بر بنیاد اندیشه های قدیمی و سنتی آریایی و بینش فلسفی بعدی کیش و آئین اسماعیلی آدم در کلیت خود، من حیث بهترین و اشرف آفرینش متشکل است از سه مولفه **: معدن، نبات و حیوان.** یعنی دارای روح جمادی، نباتی و حیوانی. این دیدانداز از دوره های خیلی ها قدیم آریایی هم قدیم تر و به مرحله ابتدایی هند و اروپایی مربوط است که در آن دوره نیز همین اندیشه تقسمات سه گانه عالم و مبتنی بر آن **« تقدیس»** عدد سه مروج بوده است و در محیط و منطقه پامیر اکنون هم به همان شیوه زنده و باقی مانده است. راجع به این نکته دو تن از پژوهشگران مشهور تاریخ زبان ها و فرهنگ هندو اروپایی، نیز ابراز نظر مبسوط و موزون نموده است که عدد سه در بینش و تصور هندو اروپایی دارای معنای مقدس بوده و معمولن شمار واحد ها ی مهم سنتی و اسطوره شناسی را معین کرده و بر ملا می سازد. اهمیت ویژه عدد سه، در دیداندار و تصورات اسطوره شناسی هندوئیزم و به ویژه هندو اروپایی قدیم در سه گانگی قدیم **« تثلیث»** جهان و متناسباً در تقسیم درخت جهان به سه قسم**« جهان بالا»، « جهان میانه»، و « جهان تحتانی»** و زیرین است که به آن همه

موجودات زنده تناسب دارند و مطابق این سه مولفه ، جهان تقسیم بندی می شود. **«برتلس اندری ایوانویچ»، نظر برخی از عرفا و شیعیان اثنا عشری راجع به ارزش میراث ادبی میراث ناصر خسرو ، مشهد ۲۳۳۵ شاهنشاهی ، صفحه ۹۸ »**
فلسفه اسماعیلی ادامه این اندیشه کیهان شناسی قدیم است که بر بنیاد آن عالم صغیر گفته می شود. از این نگاه ترکیبش به عالم کبیر یعنی طبیعت و کائنات شباهت و مطابقت دارد . یعنی آنهم از این سه جز ترکیبی، شکل گرفته و بر اثر روان آسمانی **« یزدانی»** و الهی زنده و سخنگوی باز حوینده عقول می شود، که یک مدتی معین در روی زمین زندگی می کند و بعد از رسیدن به کمال جسمانی و روحانی نقش جزوی او جهت وصل شدن به نفس کلی، تن خاکی را ترک می کند و روانه عالم بالا یعنی عالم ملکوت می شود تا در آن جا خوشنود و آرام و شادمان باشد. زنده گان باید به آن پیوند معنوی و روحانی داشته باشند و همواره **« تقدیس»** ارواح را پاس داشته باشند که ثبوت عالم روحانی بر این مدعا شاهد دقیق است. ا زاین نگاه انسان چون ترکیبی از مرکبات از جسم و روح ، یعنی ساختار مادی و معنوی است. بنا بر این در زندگانی این دو اصل لازم و ملزوم هم اند. ولی باز هم جهت معنوی و روحانی همانا بر احتیاجات مادی نفسانی ، افضل و برتر شمرده می شود، زیرا عالم موجودیست روحانی که با این ویژگی و خصوصیت خود ، از همه مخلوقات زنده دیگر فرق می کند چون عالیترین و کاملترین نوع آفرینش یزدانی پنداشته می شود. در کتاب اوستا آمده است که : « .... ما می ستائیم روان مردان و زنان پاک دین و دیانت را ، آنانی که وجدان نیک شان برای کامگاری و پیروزی آئین زرتشتی می کوشد* خواهد کوشید یا کوشیده است.».
یعنی چراغ مقدس وسیله ایست که میان جهان انسان و عالم ارواح رابطه گسست ناپذیر ، برقرار می کند و از این سبب ما را لازم است که آن ا زهرگونه گزند روزگار و باد جهالت ایمن بداریم، تا چشم بصیرت ما همیشه بینا و روشن باشد.

خدا یا تو آن کن که انجام کار
تو خوشنود باشی و ما رستگار

فشرده ای پیرامو ن هستی سید سهراب ولی مشنری « مبلغ» اسملعیلی : سید سهراب ولی در سرزمین ایران کنونی که در آنزمان از دیدگاه جغرافیای سیاسی جز خراسان کبیر بود، و از ایران امروزی بعنوان یک کشور مستقل هنوز نامی بر سر زبان‌ها

نبود،چشم به جهان کشوده است. روایت است که گویا در سن پنج‌سالگی بیمار می‌شود و درعالم رویا یک شخصیت روحانی در نبود وجود جسمانی به سید سهراب ولی قرین شده و برایش اظهارمی‌کند که طبیب جسمانی و روحانی شما در سرزمین کوهستانی بدخشان که دارای کوه‌های شامخ،دریاهای خروشان، آبشارهای زلال، دشت و دمن پهن، طبیعت گوارا و شفا-بخش، مردمان صاف‌دل، فرهنگ‌دوست، باصداقت و ایمان، باقول‌وقرار، معتقد و باورمند و انسان‌سالار،قرار دارد. سید سهراب ولی مادامی‌که به سن بلوغ می‌رسد، مبتنی بر رویاهایش مصمم می‌گردد تا سرزمین اصلی‌اش را ترک گفته و با شخصی موسوم به حیدری که به گمان اغلب اسم مستعار بوده و بحیث خادم سید سهراب ولی انجام خدمت می‌نموده، رهسپار کشوری می‌شود که اکنون افغانستان، یاد می‌شود. بعد از آن رهسپار منطقهٔ جُرم بدخشان به ویژه درهٔ یمگان رسیده و خدمت-گزاری و ملازمت آستان حجّت خراسان و سرزمین ادب‌پرور بدخشان، سید شاه ناصرخسرو، آن حکیم و دانشمند زمانه‌ها شرفیاب می‌گردد. موصوف در درهٔ یمگان زیر پرستاری حکیم دانا و طبیب معنوی، ناصر خسرو، شاعر و فیلسوف عصرهاقرار می‌گیرد. با رسیدن به کلبه و کاشانهٔ سیدنا از صحت و تندرستی کامل برخوردار گردیده و به مطالعه، تحقیق و خوانش آثار و آفریده‌های پیر مشغول می‌شود که منتج به نگارش صحیفه‌های بزرگ: "۳۶ صحیفه در عقاید دینی،علم یزدانی و آفاق و انفس" می‌شود. ایشان بعد از انجام خدمات شایان در آستان پیر ناصرخسرو، کار و فعالیت‌اش در امرتبلیغ و ترویج ماهیت اساسی عقیده و باور دینی کیش و طریقهٔ شیعه امامی اسماعیلی، به اخذ مقام و مرتبت ماذون اکبر که اصطلاح ویژه‌ای است در سلسلهٔ مراتب کیش اسماعیلی، از طرف پیر بزرگوار مفتخر می‌شود. سال وفات سید سهراب ولی در اسناد و مدارک دست‌داشته موجود نبوده و تنها آنقدر معلوم است که موصوف بعد از وفاتش در منطقهٔ جُرم بدخشان دردرهٔ یمگان در دهکدهٔ موسوم به اُشنگان مدفون گردیده است. قابل یاد آوری است که یکی از ویژگی‌های زندگی خانوادگی بابا و اجداد سید زمان‌الدین "عدیم" این بوده است که همواره در مناطق مختلف جهت خدمت دینی و عقیدتی به انسان‌ها و دنیای اسلام به لباس درویشی، قلندری و ملنگ منشانه سفر نموده و حقیقت دین و عقیده را تبلیغ و ترویج نموده و در تفکیک دین‌دوستان از دین ستیزان نقش رسالتمندانهٔ شانرا ادا نموده‌اند. زمانیکه هنوز از کشورکشایی‌های امپراتوران جهان نامی نبود، خطهٔ قطغن و بدخشان همواره درآتش اختلافات حاکمان و سرداران نظام و سیستم حکومت‌های ملوک‌الطوایفی می‌سوخت. خوانین و حکام در هر منطقه‌ای که از حاکمیت برخوردار بودند، بر متابعین خودظلم و استبداد را روا می‌داشتند. خانه‌جنگی‌های قومی همواره جریان داشت. اقوام قویپر ضعفا به تاخت و تاز می‌نشستند و آنها را مورد تاراج قرار می‌دادند. در حقیقت امر یک انقلاب گروهی و قومی با شدت خود جریان داشت. چنین حالات باعث فرار بسا افرادبادانش و شخصیت‌های روحانی می-گردید. از آنجایی که اخلاف "عدیم" در چنین اجتماعات پر از دشواری‌ها زندگی بسر می‌بردند، گزند حوادث و ناملایمات روزگار آنها رامتأثر می‌ساخت، و بر بنیاد چنین مسایل مجبور به ترک خانه و کاشانهٔ خود گردیده و به مناطق پرامن‌تر، مانند شغنان، اشکاشم، زیباک و واخان، قصد سفر می‌کردند. آنها درمسایل سیاسی- اجتماعی مردمان مداخلت نداشته و همواره در گوشه نشینی معقول و فارغ از هرگونه دسایس دسیسه‌بازان به دعا و ثنای باورمندان و پیروان شان می‌پرداختند. ازدغدغهٔ و کشمکش-های زمانه Tخویشتن را بدور نگه می‌داشتند و به شیوه‌های درویشی وبی‌طرفی، بحیث سادات منطقه نه تنها زیست داشتند، بلکه اسباب تنویر محیط پیرامون رابا معرفت خویش، فراهم می‌ساختند. درسال ۱۳۰۰ هجری قمری، حکومت‌های ملک-الطوایفی قطغن‌زمین و بدخشان الی مرزهایپامیرات تار و مار گردیده و هر دو طرف دریای آمو زیر سلطهٔ امیرعبدالرحمان خان قرار گرفت. حدود درواز که دو طرف رود جیحون - دریای آمو واقع است زیر تسلط امیربخارا قرار گرفت. اماهنوز هم مردمان مناطق یادشده در حقیقت امر تحت فرمان دو پادشاه قرار داشتند و ازهر دو طرف فرامین و هدایات بدست می‌آوردند. مادامی‌که امپراتوری روسیه به رهبری نیکولای روس با لشکر خود از راه فرغانه داخل فلات پامیر شد، دریای آمو اعتبار خط مرزی را پیدا کرد که در نتیجه ساحل شرق آن مربوط به امیر بخارا شد، و از منطقهٔ پامیر الی منطقهٔ درواز به شمول ساحل غربی آن به حکومت شاهی افغانستان تعلق گرفت. تزارروس با وصف آنکه ساحل شرق رود جیحون را در ظاهر امر به حکومت بخارا واگذار کرد،اما فرمان‌دهندگان نظامی‌اش با عساکر محدود خود در ناحیهٔ شغنان باقی ماندند و بعدازگذشت چند سال منطقهٔ مذکور را الی پامیر بطور کلی به تصرف خود در آورد. بعد ازبوجود آمدن شوروی، نسبت به وجود آمدن شرایط جدید، خانوادهٔ سید سهراب ولی این تغییراترا بر وفق مراد خود و اسلاف خود ندانسته و گویا جهت حفظ و حراست عقیده و باورهایدینی‌اش به ترک دیار اصلی خود، اقدام نموده و داخل خاک حکومت شاهی افغانستان،میگردد. بمنظور سپری نمودن مراحل ابتدایی زندگی، در دهکده‌ای موسوم به دهمرغان، ناحیهٔ شغنان بدخشان، مسکن‌گزین می‌شود. اما محیط پیرامون آنجا از نقطهٔ نظرزیست برایش چندان خوش به نظر نمی‌رسد و تصمیم می‌گیرد تا به آستان شیوه که از نقطهٔنظر اقتصادی و مالی تمایز نسبی داشت، رهسپار گردیده ودر آنجا مسکن گزین می‌شود. فشرده اینکه روزگار همواره بر خلاف تمایلات آنها بوده است.

"من، امام سلطان محمد شاه، از طریق نامه هذا، سید منیر فرزند سید محمد قاسم بدخشانی را که سی و هفت (۳۷)، سال عمر دارد، با تصویرش که بازتاب‌دهنده هویت موصوف بوده و نیز گوشه‌ای از این نامه را مزین ساخته است، به حیث نماینده باصلاحیت خود، به مناطق سند، بلوجستان، و منطقه "ماکران،"من من حیث مبلغ و مشنری در امر دعوت اسماعیلی، می‌فرستم و همکاری هرچه بیشتر از پیش جماعت و باورمندان را در زمینه مطالبه دارم." (کراچی، ۵ ماه می، سال ۱۹۲۰م.) مشنری سید منیرالدین فرزند سید محمد قاسم متخلص به "بدخشانی"، (۱۹۵۷-۱۸۸۲م.)درسال ۱۸۸۲م.، در دهکده روشان- شغنان بدخشان افغانستان دیده به جهان کشوده است. موصوف در میان قوم و مردم خویش به نام سید منیرالدین بیشتر و بهتر شناخته شده است. پدر بزرگ سید منیر بدخشانی، سید محمد قاسم که یکی از شخصیت‌های با علم، دانش، عرفان و فرهنگ زمان و مکان خود بود، از بازماندگان خانواده شخصیت روحانی، صاحب صلاحیت علمی و عرفانی، داعی دوران خود در میان جماعت آسیای میانه، عارف بی‌بدیل، سید سهراب ولی می‌باشد. سید سهراب ولی در زمان خود، من‌حیث کارمند عقیدتی، مشنری و آموزگار حکمت،علم و عرفان معنوی و باطنی به بسا کشورهای جهان، به ویژه کشورهای آسیای مرکزی و جنوبی، جهت تبلیغ، ترویج و تحقق عقیده و باور باطنیان، سفرهای زیادی داشته است. کارکردهای ماندگار او به گونه‌ای بوده است که تا امروز اماکن مقدسه، آستان‌ها، و زیارتگاه‌های خیلی‌ها معروف و مشهور به نام این شخصیت ماندگار و بی‌بدیل، نه تنها در میان پیروان عقیده و باور اسماعیلیان مناطق پامیر جمهوری تاجیکستان، بلکه در میان سایر اقوام و مردمان با ورهای ناهمگون کشورهای ایران، افغانستان، پاکستان، ترکستان تاریخی یا شنکیانک امروزی به ویژه، تاشقرغان، اویغور و کاشغر جمهوری خلق چین، از احترام و اکرام قابل وصفی برخوردار است. باید اذعان نمود که در مورد نظام خانوادگی، و ساختار و تشکیلات و بافت اجتماعی سید منیر بدخشانی معلومات چندانی در دست نیست و به هر منبع و مرجعی که سر زدیم تا بیش‌تر، خوب‌تر و دقیق‌تر و علمی‌تر و مستندتر، در مورد شخصیت فردی و خانوادگی موصوف بنویسیم، طورشاید و باید کامگار نه شدیم، زیرا حتی منابع، سرچشمه‌ها، نهادهای پژوهشی غنامند وابسته به اسماعیلیان، به ویژه انستیتوی مطالعات و پژوهش‌های اسماعیلی لندن، نیز چیزی را در زمینه تا هنوز در اختیار باورمندان نگذاشته است که اسباب اتکای علاقه‌مندان این عرصه را فراهم ساخته بتواند. تنها گفته می‌شود که دانشمند گران‌قدر، دکتور سید جلال بدخشانی که یکی از پژوهشگران نهاد یاد شده می‌باشد، در زمینه نگارشی دارند که با تأسف فراوان در آرشیف و داشته‌های قلمی و الکترونیک کتابخانه انستیتوت اسماعیلی، نیز موفق به دریافت آن نه شدیم. سید منیر بدخشانی، شخصیت روحانی، مشنری حقیقت و راه حقانیت، وافی دین محمدی و پیرو کیش و آئین باطنیه، که تا کنون لذت فهم عرفانی و دانش عقیدتی‌اش در فکر و ذکر باورمندان‌اش که اکثراً در مناطق سند، بلوچستان، علاقه‌جات شمال پاکستان مانند، چترال علیا و سفلی، لگت، هونزا، کریم آباد، غزر، اوچ، گاهکوچ و سایر دهکده‌های خورد و ریزه زندگی به سر می‌برند، زنده و ماندگار است. بر اساس اسناد و مدارک دست‌داشته دانسته می‌شود که آبا و اجداد سید منیر بدخشانی، یک زمانی از سرزمین خراسان به ویژه (ایران کنونی)،به مناطق پار دریا آمده و زندگی شان را در آنجا تا زمانی به پیش برده‌اند و بعدها روی دلایل معین و نامعین،به مهاجرت‌ها، و پناهگزینی‌ها، دست یازیده‌اند که بعضاً جبری و تا حدی هم اختیاری، به ویژه بخاطر، اشاعه، استقرار، گسترش و استحکام عقیدهو باور باطنیه، صورت گرفته است. مادامی که مشنری سبزعلی، به تاریخ ۳۱ماه اکتوبر سال ۱۹۲۳، جهت انجام وظیفه و انتقال پیام حضرت امام سلطان محمد شاه به جماعت آسیای میانه، رهسپار آن دیار گردیده است، در یکی از یاد داشت‌های شان، به ویژه (سفرنامه مشنری سبزعلی)، که به زبان انگلیسی در سایت‌های: "مواریث فرهنگی اسماعیلی"، "اسماعیلی نت"، "و وب سایت انستیتوت مطالعات اسماعیلی لندن"، اقبال نشر یافته است، ذکر شده است که پیر موصوف با یک تن از برادرن سید منیر بدخشانی که من‌حیث موکی (پیر- خلیفه) در ناحیه روشان - شغنان بدخشان جمهوری تاجیکستان ، در آن زمان ایفای وظیفه می‌نموده است، ملاقات کرده است. لطفاً به متن انگلیسی، "مشنری سبزعلی در بدخشان"، مراجعه نمائید.سید منیر بدخشانی در قدم نخست تعلیم و آموزش ابتدایی را در خانه و کاشانه‌ی پدری‌اش به آموزش نشست و بعد، پدر بزرگش موصوف را به آموزش زبان عربی، دری، و تا حدی زبان روسی که در آن زمانه‌ها در قلمرو و حاکمیت زیر تصرف شوروی سابق، خیلی‌ها معمول بود، بیشتر از پیش مورد تشویق و ترغیب قرار داد. بعد آن به تعلیم و آموزش ژرفتر امور اسلامی، عمکرد بر طریقه و عقیده، شریعت، حقیقت، طریقت و معرفت، پرداخت و همه آثار و آفریده‌های ادبا، شخصیت‌های عرفانی و فرهنگی کلاسیک مانند: حافظ، سعدی، عطار، ناصرخسرو، کاشانی، سلمان فارسی، اقبال، حضرت بیدل، قاآنی، کسایی مروزی، شمس، حمید الدین کرمانی، حسن صباح، مؤید فی‌الدین شیرازی، جامی، نسفی، و همه آثار ناصرخسرو، به ویژه وجه دین(هویت عقیدتی، عرفانی و باوری‌های اسماعیلی)، خوان‌الاخوان، سفرنامه و دیگران را خیلی‌ها نغز و ژرف به خوانش گرفته است.سید منیر بدخشانی روزهای نوجوانی و جوانی‌اش را در کشور ایران سپری نموده است، که در آن وقت به نام ایران کشوری وجود نداشته است، بلکه به نام پارس یاد می‌شد و نام ایران در سال ۱۳٤٥م.، در نتیجه پیشنهاد سفیر کبیر پارس (فارس به زبان عربی) توظیف در کشور آلمان، به ایران مسمی گردید. موصوف در ایران با یک تن از داعیان

اسماعیلی موسوم به فدایی خراسانی، (وفات سال ۱۹۲۵م.) معرفت حاصل می‌کند، و تا حدی که شرایط و امکانات دست-داشته آنجا، ورا را یاری رسان بود، از اندوخته‌های خراسانی و سایر شخصیت محیط پیرامون اسماعیلیان، بهره‌مند گردیده است. سید منیرالدین بدخشانی، در سال ۱۸۹۹م.،که۱٦ سال عمر داشت، با پدر بزرگش سید سهراب ولی، رهسپار بمبی - هندوستان شد و برای اولین بار توانست در منطقه "وادی"، به دست‌بوسی امام وقت، حضرت امام سلطان محمد شاه برسد. بر اساس استناد برخی از دانشمندانی که در انستیتوت مطالعات اسماعیلی مشغول تحقیقات و پژوهش هستند، اظهار می‌نمایند که کتابی از سید سهراب ولی به نام "الناظرین"، به نگارش گرفته شده است که به ۳٦ صحیفه تقسیم می‌شود. از این سبب برخی‌ها بر این عقیده هستند که گویا نگارش کتاب یاد شده بر بنیاد بینش ناصرخسرو که در اثر "شش فصل"، شان بازتاب گردیده است، به نگارش گرفته شده است. امام بعد از پذیرش سید منیر بدخشانی این چنین هدایت می‌دهد: "شما باید من‌حیث مشنری‌ام در راستای دعوت، انتشار و استحکام کیش و آئین اسماعیلی، به من خدمت گزاری نمائید". این بود که سید منیر بدخشانی بعد از سپری شدن زمان وخدمات معین به امام و به جماعت، در قطار مشنری‌ها، و داعیان معروف، صادق، و باعاطفه قرار گرفت.موصوف بر اساس هدایت امام، نخستین شخصیت روحانی و عقیدتی بود که از مناطق، هونزا، چترال، گلگت و کشمیر دیدن بعمل آورد و فعالیت‌های خیلی مؤثر و ماندگار را در مناطق یاد شده به سر رساند. بر اساس کارکردهای نهایت مؤثرش، امام سلطان محمد شاه، موصوف رابه مصر، عراق، و یمن، فرستاد تا بتواند دست‌نویس‌ها و نسخ خطی آثار و آفریده‌هایی را به جستجو و پژوهش ژرف‌تر نشیند که در مورد کارکردهای فاطمیان، کیش و آئین اسماعیلیسم، به رشته تحریر در آمده بودند. بدخشانی توانست که پژوهش گسترده‌ای را در زمینه‌های پالیسی‌های اداری و نظام حکومت‌داری اسماعیلیان و سایر اسناد و مدارک مورد نیاز را با خود به هندوستان انتقال داد، که خیلی‌ها مورد پسند و مسرّت امام سلطان محمد شاه، قرار گرفت.

سید منیر بدخشانی، در سال ۱۹۱۲م.، من حیث عضو اصلی دفتر مرکزی موسوم به "دفتر رسالت کاری برای بمبی"، که بعد به "کلوب احیای مجدد و آفرینش"، مسما گردید، من‌حیث آموزگار زبان و ادبیات فارسی- دری برای واعظین و مشنری‌های کشور هندوستان و مناطق همجوار ایفای وظیفه می‌کرد. سید منیر بدخشانی با وصف آنکه یک دانشمند بود، من‌حیث یک سخنور نهایت عالی نیز باعث جلب و جذب فکر، ذکر، ذهن، دل و احساس شنوندگان می‌شد. به تاریخ دهم اپریل سال۱۹۲۰م.، امام سلطان محمد شاه برای یک سفر۲۷ روزه، وارد کراچی شدند. اما قبل از آنکه دو باره به بمبی برگردند، سید منیر بدخشانی را جهت تبلیغ و ترویج امور دینی و عقیدتی، به مناطق، سند، بلوچستان و ناحیه "ماکران"، بخاطر کار جدّی در میان دسته‌نژاد تباری موسوم به "ذکری- ذکریه"، فرستاد و نامه‌ای را هم با محتوی و سیاق زیرین، ضمیمه ساختند تا برای مردمان آنجا برسد و ایشان با سید منیر بدخشانی همکاری دقیق نمایند:"من، امام سلطان محمد شاه، از طریق نامه هذا، سید منیر فرزند سید محمد قاسم بدخشانی را که سی وهفت (۳۷)، سال عمر دارد، با تصویرش که بازتاب دهنده هویت موصوف بوده و نیز گوشه‌ای از این نامه را مزین ساخته است، به حیث نماینده باصلاحیت خود، به مناطق سند، بلوجستان، و منطقه ماکران، من‌حیث مُبَلّغ و مشنری در امر دعوت اسماعیلی، می‌فرستم و همکاری هرچه بیشتر از پیش جماعت و باورمندان را در زمینه مطالبه دارم." (کراچی، ۵ ماه می، سال ۱۹۲۰م.)امام سلطان محمد شاه جهت شناسایی بهتر و بیش‌تر سید منیر بدخشانی توسط مردم محل و منطقه تصویر شان را نیز روی برگه نامه ارسالی شان برای جماعت و سایرین، نصب فرموده بودند که فعلاً با وصف تلاش‌های خیلی‌ها ممتد، موفق به دستیابی آن نشدیم. به امید اینکه اگر دوستان، خویشاوندان، اقارب و یا سایر پژوهشگران و علاقه‌مندان بدخشانی، دسترسی داشته باشند، بدونتردید با همه ما سهیم خواهند ساخت. امام سلطان محمد شاه بدخشانی را به مسؤلیتی مؤظف ساختند که در آن زمانه‌ها خیلی‌ها دشوار، مشحون از خطرات و از نقطه مادی و مالی کاملاً طاقت فرسا بود. سید منیر در زمینه کاری‌اش با بسا دشواری‌ها سر دچار گردید، اما چون عقیده و ایمان راسخ داشت هر گونه دشواری و شرایط نامساعد محیطی و مخالفین خود را با پیشانی باز، خرد و منطق رسا، مرفوع می‌ساخت. بدخشانی به رسالت کاری و عقیدتی‌اش در مناطق، "توربات"، لسبیله"، "مکران"، " گوادر"، " مسکات"، "پاسانی"، و"اورمادا"، ادامه داد. در نتیجه این گونه کارهای از خودگذرانه، فلسفی و منطقی، توانست یکی از باشندگان سر شناس منطقه "اور مادا، موسوم به کریم‌داد را که دارای پیروان خیلی‌ها زیاد در میان خانواده‌های "ذکری"، به ویژه خانواده‌های عالیجاه دل‌مراد خان سنجر، علی بلوچ، صالح محمد جواد، و عالیجاه نورالدین، که به منطقه کراچی جهت بودوباش مقیم شده بودند، به آئین اسماعیلی در آورد. سید منیر بدخشانی یکی از چهره‌های سرشناس در راستای تبلیغ، ترویج، اشاعه و گسترش عقیده و ایمان باطنی بوده و به نسبت کارهای نهایت مؤثرش توسط امام سلطان محمد شاه، در سال ۱۹۲۵م.، به شرق افریقا فرستاده شد تا کار با جماعت را به پیش ببرد. همچنان در سال ۱۹۳٦م.، بار مجدد یک جا با عالیجاه علی بابی نانجی، من‌حیث هیأت کنترول و بررسی امورعقیدتی و دینی، به شرق افریقا فرستاده شد. سید منیر بدخشان پیر سبزعلی را در کارهای تبلیغات دینی و عقیدتی در بمبئ و کراچی، در میان پیروان و سایر انسان‌های محیط پیرامون شان،

یاری و همکاری می‌نمود. بر اساس اقوال برخی‌ها، چنین گفته می شود که سید منیر بدخشانی مشنری سبزعلی را در سفر آسیای میانه، به ویژه مناطق پامیر و بدخشانات، همراهی نموده است. سید منیر بدخشانی، یک مُبَلغ آگاه، دانشمند، و یک اسماعیلی متعهد، وفادار به نظام باطنیه بود. موصوف آنقدر به کارزار تبلیغاتی، مصروف شده بود که حتی زمینه ازدواج برایش مساعد نه شده بود، و الی آخرین مراحل زندگی‌اش من‌حیث یک روحانی متعهد مجرد، باقی ماند. امام سلطان محمد شاه بخاطر کارهای بی‌نظیرش، موصوف را در سال ۱۹۵٤م.، با لقب "مشنری ومبلغ رضاکار متعهد و صادق" مفتخر ساخته و مورد نوازش پدرانه ومادرانه قرار داد. سید منیر بدخشانی، روز پنجشنبه، هشتم ماه اکتوبر سال ۱۹۵۷م.، در شهر کراچی، دیده از جهان فروبست. موصوف به نسبت مصروفیت‌های کاری و تبلیغی، موفق به نگارش کتب نه شده است، اما با وصف آنهم دو اثر خیلی‌ها خوب از ایشان به ودیعه گذاشته شده‌اند که یکیزیر عنوان، "گلدسته فلسفه"، که در سال ۱۹۵۸م.، در شهر کراچی پاکستان اقبال چاپ یافته است، و بر مبنای قول یکی از پژوهشگران اداره طریقه بورد کراچی، در کتابخانه آن نهاد جنساً موجود هست. در منابع نه چندان معتبر و تا حدی خصوصی، اظهار می‌شود که دو تن از شخصیت های دیگری: به نام‌های سید منیر حسین "گیلانی"، و سید حسین "ولی"، که نه تنها اسما و تخلص شان تا حدی با هویت خانوادگی سید سهراب ولی، و به ویژه سید منیر بدخشانی، در قرابت و شباهت خیلی‌ها زیاد هستند، بلکه کارکردهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آنها نیز تا حدی با ویژگی‌های این خانواده دارای همخوانی است، که اینک جهت وضاحت بیشتر و هم کمی به منظور تحلیل و تجزیه زندگی شخصیت‌های یاد شده و هم‌آهنگی خانوادگی میان شان، بهشرح مختصر زندگی شان می‌پردازم: سید منیر حسین گیلانی- سید منیر حسین " گیلانی"، یکی از شخصیت‌های معروف سیاسی و اجتماعی در کشور پاکستان است که زندگی‌اش را در راستای مبارزه برای دموکراسی، عدالت اجتماعی و حقوق انسانی، به ویژه تساوی حقوق زنان، سپری نموده است. موصوف در مقامات بلند پایه دولتی و حکومتی نیز کارکرد هایی داشته است. موصوف بخاطر اشاعه، پخش و استقرار نظام دموکراتیک و انسان‌سالار، چندین‌بار از طریق نظام‌های آشوبگر پاکستان، به ویژه سیستم استخبارات، به زندان افکنده شده است. بعد آن که جنرال ضیأالحق بر سر حاکمیت آمد، برای ملت و مردم پاکستان وعده انتخابات آزاد و دموکراتیک، مطبوعات آزاد، تساوی حقوق شهروندی، تشکیل احزاب سیاسی و دموکراتیک، و ساختار نظام مستقل داوری و قضاوت را سپرد، اما همه مسایل تنها در برگه‌های کاغذ و طرح‌ها باقی ماند، و هیچ کاری در زمینه صورت نگرفت، و به عوض آن نظام دیکتاتوری خشن و مردم‌ستیز به وجود آمد. بخاطرعدم اعتنای رژیم دیکتاتوری نظامیان پاکستان، احزاب سیاسی، ائتلافی را بر خلاف حکومت سازمان‌دهی نمودند، که نقش سید منیر حسین گیلانی در آن خیلی‌ها برازنده و نقش‌آفرین از دید گاه سیاسی بود. از همین سبب بود که سید منیر حسین گیلانی، بازداشت و به زندان افگنده شد. هنگامی که نظام ائتلاف مردمان دموکراتیک در اواسط سال های ۱۹۹۰م.، تأسیس یافت، که از "حزب مردم پاکستان"، حزب " تحریک استقلال"، و حزب "تحریک نفاذ فقه جعفری"، " دسته مسلم‌لیک"، به ویژه دسته آقای قاسم، و "حزب قومی پشتون‌خواه"، تشکیل گردیده بود، سید منیرحسین گیلانی، در امر استحکام گونه‌های هر چه بهتر و دموکراتیک آن، سهم خارق را بدوش داشت. بعدها سید منیر حسین گیلانی، در سال ۱۹۹٦م.، به تأسیس حزب خودی به نام "جبهه دموکراتیک اسلامی"، عملاً اقدام نمود، و همواره بر خلاف نظام‌های دیکتاتوری به منظور ایجاد و استقرار حاکمیت انسانی وعدالت‌پسند، به مبارزه خود ادامه می‌داد. سید منیر حسین گیلانی، با ذوالفقار علی بوتو، میانه‌ای خوبی داشت، از همین سبب بود که با برگشت مجدد بی‌نظیر بوتو، بخاطر ادای احترام به پدرش، میل داشت تا با وی نیز در راستای استقرار حاکمیت دموکراتیک همکاری نماید، اما بعد از مدت زمان معین مشاهدات و بررسی‌ها، خویشتن را از حلقه بی‌نظیر دور ساخت، و هنوز هم به مبارزه خویش درمیان مردمان مناطق سند، بلوچستان، و حیدر آباد ادامه داده و همواره بر خلاف سیاست پاکستان در برابر افغانستان بود، و همیشه سعی می‌ورزید ، مناسبات ایران و پاکستان را هر چه معقول‌تر و بهتر از پیش سازد.

سید حسن ولی: در یکی از دهکده‌های کشور ایران به نام "نیاک"، مزاری است که آستان متبرکه و منوره، فیض آثار بارگاه یزدانی و نورانی، از سید حسین "ولی"، یا بهتر گفته شود، درویش صادق، متفکر و اندیشمند عالم حقیقت و حقانیت، تاج‌الدین سید حسن ولی، و آرامگاهی است از برادرش، درویش سید علی، و قبری دیگری از یکی از دراویش و اساتید،حضرت سید حسن ولی، سید سهراب ولی که آرامگاه این بزرگواران، در زمانه‌های ناهمگون به بازسازی گرفته شده‌اند و در میان مردم از تکریم و تقدیس خیلی‌ها عالی، برخوردار هستند. صندوق چوبین مرقد درویش سید حسن ولی را پوشانده است که بر برنده شرق آن این عباره‌ها نوشته شده هستند. " نذر کرد امیر اعظم امیر حسین امیر داؤد و درویش تاج‌االدین سید حسن ولی، مسجدی بزرگ تازه ساز بود که رختخواب‌ها و سماوارهای متعددی جهت رفع دشواری‌های زوار و پارسایان، وقف این مسجد کرده‌اند. درویش تاج‌الدین سید حسن ولی خود، از پارسایان و عارفان محیط و منطقه به شمار می‌رفته است، و از دودمان همین گروه بوده است، که موصوف را ولی یا ولی‌الله خوانده‌اند، و به چنین صفت او را متصف نموده‌اند:

"سرکار با برکات تقوی شعاری سالک راه یقین خداوند و مخدوم سلالةالزهاد و العباد حضرت مفخر العرفا والفقرا والصالحین قدوة الفقرا، قطب‌العارفین‌السالکین و المحققین زبدة المشایخ والصلحاء و المتشرعیین والمتورعین تاج‌الملت والحق والدین افتخار والمتورعین قدوةالعارفین والسالکین الخصوص بنظر رب‌العالمین درویش حسن ابوالحسین." سید حسن ولی، مالک روستای نیاک بوده و به گواهی اسناد و مدارک‌دست داشته، زمین و باغ‌های و چراگاه‌های زیادی را خریداری نموده و همواره از آن طریق در خدمت انسان‌ها، مسافران و نیازمندان قرار داشته است. یکي از وجوه مصارف موقوفات درویش حسن ولي "اطاق سرا" که هر کسي به قريه نياك مي‌آمده، سه شبانه روز در آنجا سکنی می‌گزید و مهمان آستانه مبارکه بوده است. مرحوم تاج‌الدین سید حسن ولی، پسر حسن، پسر پیرزاد، پسر حسن، پسرعبدالله، پسر تاج‌الدین لطف‌الله، پسر فضل‌الله، پسر محمد، پسر حمزه، پسر ابن‌الهول محمد، پسر حمزه سراهنك، پسر علی، پسر زید، پسر عبدالرحمن شجری، پسر قاسم، پسر حسن، پسر زید، پسر امام حسن مجتبی علیه السّلام، پسر امام علی علیه‌السلام می‌باشد. سید حسن ولي در۷۲ سالگي درگذشته است، و آثاری هم از موصوف که نمایندگی از افکار، بینش و تصورات عقیدتی‌اش، نماید، در دسترس نداریم. به امید پیروزی، بهروزی و همکاری دوستان در زمینه‌های یاد شده.

بنازم جان روح افزای سیّد
بنازم صورت زیبای سیّد
همه اسرار او دارد کماهی
بنازم آن دل دانای سیّد
توان دید آفتاب هر دو عالم
به نور دیده دانای سیّد
سر افرازی کنی در دین و دنیا
گرت در سر بُود سودای سیّد
به نزد همت ما هفت دریا
بود یک قطره از دریای سیّد
دو چشم نعمت‌الله نور از او
دید که باشد روز و شب مأوای سیّد **(شاه نعمت‌الله)**

سفر تاریخی مشنری سبز علی، نماینده امام وقت به آسیای میانه! !

در شرایطی که **مشنری سبز علی** حیات بسر می برد، از هر نقطه نظر، به شمول مصؤنیت، امنیت، وسایل حمل و نقل، خوار و بار ، ایجاد مناسبات و رهنمود برگه ای، یا نقشه، دور بین راه و سایر وسایل یاری رسان تا حدی وجود نداشتند و برای هر کسی که این گونه اقدام را میکرد، دقیقن همه این کوتاهی ها و نارسایی ها را از نظر خود و حامیان شان مورد ارزیابی های دقیق و سنجیده قرار میدادند. پیر سبز علی، در سال **1923م**، رهسپار مناطق مختلف آسیای میانه شدند و همواره سعی می ورزید تا بهترین و شایسته ترین معلومات را پیرامون عملکرد عقیدتی اسماعیلیان آسیای مرکزی که از سنت ماندگار پیر سترگ ، ناصر خسرو پیروی میکردند، بدست آورده و آن را در اختیار امام زمان گذارد تا برای آینده ها درایجاد فرآیند معقول مناسبات با جماعت یاد شده بعد از درگذشت پیر ناصر خسرو ، سعی بیدیغ را بخرج داده باشند. پیر سبز علی بعد از برگشت شان در سال **1923م**، با درایت و حافظه ی خوبی که داشت همه مسایل را در ذهن حفظ نموده بود و خیلی ها کم سعی نموده بود تا برگه های یاد داشتی را در زمینه داشته باشد، زیرا

عبور و مرور از برخی مناطق که حاکمیت کلی آن در اختیار سایر بردران اهل اسلام قرار داشت، حمل و نقل این گونه یادداشت ها بر دشواری های بعدی کار کرد ها در زمینه های یاد شده را می افزود. ایشان مادامی که به هندوستان رسیدند، یاد داشت های سفر با اهمیت و تاریخی شان به زبان " گجراتی"، زیر عنوان " سفر با اهمیت عالیجاه مشنری سبز علی"، در روز هفته نامه **" اسماعیلی بمبئ"**، به تاریخ هفده هم فبروری سال **1924م**، بدست نشر سپرده شد. قرار یاد داشت برخی از افراد آن زمان و به ویژه کار مندان فنسل امامت هندوستان، گفته میشود که در شیوه های گزارشدهی پیر سبزعلی و یا بهتر گفته شود در گزارش اصلی شان اغییراتی به وجود آوردند که در حقیقت باعث کم رنگ شدن گزارش اصلی مشنری سبز علی گردید و زیبایی خود را تا حدی از دست داد.

زیست نامه فشره مشنری سبز علی فرزند رمضان علی : پیر سبز علی رمضان علی ، در سال **1871م**، در **" موندره کوچ" هندوستان** ، دیده به جهان گشوده است. پدر شان در سال **1889م**، در بمبئ دار فانی را پدرود گفتند، و مادر شان مسؤلیت

بزرگ کردن فرزند شان را در همه فراز و فرود زندگی مشقت بار شان و مشحون از دشواری های ناشی از زندگی دشوار آفرین روزوار، بدوش داشتند. از قراین معلوم میشود که موصوف هیچ گونه علاقه ای به دبیرستان و دبستان نداشته و همواره در حلقه **" دوستان، رفقا، و عزیزان"** ، در روی جاده ها در گشت و گذار بود و همواره مردمان رهگذر و بی دفاع را مورد ازیت و آزار قرار میداد. برادر بزرگ پیر سبز علی، محمد جعفر علی، وی را نزد وارس محمد ریمو**(1860-1924م)**، در گوادر فرستاد، و بعد به آستان کراچی فستاده شد تا در یکی از شرکت های فرد اسماعیلی کار کند. مادامی که در شهر کراچی قرار داشت، بخاطر کمبود آب در محلی که کار میکرد، لازم دید تا بخاطر نوشیدن آب به داخل نزدیکترین جماعت خانه محل مراجعه نماید و آب بنوشد. در داخل جماعت خانه بانویی به نام **" سونه بایی"، (خواهر آب رسان)، یا سقاوه ،** مسؤلیت توزیع و تقسیم آب نوشیدنی در داخل جماعت خانه را داشت. مادامی که سبزعلی داخل جماعت شد و لوان آب را گرفت و نوشید، صدایش توسط سونه بایی شنیده شد، و صدا زد که گیلاس را کثیف نمودی. سبز علی پرسید چرا کثیف شد، سونه بایی گفت، قراری که من معلومات دارم خودت سیگار دود میکنی و لبان کثیفت به آن در تماس شد و از این سبب کثیف شد. این سخن سبز علی را خیلی ها نا امید ساخت و بعد آن تصمیم گرفت دیگر سیگاری را هم نباید دود کند، و این در حقیقت چرخشی بود عظیم در زندگی فردی اش. پیر با وارس محمد ریمو همه روز ه نزدیک تر میشود و با وصف آنکه وی را در امور بازرگانی مدد و یاری میرساند، در کار های عقیده و باور، به ویژه تعلیم و آموزش مذهبی نیز یاری و یاورش میگردد. وقتی که کار کرد هایش در زمینه جدی تر میشوند، وارس وی را من حیث کمادیا/ کامریای یکی از جماعت خانه ها، به نام **" جماعت خانه پاسانی"،** توظیف میکند. چون جماعت خانه یاد شده مشنری ای نداشت که مسؤلیت تبلیغ و ترویج امور مذهبی را به پیش ببرد، مشنری سبز علی من حیث شخص نو آغاز مسؤلیت یاد شده را بدوش میگیرد. مادامی حضرت امام سلطان محمد شاه ، برای بار دوم ، ماه اپریل سال **1905م،** از جماعت خانه یاد شده
دیدن به عمل آورد، به پیر گفت : **" باید به مثل و مانند جماعت گوادر زندگی کنی".** پیر سبز علی در سال **1907م،** من حیث مکی جماعت خانه **" پسانی"،** تعیین و توظیف شد. پیر با وصف آنکه همه کار کرد های بازرگانی وارس را به پیش می برد، و الی سال **1912م،** جماعت را من حیث مکی مورد خدمت قرار میداد، وارس محمد وی را من حیث نماینده ویژه خود در همه امور روزوار تعیین و توظیف کرد، در همان سال وی را من حیث مکی جماعت خانه **" اومادا"،** تعیین نمود که در حقیقت مرحله ی سوم تغییرات در زندگی شخصی و فردی پیر تلقی می شد و وی را به یک شخص با مسؤلیت و منظم در همه امور روزوار جماعت، در امور بازرگانی، در خدمت گزاری برای جماعت و یک مشنری و سخنور متعهد، روزگار تبدیل ساخت.
جنگ دوم جهانی**(1914-1919م)،** به گونه خیلی ها نا مناسبی فرآیند بازرگانی کشور هندوستان را مانند سایر کشور های جهان برای مدت زمان خیلی ها دراز به زلزله در آورد. بسا از مواد بازرگانی پیر سبز علی در قطار واگون های کشور انگلستان در نیمه راه توقف نمودند. در همان روز ها، وزیر رحیم بصریه (1885- 1927م)، پیر را آگاه ساخت تا در برابر آرزوی نیک خواهانه امام وقت، حضرت امام سلطان محمد شاه ، به سفر منطقه چنج آب**(پنجاب)،** و مناطق مرزی شمال شرقی کشور، به سفر خویش آغازگر شود. در اثنا بود که پیر سبز علی در مورد نحوه شکست و تشویش بازرگانی خود، هیچ چیزی را به امام زمان نگفت، و رهسپار محیط و منطقه ای شد که امام هدایت داده بود. پیر همه دار و ندار خود را که در میان قطار های انگلیسی به گونه ای توقف کرده بود، به توکل خدا گذاشت و به رسالت خویش در راستای تحقق و تطبیق هدایت مرشد خویش ، آستان کراچی را به قصد آستان کویته ، ترک نمود. بدون در نظر داشت شرایط دشوار و مناطق دشوار گذر، مشنری دیگری **(الواعظه)،** فاطمه منوط به خانواده غلام وابسته به علاقه **" گوجران والا"،** نیز مشنری سبز علی را در راستای تبلیغ و ترویج عقیده و باور باطنی، نیز همراهی میکرد.
حضرت امام سلطان محمد شاه برای یک سفر ***27*** روزه، دهم اپریل سال **1920م،** وارد شهر کراچی شدند. در 29 ام، اپریل سال **1920م،** مکی عمومی عقیدتی ، آقای رحمت الله فرزند لطف علی**، (1914-1928م)** ، هنگام تشریف آوری حضرت امام این چنین فرمودند: **" حضرتا، باید خدمت شما به عرض رسانم، اینکه حضور عینی و عملی مشنری پیر سبز علی، مفاد زیادی را به جماعت و ما، به ارمغان آورده است".** اما از شنیدن این چنین حرف خیلی ها مسرور شدند و اظهار فرمودند که **: " من ، از همه این مسایل آگاهی دقیق دارم، و ایشان نه تنها اینکه در آستان کراچی خدمات شایانی را به سر رسانیده اند، بلکه کار های طاقت فرسایی را در آستان بمبئی، کتی وار و ماکران ، نیز به سر رسانیده اند. "** در همان زمان بود که ، پیر سبز علی حضرت امام سلطان محمد شاه را به خانه شان مهمان نمودند، و امام در همان اثنا به مشنری گفت:
" شما کار خیلی ها طاقت فرسا را انجام میدهید، شما در منطقه کارادار زندگی میکنید، تبلیغ میکنید و دانش معنوی و روحانی به اذهان جماعت و مردمان منطقه میدهید، از این سبب لازم دانسته میشود که شما باید به منطقه گاردن نیز بروید و برای جماعت آنجا نیز تلبیغ نمائید، من برای شما برکات بیشتری را میدهیم. **خانه آبادان.** بعد آن امام دست شان را بر دوش پیر سبز علی گذاشته، تبریکات خود را برایش تقدیم کرد و در ضمن وی را با دعا و برکات خود، بیشتر از پیش متبرک ساخت.

کارمندان اداری، مکی ها و همه دست اندرکاران جماعت خانه ها، لقب **" بلبل سند"،** را به مشنری سبز علی تفویض نموده بودند. مزید بر آن امام الوقت فرمودند: من، شما را بار مجدد مورد تقدیر و تمجید قرار داده، و بجای آنکه لقب **" بلبل سند "،** را کمایی کنید، من شما را لقب **" طوطی باغ بهشت"،** میدهم . پیر سبز علی در شهر کراچی قرار داشت و همه فعالیت های خود را در آنجا متمرکز ساخته بود، و در همه فعالیت های امور اجتماعی و جماعتی سهم فعال داشت. هفتم مارس، **1923،** امام سلطان محمد شاه سخاوتمندان منظور فرمودند تا به جماعت بدخشان**(نماینده های فرستاده شده جماعت بدخشان)،** در منطق **" پونا"،** دیدار دهند، و پیر سبز علی نیز در این دیدار حضور داشتند. در همان اثنا امام، به ایشان فرمودند: **" من، خیلی مسرور خواهم شد اگر شما برای سفر به آسیای میانه ، آمادگی تان را هر چه زود تر بگیرید"** . موصوف با اشاره سر به زمین من حیث نماد ادای احترام و منظوری فرمایش امام، لبیک گفتند. امام فرمودند: **" شما آمادگی تان را به منطقه یاد شده بگیرید و من شما به جماعت معرفی میکنم و در ضمن آن جماعت نیز را با فرمانم از طریق شما مورد نوازش قرار خواهم داد. " پیر سبز علی** ، از سفر دراز مدت خویش که حدود هشت ماه و پنج روز را در بر گرفت، به تاریخ دوازدهم دسامبر سال **1923م،** دوباره به آستان کراچی برگشت نمود**. پیر سبز علی** با صمیمیت خیلی ها عالی از طرف رهبری جماعتی در ایستگاه قطار**(ریل)،** کراچی مورد پذیرایی با شکوهی قرار گرفت**. پیر سبز علی،** به تاریخ بیست و نهم ماه دسامبر **1923م،** به آستان بمبئی رسید. در همان وقت بود که امام سلطان محمد شاه نیز، از سفر اروپایی اش ، روز یک شنبه ، سیزدهم جنوری **سال 1924م،** برگشت، و پیر سبز علی گزارش مکمل سفر دراز مدت خویش را حضور امام تقدیم نمود. امام پیر سبز علی را مورد ستایش و تمجید بی پایان قرار داد و موصوف را به تاریخ بیست و نهم جنوری سال **1924م،** با لقب عالیجاه، مفتخر ساخت و در ضمن مدال طلا را نیز به پیر تفویض نمود.

مادامی که حضرت امام سلطان محمد شاه از سفر اروپایی شان در سال **1923م،** وارد هندوستان شدند، در مدت زمان اقامت شان در هند پیر سبز علی را نزد خود خواستند و برایش وطیفه سپردند تا به سفر خویش به سوی آسیای میانه ، آمادگی دقیق و کامل بگیرند. امام در محضر همگان اظهار کرد، در میان شما یک تن باید به بدخشان برد، و روی خود را بطرف پیر سبز علی کرد، و فرمود: **" آیا شما آماده هستید تا به این سفر آغاز گر شوید؟" پیر سبز علی میگوید: " من ، نوکر شما هستم و هر آنچه را که شما هدایت می فرمائید، مطابق آن و متناسب به قوت و نیروی بشری خویش، به آن اقدام بی چون و چرا خواهم نمود"** امام افسر و یا محافظ شخصی اش را خواست و برایش هدایت داد تا گواهی نامه **" جوازنامه "،** ای را برای پیر تدارک نماید. و لی افسر مذکور نتوانست آن را به گونه فوری تهیه و تدارک کند. بعد از سپری شدن چند روز امام، از پیر پرسید : **"چه زمانی به سفر خویش آغاز خواهی کرد؟"** پیر گفت که، چون به مناطق فرامرزی میروم، لذا ایجاب اسناد و مدارک دقیقی را خواهد کرد. امام بار ثانی مأمور را خواست و برایش گفت که هر چه زود تر باید اسناد را تهیه کند. افسر گفت ، آقا پیر از سفر خود در هراس است. برای روز فردا، مادامی که امام پیر را مورد پرسش قرار داد که اگر برای سفر خویش آماده است، پیر اظهار آمادگی نمود و لی گفت که مأموری که برای تهیه و تدارک اسناد توظیف شده بود، هنوز به دریاف اسناد مورد نیاز کامگار نه شده است. پیر سبز علی ، فرمان امام را که به زبان دری ارشاد شده بود و در آن جماعت بدخشان مورد خطاب قرار داده شده بود، به تاریخ پنجم اپریل سال **1923م،** بدست آورد. پیر سبز علی در زمینه می نویسید: **" من از هدایت امام خیلی ها خورسند شدم و همواره باب مسرت بر رخم باز می شد. این پیام آنقدر در میان مردم پخش شده بود که حتی من حیث عنوان روزنامه ها بکار برده میشد. حتی اگر چند تن باهم در همآیشی قرار میگرفتند، سخن از سفر من بود. من از دوستان خویش می شنیدم که همه مناطق آسیای میانه کاملن کوهستانی و دشوار گذر است. مصؤنیت نیز قابل تشویش است . مزید برآن برایم گفته می شد که هیچ کسی در آنجا به زبان های هندی و اردو، سخنی هم بر زبان نمی رانند و باید به زبان دری و سایر زبان های پامیری سخن زده شود. من با وصف هزاران گونه دشواری، به این اندیشه شدم که ولو این سفر به قیمت جانم هم تمام شود، به آن اقدام خواهم نمود زیرا، باید حرف امام را بر زمین نزنم و هم بر عقیده و ایمان خود در برابر آئین وکیش اسماعیلی ثابت قدم باقی بمانم. با شنیدن این همه حرف ها به ویژه موضوع زبان، خیلی ها به تشویش و اظطراب قرار گرفتم."**

پیر **سبز علی،** می نویسید : **" من، از وظیفه ای که برایم سپرده شده بود، خیلی ها مسرور بودم و در انتظار آن به گونه ای بودم که شاید یک روز برایم مانند سال سپری می شد. مسئله در میان مردم عامه نیز انتشار پیدا کرد. همواره در مورد چالش های ناهمگون، از قبیل محیط جدید، زبان های تازه، فرهنگ و تهذیب دیگر، راه و رسم و مراسم تشریفات عقیدتی و اجتماعی جداگانه ، و غیره. همواره با افراد و اشخاص ناهمگون در تماس می شدم و در مورد هر موضوع و مسئله از ایشان می پرسیدم تا بتوانم یک تصور درستی را از اوضاع و احوال آسیای میانه بدست بیاورم و خودم را با آن در مطابقت جدی و دقیق قرار دهم."** امام پیر را دوباره می خواهد و از وی می پرسد هنوز هم اگر تشویشی در دل داری برایم بگو، پیر اظهار نمود که هیچ چیزی را در ذهن خود به گونه منفی جای نمیدهم. بعد امام اظهار فرمودند که شما باید

بدانید که **پیر صدرالدین** و **پیر شمس** را من توظیف نمودم و آنها در کارزار خویش کامگار بودند زیرا به هر جایی که رفتند و سفر نمودند، فقط نام من و هدایت من بر زبان شان بود و از این سبب همواره کامگار و پیروز بودند و هم شما باید از سفر پیر ناصر خسرو بیاموزید که چگونه در سفر طولانی تاریخی و عقیدتی خویش موفق شد و در فرجام با پذیرش هر گونه چالش های فردی، عقیدتی، سیاسی، اجتماعی و مالی ،خویشتن را به آستان امام زمان برساند و بعد ها چسان مصدر خدمات شایان تاریخی برای جماعت خراسان زمین و امام گردید. امام پیر سبز علی با فرمان خویش نواز کرد و برایش گفت: **" امروز من بسوی اروپا میروم و شما بسوی دیگری که آسیای میانه است"** . پیر سبز علی و همراهانش به تاریخ هفتم اپریل، سال **1923م،** دهلی را به قصد سفر آسیای میانه ، با هم سفرانش ، رمضان علی، غلام علی،سید مراد علی بدخشانی که اغلبن من حیث محافظ امام در داخل ماشین امام سفر میکرد،ملا قربان و پنج تن بدخشانی دیگر، ترک نمودند. **پیر سبز علی** و همراهانش به هر جایی که رسیدند جماعت را با دانش و فهم شان مستفید می ساختند، و با تبلیغات شان جماعت را بسوی وحدت و یکپارچگی، دعوت می نمودند که تا هنوز خاطرات کاری و عقیدتی شان در ذهن، افکار و اندیشه های کافه جماعتی که با ایشان و همراهانش شانس ملاقات و دید و وادید را پیدا نموده بودند، با مصؤنیت عام و تام حفظ نموده اند.

پیر سبز علی، با همسفرانش به آستان پشاور رسیدند و برای اینکه در پشاور مصؤن بوده باشند، امام سلطان محمد شاه نامه ای را عنوانی کمشنرنظامی آن ولا برای دسته مسافرین تفویض نموده بود تا باشد آنها از هرگونه گزند و آسیب در امان باشند. در ضمن امام برای پیر سبز علی مشوره داده بود تا نحوه لباسی را که امام استفاده می نماید باید به تن کند و هم دستار سر را نیز مانند اما م به سر کند تا باشد مورد ادای احترام من حیث نماینده با صلاحیت امام مورد پذیرش قرار گیرد. مادامی که هیأت داخل شهر پشاور شد، شرایط در آنجا تا حدی درست به نظر نمی رسید، زیرا یک تن از باشندگان منطقه پشاور طی حمله ناگهانی بانوی یک تن از اروپائیان مقیم پشاور را به قتل رسانده بود و دوشیزه جوانش را نیز اختطاف کرده بود. در این زمان مادامی که پیر به نزد کمیشنر رفت، دربان اجازه ورود را برای پیر نداد. **پیر سبز علی** تنها نامه فرستاده امام را در اختیار دربان گذاشت و خود دوباره به مقر خود برگشت. مادامی که کمیشنر نامه را مطالعه نمود پریشان شد و از دربان خواست تا شخص ای که نامه را آورده باید هر چه زود تر نزد کمیشنر منطقه حضور یابد. برای فردا، وقتی که پیر بار مجدد وارد مقر زندگانی کمیشنر شد، دربان به طور خیلی ها عجولانه موصوف را اجازه ورود داد و بعد آن که با کمیشنر دیدار کرد، کمیشنر از پیر خیلی ها عذر خواهی کرد و برایش گفت که ، بعد از این تا زمانی که در این جا مهمان هستید، هر زمانی که خواستید مرا ببینید، بدون اجازه همگان میتوانید داخل شوید. **پیر سبز علی** به همین سان به مناطق مختلف چترال، گلگت، هونزا، کریم آباد و سایر مناطقی که نام از یاد رفته اند، دیدن کرد و هم همه مکی های منطقه را به شمول شخصیت های سیاسی و اجتماعی منطقه، از قبیل مهتر چترال را نیز ملاقات نموده و به سفر خویش ادامه دادند. همگان بخاطر نامه های امام و هدایتی که به کارکنان و شخصیت های مختلف ارسال نموده بود، هیأت را به نحو خیلی ها مورد پذیرایی قرار دادند. پیر در مورد آستان چترال سخن میگوید و اظهار میکند که اکثر مردمانی را که در چترال دیدم، **بدخشانی ها بودند،** و آنها سعی می نمودند تا از طریق کشمیر و دره بروغیل واخان به هندوستان رفته و بعد آن بخاطر ادای حج به مکه معظمه روانه شوند. در ضمن بسا از مردمان بدخشان در این منطقه آمده مصروف بازرگانی ها بودند و همواره روپیه کابلی را خود داشتند و از چترال مواد مختلف از قبیل، چای، البسه باب، نمک ، گوگرد و غیره نیازمندی های شان را بدست آورده و به بدخشان رهسپار می شدند.

پیر سبز علی، و هیأت معیتی شان بعد از آنکه همه مناطق علاقه جات شمال پاکستان را درنوردیدند، جهت دیدار با جماعت اسماعیلی ترکستان – سینکیانگ چین، میل داشتند وارد منطقه شوند. افسر سرحدی بعد از مطالعه اسناد و مدارک دست داشته شان ایشان را اجازه ورود به داخل خاک چین دادند. آنها روز شنبه ، چهارم آگست **1923م،** وارد ترکستان شدند. واضح است که کاروان شان از طریق دره ها و کوهسار های خیلی شامخ پامیر، داخل ترکستان شدند. مادامی که پیر با همراهان شان به منطقه مزدحم اسماعیلی نشین رسیدند، میخواستند به نشست ها و مجالس معمولی شان ادامه دهند، اما جماعت بخاطر علاقه مندی وافر به شنیدن هدایت و فرمان امام زمان، از پیر خواستند تا در قدم نخست فرمان را باید بشنوانند و بعد میتوانیم روی سایر مسایل بحث و سخن رانی کنیم. پیر فرمان را بیرون را مهیا ساختند، جماعت هر کدام شان به نوبه خود فرمان مبارک را مورد زیارت و بوسیدن قرار دادند و برخی ها اشکریزان شدند و احساس سعادت و مسرت برای شان رخ داد. در این جا میل دارم خواننده را به سایر مطالب ای که آنقدر در دگر گونی عقیدتی جماعت آسیای میانه نقشی نداشته و تنها داستان گونه منطقه به منطقه از سفر تعریف و توصیف شده نام افراد و اشخاص بسیاری گرته شده که با آنها ملاقات صورت گرفته است، ابا ورزم و تنها به این اکتفا کنم که پیر الی مناطق ترکستا، قاشغر، قوقند، سریقول، خارق و غیره مناطق سفر نموده و بعد آن رهسپار هندوستان میشود و گزارش را حضور امام تقدیم میکند و از طرف امام زمان مدال طلا برایش تفویض میشود. آنچه که همواره از این سفر سخن ها به میان می آمد و برایش اهمیت خیلی هیاد قایل شده بودند، در

واقعیت امر آنچه که باید صورت میگرفت، و برای جماعت مفید واقع می شو نظام جدید عقیدتی به میان می آمد تا جماعت بسوی ترقی و تعالی حرکت کند، هرگز به میان نه آمد و به امید به میان آمدن آن در اینده ها !!

نظریات و بینش فکری ایوانف و برتلس پیرامون حیات پربار ناصر خسرو، و اسماعیلیسم !! : با وصف آنکه فرآیند پژوهش پیرامون کیش و آئین اسماعیلیسم، بعد از فروپاشی شوروی سوسیالستی اسبق، تا حد زیادی به نقطه شامخ خود رسیده است، با آنهم شخصیت های معروف و سر شناس عرصه تحقیق در راستای اندیشه های کیش اسماعیلی، ایوانف و برتلس تا هنوز هم من حیث کار شناسان نخستین ، بنیادین و ماندگار آئین اسماعیلیسم که مکتب فکری عقلانی و عقیدتی است، در حافظه تاریخ ، نویسنده ها و پژوهشگران زمان معاصر ، باقی خواهند ماند. باید گفت که حضور سیاسی و دنیای انقطاب شده ایدیولوژیک جهانی که آنها در آن حیات بسر می بردند، معه نا هنجاری ها و دشواری های سیاسی، اجتماعی و عقیدتی آن زمان ، بازهم مصدر خدمات و کار کرد های شایسته تاریخی ، اکادمیک گردیده ولی تحقیق و پژوهش آنها در عرصه شناخت هر چه بیشتر و ژرفتر اسماعیلیسم ، و اسلام شناسی که بنیاد مستحکم را برای پژوهشگران نسل های بعد تر ، به شمول محققان مدرن تشکیل دهنده است، هنوز هم به نحو شایسته و بایسته مورد تقدیر و تکریم قرار نگرفته است.

در این برگه مساعی فراوان بخرج داده خواهد شد ، نظریان و اندیشه های هر دو پژوهشگر را که زیر اثر بینش و ایدیولوژی حاکم سیاسی آن وقت پیرامون ناصر خسرو و اسماعیلیسم به نگارش گرفته شده است ، مورد قضاوت و آسیب شناسی نقادانه و داوری صادقانه اکادمیک و دانش پژوهانه، قرار خواهیم داد. عنوان مشابه متنی هر دو شخصیت، ایوانف و برتلس،، زیر عنوان " ناصر خسرو ، و اسماعیلیسم" بازتاب دهنده نمونه های فکری و بینش مستقلانه شان را نشان دهنده است. هر دو شخصیت به مثابه شخصیت های متعهد و مستقل پژوهشی و اکادمیک، نتایج و فرآورد کار کرد های شان رابه گونه مذاکره، مفاهمه، گفتمان، و همدیگر فهمانه، که در نتیجه داشتن فهم گسترده از از ارزش های والای انسانی، و زمان مشحون از بینش و تصور ایدیولوژیک، فشار های وارده ساختار سیاسی و زمینه ها و امکانات دست داشته به میان آمده بود، ترتیبو تنظیم نموده اند. می خواهم کار شناسانه و اکادمیک اظهار عقیده و ابراز نظر کنم که خوانش و تحلیل پژوهشی مقایسی آثار و آفریده های هر دو دانشمند، که زمینه های خیلی وسیع و گسترده اسماعیلیسم شناسی را برای علاقه مندان، پیروان و باورمندان راه و اندیشه های ناصر خسرو، مساعد ساخته است، در حقیقت فرآیندعمیق و ژرف بازنگری، بازخوانی و باز آفرینی فکری جدید را در راستای نقش ناصر خسرو در معرفی و شناسایی بینش اسماعیلیسم مساعد ساخته و تصور ساختگرایانه، اصولی و کثرت گرایانه و تعدد پسندانه آئین اسماعیلیسم را نیز به گونه خیلی ژرف، به معرفی می گیرد.

بدون در نظر داشت ادعاها، گفتمان ها و بحث های افراد و شخصیت های متعدد که در بسا جا ها بازتاب داده شده اند، نگارش موجود در واقعیت امر تعبیر، تحلیل و تفسیر غیر جانبدارانه متون و سیاق نگارشی، (ایوانف 1948م)، و (برتلس 1959م)، خواهد بود . در این برگه مناسبات، اختلافات، افتراقات و همگونی های متون فکری و نگارشی هردو دانشمند و کار شناس را مورد تحلیل و تجزیه قرار داده و ساختار سیاق ، محتوا و بینش فکری شیوه های کار برد واژه های زبانی، و ادبیات فکری غیر حزبی ، مؤلفه ها و موضوعات اصلی و بنیادی، پدیده های اصلی و فرعی و دیدگاه ها و جهان بینی و جهان شناسی اساسی آنها را ، فارغ از هر گونه بینش جانبدارانه، به شمول شیرازه های ساختاری ایدیولوژیک و ایدیولوژیک سازی ، تصور گرایانه، میتودولوژی و کج نگاری و کج اندیشی، تشابهات، افتراقات، مشترکات و ناهنگونی ها، میان این دو نویسنده معروف ، سر شناس و متعهد را پیرامون معرفی شخصیت ناصر خسرو و پژوهش پیرامون آئین و کیش اسماعیلیسم را مورد بررسی و گفتمان اکادمیک قرار خواهیم داد.

بر تلس و ایوانف، هردو به گونه اکادمیک و شایسته سالارانه، روی مواریث ماندگار ادبی و عقلانی ناصر خسرو و حضور اسماعیلیسم من حیث آئین و کیش عقلانی در میحط ادبیات تاریخی آسیای مرکزی ، کار کرده و شایسته خواهد بود اگر آثار و آفریده های این دو دانشمند از یک طرف مورد مرور و باز اندیشی جدید قرار گیرند و با زبانهای متداول محیط و منطقه بازتاب داده شوند، و از جانبی هم باید آثار و آفریده های ادبی آنها جز نصاب آموزشی دانش آموزان دوره های مختلف آموزش مذهبی و عقیدتی، به تدریس و تعلیم گرفته شوند. انگیزه نگارش موجود را نوشته دو مقالت نشر شده توسط دو تن از کار شناسان و پژوهشگران جوان تاجیکستان پیرامون مطالعات اسماعیلی در آسیای مرکزی تشکیل می دهد. این دو پژوهشگر جوان که گرفتاری و مصروفیت سازنده و متداوم پژوهشگران دوره شوروی سابق و دانشمندان کشور های باختر زمین را در نوشته های شان خیلی ها برازنده و قابل ستایش و تمجید دانسته اند و مورد تعریف و توصیف بدون دغدغه قرار داده اند. انگیزه دیگری که باعث گردیده تا به نگارش این اثر اقدام کنم، نوشته ها و پژوهش های جداگانه دانشمندان ایوانف و برتلس است، تا بتوانیم نظریات و داشته های بیشتر، سودمند تر، و ارزشمند تری را در زمینه مطالعات و پژوهش های عرصه

اسماعیلیسم، به ویژه بعد از اضمحلال شوروی سابق در منطقه و به میان آمدن جمهوریت های جداگانه و مستقل، آفرینش فضای جدید تحقیقی وپژوهشی در روسیه امروز و جمهوریت های جدیداً جدا شده و یا به اصطلاح دیگران به استقلال رسیده به میان آمده است، تشکیل می دهد. قابل یاد آوری است که متود جدید نگارشی و پژوهشی پیرامون فراز و فرود تاریخ اسماعیلیان در دوره های ناهمگون، در این اواخر در شیرازه علمی و اکادمیک انستیتوی مطالعات اسماعیلی لندن ، انگلستان، به میان آمده است. انستیتوی یاد شده کار کرد های علمی خود را در سال 2002م، در آسیای مرکزی به ویژه در تاجیکستان، قرغزستان، و ترکمنستان، آغاز کرد. این انستیتوی پیرامون کار کرد های اکادمیک دانشمندان روس تبار و سایر تبار ها و اقوام آسیای مرکزی در دوره شوروی سابق و بعد آن، و هم کار برد و استفاده از دست نویس ها و سرمایه های موجود نسخ خطی ای که در میان مردمان این مرز وبوم وجود دارد، نیز فعالیت ها و کار آموزی ها دارد. از این سبب مصروف نگهداری دانشمندان برون مرزی، و داخلی و مراکز دست داشته در آسیای میانه جهت تحقیقات و پژوهش پیرامون باور های تاریخی اسماعیلیان و هم شناخت بهتر و ژرفتر تهذیب و فرهنگ کهنبار و کثرت گرای مردمان این سرزمین، یکی از کار های نیک و شیوه نو آوری در زمینه به حساب میرود. در این نگارش در قدم نخست باید پیرامون زندگی و کار کرد های دو دانشمند و پژوهشگر روس تبار که هر دوی شان از جمله افراد بومی سن پترزبورگ بودند، که زمانی به نام های لیننگراد و ستالینگراد نیز مسما بود، یکی از جمله سفیدپوستان و دیگری هم از سرخپوستان که هرگز همدیگر شان را در زندگی ندیده اند، نه شناخته اند ، نه هم سخن و یا هم کلام هم نه شده اند و هردو زیر سایه پرده های آهنین فرهنگ و تهذیب جنگ سرد حیات بسر می بردند. از دیدگاه تاریخی، اسماعیلیان آسیای مرکزی همواره دارای فرهنگ عقیدتی و باورهای کثرت گرایی بوده اند و در میان شان شخصیت های خیلی نامداری به میان آمده اند که باعث استحکام روابط نه تنها میان اسماعیلیان شده اند، بلکه اسباب همایش های بزرگ علمی و عقیدتی را در میان سایر باورمندان و ابسته به سایر مکاتب فکری و مسلمانان همجوار شان به آفرینش نشسته اند و در میان شان روابط حسنه به حدی رسیده است که دیگر شاخه و دسته های باوری برای شان دیگر مطرح نبوده و در شیرازه اخلاقیات عقیدتی اسلامی و اسماعیلی در زیست باهمی قرار گرفته اند. گسترش اسلام در محیط پهنا ور و دشوارگذر آسیای میانه باعث به میان آمدن تعدد گرایی و کثرت گرایی در میان همه باورمندان گردیده و از جانبی هم باعث معرفی کثرت فرهنگی در راستای پذیرش و معرفی دین مبین اسلام گردیده است. مزید برآن برخی از مکاتب نیرومند صوفیسیم نیز در میان این مردمان باورمند شایع گردیده است که می توان از، نقش بندیه، قادریه، یسویه، باطنیه، قلندریه، و غیره که هر کدام شان دارای چشم انداز تاریخی و فرهنگی وعرفانی خودی هستند، یاد آور شد. مزید بر آن، روال تاریخی، فرهنگ های نامتجانس، فتوحات و اشغالات متعدد، جنگ ها و گرفتاری های دیگر، از یک طرف باعث ایجاد درد سر به اسماعیلیان بوده و از جانبی هم باعث غنامندی فرهنگی، زبانی، سنّتی و عقیدتی در میان پیروان گردیده است. با وصف آنکه هم در میان جماعت اصول و شیوه های ارزشمند کارهای مذهبی شان به گونه ای که بوده است باقی مانده و هم در راستای معرفی نظریات و بینش های کثرت گرا و سلم نواز، نقش بنیادی را به بازی نشسته اند. با وصف این همه گیر و دارها، باز هم اسماعیلیان آسیای میانه مانند سایر هم کیشان شان در نقاط مختلف دنیا به نام های مناسب و غیر مناسب، از قبیل: شیعه ها، شیه های علی، رافضی ها، باطنیه، تعلیمیه، اهل حق، پیروان راه راست، پنج تنی ها، پنج پیره ها،علی پرستان ، سبعیه، قرمطی ها، غالیان، چراغداران و غیره یاد شده‌اند. در مورد آسیای میانه، شخصیت های فراوانی نوشته و نگارش های خیلی ها ژوهشگرانه، تاریخی و مؤثر دارند که می توان من حیث ذخایر گران سنگ عقیدتی و فرهنگی این جماعت به حساب آورد. در میان این همگان دو تن از شخصیت های فراموش‌ناشدنی شوروی سابق، ایوانف و برتلس کسانی هستند که باید من حیث سردمداران و آغازگران نگارش برگه های عقیدتی اسماعیلیان به حساب آیند که همه پژوهش‌های بعدی مدیون کارکردهای ماندگاراین شخصیت ها باید باشند. با وصف پیش رفت های چشم گیر دوره شوروی سابق و بعد فروپاشی اتحاد شوروی سوسیالستی، ایوانف و برتلس هنوز هم من حیث آغازگران آغازگر در این زمینه‌ها و در سایر ستون‌ها و مجالس، برای همیش و بااعتبار باقی مانده و نقش خویش را برای همیشه حفظ خواهند نمود. شاید تا حدی هم به میان آمدن دبیرستان‌های ایدیولوژیک، انقطاب‌های سیاسی، پراگندگی‌های سیاسی و فرهنگی، فشارهای زبانی و فرهنگی و به میان آمدن فرآیند فضای زشت جنگ سرد، بر نگار و بینش نویسنده‌ها نیز اثر گذاشت و برای آنها آنقدر فضای نویسندگی را مساعد نساخت تا آزادانه و بدون سانسور، داشته‌های شان را با امانت‌داری با خواننده‌های شان در میان بگذارند. ایوانف و برتلس، هر دوی شان به گونه مشترک سعی ورزیدند تا ساختار فکری شان را در مورد ناصرخسرو با در نظرداشت زبان کاربردی شان بازتاب‌دهنده تا از یک طرف سرچشمه‌ای باشد برای آنهایی که در مورد ابعاد ناهمگون شخصیت عقیدتی و فرهنگی او در تکاپو هستند. هر دو نویسنده در کارکردهای پژوهشی شان سعی نموده‌اند تا در مورد ناصر بر بنیاد مذاکرات، سخنرانی و گفتمان شان بینش سازندگی اسماعیلیسم را که ناصرخسرو در سردمداری تبلیغ و ترویج آن قرار داشت، بازتاب دهند و هم‌کاستی‌ها، رسایی‌ها و نارسایی‌های آن زمان را در راستای فهم حقیقت و حقانیت عقیدتی، به بازتاب گیرند. وقتی که به متون و سیاق کاری و آثار این هردو

دانشمند نظر اندازیم، و به زبان بازتابی شان با در نظرداشت ارزش های مروج در آن زمان ، بذل توجه نمائیم، دیده می‌شوند که هر دو سعی ورزیده‌اند تا بهترین وغنی‌ترین مواد پژوهشی را در اختیار خواننده قرار دهند تا من‌حیث منبع و سرچشمه لایزال در راستای معرفی اسماعیلیم من‌حیث فلسفه حقیقت و حقانیت و باورهای دینی، در آینده‌ها بکار برده شود. ایوانف ولادمیر الکسیویچ ،۱۹٤۸م.: ولادمیرالکسیویچ ایوانف، در نتیجه نگارش‌ها و پژوهش‌های خویش در هر ساحه و به ویژه اسماعیلیسم، در میان کارشناسان خاوری و باختری، از شهرت خیلی‌ها مناسبی و قابل‌وصف برخوردار است. بر اساس منابع دست‌داشته ایوانف در سال ۱۸۸٦م.، به دنیا آمده و در سال ۱۹۷۰م.، با دنیای فانی را در ایران وداع کرد. موصوف در سال ۱۹۰۷م.، از دبستان فارغ گردید و بعد آن شامل دانشکده شرق‌شناسی دانشگاه "پترز بورگ"، گردید. بعد از پیروزی انقلاب بلشویکی، در سال ۱۹۱۷م.، من‌حیث یک روسی سفیدپوست به ایران پناه‌گزین شد. در آنجا از تابعیت و شهروندی انگلیس برخوردار گردید و این زمینه‌ای را در اختیارش گذاشت تا به هند برتانوی رهسپار گردد، جایی که قیادت مرکز اسماعیلیان نزاری قرار داشت. ایوانف درهندوستان با اکثر اسماعیلیان رابطه پیدا کرد و بعدها در دربار حضرت آقا سلطان محمد شاه، آقاخان سوم راه یافت. ایوانف در آنجا با همکاری دوستان اسماعیلی خود، در سال ۱۹٤۸ م.، "انجمن اسماعیلی"، را بنیان گذاشت. مقصد این انجمن، آنگونه که در دیباچه آن بازتاب یافته بود، عبارت بود از بررسی و نگارش آزاد و انتقادآمیز و معیاری در مورد طرز فکر و بینش اسماعیلیسم بدون هیچگونه دخالت سیاسی، پروپاگند بی‌معنی و گفتارها و بازتاب‌های ضد و نقیضی که هرگز به درد جماعت و سایر انسان‌های محیط پیرامون مان، نخواهد خورد. نکات اساسی آن انجمن قرار زیر بودند:

- پژوهش آزاد و انتقادی روی همه مسایل مربوط به بینش اسماعیلیسم
- ابا ورزیدن از هر گونه تبلیغات و پروپاگندهای مذهبی و سیاسی
- ابا ورزیدن از بازتاب وانعکاس مکتب فکری جداگانه و خاص
- پذیرش کارکردهای شایسته سالارانه و خدمت‌گزاری به دنیای اسماعیلیسم
- تبادل نظریات و ایده‌های سالم (ایوانف، ناصرخسرو، ص. ۱)

از طریق این انجمن، ایوانف توانست تعداد زیادی از نوشته‌ها، آثار و آفریده‌هایش را وقف بینش و تصور اسماعیلیسم نزاری سازد. فرهاد دفتری، ایوانف را یک خاورشناس معروف، خادم بزرگ مدرنیتی، و اسماعیلیسم معاصر یاد می‌نماید. "(دفتری)، "ایوانف"، یاد داشت‌های زیست‌نامه‌گونه، پژوهش‌های خاورشناسی، مجلد ۸، شماره ۲، ۱۹۷۲، صص، ۲٤۲-۲٤۱) " باید مشکور کارکردهای ایوانف باشیم زیرا در نتیجه آن همه زحمات وی امروز دارای سطح معین دانش و فهم آن مسایلی، مانند ماهیت و تکامل انکشافی و جهان بینی اسماعیلیسم هستیم که در دهه‌های گذشته چندان قابل دسترس نبود. باید اظهار کرد اینکه، این از برکت پژوهش ایوانف است که امروز دیگر اسماعیلیان از گزند نظریات غیرمسؤلانه بی‌جا در امان مانده‌اند و دیگر من‌حیث حشاشیون که توسط "همر پرگستال ۱۸۵٦-۱۷۷٤م."، به نگارش گرفته بود، به قضاوت های خالی از مفهوم و عاری از حقیقت قرار نمی‌گیرند. (دفتری، عابد، ص.، ۲٤٤.)

ایوانف ولادمیر الکساندرویچ: ایوانف شخصیتی است که زیر سایه این تخلص در اقلیم شوروی سابق و دنیای باختر و حتی خاور، شناخته شده است. پیرامون شخصیت و نحوه زیست او نگارش های سه گانه و ناهمگون وجود دارند. موصوف در سال *1886م*، در امپراتوری روسیه به دنیا آمده و در سال *1970م*، در ایران کنونی دیده از جهان بست. وی در سال *1907م*، از دبیرستان فارغ شده و داخل انستیتوت زبانهای شرقی وابسته به دانشگاه سن پترزبورگ گردید. موصوف بعد از انقلاب بلشویک ها در سال *1917م*، من حیث روستبار سفید پوست به کشور ایران پناهگزین شد. و در همان وقت در این کشور شهروندی انگلستان را کمایی کردو این موضوع زمینه را به وی مساعد ساخت تا از طریقی به آستان ممبئ کشور هندوستان برسد که در آنجا شامل مرکز حلقه جمعیت اسماعیلیان شاخه نزاری که حیثیت مرکز قیادت و رهبری آنها را به سرکردگی حضرت سرکار سلطان محمد شاه را داشت، به ادامه زندگی خود آغاز گر شد. ایوانف در آنجا (ممبئ)، در نتیجه همکاری برخی از افراد و اشخاص، دوستان و علاقهمندان عرصه فرهنگ و ادبیات عقیدتی اسماعیلیان به بر بنیاد هدایت حضرت امام سلطان محمد شاه، در سال 1946م، انجمن اسماعیلان را بنیانگذاری کرد که مسؤلیت و رسالت انجمن یاد شده بر اساس محتوای آئین نامه اش، مسایل زیر را در برداشت:

- مطالعه و پژوهش مستقلانه و آزاد همه مسایل مربوط و وابسته به آئین اسماعیلیسم.
- عدم کار برد هرگونه تبلیغات مذهبی- سیاسی، و یا هم مسایل متضاد و ناهمگون و جنجال بر انگیز.
- ابا ورزیدن از هر گونه تحقیر و توهین نظریات دیگران به ویژه مکاتب فکری بیرون از شاخه اسماعیلیسم.

- کار کرد ها روی اصول شایسته سالاری و خدمتگزاری صادقانه به پروسه و فرآیند پژوهش ها پیرامون بینش و جهان بینی اسماعیلیسم.
- تبادل نظریات مثبت، افکار و بینش بشر دوستانه در شیرازه اصول جامعه اسماعیلی .

ایوانف تعداد بیشمار مقاله ها، جزوه ها و کتب را پیرامون دیدانداز های اسماعیلیسم به ویژه شاخه نزاری را ، به نگارش گرفته بود. دکتور فرهات دفتری ایوانف را " شرق شناس برجسته، بزرگترین خادم اکادمیک پژوهش های اسماعیلی و بنیان گذارفرآیند تحقیق ژرف پیرامون اسماعیلیان شاخه نزاری قلم داد می کند." (صفه 241-244)

سپاس فراوان نثار ایوانف باد که که در نتیجه و بنیاد پژوهش های شخصیت یاد شده پیرامون اسماعیلیان نزاری، هم میتوانیم از تاریخ گذشته آگاهی داشته باشیم و هم فرایندنگارش را بهتر ساخته ایم و هم دیگر زمینه انتساب و کار برد واژه " حشاشین" ، که توسط " هامر پورگتال 17774-1856م"، قضاوت بی بنیاد را به میان آورد یاد نمی شود و هویت تاریخ عقلانی این جمعیت بزرگ مسلمان با گذشت زمان و روزوار، بهتر و ، واضح تر می شود. داکتر فرهاد دفتری بار مجدد پیرامون ویژگی های شخصیت فردی و اکادمیک دانشمند عرصه اسماعیلیسم، ایوانف سخن نیکو گفته و اظهار می کند که : " ایوانف هر گز نه شرایط کاری اکادمیک داشت و نه هم مقام کار کرد های اکادمیک و نهم آرزوی آن را ، و شخصی بوده است که هیچگاهی در تکاپوی مقام و منزلت خود ساخته نبوده و هم از افتخارات ساخته و بافته و تصنعی هم بیزار بوده است." دقیق است که ایوانف از کار کرد های اکادمیک و علمی خود و هم از نحوه زندگی در هندوستان راضی نبوده است و علت آن نیز واضح است به ویژه برای آنانی که درتاریخ اسماعیلیان مطالعه و پژوهش گسترده دارند. ایوانف بعد ها شاهد آزادی هندوستان بوده و می بیند که چسان کشور بزرگ مانند هندوستان بر بنیاد خط فکری و عقیدتی، به دو بخش تقسیم می شود. در سال های 1960م، ایوانف به شاه ایران مراجعه نموده و از شاه ایران بار مجدد تقاضای اقامت می کند، که در فرجام در آنجا مقیم می شود و فرجامین مراحل زندگی خود را در فقر، غربت، بیچارگی و مشحون از درد سر، سپری کرده و در فقر جان داد.

با وصف آنکه همه مکاتب فکری اسماعیلیسم چه در گذشته و تا حدی امروز نیز از دانش و فهم ایوانف استفاده اعظمی و درخور ستایش نموده اند، به شمول برتلس، دانشمند دیگر عرصه پژوهش های اسماعیلی. اما تاکنون تا حدی هیچ کسی هنوز به آثار، نگارش ها، مقالات ، کتب و داشته های نگارشی موصوف دسترسی قابل ملاحظه ندارند، و حتی گفته میتوانیم که اثری از آنها در میان همه اسماعیلیان جهان و به ویژه اسماعیلیان آسیای مرکزی وجود ندارد. از لابلای سخنان برخی از دانشمندان اسماعیلی و حتی برون از آن هویداست ، با وصف خدمات ماندگار و فراموش ناشدنی این دوشخصیت سرشناس نه تنها عرصه تحقیقات اسماعیلیسم، بلکه دنیا اسلام، درمیان اسماعیلیان هندوستان و برای کافه جامعه اسماعیلی، آنگونه که لازم بوده است نه قیادت اسماعیلی در هندوستان و نه هم جماعت هندوستان بخاطر حضور ناهمگونی های زبانی ، فرهنگی، تباری و سلیقه ای، ایوانف و همه فعالیت های بی بدیل او را مورد تقدیر و تکریم قرار نداده و ناگذیر به برگشت به ایران می شود و در آنجا در آستان و دربار شاه ایران چند صباح دیگری را در فقر، غربت، به ویژه فقر ذهنی و فرهنگی سپری نموده و در فرجام جان خود را به جانان می سپارد.

"پرسشی که مطرح می شود این است ، آیا این چنین با نصیرالدین طوسی واقع نه شد؟ و در شرایط کنونی نیز در میان جماعت اسماعیلی هنوز هم شخصیت های با فهم و با ادراک خلاف خواست و آرزوی امام زمان و نیازمندی های جماعت، به ویژه جماعت آسیای میانه مورد تقدیر و تکریم قرار نمی گیرند و باید همواره زیر اثر مشوره های دیگران، با نام مشاورین، دانشمندان، کار شناسان مکلف هستندکار کنند، حرف نزنند، انتقاد نکنند، پیش نروند، ارتقا نکنند و ساکت باشند تا صادق و شایسته پنداشته شوند، و این موضوع آنگونه که در گذشته ها قابل تشویش بوده است اکنون نیز باید بود." (نگارنده)

حتی بسا از کار شناسان آسیای میانه در زمان هستی نظام اتحاد شوروی سابق، مانند عرب زاده، بزرگزاده، شاه خمارف، نیازف، نذری اف، و غیره از داشته های فکری ایوانف و برتلس کمتر چیزی را در اختیار دارند. حتی دادد خدایف، نیز مبنی بر بینش ایدیولوژیک خود، ایوانف را به نقر گرفته و اظهار نظر منفی نموده است. و علت برخورد سطحی و خلاف روحیه اکادمیک در برابر ایوانف شاید فقدان صحلاحیت و اختیار، و شایستگی زبان انگلیسی در میان کار شناسان تجیک تبار بوده و هم عدم دسترسی به مسایل که در نتیجه سانسور از دیدانداز ها پنهان شده باشند، و دیگر حیثیت منابع معتبر را از دست داده اند که در فراورد حضور فرآیند خیلی ها داغ شرایط جنگ سرد که بازار جنگ زبانی، سیاسی و لفظی خیلی ها گرم داشت، به میان آمده است.

برتلس اندری ایفگینویچ : باید اعتراف کرد که معلومات در مورد اندری برتلس، خیلی ها کم و محدود است ، به ویژه در شیوه ها و پالیسی های نگارشی کشور های باختر، از موصوف کمترین یاد آوری صورت گرفته و هنوز هم صورت می گیرد. اندری برتلس فرزند یکی از بهترین شخصیت های عرصه شرق شناسی روسیه، افگین ادواردویچ برتلس است که هم عصر و زمان ایوانف به شمار می رود. پدر اندری بر خلاف ایوانف تصمیم گرفت در روسیه باقی بماند و با حاکمیت و نظام سیاسی

بلشویک ها، یاری و همکاری داشته باشد. ا ندری خود در سال *1926م*، چهل سال بعد از ایوانف، در آستان لیننگراد دیده به جهان کشوده و در سال *1949م*، از انستیتوت شرق شناسی مسکو از تیزس دکتوری خود ، در رشته علوم فلولوژی (علم ادبیات و فلسفه شناسی)، زیر عنوان " ناصر خسرو و اسماعیلیسم" ، در سال 1958م، دفاع نمود و آن را به پایه اکمال رساند. اندری در واقعیت امر در قطار نخست شرق شناسان دوره شوروی سابق بود که دارای سابقه و پس منظر خیلی ها ژرف در راستای شرق شناسی زمان امپراتوری روسیه تزاری و شرق شناسی باختر داشت. برتلس ، مزید بر آن دارای صلاحیت و ظرفیت پژوهشی در راستای شرق شناسی جدیددوران شوروی سوسیالستی بود که انکشاف و ارتقای این فرایند در نتیجه کار برد و مطالعه آثار پژوهشگران و دانشمندان سنتی مانند، بارتولد برشت، کراچکافسکا، سیمنوف و غیره، بود. برتلس مانند ایوانف با زبان انگلیس آشنایی خیلی ها خوبی داشت و علاوه برآن با زبان فرانسه، فارسی- دری، و غربی نیز بلدیت بلندی داشت. برتلس مانند ایوانف در دوران جنگ سرد زندگی می کرد و آثار می آفرید. او شاهد ساختار نظام سیاسی سوسیالستی در بدخشان تاجکستان بود.

برتلس نسبت به ایوانف دسترسی بهتری به اسماعیلیان بدخشان تاجکستان و دستنویس های شان داشت. در صورتی که مناسبات ایوانف تنها در شیرازه مناسبات چتن تن رفیق و دوست نزدیک پامیری اش باقی مانده بود. برتلس در فرجام در انستیوی شرق شناسی مسکو بکار گماشته شده (1953-79م) و من حیث پروفیسور همکار دانشگاه ملی تاجکستان(1972-1966م)، کار کرد و سیاحت علمی اتنوگرافی را به نواحی مختلف پامیر در سال(1960 - 1959م)، انجام داد و حتی قیادت آن را نیز بدوش داشت. در مراحل فرجامین دوره شوروی سویالستی، اندری من حیث کار شناس اداره یونسکو در پاریس،(1986-1980م)،کار می کرد و موقف اکادمیک و پژوهش علمی اش را با کار در انستیتوی پژوهشی بین المللی شوروی در شیرازه وزارت فرهنگ،(1987-1995م)، ختم کرد. بر علاوه آن برتلس کار آموزی و باز آموزی خود رابا تنی چند از اسماعیلیان بومی(کار شناسان)، پامیر آغاز کرد و سیاحت علمی خود را در این منطقه از بدخشان کوهستانی تاجیکستان و افغانستان ادامه داد، و حتی سفر علمی خود را الی منطقه جرم بدخشان افغانستان به شمول آرامگاه ناصر خسرو، پیگیری کرد. برتلس برخی از آثار خود را وقف ساختار زندگی اسماعیلیان منطقه پامیر بدخشان کرده بود. داد خدایف دانشمند تاجکستان دوره شوروی سابق در عرصه اسماعیلیسم شناسی، کار و آفریده های علمی برتلس را که زیر نام " ناصر خسرو و اسماعیلیان"، نگاشته شده است، از جمله بهترین کار کرد های علمی اش بحساب آورده و می گوید:

" طرز تفکر اسماعیلیسم را که از تصور و بینش آفرینش خداوند و شناخت ژرف و دقیق آن به شمول تعریف و توصیف علم و حکمت و فلسفه از دیدانداز اسماعیلیان آغاز می گردد، و هم رسیدن به شناخت ژرف معنی و مفهوم شریعت، طریقت، حقیقت، و معرفت و تصور امام شناسی که بینش و جهان بینی فکری و فلسفی آنها را تشکیل دهنده است،فرآیند رسیدن به این همه ها را تنها از طریق دسترسی به آثار و آفریده های برتلس، به ویژه اثر معروف شان " ناصر خسرو اسماعیلیان"، میسر می داند ، زیرا موصوف در این اثر از طریق مطالعه و پژوهش همه آفریده های دست داشته ناصر خسرو سعی ورزیده است تا کلید شناخت بینش و تفکر اسماعیلیسم را من حیث کیش و آئین عقلانی و با سابقه با مقام تاریخی اش در اختیار علاقه مندان، باور مندان و رهروان ناصر خسرو، قرار دهد."

برتلس می گوید که شخصیت واقعی و تاریخی پیر ناصر خسرو، مقام و اعتبار نگارشی اش به شمول سرایش شعر، قصیده و مناجات وابسته به باور های اسماعیلی که درج تاریخ و فرآیند تاریخ نگاری شده است، گویا تا حد زیادی خلاف واقعیت های عینی زندگی اش بوده است. وی می افزاید که حتی پیرامون کار کرد های ناصر خسرو ، از غلو و شیوه عارف منشانه، رومانتیک و تخیل آمیز تعریف و تفسیر صورت گرفته است که نقش برخی از پژوهشگران باختر زمین در آن خیلی ها برازنده است. ایوانف در پژوهش های اکادمیک خود، سعی ورزیده است ، آن همه افسانه نگاری ها و افسانه سازی های شیوه زندگی ناصر خسرو ، تصور و بینش نادرستی که در مورد او بازتاب شده است، همه را واضح، معین، دقیق و و صاف و ستره بازتاب دهد و هم شخصیت و سیمای عینی و واقعی ناصر خسرو را با داشته های فکری و فلسفی اش را به شنونده ها، خواننده ها، پیروان، علاقه مندان و دانش آموزان امروزی ناصر خسرو، به شمول پژوهشپران دنیای خاور و باختر، به تعبیر و تفسیر گیرد. با آنهم، شخصیت ناصر خسرو ، آنگونه که باید باشد، هنوز هم در پژوهش های تکاپو گران اکادمیک شوروی سابق و هم دانشمندان و جستجو گران اروپای خاوری و باختری(شرق و غرب)، اضافه گویی ها، مبالغه و اغراق گویی ها که از جانبی با نحوه زندگی ناصر خسرو همآهنگ نیست و از سویی هم مطابق مکتب فکری عقلانی و فلسفی ناصر نبوده و هرگز نخواهد بود. با آنهم همگی، ایوانف، برتلس و سایر پژوهگران به هر سطح و پیمانه ای که هستند ، بودند و خواهند بود، سعی نموده اند تا شخصیت ناصر خسرو را من حیث سیمای عینی و ، و اقعی زمان خود بازتاب دهند، و لی هنوز در همه آثار و آفریده های آن زمان و امروز نیز جای برای اضافه گویی ها، ابهامات، مشکوکیت ها و پرسش های ناهمگون باقی خواهد بود.

برتلس اندری ایفگینویچ : ناصر خسرو من حیث قله شامخ فرآیند گفتمان اسماعیلیان فاطمی:
اثر ایوانف در مورد ناصر، به ویژهزیست نامه اش، با برخی از دشواری هاو ضد و نقیض گویی هاکه خود ابهام آفرین و دشوار فهم است، رو برو است. اظهار نظر ها پیرامون حیات پر بار ناصر خسرو را میتوان به سه دسته تقسیم بندی کرد:
1.حضور افسانه های شفاهی که در میان اسماعیلیان بدخشان تاجیکستان و افغانستان برای سالیان متمادی قرائتداشته اند ، که از دید ایوانف دلچسپ تر و سود مند تر از زیست نامه واقعی و عینی اش می باشند. اما ایوانف بار مجدد در اثر بازدرست شده اش، در سال 1956م، کار برد و استفاده منابع یاد شده که در بر دارنده اسطورها، افسانه ها، و مبالغه گویی های مروج در میان پیروانش اسماعیلیان بدخشانات بوده اند، گناه نا بخشودنی دانسته و استفرده از آنها را درست قلم داد نمی کند. موصوف همه گفته ها و سخنان یاد شده شفاهی موجود در میان مردم و توده های عظیم محیطی در راستای معرفی و شناساندن ناصر خسرو را، هرگز مورد قبول و مطمح نظر نمی داند و مشوره می دهد که این اظهار ها و بیانات شفاهی دست داشته در میان مردم پیرامون ناصر خسرو باید هر چه ژرفتر و بهتر از پیش، مورد تحقیق، تکاپو، و پژوهش قرار گیرد.
2.منابع اهل سنت و جماعت است که اکثرأ ناصر خسرو را دهری، ملحد، جادوگر، کافر، منکر دین، و سرچشمه خطر برای دین اسلام و یا هم به گونه مثبت من حیث شیخ سنی، متصوف کار دان و درست کاردانی که تا هنوز درست شناخته نه شده است، بازتاب داده شده است. ایوانف بعد ها خود این منابع و سرچشمه های دست داشته های شفاهی و نگارشی را انعکاس داده و اظهار نموده است که با آنهم این گونه مؤلفه های نگارشی با وصف آنکه دارای دشواری های پذیرشی بوده و بآنکه بعضن مسایل وموضوعات حقیقی به گونه وارونه و غیر عادلانه بازتاب داده شدهاند، هنوز هم دارای اعتبار و اختیار خیلی زیاد و قابل تقدیر و تکریم اند .
3.مرحله سوم، زمانی است که ناصر خسرو در فرآین سیاق نگارشی پژوهشگران باختر و خاور زمین، مانند: گوارد، بلوسیت، سگنون، برون، و هیتی، من حیث سیمای عینی و واقعی، شاعر و سراینده معروف ابیات و ادبیات عرفامی، سیاح چیره دست، دارنده حکمت و فلسفه شرق، حکیم والا مقام شرق، و یکی از نخبگان و بزرگان متفکر و اندیشمند زمان خود ، دانسته شده است. ایوانف نگارنده های و پژوهشگران باختر زمین را مورد انتقاد سالم قرار داده و اظهار می کند،، که آنها ناصر خسرو را نه گونه رومانتیک و تخیل آمیز تصویر برداری می کنند و این موضوع را خیلی ها با اهمیت برای سرزمین ایران جلوه می دهند زیرا ایران در مورد ناصر خسرو با وصف همه کار کرد هایش نا شناخته مانده بود، و تنها بربنیاد چند قصیده و سروده معروفش به شمول سفر نامه اش ناصر را به شناسایی می گرفتند. ایوانف اظهار می کند که باختری ها ناصر خسرو را از یک فرد عادی به یک چهره و سیمای سر شناس ، دانشمند و یکی از نخبگان زمان اش، قرار داده اند. غربی ها ناصر خسرو را ملهم حکمت و فلسفه شرق در میان باورمندان، علاقه مندان و پژوهشگران دسته های ناهمگون، معرفی کرده اند. (ایوانف، صفحه، 3)
ایوانف بر این باور است که ناصر خسرو را باید از طریق محتوای شعری، سیاق نگارش فلسفی ، بینش و طرز تفکر خودی اش شناخت و جایگاه اش را در برگه های تاریخ اسلام و به ویژه اسماعیلیسم، معین کرد. ایوانف حتی مشکوک است که کتاب" شش فصل"، ناصر خسرو که بازتاب دهنده روش و بینش دعوت اسماعیلیسم است، از ناصر خسرو نه بوده و حتی پیرامون "کلام پیر"، و "گهر ریز"، نیز نظر مشابه و همگون دارد. ایوانف کیفیت شعری و ترکیب آنها را نمی پذیرد و اظهار می کند که آنها همه در سطح پائین ساختاری و صنایع شعری قرار دارند و علاوه بر آن اظهار می کند که گویا ناصر خسرو پیرو آئین اسماعیلیسم نیز ، نخواهد باشد. ایوانف با بازتاب این همه سخنان ، پیشتر رفته و با نگارش بیوگرافی ناصر خسرو، ابراز عقیده و باور می کند که چرا ناصر خسرو، خویشتن را مروزی، قبادیانی و بلخی، معرفی می کند و از نام اصلی اش یادی نمی کند.(باید دانست که ناصر خسرو در کدام شرایط زمانی زندگی می کرد؟ با چه کسانی کار می کرد؟ آیا دبیر بود یا کبیر؟ شاعر بود یا فیلسوف؟ از بلخ بود یا از قبادیان؟ سید بود یا سادات، آنگونه که تقی زاده از او یاد می کند؟ دارای چه آئینی ای قبل از تغیر عقیده و باور خود بود؟ شاه بود یا گدا؟ در دربار کار میکرد و یا در درگاه؟ باید این همه شرایط را دانست و بعد می توان پیرامون شخصیت ناصر خسرو، قضاوت کرد و باید گفت که ناصر نیز در کار کرد های عقیدتی، شعری، فلسفی و دینی خود در واقعیت امر، در فرآیند قوی تقیه قرار داشت تا بتواند آرمان و مقدساتیی را که در ذهن خود می پرورید، به پایه اکمال رساند و خوش بختانه که رساند و از این سبب است که ما امروز میتوانیم پیرامون اسماعیلیسم، به ویژه در اسیای میانه، سخن به میان بیاوریم. مترجم)
" ایوانف سعی می کند که ناصر خسرو را به گونه ای معرفی کند که گویا دارای استقرار و استقامت دقیق نیست، از اصلیت پیدایش خود آگاهی ندارد، و با شخصت های عقلانی و فکری اسماعیلی قبل از زمان و در زمان خود ، همتایی کرده نمی تواند، و همه داشته های فکری و فلسفی ناصر خسرو دارای سطح پائین فلسفی بوده در همه جا ها تکراری به میان می آیند و هر گز روی مسایل اصلی و بنیادی فلسفی، مکث نمی کند و از آنها به گونه سطحی می گذرد. ایوانف اظهار می کند که ناصر خسرو را نمیتوان با متبحرین و دانشمندان مانند، ابو حاتم رازی که دارای تبحر و صلاحیت بالا در تیولوژی و الهیات شناسی

بود و یا مانند حمید الدین کرمانی دارای بینش فلسفی عالی باشد، و حتی نه هم مانند کارشناس درجه دوم ابو یعقوب سجستانی و یا سکزی و یا سجزی، باشد که بعضن از طرف ناصر خسرو مورد تنقید قرار می گیرد. و حتی از معلم و آموز گار خود، المؤید فی الدین شیرازی که با دیلوماسی دقیق خودی از وی آموخته بود، نیز نمی تواند برابری کند." (ایوانف، صفحه های 10-11) ایوانف ناصر خسرو این گونه تعریف و ستایش می کند: " شخص قوی هیکل، روستایی و دهاتی منش، که این همه ویژگی ها را با خود شامل کار کردها، نگارش ها، تعبیر ها و تفسیر های خود می کند و یک فضای خیلی ها ساده و علایمی را از خود بجا می گذارد که تمیتوان همه آنها را به سادگی زدود، و ناصر خود همواره زمخت، خام باقی مانده و حتی در راستای بازتاب ساده ترین مسایل عقیدتی و فلسفی در جدال و مبارزه باقی می ماند" (Ibid, P.11)

ناصر در دیدانداز ایوانف" حیثیت شخصیت پیشگام در نگارش و بازتاب مسایل فلسفی در سرزمین فارس نمی باشد، در صورتی که خود شخصیت دیگری را که در این عرصه پیشگام بوده باشد ذکر نمی کند. شیوه کاری و نگارش ناصر خسرو برای ایوانف مطلقن غیر هنرمندانه، مشحون ار تکراری های غیر ضروری، بدون تبارز ایده های جدید، و نو آوری ها، و نبود انعکاز اصلیت ها و فروعات، و تنها ذکر مسایل ، موضوعات، اماکن و مؤلفه های ابتدایی، می باشد. " (همان، صفحه، 11) .

" ایوانف می گوید که، ناصر خسرو در مباحثات و مذاکرات لفظی خود با سایر افراد و یا دارنده گان عقاید و باور مانند عیسیوت و ناصبی ها، داخل گفتمان دقیق و فیلسوفانه نمی شود و تنها بخاطر تبارز نظریات خود، که تنها به خود موصوف دلپذیر هستند انعکاس می دهد. وی می گوید تغیر و تبدیل عقیده و باور های دینی در آن زمان آنقدر دشوار و مشحون از دغدغه نبود و در ضمن ناصر خسرو با دیدن خواب خود میل پیدا می کند تا بسوی قبله برود و یا گویا کسی او را در خواب رهنمون شده است، در صورتی برای ناصر خسرو مانند هر فرد پخته دیگر در آنزمان این حرف واضح بود که بکدام سو باید برود، و یا هم خود شخصی سنی بنیاد گرایی بوده باشد که نیت حج رفتن را داشته است. و در ضمن باید گفت همراز و نیازش در این سفر تنها برادر و خادم اش می باشد و هم در همه این سفر طولانی بدون سفر زاد، این چنین سفر طولانی را سپری می کند و در همه جا و از همه کس دریافت یاری و همکاری می کند، و زمانی که به مصر می رسد بعد آن آئین و کیش آسماعیلیسم را پذیرا می شود. (همان، صفحه، 15)

ایوانف در باب پنجم اثر خود، کار کرد های ناصر خسرو را من حیث مشنری ،داعی و حجت خراسان که در مناطق مازندران، خراسان و بدخشان ایفای وظیفه می کند، مورد قدر دانی قرار داده و پرسش خیلی ها مهم ای را که کنون پاسخ نیافته است، به میان آورده و اظهار می کند که چگونه نوانست شرایط گریز را برای خود به وجود آورد و در فرجام بدون هیچگونه دشواری به ناحیه یمگان بدخشان افغانستان می رسد. چرا یمگان را انتخاب نموده است؟ و تا چه حدی ناصر خسرو مردمان این مناطق را به کیش اسماعیلیسم در آورده است؟ آیا مردمان شغنان، واخان آشکاشم و سایر مناطق مردمان بومی این سر زمین بوده اند و یا اینکه زرفشانی ها، سعذی ها و سایرین که دارای عملکرد مختلط عقیدتی اسلامی و زردشتی بوده اند که " ام الکتاب"، را نیز با خود آورده اند؟ آیا ناصر خسرو شاه یمگان بود و یا اینکه در زندان یمگان قرار داشت؟ چرا آرامگاه اش در یمگان است و محل باقدر و قیمت برای اهل تسنن بوده و ناصر خسرو را من حیث شخصیت اکادمیک دانسته و هر گز شیوه حج اسماعیلیان را نیز نمی پذیرند و او را من حیث یکی از صوفی های معروف اهل بیت رسول می دانند؟ چگونه ناصر راه بسوی قاهره را دریافت و چگونه توانست با آن همه دشواری ها مدیریت کند و چسان توانست این همه آثر و آفریده های گران بها را در محیط تنگ و تاریک یمگان به نگارش گیرد؟ آیا ناصر خسرو امکانات این را داشت تا به همه مناطق بدخشان سفر کند و اقدام به نگارش " سفر نامه شرق"، کند که سر زبان مردمان این مناطق است؟ چگونه و چرا ناصر مورد انزجار، نفرت ، توهین و تحقیر اکثر زمام داران این مناطق شد؟ ایوانف از شخص ناصر خسرو نقل قول کرده و می نگارد: " امیر یمگان او را نمی پذیرفت. ترک ها وی را از خراسان بیرون ساختند. نه امیر خراسان وی را می پذیرفت و نه هم شاه سجستان، یا شهزاده غزنوی تبار. ونه هم امیر منطقه ختن با او میانه خوبی داشت." (اثر ویراستار شده ایوانف، ناصر خسرو و اسماعیلیسم، که ایوانف مراجعه به اثر " فلسفه مشرق" که شاید توسط دانش آموزش " گهرریز"، زیر عنوان سفر ناصر خسرو در بدخشان به نگارش گرفته شده است، مشوره می دهد.)

چرا ناصر خسرو در میان اکثر تاریخ نگاران عرب، به شمول دسته مستعلی، من حیث کار شناس دوره فاطمیان شناخته نه نمی شود ، به سبب اینکه ناصر خسرو خود در بدخشان حیات بسر می برد که اسماعیلیان نزاری فعالیت داشتند و هم تنها به زبان فارسی می نوشت و موضوع هویت خودی را من حیث یک عجم و نه عرب، مورد تقدیر و قدسیت قرار می داد. از این سبب، با مخالفت های بیشتری از جوانب یاد شده ، رو برو می شد. ایوانف می گوید در هیچ یکی از آثار و آفریده های فاطمییان واژه حجت ذکر نه شده است و یا اگر هم حجتانی بوده اند، در قاهره زندگی نموده اند و یا بیرون از آن. ایوانف از این لقب انکار نمی کند و در بسا از منابع اسماعیلی نیز از آن تذکر به عمل آمده است. مثلن در اثر قاضی نعمتن" اساس التأویل"، ایوانف می گوید که او یقین ندارد که این گونه شخصیت ها در قاهره و یا ایالت آن به نام های حجت، داعی و یا

داعی الداعات، یاد می شدند و چرا ناصر خسرو، شخصی و فردی که جدیدن به طریقه و کیش اسماعیلی گروید و به زود ترین فرصت شخصیت قابل قدر در دیدانداز رهبران و امامت قرار قرا گرفت و به این چنین منطقه دور افتاده مانند خراسان و یا ویژتن بدخشان، برای انجام این چنین رسالت سترگ، فرستاده می شود. وی می افزاید که ناصر خسرو در آثار همه آن واژه ها و نظام واژه هایی را که ذکر می کند، کمتر در ادبیات اسماعیلی دوره فاطمیان جا داشته و بیشتر در میان اهل سنت و جماعت مروج بوده و ناصر خسرو تنها آنها را به زبان فارسی- دری نگاشته است مانند: زاد، خان، گشایش، سفر نامه، خدمت، فردوس، جنت، برزخ، دوزخ، و غیره می باشند. ایوانف اثر ناصر خسرو، " وجه دین"، را نمونه مثال گرفته و می گوید که این اثر به سبک و شیوه فاطمی نوشته شده است و حیثیت کتاب آموزشی دعوت را دارد که از زبان عربی ترجمه شده ، و یا بهتر گفته شود از اثر قاضی نعما ن دعائم الاسلام، یا اساس التأویل ، که توسط جعفر بن منصور الیمن نوشته شده ، گرفته شده و دارای اشتباهات و نارسایی های بی شمار بوده و نیازمند ویرایش دوباره است.

اندری برتلس: ناصر خسرو در اوج گفتمان اسماعیلیان فاطمی : اندری برتلس اثرش را یازده سال بعد از ایوانف زیر نام " ناصر خسرو و اسماعیلیان"، نوشت. وی همه داشته های فکری ایوانف را به شمول اثر 258 برگه ای اش در مورد ناصر خسرو و اسماعیلیسم مورد مطالعه و غور قرار داده و بعد مونوگرافش اش را زیر عنوان مشابه نوشت. اثر یاد شده در حقیقت حیثیت پاسخ میتود شناسانه و ایدیولوژی گرایانه در برابر اثر ایوانف ، ناصر خسرو و اسماعیلیسم را دارد. متن یاد شده در سراسر سیاق اش حامل فرآیند تقدیر، تمجید و انتقاد از شخصیت ایوانف می باشد. در این جا سعی خواهیم ورزید تا در قدم نخست ایوانف را از دیداندا ز برتلس به معرفی نشینیم و بعد کار کرد ها ، نوشته ها، شخصیت و بینش فلسفی ناصر خسرو را از دیداندا ز برتلس به برسی می شینیم. بر تلس در مورد نقش ناصر خسرو من حیث دانشمند در گسترش آئین و کیش اسماعیلیسم ، نه تنها در بدخشان بلکه در سراسر آسیای مرکزی به شمول شرق دور، سخن می گوید. برتلس بر خلاف ایوانف اثرش را پیرامون کار کرد های ناصر خسرو ، زیست نامه و مواریث عقیدتی اش را در 148 صفحه محدود می سازد. موصوف قبل از آنکه در مورد زیست نامه ناصر خسرو سخنی به میان آورد، در قدم نخست نظریات، داشته ها و بینش اسماعیلیان آسیای میانه به شمول برداشت های شان را آغاز می کند. وی در مورد تاریخ عقیدتی، سیاسی و اجتماعی مردمان آسیای میانه سخن می گوید و بعد روش و مردانگی مردمان سرزمین آسیای میانه به تعریف و توصیف می نشیند و بعد اضافه می کند، باوصف آنکه دین اسلام را مردمان این مناطق جغرافیای سیاسی پذیرفتند، اما داشته های فرهنگی، زبان، ادبیات و تهذیب ماندگار خراسان زمین را هنوز نگهداشته اند و از آن در احیای باور های مذهبی شان، استفاده معقول و درست می کنند. وی در ضمن پیرامون ماهیت فرهنگ کثرت گرای مردمان این سرزمین که راه ابریشم حیثیت کریدور رشد و انکشاف آن را داشته است، به ستایش می نشیند. برتلس در مورد فراز و فرود تاریخ و کار کرد های اسماعیلیان آسیای میانه در سده های گذشته حرف هایی را به میان می آورد و دوشواری هایی را که این مردمان در شیرازه عقیدتی و باور های مذهبی شان متحمل شده اند، بر ملا می سازد.

برتلس اعتراف می کند که بسا از کار های علمی، پژوهشی و تاریخی که پیرامون اسماعیلیان آسیای میانه آفریده شده اند، مدیون کار کرد ها و زحمات فراوان ایوانف می باشند. در ضمن روابط نزدیک کاری و پژوهشی ایوانف را با سایر شخصیت های محیط اکادمیک مردمان آسیای میانه می ستاید و بعد به گونه فوری برخی از مسایل را پیرامون کاستی های کاری و پژوهشی اش را آغاز گر می شود، و اظهار می کند همه نوشته هایش از مناسبات با افراد محیط پیرامونش ، یعنی اسماعیلیان آسیای مرکزی، دوستان، مشاورین ، همکاران و یاران متأثر است.

باید گفت که در مورد شخصیت و مناسبات فردی و اکادمیک برتلس آنقدر که لازم باشد معلومات و شناسایی‌ها در اختیار نیست، چه در کشورهای شرق و چه دنیای غرب. اندری فرزند یکی از معروف‌ترین شرق‌شناسان روسی، افگینی ادواروویچ برتلس می‌باشد که از جمله معاصران ایوانف بود و بر خلاف ایوانف تصمیم گرفت در روسیه باقی ماند و با نظام و حکومت بلشویک‌ها به همکاری آغازگر شد. اندری خود در سال ۱۹۲۶م.، چهل سال بعد از ایوانف در آستان لیننگراد به دنیا آمد. در سال ۱۹۴۹م.، از انستیتوت خاورشناسی آستان لیننگراد از پایان نامه خویش من‌حیث کاندیدعلوم فلولوژی که پیرامون "ناصرخسرو و اسماعیلیسم"، گزارش شده بود، در سال ۱۹۴۸م.، دفاع نمود. برتلس در واقعیت امر مربوط به نسل نخستین خاورشناسان شوروی سابق به حساب می‌رود. مزید بر آن دارای حس قوی پویایی در راستای ادبیات جهان و خاورشناسی غربی و ادبیات اشرافیت اروپایی دست خیلی‌ها بالایی داشت. مزید بر آن در همکاری با شخصیت‌های فرهنگی و خاورشناس، بارتولد و کرچکافسکی، برتلس، سیمنوف، و دیگران سنّت خاورشناسی دوره شوروی را به وجه احسن انکشاف دادند. برتلس مانند ایوانف، زبان‌های انگلیسی و فرانسوی را خوب می‌دانست، تکلم می‌کرد، می‌نوشت و خوب می‌خواند. مزید بر آن به زبان‌های عربی و فارسی- دری نیز گفتمان مناسب داشتند. ایوانف و برتلس در حقیت در زمان جنگ سرد بسر می‌بردند. وی شاهد ساختار اداری‌ئ سیستم شوروی در جمهوری تاجیکستان بود. علاوه بر آن از شیوه‌های کاری شوروی در تاجکستان

که به گونه نمایشی بخاطر بازتاب نمونه‌ای این منطق من‌حیث جمهوری سوسیالستی از راه رشد غیرسرمایه‌داری تنظیم و ترتیب گردیده بود، رنج می‌برد و میل داشت همه امور را باید مطابق واقعیت‌های عینی آن جوامع به مشاهده می‌نشست. (مایر. و. اسلام و کلونیالیسم در آسیای میانه، دیدانداز غرب‌نگری در آسیای میانه، روتلیج، ۲۰۰۲م.). برتلس و ایوانف هر دو به گونه خیلی‌ها ساده به دست نویس‌ها و آثار دست‌نویس‌شده در بدخشان دسترسی قابل ملاحظه‌ای داشتند. ایوانف تنها از طریق چند تن از دوستان خود رابطه را با بدخشانی‌ها برقرار نمود، اما برتلس بعد از فراغت و اکمال پایان‌نامه آموزشی-اش، در انستیتوت خاورشناسی مسکو توظیف گردید، و در آن محیط در میان سال‌های ۱۹۷۹ - ۱۹۵۳م.،من حیث پروفیسور همکار در دانشگاه دولتی تاجیکستان، در خلال سال‌های ۱۹۷۲-۱۹٦٦م.، ایفای وظیفه می‌کرد و سیاحت‌های علمی تبارشناسی را به مناطق پامیرزمین در سال‌های ۱۹٦۰- ۱۹۵۹م.، سازماندهی می‌کرد و هم من‌حیث کارشناس و برنامه‌ریز اداره یونسکو در شهر پاریس در خلال سال‌های ۱۹۸٦- ۱۹۸۰م.، ایفای وظیفه نموده است. برتلس در ساحات مختلف دیگر نیز با اداره و حاکمیت شوروی سابق همکاری داشته و مناطق بدخشان افغانستان، به ویژه ولسوالی جرم بدخشان نیز، سفر نموده و از آرامگاه ناصرخسرو نیز دیدن نموده است. ایوانف درهمه نوشته‌های خویش تلاش ورزیده است تا ناصرخسرو را به گونه دقیق مورد مطالعه قرار دهد و بعد آن مقام و شخصیت معنوی و علمی و فلسفی او را در میان اسماعیلیان و سایر انسان‌هایی که در میان شان حیات بسر می‌برند، معرفی کند و هم درحقیقت سعی می ورزید تا از نوآوری‌ها، نظریات و بینش عقلانی ناصرخسرو و هم آثر و آفریده‌هایش که باعث تنویر ذهنیت نه تنها اسماعیلیان بلکه سایر باورمندان و پژوهشگران گردیده است، به معرفی گیرد و زندگی و علایق شخصی خود را وقف این‌گونه بررسی‌ها سازد. در ضمن ایوانف اضافه می‌کند، که ناصرخسرو سخت سعی ورزیده است تا از پیشینیان خود کمتر تقلید کند و مسایل مطروحه آنها را رونویسی کند، از فلسفه و منطق شخصی و برداشت‌های تاریخی خویش استفاده نموده و در تنویر اذهان عامه نقش خیلی‌ها بلند تاریخی را به بازی می‌نشیند. حتی ایوانف به این باور است که شاید ناصرخسرو از جمله شخصیت‌های تاریخی است که برای نخستین بار فلسفه‌نگاری و فلسفه‌شناسی را در ذهنیت سایر پژوهشگران معاصران خود، تزریق می‌کند و آنها را بسوی باطنیت و گرایش معنوی مورد تشویق و ترغیب قلمی قرار می‌دهد. ایوانف با ترجمه یکی از قصاید ناصرخسرو از زبان فارسی - دری به زبان انگلیسی و روسی، نشان‌دهنده حاکمیت دقیق وی بر زبان فارسی و افکار فلسفی ناصرخسرو می‌باشد. وی می‌افزاید: "پژوهش‌ها و کاوش‌های فلسفی، علمی و اخلاقی ناصرخسرو، نشان‌دهنده کارکردهای فردی خودی او می‌باشد. وی در همه گفتمان‌ها خیلی‌ها طولانی سخن می‌راند و بحث و فحص می‌نماید. وی به مسایل مطروحه عادی و فارغ از بینش منطقی وقعی نمی‌گذارد و همواره میل دارد خویشتن را با نظریات فلسفی و عقلانی‌اش در ژرفای گفتمان‌ها به مشاهده نشیند. ناصر، همواره پیرامون عقل کل، نفس کل، هیولا، اختیار، جبر، صلاحیت، دانش، بینش و گرایش انسانی و جمع‌گرایانه، سخن گفته و در مورد جبر، اختیار، تقدیر، تدبیر نیز به بحث می‌نشیند. حتی بعضن بدون در نظرداشت فهم دقیق از بینش آفرینش آفریدگار خویش را مورد پرس و پاس قرار می‌دهد و این البته نشان‌دهنده بی‌اعتنایی او نیست، بلکه نشان‌دهنده ژرفای علاقه و دلچسپی‌اش به مسایل مطروحه است. همه نوشته‌ها و آفرینش ادبی، علمی و فلسفی‌اش همواره من‌حیث مواد خیلی‌ها بلند آموزشی به میان آمده و شکل کتب فلسفی را به خود گرفته است." (ایوانف، ص. ۳۳)

ایوانف، در قسمت پنجم اثر خویش در مورد کارکردهای مسیونری "مشنری، مبلّغ"، ناصرخسرو در مناطق مازندران، خراسان، و مناطق مختلف بدخشان، سخن می‌گوید، ناصر پرسش خیلی اهم غیرقابل پاسخ را مطرح می‌سازد که در بسا آثار و آفریده‌های بعدی اسماعیلیان، مانند (اساس‌التأویل، قاضی نعمان نیز مطرح شده است. ایوانف می‌خواهد بپرسد که چرا، با وصف آنهمه حجّتان، داعیان، و مبلّغان، ناصر من‌حیث یک شخصیت جداگانه و بدون اندوخته‌های گذشته از تاریخ و فرآیند کاری شخصیت‌های علمی و اکادمیک اسماعیلی که جدیدن به کیش و آئین اسماعیلی رو آورده است، به سطح خیلی‌ها عالی و کامگاری های بی‌بدیل در مدت زمان کوتاه، دست یازیده است. ایوانف اظهار می‌دارد که ناصرخسرو شاید در شیوه های نگارشی خود، در مسایل ابراز بینش و نظریات خویش از طریق زبان و یا هم اشعار و سروده‌های ناصر به شمول قصاید شان، تا حدی دلتنگ‌کننده باشند و سلاست درستی نداشته باشند ولی تصور و تفکر شان مطابق زمان و مکان بوده و همواره پیرامون فلسفه زندگی، حیات و ممات، دانش و بینش، ازل و ابد و غیره سخن می‌راند و شاید هم تا حدی آنگونه هنری کاربن می‌گوید، ناصرخسرو می‌تواند همه کاره باشد ولی باید گفت که ناصر خسرو شخصت و نویسنده خسته‌کننده نیست. به مرور زمان مادامی که برتلس، با نوشته‌ها و آثار مخالفین بینش اسماعیلیسم، از قبیل ابن رزام، "کتابی در ردّ اسماعیلیه"، اثر تبن ندیم، "فهرستی پیرامون تاریخ بغدادی"، ابو معلا، "بنیان‌الادیان، نظام الملک، "سیاست نامه"، شهرستانی، "الفرق‌البین‌الفرق"، و سایرین که بینش و تاریخ و کارکردهای اسماعیلیسم به بینش‌ها و تصورات ممکنه و غیرممکنه بازتاب یافته است، آشنا می‌شود که در آن نام‌های مانند، شعوبیه، مزدکیه، مُغیسم، مُغ پرستان، کافر، الحادیون، ذندیقیه، قرمطیه، و غیره به آنها داده می شود، تصورات خودی‌اش را بر بنیاد حقایق و وقایع و نگارش‌های ضد و نقیض یاد شده انعکاس می‌دهد. وی علاوه بر آن

خاورشناسان غربی، مانند، "کاره"، "بلاکت"، "گوارد"، و غیره را بخاطر حمایت شان از نگارش‌های غیرمسئولانه افراد شده و بینش ضد اسماعیلیسم‌بودن شان را به باد ملامتی گرفته و آنها را در قطار شرکای جرم در نوشتارهای ضد اسماعیلی می‌داند.حتی برخی از این خاورشناسان غربی بدون در نظرداشت تحقیق و پژوهش دقیق در زمینه، اسماعیلیسم را منبع اضداد با گرایش اسلامی دانسته و آنرا زاده بینش فرسیان و پارسان دانسته و یک جنبش انقلابی و ضد اصول عقیدتی می‌دانند. برتلس کمی هم پیش‌تر رفته و ایوانف را ملامت می‌کند مبنی بر اینکه وی اسماعیلیسم را یک پدیده ضد عرب، ضد نشنلیسم و ملت‌گرایی تنگ‌نظریانه ترکیسم و بهتر گفته شود پان‌ترکیسم معرفی می‌کند. ایوانف می‌گوید، اگر خواسته باشیم تا در خدمت اختیار و صلاحیت یزدانی باشیم، در آنصورت باید مانند ناصرخسرو از مقام شامخ و عالی معنویتی که انسان را بار مجدد با اصل پیدایش او ارتباط می‌دهد، برخوردار بود و هر کسی به گونه عادی نمی‌تواند از این چنین جایگاه برخوردار باشد. بلکه باید در شمار و قطار مردمان ویژه از هر نقطه نظر باشد. و آنهایی که دارای حمایت ویژه یزدانی‌بودن در راستای خدمت انسان و کافه بشریت و آنها شخصیت‌ها و دسته مرمانی بودند که به نام "اهل تأئید"، یاد می‌شوند و کسانی هستند که مقام شان از فلاسفه و سایر دانشمندان، شامخ‌تر و بااعتبارتر است. برتلس مسایل ناصر را از طریق سیاق اشعار و قصیده‌اش مورد بررسی قرار داده و می‌گوید که شخصیت وی بالاتر از فلاسفه، دانشمندان، عرفا، افلاطون و سایرین بوده و زمانی خواهد رسید که همچو افراد و اشخاص در برابر آرامگاه ناصر خواهند ایستاد و اشک افشانی خواهند کرد زیرا وی دارای چنین اثر ژرف‌آفرینی در میان همه انسان‌های محیط پیرامون خود می‌باشد. او می‌گوید، این گونه ادعای ناصرخسرو بخاطر این بوده است که وی به خانواده بزرگ تاریخی که حضرت محمد(ص)، در قیادت آن قرار داشت و اهل بیت آن حضرت این همه نیکی و محسنات را ادامه دادند، منسوب است. ناصرخسرو معتقد است و عملن نشان داد که وی در راستای علم و حکمت حرکت می‌کند، و دارای نه تنها دانش است بلکه بالاتر از آن دارای جهان‌بینی و دیدانداز گسترده و بینش عقلانی است که می‌تواند از آن در امر شناخت ذات سبحانه و تعالی از طریق دانش و آموزش معلم صادق، برسد و می‌گوید که چون علم در ذات خود از سوی خداوند و افراد و شخصیت‌ها دارای این علم و دانش به ویژه علم لدنّی، که از سوی خداوند است، دانستن‌اش فرآیندی است که انسان را در راستای قربت به روح عالی و ماندگار یزدانی رهنمون می‌شود. (برتلس، ص.، ۲۲۹). برتلس می‌گوید که، ناصرخسرو دارای علم و حکمت جداگانه بود، و این دانش در نتیجه شناخت روح القدس و روح الیقین، کمایی گردید، در صورتی علم و دانش فلسفی در نتیجه مراجعه به دانش آفرینش به میان می‌آید، در صورتی که با وصف این همه سخن‌ها، هنوز ناصرخسرو در تقسیم‌بندی حکمت‌ها و دانش معمل دچار پریشانی و تکلیف است. او می‌گوید برای وی همه دانش‌ها در حقیقت دارای منبع واحد هستند، و تنها در سطح و نحوه‌های کاربردی شان ناهمگون هستند. برخی‌ها، به ویژه داکتر سرفراز نیازوف کار شناس دانشگاه تورنتوی کانادا، به این باور است که ایوانف در فرآیند پژوهش خویش پیرامون بازتاب نکات اساسی کارکردهای تاریخی و فلسفی ناصرخسرو، ناکام مانده است. وی اضافه می‌کند و هم استدلالش این است که ایوانف آنچه را که هنری کاربن در نوشته‌هایش ناصرخسرو را معرفی نموده است، ایوانف حتی آنها را نیز در نظر نگرفته و اظهار می‌دارد که آثار و آفریده‌های ناصر در یک حلقه بزرگ علاقه‌مندان و خوانندگان در یک دایره بزرگ و قابل تمجید قرار ندارد. برتلس در همه نوشته‌های خویش نه تنها روی داشته‌های فکری، فلسفی و عقیدتی ناصرخسرو اتکا می‌کند، بلکه همه مواریث فرهنگی، ادبی، عقیدتی و فلسفی او را به شمول اصول بنیادین عقیده و باور شیوه‌های کاری و شناخت ژرف امور اجتماعی آن زمان به شمول امور ایدیولوژیک، به گونه عادلانه مکث می‌نماید و خواننده را با ابعاد ناهمگون بینش و تصور ناصرخسرو در راستای عرصه-های مختلف زندگی، آشنا می‌سازد. برتلس روی همه پرسش‌هایی که ایوانف مطرح می‌کند، سخن گفته و داشته‌های فکری‌اش را بازتاب می‌دهد. وی زیست‌نامه ناصرخسرو، حالت و چگونگی وضعیت زندگی، روش و شیوه‌های کاری و شخصی، شیرازه‌های اخلاقی‌ای که ناصر در آن حیات بسر می‌برد، افکار و بینش ناصرخسرو، زبان و ادبیات ناصرخسرو، و طرز تفکر منطقی و عقلانی ناصرخسرو را مورد پویایی دقیق و ژرف قرار داده و در مورد آن از تحلیل و تجزیه خودی استفاده می‌کند. همزمان به آن برتلس در مورد نیاز حتمی انسان به دنیای جسمانی، اصول آموزش و دانش، وحدت شیوه‌های استراتیژیک دانش و بینش، فرآیند دعوت اسماعیلی، من‌حیث آئین‌نامه عقلانی زیست اجتماعی و وسیله پیشرفت، ترقی و تعالی عالم انسانی، سخن‌های فراوانی دارد که هر خواننده و شنونده را با عالمی از تفکرات ژرف عقلانی و عقیدتی همنوا می سازد. در صورتی که ایوانف آنچه را که برتلس در مورد ناصر می‌گوید، به ویژه در مورد بینش ناصرخسرو به اصطلاح برتلس، بینش اقتصاد سیاسی او در راه پیشرفت دنیا بسوی تمدن جدید و مدرن، کمتر مورد بحث و ارزیابی قرار می‌دهد.

برتلس می‌گوید، کمتر کسی را در دنیا می‌توان یافت که مانند ناصرخسرو، قهر، غضب، نگرانی، تشویش و زشت‌گویی را در برابر بی‌عدالتی‌های عقیدتی، اجتماعی و انسانی‌ای که از سوی حاکمان ظالم بر مردم و باورمندان روا داشته است، بازتاب نموده باشد و حتی آنقدر به غضب می‌آید که برخی‌ها را حیوان‌ها، ستوران و غیره یاد می‌کند و می‌فرماید که آنها چگونه روح انسانی را از دست داده‌اند و بسوی تقویه و استحکام روح حیوانی روانه هستند. باید گفت که ایوانف و برتلس، هردوی شان من‌حیث

پژوهشگران برون‌مرزی و تا حدی بیگانه با مسایل فرهنگی اسماعیلی و نبود شرایط رفت‌وآمد در میان اسماعیلیان آنگونه که لازم باشد، توانسته‌اند دریچه خیلی‌ها بزرگی را برای علاقه‌مندان و خوانندگان آثار و آفریده های ناصرخسرو به شمول تاریخ و ادبیات اسماعیلیسم، گشوده‌اند و تا امروز کارکردهای شان در میان همگان من‌حیث منابع دست اول شناخته شده‌اند. هر دو دانشمند اعتراف نموده‌اند که کارکردهای پژوهشی شان در مورد ناصرخسرو و اسماعیلیسم من‌حیث سنّت و عقیده عقلانی در آسیای میانه، بکرترین و تاب ترین کارها نبوده بلکه مطابق امکانات دست داشته می‌توانند مسیرکشا باشند. برای پژوهش‌ها و کارکرد های مؤثر بعدی مطابق به شرایط واقعی زمان و مکان و انکشاف شیرازه پژوهش‌های علمی و تاریخی در میان این جمعیت تاریخی و پربار از دیدگاه دانش و فرهنگ غنامند علمی و تحقیقی. (سرفراز نیازوف، ناصرخسرو، دیروز، امروز و فردا. سایت انستیتوت لندن - انگلستان)

ایوانف در نوشته هایش، یمگان را که ناصر خسرو در آن حیات بسر برده و به کار کرد های پژوهشی و نگارشی مصروف بوده است، بهای کم داده و آنقدر به ستایش نمی نشیند، اما برتلس برخلاف ایوانف مکان کاری ناصر خسرو را به قصر ها و دژها تعبیر و تفسیر نموده و یمگان را به فردوس برین و مکان شاهانه و دیبرانه تشبیه می کند ، آنگونه که قزوینی در داستان کوچک اش در مورد ناصر خسرو یمگان را محل شاهی، دارای باغستان ها، قصر ها، خدمه ها ، نوکران و ناصر خسرو را شاه آن مکان می داند. بدون تردید هدف اش بیشتر مقام معنوی ناصر خسرو باشد که این گونه به ستایش گرفته است، و آثارش را به قصر ها، و بینش و افکارش را به باغستان ها، و پیروان و علاقه مندانش را به خدمه و نوکر و چاکر، تشبیه کرده است. برتلس ناصر خسرو را تنها در شیرازه نگارشی، ساختار شعری، فلسفی و عقیدتی مورد برسی قرار نمی دهد بلکه بیشتر شخصیت اش در سیاق و محتوای نگارشی مخالفین و موافقین مورد بررسی ژرف و بدون دغدغه قرار میدهد و ناصر خسرو را من حیث یک شخصیت کثیر البعاد حماسه آفرین معرفی می کند. برتلس علا رغم ایوانف، تصدیق می کند که ناصر خسرو حجت بود و لی ناصر خسرو به این مقان در مصر نه رسیده بود بلکه بعد آنکه به زادگاهش بلخ برگشت و بعد از کار کرد های خستگی ناپذیر و پیشبرد رسالت دعوت و بلیغ در مناطق بلخ، مازندران، نیشاپور، ختن و سیستان، این مقام عالی را کمایی نموده در در ذهنیت ، بینش و دیدانداز همگان، به ویژه علاقه مندان و شخصیت های فرهنگی و عقیدتی، به یک تصویر سترگ تبدیل شد. و این لقب و عنوان را از طریق نهاد علمی و عقیدتی " دارالعلم"، که من حیث مرکز تبلیغ و ترویج باور های حاکمیت فاطمی و اسماعیلیسم اجرای وظیفه می کرد، کمایی نمود.

برتلس می گوید ،یکی دیگر از نارسایی های نگارشی ایوانف نداشت معلومات کافی پیرامون کار کرد های عقیدتی، تبلیغاتی، سیاسی و دین داعی ها، حجت ها، مشنری ها، ماذونان و مستجبان، زمان فاظمیان و به ویژه دوران پیر ناصر خسرو ، در آسیای مرکزی است. وی می گوید انجام این گونه مسؤلیت و رسالت که دعوا نامیده اند، ناصر خسرو آن را بسر رسانده است، تنها شخصیت هایی از عهده آن بر آمده می توانند که دارای نیروی پشتیبان و حمایتی یزدانی باشند که اکثر آنها را " اهل تأئید"، می نامند. و این ها اشخاصی بوده اند که مقام شان بالاتر و والاتر از دانشمندان ، فلاسفه و تیوریسن ها، است. برتلس برای ثبوت این ادعا سروده ای را از دیوان ناصر خسرو اقتباس و بعد تفسیر و تشریح می کند که گویا ناصر خسرو در آن اظهار کرده است و می گوید که :" فلاسفه و دانشمندان مانند افلاطون در پیشروی آرامگاه ناصر خشرو اشک خواهند ریخت، و دیگران ادعیه هایی را برای ماندگار بودن روح و روان ناصر خسرو ، نثار خواهند کرد "، او می گوید که ناصر خسرو خود گفته است که دانش و علم، به ویژه علم " لدنی"، و خداداد از سوی آفریدگار عالمیان به برخی ها من محیث موهبت الهی نصیب می شود و تدریس، تطبیق و تکمیل آن توسط اهل تأئید در واقعیت امر برگشت فرجامین و هدفمند بسوی آن روح و روان خداوندی است که انسان من حیث بهترین آفرینش و کافه بشریت در کلیت امر ، از آن برخوردار گردیده است.

برتلس می گوید ناصر خسرو علم و دانش ویژه " روح القدس"، یا " روح الیقین"، را می گستراند و به تعلیم و آموزش می گرفت . در دیدانداز ناصر خسرو گونه های ناهمگون دانش، علم و حکمت، دارای اصول حیثیت واحد هستند اما درجات، کار برد آنها و استفاده گیری ها از آن ها ناهمگون و بوقلمون است. باید گفت که همه دانش ها از یک منبع سرچشمه می گیرند و در خدمت هدف واحد که شناخت تصور آفرینش کائنات و خدمت گزاری به انسان این کره خاکی است، را در بر دارنده است، قرار باید گیرند.

برتلس می گوید که، ناصر خسرو دانش و علم و حکمت را این گونه تعریف و تشریح می کند : علم و فهم حقیقی آن است که اشیا و مؤلفه ها و پدید های مادی و اشیایی و معنوی را با اصلیت و منبع پیدایش آنها را به شناخت واقعی و عقلانی گیرد. و می افزاید که عقل و خرد انسان،" جوهر بسیط"، وسیله است که انسان به وسیله آن مسایل مادی و معنوی را مطابق ظرفیت عقلانی اش به شناخت می نشیند. موجودیت جسم برای حفاظت روح است و نه برای ایجاد دشواری و رنج برای روح. با وصف آن که عقل انسانی بالاتر از همه چیز است اما در فرجام در زیر صلاحیت و اختیار یزدانی است، و آفریدگار بر

همه عقول محیط است. عقل و خرد انسانی با وصف داشتن این چنین مقام شامخ، هر گز نخواهد توانست آفریدگار خود را تفسیر، تعبیر و تشریح کند و یا در مورد حضور و عدم حضور اش سخن بر زبان راند. یعنی خداوند فرا فکری و فرا عقلی است. آنها یی که دارندگان علم و فهم و درک بیشتر اند، نزدیکتر و قرین تر به آفریدگار خود هستند.

نتیجه گیری : اثر اندری برتلس در واقعیت امر پیرامون سیاق اثر ایوانف " ناصر خسرو و اسماعیلیسم "، می چرخد و نه اینکه مختص به ناصر خسرو باشد. برتلس در اثرش سعی ورزیده است روی همه پرسش هایی کار کند که ایوانف در اثرش مطرح نموده است. به شمول زیست نامه ناصر خسرو ، موقعیت و چگونگی حال و احوال، روش ها، شیوه ها ، برخورد ها ، برداشت ها، افکار، جهان بینی و دیدانداز فلسفی، زبان کار بردی، شخصیت فردی و علمی، ماهیت کاری و خدمتگزاری های تاریخی ، علمی ، فلسفی، و مقام و موقف زمانی و تاریخی ناصر خسرو. برتلس پیرامون ضرورت و نیازمندی انسان به زندگی مادی و معنوی، دنیایی، اهمیت وحدت علوم و دانش ها، آموزش متداوم، و سایر مسایل را که شیرازه و نظام آموزشی خلفا و امامان فاطمی را تشکیل دهنده است، توضیح داده و مورد تمجید و تقدیر قرار می دهد. برتلس بر خلاف ایوانف که خیلی ها ساده ، بدون تعمق و ژرفنگری همه داشته های تاریخ فاطمیان را بازتاب دادهاست،، زمان کاری و دعوت خلفای فاطمی و اسماعیلیسم را من حیث جنبش فراگیر عقیدتی و فلسفی مورد تقدیر و تکریم قرار داده و آن را رنسانس آن دوران می نامد.

" برتلس می گوید ایوانف در راستای معرفی ناصر خسرو و دکترین اسماعیلیسم با ناکامی روبرو شده و همه مسایل آنزمان ناصر و شخصیت فردی او را بدون در نظرداشت تحلیل و تجزیه محیط پیرامونی که ناصر خسرو و دکترین اسماعیلیم در آن قرار داشت و بسوی رشد و انکشاف عقلانی ژرف می رفت، به نگارش و پژوهش گرفته است. برتلس می گوید اسماعیلیسم تنها آئین و کیش عقیدتی نیست، بلکه گفتمان سیاسی و ایدیولوژیک در سطح مهارت های جهانی است. و ناصر خسرو تنها دانمشند، سیاح،داعی، شاعر و فیلسوف نیست، بلکه وی چهره و شخصیت سیاسی، فلسفی و عقیدتی جنبش جهانشومل اسماعیلیسم من حیث دکترین انسان سالار و زندگی ساز است. برتلس مانند داکتر الیس هینسبرگر، ناصر خسرو را انسانی می داند که زندگی هدفمندی را سپری نموده و شصخیتی بوده است که بر مبنای مرور گذشته اش، آینده خود را تعیین و در آن دگرگونی های شگرفی را به وجود آورده است. او می گوید که شخصیت ناصر بالاتر و بیشتر و عالی تر از آن است که ایوانف او را ترسیم نموده است. او کسی بوده است که با همه فراز و فرود ابعاد زندگی اش سازش نموده و هرگز تسلیم نه شده است " (دادی خدایف،، عابد، ص، 71)